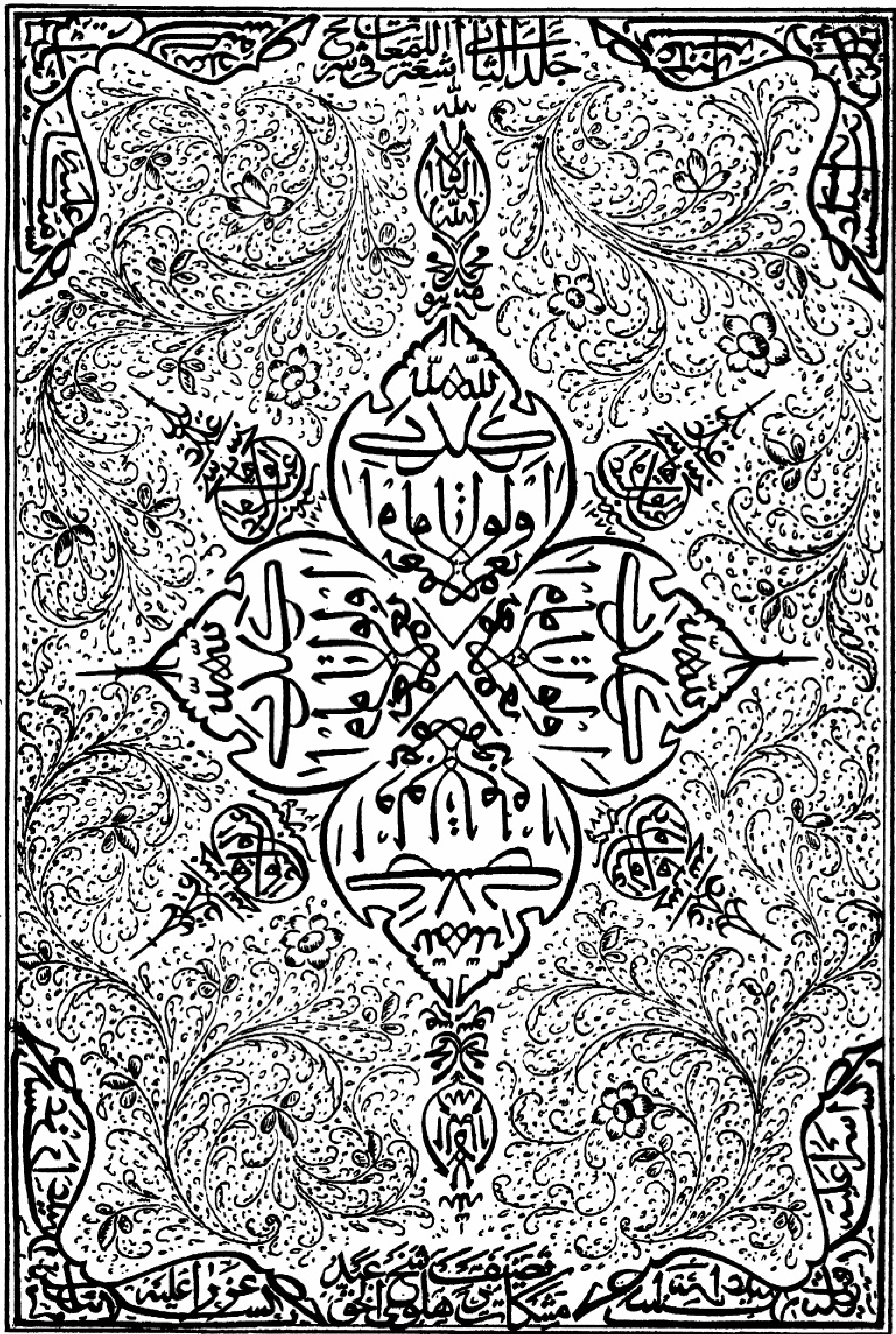
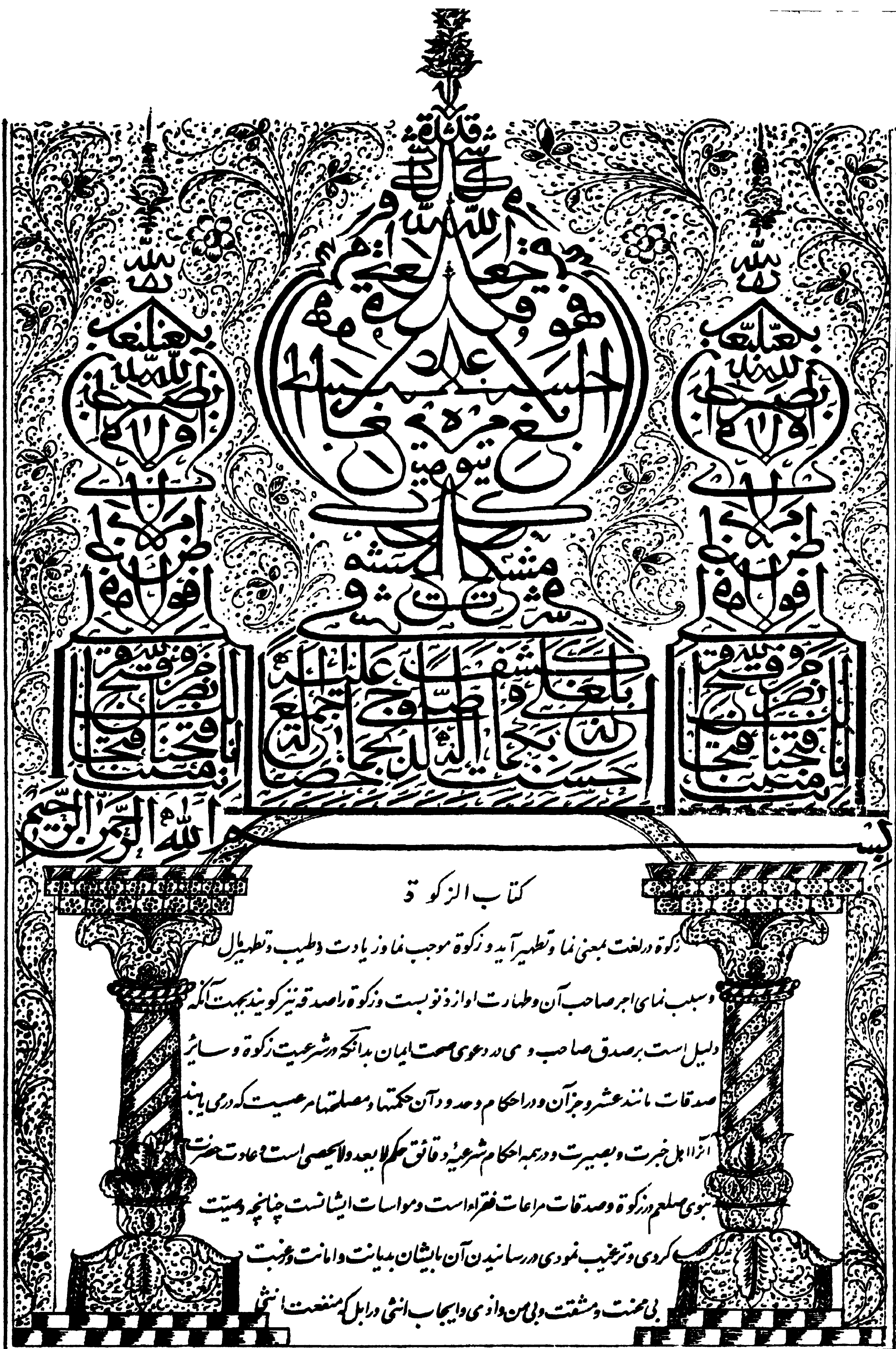

جلد الثانی اشعة اللمعات فی شرح
مشکاة تصنیف شیخ عبد الحق دهلوی



كتاب الزكوة

زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر آید و زکوة موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر مال
و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب است و زکوة را صدقه نیز گویند بجهت آنکه
دلیل است بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان بدانکه در شرعیت زکوة و سائر
صدقات مانند عشر و جز آن و در احکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها مرعیست که در می یابند
آنرا اهل خبرت و بصیرت و در همه احکام شرعیه دقائق حکم لا یعد و لا یحصی است و عادت حضرت
نبوی صلعم در زکوة و صدقات مراعات فقرا است و مواسات ایشانست چنانچه وصیت
کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان بدیانت و امانت و رغبت
بی محنت و مشقت و بی من و اذی و ایجاب انشی و رابل که منفعت انتهی

دروی بیشتر از مذکور است و نیز ازین باب است مراعات باصحاب اموال تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد اعتدال نکنند
و از اموال جیده و خلاصه انتخاب ننمایند و زیاده بر قدر فرض از هدایا و ضیافات نستانند و شرط نماو حولان حول که ناظر در تیسیر و رفق است
و اعدل آنست و هم از جهت رعایت حکمت و عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج
کسان بآن فراوان تر است واجب گردانید تا دادن آن بآسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد یک صنف زرع و ثمار چنانچه
دانه خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد و صنف دوم بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند بشرائطی و تفصیلی
که در فقه مذکور است سوم صنف زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدانست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد
در هر سال یکبار فرمود و در زروع و ثمار در وقت حصاد و کمال آن فرمود و نیز از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال و سهولت
و مشقت وی در مقدار واجب تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج رالکی واجب گردد در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید همچو گنجی که بیابد از کان
یا از دفینه و آمدن سال دران اعتبار نکرد بلکه در حال که بیابد بروی واجب شود که اخراج خمس کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی لاحق ست
نیمه آن که ده رالکی باشد واجب کرده چنانکه در زروع و ثمار که بآب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیست رالکی واجب کرد در آنچه بزیادت تکلفی
محتاج بود از دولابی که بآن از حوضها و جویها آب بکشند یا از چاهی بگاو و شتر و خر کشند و نیمه آن که چهل رالکی است واجب شود در آنچه محتاج است
بعمل و تعب دائم از ارتکاب مشقت اسفار و رکوب بحار و ترقب و انتظار قیم و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب مصلحت
حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود چنانکه در نقره دویست درم و در زر بیست مثقال و در گوسفند چهل و در گاو سی و در شتر پنج که
در کمتر ازین نصابها چیزی واجب نبود الفصل الاول عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث معاذا الی الیمن فقال روایتست
از ابن عباس رض که آن حضرت صلعم فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و آمده است که آن حضرت بنفس کریم خود مشایعت او کرد
پیاده و معاذ سوار بود و گفت شاید که باز در نیابی مارا تو یا معاذ و هم چنین واقع شد پس گفت آن حضرت بمعاذ انک تاتی قوما اهل کتاب بدرستیکه
تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بذکر بجهت اهتمام بحال ایشانست و گرنه در آنجا مشرکان و غیر آن از اهل ذمه بسیار بودند فادعهم الی
شهادة پس نخست دعوت کن ایشانرا بگواهی دادن ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا لذلک پس اگر فرمان بردار گشتند
ایشان ترا برای آن یعنی ادای شهادتین کنند و مسلمان شوند فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی الیوم واللیلة پس بیاگاهان
ایشان را که بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب فان هم اطاعوا لذلک فاعلمهم ان الله قد فرض

علیهم صدقة پس اگر ایشان فرمان برداری کنند بر نماز پنجگانه پس بدان ایشان را که بدرستیکه خدای تعالی تحقیق فرض گردانیده است بر ایشان صدقه یعنی زکوة تقدیم اعلام بصلوة بر اعلام بزکوة بجهت اهتمام و فضل اوست بر سائر اعمال نه که شرط آن باشد تؤخذ من اغنیائهم فترد علی فقرائهم گرفته شود صدقه از توانگران ایشان بآن صدقه توانگری را درین باب نهاده اند پس بازگردانیده شود بر درویشان ایشان فان هم اطاعوا لذلک پس اگر ایشان اطاعت کنند مر صدقه را و بدهند آنرا فایاک وکرائم اموالهم پس دور دار خود را از نفائس اموال ایشان که چیده چیده بگیری چنانکه شکم دار و فربه و جز آن بلکه هرچه که مالک بدهد بشرط سلامت از عیب و نقصان که در شرع جائز نیست واتق دعوة المظلوم و پرهیزکن دعای ستم کرده شده را فانه لیس بینها وبین الله حجاب پس بدرستیکه نیست میان دعا کردن مظلوم و میان خدا پرده و البته بجناب صمدیت وی میرسد و مستجاب میگردد اگرچه کافر باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من صاحب ذهب ولا فضة لا یؤدی منها حقها نیست هیچ خداوند زر و سیم که نمی ادا کند حق آنرا که زکوة است الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت صفحت له بتشدید گرفته شود و ساخته شود برای وی صفائح من نار صفیحه از آتش و صفیحه آنچه نرم شود از کوفتن مانند آهن و مس و صفائح الباب تختهای در و صفیحه شمشیر پهنا ور و سنگ پهن را نیز گویند و صفیحة الوجه بشره پوست روی و صفائح از زر و سیم ساخته میشود و من نار از جهت آن گفت که گویا از بس گرم کرده اند و سختی گرمی آتش میگردد چنانکه فرموده فاحمی علیها فی نار جهنم پس گرم کرده میشود بران صفائح در آتش دوزخ فیکوی بها جنبه پس داغ کرده میشود بآن صفائح پهلو آنکس وجبینه و پیشانی او را و ظهره و پشت او را تخصیص این سه عضو بداغ کردن بجهت آنست که جمع کردن مال و امساک وی برای طلب برتری و جاه و تنعم بمطاعم شهیه و ملابس بهیه بود و از جهت آنکه روی گردانیدن از سائلان و اعراض کردن از ایشان و پشت دادن بایشان و اینها اشرف اعضای ظاهر اند و مشتمل اند بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است کلما ردت اعیدت له هرگاه که بر آورده شوند آن صفائح بازگردانیده شوند برای آنکس یا برای داغ کردن چنانکه آهن گرم بار بار در کورهٔ آهنگری در آورده میشود و بر آورده میشود فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة در روزی که باشد اندازهٔ وی پنجاه هزار سال که عبارتست از روز قیامت و این کنایت است از غایت درازی و سختی وی بر گناه کاران و این روز بر نیکوکاران چنان کند که دو رکعت نماز بگذارند اینجا طبع فلسفی حیران بود و در خود بپیچد و باطن ایمانیان منفتح و منشرح بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان راه نبود والحمد لله حتی یقضی بین العباد تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار پس دیده شود راه وی یا بیند وی راه خود را یا بسوی بهشت و یا بسوی دوزخ و یری بضم یا و فتح آن و سبیله بنصب لام و رفع آن هر دو روایت است قیل گفتند صحابه یا رسول الله فالابل پس حکم شتر که حق آنرا ادا نکرده باشند چیست و عذاب تارک زکوة در روی چگونه بود قال گفت آن حضرت صلعم ولا صاحب ابل لا یؤدی منها حقها و نیست هیچ خداوند شتران که ادا نمی کند از ان حق آنرا ومن حقها حلبها یوم وردها و حق واجب شتران اگرچه همان زکوة است ولیکن از جملهٔ حقوق شتران که مستحب و در طریقهٔ شکر گذاری حق گویا که حکم واجب دارد دوشیدن شتران است روز ورود بکسر واو و سکون را بمعنی فرود آمدن شتران بر آب برای آب خوردن که مردم دران فراهم می آیند و تشنه سیر می باشند و ظاهر حدیث آنست که بترک این حق نیز عذاب شود و بالجمله نیست هیچ صاحب شتران که ادا نمی کند حق آنرا الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت بطح لها بروی انداخته شود صاحب شتر از جهت شتران تا بروی بگذرند و پامال کنند بقاع قرقر بصحرای فراخ هموار که در وی کوه و تل نباشد و قرقر بفتح قافین و سکون رای نخستین نیز بمعنی قاع است و تاکید و صفت کاشفهٔ اوست اوفر ما کانت در حالیکه بودن شتران فربه تر و تمام تر نیست تا گران تر و تنومند تر باشند لا یفقد منها فصیلا واحدا در حالیکه گم نمی کند صاحب شتران از ان شتران یک بچهٔ شتر یعنی بچهٔ شیر خوار شتران باشند و احتمال دارد که مراد بفصیل همین شتران باشند چه هر شتر بچهٔ شتر است و معنی آن باشد که گم نمی کنند صاحب شتران از ان شتران یک شتر را و مؤید نیست عبارتی که در بقر و غنم بیاید تطؤه باخفافها پامال میکنند این شتران آنکس را بسمهای خود و سم شتر را خف میگویند و سم گوسفند ظلف چنانکه بیاید و تعضه بافواهها و میگزند آنکس را این شتران بدندانهای خود کلما مر علیه اولیها رد علیه اخریها هرگاه که بگذرد بروی طائفهٔ نخستین شتران بازگردانیده شود بروی طائفهٔ پسین آنها یعنی هر بار که بگذرند و تمام شوند بار دیگر باز از سر گیرند یعنی مکرر و دائم پامال کرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلما مر علیه اخریها رد علیه اولیها زیرا که رد و رجوع در اولی واقع میشود نه در اخری و در روایت مسلم هم برین نسق واقعست و در حدیث ابی ذر غیر همین است و توربشتی گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سهو است که از بعضی رواة واقع شده صاحب مصابیح بی تامل آنرا نقل کرده انتهی و اگر تکلف کنند و از رد مرور مراد دارند نه رجوع فلا اشکال فتامل فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل یا رسول الله فالبقر والغنم قال ولا صاحب بقر ولا غنم لا یؤدی منها حقها الا اذا کان یوم القیمة بطح لها بقاع قرقر ترجمهٔ این عبارت معلوم شد لا یفقد منها شیئا در حالتیکه گم نمیکند از ان گاوان و گوسفندان چیزی را لیس فیها عقصاء در حالتیکه نیست در آن بقر و غنم پیچیده شاخها که زور آن کمتر رسد و عقصاء بفتح عین و سکون قاف ولا جلحاء و نیست در میان آن جلحاء بفتح بتقدیم جیم بر حای مهمله آن که شاخ ندارد ولا عضباء و نه شکسته شاخ تنطحه بقرونها میزند آن گاوان و گوسفندان او را بشاخهای خود و تطؤه باظلافها و پی سپر میکنند او را بسمهای خود اظلاف جمع ظلف بکسر ظای معجمه سم شکافته چون سم گاو و گوسفند و امثال آن و سم شتر را خف می گویند و اسپ و خر را حافر کلما مر علیه اولیها رد علیه اخریها فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل گفته شد یا رسول الله فالخیل پس اسپان حکم آنها چیست قال گفت آن حضرت صلعم الخیل ثلثة پس اسپان سه قسم اند هر یک حکمی دارد هی لرجل وزر و اسپان مر مردی را بزه و بار گناه اند وزر بکسر واو و سکون زا گرانی بزه وهی لرجل ستر و اسپان مر مردی را پرده و موجب ستر حال تا مردم ندانند که فقیر و محتاجست و حجاب بود که باز میدارند او را از اظهار حاجت بمردم وهی لرجل اجر و اسپان مر مردی را اجر و ثواب اند فاما التی هی له وزر پس اسپان که آن

مر مرد را سبب بزه و بار گناهند فرجل ربطها ریاء پس اسپان مردی اند که بسته است آنرا بجهة نمودن مردم تا بدانند که وی مجاهد و غازیست و در واقع نیست و فخرا و بسته است آنهارا برای
نازیدن و بزرگی کردن و نواء (بر مردم) فخر است چه ریا در طاعت میباشد و نواء بکسر نون علی اهل الاسلام و بسته است برای عداوت کردن بر مسلمانان تا بر ایشان بغی کند و بجنگ برآید
فهی له وزر پس اسپان برای این چنین شخصی سبب بزه و بار گناهند واما التی له هی ستر واما اسپان که آن برای مرد پرده اند فرجل ربطها فی سبیل الله پس اسپان مرد است
که بسته است آنهارا در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت و بیفرمانی وی چنانکه در قسم اول بود خصوص جهاد و غزا در راه خدا نیز مراد نیست چنانکه در قسم ثالث بلکه
مراد آنست که برای سواری خود بسته است تا در حاجتهای مشروعه سوار شود و تردد کند و فقر و احتیاج خود را از مردم بپوشد چنانچه در روایتی دیگر واقع شده است ربطها تغنیا
یعنی بسته است برای اظهار غنا و توانگری خود و تعففا از طلبیدن اسپ از مردم نزد احتیاج بسواری ثم لم ینس حق الله فی ظهورها پس فراموش نکرده است حق خدا را در طلب
ثواب از وی در پشتهای اسپان که سوار میشود بر پشتهای ایشان در طاعت و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بر آن ولا رقابها و نه فراموش کرده است حق خدا را
در گردنهای اسپان که ادا میکند حق آنها در زکوة و شافعیه میگویند که حق در رقاب اسپان آنست که تحمل بنی آنها بکند بکاه و دانه و اصلاح کند آنرا و دفع ضرر کند از آنها و بنای اختلاف
در تفسیر اختلاف در آنست که نزد ما در اسپان زکوة است که اگر بیرون در صحرا بچرند و در خانه علف نیابند خداوند اسپ مختار است که پس هر اسپی را دیناری بدهد یا قیمت کند آنهارا
و از هر دویست درهم پنج درهم بدهد چنانکه حساب زکوة است و نزد صاحبین و شافعی در اسپ زکوة نیست زیرا که در حدیث واقع شده که نیست بر مسلمانان در عبد وی و نه در
فرس وی صدقه و دلیل امام ابوحنیفه قول آنحضرت است صلعم که فرمود در سر هر اسپ که بیرون بچرد یک دینار است و آنچه شافعی روایت کرده بر اسپ غازی محمول است که سواری
میکند بر آن و همچنین عبد برای خدمت است و بتقویم فرس مرویست از عمر رض و سخن درینجا دراز است و در شرح سفر السعادت پارهٔ از آن مذکور است فهی له ستر پس این
اسپان مراورا پرده و ستر حال اند واما التی له هی اجر واما آنکه آن مر مرد را موجب اجر و ثواب عظیم است فرجل ربطها فی سبیل الله لاهل الاسلام پس اسپان مردی
که بسته است آنهارا در راه خدا برای اهل اسلام که جهاد کنند و دیگران را نیز در جهاد اعانت کند و سوار گرداند تا جهاد کنند فی مرج بفتح میم و سکون را و بجیم در چراگاه فراخ و
روضة و زمینیکه آب و گیاه دارد فما اکلت من ذلک المرج او الروضة من شیء پس نخورند آن اسپان از آن مرج یا روضه چیزی را الا کتب له عدد ما اکلت حسنات مگر آنکه
نوشته شود مر صاحب اسپان را بشمار آنچه خورده اند اسپان نیکیها و ثوابها وکتب له عدد ارواثها وابوالها حسنات و نوشته میشود او را بشمار سرگینهای اسپان و کمیزهای اسپان
نیکیها ولا تقطع طولها و نبرند رسنهای خود را طول بکسر طاء و فتح واو ریسمان که بندند یک طرف او را بمیخ و دیگر را بپای اسپ یا دست وی تا بگردد و بچرد فاستنت
شرفا او شرفین پس برآید یک زمین بلند یا دو زمین بلند را الا کتب الله له عدد آثارها وارواثها حسنات مگر آنکه مینویسد خدایتعالی و ثابت گرداند مر آن مرد را
بشمار گامهائیکه اسپ میزند و بشمار سرگینها نیکیها ولا مر بها صاحبها علی نهر فشربت منه و میگذرد بآن اسپان صاحب آن از آن جوی پس آب میخورند اسپان از آن جوی
ولا یرید ان یسقیها و نمیخواهد آن صاحب اسپان که آب بخوراند اسپان را یعنی وی نیت آب خورانیدن ندارد بلکه بی قصد و اراده او آب میخورند فکیف که وی نیت و قصد
و ارادهٔ آن داشته باشد الا کتب الله له عدد ما شربت حسنات مگر آنکه مینویسد خدای تعالی برای وی بشمار آنچه نوشیده اند اسپان نیکیها و ازینجا معلوم میشود که کسی
کاری میکند و در ضمن آن بی اختیار وی کارهای دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع شده است
فقد گفته شد یا رسول الله فالحمر پس خران حکم آن چیست و در ادای حق آنها و ترک آن چیزی وارد شده است قال گفت آنحضرت صلعم ما انزل علی فی الحمر شیء
فرو فرستاده نشده است بر من در حکم خران چیزی بخصوص الا هذه الآیة الفاذة الجامعة مگر این آیت تنها که جامع احکام تمام افعال است از خیر و شر فاذه بفا و تشدید
ذال معجمه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس کسیکه عمل کند مقدار یک ذره نیکی می بیند و می یابد جزای آنرا ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و کسیکه بکند مقدار ذره بدی می بیند
جزای آنرا پس اگر چیزی کند جزای آن می یابد اگرچه چیزی مخصوص نازل و وارد نشده رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
آتاه الله مالا فلم یؤد زکوته کسی که بدهد او را خدایتعالی مالی پس ادا نکند زکوة آنرا مثل له ماله یوم القیمة شجاعا اقرع مصور گردانیده شود برای وی مال وی روز
قیامت بصورت مار و شجاع بضم شین و کسر آن مار نر یا تنین نر یا مطلق مار نر یا ماده اقرع مار کل که موی بر سر ندارد و این نشان از زهر و درازی عمر اوست له زبیبتان
برای وی دو نابهٔ موجوده میان آنها و بفوقانیه مر آن مار را و نقطهٔ سیاه است بالای دو چشم او یا در درون دو چشم او و بعضی گفته اند گرد دهن وی یطوقه یوم القیمة
گردانیده میشود آن مار مانند طوق در گردن آنکس روز قیامت ثم یاخذ بلهزمتیه پس میگیرد آن مار هر دو طرف لهزمت خود یعنی شدقیه یعنی هر دو کنج دهن خود
لهزمتین بفتح لام و سکون ها و فتح زاء دو استخوان برآینده زیر بنا گوش و در شرح شیخ گفته لهزمتیه یعنی لحیتیه دو استخوان دهان که ریش بر آن میروید و چون نزدیک شدقین
بود تفسیر کرده بدان و بعضی ضمیر لهزمتیه را راجع با قرع یا شجاع باشد و تواند که بشخص مالدار باشد و یا زاید بود و چنین میگزد آن مار هر دو کنج آنکس را ثم یقول انا مالک
پس میگوید آن مار بزبان حال یا قال من مال توام که زکوة آن ندادی انا کنزک من کنج توام که زکوة جدا کرده نهادی ثم تلا و پس خواند آنحضرت صلعم این آیت را ولا
یحسبن الذین یبخلون الآیة تا آخر آیه که این است بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة رواه البخاری وعن ابی ذر عن
النبی روایتست از ابوذر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها نیست هیچ مردی که باشد

مراد از اشتران یا گاوان یا گوسفندان که ادا نکند حق آنها را الا اتی بها یوم القیمة اعظم ما یکون واسمنه مگر آنکه آورده میشود آن شتران و گاوان و گوسفندان
در حال بودن آنها بزرگتر و فربه‌تر تطأه باخفافها ای سپر میکنند آنرا در اشتران بپایهای خود وتنطحه بقرونها و میزنند گاوان و گوسفندان او را بشاخهای خود کلما
جازت اخرها ردت علیه اولها هر بار که بگذرد طائفه پسین آنها باز گردانیده شود نخستین آنها این عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که
سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد حتی یقضی بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه وعن جریر بن عبد الله روایت است از جریر بن
عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اتاکم
المصدق چون بیاید شما را صدقه ستاننده یعنی از جانب امام برای گرفتن زکوة اموال بیاید که آنرا ساعی و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بر وزن محدث گیرنده
صدقه و متصدق تا دهنده صدقه فلیصدر عنکم وهو عنکم راض پس باید که باز گردد مصدق از پیش شما و حال آنکه وی از شما راضی و خوشنود است با نظر تیکه
خوب پیش آئید بوی و ادا کنید صدقه بتمام و کمال رواه مسلم وعن عبد الله بن ابی اوفی پدر و پسر هردو صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم
رفت قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش آنحضرت می آوردند آنحضرت صلعم در
مصارف آن صرف مینمود و بود آنحضرت که چون می آوردند نزد وی قومی صدقه خود را دعا میکرد ایشان را و میگفت اللهم صل علی آل فلان خداوندا درود بفرست
و رحمت کن بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بر وی و بر کسان وی فاتاه ابی بصدقته پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه خود را فقال پس
گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی آل ابی اوفی و حکم آلهی نیز همچنین بود که بگیر صدقه ایشان را و صلوات بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه وفی
روایة اذا اتی الرجل النبی صلی الله علیه وسلم بصدقته قال چون می آورد مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را میگفت آنحضرت اللهم صل علیه از این
روایت معلوم شد که مراد با آل فلان همان فلانست و آل مقحم است چنانکه آل فرعون و آل داؤد و مراد ذوات آنهااست و اتباع نیز بتبعیت در آن داخل اند چنانکه اشارت
کردیم وعن ابی هریرة قال گفت بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر علی الصدقة فرستاد آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را بر گرفتن صدقه از مردم فقیل
منع ابن جمیل بفتح جیم پس آمده گفتند بآنحضرت صلعم که منع کرد و نداد زکوة را ابن جمیل که منافق بود و فقیر بود خدای تعالی او را غنی گردانیده در فتح الباری گفته که واقف
نشدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده بعضی گفته اند حمید و گفته اند ابن جمیل منافق بود و بعد از آن توبه کرد از نفاق و قاضی حسین گفته که در وی
نازل شده است قول حق سبحانه تعالی ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن الایة انتهی وخالد بن الولید که صحابی مشهور بود او نیز نداد والعباس و عباس بن عبد
المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم او نیز نداد و دیگران همه دادند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما ینقم ابن جمیل نقم بمعنی اشد
کراهت است که بحد سخط برسد و موجب کفران نعمت گردد و انتقام بمعنی مبالغه در عقوبت نیز از این باب است یعنی مکروه نمی‌پندارد ابن جمیل و کفران نعمت نمیورزد الا
انه کان فقیرا فاغناه الله ورسوله مگر بسبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی و این توانگری سبب بغی و طغیان وی
شد و بکفران نعمت کشید و غنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بجهت آنست که وی صلعم واسطه است در افاضت خیرات و وصول نعما از جناب حق در تفسیر کبیر ومنهم من
عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین آورده اند که آنحضرت صلعم دعا کرد او را بغنا و ثروت بالتماس وی و عهد وی که شکرگذاری نعمت کند و
اما خالد فانکم تظلمون خالدا و اما خالد بن ولید که میگوئید وی نیز نداد زکوة سببش آن بود که شما ظلم میکنید او را و حال وی اینست که وی قد احتبس ادراعه و
اعتده فی سبیل الله تحقیق وقف کرده است زره های خود و همه سازهای جنگ خود را از سلاحها و چارپایها در راه خدا بر غازیان و هرکه حالش این باشد که چنین
خیرات فعل میکند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شما است بر وی و شجاع بر ظلم صبر نتوان کرد یا مراد آنست که وی چیزی ندارد
که زکوة آن دهد هر چه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است واعتد بفتح همزه و سکون عین و ضم تا جمع
عتاد بفتح بمعنی ساخت و آمادگی والله اعلم واما العباس فهی علی واما عباس پس زکوة وی بر من است و من ضامن آنم و سببش آن بود که میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر
گرفته بود دو ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود ومثلها معها و مانند زکوة این سال مانند آنست که
زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم مهلت داده و تاخیر کرده در زکوة دو ساله عباس را از بالتماس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام
جائز است که مهلت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و مصلحت و بعد از آن بگیرد یا آن از خصایص آنحضرت بود صلعم ثم قال پس گفت آنحضرت یا عمر اما شعرت ان عم الرجل صنو
ابیه ای عمر ندانستی و نه فهمیدی که برادر پدر مرد مثل پدر او است پس عباس را بجای پدر من دان و تعظیم وی نگاهدار و ایذا مکن و اصل صنو بکسر صاد و سکون نون آنست که دو تنه
درخت خرما از یک بیخ بر آید و هر یکی را صنو گویند و هردو را صنوان فی الصراح بکسر یکی از چند تنه درخت که همه از یک بیخ رسته باشند و برادر پدر متفق علیه وعن ابی حمید
بضم حا و فتح میم الساعدی منسوب به بنی ساعده که قبیله ایست از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گذشت قال استعمل
النبی صلی الله علیه وسلم رجلا من الازد گفت عامل گردانید آنحضرت مردی را از ازد بفتح همزه و سکون زا که از بلاد یمن است و آنرا ازد شنوه نیز گویند یقال له گفته

میشد ونام برده میشد آنرا ابن اللتبیة بضم لام وفتح آن وفتح مثناة وسکون آن نیز گفته اند وکسر موحده وتشدید یای نسبت نام مادر او ست که منسوب است به بنی
لتب بسکون تاء قبیله مشهور است ونام ابن اللتبیة عبد الله است علی الصدقة عامل گردانید برگرفتن صدقه فلما قدم قال هذا لکم پس چون باز آمد امیر از آن سفر گفت
بمسلمانان این مقدار مال برای شما است که صدقه اموال است وهذا اهدی لی واین مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من وچون این سخن بآنحضرت رسید
ناخوش آمد فخطب النبی صلی الله علیه وسلم پس بخطبه برآمد آنحضرت فحمد الله واثنی علیه پس حمد گفت آنحضرت وستایش کرد بر ذات پاک وی تعالی چنانکه در خطبها شد
ثم قال پس گفت اما بعد فانی استعمل رجالا منکم علی امور مما ولانی الله وستایش بدرستی که من عامل میگردانم مردانرا از شما بر کارها مما ولانی الله از جمله آن کارها که
ولایت داده وحاکم گردانیده است مرا خدای تعالی فیاتی احدهم فیقول پس می آید یکی از شما از عاملان پس میگوید هذا لکم وهذه هدیة اهدیت لی این مر شما
راست واین هدیه است که فرستاده شده است مرا افلا جلس فی بیت ابیه پس چرا ننشست آن مرد در خانه پدر خود او بیت امه یا در خانه مادر خود شک راویست
یا تنویع است فینظر ایهدی له ام لا پس ببیند وی که آیا پیشکش فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب عملداری او ست
اگر عملداری نبود ودر خانه خود نشسته می بود کی میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد وازاینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه برای وی
هدیه میفرستادند ازجهت این عمل جائز است گرفتن او چنانکه در هدیه قاضی وضیافت وی گفته اند والذی نفسی بیده لا یاخذ احد منه شیئا بخدا سوگند نگیرد
هیچ یکی از آن مال مذکور چیزیرا الا جاء به یوم القیمة یحمله علی رقبته مگر آنکه بیاورد آن مالرا روز قیامت بر گردن خود ان کان بعیرا له رغاء اگر باشد آن مال از
جنس شتر پس باشد مر او را رغا بضم راء وغین معجمه ممدوده آواز شتر وکرگ وکفتار وشتر مرغ وآواز گریه صبی وگریستن او او بقرا له خوار یا اگر باشد آن مال از جنس گاو
میباشد مر او را آواز گاو وخوار بضم خاء آواز بقر ودر قاموس گفته آواز گاو وگوسفند وآهو او شاة تیعر یا اگر باشد آن مال از جنس گوسفند که آواز میکند تیعر بکسر عین و
فتح آن بر وزن یضرب یا بر وزن یفتح ویعار بضم یاء آواز غنم را گویند ثم رفع یدیه پس بر برداشت آنحضرت هر دو دست خود را حتی رأینا عفرة ابطیه تا آنکه دیدیم
ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت وعفره بر وزن حمره وصفره بیاض واعفر ابیض چنانکه احمر وابیض ثم قال پس گفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت مکرر دو
بار خداوندا آیا رسانیدم حکم ترا بخلق متفق علیه قال الخطابی وفی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت هلا جلس فی بیت امه وابیه فلینظر ایهدی
الیه ام لا دلیل علی ان کل امر یتذرع به الی امر محظور فهو محظور دلیل است آنکه هر کاری که وسیله کرده شود ووسیله شود بسوی امری حرام پس
وی حرام است زیرا که وسائل را حکم مقاصد است پس هرچه وسیله امر حرام است آن نیز حرام است وازینجهت آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود ربوا است وکل
دخیل فی العقود واین نیز کلام خطابی است که هر چیزی که در آمده است در عقدها مثل عقد بیع وهبه ونکاح مثلا ینظر هل یکون حکمه عند الانفراد نظر کرده شود
وتامل نموده شود که آیا هست حکم وی نزد انفراد یعنی پیش از دخل در عقد کحکمه عند الاقتران همچون حکم وی نزد اقتران واجتماع در آمدن وی در عقد ام لا یا
نیست هکذا فی شرح السنة واین کلمه ثانی لائق مذهب کسی است که از حیله منع میکند چنانچه امام مالک واحمد وامام ابوحنیفه وشافعی وغیر ایشان که حیله را جائز
میدارند نظر نمیکنند باین داخل کذا فی شرح الشیخ وعن عدی بن عمیرة بفتح عین وکسر میم وسکون یا صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
استعملناه منکم علی عمل هر کسیکه عامل گردانیم ما او را از شما بر عملی فکتمنا مخیطا پس پوشید وی از ما سوزنی را مخیط بکسر میم وسکون خاء وفتح یا فما فوقه پس پوشید چیزیرا
که بالای سوزن است در کمی یا زیادتی کان غلولا میباشد این کتمان خیانت وغلول بضم غین معجمه خیانت در غنیمت وبمعنی مطلق خیانت نیز آمده یاتی به یوم القیمة
می آید آنکس باین غل روز قیامت وعتاب کرده شود او را رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عباس رض قال لما نزلت هذه الآیة گفت ابن عباس
چون نازل شد این آیت که والذین یکنزون الذهب والفضة مجمل مضمون آیت آنست که آنکسانیکه گنج میکنند زر وسیم را وخرج نمیکنند آنرا در راه خدا گرم کرده
میشود آن زر وسیم در آتش دوزخ وداغ کرده میشود بدان پیشانیها وپهلوها وپشتهای ایشان چنانکه در فصل اول گذشت کبر ذلک علی المسلمین بزرگ وگران
آمد آن مسلمانان فقال عمر انا افرج عنکم پس گفت عمر من بگشایم بستگی این اشکال را از شما تفریج بجیم وتشدید بگشادن از فرج بمعنی گشایش فانطلق عمر پس رفت عمر
فقال پس گفت یا نبی الله انه کبر علی اصحابك هذه الآیة بدرستیکه گران آمد بر یاران تو این آیت فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا
لیطیب ما بقی من اموالکم بدرستیکه خدای تعالی فرض نگردانیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک گرداند چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة دادن از مالها
شما پس چون زکوة مال ادا کردند باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید وگنجینه بسازید باکی ندارد ودر آیت قرآن که بر گنج نهادن وعید فرود آمده است بر تقدیر یست که
منع زکوة کنند واگر زکوة بدهند وگنج نهند داخل وعید نیست وانما فرض المواریث وفرض نگردانیده است وی تعالی میراثها وذکر کلمة وذکر کرد آنحضرت کلمه را اینقول
راویست یعنی آنحضرت بعد از قول وی وانما فرض المواریث کلمه ذکر کرد که من یاد ندارم آنرا وآنچه یاد دارم همین است که فرمود که حقتعالی که مواریث فرض کرده است
برای همین کرده است که لتکون لمن بعدکم تا باشد اموال مر کسانی را که بعد از شما اند که وارثان اند یعنی در حکم میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود
وبعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد فقال پس گفت راوی فکبر عمر پس تکبیر گفت عمر بجهت تعجب از منفی وحمد وثنای حق بر گشاده شدن گره این اشکال وا باجت

شارع بر جمع اموال ثم قال پس گفت آنحضرت الا اخبرکم بخیر ما یکنز المرء آیا خبر ندهم ترا ای عمر به بهترین آنچه گنج کند مرد المرأة الصالحة آن گنج کدام است زن صالحه
نیکو که حق عمل کند و در فرمان برداری و در رضای شوهر باشد چنانکه فرمود اذا نظر الیها سرته چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند او را بمشاهدهٔ حسن
صورت و سیرت و روش وی و اذا امرها اطاعته و چون کار فرماید مرد او را فرمانبرداری کند او را و اذا غاب عنها حفظته و چون غائب گردد مرد از آن زن
نگاه دارد حق او را و نفس و مال رواه ابو داؤد وعن جابر بن عتیک بفتح عین و کسر تاء و سکون یا و انصاری صحابی بزرگست و در شهود وی بدر را اختلاف است
و بعد از بدر تمامهٔ مشاهد را حاضر شده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سیأتیکم رکیب تصغیر رکب که جمع راکب است زود باشد که بیایند شما را
سوارگان مبغوضون که دشمن داشته شده اند و مکروه اند نزد مردم بحکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان می آیند یا بجهت آنکه کج خلقی میکنند و سختی مینمایند مر
مصدقان اند که برای گرفتن صدقات می آیند فاذا جاؤکم فرحبوا بهم پس چون بیایند شما را جای فراخ کنید برایشان و مرحبا گوئید برایشان و خلوا بینهم وبین ما
یبتغون و خالی گردانید و تهی سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان از اموال تا میان ایشان و آن چیز حائلی و مانعی نباشد فان عدلوا فلانفسهم پس
اگر عدل ورزند ایشان و زور و ستم نکنند پس برای خود میکنند که ثواب عدالت یابند وان ظلموا فعلیهم و اگر ظلم و ستم و زور کنند پس برایشان است بزه و زیان
آن و مراد آنست که اگرچه ظلم کنند باعتقاد و زعم شما یا مراد فرض و تقدیر آنست مبالغة والا اگر بحقیقت ظلم کنند رضای ظالم چه صورت دارد وارضوهم فان تمام
زکوتکم رضاهم و خشنود گردانید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوة شما خوشنودی ایشانست یعنی اگرچه اصل واجب زکوة باداء مال حاصل میشود ولیکن اگر مصدقان راضی
و خوشنود روند اتم و اکمل است ولیدعوا لکم و باید که دعا کنند مصدقان برای شما بمتابعت آنحضرت بحکم الهی تعالی بعد از اخذ صدقات دعا میکرد رواه ابو داؤد
وعن جریر بن عبد الله صحابی مشهور است بحسن صورت و سیرت قال جاء ناس یعنی من الاعراب الی رسول الله گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقالوا ان ناسا من المصدقین یاتونا فیظلمونا پس گفتند بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را فقال
پس گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را قالوا گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله وان ظلمونا راضی گردانیم ما ایشان را
اگرچه ظلم کنند ما را قال گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم وان ظلمتم راضی گردانید مصدقان خود را اگرچه ظلم کرده شوید شما بهمان توجیه و تاویل که گفته شد رواه
ابو داؤد وعن بشیر بفتح با و کسر شین معجمه ابن الخصاصیه بفتح خای معجمه و تخفیف صاد مهمله و تشدید یا و تخفیف آن نام مادر بشیر است که صحابی است و مولای
آنحضرت قال قلنا ان اهل الصدقة یعتدون علینا گفت بشیر گفتیم ما یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقه نزد ما می آیند تجاوز مینمایند از حد انصاف
و اعتدال و ظلم میکنند بر ما افنکتم من اموالنا بقدر ما یعتدون آیا بپوشیم ما از اموالهای خود باندازه آنچه ظلم میکنند قال لا گفت آنحضرت نپوشید و صبر کنید بر
آنچه میکنند رواه ابو داؤد وعن رافع بن خدیج بفتح خا و کسر دال انصاری صحابیست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العامل علی الصدقة
بالحق کالغازی فی سبیل الله عمل کننده بر صدقه بطریق حق و عدل و انصاف همچو کسی است که غزا کننده است در راه خدا و یابنده است ثواب آن تا حتی یرجع
الی بیته تا آنکه باز گردد بسوی خانهٔ خود رواه ابو داؤد والترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
لا جلب ولا جنب روایت است از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از آنحضرت که روا نیست نه جلب و نه جنب هر دو بجیم متحرک الاوسط اول بلام و ثانی بنون
مراد بجلب آنست که فرود آید ساعی در جائی دور و امر کند خداوندان ماشیه را که کشیده بیارند ماشیه خود را در جائی که فرود آمده است و جنب آنکه خداوند
ماشیه دور رود از جائی که فرود آمده ساعی را تکلف کند که بجانب او آورد هر دو منهی عنه است از جهت حصول تعب و مشقت در اول بر متصدق و در ثانی بر مصدق
لا تؤخذ صدقاتهم الا فی دورهم و گرفته نشود صدقهای مردم مگر در سراها و جاهای ایشان این تتمه و تاکید کلام سابق است و شامل صورت جلب و جنب است
هر دو رواه ابو داؤد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استفاد مالا فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول کسیکه بیابد مالی را
پس نیست زکوة آن بر وی تا آنکه بگذرد بروی یکسال رواه الترمذی وذکر جماعة انهم وقفوه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جماعتی را از رواة را
که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند علم
اما این چنین موقوف که بی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد وعن علی ان العباس رضی الله عنهما سال رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی تعجیل صدقته قبل ان تحل روایت است از امیر المؤمنین علی رض که عباس رض سؤال کرد در شتاب دادن زکوة خود در پیش از
آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و تحل بکسر حا است از حلول دین یا حلول در مکان بکسر و ضم هر دو است کذا قالوا فرخص له ذلک پس رخصت کرد
آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذهب نزد ما و نزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و این حدیث مؤید توجیه اول مر قول آنحضرت
لکن واما العباس فهی علی که در فصل اول از حدیث ابی هریره گذشت رواه ابو داؤد والترمذی و ابن ماجه والدارمی وعن عمرو بن شعیب عن
ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب الناس فقال الا من ولی یتیما له مال فلیتجر فیه خطبه خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت

آگاه باشید هر که والی شد و نگاه داشت یتیمی را که مر او را مال است پس باید که سوداگری کند در و ولا یترکه حتی تاکله الصدقة و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را
صدقه یعنی کم گرداند و فانی گرداند او را زکوة رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سخن است لان المثنی
بن الصباح ضعیف زیرا که مثنی بن صباح بتشدید با که یکی از راویان این حدیث است اگرچه مرد صالح و در عبادت قوی است اما در حدیث وی نرمی است و مات سنة تسع واربعین ومائة الفصل
الثالث عن ابی هریرة رضی قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم واستخلف ابوبکر بعده گفت ابوهریره چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابوبکر بعد
از وی وکفر من کفر من العرب و کافر شد کسیکه کافر شد از عرب با نکار زکوة ولحوق بمسیلمه کذاب لعنه الله پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی است پس
انکار وی کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع آوردند از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تغلیظ و تشدید باشد و مراد کفران نعمت است چنانکه در حدیث من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر گفته
و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شدند و بعضی امتناع آوردند پس اطلاق کفر و نفی هر دو جائز باشد و عمر رض اول اخذ بظاهر کرد و در کفر ایشان یا ساده در آخر چون حقیقت حال دریافت
موافق شد با ابی بکر و اعتراف کرد که حق همانست که ابوبکر بدان رفته است چنانکه میفرماید قال عمر بن الخطاب لابی بکر رضی الله عنهما کیف تقاتل الناس وقد قال رسول الله
چگونه کشش میکنی مردم را و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا امر کرده شدم که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان
لا اله الا الله فمن قال پس کسیکه بگوید لا اله الا الله عصم منی ماله ونفسه نگاه دارد از من مال خود را و نفس خود را الا بحقه مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده است
الا بحق الاسلام چنانکه دیت و قصاص و جزآن وحسابه علی الله و حساب وی بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع این است و حساب باطن او در آخرت بعلم الهی است چنانکه منافق
باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید نه بصدق فقال ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة پس گفت ابوبکر بخدا سوگند هر آینه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرق نهد میان
نماز و زکوة که بوجوب نماز قائل باشد و وجوب زکوة را منکر گردد یا اول عمل کند و از ثانی امتناع آرد فان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب در مال است چنانکه نماز حق واجب در نفس است
و موجب [illegible] و اسلام است والله لو منعونی عناقا سوگند بخدا اگر منع کنند مرا بزغاله و عناق بفتح عین انثی ولد معز که بیکسال نرسیده است و در روایتی عقالا اگر منع کنند پای
بند شتر را و این مبالغه است در طلب حق واجب و در قاموس گفته است که عقال بکسر عین زکوة یکساله از شتر و گوسفند کانوا یؤدونها الی رسول الله بودند که ادا می کردند بسوی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها هر آینه قتال میکنم ایشان را بنا بر منع عناق باجهت کفر ورزیدن اگر منکر شوند یا برای حفظ شعار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند
بی انکار فقال عمر فوالله ما هو الا ان رأیت ان الله شرح صدر ابی بکر للقتال گفت عمر پس بخدا سوگند نبود شان من و حال من درین محاجت مگر آنکه دانستم من
و روشن و هویدا شد بر من که خدای تعالی گشاده سینه ابوبکر صدیق را برای قتال فعرفت انه الحق پس شناختم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است که صحابه دیگر نیز
حتی علی مرتضی رض منع کردند ابوبکر را و گفتند که اول عهد خلافت است و مخالفان جماعت کثیر اند مبادا خللی و فتوری در کارخانه اسلام راه یابد و توقف و تاخیر لایق می نماید ابوبکر
گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یک جانب شوند و من تن تنها باشم قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابوبکر رض متفق علیه وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یکون کنز احدکم یوم القیمة شجاعا اقرع میباشد گنج یکی از شما روز قیامت مار بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت یفر منه صاحبه
میگریزد ازان مار صاحب مال که همین صاحب گنج باشد وهو یطلبه و حال آنکه آن مار میجوید او را حتی یلقمه اصابعه تا آنکه لقمه میگرداند صاحب گنج آن مار را انگشتان خود را چنانکه
عادتست که در وقت خوف از مار و مانند آن دست را در دهن آن می اندازند و نیز اثر اعطا و منع در دست و انگشتان ظاهر میگردد رواه احمد وعن ابن مسعود عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال ما من رجل لا یؤدی زکوة ماله الا جعل الله یوم القیمة فی عنقه شجاعا نیست هیچ مردی که ادا نمیکند زکوة مال خود را مگر آنکه میگرداند خدای تعالی
روز قیامت در گردن وی ماری را ثم قرأ علینا مصداقه من کتاب الله پستر خواندن حضرت بر ما دلیل این سخن را که تصدیق میکند آنرا و موافق است با آن از کتاب خدا این
آیت را ولا یحسبن الذین یبخلون بما اتیهم الله من فضله الآیة تا تمام آیت چنانکه در فصل اول گذشت رواه الترمذی والنسائی وابن ماجة و
عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت عائشه شنیدم آن حضرت را که میگفت ما خالطت الزکوة مالا قط
الا اهلکته نیامیخت زکوة هیچ مالی را مگر آنکه هلاک کرد زکوة بجهت بیرون نیامدن وی ازان مال آن مال را بضایع شدن آن مال یا بحرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته نمیشود
ازان در حکم هالک و ضایع است رواه الشافعی والبخاری فی تاریخه روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری در تاریخ خود نه در صحیح خود والحمیدی
و روایت کرده است حمیدی و زاد و زیاده کرده است حمیدی در تفسیر خود مراد بمخالطت زکوة مهلکه قال گفت آن حضرت یکون قد وجب علیک صدقة میباشد
اینکه بتحقیق واجب شده است بر تو زکوة فلا تخرجها پس بیرون نمی آری تو زکوة را فیهلک الحرام الحلال پس هلاک میگرداند حرام حلال را بمخالطت خود یعنی بعدم انتفاع
بهلاک و ضیاع وقد احتج به من یری تعلق الزکوة بالعین و بتحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر کسی که اعتقاد کرده تعلق زکوة را بعین مال چنانکه شافعی
ائمه دیگر در اظهر روایات از ایشان و ایشان تجویز نمی کنند دفع قیمت در زکوة زیرا که این قرینه است که تعلق گرفته است بمحل پس ادا نیابد بغیر آن چنانکه هدایا و ضحایا و تعلق زکوة بمال
نزد ایشان تعلق شرکت است زیرا که منصوص علیه شاة است مثلا پس شارع مخصوص واجب گردانیده است عین منصوص علیه را و ترک واجب گنجایش ندارد و بر تقدیر تعلق زکوة
بمال در ذمه چنانکه نزد حنفیه است مخالطت زکوة بمال صورت ندارد و دلیل حنفیه بر تعلق زکوة بذمه آنست که امر باداء زکوة بسوی فقیر ایصال است مر رزق موعود را که منشاء

الیہ است بقول حق تعالی و ما من دابۃ فی الارض الا علی اللہ رزقہا و رزق عبارت است از چیزی کہ واقع شود بوی کفایت و این مختلف است باختلاف حوائج بعد از آن
واجب گردانید مال مسمی برا غنیا برای ذات کریم خود جل جلالہ و امر کرد بانجاز ان مواعید از ان مسمی و مال مسمی احتمال ندارد بکفایت آن حوائج و انجاز مواعید بسبب اختلاف آن
حوائج و مواعید پس متضمن گردد امر بانجاز مواعید اذن باستبدال را و بطلان تقید شاۃ بعینہ چنانچہ سلطان برات کند غازیان را بآلات حرب بر بعضی و کالای خود از مال
معین کہ بوی سپرده پس این اذن است از سلطان باستبدال و در ہدایا و ضحایا قیمت ازان جہت درست نیست اما در حکم مخالطت است و در معنی آن است فافہم ہکذا
فی المنتقی ایضاحین و منتقی است کہ تصنیف ابن عبد البر است و روی البیہقی فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسنادہ الی عائشۃ و روایت
کرده است بیہقی در شعب الایمان از امام احمد بن حنبل باسناد وی تا عائشہ این معنی را کہ و قال احمد فی خالطت و گفتہ است احمد در قول وی خالطت الزکوٰۃ
تفسیرہ ان الرجل یاخذ الزکوٰۃ و ھو موسر او غنی تفسیر وی این است کہ مردی بگیرد زکوٰۃ را و حال آنکہ وی موسر است یا غنی شک راوی است و اگر در میان موسر
و غنی فرقی بنہند از جہت اشتقاق موسر از یسر بمعنی سہولت ضد عسر و غنی از غنا بمعنی عدم فقر و احتیاج برای تنویع نیز تواند بود و انما ھی للفقراء و نیست این
زکوٰۃ مگر برای فقیران مخالطت زکوٰۃ بمال و اہلاک آن بخلطت حرام بحلال این معنی دارد پس در یمعنی مراد بمخالطت زکوٰۃ بمال گرفتن آن است با وجود یسار و غنا و در
معنی اول مراد منع زکوٰۃ است و ندادن آن بفقراء و ہر دو معنی صحیح است و احتیاج مذکور بمعنی بر معنی اول است باب ما یجب فیہ الزکوٰۃ اتفاق
وارند ائمہ بر وجوب زکوٰۃ در انعام و اثمان و عروض و باقی ہمہ اموال تجارت و اختلاف کرده اند در ترہا و سبزیہا و میوہا کہ دیر پا نباشد و سال تمام نابستد نزد ائمہ
واجب نیست در ان زکوٰۃ و در تمر و رطب واجب است وقتیکہ برسد بہ پنج وسق نہ در کمتر ازان و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابو حنیفہ واجب
عشر در ہر چہ بیرون آید از زمین کم باشد یا بیش مگر در نی و ہیزم و کاه و حجت برای امام قول حضرت رسول اللہ صلعم ما اخرجتہ الارض ففیہ العشر و تفاصیل این باب
از کتب فقہ باید جست **الفصل الاول** عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس فیما دون خمسۃ اوسق
من التمر صدقۃ نیست در پایان از پنج وسق بفتح واو و سین مہملہ شصت صاع و صاع چہار مد و مد یک رطل و ثلث رطل و تحقیق این اوزان و تطبیق آن بہ
اوزان دیار خود در شرح سفر السعادت بتفصیل کرده شده است فلینظر ثمہ ولیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقۃ و نیست در چیزی کہ کم
از پنج اوقیہ از نقره است زکوٰۃ اواق بفتح ہمزه جمع اوقیہ بضم ہمزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید یا چہل درہم پس پنج اوقیہ دو بیست درہم باشد
و ورق بفتح واو و کسر را فضہ ولیس فیما دون خمس ذود من الابل صدقۃ و نیست در مادون پنج نفر از شتر صدقہ و ذود بذال معجمہ از دو تا نہ یا از
سہ تا ده را گویند درین حدیث خبر ذکر زکوٰۃ تمر و نقره و شتر کرده متفق علیہ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس علی
المسلم صدقۃ فی عبدہ ولا فی فرسہ نیست بر مسلمان صدقہ در بنده وی و نہ در اسب وی مراد بنده خدمت و اسب سواری است وفی روایۃ
لیس فی عبدہ صدقۃ الا صدقۃ الفطر نیست در عبد وی صدقہ مگر صدقہ فطر کہ از وی میدہد متفق علیہ وعن انس ان ابا بکر رض کتب لہ ھذا
الکتاب لما وجہہ الی البحرین روایت است از انس کہ ابو بکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را آنگاه کہ متوجہ گردانید او را بسوی بحرین کتاب اینست
بسم اللہ الرحمن الرحیم ھذہ فریضۃ الصدقۃ التی فرض رسول اللہ این فریضہ زکوٰۃ است کہ فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی
المسلمین بر مسلمانان والتی امر اللہ بہا رسولہ و آن صدقہ کہ امر کرده است خدای تعالی بآن پیغمبر خود را فمن سئلہا من المسلمین علی وجہہا فلیعطہا پس
کسیکہ طلبیده شود آن صدقہ را از مسلمانان بر وجہ مشروع کہ مر آن صدقہ راست باید کہ بدہد آنرا ومن سئل فوقہا فلا یعط و کسیکہ طلبیده شود فوق آن و زیاده بر
وجہ مشروع پس باید کہ ندہد بعد ازان بیان نصاب زکوٰۃ ہر قسم از اموال میکند و میفرماید فی اربع وعشرین من الابل فما دونہا من الغنم من کل خمس شاۃ
در بیست و چہار از شتران آنچہ پایان این بیست و چہار است از ہر پنج شتر یک گوسفند و من الغنم بیان شاۃ است برای تاکید فاذا بلغت خمسا وعشرین الی خمس و
ثلثین پس چون برسند شتران بیست و پنج شتر را تا سی و پنج شتر ففیہا بنت مخاض انثی پس واجب در ان بنت مخاض است ماده و بنت مخاض آنکہ یکسال بر وی
گذشتہ باشد زیرا کہ مادر وی حامل میباشد و مخاض ناقہای حامل را گویند جمع است کہ او را واحد نیست فاذا بلغت ستا و ثلثین الی خمس واربعین ففیہا بنت لبون
انثی پس چون برسند سی و شش را تا چہل و پنج پس در ان بنت لبون است ماده و بنت لبون بفتح لام انکہ دو سال بر وی گذشتہ باشد زیرا کہ مادر وی شیر دہنده
بچہ دیگر است کہ زاییده است فاذا بلغت ستا واربعین الی ستین ففیہا حقۃ پس چون برسند چہل و شش را تا شصت پس در ان حقہ است بکسر حا و تشدید قاف
طروقۃ الجمل کہ کوفتہ شده شتر است یعنی مستحق آن شده است کہ شتر نر بر وی جہد و آن آنست کہ بچہار سال رسیده فاذا بلغت واحدۃ وستین الی
خمس وسبعین ففیہا جذعۃ پس وقتیکہ رسد شصت و یک را تا ہفتاد و پنج پس در وی جذعہ است بفتح جیم و ذال شتر در سنہ خامسہ فاذا بلغت ستا وسبعین الی
تسعین ففیہا ابنتا لبون و چون برسد ہفتاد و شش را تا نود پس در وی دو بنت لبون است فاذا بلغت احدی وتسعین الی عشرین ومائۃ ففیہا حقتان
طروقتا الجمل پس چون برسد نود و یک را تا صد و بیست در وی دو حقہ است کوفتہ شده شتر فاذا زادت علی عشرین ومائۃ ففی کل اربعین بنت لبون

۷ گروه زیستا یکجا از اوقت دوم است و در رفتار یہ بر سد صاحب مطلع است بر تقدیر تعلق بزد اگر چہ تصور معنی کا الطریقہ نیست

پس چون زیاده کرد و بر صد و بیست پس در هر چهل بنت لبون است وفی کل خمسین حقة و در هر پنجاه حقه است ومن لم یکن معه الا اربع من الابل ویکی
نباشد باوی مگر چهار شتر فلیس فیها صدقة پس نیست واجب در وی صدقه الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطوع چیزی
بکند فاذا بلغت خمسا پس چون برسد پنج شتر را ففیها شاة پس در وی یک گوسپند است ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة و کسی که
برسد نزد وی از شتران مقداری که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است ولیست عنده جذعة و حال آنکه نیست نزد وی جذعه وعنده
حقة و نزد وی حقه است فانها تقبل منه الحقة ویجعل معها شاتین پس قبول کرده میشود از آن کس حقه و میگرداند با وی دو گوسفند ان استیسرتا له
اگر آسان شوند آن دو گوسپند مر او را او عشرین درهما یا بگرداند بیست درهم را ومن بلغت عنده صدقة الحقة و کسیکه برسد نزد وی صدقه حقه
ولیست عنده الحقة وعنده الجذعة و نیست نزد آن حقه و نزد او جذعه است که فوق حقه است فانها تقبل منه الجذعة پس بدرستیکه قبول کرده میشود
از وی جذعه ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین و میدهد او را صدقه ستاننده بیست درهم یا دو گوسفند چنانکه مصدق میداد در قسم سابق ومن
بلغت عنده صدقة الحقة ولیست عنده الا بنت لبون و کسیکه رسیده نزد وی صدقه حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون فانها تقبل منه بنت لبون
ویعطی معها شاتین او عشرین درهما پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون و بدهد همراه آن دو شاة یا بیست درهم ومن بلغت صدقة بنت
لبون وعنده حقة کسیکه برسد صدقه وی بنت لبون را و نزد وی حقه است فانها تقبل منه الحقة ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین پس
بدرستیکه قبول کرده میشود از وی حقه و میدهد او را مصدق بیست درهم یا دو گوسپند بر عکس آنکه او مصدق میداد ومن بلغت صدقته بنت لبون ولیست عنده
وعنده بنت مخاض فانها تقبل منه بنت مخاض ویعطی معها عشرین درهما او شاتین ومن بلغت صدقته بنت مخاض ولیست عنده وعنده
بنت لبون فانها تقبل منه ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین ترجمه این عبارت نظر ماسبق ظاهر است و حاصل آنست که اگر مصدق را
کمتر از واجب دهد چیزی دیگر با آن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده بنت مخاض علی وجهها وعنده ابن لبون پس اگر نباشد
نزد وی بنت مخاض بر طریق وی و نزد وی ابن لبون است نه بنت لبون یعنی نر نه ماده فانه یقبل منه ولیس معه شیئ پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی همان
ابن لبون و نیست با وی چیزی و ابن لبیل است که فضیلت انوثت منجبر میگردد بفضل سن وفی صدقة الغنم فی سائمتها اذا کانت اربعین الی عشرین ومائة
شاة و در صدقه گوسفندان در بیرون چرندگان این قید بجهت آن کرد که در علوفه که در خانه علف میخورند زکوة نیست انوقتی که باشد چهل تا صد و بیست یک گوسپند است
فاذا زادت علی عشرین ومائة الی مائتین ففیها شاتان پس وقتیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دویست در وی دو گوسفند بز فاذا زادت علی ثلثمائة ففی
کل مائة شاة پس چون زیاده شوند بر سه صد پس در هر صد یک گوسفند است فاذا کانت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاة واحدة پس
چون باشند بیرون چرندگان مرد که در انها زکوة است کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی اگر چه یک گوسفند هم کم باشد از چهل فلیس فیها صدقة الا ان یشاء
ربها پس واجب نیست در ان صدقه مگر آنکه خواهد صاحب ان بطریق نفل چیزی بدهد ولا تخرج فی الصدقة هرمة و بیرون آورده نشود و داده نشود در
صدقه در ابل و غنم و بقر پیر کلان سال ولا ذات عوار و نه خداوند عیب و نقصان عوار بفتح عین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر مراد عیبی خواهد بود که
موجب نقصان قیمت گردد ولا تیس و نه بیرون آورده شود تیس بفتح فوقانیه و سکون تحتانیه در آخر سین مهمله بز نر آن را که گویند الا ما شاء المصدق مگر وقت
خواستن صدقه ستاننده بجهت غرضی و مصلحتی این استثنا است از تیس یا از هر قسم که مذکور شدند ولا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق ولا
یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نشود میان مجتمع این هر دو احتمال وارد نهی مر رب المال را و مر ساعی را مثال اول مردیست که مالک است چهل گوسفند را و
واجب در وی یکشاة است پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخصی دیگر تا بگیرد صدقه او از شاة بنصف شاة یا بود او را بیست شاة مخلوط به بیست شاة دیگر پس
تفریق کرد تا نگیرد نصاب نبود و مثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب گردد در وی زکوة یا مردیست که بود مر او را بیست و صد
شاة و واجب در وی یکشاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا سه شاة واجب گردد خشیة الصدقة این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که
تقلیل و اسقاط یا تکثیر ایجاب است چنانکه تصویر کرده شد وما کان من الخلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک فانهما یتراجعان بینهما
بالسویة پس بدرستیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر برابری بیانش آنکه مثلا دو مرد اند در دویست شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگری را صد و
شصت پس واجب گردد بر اول یکشاة و بر دیگری نیز یکشاة که واجب گردد بر اول خمس یک شاة و باقی بر ثانی وفی الرقة ربع العشر و واجب گردد در نقره چهل
یک و رقة بکسر را و تخفیف قاف و هم چنین ورق سیم سکه زده که آنرا درهم گویند و مراد اینجا مطلق سیم است فان لم تکن الا تسعین ومائة فلیس فیها
شیئ الا ان یشاء ربها پس اگر نباشد مگر صد و نود یعنی کمتر از دویست اگر چه یک درهم کم باشد پس نیست در آن چیزی مگر آنکه بخواهد صاحب مال که بطریق نفل بدهد رواه البخاری
وعن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سقت السماء والعیون زمینی که آب داده است آسمان و چشمها او کان عثریا یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله و ثای

مثله در قاموس گفته که عثری آنچه آب داده است آنرا آسمان و بدین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عثری آنست که آب داده
شده بجانور و مانند آن و گویند که کنده میشود در زمین مانند جوئی و آب میرسد از وی به بیخ نباتات یا درخت خرما و کشت کار و عثری نیز مردی را میگویند که فارغ است از دنیا و
آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی از این و در حدیث آمده است که دشمن داشته ترین مردم نزد خدای عثری است یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل که در آب دادن آن بدلهم
و مانند آن تعب نمیکشند عثری میگویند بجهت حصول فراغ و آسایش در آن و بالجمله مراد آنچه آب باران و چشمه و کندن جوی بی آنکه بکشند بدلو و مانند آن حاصل شده العشر
ده یکی واجبست و ما سقی بالنضح و آنچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و مانند آن بشتر و گاو و جز آن نصف العشر بست یکی است والعجماء
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العجماء جرحها جبار عجما بر وزن حمرا یعنی بهیمه چنانکه اسب و ستور و مانند آن و جرح بضم جیم زخمی
و بفتح خسته کردن و روایت اینجا بضم است و جبار بضم جیم و تخفیف با هدر و باطل شدن و مراد آنست که بهیمه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را و نباشد با وی کشنده
یا رانند و در روز باشد جراحت و تلف او هدر و باطل است و هیچ چیزی بر آن لازم نمی آید اما اگر با وی سائق یا قائد باشد ضامن میگردد زیرا که جرح و اتلاف بتقصیر اوست و همچنین
اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده در بستن و نگاه داشتن دواب و بهایم است و اگرچه لفظ حدیث عام است ولیکن آنرا مقید و مخصوص ساخته اند بدلائل دیگر و البئر جبار یعنی اگر کسی را با جاره گرفت تا برای او چاهی بکند یا کاوید در وی افتاد و بر آن شخص مستاجر ضمانی نباشد و همچنین اگر در زمینی که ملک اوست بکند یا در صحرائی که
در راه نکند مرده است و شخصی در آن افتد ضمانی نباشد والمعدن بکسر دال مشتق از عدن بمعنی اقامت جبار و اگر کسی را برای کان کندن با جاره گرفت و وی در کان افتاد
و دست و پای او شکست یا هلاک شد چیزی لازم نیاید وفی الرکاز الخمس و در رکاز پنج یک است رکاز برادر اول و بر آنچه دفن شده مراد بآن نزد حنفیه معدن است و
نزد اهل حجاز دفینه اهل جاهلیت معنی اول انسب است بسیاق حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت صلعم پرسیدند که رکاز چیست فرمود ذهب و فضه که پروردگار
تعالی پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی و نزد شافعی در معدن زکوة نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذهب و فضه باشد و نزد مالک وی
خمس است بی اشتراط حولان حول متفق علیه الفصل الثانی عن علی رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عفوت عن الخیل والرقیق
عفو کردم من از زکوة اسپ و بنده مراد اسپ سواری و بنده خدمت است و در عبارت عفو اشارت است که در امساک مال و ترک انفاق آن برای خدا گناهی هست ولیکن
شفقت بر حال بندگان تقاضای عفو کرده فهاتوا صدقة الرقة من کل اربعین درهما پس بدهید صدقه نقره از هر چهل درهم یک درهم بعد از آنکه بحد نصاب
برسد که دویست درهم است ولیس فی تسعین ومائة شیئ و نیست در صد و نود یعنی در کمتر از دویست چیزی فاذا بلغت مائتین ففیها خمسة دراهم بحساب
مذکور که از چهل یک درهم رواه الترمذی وابوداود وفی روایة لابی داود عن الحارث الاعور عن علی و در روایتی مر ابی داود را از حارث اعور که تابعی است
مشهور بصحبت علی و تکلم کرده اند در وی از علی رض اینچنین آمده قال زهیر احسبه عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت زهیر که راوی است از حارث اعور گمان میبرم
که این حدیث را که از علی روایت کرد گفت عن علی عن النبی صلعم یعنی رفع کرد بآنحضرت و موقوف بر علی نگذاشت تا این قول علی باشد نه حدیث پیغمبر صلعم المقال بیدالت
است که آنحضرت گفت هاتوا ربع العشر من اربعین درهما درهم بدهید چهار یک ده یک که از چهل درهم یک درهم است ولیس علیکم شیئ حتی تتم مائتی
درهم و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود و بگردد رقه دویست درهم پس در وی پنج درهم است فاذا کانت مائتی درهم ففیها خمسة دراهم پس
چون بود دویست درهم پس در وی پنج درهم است فما زاد فعلی حساب ذلک پس آنچه بر نصاب زیاده شود بر حساب آنست هرچه باشد اندک یا بیش و در مذهب ابی حنیفه
چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا بحد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند گذشت و میگوید وفی الغنم فی کل اربعین شاة شاة و در گوسفندان در هر
چهل گوسپند یک گوسپند است و در آنچه زیاده گردد بر چهل هیچ نیست الی عشرین ومائة تا صد و بیست فان زادت واحدة فشاتان پس اگر زیاده شود بر
صد و بیست یک شاة واجب میشود دو شاة الی مائتین تا دویست شاة همین دو شاة است فان زادت فثلث شیاه پس اگر زیاده شود بر دویست اگرچه یک
شاة هم باشد واجب میشود سه شاة الی ثلثمائة تا سیصد شاة و شاه بهااست و اصل شاة شوهة بدلیل تصغیر وی بر شویهة و جمع بر شیاه چنانکه جمع شفه شفاه
می آید فان زادت علی ثلثمائة پس اگر زیاده شود بر سیصد یعنی چهار صد شود نه آنکه هرچه زیاده شود ففی کل مائة شاة شاة پس در هر صد شاة یک شاة است در چهار
صد چهار و در پنج صد پنج و همچنین و در میان هیچ نیست فان لم تکن الا تسع وثلثون پس اگر نباشد مگر سی و نه فلیس علیک فیها شیئ پس واجب نیست بر تو چیزی
وفی البقر فی کل ثلثین تبیع و در گاوان در هر سی گاو تبیع است که یکسال تمام کرده و در سال دوم در آمده و ذکر و انثی در اینجا برابر است وفی الاربعین مسنة
و در چهل گاو مسن است که دو سال تمام کرده و در سال سیوم در آمده است و در حدیث ذکر صدقه اسپ نیست چنانکه در حدیث سابق در فصل اول گذشت ظاهر الجماعت که مورد
حدیث بود و نه اموال ایشان از این قبیل نبود ولیس علی العوامل شیئ و نیست بر شتران و گاوانی که کار میکنند مثل کشت کار کردن یا آب کشیدن و جز آن چنانکه در اسپان
سواری و عبید خدمت چیزی نیست و این نزد ائمه ثلثه است و نزد امام مالک در اینها نیز زکوة است وعن معاذ ان النبی صلی الله علیه وسلم لما وجهه الی الیمن روایت
از معاذ که چون آنحضرت متوجه کردانید و فرستاد او را بجانب یمن امره ان یاخذ من البقر من کل ثلثین تبیعا او تبیعة امر کرد آنحضرت معاذ را که بگیرد از گاوان در هر

[margin note: ۴ و ای چیزهای عادت در زمین ... مدفون باشد]

یا گاو یک کو ساله نر یا ماده ومن کل اربعین مسنة و دیگر از ہر چہل گاو دو ساله در تبیع مذکر و مونث ہر دو ذکر کرده و در مسنه مونث ذکر کرده اکتفا کرده باول او در تبیع نر و ماده ہر دو
برابر است و در مسن ماده معین است والله اعلم و نزد ما در ہر دو نر و ماده برابر است و ہر دو جایز است رواه ابو داود والترمذی والنسائی والدارمی وعن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المعتدی فی الصدقة کمانعها متصدق ظالم که از حد انصاف و اعتدال تجاوز کند در بزه و گناه ہمچو متصدق است که منع زکوة
میکند مگر تمنو بہاء او آنست که اگر متصدق از حد تجاوز کند و بغیر مستحق مید ہد و بر وجه ماموربه نمید ہد حکم آن دارد که منع میکند زکوة را و نمید ہد آنرا رواه ابو داؤد والترمذی
وعن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی حب ولا تمر صدقة نیست در دانه و در خرما زکوة حتی تبلغ خمسة اوسق تا آنکه
برسد پنج وسق را و این مذهب ائمه ثلثه است و نزد امام ابو حنیفه در خارج از اراضی عشر است مطلقا کم باشد یا بیش چنانکه گذشت رواه النسائی وعن موسی بن طلحة روایت
است از موسی بن طلحه بن عبید الله که تابعی ثقه است و در زمان آنحضرت متولد شده و آنحضرت او را این نام نهاد و قال عندنا کتاب معاذ بن جبل گفت نزد ما کتاب معاذ بن
جبل است عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه قال گفت موسی بن طلحه انما امره ان یاخذ الصدقة من الحنطة والشعیر والزبیب والتمر امر کرد
آنحضرت معاذ را که بگیرد صدقه را از گندم و جو و مویز و خرما ظاهر آنست که موجود در آن جا یا کثیر الوقوع ہمین اشیا بوده که زکوة منحصر در اینها باشد مرسل رواه فی شرح
السنة این حدیث مرسل است روایت کرده است بغوی آنرا در شرح السنه و در بودن او مرسل سخن است و وجه آن در شرح مذکور است وعن عتاب بفتح عین مهمله و تشدید
تاء بن اسید بفتح ہمزه و کسر سین قرشی اموی است اسلام آورد در روز فتح عامل گردانید او را آنحضرت صلعم بر مکه و ہم بر آن مقرر داشت او را ابو بکر و وفات یافت در وفات ابی بکر
او و بیست و پنج ساله بود و از سادات قریش بود خیر و صالح رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی زکوة الکروم انها تخرص کما تخرص النخل گفت آنحضرت در — تخرص
زکوة درختان تاک یعنی در میوه او که انگور است که اندازه کرده شود بر درخت چنانکه اندازه کرده میشود خرما بر درخت ثم تؤدی زکوته زبیبا کما تؤدی زکوة النخل تمرا
پس ادا کرده شود زکوة کرم در حالتی که زبیب است چنانچه ادا کرده میشود زکوة نخل در حالتی که تمر است یعنی وقتیکه پیدا شود در انگور و خرما شیرینی اندازه کنند مخمصی که ماہر است
در آن که انگور در وقتی چون مویز شود یعنی خشک گردد و یا این رطب که تمر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر بنصاب برسد زکوة آن بدہد رواه الترمذی
وابو داؤد وعن سهل بن ابی حثمه بفتح مهمله و سکون مثلثه صحابی است صغیر ولادت او در سال سوم از ہجرت است که انه حدث ان رسول الله حدیث کرد که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث چون اندازه کنید انگور و خرما پس بگیرید یعنی دو ثلث و بگذارید ثلث را
اما آنست که تعیین کنید مقدار زکوة را در آن میان و دو ثلث را بگیرید و ثلث را بمالک بگذارید و احسان کنید بوی تا آنرا بہمسایه خود بخوراند بر گذران و ہر که بر سر وقت
بوی برسد احسان کند تا از ملک خود صرف بکند و این خطاب است بمصدقان و توسعه است بر متصدقان در فواکه و ثمار که محل صرف و بذل اند وان لم تدعوا الثلث
فدعوا الربع اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را و کم از این نباید رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یبعث عبد الله بن رواحة الی یهود بود آنحضرت که میفرستاد عبد الله بن رواحه را که از مشاہیر صحابه بود و شاعر
بود و در غزوه موته شهید شده بسوی یهود یعنی یهود خیبر فیخرص النخل حین تطیب پس قیاس و تخمین میکرد وی خرما را بر درخت ہنگامیکه خوش میگشت خرما یعنی ظاہر میشد
در وی شیرینی قبل ان یوکل منه پیشتر از آنکه خورده میشد از آن این احادیث دلالت دارند بر کفایت خرص درین باب و بر ہمین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم است
مر شافعی را و لیکن فقها میگویند که این معنی بمیسر و بر ربوا و میگویند که ورود این احادیث پیشتر از تحریم ربوا است که اجمل پوشیده نماند که ورود این احادیث در باب صدقات
و شارع در آن مسامحت کرده و اینجا استبدال مال بمال نیست تا ربوا لازم آید و قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است فلا اشکال و اگر عام است
مخصوص گردانیده شود بغیر آن والله اعلم رواه ابو داؤد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العسل فی کل عشرة ازق زق
روایت است از ابن عمر که گفت آن حضرت در زکوة عسل در ہر ده مشک یک مشک است رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال وگفت ترمذی در اسناد این حدیث
سخن است و بعضی راویان وی مطعون اند ولا یصح عن النبی وبصحت نرسیده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی هذا الباب یعنی در باب زکوة عسل کثیر
شیء بسیار چیزی و علما نیز اختلاف دارند نزد امام شافعی در عسل زکوتی نیست و بیهقی از امیر المؤمنین علی رضی روایت کرده که فرمود لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابی حنیفه در آن
عشر است اگر در ارض عشریه است کم باشد یا بیش و معتبر نیست نصابی معین چنانچه در خارج ارض از خضروات و فواکه و حجت امام ابی حنیفه قول حضرت رسول است صلعم فی العسل
فیه العشر و در روایتی از ابی یوسف معتبر در وی قیمت است و در روایت دیگر ده قربه است چنانکه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب و اما عسلی که بیرون می آید
از جبال مدور و یحتمل عشر است نزد امام و چیزی نیست نزد ابی یوسف و از جامع صغیر نقل کرده اند که عسل که در جبال و بریه و ارض موات یافته شود اگر محافظت کرده شده پس در وی
عشر است والا حکم صید دارد والله اعلم وعن زینب امرأة عبد الله روایت است از زینب زن عبد الله بن مسعود که از صحابیات است و صحابه از وی روایت کنند
قالت خطبنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا معشر النساء تصدقن پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید
ولو من حلیکن و اگر چه باشد از زیور شما باشد و حلی بضم حا و کسر لام و تشدید یا و در بعضی حلیکن بکسر حا و سکون لام و بتای فوقانیه بعد تحتانیه فانکن اکثر اهل جهنم یوم القیمة

زیراکه بدرستیکه شما بیشترین دوزخیانید روز قیامت رواه الترمذی واختلاف کرده اند در زکوة حلی زنان پس نزد امام ابوحنیفه در وی زکوة است و نزد مالک زکوة
نیست در حلی که مباح است استعمال وی و شافعی را دو قول است واظهر همین است و همین مختار مذهب احمد و آنچه برای پوشیدن نبود یا برای اجاره و تجارت باشد یا حرام بود
پوشیدن آن یا مهیا کرده شده است برای انفاق نزد حاجت در وی زکوة است باتفاق نزد ایشان نیز و امام محمد در مؤطا گفته که زکوة نیست در حلی از جواهر و لآلی در هر حال
و حجت ائمه آنست که وی مستعمل مباح است پس مشابه بجامهای پوشش و بندگان خدمت و خانهای سکونت باشد و حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی والذین یکنزون
الذهب والفضة الآیة و عموم قول پیغمبر صلعم فی الرقة ربع العشر و احادیث در هر دو جانب واقع است و صحابه و تابعین و من بعدهم اختلاف داشته اند و بعضی
گفته اند که مراد بزکوة حلیه عاریت دادن اوست و روایت کرده شده است این از سعید بن المسیب و حسن بصری و ورود وعید ناظر در جانب وجوب است والله اعلم
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان امرأتین اتتا رسول الله و دو زن آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وفی ایدیهما سواران من
ذهب و در دستهای هر یک ازین دو زن یاره بود از طلا فقال لهما تؤدیان زکوته پس گفت آن حضرت آن دو زن را آیا ادا میکنید شما زکوة آن را قالتا لا گفتند ادا
نمیکنیم زکوة آنرا فقال لهما رسول الله صلعم پس گفت آن حضرت آن دو زن را اتحبان ان یسورکما الله بسوارین من نار آیا دوست میدارید شما که بپوشاند
شما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ قالتا لا گفتند آن دو زن دوست نمیداریم که بپوشاند ما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ قال فادیا زکوته گفت آن
حضرت پس ادا کنید زکوة آن را رواه الترمذی وقال هذا حدیث قد روی المثنی بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحوه و گفته است ترمذی این
حدیثی است که بتحقیق روایت کرده است مثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند آن والمثنی بن الصباح وابن لهیعة یضعفان فی الحدیث و مثنی بن صباح
و ابن لهیعه که وی نیز از رواة این حدیث است بضعف داشته میشوند در حدیث ولا یصح فی هذا الباب عن النبی صلعم شیٔ و صحیح نشده است درباب زکوة حلی
از آن حضرت چیزی وعن ام سلمة قالت کنت البس اوضاحا من ذهب گفت ام سلمه بودم من می پوشیدم اوضاح از طلا جمع وضح بفتحتین و حاء مهمله
نوعی از زیور است و اصل وی از نقره است و از ذهب نیز میباشد چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه بوضوح بجهت سفیدی و روشنی اوست
در صراح گفته وضح درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی ام سلمه میگوید فقلت پس گفتم من یا رسول الله اکنز هو آیا کنز است اینکه بران
وعید واقع شده فقال ما بلغ ان یؤدی زکوته گفت آن حضرت چیزی که برسد بمقداری را که ادا کرده میشود زکوة آن یعنی بحد نصاب برسد فزکی فلیس
بکنز پس داده شد زکوة آن پس نیست کنز که بران وعید است و همچنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از حیطهٔ وعید خارج است رواه مالک و ابوداود وعن
سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یامرنا ان نخرج الصدقة من الذی نعد للبیع
بود آن حضرت امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و پوشیدن و خدمت و سواری
میبود بران زکوة نبود رواه ابوداود وعن ربیعة بن ابی عبدالرحمن عن غیر واحد ربیعه که تابعی جلیل القدر متفق علیه است میان علما و او را ربیعة
الرأی میگویند روایت میکند از بسیاری صحابه ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقطع لبلال بن الحارث المزنی جاگیر
داد مر بلال بن حارث مزنی را که از صحابه است و بر آن حضرت در وفد مزینه آمده بود و اقطاع جدا کردن و بخشیدن امام است بعضی از لشکریان خود را قطعهٔ زمین تا
از حاصل آن رزق خود سازد و اقطاع گاهی بتملیک میشود و گاهی بغیر تملیک معادن القبلیة کانهای قبلیه بفتح قاف و با نام ناحیه ایست از ساحل بحر میان وی و میان
مدینه پنج روزه راه است وهی من ناحیة الفرع و این قبلیه از جانب فرع است بضم فا و سکون را موضعی است در جانب بالای مدینه میان حرمین فتلک
المعادن لا یوخذ منها الا الزکوة الی الیوم پس این کانها گرفته نمی شود از آنها مگر زکوة که چهل یک است یعنی گرفته نمیشود خمس چنانکه حکم معادن است و این مذهب
امام مالک و شافعی است در قولی و نزد امام ابوحنیفه و شافعی در قول دیگر در آن خمس است و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است از بی تعب و مؤنت چهل یک
و بعد والا خمس رواه ابوداود الفصل الثالث عن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی الخضراوات صدقة گفت
آن حضرت که نیست در سبزیها و ترها زکات و این مذهب ائمه ثلثه است و میوها که دیر نپایند و سال تمام نایستند همین حکم دارند و نزد امام ابوحنیفه در هر چه از زمین بر دید
ده یک یا بیست یک است مگر کاه و نی و هیزم از جهت عموم قول آن حضرت صلعم ما اخرجت الارض ففیه العشر چنانکه در شرح ترجمه باب اول گذشت ولا فی العرایا صدقة
و نه در عرایا صدقه است و عرایا جمع عریه است و آن فروختن رطب یعنی خرمای تر که بر درخت است بتمر یعنی خرمای خشک بطریق تخمین و اگرچه از بیع میوه تر
بمیوه خشک که آنرا مزابنه گویند نیز از تقدیم باب نهی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع بیاید ان شاء الله تعالی اما بهای بعضی مفلسان و محتاجان که میخواهند
رطب بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخرند و نخلی هم ندارند که از آن رطب بعیال خود بخورانند تمری در خانه دارند که بدان قوت عیال میسازند پس اینها از آن کار اجازت
کرده اند است و صاحب نخل میدهند و اندکی رطبی که بوقت دارد بخرمی میخرند و این بجهت شفقت و رفع احتیاج ایشان اجازت داده و بخمس اوسق یا کمتر
داده اند و چون اقل از خمسه اوسق بود وی زکوة نیست چنانکه فرمود ولا فی اقل من خمسة اوسق صدقة ولا فی العوامل صدقة و نیست چهارپایان که کار کنند

وچه برای تجارت نه صدقه چنانکه گذشت ولا فی الجبهة صدقة و نیست در جبهه صدقه قال الصقر الجبهة الخیل والبغال والعبید گفته است صقر بقاف که از
رواة این حدیث است که مراد بجبهه اسپان و استران و غلامانند که پیشانی دارند رواه الدارقطنی وعن طاوس ان معاذ بن جبل اتی بوقص البقر روایت است از طاوس یمانی که
از مشاهیر تابعین است آورده شد بوقص گاوان تا زکوة آنها بستانند فقال لم یأمرنی فیه النبی صلی الله علیه وسلم بشیء گفت معاذ امر نکرده مرا درو آن حضرت بچیزی از
زکوة رواه الدارقطنی والشافعی وقال الوقص مالم یبلغ الفریضة وگفته است شافعی که وقص چیزیست که بعد نصاب که در وی زکوة واجب کرده و نرسیده است خواه ابتدا
خواه درمیان دو فریضه وگفته اند که مراد اینجا اول است زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ بهان اول بود والله اعلم و وقص در لغت بمعنی شکست و نقصان آمده باب صدقة
الفطر صدقه فطر فرض است نزد شافعی و هم چنین نزد احمد در ظاهر مذهب و سنت مؤکده است نزد مالک و واجب است نزد ما بمعنی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه بیاید
اطلاق لفظ فرض بران واقع شده پس شافعی واحمد بر ظاهر حمل میکنند و مالک میگوید فرض بمعنی تقدیر است و ما میگوییم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت
بدلیل ظنی مفید وجوب است و شرط وجوب صدقه فطر نزد ما ملک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط نما و نزد شافعی هر که قادر است بر قوت یومیه
خود و برای یکی که بر وی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین فرض است بر وی صدقه فطر و شرط نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه نصف
صاع از بر و صاع از تمر و شعیر و در بعضی احادیث صاع از بر نیز آمده و در بعضی صاع از طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر مقید بچیزی وگفته اند
که واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده بطریق تطوع بود نه وجوب و بعضی گفته اند که واجب در آن زمان صاع از بر یا تمر یا شعیر بود پس مردم بعد از آن
نصف صاع از بر گرفتند که معادل بود در قیمت بصاع از تمر یا شعیر فافهم و زبیب در حکم بر است نزد ابی حنیفه و در حکم شعیر است نزد ابی یوسف و محمد و مرویست از
امیر المؤمنین علی رضی که در زمان خلافت خود فرموده که واجب نصف صاع است از بر اما چون توسعه کرد پروردگار تعالی بر شما تمام صاع دهید از بر وغیره و ازینجا
معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تطوع است الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة
الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعیر گفت ابن عمر فرض کردانید آنحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر درین حدیث ذکر بر نیست و ازینجا توهم کرده اند
بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زمان نبوت بود و از جهت معادلت وی بصاع از تمر یا شعیر و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر
درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شعیر در مدینه کم شد از شعیر میداد و آن چیزیکبار نبود علی العبد والحر والذکر
والانثی والصغیر والکبیر من المسلمین بر بنده و آزاد و مرد و زن و خورد و کلان از مسلمانان و بنده چون ملک ندارد وجوب بر وی بمعنی وجوب بر مالک اوست و خواهد بود از جانب
وی و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر اوست اگر مالک مال نبود و الا از مال وی خواهد بود و امام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب است وامر بها ان تؤدی
قبل خروج الناس الی الصلوة و امر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث درین است که ادا بعد از نماز کفایت نمیکند لیکن ائمه اربعه
اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر درینجا برای استحباب است و درینجا تفصیل بسیار است در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده ایم متفق علیه وعن ابی
سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام گفت ابوسعید خدری بودیم که می برآوردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم است
که متعارف است و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذرت است بضم ذال معجمه و تشدید راء که متعارف در آن وقت نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود او
صاعا من شعیر یا بیرون می آوردیم صاعی از جو او صاعا من تمر یا صاعی از خرمای خشک او صاعا من اقط بفتح همزه و کسر قاف و طای حطی یا صاعی از قروت که آنرا ماضیر نیز
گویند و آن شیر ترش که خشک میشود و مثل سنگ میگردد او صاعا من زبیب یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز میخوانند متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم گفت ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزه خود را مراد صدقه فطر است و در حقیقت این صدقه صوم است
که صوم بی ادای آن معلق می باشد و چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه الصدقة صاعا من تمر او
شعیر واجب کردانیده است آنحضرت این صدقه را یک صاع از خرما یا جو او نصف صاع من قمح بفتح قاف و سکون میم یا نصف صاع از گندم علی کل حر او مملوک ذکر او
انثی صغیر او کبیر بر هر کس آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خورد باشد یا بزرگ رواه ابو داود والنسائی وعنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم
زکوة الفطر و هم از ابن عباس رض است گفت واجب کردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زکوة فطر یعنی صدقه فطر را طهرة للصیام از جهت پاک گردانیدن روزه را
و در بعضی نسخ طهرة الصیام من اللغو والرفث از سخن بیهوده و لایعنی گفتن و از رفث که واقع شده باشد در صوم و رفث بفتح را و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن
میان مرد و زن [illegible] و آنچه خطاب کند مرد با زن از فحش بعد از آن استعمال کرده میشود در هر کلام قبیح [illegible] گفته اند [illegible] باشد
وطعمة للمساکین و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن مساکین و بی نیاز کردن ایشان از سؤال در آن روز چنانکه در حدیث آمده است رواه ابو داود الفصل
الثالث عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث منادیا فی فجاج مکة آنحضرت [illegible] فرستاد ندا کننده را که ندا کند در راههای کشاده مکه
الا ان صدقة الفطر واجبة علی کل مسلم آگاه باشید که صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان ذکر او انثی حر او عبد صغیر او کبیر مدان من قمح صدقة

فطره و مدّ است از گندم یعنی نصف صاع چه صاع چهار مد است او سواه یا خبز گندم که زبیب باشد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است او صاعا من طعام اگر مراد بطعام گندم
باشد او برای شک راوی است و اگر جز آن باشد برای تنویع رواه ابو داود عن عبد الله بن ثعلبة او ثعلبة بن عبد الله بن ابی صعیر بضم صاد و فتح عین مهملتین
عن ابیه ایچنین است در نسخ مشکوة و صواب عبد الله بن ثعلبه بن صعیر او ابن ابی صعیر و ثعلبه صحابی است مراو را یک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطر و او کاتب گفته اند
ثعلبة بن صعیر و بعضی میگویند ابن ابی صعیر مراو را صحبت است روایت میکند از وی پسرش عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صاع من بر او قمح شک
از راویست و بر و قمح هر دو بمعنی گندم است میفرماید صاع از گندم است عن کل اثنین از هر دو کس نصف صاع از هر کس صغیرا او کبیر حر او عبد ذکر او انثی اما غنیکم
فیزکیه الله اما توانگر شما پس پاک میکرداند او را و تمامی بخشد مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن و اما فقیرکم فیرد علیه اکثر مما اعطاه و اما فقیر شما پس باز
میرساند او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میکرداند او را ببرکت صدقه و مضاعف ثواب آن و این معنی در غنی بیشتر خواهد بود و تخصیص او بفقیر از برای تسلیه و ترغیب
اوست رواه ابو داود باب من لا تحل له الصدقة باب در بیان کسیکه حلال نیست مراو را صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن و گاهی عنوان باب این چنین میباشد باب
من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوة مر او را و مال معنی هر دو عبارت یکیست اما در ماده کافر تفاوتی میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع
زکوة بسوی کافر جایز نیست و مسقط ذمه نه و بحث کرده نمی‌شود از عدم حل آن بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است و ظاهر و بالجمله زکوة بکافر نتوان داد بخلاف صدقات
دیگر مثل صدقه فطره و کفارات و فقرای مسلمانان احب و افضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی از امام ابی حنیفه جایز است درین زمان و ممنوع در آن
زمان بود و در روایتی از وی و از ابو یوسف جایز است دفع بعضی بنی هاشم به بعض و جایز نیست دادن زکوة بکسیکه مالک نصاب است و در روایتی الا بعلما که حوایج ایشان خصوصا
جمع کتب ایشان در کار است بسیار است و بکسیکه میان او و مزکی نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقربا اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان بلکه اولی و افضل
صله با صدقه جمع میشود و بکسیکه نسبت زوجیت دارد و مکاتب خود و مدبر و ام ولد خود نیز ندهد الفصل الاول عن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بتمرة
فی الطریق گذشت آن حضرت بیک خرما یعنی خرما در راه افتاده بود نظر آن حضرت بر آن خرما افتاد فقال لو لا انی اخاف ان تکون من الصدقة لاکلتها پس
گفت آنحضرت اگر نمی بود که میترسیدم که باشد این خرما از صدقه هر آینه میخوردم من آن را ولیکن نخوردم از ترس آنکه مبادا از صدقه باشد ازینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت
صلعم از جهت کرامت و طهارت جوهر شریف وی حرام بود و باحادیث دیگر نیز معلوم شد که از بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت وی صلعم
مطلقا حرام است چه صدقه واجب و چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع کذا قال الطیبی و در بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحبین و نزد ابی
حنیفه دو روایت است و نیز معلوم شد که برداشتن طعام که بر زمین افتاده باشد اگر چه ادنی چیزی باشد سنت است و اگر بخورند نیز جایز است و درین کمال تواضع و تعظیم نعمت الهی است اگر چه قلیل باشد
و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبهه حرمت واجب است متفق علیه وعن ابی هریرة قال اخذ الحسن ابن علی تمرة من تمر الصدقة گفت ابو هریره گرفت
امام حسن ابن علی رض خرما را از خرماهای صدقه فجعلها فی فیه پس گردانید حسن رض آن خرما را در دهن خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کخ کخ بفتح
کاف و کسر آن و سکون خای معجمه و کسر آن بالتنوین کلمه ایست که زجر و منع کرده میشود بوی صبی و باز داشته میشود از آنچه میکند و نزد اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته می شود
لیطرحها گفت آنحضرت این کلمه را تا بیندازد حسن رض آن تمر را از دهان و نخورد و بعضی گفته اند که کلمه عجمیه است و بخاری این را در باب من تکلم بالفارسیة آورده ثم قال پس گفت
آنحضرت بحسن رض اما شعرت انا لا ناکل الصدقة آیا نمی دانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت نمیخوریم صدقه را ظاهر این عبارت مشعر است بسابقه علم امام حسن رض باین حکم
و بعید نیست زیرا که وی رض صغیر عاقل بود و تحقیق تحمل کرده اند این دو امام اجل احادیث رسول الله صلعم در صغر سن و بودند در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت ساله
زیرا که بود ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه وعن عبد المطلب بن ربیعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عبد المطلب
بن حارث بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت بسن رجولیت رسیده بود گفت آنحضرت ان هذه الصدقات انما هی اوساخ الناس بدرستیکه این صدقه ها نیست مگر
چرکهای مردم که اموال ایشان را و ایشان را پاک میکردانند و انها لا تحل لمحمد و لا لآل محمد و این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند مر محمد را و نه مر آل محمد را مراد بآل اینجا بنی هاشم اند که
حلال نیست مر ایشان را زکوة و آل را چند معنی است که در جای خود تحقیق کرده شده است رواه مسلم وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی
بطعام سال عنه اهدیة ام صدقة گفت ابو هریره بود آنحضرت وقتی که آورده میشد نزد وی طعام می پرسید آیا هدیه است یا صدقه فرق میان صدقه و هدیه آنست
که صدقه چیزیست که انفاق کرده میشود بر فقرا بطریق تلطف و مهربانی و اراده کرده میشود بوی ثواب آخرت و در وی نوعی از خواری مذبوحی است از آنکه داده میشود صدقه
بوی و هدیه مقصود بوی تعظیم و اکرام است و برده میشود نزد اغنیا و مکافات کرده میشود در وی نه در صدقه فان قیل صدقة پس اگر گفته میشد که این طعام صدقه است
قال لاصحابه کلوا میگفت آنحضرت مر یاران خود را بخورید شما و لم یاکل و خود نمی خورد و ان قیل هدیة و اگر گفته میشد که هدیه است ضرب بیده میزد و دراز میکرد
دست مبارک خود را بی تحاشا فاکل معهم پس میخورد با ایشان و ضرب بمعنی شتابی در راه رفتن و بمعنی رفتن بطلب رزق آید و ازینجا معلوم شد که آنحضرت قبول میکرد صدقه را و
نمیخورد او را و هدیه قبول میکرد و برغبت میخورد آنرا متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان فی بریرة ثلث سنن گفت عائشه بود در بریره بفتح با و کسر را

نخورده کلان را زاد و اسید و مرد و زنان

اولی مولاة عایشه سه سنت یعنی سه حکم شرعی بتقریب وی وارد شد و ثابت گشت احدی السنن انها عتقت فخیرت فی زوجها یکی ازان سه سنت آنست که بریره آزاد
شد پس مخیر گردانیده شد در زوج وی که نام وی مغیث بود اگر خواهد در تحت آن زوج باشد و اگر خواهد جدا شود از وی و این خیار عتق است که علما اثبات کرده اند آنرا در زنی که داده بود
چون آزاد کرده مخیر است که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوهر او بنده کسی باشد و نزد ما خواه بنده بود خواه آزاد و این مغیث شوهر بریره بود و بریره
ازو نخواست مغیث در عشق او و فراق او واله و حیران میگشت و فریاد میکرد و میگریست وقال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الولاء
لمن اعتق ولا مر کسی راست که آزاد کرده است این سنت دوم است که در بریره بود و بیانش آنست که بریره داه یهودی بود که اورا مکاتب ساخته بود و چون آزادی بدل
کتابت عاجز آمد نزد عایشه آمد و عرض کرد تا چیزی بدهد که در بدل کتابت بمالک خود ادا کند و آزاد کرده عایشه فرمود اگر بصاحبان خود بگوئی که ترا بدست من بفروشند میخرم پس
وی رفت و بصاحبان خود آنچه عایشه گفته بود گفت ایشان گفتند میفروشیم اما بشرط الخ ولای وی یعنی میراث وی برای ما باشد عایشه با آنحضرت صلعم عرض کرد که یهود چنین
میگویند آن حضرت فرمود که غلط میگویند الولاء لمن اعتق ولا برای کسی است که آنرا آزاد کرده و تو ای عایشه بخر و آزاد کن ولای وی ترا خواهد بود و شرط ایشان باطل و
سنت سوم اینست که میفرماید و دخل رسول الله و در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در آمد در خانه عایشه والبرمة تفور باللحم و حال آنکه دیگ میجوشید بگوشت برمه بضم با
وسکون را دیگیست از سنگ که مشهور است در بلاد حجاز و یمن والآن در حرمین شریفین نیز مشهور است فقرب الیه خبز وادم من ادم البیت پس نزدیک گردانیده شد بسوی آنحضرت
نان و نان خورش از نان و نان خورش که در خانه بود و ادم بضم همزه و سکون دال و ضم آن مفرد جمع ادام و آمده چنانکه فلک و بعضی گفته اند که بسکون مفرد و بضم جمع است فقال الم ار
برمة فیها لحم پس گفت آن حضرت آیا نمی بینم دیگی را که در وی گوشت است قالوا بلی گفتند آری هست دیگی که میجوشد در وی گوشت است ولکن ذلك لحم تصدق
به علی بریرة ولیکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر بریره وانت لا تاکل الصدقة و تو نمیخوری صدقه را قال هو علیها صدقة ولنا هدیة
گفت آن حضرت این گوشت بر بریره صدقه است و برای ما هدیه است یعنی اگر کسی چیزی بفقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر بکسی دیگر بدهد که زکوة گرفتن او را جایز نیست
آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد بهر که بدهد رواست متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقبل الهدیة ویثیب علیها بود آنحضرت که قبول میکرد هدیه را و جزا میداد و مکافات میکرد بران رواه البخاری وعن ابی هریرة رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لو دعیت الی کراع لاجبت اگر خوانده شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه که شیء حقیر است قبول میکنم دعوت را و
بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مکه و مدینه که آنرا کراع الغمیم میگویند و معنی اول اظهر است و انسب بقول وی ولو اهدی الی ذراع لقبلت
و اگر هدیه فرستاده شود بسوی من یکدست گوسفند هر آینه قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا رواه البخاری
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس نیست مسکین کسی که طواف میکند مردم
و گرد ایشان میگردد ترده اللقمة واللقمتان و باز میگرداند او را یک لقمه یا دو لقمه والتمرة والتمرتان و یک خرما و دو خرما ولکن
المسکین الذی لا یجد غنی یغنیه ولیکن مسکین حقیقی کسی است که نمی یابد توانگری را که بی نیاز گرداند او را ولا یفطن به فیتصدق علیه و دریافته
نمیشود و در رسیده نمیشود بحال وی بجهت تعفف تا تصدق نموده شود بر وی ولا یقوم فیسأل الناس و بر نمیخیزد از کنج خانه و از او بغربت خود تا سوال
کند مردم را و در ذکر فطانت که بمعنی زیرکی و جودت فهم است اشارتست بخفا و کتمان حال وی بجهت تعفف و تستر که بدان زود نتوان رسید متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی رافع ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة روایت است از ابی رافع که مولی آنحضرت
بود که آنحضرت فرستاد و بر گماشت مردی را از قبیله بنی مخزوم بر گرفتن زکوة فقال لابی رافع اصحبنی کیما تصیب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع صحبت
دار با من و بیا همراه من تا برسی از صدقه نصیب خود را و بدهیم ترا از آن چیزی فقال لا پس گفت ابو رافع مصاحب نمیشوم ترا و نمی آیم همراه تو حتی آتی رسول الله
تا می آیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فاساله پس سوال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فانطلق الی النبی پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و آمد نزد وی فساله پس پرسید آن حضرت را که بروم یا نه فقال ان الصدقة لا تحل لنا پس گفت آن حضرت بدرستی که صدقه حلال نیست ما را که
بنی هاشمیم وان موالی القوم من انفسهم و بدرستیکه موالی قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان اند و چنانکه ما را صدقه حلال نیست موالی ما را نیز نباشد رواه
الترمذی وابو داود والنسائی وعن عبد الله بن عمرو رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحل الصدقة لغنی یعنی حلال نیست زکوة
مر غنی را ولا لذی مرة سوی و نه حلال است مر خداوند قوت درست اعضا را که کسب روزی میتواند کرد و مره بکسر میم و تشدید را بمعنی آمد قوت و شدت
و عقل را استحکام و طاقت عبد و اگر ظاهر القوة باشد ولیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد حلال بود مر او را زکوة و اخذ کرده است باین حدیث امام شافعی
و قائل شده است احمد حمل زکوة مر قوی را که قادر بر کسب باشد زیرا که آن حضرت میداد صدقه را بفقرای اصحاب خود و اگرچه قوی و تندرست میبودند و آن
بود که اعراض نمیکرد آنحضرت صلعم [illegible] که راضی شود باین منزلت و دناءت رواه الترمذی

وابو داود والدارمی وروی احمد والنسائی وابن ماجه عن ابی هریره وعن عبد الله بن عدی بن الخیار بکسر خای معجمه وتخفیف تحتانیه از کبار
تابعین است وتولد او در زمان نبوت بود قال اخبرنی رجلان انهما اتیا النبی گفت خبر داوند مرا دو مرد که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو
فی حجة الوداع وحال آنکه آنحضرت در حجت الوداع بود که عبارت است از حجی که آن حضرت کرد وبیان احکام فرمود وتودیع حیات نمود وهو یقسم الصدقة
وآنحضرت قسمت میکرد صدقه را فسألاه منها پس سؤال کردند آن دو مرد آنحضرت را از آن صدقه پس آن دو مرد میگویند که فرفع فینا النظر وخفضه یعنی چون سؤال
کردیم ما بر داشت وبلند کرد وانید آن حضرت در ما نظر خود را وپست کردانید نظر یعنی بالا وپایان ما را از سر تا پا دید ونگاه کرد فرأنا جلدین پس دید ودانست ما را چابک وتوانا
فقال ان شئتما اعطیتکما پس گفت آن حضرت اگر خواهید شما بدهم شما را ولا حظ فیها لغنی وحال آنکه نیست نصیب در صدقه مر توانگر را ولا لقوی مکتسب ونه
مر توانا را که کسب میتواند کرد ومعنی این حدیث بر مذهب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شما حرام است واگر شما راضی میشوید بر خوردن حرام میدهم شما را واین بطریق تشدید
وتقریع است نه تخییر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما توانگری است واگر در واقع همچنین اید که توانگر اید حلال نیست شما را والا بدهم شما را ودر مذهب ما آنست که در صدقه خوردن
خواری وزوالت است اگر باین صفت راضی آید بدهم شما را ودرین نیز نوعی از تشدید وتوبیخ است رواه ابو داود والنسائی وعن عطاء بن یسار مرسلا
از علمای تابعین وکبار ایشانست ثقه کثیر الحدیث مولی میمونه ام المؤمنین قال قال رسول الله صلعم لا تحل الصدقة لغنی الا لخمسة حلال نیست زکوة مر
غنی را مگر برای پنج کس اگرچه غنی هم باشند میتوان داد لغاز فی سبیل الله یکی مر غزا کننده را در راه خدا او لعامل علیها دوم مر کسی را که عامل است بر صدقات
وگماشته سلطان است بر تحصیل آن او لغارم سیوم مر کسی را که مدیون است ودینی بر ذمه وی لشسته که غنای وی با دای دین وی وفا نمیکند او لرجل اشتراها بماله
چهارم مردی را که خریده است صدقه را بمال خود مثل صدقه که نزد فقیری بود وغنی آن را از وی بخرید حلال است او را ونسبت بوی صدقه نیست او لرجل کان له جار مسکین
پنجم مردی را که هست مر او را همسایه مسکین فتصدق علی المسکین پس تصدق کرده شد بر مسکین فاهدی المسکین للغنی پس هدیه فرستاد آن مسکین مر آن
غنی را از آن صدقه چنانکه در حدیث بریره معلوم شد واستحقاق غازی غنی زکوة را مذهب شافعی است ونزد ما عامل وغارم را درست است زیرا که عامل اجرت
عمل خود میگیرد وغنا وفقر در آن برابر است وغارم بسبب استحقاق مسکین است اگرچه دین وی ادا باید درست است نه غازی را از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل
که آنحضرت فرمود که از اغنیا بگیر وبر فقرای ایشان صرف کن وجهت حدیث آن حضرت صلعم حلال نیست صدقه مر غنی را رواه مالک وابو داود وفی روایة
لابی داود عن ابی سعید او ابن السبیل ودر روایتی مر ابی داود را از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از
وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال وی از ملک وی بر آمده ووی حکم فقیر دارد باشارت قول وی تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم
وعن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مهمله وتخفیف دال منسوب بشخصی که نام وی صدا است صحابی است مبایعت کرد آن حضرت را واذان گفت
در پیش وی صلعم چنانکه در باب الاذان گذشت قال اتیت النبی گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فبایعته پس مبایعت کردم وبعهد مسلمانی
دست بوی دادم فذکر حدیثا طویلا پس ذکر کرد وی حدیثی دراز را فاتاه رجل پس آمد نزد آن حضرت مردی فقال اعطنی من الصدقة پس گفت آن مرد
بآنحضرت بده مرا از صدقه فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله لم یرض بحکم نبی ولا غیره فی الصدقات
بدرستیکه خدای تعالی راضی نشده است نه بحکم پیغمبر ونه بحکم جزوی از علما ومجتهدین در تقسیم صدقها که بکه باید داد حتی حکم فیها هو تا آنکه حکم کرده در صدقات وی
تعالی خود در قرآن فجزاها ثمانیة اجزاء پس پاره پاره ساخت وتقسیم کرده آن را هشت پاره یعنی قسمت کرده آن را بر هشت طایفه که بغیر ایشان نباید داد چنانکه گویند
انما الصدقات للفقراء والمساکین متکفل بیان آن است ودر کتب فقه سبع طوائف واقع شده مگر دانسته فقرا ومساکین یکی باعتبار فرق میان ایشان فان کنت
من تلک الاجزاء اعطیتک پس اگر هستی تو از جمله آن اقسام میدهم ترا ظاهرا حال وی معلوم نبود ونزد وی اشتباهی بود در آن رواه ابو داود الفصل
الثالث عن زید بن اسلم فقیه عمری مولای عمر بن الخطاب رض ثقه عالم فقیه عابد زیاده از چهل فقیه در حلقه درس او می نشستند وامام زین العابدین
پیش او میرفت واستماع میکرد قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه نوشید عمر رض شیر را پس خوش آمد آن شیر او را فسأل الذی سقاه من این
هذا اللبن پس پرسید عمر آنکس را که شیر نوشانید او را که از کجا بود این شیر فاخبره انه ورد علی ماء قد سماه پس خبر داد آنکس عمر را که وی فرود آمده
بود بر آبی که بتحقیق نام برد آن آب را وآن موضع را که آن آب از کجا فرود آمده بود فاذا نعم من نعم الصدقة پس ناگاه شتری چند از شتران زکوة
آنجا حاضر بودند وهم یسقون واشان آب میدادند شتران را فحلبوا من البانها پس دوشیدند قدری از شیرهای آن شتران فجعلته فی سقائی پس کردانیدم
وانداختم آن شیر را در مشک خود وسقا بکسر ومد مشک شیر وآب فهو هذا پس آن شیر که خوردی این شیر بود که از آنجا آورده بودم فادخل عمر یده پس در آورد عمر
انگشت دست خود را در دهان خود فاستقاءه پس بزور وتکلف قی کرد وشیری که خورده بود از شکم بر آورد واین غایت تقوی وتورع بود والا اگر فقیر هبه کند یا هدیه آید از صدقه
خوردن روانست خوردن آن چنانچه آنحضرت فرموده وحدیث بریره رخصت بود که از برای بیان جواز فرموده کذا قیل رواه مالک والبیهقی فی شعب الایمان باب من لا تحل له

المسألة

المسئلة ومن تحل له باب در بیان کسی که حلال نیست مر او را سوال کردن و گدائی نمودن و کسیکه حلال است او را سؤال کردن و گفته اند که نمی باید که سؤال کند هر که
نزد وی قوت یوم است زیرا که سؤال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی ندارد که بدان ستر عورت کند حلال است که سؤال کند و فقیری که
او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب حلال مر او را حرام است سؤال و حرام است زکوة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قادر نیست بر کسب
حلال حلال است مر او را سؤال و اتفاق دارند علما بر نهی از سؤال بی ضرورت و اختلاف در این است که حرام است یا حلال با کراهت بسه شرط اول آنکه خوار
نکند نفس خود را و الحاح نکند در سوال و ایذا نکند مسئول عنه را و اگر یکی از این سه شرط مفقود گردد حرام است باتفاق و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش
نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود بوی چیزی زیرا که دنیا خسیس است چون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرده است او را حق تعالی پس
داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد بده واجب نمیگردد بر مسئول عنه چیزی دادن بوی و کسیکه گرفت باظهار حاجت بدروغ مالک نمیگردد
و همچنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر یکی را بجهت صلاح میدهد وی در باطن ارتکاب معصیت میکند اگر بداند آنرا معطی نداده نیز مالک نمیگردد و حرام است بروی
و واجب است رد وی بر مالک و همچنین کسیکه داده شود او را چیزی بجهت بدزبانی وی یا شر سعایت وی حرام است بروی و اگر فقیری بیاید برای سؤال و خواهد که دست
مسئول عنه بوسد تا چیزی بوی بدهد مکروه است و افضل آنست که مسئول عنه دست بوی ندهد بقصد منع و زجر و نباید داد سائلی را که طبل زده بر درها میگردد و مطرب را که
از همه افحش است این مسائل همه در مطالب المؤمنین ذکر کرده بنقل از کتب والله اعلم الفصل الاول عن قبیصة بفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتانیه و صاد
مهمله بن مخارق بضم میم و خای معجمه و کسر را و قاف در آخر صحابی است معدود در اهل بصره قال گفت قبیصه تحملت حمالة کفیل و ضامن شده بودم مر دینی را
از جهت دیت و حماله بفتح حای مهمله مالی که بر میدارد و بر خود میگیرد آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و مدیون میگردد بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعت در
میان خود جنگ میکنند و خون یکدیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتها که برایشان لازم می آید بر خود میگیرد و ضامن میگردد و بجهت آن دینی بر
ذمه او می نشیند و چون غارم یعنی مدیون یکی از مصارف زکوة است این مرد نزد آنحضرت آمد تا از مال زکوة بوی بدهند چنانکه گفت فاتیت رسول الله
پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اساله فیها در حالی که سوال میکنم آنحضرت را در حماله یعنی در ادای این حماله فقال اقم پس گفت آنحضرت باش
و آرام کن نزد ما حتی تأتینا الصدقة تا آنکه بیاید ما را مال زکوة فنامر لک بها پس بفرمائیم برای تو بدان صدقه یعنی بفرمائیم که از آن بتو چیزی بدهند که بدان
از دین خلاصی یابی ثم قال پستر گفت آنحضرت یا قبیصة ان المسئلة لا تحل الا لاحد ثلثة رجل بدرستیکه سوال روا نیست مگر یکی از سه مرد را تحمل
حمالة یکی از آن سه مردی است که بر داشته است حماله را یعنی مال را که ادا کند از آنچه ضامن شده است بدان فحلت له المسئلة حتی یصیبها پس حلال
شده است مر او را سوال کردن تا برسد بدان حماله را ثم یمسک پستر باز دارد خود را از سؤال بعد ادای حماله و زیاده بر قدر حاجت سوال نکند و رجل اصابته
جائحة اجتاحت ماله دوم مردیکه رسید او را حادثه و آفتیکه هلاک گردانید و از بیخ برکند مال او را و جوح هلاک گردانیدن و از بیخ برکندن و جائحه شدت
و سختی که هلاک کند مال را از قحط و فتنه فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش پس حلال شد او را سؤال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی
چیزی را که بی نیاز شود و بر پا شود بدان حاجت ضروریه وی از زندگانی او قال سدادا من عیش یا گفت سدادا من عیش بجای قواما من عیش یعنی
چیزی که ببندد حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شیء یعنی چیزی که نظام و عماد و ملاک وی بود نیز آید و آن
نیز قریب بهمین معنی است و اما قوام بفتح قاف معنی عدل و وسط است چنانکه در قرآن مجید فرمود و کان بین ذلک قواما و سداد بکسر سین چیزی که بسته شود بوی حاجت
و هر چیزی که ببندد چیزی را سداد اوست چنانکه سداد قاروره و جز آن و سداد بفتح سین بمعنی راستی و میانه روی در قول و عمل و ذکر قوام و سداد مبالغه است در باز
آمدن از سوال گویا تشبیه داد سائل را بمضطر که حلال است او را اکل میته برای سد رمق و قوام بدن اگرچه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت
یوم در آن کافی است و این گویا ذکر حال مسکین است و ذکر حال فقیر آن است که میفرماید و رجل اصابته فاقة و سیوم مردیکه رسید او را حاجت درویشی فاقه
حاجت و افتیاق حاجتمند شدن حتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه تا آنکه بایستند و خبر دهند و بگویند سه کس از خداوندان عقل و فراست از قوم
وی که بحقیقت حال میرسند و سخن بتخمین و قیاس نمیگویند و حجی بکسر مهمله و فتح معجمه عقل لقد اصابت فلانا فاقة بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه
فحلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و گدائی کردن حتی یصیب قواما من عیش او قال سدادا من عیش پوشیده نماند که ظاهر مراد
از یقوم آنست که شهادت دهند و گفته اند که آن نه مراد است بلکه مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابی داود یقول آمده و ذکر یقوم مبالغه است که چنان یقین
خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام لقد اصابت نیز تاکید است و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از
سوال و مسئالت و ما سواهن من المسئلة یا قبیصة سحت یاکلها صاحبها سحتا پس چیزی که جز این سه صورت است از صورتهای سؤال کردن ای قبیصة حرام است که میخورد خداوند
وی حرام را و سحت بضم سین و سکون حای مهمله حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی اهلاک و استیصال است رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم من سأل الناس اموالهم تكثرا كسيكه سؤال كند از مردم مالهاى ايشان را بقصد زيادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما يسأل جمرا پس سؤال نميكند مگر اخگر را فليستقل او ليستكثر پس گو كم طلبد يا بسيار بر هر تقدير سؤال كردن ضرر دارد كم باشد يا بيش رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مايزال الرجل يسأل الناس حتى يأتي يوم القيمة هميشه است كه سؤال ميكند مرد از مردمان تا آنكه مى آيد روز قيامت ليس فى وجهه مزعة لحم در حالى كه نيست در روى وى گوشت كنايت است از خوارى وى و بى آبروئى يا مراد استخوان بى گوشت است و صورت در آخرت تابع معانى امده است و مزعه بضم ميم و سكون زاء و عين مهمله پاره از گوشت و بعضى بفتح ميم و زاى ضبط كرده اند و محفوظ از محدثين ضم و سكون است متفق عليه وعن معاوية رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تلحفوا فى المسألة الحاح مكنيد در سؤال كردن و بسيار مچسپيد بمسؤل عنه را فوالله لا يسألنى احد منكم شيئا پس بخدا سوگند كه سؤال نميكند از من هيچ يكى هيچ چيزرا فتخرج له مسألته منى شيئا پس بيرون مى آرد براى وى سؤال كردن وى از من چيزيرا وانا له كاره در حاليكه من مر آن سؤال را ناخوش دارنده ام فيبارك له فيما اعطيته پس بركت كرده شود آنكس را در آن چيزى كه داده ام ورا رواه مسلم وعن الزبير بن العوام بفتح عين و تشديد واو صحابى مشهور از عشره مبشره ابن عمه رسول الله صلعم بود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لان يأخذ احدكم حبله هر آئينه بگيرد يكى از شما رسن خود را فيأتى بحزمة حطب على ظهره پس بيارد پشته هيزم را بر پشت خود حزمه بضم مهمله و سكون زاى بسته هيزم فيبيعها پس بفروشد آن پشته هيزم را فيكف الله بها وجهه پس باز دارد حق تعالى بآن پشته هيزم آبرو و جاه اورا و درين عبارت اشارتست بآنچه نگاهداشتن آبروى بنده از جانب حق تعالى است و نعمت و لطف اوست بروى در جزاى اختيار مشقت در كسب حلال و ترك سؤال خير له من ان يسأل الناس بهتر است مر او را ازين كه سؤال كند مردم را اعطوه او منعوه بدهند مردم او را يا ندهند اگر بدهند خود آبرو ميبرد و محروم ميماند و اگر بدهند بدتر از آن كه در بند منت ايشان مى افتد و در ربقه عبوديت و امتنان ايشان مى درآيد و بطمع و سؤال عادت ميكند رواه البخارى وعن حكيم بن حزام بكسر حاء و زاى صحابى است برادرزاده ام المؤمنين خديجه رض تولد او در كعبه بود و عمر او صد و بيست سال شصت در جاهليت گذرانيده و شصت در اسلام قال سألت رسول الله گفت حكيم سؤال كردم از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فاعطانى پس داد آنحضرت مرا يعنى آنچه سؤال كرده بودم ثم سألته فاعطانى پستر سؤال كردم ازان حضرت را پس داد مرا ثم قال لى پس گفت مرا يا حكيم ان هذا المال خضر حلو بفتح خا و كسر ضاد معجمتين و حلو بضم حا و سكون لام گفت اين مال و منال دنيا سبز و شيرين است يعنى خوش نما و زيبا در نظر خوش آينده و لذيذ در دل فمن اخذه بسخاوة نفس بورك له فيه پس كسيكه بگيرد آنرا بسخاوت نفس يعنى بى تطلع و اشراف و الحاح بركت كرده ميشود مر او را در آن مال ومن اخذه باشراف نفس لم يبارك له فيه و كسيكه بگيرد آن را بتطلع شدن بدان و انتظار داشتن آن را و طمع كردن و دل بستن در آن بركت كرده نميشود مر او را در آن مال فى الصراح اشراف اطلاع يافتن بر چيزى و از بالا بزير نگريستن وكان كالذى يأكل ولا يشبع و باشد وى همچو كسيكه ميخورد و سير نميشود واليد العليا خير من اليد السفلى و دست بالا بهتر است از دست پائين مراد بدست بالا آنكه ميدهد و بدست پائين آنكه مى ستاند يا دست بالا آنكه مى ستاند و سؤال نمى كند از كسى چنانكه در حديث آينده معلوم گردد بر هر تقدير در وى نهى است از سؤال و بيان فضيلت ترك سؤال است و لهذا متفرع گردانيد حكيم بر وى قول خود را فقلت پس گفتم من يا رسول الله والذى بعثك بالحق سوگند بكسيكه فرستاده است ترا بحق و راستى لا ارزأ احدا بعدك شيئا سؤال نكنم بعد از تو يا بعد ازين سؤال كه از تو كردم و بعضى گويند كه بعد بمعنى غير است هيچ يكى را و نستانم از كسى چيزى حتى افارق الدنيا تا آنكه جدائى كنم دنيا را يعنى تا وقت موت و رزء بتقديم راى مفتوح بر زاى ساكن مهموز بمعنى رسيدن چيز از كسى و بمعنى نقص نيز آمده و چون گرفتن از كسى چيزى سبب نقص اوست بران اطلاق كردند متفق عليه وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وهو على المنبر روايت است از ابن عمر كه آن حضرت گفت و حال آنكه وى بر منبر بود وهو يذكر الصدقة والتعفف عن المسألة و آنحضرت ذكر ميكرد صدقه را و باز ايستادن از سؤال اليد العليا خير من اليد السفلى و باز يد عليا را تفسير كرد بقول خود و فرمود واليد العليا هى المنفقة بنون و قاف از انفاق بمعنى خرج كردن و دادن والسفلى هى السائلة و دست پايان دستى است كه سؤال كننده است اينچنين واقع شده است در صحيح بخارى و صحيح مسلم و طيبى نيز گفت و همچنين ذكر كرده ابو داود و همچنين آمده است روايت از اكثر و در روايتى ابو داود و اليد العليا هى المتعففة بتا و عين و فا از عفت بمعنى باز ايستادن از سؤال و از حرام و اين معنى انسب تر است بسياق حديث كه گفته وهو يذكر الصدقة والتعفف عن المسألة و هر دو معنى صحيح است نقل كرده شده است از نووى كه صحيح روايت اولى است متفق عليه وعن ابى سعيد الخدرى قال ان اناسا من الانصار سألوا رسول الله گفت كه بعضى مردمان از انصار سؤال كردند رسول خدا را صلى الله عليه وسلم فاعطاهم پس داد آنحضرت ايشان را آنچه طلبيده بودند ثم سألوا فاعطاهم باز سؤال كردند پس داد ايشان را حتى نفد ما عنده تا آنكه تمام شد چيزى كه نزد آن حضرت بود يعنى از آن چيزى كه داد ايشان را فقال ما يكون عندى من خير فلن ادخره عنكم پس گفت آنحضرت آنچه ميباشد نزد من از خير يعنى مال پس ذخيره نمى نهم آن را از شما ومن يستعفف يعفه الله و كسيكه باز ايستد از سؤال نگاه دارد خود را از آن نگاه ميدارد او را خداى تعالى و محتاج نميكرداند بمردم ومن يستغن يغنه الله و كسيكه استغنا ورزد و بى نياز گرداند خود را از سؤال مردم غنى ميگرداند و بى نياز ميسازد او را خداى تعالى ومن يتصبر يصبره الله و كسيكه تكلف كند و زور آرد در صبر كردن صبرى بخشد او را خداى تعالى وما اعطى احد عطاء هو خير واوسع من الصبر و داده نشد هيچ يكى را و هيچ داده آن بهتر است و فراخ تر است از صبر يعنى صبر عطائيست

از باری تعالی که بهترین عطاها است متفق علیه وعن عمر بن الخطاب قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعطینی العطأ گفت عمر رض بود آنحضرت میداد
مرا بخششی فاقول اعطه افقر الیه منی پس میگفتم با آن حضرت بده آنرا محتاج ترین بوی از من فقال خذه فتموله وتصدق به پس میگفت آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا
وتصدق کن بآن فما جاءك من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل پس چیزی که بیاید ترا ازین مال و حال آنکه تو اشراف نکنده و انتظار نبرنده وطمع
نکننده و نه سؤال کننده آنرا فخذه پس بگیر آنرا وما لا فلا تتبعه نفسك وچیزی که نه این چنین است پس مپر و مگردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرو وطمع مکن و
انتظار مبر چنانچه درمیان مردم مشهور است که لار دو لا کد متفق علیه الفصل الثانی عن سمرة بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار بود وازحفاظ اکثر
الحدیث از رسول خدا صلعم روایت کرد ازوی حسن بصری وابن سیرین وشعبی مات بالبصرة سنة تسع وخمسین او ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسائل
کدوح یکدح بها الرجل وجهه سوالها خراشها و جراحتهاست که مجروح میکردانند بآنها مرد روی خود را فمن شاء ابقی وجهه پس کسیکه خواهد نگاه دارد روی خود را از خراش
وسؤال نکند و در بعضی نسخ ابقی علی وجهه و در بعضی التی علی وجهه ومن شاء ترك وکسیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی نگاه ندارد آبروی خود را و سوال کند اختیار بدست
اوست واین تهدید است برارتکاب سؤال کردن پس سوال نباید کرد الا ان یسأل الرجل ذا سلطان مگر آنکه سؤال کند مرد خداوند سلطنت را که امیر است اوفی
امر لا یجد منه بدا یا سؤال میکند در کاری که نمی یابد از آن چاره چنانکه احتیاج وگرسنگی ونایافتن قوت یوم چنانکه در شرح ترجمۂ باب گذشت رواه ابو داود
والترمذی والنسائی وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس وله ما یغنیه کسیکه سؤال کند مردم را و حال
آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز کرداند او را جاء یوم القیمة ومسئلته فی وجهه می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او در روی وی بود خموش او خدوش او
کدوح بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعانی اند و او بجهت شک راوی است وبعضی گفته اند که متباین اند در معنی خدش پوست کندن بچوب وخمش کندن بناخن وکدح
بدندان اشارتست به تفاوت احوال سائلان در قلت سوال وکثرت آن وتوسط قیل گفته شد یا رسول الله وما یغنیه و چه چیز بی نیاز میکرداند او را یعنی حد غنا که سوال
بآن حرام است چیست قال خمسون درهما گفت پنجاه درهم او قیمتها من الذهب یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابو داود والترمذی والنسائی
وابن ماجه والدارمی وعن سهل بن الحنظلیة بفتح حاء وسکون نون وفتح ظاء معجمه نام مادر سهل است یا یکی از مادران اوست قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سأل وعنده ما یغنیه کسیکه سوال کند ونزد وی چیزی باشد که بی نیاز کرداند او را از سوال فانما یستکثر من النار پس نیست وی مگر آنکه میکند طلب بسیاری
از آتش قال النفیلی گفته است عبد الله بن محمد نفیلی بضم نون وفتح فاکه شیخ ابو داود سجستانی است وهو احد رواته ونفیلی یکی از راویان این حدیث است
فی موضع آخر گفته است در جای دیگر نه درمیان این حدیث وما الغنی الذی لا ینبغی معه المسئلة وچیست غنا که روا نیست با وی سوال کردن قال قدر ما
یغدیه ویعشیه گفت آن غنا که روا نیست با وجود وی سوال مقدار چیزی است که آن را قوت چاشت دهد وقوت شامگاه کرداند یعنی هرگاه قوت یکروز وشب حاصل باشد که
بدان قوام بدن شود و کفایت کند سوال کردن بروی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد وقال فی موضع آخر وگفته است نفیلی در موضع دیگر ان یکون له
شبع یوم او لیلة ویوم حد غنا که با آن سوال حرام است این است که باشد مر او را چیزی که سیر کرداند او را در روز یا در شب و روز وشبع بفتحتین سیری وبکسر وفتح چیزی که بوی
سیری شود رواه ابو داود بدانکه حدیث ابن مسعود که گذشت دلالت دارد برانکه حد غنا که مانع از سؤال است ملک پنجاه درهم است یا قیمت آن و در حدیث آینده از عطاء
اوقیه است که چهل درهم باشد و درین حدیث قدر تغدی وتعشی در شبع یوم ولیله پس شافعی اخذ باول کرده واحمد وابن المبارک و اسحاق بثالث وبعضی علما بثانی واخذ کرده ابو حنیفه
واصحاب وی بملک دویست درهم اگرچه نامی نباشد ودرین باب حدیثی نیز وارد شده است که در کافی آنرا ذکر کرده مضمونش آنست که هر که سوال کند و باشد وی را پنج اوقیه
الحدیث وپنج اوقیه دویست درهم است وطیبی گفته که این آسان تر است بر مردم ودر کافی گفته که این ناسخ است مراحادیث دیگر را والله اعلم پوشیده نماند که اینجا
دو چیز است منع از اخذ زکوٰة ومنع از سوال واعتبار مائتی درهم نزد ابی حنیفه در اول است ودر ثانی قدر تغدی وتعشی است والله اعلم وعن عطاء بن یسار
عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله روایت است از عطاء بن یسار که از مشاهیر تابعین است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم من سأل منکم وله اوقیة او عدلها فقد سأل الحافا کسیکه سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست اوقیه که چهل درهم است یا
مثل اوقیه باشد در قیمت پس بتحقیق سوال میکند بطریق الحاف والحاح که مذموم ومنهی عنه است ودر قرآن مجید در مدح فقرا گفته است لا یسئلون الناس الحافا
رواه مالك وابو داود والنسائی وعن حبشی بضم حاء مهمله وسکون موحده وشین معجمه بن جنادة بضم جیم وتخفیف نون قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لا تحل لغنی ولا لذی مرة سوی بدرستیکه سوال کردن حلال نیست مر توانگر را ونه مر خداوند قوت سلیم الاعضا را
الا لذی فقر مدقع ولیکن حلال است مر خداوند فقر را که چسپاننده است بخاک دقعاء بفتح دال وسکون قاف خاک ودقع برخاک چسپیدن مدقع بضم میم و
سکون دال وکسر قاف بخاک چسپانیده کنایت است از شدت حاجت وفقر که او را بخاک افکنده است ونمیتواند برخواست ومسکین نیز ازینجا گویند که طاقت حرکت ندارد چنانکه در
قرآن مجید میفرماید او مسکینا ذا متربة او غرم مفظع یا ملامست بر خداوند وام که در فظاعت وشناعت افکنده است غرم بضم غین معجمه وام وتاوان فظاعت رسوائی ومن سأل الناس لیثری

بضم بای وسکون ثلثه وکسر را به ماله وکسیکه سؤال کند مردم را تا بسیار کند بان مال خود را کان خموشا فی وجهه یوم القیمة میباشد آن سوال زخمها و خراشها
در روی او روز قیامت و رضفا یاکله من جهنم و سنگ گرم که میخورد آن را از دوزخ رضف بفتح را وسکون ضاد معجمه سنگهای تفسیده که شیر را بوی در جوش آرند رضفه
یکی فمن شاء فلیقل ومن شاء فلیکثر پس هر که خواهد کو کم کند و هر که خواهد زیاده کند رواه الترمذی وعن انس ان رجلا من الانصار اتی النبی
روایت است از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یساله در حالی که سوال میکند آمد آنحضرت را و میخواهد از آنحضرت چیزی فقال
پس گفت آنحضرت اما فی بیتك شئ آیا نیست در خانه تو چیزی قال بلی حلس نلبس بعضه ونبسط بعضه پس گفت آن مرد آری در خانه من گلیم
سطبر است که میپوشیم پاره را از وی و میگستر انیم پاره را از وی حلس بکسر حا گلیمی که بر پشت شتر زیر برده می اندازند و در خانه ها و در زیر فرشهای فاخر میکشند وقعب
بفتح قاف وسکون عین قدح چوبین خورد و سطبر است نشرب فیه من الماء که مینوشیم در وی از آب قال ائتنی بهما گفت آنحضرت بیار پیش من آن گلیم
و قدح را فاتاه بهما پس آورد آن مرد پیش آنحضرت آن گلیم و قدح را فاخذهما رسول الله پس گرفت آن گلیم و قدح را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بیده بدست شریف خود وقال من یشتری هذین و گفت آنحضرت کیست که بخرد این هر دو را قال رجل انا اخذهما بدرهم گفت مردی که من
میگیرم این هر دو را بیک درهم قال من یزید علی درهم گفت آنحضرت کیست که زیاده کند بر یک درهم مرتین او ثلثا گفت آنحضرت این سخن را دو بار
یا سه بار بقصد تاکید و اهتمام قال رجل انا اخذهما بدرهمین گفت مردی من میگیرم آنها را بدو درهم فاعطاهما ایاه پس داد آن قدح و گلیم آن مرد را
فاخذ الدرهمین فاعطاهما الانصاری پس گرفت آنحضرت آن دو درهم را پس داد آن دو درهم مرد انصاری را وقال اشتر باحدهما طعاما
و گفت بخر بیکی از این دو درهم طعامی را فانبذه الی اهلك پس بینداز این طعام را بسوی کسان خود تا قوت چند روزه خود سازند واشتر بالاخر قدوما
و بخر بدیگر درهم دیگر تیشه را و قدوم بفتح قاف وضم دال مخفف یا مشدد تیشه در و دگر و آنکه در حدیث ابراهیم صلعم واقع شده که اختتن بالقدوم بعضی گفته اند که تیشه
مراد است و بعضی میگویند که نام موضعی ست از شام فائتنی به پس بیار نزد من آن تیشه را فاتاه به پس آورد آن مرد نزد آنحضرت تیشه را فشد فیه رسول الله
صلی الله علیه وسلم عودا بیده پس محکم کرد آنحضرت در آن تیشه دسته بدست مبارک خود ثم قال اذهب فاحتطب وبع پس گفت آنحضرت برو
پس هیزم بکش و بفروش ولا ارینك خمسة عشر یوما و باید که نه بینم ترا پانزده روز فذهب الرجل یحتطب ویبیع پس رفت آن مرد در حالی که هیزم میکشید
و میفروخت فجاء وقد اصاب عشرة دراهم پس آمد آن مرد نزد آنحضرت صلعم در حالی که بتحقیق رسیده و یافته است ده درهم را فاشتری ببعضها ثوبا
وببعضها طعاما پس خرید آن مرد بپاره از آن دراهم جامه را و بپاره از آن طعام را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم هذا خیر لك من ان
تجئ المسئلة نكتة فی وجهك یوم القیمة این هیزم کشیدن و قوت از آن ساختن اگرچه مشقتی و محنتی دارد بهتر است ترا از آمدن سوال و گشتن
او نقطه سیاه و خجلت در روی تو روز قیامت ان المسئلة لا تصلح الا لثلثة بدرستیکه سوال کردن نیک نیست مگر سه کس را لذی فقر مدقع ولذی
غرم مفظع ترجمه این دو لفظ در حدیث سابق معلوم شد اولذی دم موجع یا مر خداوند خون را که دردمند کننده است مراد بدان دیت است که در بدل
خون داده از خود یا از غیر خود چنانکه در تفسیر تحمل حماله معلوم شد رواه ابو داود وروی ابن ماجة الی قوله یوم القیمة وعن ابن مسعود رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصابته فاقة کسیکه رسید او را حاجت و درویشی فانزلها بالناس پس فرود آورد او را بمردمان
و روی آورد با ایشان لم تسد فاقته بسته نشود و دفع کرده نشود حاجت او ومن انزلها بالله و کسیکه فرود آورد حاجت را بخدا اوشك الله له بالغنی شتابی
کند و برساند او را غنا بفتح غین معجمه بمعنی فایده و کفایت نه غنا بکسر غین بمعنی توانگری و مالداری زیرا که فرمود اما بموت عاجل او غنی اجل یا مرگ که زود بیاید یا
بتوانگری که دیر حاصل کرد و توانگری بموت حاصل نمیگردد پس این تفصیل درست نشود واما کفایت بموت حاصل است و در اکثر نسخ غنی عاجل بعین مهمله است و گفته اند
که این چنین است در اکثر نسخ مصابیح و جامع الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی غنا آجل بهمزه ممدوده بهت و این اصح است روایة و درایة کذا قال الطیبی رواه ابو داود
والترمذی الفصل الثالث عن ابن الفراسی بکسر فا و تخفیف ر بهت است بفراس بن غنم ان الفراسی قال قلت لرسول الله روایت است از ابن فراسی
از پدرش که فراسی است گفت گفتم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اسال یا رسول الله آیا سوال کنم من یا رسول الله از مردم چیزی نزد حاجت فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم لا سوال مکن وان کنت لا بد فاسال الصالحین واگر هستی تو که البته میخواهی سوال کنی بجهت حاجتی که داری پس سوال کن صالحان از جهت کرم
ایشان و حلال بودن رزق ایشان رواه ابو داود والنسائی وعن ابن الساعدی وابن السعدی نیز گویند صحابی است نزیل الشام سنه سبع وخمسین قال استعملنی عمر علی
الصدقة گفت عامل گردانید مرا عمر ابن الخطاب رض بر گرفتن زکوة فلما فرغت منها واديتها الیه پس هرگاه پرداختم من از جمع صدقه و رسانیدم صدقه را بسوی عمر امر لی بعمالة
امر کرد برای من عمر باجرت عمل من عمالة بضم عین وتخفیف میم مزد کار کن فقلت انما عملت لله واجری علی الله پس گفتم من کار نکرده ام مگر برای خدا و مزد کار من بر خدا است قال خذ ما
اعطیت گفت عمر بگیر چیزی که داده میشوی فانی قد عملت علی عهد رسول الله پس بدرستیکه تحقیق من عمل کرده ام در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعملنی بتشدید پس اجرت عمل مرا

تحمیل عیاله دادن فقلت مثل قولك پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کردم مزد من بر خداست فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا اعطیت شیئا من غیر ان تساله فکل و تصدق چون داده شوی تو چیزی را بی آنکه سوال کنی تو و طلبی پس بخور و اگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن
رواه ابوداود وعن علی رض انه سمع یوم عرفة رجلا یسال الناس روایت است از امیرالمومنین علی رض که وی شنید روز عرفه مردی را که سوال میکند از مردم فقال
پس گفت علی رض افی هذا الیوم وهذا المکان آیا درین روز که روز عرفه است و روز خاص طاعت و عبادت و دعا است و درین مکان که عرفات است و محل ورود آثار
مغفرت و نزول انوار رحمت است تسال من غیر الله سوال میکنی از غیر خدا فخفقه بالدرة پس زد علی رض آن مرد را بدره بکسر دال و تشدید راء آلت زدن و خفق بجای معجمه و فاء
و قاف بدره زدن کسی را فخفقه دره و به پهنا شمشیر زدن کذا فی الصراح و گفت طیبی خفق بچیزی پهنا زدن داه رزین وعن عمر رض قال تعلمن ایها الناس ان الطمع فقر
گفت امیرالمومنین عمر رضی میدانید یا بدانید ای مردم که امید داشتن از مال مردم سبب فقر و زیادت حاجت است وان الایاس بکسر همزه غنی و بدانند که نا امید بودن از مردم
توانگری و بی نیازیست وان المرء اذا ایس عن شیء استغنی عنه و بدانید که مرد وقتی که نا امید شود از چیزی بی نیاز میشود از ان و از احتیاج بدان و معنی طمع نظر
داشتن بر مالی که مشکوک است رسیدن آن یعنی که میدهد یا نمیدهد اما اگر یکی را حقی یا ادراری بر کسی لازم است یا بحکم محبت و کرم یقین دارد بدادن اینجا معنی طمع متحقق نیست قبد
رواه رزین وعن ثوبان مولای آن حضرت است حاضر درگاه و محرم گاه و بیگاه و ملازم سفر و حضر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یکفل
لی ان لا یسال الناس شیئا گفت آنحضرت کیست که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سوال نکند از مردم چیزی فاتکفل له بالجنة پس ضامن شوم من و عهد کنم مر
او را به بهشت غایت تاکید است بوقوع آن بجهت امر الهی بدان و وعده صادق وی در آن و انبیا صلوات الله علیهم گاهی ضامن میشوند بثواب طاعتی مخصوص باذن الهی تعالی و ذو الکفل
که نام یکی از انبیاست هم بهمین معنی است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت خود به بهشت کذا قیل فقال ثوبان پس گفت ثوبان انا من ضامن میشوم و عهد
میکنم که سوال نکنم فکان لا یسال احدا شیئا پس بود ثوبان که سوال میکرد هیچ یکی را چیزی رواه ابوداود والنسائی وعن ابی ذر قال دعانی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو یشترط علی ان لا تسال الناس شیئا گفت ابوذر خواند مرا آن حضرت و حال آنکه وی طلب شرط میکرد بر من که سوال نکنی تو از مردم چیزی قلت نعم گفتم من آری شرط
کردم که سوال نکنم از کسی چیزی قال گفت آنحضرت ولا سوطك اذا سقط منك و گفت آن حضرت و نه طلبی از کسی تازیانه خود را وقتی که بیفتد تازیانه از دست تو حتی تنزل
الیه فتاخذه تا آنکه فرود آئی تو از اسب و بروی بسوی تازیانه پس بگیری از او این کمال مبالغه است در ترک طلب و سوال رواه احمد باب الانفاق وكراهية الامساك
انفاق بسیری کردن مال و خرج کردن و امساک نگاه داشتن مال و بخیلی کردن بآن و ممسک بخیل را گویند و ظاهر آنست که مراد انفاق و امساک از غیر زکوة باشد و لهذا لفظ کراهیت
ذکر کرد و بیان زکوة و احکام آن سابقا ذکر کرد و احتمال دارد که مراد مدح صفت انفاق و ذم بخل و امساک باشد مطلقا خواه از فرض یا نفل و سوق احادیث مذکوره در باب اکثر ناظر در
مدح سخا و انفاق مال و باقی نگذاشتن چیزی از آن است الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان لی مثل احد ذهبا لسرنی
ان لا یمر علی ثلث لیال وعندی منه شیء فرمود اگر میبود مرا مانند کوه احد طلا هر آینه شاد میکرد آن مرا اینکه نگذرد بر من سه شب و حال آنکه نزد من چیزی از آن باقی است
الا شیء ارصده لدین مگر چیزی که آماده کنم و نگاه دارم از برای وام در نجا بیان نهایت سخاوت آن حضرت صلعم و ترغیب و تحریص امت است بر آن رواه البخاری وعنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان ینزلان نیست هیچ روزی که صبح میکنند بندگان در وی مگر آنکه دو فرشته فرود می آیند از آسمان فیقول
احدهما پس میگوید یکی از آن دو فرشته اللهم اعط منفقا خلفا خداوندا بده انفاق کننده را خلف یعنی چیزی بجای مالی که انفاق میکند یعنی عوض و زیادت مال ویقول الاخر
اللهم اعط ممسکا تلفا و میگوید فرشته دیگر خداوندا بده بخیل را تلف یعنی هلاک شدن مالی که نگاه میدارد متفق علیه وعن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از اسماء بنت ابی بکر صدیق رض زوجه زبیر بن العوام که از صحابیات است و مناقب وی بسیار است گفت آن حضرت انفقی ولا تحصی انفاق کن و شمار مکن که چند دهم و چه دهم
فیحصی الله علیك پس احصا کند خدای تعالی بر تو و شمرده دهد بتو مراد باحصای خدای تعالی قطع ماده برکت و سبب مزید است یا مراد حساب آخرت است و معنی اول ظاهر تر است
ولا توعی فیوعی الله علیك و نگاه مدار مال را پس نگاه دارد خدای تعالی بر تو اصل ایعا حفظ متاع در وعا است یعنی ظرف و مراد اینجا امساک و ترک انفاق است ارضخی ما استطعت
بده آنچه میتوانی و رضخ بضاد و خای معجمه اعطای قلیل و مراد آنست که بده اگرچه چیزی اندک باشد و آن حضرت حالت و قدرت اسما را نیز تصور کرده دانست که تصرف در مال زوج جز در
شیء یسیر نخواهد بود متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی این حدیث قدسی است که آن حضرت از رب العزة جل
جلاله روایت میکند که گفت وی تعالی انفق یا ابن آدم انفق علیك انفاق کن ای پسر آدم تا انفاق کنم یعنی افاضه انعام کنم من بر تو بحکم آنکه انفاق شکر نعمت مال است و شکر
سبب مزید نعمت متفق علیه وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم ان تبذل الفضل خیر لك ظاهر آنست که این
نیز حدیث قدسی است اگر لفظ حدیث صریح در آن نیست و مستلزم آن هم نیست چه اگرچه حضرت رسالت پناه صلعم نیز باین لفظ خطاب کردن میتواند و گوید ای آدمی اگر بذل کردن تو
زیاده از قدر حاجت بهتر است مر ترا بذل در باختن و نگاه نداشتن چیزی را وان تمسکه شر لك و نگاه داشتن تو آنرا و بخیلی کردن به آن بدتر است ترا ولا تلام علی کفاف و نکوهیده نمیشوی
تو بر نگاه داشتن کفاف یعنی اگر بقدر کفاف نگاه داری ملامتی نیست یعنی قوتی که باز دارد از جوع و سوال و این مختلف میشود باختلاف اشخاص و ازمان و احوال وابدا بمن تعول و آغاز کن در بذل زائد

از کفاف بعیال خود و فراخ کردن رزق بر ایشان زیاده بر نفقه واجب و اگر از ایشان زیاده آید به بیگانگان دهد رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مثل البخیل والمتصدق قصه و حال بخیل و آنکه صدقه میدهد و انفاق میکند کمثل رجلین علیهما جنتان من حدید همچو قصه و حال دو مردیست که
بران دو مرد جبه است از آهن جنة بضم جیم و تشدید نون بمعنی زره و روایت کرده شده است جبتان بموحده و بنون اصح است روایة و درایة زیرا که جبه از آهن معهود نیست قد
اضطرت ایدیهما الی ثدیهما و تراقیهما بتحقیق چسپانیده شده است دستهای آن دو مرد به پستانهای ایشان و چنبر گردنهای ایشان بجهة تنگی آن زره و اضطرار در اصل
بمعنی احتیاج و بی اختیاریست و مراد اینجا اتصال و التصاق است و ثدی بفتح مثلثه و سکون دال پستان و آن زن و مرد هر دو را باشد و بضم ثا و کسر دال و تشدید یا جمع او است و روایت
بلفظ جمع و افراد هر دو آمده و جمع اکثر و اظهر است و تراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه و سکون را و ضم قاف استخوان میان مغاک نحر و عاتق و آن هر دو ترقوه است از هر دو جانب
و جمع باعتبار جوانب و اطراف است فجعل المتصدق کلما تصدق بصدقة انبسطت عنه پس در ساخت صدقه کننده هر گاه که تصدق میکند فراخ میکرد زره از وی
وجعل البخیل کلما هم بصدقة قلصت و در ساخت بخیل هر گاه که قصد میکند بصدقه تنگ میکرد و گرد می آید واخذت کل حلقة بمکانها و میگیرد هر حلقه جای خود را و می چسپید
بآن حاصل معنی آنکه جواد چون قصد نفقه میکند فراخ و گشاده میکرد سینه وی بدان و فرمان بر داری میکند او را دستهای او و دراز شوند بعطا و بذل و بخیل تنگ میکرد سینه وی بدان و فرمان
بر داری نمیکند او را دستهای او و دراز نشوند بعطا و بذل و بخیل تنگ میکرد سینه او و منقبض میکرد دست وی و طیبی گفته که تخصیص کرده شد مشبه به بلبس جبه از حدید اشارت بآنکه امساک
و شح از جبلت انسان و خلقت اوست فافهم متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الظلم پرهیز کنید ظلم را و مکسو شوید از آن ظلم شامل انواع
معاصی است و جمع وی در قول وی فان الظلم ظلمات یوم القیمة باین اعتبار است یا مراد آنست که ظلم واحد سبب ظلمات متراکمه متعدده از اهوال قیامت و شدائد آن میگردد و
اصل ظلم وضع الشیء فی غیر محله و غالب استعمال او در ستم کردن بر خلق واتقوا الشح و پرهیز کنید شدت بخل و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و اشد انواع اوست زیرا که نتیجه حب
دنیا و شهوات اوست فان الشح اهلك من كان قبلكم زیرا که شح نیست گردانیده است کسانی را که پیش از شما بوده اند حملهم علی ان سفکوا دماءهم برداشت و برانگیخت
ایشان را بر آنکه ریختند خون یکدیگر را واستحلوا محارمهم و حلال گردانیدند چیزها را که حرام گردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حمل شح بر سفک
دماء و استحلال معاصی آن است که بذل اموال و مواسات اخوان سبب نجات و تواصل است و امساک و شح سبب تهاجر و تقاطع و این مفضی بعداوت است که مودی بتشاجر و تقاتل است رواه مسلم
بدانکه تفسیر کرده اند شح را بشدت بخل و بعضی گفته اند شح بخل با حرص است و بعضی گفته اند که بخل در افراد امور و احاد آن میباشد و شح عام است که در تمامه امور باشد و بعضی گفته اند که بخل
در مال میباشد و شح در مال و معروف و گفته اند که شح خصلت غریزیه است که مجبول است بر وی آدمی را در آن حکم وصف لازم دارد و مرکز وی نفس است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و
احضرت الانفس الشح و منهی غلبه و سلطنت اوست تا مستولی گردد بر عرش قلب و منع کند از احکام ایمان زیرا که بر این تقدیر شح میکند بطاعت و مساحت میکند بدان بذل میکند انقیاد ابرای امر خدا شح
در نفوس مانند شهوت و حرص مجبول است برای ابتلاء و مصلحت نظام عالم و عمارت آن و مذموم آنست که مستولی گردد سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این است مراد بقول آن حضرت شح مطاع
اینست خلاصه آنچه ذکر کرده است تورپشتی وعن حارثة بن وهب صحابی است برادر عبید الله بن عمر بن الخطاب از مادر و در کوفه میزیست روایت میکند از آن حضرت و از حفصه ام المؤمنین قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدقوا تصدق کنید و غنیمت دانید وجود آن و ثواب آن را فانه یاتی علیکم زمان یمشی الرجل بصدقته زیرا که خواهد آمد بر شما زمانی که میرود مرد بصدقه
خود یعنی پیش مردم فلا یجد من یقبلها پس نمی یابد که قبول کند آنرا یقول الرجل میگوید مردی که میآرند نزد وی صدقه لو جئت بها بالامس اگر می آوردی تو این صدقه را دی روز
یعنی پیش از این لقبلتها هر آینه قبول میکردم من آنرا فاما الیوم فلا حاجة لی بها اما امروز پس نیست حاجت مرا بوی و این حالت در آخر زمان خود در زمان مهدی علیه السلام چنانکه در باب
اشراط الساعة بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رجل گفت ابوهریره گفت مردی یا رسول الله ای الصدقة اعظم اجرا کدام صدقه بزرگتر است از روی اجر
و ثواب قال ان تصدق بفتح تا و دال اصل و تتصدق وانت صحیح شحیح گفت آن حضرت بزرگترین صدقها آنست که تصدق کنی در حالیکه تو تندرستی و بخیلی تخشی الفقر و تامل
الغنی در حالتیکه میترسی درویشی را و امید میداری توانگری را یعنی تصدق کنی در حالتیکه بجهت صحت امید حیات و درازی عمر داری محل این هست که بخل کرده شود و اگر بهم
شاید که فقیر گردد ولا تمهل بنصب لام و جزم هر دو خوانده اند و تاخیر و توقف مکن یعنی تاخیر و توقف مکن حتی اذا بلغت الحلقوم تا آنکه چون برسد روح در گلو قلت لفلان
کذا و لفلان کذا بگویی مر فلان را چنین و مر فلان را چنین وقد کان لفلان و حال آنکه مال هست مر فلان را و گفته اند مراد بفلان اول و ثانی شخصی است که وصیت کرده
مر اینها را و بفلان اخیر وارث زیرا که وارث را وصیت میت در حالت موت اگر خواهد اجازت کند و اگر خواهد ابطال نماید یعنی بخل میکند تا آنکه مشرف میگردد بر موت بعد از آن
تصدق میکند از آنچه متعلق شده بدان حق وارث و احتمال دارد که مراد بهمه موصی له باشد و در آوردن کان که مفید ثبوت و قرار است اشارت است بتقریر آنچه مقدر شده است برای
وی و کرمانی گفته که احتمال دارد که بعضی از وصیت باشد و بعضی اقرار فتدبر متفق علیه وعن ابی ذر قال انتهیت الی النبی رسیدم من آمدم بسوی پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم وهو جالس فی ظل الکعبة و حال آنکه آن حضرت نشسته است در سایه کعبه فلما رانی قال هم الاخسرون ورب الکعبة پس چون دید مرا آن حضرت
گفت ایشانند زیانکار تر از همه سوگند به پروردگار کعبه فقلت فداك ابی وامی من هم پس گفتم من فدای تو باد پدر من و مادر من کدامند و کیانند آنها که ایشان را زیانکار
از همه گفتی قال هم الاکثرون مالا گفت آن جماعت اند که بیشتر است مال ایشان الا من قال مگر کسیکه بکند هکذا و هکذا و هکذا سه بار یعنی بذل کند و میدهد مال را این

چنین و این چنین و این چنین یعنی بهر طرف و بهر جانب چنانکه تفسیر کرد بقول خود من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله از پیش خود و از پس خود و از راست‌های خود و از
چپ‌های خود وقلیل ما هم و اندک اند این جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال اینجا بمعنی فعل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر همهٔ افعال چنانکه قال بیده یعنی گرفت
و قال برجله یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم السخی قریب من الله سخی نزدیک است
از جناب رحمت و رضای حق قریب من الجنة نزدیک است از بهشت که در آید لهذا قریب من الناس نزدیکست از دلهای مردم بمحبت بعید من النار چون
نزدیک شد به بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ والبخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار بر عکس حال سخی درین حدیث مبالغه است
در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهر آنست که مراد سخا و بخل در ادای زکوٰة باشد یا مراد اتصاف باین دو صفت است مطلقا ولجاهل سخی احب الی الله من عابد بخیل
و بتحقیق جاهل سخی دوست داشته شده است بسوی خدا از عابد بخیل ظاهر مقابله اینرا صطلحیه که گفته شود جاهل سخی محبوب تر است از عالم بخیل یا گوید غیر عابد سخی محبوب
تر است از عابد بخیل و گویند که سلوک این طریقه شامل هر یکی از مقابل هر یکیست با اختصار در عبارت فافهم رواه الترمذی وعن ابی سعید الخدری قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یتصدق المرء فی حیوته بدرهم خیر له من ان یتصدق بمائة عند موته گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت سر آینه
تصدق کردن مرد در زندگانی خود بیک درهم بهتر است مر او را از تصدق کردن وی بصد درهم نزد مردن وی چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد رواه ابو داود وعن
ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یتصدق عند موته او یعتق حال کسیکه تصدق میکند نزد مردن خود یا آزاد می کند بنده را
یعنی نزد مردن کالذی یهدی اذا شبع مثل حال کسی که هدیه میفرستد طعام را بعد از آنکه سیر شد و در احاجت بطعام نماند رواه احمد والنسائی والدارمی
والترمذی وصححه وحکم کرد ترمذی بصحت این حدیث وعن ابی سعید الخدری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا یجتمعان
فی مومن البخل وسوء الخلق دو خصلت جمع نمی شوند در هیچ مومن که مسلمان است یکی بخیلی و دیگر بدخلقی از نفی اجتماع چنان مفهوم میشود که اگر یکی از آنهم و باشد روا
و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت است یا رسیدن بدرجه نهایت چنانکه انفکاک پذیر نباشند و صاحب آن بدان راضی باشد واما آنکه گاهی بدخلقی کند و بخل ورزد و جود
آن نادر باشد و بعد از وجود پشیمان شود و نفس را ملامت کند و با نفس در نزاع باشد منافات بمسلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بآن گرفتار باشند مگر آنکه مراد زجرت
و قوع نکره در سیاق نفی که مفید عموم است مومن کامل باشد اگر چه را داین معنی درین عبارت خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی راجع بنهی از صدور افعال و آثار این دو
صفت و ترغیب بر ازالهٔ آنها است بریاضت و مجاهدت و ترهیب از ابقاء و رضا بدانست بمعنی آنکه آنها از شان مومن نیست و نمی باید که در وی موجود باشند و مراد بسوء خلق
انصاف بدانچه مخالف دین و شریعت است نه آنچه متعارفست در میان مردم از لین جانب و مساهله در امور زیرا که البغض لله از اقوی ارکان مسلمانی است فافهم رواه
الترمذی وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة خب ولا بخیل ولا منان در نمی آیند بهشت را
این سه کس اول خب بفتح خا و کسر آن مرد فریبنده و مکر چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق خب لئیم دوم بخیل که در ادای حق خدا و مواساة فقرا تقصیر کند
سیوم منان بتشدید مرد منت نهنده بعد از عطا و گفته اند که مراد از من معنی قطع و نقص باشد یعنی قطع حق و نقص آن کند بخیانت در آن و گفته اند که قطع نوا د و تحابّ از ذوی الارحام
و سایر مسلمانان از آنها که واجب است محبت و مودت آنها و تاویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بحجت دلایل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة دارند و لیکن
رسول خدا صلعم اقتصار کرد در امثال این مواطن بر قول مجمل از جهت ابقای خوف در نفوس مکلفین و تحذیر از آنچه موجب منقصت است در دین باعتمادِ آنکه علمای
راسخ در دین ارجاع خواهند کرد از اینها بآنچه حق است از اصول دین رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
شر ما فی الرجل شح هالع وجبن خالع بدترین خصلتهایی که در مرد است دو خصلت است یکی شح جزع و فزع کننده بر آن اخراج حق در وی و طمع خروشیدن بر آنچه
مکروه و معنی شح سابق معلوم شد دیگر بد دلی و ترسندگی که می بر آرد جان را از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید و جبن سخت رواه ابو داود و سنذکر حدیث
ابی هریرة و سرانجام است که ذکر کنم حدیث ابی هریره را که اول آن این است لا یجتمع الشح والایمان فی کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی الفصل
الثالث عن عائشة رض ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم قلن للنبی صلعم روایت است از عائشه که بعضی از زنان آن حضرت گفتند مر آن حضرت را
و پرسیدند از وی اینا اسرع بک لحوقا کدام یکی از ما شتاب تر است پیوستن وی بتو و دریافتن وی ترا بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو پیشتر خواهد مرد قال
اطولکن یدا گفت آن حضرت شتاب‌ترین شما از روی لحوق بمن درازترین شما است از روی دست یعنی از شما شتاب‌ترین خواهد پیوست کسیکه درازدست‌ترین است از شما
فاخذوا قصبة یذرعونها پس گرفتند زنان نی پاره را در حالی که گز میکردند دست هر یک را وکانت سودة اطولهن یدا و بود سوده که یکی از ازواج مطهرات است
درازدست‌ترین این زنان فعلمنا بعد انما کان طول یدها الصدقة پس دانستیم ما که بعد از آن نبود مراد بدست درازی آن زن که آن حضرت خبر داده بود بسرعت لحوق وی بوی
مگر صدقه و خیرات که دست وی بدان درازتر و تیزتر بود یعنی اگر چه نخست طول ید را بر ظاهر حمل کردیم اما از تفکر و تامل و نظر بقرینه واقعه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه
و انعام است و ید بمعنی نعمت می آید وکانت اسرعنا به لحوقا زینب و بود شتاب‌ترین از ما از روی لحوق بآن حضرت صلعم زینب بنت جحش که در سال بیستم یا بیست و یک از هجرت در

زمان عمر رضی وفات یافت وکانت تحب الصدقة و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را رواه البخاری وفی روایة لمسلم قالت گفت عائشه قال
رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا شتاب ترین شما از روی پیوستن بمن درازترین شما است از روی دست وکانت تتطاولن
ایتهن اطول یدا و بودند این زنان که گردن کشی و نزاع میکردند در انکه کدام یکی از ایشان دراز دست تر است قالت وکانت اطولنا یدا زینب پس بود دراز دست
ترین ما زینب لانها کانت تعمل بیدها وتتصدق زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد درین روایت صریح معلوم نمی گردد که نخست در طول ید نظر
عمل کردند بعد از ان دریافتند که مراد بدان کثرت عمل و صدقه است وشاید که از اول همین معنی فهمیدند بعد از ان تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافهم و بدانکه
از حدیث مشکوة معلوم شد که انکه پیشتر لاحق شد بآن حضرت صلعم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی گفته اند
که حضرت سوده بود و عبارت بخاری در صحیح موهم است بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صغیر خود و گفته اند این خطا است از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود
در سنه اربع وخمسین و در شرح این معنی را بیشتر و بیان تفصیل داده شده است فتدبر وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال رجل لا
تصدقن بصدقة گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هر آئینه تصدق کنم نظر کرد یا سوگند خورد فخرج بصدقته پس بیرون آورد صدقه خود را فوضعها فی
ید سارق پس نهاد صدقه را در دست دزدی فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی سارق پس صبح کردند مردم در حالی که سخن می کنند بطریق تعجب و انکار
تصدق کرده شد امشب بر دزدی فقال اللهم لك الحمد علی سارق پس گفت آن مرد بار خدایا مر تراست حمد بر تصدق کردن بر دزد یا بطریق شکر گفت که باری تصدق
بوجود آمد اگرچه بر دزد بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت لا تصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید زانیة پس نهاد صدقه در دست زن
زناکار که اجرت میگرفت بر زنائی خود فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی ید زانیة فقال اللهم لك الحمد علی زانیة باز گفت لا تصدقن بصدقة
فخرج بصدقته فوضعها فی ید غنی پس نهاد صدقه در دست توانگری فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی غنی در بعضی نسخ درینجا اللیلة نیست
فقال اللهم لك الحمد علی سارق و زانیة و غنی فاتی پس آمده شد آن مرد یعنی نموده شد او را در خواب فقیل له پس گفته شد مر او را اما صدقتك علی
سارق اما صدقه تو بر دزد پس نافع است و بی فایده نیست فلعله ان یستعف عن سرقته پس شاید که وی پارسائی ورزد و باز آید از دزدی خود در ان روز که فوتی بوی
رسیده دیگر چه حاجت سرقه است واما الزانیة فلعلها ان تستعف عن زناها پس شاید که وی عفت ورزد و باز آید در ان روز از زنا واما الغنی فلعله ان یعتبر
پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فینفق مما اعطاه الله پس انفاق کند از انچه داده است او را خدای تعالی متفق علیه ولفظه للبخاری وعن النبی
صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت بینا رجل بفلاة من الارض در اثنای آنکه مردی حاضر و ایستاده است به بیابانی و صحرائی کشاده از زمین فسمع
صوتا فی سحابة پس شنید آوازی در ابری که میگوید اسق حدیقة فلان آب ده بستان فلان را و حدیقه مرغزار با درخت و بستان از خرما و غیره فتنحی ذلك
السحاب پس یکسو شد آن ابر فافرغ ماءه فی حرة بفتح حاء مهمله و تشدید را پس ریخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان فاذا شرجة من تلك الشراج قد
استوعبت ذلك الماء کله پس ناگاه آب راهی از آن آب راهها فرا گرفته است آن آب را همه و شرجه بفتح شین معجمه و سکون را و جیم آب راه از سنگستان بزمین نرم شراج
و شروج جماعت فتتبع الماء پس پیروی کرد آن مرد که آن آواز شنیده بود آب را که کجا میرود تا دریابد که آن فلان که بحدیقه وی ابر فرستاده است کیست و کجا است
فاذا رجل قائم فی حدیقته پس ناگاه مردی ایستاده است در حدیقه خود یحول الماء بمسحاته بکسر میم و سکون سین و حاء مهمله میگرداند آب را به بیل آهنی خود فقال
له یا عبد الله ما اسمك پس گفت این مرد مر مرد را ای بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذی سمع فی السحابة آن نامی که
شنیده بود در ابر فقال له پس گفت آنمرد که ایستاده بود در حدیقه مر ان مرد را که پرسید نام او را و آواز شنیده بود در ابر یا عبد الله لم تسالنی عن اسمی ای بنده خدا
برای چه میپرسی مرا از نام من فقال انی سمعت صوتا فی السحاب الذی هذا ماؤه پس گفت آنمرد که من شنیده ام آوازی را در ابری که این آب اوست یقول
اسق حدیقة فلان میگفت آن آواز یعنی کسیکه آواز میکرد آب ده حدیقه فلان را لاسمك مر نام ترا پس نام تو را میپرسم تا بدانم که آن فلان توئی فما تصنع فیها
پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام ترا می برند و ابر را حکم میکنند که برو حدیقه او را آب ده قال اما اذا قلت هذا یعنی من خود نمیخواهم
که حقیقت حال را اظهار کنم و بتو بگویم اما چون پرسیدی و گفتی تو این را بگویم بتو فانی انظر الی ما یخرج منها پس بدرستیکه من نگاه میکنم بسوی چیزی که بیرون آید
از ان و حاصل میشود در ان فاتصدق بثلثه پس تصدق میکنم سوم حصه آن واکل انا و عیالی ثلثا و میخورم من و عیال من ثلث دیگر از ان وارد فیها ثلثه
و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقه و در زراعت و عمارت آن ثلث از ان یعنی همه حاصل را سه حصه میکنم یکی بفقرا میدهم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر در باغ
صرف میکنم رواه مسلم وعنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول و هم از ابی هریره است که وی شنید حضرت را که میگفت ان ثلثة من بنی اسرائیل
ابرص واقرع واعمی بدرستیکه سه کس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی پیسی دوم کل سیوم کور فاراد الله ان یبتلیهم پس خواست خدای تعالی که ابتلا کند ایشان را و
آزمایش نماید که شکر نعمت میگویند یا نه فبعث الیهم ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی این سه کس فرشته را فاتی الابرص پس آمد آن فرشته نزد ابرص فقال ای

شئ احب الیک پس گفت فرشتہ بابرص کدام چیز دوست داشتہ شدہ ترہست بسوی تو قال لون حسن وجلد حسن گفت رنگ نیک و پوست نیک و یذهب
عنی الذی قد قذرنی الناس و اینکہ برود از من آنچہ بتحقیق پلید و مکروہ میدارند مرا مردم یعنی این علت پیسی برود و تندرست و پاکیزہ شوم ازان و یذہب برفع یا بنصب
آن و قذرنی بکسر ذال از باب سمع یسمع قال فمسحہ گفت آن حضرت پس مسح کردہ فرشتہ اورا و دست برآورد بر اندام وی فذهب عنہ قذرہ پس رفت از وی پلیدی
وی وعلت وی فاعطی لونا حسنا وجلدا حسنا پس دادہ شد اورا رنگ نیک و پوست نیک فقال فای المال احب الیک باز گفت فرشتہ بوی پس کدام مال
محبوب تراست بسوی تو قال الابل گفت محبوب تر بمال نزد من شتران اند او قال البقر یا گفت البقر بجای الابل شک اسحق شک کردہ است اسحق بن راہویہ کہ
اقران امام احمد ابن حنبل است و مجتہد و راوی این حدیث است در الابل و البقر الا ان الابرص او الاقرع لیکن ابرص یا اقرع قال احدهما گفت یکی از ایشان الابل
وقال الاخر البقر و گفت دیگری البقر یعنی شک در تعیین است و گفتن یکی ابل را و دیگری بقر را معلوم است کہ محبوب امری غیر این دو نیست و چون در اصل حدیث
قرار بر روایت الابل است گفت قال فاعطی ناقۃ عشراء پس دادہ شد اورا مادہ شتری حامل دہ ماہہ در قاموس گفتہ عشراء بضم عین و فتح شین و مدانکہ بر حمل او
ہشت ماہ یا دہ ماہ گذشتہ باشند و بیشتر اطلاق کردہ میشود بر ابل و خیل فقال بارک اللہ فیہا پس گفت فرشتہ نزد کل پس گفت کدام چیز است محبوب تر نزد تو
قال شعر حسن گفت موی نیک و یذهب عنی هذا الذی قد قذرنی الناس و اینکہ برود از من این چیزی کہ بتحقیق مکروہ پنداشتہ اند مرا مردم قال گفت
آنحضرت فمسحہ فذهب عنہ پس مسح کرد فرشتہ اورا پس رفت از وی کلی قال گفت فاعطی شعرا حسنا پس دادہ شد موی نیک قال فای المال احب الیک گفت
فرشتہ پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو قال البقر گفت بقر فاعطی بقرۃ حاملا پس دادہ شد اورا گاوی باردار و حاملہ نگفت از جہت بودن وی از صفات مختصہ
بنساء و در وی تذکیر و تانیث ہر دو جایز است قال دعا کرد فرشتہ و گفت بارک اللہ لک فیہا برکت دہاد خدای تعالی و افزون کردانا د ترا در این گاو قال
گفت آنحضرت فاتی الاعمی پس آمد آن فرشتہ آن کور را فقال ای شئ احب الیک پس گفت کدام چیز محبوب تر است بسوی تو قال ان یرد اللہ الی بصری
گفت اینکہ باز گرداند خدای تعالی بسوی من بینائی مرا فابصر بہ الناس پس ببینم بوی مردم را قال فمسحہ فرد اللہ علیہ بصرہ پس مسح کرد فرشتہ اورا پس
باز گردانید خدای تعالی بر وی بینائی او را قال فای المال احب الیک گفت پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو قال الغنم گفت گوسفندان محبوب تر اند نزد
من فاعطی شاۃ والدا پس دادہ شد گوسفند زایندہ بسیار شیر حامل است در جواز ترک تا فانتج هذان پس انتاج کردند این دو یعنی صاحب ابل و صاحب بقر و
تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کردہ شدہ است وولد هذا و تولید کرد این یعنی صاحب غنم و انتاج و تولید بیک معنی است و غالب استعمال انتاج در ابل است و تولید در
غنم و ناتج و مولد بمعنی زایندہ یعنی متولی ولادت چنانکہ دایہ آدمی راست و لابد مالک تیمار داری ولادت حیوانات خود میکند فکان لهذا واد من الابل پس بود
مر این را یعنی صاحب شتر را وادی از شتر ولهذا واد من البقر و مر این را یعنی صاحب گاو وادی از گاوان ولهذا واد من الغنم و مر این را یعنی صاحب گوسفند
وادی از گوسفندان یعنی بسیار شدند چنانکہ وادیہا پر کردند قال ثم انہ اتی الابرص گفت آنحضرت پس بدرستیکہ آن فرشتہ آمد ابرص را فی صورتہ وهیئتہ در
ہمان صورت و پیکر و نہاد خود کہ نخست آمدہ بود و این ادخل است در شناعت منع و انکار وی فقال رجل مسکین پس گفت من مردی مسکینم قد انقطعت بی الحبال
فی سفری بتحقیق گسستہ است بمن اسباب طلب رزق در سفر من حبال بموحدہ جمع حبل است بمعنی رسن و مراد بآن سبب است و تحتانیہ نیز روایت است جمع حیلہ یعنی دستاویز
و چارہ اما روایت بجیم و موحدہ خطا و تصحیف است فلا بلاغ لی الیوم الا باللہ پس نیست کفایت و رسیدن بامر مگر بخدا و توفیق و فضل وی ثم بک پس بتو و بمدد
و اعانت تو و این بر قصد تنزل است بر وجہ سببیت و مجاز و جایز است کہ گوید بر داشتہ ام حاجت بخدا بعد از وی بتو و روا نیست کہ گوید بخدا و بتو کذا قالوا اسالک
بالذی اعطاک اللون الحسن والجلد الحسن والمال سوال میکنم ترا بآن خدای کہ دادہ است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال بعیرا اتبلغ بہ فی
سفری سوال میکنم شتری برای رسیدن بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود و این بطریق استعطاف و طلب مہربانی است نہ حقیقت اخبار زیرا کہ واقع نیست
گفت فقال الحقوق کثیرۃ پس گفت ابرص حقہا بسیار است یعنی جماعت کثیرہ دارم کہ بانہا چیزی می باید داد و نوبت بتو کی رسد فقال انہ کانی اعرفک پس گفت
فرشتہ بدرستیکہ شان این است کہ گویا من ترا می شناسم الم تکن ابرص یقذرک الناس فقیرا آیا نبودی تو ابرص کہ پلید و مکروہ میداشتند ترا مردم فقیر کہ مالی با خود نداشتی
فاعطاک اللہ پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال فقال انما ورثت هذا المال کابرا عن کابر پس گفت دادہ نشدم من این مال مگر بمیراث با عن جد فقال ان کنت
کاذبا فصیرک اللہ الی ما کنت پس گفت فرشتہ اگر ہستی تو دروغ گو پس بگرداند ترا خدای تعالی باز گردانندہ بسوی حالیکہ بودی تو یعنی ابرص فقیر قال گفت آنحضرت واتی الاقرع
فی صورتہ و آمد آن فرشتہ اقرع را در ہمان صورت کہ نخست آمدہ بود فقال لہ مثل ما قال لهذا پس گفت فرشتہ مر آن اقرع را مانند آنچہ گفتہ بود مر این ابرص را ورد
علیہ مثل ما رد علی هذا و جواب داد و رد کرد بر وی مانند آنچہ رد کردہ بود بر این فقال ان کنت کاذبا فصیرک اللہ الی ما کنت قال گفت آن حضرت
واتی الاعمی فی صورتہ وهیئتہ فقال رجل مسکین وابن سبیل پس گفت مردی مسکینم و مسافرم انقطعت بی الحبال فی سفری فلا بلاغ لی
الیوم الا باللہ ثم بک اسالک بالذی رد علیک بصرک شاۃ سوال میکنم از تو بآن خدای کہ باز گردانید بر تو بینائی ترا گوسفندی کہ اتبلغ بہا فی سفری فقال

پس گفت آن مرد اعمی بطریق شکر و اظهار نعمت و شکرانهٔ آن وکنت اعمی وتحقیق بودم من کور فرد الله الی بصری پس بازگردانید خدای تعالی بسوی من بینائی مرا فخذ ما شئت
ودع ما شئت پس بگیر هرچه میخواهی از گوسفندان و بگذار آنچه میخواهی فوالله لا اجهدك الیوم بشیء اخذته لله پس بخدا سوگند منع نمیکنم و در مشقت نمی اندازم ترا امروز
بچیزی که بگیری تو آنرا برای خدا و اجهدک بضم همزه وکسرها و فتح همزه وها از جهد بمعنی طاقت و مشقت فقال پس گفت فرشته امسك مالك نگاهدار مال خود را فانما
ابتلیتم جز این نیست که ابتلا کرده شده اید شما سه کس تا صادق از کاذب و مخلص از منافق پیدا آید و شاکر از کافر فقد رضی عنك وسخط علی صاحبیك پس
بتحقیق خشنود شد یعنی پروردگار تعالی از تو و ناخشنود شد و خشم گرفت بر آن دو یار تو و رضی وسخط بصیغه معروف و بلفظ مجهول نیز روایت است متفق علیه وعن ام بجید
بضم با و فتح جیم نام او حوا است صحابیه انصاریه بنت یزید بن السکن اخت اسماء بنت یزید بن السکن قالت قلت گفت گفتم یا رسول الله ان المسکین لیقف علی
بابی بدرستیکه مسکین هر آینه می ایستد بر در من حتی استحیی تا آنکه شرم میدارم من فلا اجد له فی بیتی ما ادفع فی یده پس نمی یابم در خانهٔ خود چیزی که بنهم آنرا
در دست وی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ادفعی فی یده ولو ظلفا محرقا بده و بنه در دست وی اگرچه سم سوخته باشد
وظلف بکسر ظا سم شکافته چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی شیء محقر لا ینتفع به و مقصود مبالغه است رواه احمد وابو داود والترمذی وقال هذا
حدیث حسن صحیح وعن مولی لعثمان رض قال اهدی لام سلمة بضعة من لحم روایت است از مولی که مر عثمان را بود گفت فرستاده شد مر ام سلمه را گوشت
پاره وکان النبی صلی الله علیه وسلم یعجبه اللحم و بود آنحضرت که خوش می آمد او را گوشت فقالت للخادم ضعه فی البیت پس گفت ام سلمه مر خادم را که بنه
این گوشت را در خانه فی الصراح خادم چاکر مرد باشد یا زن لعل النبی شاید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یاکله بخورد آنرا فوضعته فی کوة البیت پس نهاد خادم آنرا
در طاقچه خانه وجاء سائل فقام علی الباب و آمد فقیری سوال کننده پس ایستاد بر در فقال تصدقوا بارك الله فیکم پس گفت سائل تصدق کنید برکت کناد
خدا در شما فقالوا بارك الله فیك پس گفت اهل خانه مر سائل را برکت کناد خدا در تو و این رد سائل است بالطف چنانکه الآن میگویند یفتح الله فذهب السائل پس
رفت سائل فدخل النبی پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی در خانه فقال یا ام سلمة هل عندکم شیء اطعمه پس گفت آنحضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما
چیزی که بخورم آنرا فقالت نعم پس گفت ام سلمه آری هست چیزی قالت للخادم اذهبی فاتی رسول الله گفت ام سلمه مر خادم را برو و بیار نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بذلك اللحم آن گوشت را که در طاقچه نهاده بودی فاتی بسکون همزه وکسر تا وجزم یا فذهبت فلم تجد فی الکوة الا قطعة مروة پس رفت و او پس
نیافت در طاقچه مگر سنگ پارهٔ را و مروه سنگ سفید براق و بعضی گفته اند سنگی که از وی آتش بجهد یعنی سنگ چقمق فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فان ذلك اللحم عاد مروة بدرستیکه آن گوشت گشت سنگ لما لم تعطوه السائل از جهت ندادن شما آنرا سائل را رواه البیهقی فی دلائل النبوة وعن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بشر الناس منزلا گفت آنحضرت آیا خبر ندهم شما را به بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت
قیل نعم گفته شد آری خبر ده قال الذی یسأل بالله ولا یعطی به گفت آنکسیکه سوال کرده شود بنام خدا و ندهد بنام خدا گفت طیبی این مشکل است مگر آنکه تهمت کنند سائل
بعدم استحقاق وگفتیم من یا باشد مسئول عنه محتاج در نفس خود یا برای عیال خود و نباشد او را جز آنچه در دست دارد والله اعلم رواه احمد وعن ابی ذر انه استاذن علی
عثمان روایت است از ابی ذر که وی طلب اذن در آمدن کرد بر امیر المومنین عثمان فاذن له پس اذن کرد عثمان مر ابی ذر را وبیده عصاه و در دست ابی ذر عصای او بود
وکعب احبار نیز در انجا حاضر بود فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی پس گفت عثمان ای کعب بدرستی عبد الرحمن وفات یافت وترك مالا و گذاشت مالی عظیم را
فما تری فیه پس چه می بینی و چه اعتقاد داری تو در حق وی که از کثرت مال و جمع آن وبالی بر وی خواهد بود فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا باس علیه پس گفت
کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد در آن مال حق خدا را پس هیچ باکی نیست بر وی فرفع ابو ذر عصاه پس برداشت ابو ذر عصای خود را فضرب کعبا پس زد
کعب را وقال سمعت رسول الله و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا انفقه ویتقبل
منی دوست نمیدارم من که اگر باشد مرا این کوه طلا که انفاق کنم آنرا در راه خدا با وجود آنکه قبول کرده شود از من و درین مبالغه است یعنی با وجود آنکه قبول در کار افتد و لیکن
دوست نمیدارم که اذر خلفی منه ست اواق بگذارم پس خود از آن ذهب شش اوقیه انشدك بالله یا عثمان اسمعته سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عثمان
آیا شنیدی تو آنرا ثلث مرات گفت ابو ذر سه بار این سخن را قال نعم گفت عثمان آری شنیده ام ابو ذر رض از فقرای صحابه و زهاد ایشان بود و مذهب او ترک کل و اختیار
تجرید و عدم ادخار بود و مسئله شرعی آن است که هرچه مالی ادا کرده شود زکوة آن کنز نیست و بران وعید نه لاسیما وقتی که صله کند در وی حقوق از صدقات نافله و نزاع کرد
درین مسئله با معاویه در شام در زمان عثمان رضی مشهور و مذکور است رواه احمد وعن عقبة بن الحارث صحابی قرشی نوفلی است اسلام آورد در روز فتح مکه قال صلیت وراء
النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر گفت عقبه گذاردم من پس آنحضرت در مدینه نماز عصر را فسلم ثم قام مسرعا پس سلام داد آنحضرت پس برخاست شتابان فتخطی رقاب
الناس پس در گذشت گردنهای مردم را الی بعض حجر نسائه و رفت بسوی بعضی حجرهای زنان خود ففزع الناس من سرعته پس ترسیدند مردم از شتابی آنحضرت که چه واقع شده است که
اینهمه تیز رفت فخرج علیهم پس بیرون آمد آنحضرت از خانه بر صحابه فرأی انهم قد عجبوا من سرعته پس دید که ایشان بتحقیق شگفت کرده اند از شتابی وی قال ذکرت شیئا

من تبر عندنا گفت یاد کردم چیزی را از زر که نزد ما بود تبر بکسر تا و سکون با زر خالص بی مهر فکرهت ان یحبسنی پس مکروه پنداشتم که منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند
بما سوی فامرت بقسمته پس امر کردم من بقسمت کردن آن و از اینجا معلوم میشود که التفات بما سوی مقربان را مشغول میگرداند و از علو مقام قرب فرود می آرد با آنکه
اینهمه برای تعلیم و تنبیه امت است رواه البخاری و فی روایة له و در روایتی مر بخاری را این چنین آمده که قال گفت کنت خلفت فی البیت تبرا من الصدقة
بود من که پس گذاشته ام در خانه زری از صدقه فکرهت ان ابیته پس مکروه پنداشتم که بگذارم آن را که شب درآید بروی وعن عائشة رضی الله عنها انها
قالت کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم عندی فی مرضه ستة دنانیر او سبعة روایت است از عائشه که وی گفت بود مر آن حضرت را نزد
من در بیماری وی شش دینار یا هفت فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان افرقها پس امر کرد مرا آنحضرت که تفریق کنم آن دینارها را یعنی بر جاها بکنم
و تفریق بمعنی جدا کردن فشغلنی وجع نبی الله پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن درد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و فرصت نشد که بدهم ثم سألنی عنها ما
فعلت الستة والسبعة پس سؤال کرد آن حضرت مرا که چه شد آن شش دینار یا هفت دینار و چیست حال آن خرج کردی آنها را یا نه قالت لا گفت عائشه خرج نکرده ام
والله لقد کان شغلنی وجعك بخدا سوگند بتحقیق باز داشت مرا از خرج آن درد تو فدعا بها پس طلبید آن دنانیر را ثم وضعها فی کفه پس تر داشت و نهاد آن را در کف
دست خود فقال ما ظن نبی الله پس گفت چیست گمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو لقی الله عز وجل وهذه عنده اگر ملاقات میکرد خدا را در حالی که
این دینارها در دست او ست یعنی بودن آنها در دست منافی مقام نبوت است رواه احمد وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی بلال و
عنده صبرة من تمر روایت است از ابی هریره که آن حضرت در آمد بر بلال و نزد بلال توده بود از خرمای خشک فقال ما هذا یا بلال پس گفت آنحضرت بطریق تعجب
و انکار چیست این تمر یا بلال قال شیء ادخرته لغد گفت بلال این چیزیست که ذخیره کرده ام و نگاه داشته ام آن را برای فردا فقال اما تخشی ان تری له غدا بخارا فی نار
جهنم یوم القیمة پس گفت آن حضرت آیا نمی ترسی که ببینی مر این تمر را فردا تف در آتش دوزخ روز قیامت یعنی برسد اثر آن بتو میگویند رسید او را از بخار تف یعنی رسید اثر گرمی
انفق یا بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا خرج کن ای بلال و مترس از خداوند عرش کم کردن و درویش شدن را یعنی انفاق کن و از درویشی مترس که قادری
که عرش عظیم را پیدا کرده و بر پا میدارد روزی ترا البته خواهد رسانید و این ارشاد است بمقام توکل و اعتماد بر حق سبحانه و تعالی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم السخاء شجرة فی الجنة جوانمردی درختی است در بهشت یعنی مانند درختی است خداوند شاخها هر که بیوند لطف از وی و آن در بهشت چنانکه فرمود فمن کان
سخیا اخذ بغصن منها پس هر که سخی است گرفته است شاخی را از ان درخت فلم یترکه الغصن حتی یدخله الجنة پس نمیگذارد آن شاخ او را تا آنکه می در آرد او را
در بهشت والشح شجرة فی النار و بخل درختی است در دوزخ فمن کان شحیحا اخذ بغصن منها پس هر که بخیل است گرفته است شاخی را از ان درخت فلم یترکه
الغصن حتی یدخله النار پس نمی گذارد او را آن شاخ تا آنکه می در آرد او را در دوزخ رواهما روایت کرده است این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان
وعن علی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بادروا بالصدقة فان البلاء لا یتخطاها شتابی کنید بصدقه زیرا که بدرستیکه بلا تخطی نمیکند صدقه را
و نمی گذرد از وی بلکه می ایستد و دفع میشود رواه رزین باب فضل الصدقة این نیز احتمال حمل بر صدقات نافله دارد چنانکه غالب در اطلاقات آنست و بر آنچه شامل
فرض و نفل باشد و تسمیه آن بصدقه از جهت دلالت او است بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة بجهت آنست که وی تزکیه میکند صاحبش را و
شهادت میدهد بصحت ایمان وی و کمال وی و وجوه دیگر نیز گذشت الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل
تمرة کسیکه تصدق کند بمقدار چیزی که برابر است قیمت تمرا و عدل بفتح مثل شیء در قیمت و بکسر مثل در منظر و بعضی گفته بفتح آنچه عدیل شیء بود از غیر جنس و بکسر از جنس و مراد
تقدیر میفرماید هر که تصدق کند بمقدار تمرة من کسب طیب از کسب پاک و کسب ورزیدن و کرد آوردن و مراد مالی است که کرد آورده است آن را از وجه حلال ولا یقبل الله الا
الطیب و نمی پذیرد خدای تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب لا یقبل الا طیبا فان الله یتقبلها بیمینه پس بدرستیکه خدای تعالی می پذیرد آن را
بدست راست خود ثم یربیها لصاحبها پس پرورش میکند آن صدقه را و افزون میکند برای صاحبش کما یربی احدکم فلوه چنانکه پرورش میکند یکی از شما کره اسپ خود را
حتی تکون مثل الجبل تا آنکه میباشد آن صدقه مانند کوه فلو بکسر فا و بر وزن عدو و ستمگر اسپ چون از شیر باز داشته شود تا یکساله شود متفق علیه وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما نقصت صدقة من مال کم نکند هیچ صدقه چیزی را از مال یعنی بصورت اگرچه صدقه سبب نقصان مال است اما در معنی موجب نمام و کمال آن
بحصول مزید برکت و دفع آفات و ترتب اجر و ثواب وما زاد الله عبدا بعفو الا عزا و زیادت نکرداند خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن وی از کسیکه
جرمی کرد با وی بدی اندیشید با وی مگر عزت در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگرچه بظاهر در صورت خواری و زبونی نماید اما در حقیقت موجب عزت و غلبه است
بندگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست وما تواضع احد لله الا رفعه الله و فروتنی نکند هیچ یکی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث
دلیل است بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معتبر معنی است نه صورت رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من انفق
زوجین من شیء من الاشیاء فی سبیل الله کسیکه انفاق کند دو چیز را از چیزها در راه خدا چنانکه دو درهم و دو دینار و دو جامه و دو اسپ و بعضی گفته اند دو جنس را مثل درهم

و دینار و درهم و جامه و حدیث ابی ذر که در فصل ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد تکرار انفاق است زیرا که چون یکبار مثلا درهم انفاق نمود و بار دیگر نیز کرد انفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعدی نیست دعی من ابواب الجنة خوانده میشود آنکس از درهای بهشت وللجنة ابواب و مر بهشت را درهاست متعدد بعدد اعمال خیر فمن کان من اهل الصلوة پس کسیکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بروی نماز دعی من باب الصلوة خوانده میشود از در بهشت که مخصوص باهل نماز است ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد و کسیکه باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران کردن خوانده میشود از در جهاد ومن کان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة و کسیکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود از در صدقه ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان و کسیکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از در ریان بفتح را و تشدید یای تحتانیه مشتق از ری بکسر را بمعنی سیرابی نام دریست از درهای بهشت که مخصوص اند بدر آمدن از آن در روزه داران فقال ابو بکر ما علی من دعی من تلک الابواب من ضرورة پس گفت ابو بکر صدیق رض نیست بر کسیکه خوانده میشود از درها ضروری یعنی هیچ ضروری نیست که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که از یک در خوانده شود و مراد که در آمدن بهشت است حاصل است و با وجود آنکه از هر در خواندن ضرور نیست فهل یدعی احد من تلک الابواب کلها پس آیا خوانده میشود هیچ یکی از همه درها قال نعم گفت آنحضرت آری هست کسیکه خوانده میشود از همه درها وارجو ان تکون منهم و امید میدارم که باشی تو ای ابو بکر از آنکسان که خوانده میشوند از همه درها زیرا که تو مجمع انواع خیرات و مبرات و اقسام حسناتی متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصبح منکم الیوم صائما پرسید آنحضرت از صحابه کیست که صبح کرده از شما امروز روزه دار قال ابو بکر انا گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزه دار قال فمن تبع منکم الیوم جنازة گفت آنحضرت پس کیست که پیروی کرده است از شما امروز جنازه را و نماز گذارده است بروی و دنبال وی رفته قال ابو بکر انا قال گفت آنحضرت فمن اطعم منکم الیوم مسکینا پس کیست که طعام خورانیده از شما امروز مسکینی را قال ابو بکر انا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا پس کیست که پرسیده از شما بیماری را امروز قال ابو بکر انا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما اجتمعن فی امرئ الا دخل الجنة جمع نشوند این چهار چیز یعنی در یک روز در هیچ مردی مگر آنکه در آید در بهشت رواه مسلم و ازین حدیث معلوم شد که منعی نیست از انا گفتن و اثبات فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب و طمع در آن کردن و آنکه بعضی صوفیه منع کرده اند و گفته اند که درویش را که انا بر زبان رود تعبیه بان خواهد بود که بر قصد تکبر و دعوی هستی و انانیت باشد والا وقوع آن در کتاب و سنت و آثار بیشتر از آن است که احصا کرده شود پس منع از آن چه صورت دارد و قول صدیق اکبر رض و تقریر حضرت پیغمبر صلعم بر آن حجت آن بس است و شیخ توریشتی درین باب بسط کرده و طیبی آن را نقل کرده است وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جارة لجارتها ای زنان مسلمانان باید که خوار و خورد نشمرد زنی را که همسایه است مر تصدق را برای زنی دیگر که همسایه اواست ولو فرسن شاة اگر چه باشد سم گوسفند فرسن بکسر فا و سکون را و کسر سین و نون در آخر بر وزن زبرج خف بعیر و گاهی در شاة نیز اطلاق میکنند و اکثر در شاة ظلف می گویند چنانکه سم اسب و خر را حافر می نامند و این شی لا ینتفع به است که دهد و تصدق در وی نیز رود و ذکر وی برای مبالغه است و در حدیث دیگر آمده است ولو بظلف محرق اگر چه سم سوخته بود و این نهی احتمال دارد که برای زنی باشد که میدهد و میفرستد بهمسایه یا برای زنی باشد که او را داده میشود و فرستاده میشود برای وی و تخصیص زنان بحثیت آنست که کفران و سخط در طبیعت زنان بیشتر است متفق علیه وعن جابر وحذیفة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة روایتست از جابر و حذیفه که گفتند گفت آنحضرت هر کار نیک که در وی خیر و تقرب بدرگاه الهی است و معروف است در شرع و منکر نیست خواه عطای مال باشد یا سخنی نرم و روی کشاده که از وی دل بیاساید و خاطری شاد گردد صدقه است و صدقه مخصوص بمال نیست متفق علیه وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحقرن بفتح تا و سکون حا من المعروف شیئا خورد و خوار مپندار از نیکی را چیزی ولو ان تلقی اخاک بوجه طلیق و اگر چه باشد آن معروف پیش آمدن تو برادر خود را بروی کشاده و خوی خوش رواه مسلم وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی کل مسلم صدقة لازم است بر هر مسلمان تصدق کردن قالوا گفتند صحابه فان لم یجد پس اگر نیابد چیزی که تصدق کند چکار کند قال فلیعمل بیدیه گفت آنحضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید که کار کند بهر دو دست خود که حاصل شود از آن چیزی فینفع نفسه ویتصدق پس بهره رساند ذات خود را و تصدق کند با آنچه فاضل ماند قالوا فان لم یستطع گفتند پس اگر نتواند کرد آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر او لم یفعل شک راویست و معنی همانست که نتواند کرد قال گفت آنحضرت فیعین ذا الحاجة الملهوف پس یاری دهد خداوند حاجت ستمدیده ستم زده داد خواه قالوا فان لم یفعله گفتند پس اگر نتواند اعانت کرد ملهوف را و در بعضی نسخ فان لم یستطع قال فیامر بالخیر گفت آنحضرت پس امر کند مردم را به نیکی قالوا فان لم یفعل گفتند پس اگر نکند و نتواند کرد امر بخیر قال فیمسک عن الشر گفت پس باز دارد خود را از رسانیدن شر بمردم چنانکه گفته اند مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان فانه له صدقة پس بدرستیکه امساک از شر مر او را صدقه و خیر است خصوصا که قدرت داشته باشد بر شر متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل سلامی من الناس علیه صدقة هر بند استخوان که از آدمی است بروی یعنی بمقابله وی صدقه است و سلامی بضم سین و تخفیف لام بمعنی عضو و بمعنی استخوان و بمعنی بند استخوان گفته اند و قول اخیر مختار تر است و در تن آدمی سه صد و شصت بند است چنانکه در حدیث آید بیاید و چون در پیدایش آنها حکمتهای بالغه و نعمتهای عظیمه است شکرانه آن

صدقه لازم باشد کل یوم تطلع فیه الشمس هر روزیکه برآید در وی آفتاب بعد ازان بیان میکند که صدقه مخصوص بانفاق مال نیست تعدل بین الاثنین صدقة عدل
کردن میان دو کس و داد مظلوم از ظالم ستدن صدقه است ویعین الرجل علی دابته و یاری دادن مرد را بر دابه وی فیحمل علیها پس بردارد او را بر دابه او یرفع علیها متاعه
صدقة یا بردارد بر دابه او رخت او را صدقه است والکلمة الطیبة صدقة وسخنی پاک که در وی ثواب باشد یا سخن نرم که بسائل گوید صدقه است وکل خطوة
یخطوها الی الصلوة صدقة وهر گامیکه بزند آنرا بسوی نماز صدقه است وخطوه بضم گام و بفتح یکبار گام زدن ویمیط الاذی عن الطریق صدقة و دور کردن چیز
آزار کننده مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه صدقه است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق
کل انسان من بنی آدم علی ستین وثلثمائة مفصل پیدا کرده شده است هر شخص از اولاد آدم علم بر سه صد و شصت بند فمن کبر الله پس کسیکه تکبیر بگوید مر خدا را و گوید
الله اکبر وحمد الله وستایش بکند خدا را بالحمد لله وهلل الله وتهلیل کند بلا اله الا الله وسبح الله وبه پاکی یاد کند خدا را بسبحان الله واستغفر الله وطلب
آمرزش گناهان کند از خدا و گوید استغفر الله یا اللهم اغفرلی او عزل حجرا عن طریق الناس یا یکسو افکند و دور کند سنگی را از راه مردم او شوکة یا خاری را او عظما یا
استخوانی را که ایذا کند ایشان را او امر بمعروف او نهی عن منکر یا امر کند بمشروع که شناخته میشود وجود او در شرع ونهی کند از نامشروع که شناخته نمیشود عدد تلک
الستین والثلثمائة بگوید و بکند این اقوال و افعال را همه یعنی بشمار آن سه صد و شصت بند خصوصا از امر معروف ونهی منکر که آن اقوال و افعال همه یکطرف و
اینها یکطرف فانه یمشی بفتح یا و شین معجمه یعنی راه میرود و در روایتی یمسی بضم یا وسکون میم وسین مهمله یعنی شام میکند یومئذ دران روز وقد زحزح نفسه
عن النار وحال آنکه دور انداخته است نفس خود را از آتش دوزخ و در قول وی یومئذ اشارتست بآن که باید که هر روز این کار بجا آید تا کفایت شود رواه مسلم وعن
ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بکل تسبیحة صدقة بدرستیکه بهر تسبیح صدقه است وبکل تکبیرة صدقة وبهر تکبیر صدقه است
وبکل تحمیدة صدقة وبهر تحمید صدقه است وبکل تهلیلة صدقة وبهر تهلیل صدقه است وامر بالمعروف صدقة ونهی عن المنکر صدقة وهر
امر معروف صدقه است وبهر نهی منکر صدقه است وفی بضع احدکم صدقة ودر فرج هریکی از شما یعنی جماعی که بزن یا با داخود میکند صدقه است یعنی ثواب است وچون در بودن
بضع صدقه محل استبعاد و استفسار بود قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ایاتی احدنا شهوته آیا بیاید یکی از ما شهوت نفس خود را که جماع است ویکون له فیها اجر و باشد
مر او را در آن شهوت مزد و ثواب قال ارأیتم لو وضعها فی حرام اکان علیه فیه وزر گفت آنحضرت خبر دهید مرا شما که اگر بنهد یکی شهوت را در حرام آیا میباشد بر وی بار گناه
فکذالک اذا وضعها فی الحلال کان له اجر پس همچنین وقتی که بنهد شهوت در حلال باشد مر او را ثواب یعنی اگر چه جماع در حد ذات خود صدقه و عبادت نیست
ولیکن چون در ضمن آن ادای حق زوجه و نگاهداشت نفس از حرام است بحکم نهی النفس عن الهوی و کف وی از معصیت متضمن اجر و ثواب باشد ولهذا اینجا بکلمه فی آورد
وگفت فی بضع احدکم صدقة بخلاف تسبیح وتحمید و امثال آن که عین عبادت است رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم نعم الصدقة اللقحة الصفی منحة نیکو صدقه است شتر ماده زائیده که شیردار است از روی عطیه لقحه بکسر لام و فتح نیز آمده ناقه حلوب و آنرا
لقوح بفتح لام نیز گویند و ناقه بعد از زائیدن تا دو سه ماه نام او لقوح است بعد ازان لبون و صفی بر وزن غنی بسیار شیردار و منحه بکسر میم وسکون نون در اصل بمعنی
عطیه است و غالب اطلاق او بر ناقه و شاتست که تمتع کسی را بعاریت دهند تا از شیر وی منتفع گردد و بعد از قضای حاجت بمالکش باز دهد و این در اهل خیر از عرب متعارف
بود و آنحضرت صلعم آن را مدح کرده و ستوده والشاة الصفی منحة ونیز صدقه است گوسپند بسیار شیردار از روی منحه تغدو باناء وتروح باخر بامداد میکند
با وند شیر و شبانگاه میکند با وندی دیگر یعنی یکبار صبح ویکبار شام شیر میدهد و بدان منتفع میشوند متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ما من مسلم یغرس غرسا نیست هیچ مسلمانی که بنشاند درختی را او یزرع زرعا یا بکارد کشتی را فیاکل منه انسان او طیر او بهیمة پس بخورد ازان آدمی
یا پرنده یا چارپای الا کانت له صدقة مگر آنکه باشد مر او را صدقه و صدقه برفع و نصب هر دو روایت است متفق علیه وفی روایة لمسلم عن جابر
و در روایتی مر مسلم را از جابر آمده که وما سرق منه له صدقة وآنچه دزدیده شد ازان نیز مر او را صدقه است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم غفر لامرأة مومسة مرت بکلب علی رأس رکی آمرزیده شد مر زنی زانیه را که گذشت بسگی بر سر چاهی و مومسه بضم میم اولی و کسر ثانیه بمعنی
زانیه از ومس بمعنی احتکاک یعنی در مالیدن چیزی بر چیزی و رکی بر وزن غنی چاه یلهث کاد یقتله العطش درحالیکه بر می آرد آن سگ زبان خود را از تشنگی نزدیک بود
که بکشد او را تشنگی فنزعت خفها پس بکشید آن زن زانیه موزه خود را فاوثقته بخمارها پس بربست موزه را بمعجر خود خمار بکسر معجمه سرپوش زنان فنزعت له من الماء
پس بکشید آن زن برای آن سگ چیزی از آب که سیراب گشت بدان فغفر لها بذالک پس آمرزیده شد مر آن زن را بآن عمل که آب داد آن سگ است فکیف با آدمی خصوصا
صالح قیل گفته شد یعنی صحابه گفتند بطریق استفهام ان لنا فی البهائم اجرا بدرستیکه ما را در احسان کردن بهیمها و سیراب کردن آنها ثواب است قال فی کل
ذات کبد رطبة اجر گفت آنحضرت در احسان کردن بهر حیوان خداوند جگر تر ثواب است وجگر تر کنایت است از حیات زیرا که رطوبت لازمهٔ حیات است وبعضی
گویند جگر چون تشنه گردد تر شود و همچنین چون بر آتش نهاده شود و بعضی گفته اند که وصف کرد جگر را بتری باعتبار حصول آن بعد از سیرابی و در روایتی ذات کبد حرا آمده یعنی خداوند

بجگر گرم گفته اند که در هر کبد رطبه مبالغه است چه هرگاه در جگر تر اجر شده در جگر گرم بطریق اولی خواهد بود و این حکم مخصوص بغیر موذیاست مثل مار و کژدم و جز آن متفق علیه وعن ابن عمر وابی
هريرة قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عذبت امرأة في هرة امسكتها عذاب کرده شد زنی از جهت گربهٔ که بسته نگاه داشت آن زن گربه را حتى ماتت
من الجوع تا آنکه مرد آن گربه از گرسنگی فلم تكن تطعمها پس نبود آن زن که چیزی بخوراند آن گربه را ولا ترسلها و نبود که بگذارد او را فتأكل من خشاش الارض
پس بخورد گربه از کرمها که بر زمین اند و خشاش بکسر خای معجمه حشرات زمین آنچه دماغ ندارد از دواب بتثلیث خا حشرات زمین و کجکها و مانند آن متفق علیه وعن
ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مر رجل بغصن شجرة على ظهر طريق گذشت مردی بشاخ درختی که بر پشت راه است و فوق آن
و ظاهر است بر آن فقال پس گفت آن مرد والله لانحين هذا بضم همزه و فتح نون و کسر حای مهمله مشدد ه از تنحیه و بسکون نون و تخفیف حا و فتح تحتانیه و نون ثقیله
از انحاء از انیه یکسو کردانم این شاخ را عن طريق المسلمين از راه مسلمانان لا يؤذيهم تا ایذا نکند این شاخ مسلمانان را فادخل الجنة پس در آورده شد
آن مرد در بهشت بهمین نیت که کرد یا کیسو بهم کردانید متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد رأيت رجلا يتقلب في الجنة
گفت آن حضرت هر آینه بتحقیق دیدم مردی را که میگردد و تنعم میکند در بهشت في شجرة قطعها من ظهر الطريق بجهت درختی که برید آنرا از ظاهر طریق و فوق آن
كانت تؤذي الناس بود آن درخت که آزار میکرد مردم را مضمون حدیث اول است و اینجا تاکید و مبالغه بیشتر است که آن حضرت آنرا بچشم مبارک خود دیده که سیر
میکرد در بهشت بناز و نعمت و در حدیث سابق نیز نوعی از مبالغه بود که برید شاخی بهشت در آمد چه جای تمام درخت رواه مسلم وعن ابي برزة بفتح موحده
و سکون را و بزای معجمه صحابیست مشهور قدیم الاسلام همیشه غزا میکرد با آنحضرت و او ست کشنده عبدالله بن خطل بخای معجمه و طای مهمله مفتوحتین در روز فتح مکه قال گفت ابو برزه
قلت گفتم من يا نبي الله علمني شيئا انتفع به بیاموز مرا چیزی از اعمال که سود مند شوم بدان قال اعزل الاذى عن طريق المسلمين گفت آن حضرت
یکسو کن آنچه آزار کننده است از راه مسلمانان از خار و سنگ و جز آن و منید اختن او از راه در حکم یکسو کردن است و تاویل شامل تمامه دفع آزارها است از هر جنس که
باشد رواه مسلم وسنذكر حديث عدي بن حاتم و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عدی بن حاتم طائی را که بعد از بد آمد و مسلمان شد که در وی این کلمه است
اتقوا النار في باب علامات النبوة در باب علامات النبوة ان شاء الله تعالى و این حدیث دراز است که آن مناسب تر است الفصل الثاني عن
عبد الله بن سلام رض قال لما قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة جئت عبدالله بن سلام که از صحابه کبار است و از احبار یهود بود گفت هنگامیکه قدوم
آورد آنحضرت مدینه را بهجرت از مکه آمدم من نزد آنحضرت صلعم بتحقیق حال و صحت نبوت وی فلما تبينت وجهه عرفت ان وجهه ليس بوجه كذاب پس
هنگامیکه دیدم و تامل کردم روی مبارک آنحضرت را شناختم که روی وی نیست روی دروغ گوئی و تبین یا بطریق تامل و تفرس بود یا بعلامات مذکوره در توریة و سیاق
حدیث ناظر در معنی اول است بیت در دل هر امتی کز حق مزه است روی و آواز پیمبر معجزه است پس در همان مجلس ایمان آورد عبدالله و یهودیان بروی حسد بردند
و براه عناد رفتند چنانکه در محلش مذکور است فكان اول ما قال پس بود نخست چیزیکه گفت آن حضرت در نصیحت و دعوت مردم این کلام بود يا ايها الناس افشوا
السلام ای آدمیان فاش کردانید سلام گفتن را یا آن معنی که ظاهر کردانید و بلند گوئید چنانکه مسلم علیه بشنود یا بمعنی آنکه عام کردانید بر آشنا و بیگانه و بگوئید هر که
پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت واطعموا الطعام و بخورانید طعام مهمانان او گدایان را و هر که محتاج باشد بدان وصلوا الارحام
و بپیوندید رحمها را با احسان کردن و صحبت داشتن و مخالطت نمودن بخویشان بر قدر رعایت قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطهٔ ولادت باشد و در اصل موضعیست
که بچه در آن پیدا می کردد وصلوا بالليل والناس نيام و نماز بگذارید در شب در حالیکه مردم در خواب باشند که این ادخل است در اخلاص و حضور و جمعیت تدخلوا
الجنة بسلام اینکارها کنید می در آئید در بهشت بسلامت از عذاب و بعد و حجاب و اشارت کرد آنحضرت صلعم باجتماع صفت تواضع و جود و عبادت که اصول
کمالات بدنی و مالی و لازم و متعدیست رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اعبدوا الرحمن عبادت کنید خدای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است تا شکر نعمتهای او را گذارده باشید واطعموا
الطعام وافشوا السلام تدخلوا الجنة بسلام درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرد چه نماز و چه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که ادخل است در نفع و در آن حدیث
تقدیم کرد سلام را که اقربست بصحبت و ائتلاف و تخصیص کرد بذکر صله ارحام و صلوة وقت منام از جهت اعتنا و اهتمام رواه الترمذي وابن ماجة وعن
انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصدقة لتطفئ غضب الرب بدرستیکه تصدق کردن هر آینه میکشد آتش خشم الهی را وتدفع ميتة
السوء و دور میکرداند مرگ بد را اشارتست بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و مبدأ و مآل و میته بکسر میم و سکون یا حالت موت و مراد بمیتة السوء
حالت بدی که در وقت موت باشد از آنچه مودی بکفر و کفران کردد از آلام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد و حجاب آنحضرت حق و گرفتاری وسوسهٔ
شیطان و غیر آن از آنچه مفضی کردد بسوء خاتمت و خاتمت عافیه نعوذ بالله من ذلک و موت فجاءت در حالت غیر محمود نیز از آن قبیل است رواه الترمذي وعن جابر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم كل معروف صدقة هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه مخصوص نیست بمال نیست وان من المعروف ان تلقى اخاك بوجه

طلق و مدرستیکه از جملهٔ خیر و احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را بروی گشاده طلق بفتح طا و سکون لام بمعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود وان تفرغ
من دلوك فی اناء اخیك و از جملهٔ معروف است که بریزی از دلاب خود و آوندها در خود ابر اکه در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمانی برین مراد ظاهر این است یا کنایت است
از فضل و احسان رواه احمد والترمذی وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تبسمك فی وجه اخیك صدقة تبسم کردن تو در
روی برادر خود صدقه است در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن وامرك بالمعروف صدقة و امر کردن تو بمعروف صدقه است ونهیك عن المنكر صدقة و نهی
کردن تو از منکر صدقه است وارشادك الرجل فی ارض الضلال لك صدقة و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمینی که مردم در وی راه گم میکنند مرترا
صدقه است ونصرك الرجل الردئ البصر لك صدقة و یاری دادن تو مرتباه بینائی را مرترا صدقه است ردی بفتح و مد و تباه شدن واماطتك الحجر
والشوك والعظم عن الطریق لك صدقة و دور کردن تو سنگ را و خار را و استخوان ها که در وی احتمال آزار مردم باشد از راه مرترا صدقه است وافراغك من دلوك
فی دلو اخیك لك صدقة و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مرترا صدقه است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن سعد بن
عبادة قال روایت است از سعد بن عبادة انصاری که از مشاهیر صحابه است و مقبولان درگاه نبوت بود که گفت یا رسول الله ان ام سعد ماتت بدرستیکه
مادر سعد یعنی مادر من مرده است فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بروح وی کنم فاضلتر و بهتر است قال الماء گفت آن حضرت که آب بهترین صدقها است
که برای وی چاه بکنی و تشنگان بدهی فحفر بئرا پس بکند سعد بن عبادة چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد وقال وگفت هذه لام سعد این چاه برای
ام سعد است و برای اوست تا ثواب این بروح وی برسد رواه ابو داود والنسائی وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی سعید خدری که گفت گفت آن حضرت ایما مسلم کسا مسلما ثوبا علی عری هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی وعری بضم
عین و سکون را برهنگی ضد لبس بضم لام کساه الله من خضر الجنة بپوشاند او را خدای تعالی از حلهای سبز بهشت وخضر بضم خای و سکون ضاد جمع اخضر لمیح است
بقول عز وجل عالیهم ثیاب سندس خضر وایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة و هر مسلمانی که بخوراند مسلمانرا بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی از میوهای
بهشت وایما مسلم سقا مسلما علی ظماء و هر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی فی الصراح ظما بفتحتین مهموز تشنه شدن سقاه الله من الرحیق المختوم بنوشاند
او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یسقون من رحیق مختوم ختامه مسك یعنی مهر کرده
او را مشك بجای گل که او آنرا بدان مهر میکنند از جهت نهایت نفاست یا بعد از خوردن از آن بوی مشك می آید رواه ابو داود والترمذی وعن فاطمة بنت قیس
صحابیه قرشیه از مهاجرات اولی است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی المال حقا سوی الزکوة بدرستیکه در مال حق است غیر زکوة یعنی زکوة مال خود فرض است
البته باید داد و غیر زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که می باید کرد چنانکه نماز و روزه و حج هم فرض است و هم نفل ثم تلا پس تر خواند آنحضرت برای اثبات و تایید این مطلب
این آیت را که لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب الایة الی آخر آیت وجه استدلال باین آیت بر ثبوت حق غیر زکوة در مال آنست که حق تعالی مدح کرده است
اولا مومنان را بدادن مال بمحبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن مدح کرده است باقامت صلوة و ایتای زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال است
وان صدقه نفل است رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وعن بهیسة بضم موحده و فتح ها و سکون تحتانیه و سین مهمله از صحابیات است و حدیث وی
در بصریان است عن ابیها روایت میکند از پدر خود قالت گفت بهیسة که قال گفت پدر وی یا رسول الله ما الشئ الذی لا یحل منعه چه چیز است که
روا نیست باز داشتن و نادادن کسی را از آن قال الماء گفت آن حضرت آن چیز آبست که منع نمیتوان کرد کسی را از آن چنانچه کسی را چاهی و جوئی باشد دیگری را از آن منع نباید
کرد قال باز گفت یا نبی الله ما الشئ الذی لا یحل منعه دیگر چه چیز است که حلال نیست منع وی قال الملح گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست چنانچه
نمکزاری دارد مردم را از گرفتن نمک از آن منع روا نیست و در مسئلهٔ آب تفصیل است که ذکر آن در باب احیاء الموات والشرب بیاید انشاء الله تعالی و در انجا
آتش را نیز گفته که منع آن جایز نیست قال باز گفت یا نبی الله ما الشئ الذی لا یحل منعه قال گفت آن حضرت ان تفعل الخیر خیر لك کردن تو خیر را
بهتر است مر ترا و این کلمهٔ جامع است مر همه خیرات را یعنی بده هر چه تو خواهی و هر چه از دست تو آید و هیچکس را از آن منع مکن رواه ابو داود وعن جابر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من احیی ارضا میتة فله فیها اجر کسیکه زنده کرداند زمین مرده را یعنی زمین افتاده را زراعت کند پس ثابت است مر او را در آن ثواب و حکم
آن در باب احیاء موات بیاید وما اکلت العافیة منه فهو له صدقة و هر چیزی که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن مر او راست و عافیه هر طالب رزق
از انسان و بهیمه و طائر عافی یکی و عافیت جماعت و مدروایتی العوافی نیز آمده رواه النسائی والدارمی و در بعضی نسخ رواه الدارمی وعن البراء قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من منح منحة لبن کسیکه عطا کند عطیهٔ شیر یعنی ناقه یا شاتی دهد بفقیر تا مدتی شیر آن را بخورد و باز دهد بسوی وی او ورق یا
عطا کند عطیهٔ نقره را مثلا و ورق مشهور بفتح واو و کسر راء نام دراهم مضروبه است و مراد قرض دراهم و دنانیر است و آنرا منحه نام کرد زیرا که رد کرده میشود بصاحبش و منحه بمعنی
عطای مطلق نیز آمده وهدی زقاقا یا راه نماید گمراهی را یا کوری را مشتق از هدایة و زقاق بضم زای معجمه بمعنی کوچه که نجانه رود و بمعنی رسته از خرما که در بساتین نشانند نیز آمده برین تقدیر هدی از

هدیه گیرند یعنی تصدق کنند و ببخشند رستهٔ درختان خرما را و بر هر تقدیر هدی بتخفیف دال است و در روایتی بتشدید دال نیز آمده از برای مبالغه والله اعلم میفرماید که هرکه این خیرات کند
کان له مثل عتق رقبة باشد مراو را مانند آزاد شدن بنده رواه الترمذی وعن ابی جری بضم جیم و فتح را و تشدید یا و نام وی جابر بن سلیم بضم سین و فتح
لام است و بعضی سلیم بن جابر گفته اند و اول اصح و اشهر است صحابی است قلیل الروایة روایت کرده است از وی محمد بن سیرین قال اتیت المدینة گفت آمدم
بمدینه فرایت رجلا یصدر الناس عن رایه پس دیدم مردی را که باز میگردند مردم از رای وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آن مرد میروند و عرض میکنند و هرچه میفرماید
بدان عمل میکنند چنانکه فرمود لا یقول شیئا الا صدروا عنه نمیگوید آن مرد چیزی را از رای خیر مگر آنکه اطاعت میکنند او را و عمل میکنند بدان و اصل صدور
بازگشتن است از آب که تشنه می آیند و سیراب شده باز میگردند ضد ورود که فرود آمدن است بر آن و صدور بمعنی مطلق بازگشتن نیز آید قلت من هذا گفتم من
کیست این مرد قالوا هذا رسول الله گفتند که این پیغمبر خداست و فرستادهٔ اوست بخلق برای هدایت ایشان قال ذهبت وقلت گفت جابر بن سلیم رفتم
پیش آن حضرت و گفتم علیک السلام یا رسول الله مرتین دو بار گفتم این را قال گفت آن حضرت لا تقل مگو علیک السلام زیرا که علیک السلام
تحیة المیت سلام مرده است که مرده را بدان تحیت مینمایند قل السلام علیک که تحیت زنده است و ظاهر این عبارت اینست که چون بزیارت مردم
بروند علیک السلام بگویند نه السلام علیک چنانکه بر زنده میگویند ولیکن تحقیق آن است که سنت در میت نیز السلام علیک است بتقدیم السلام زیرا که
ثابت شده است که آنحضرت در زیارت موتی میگفت السلام علیکم پس آنچه اینجا فرموده اند که علیک السلام تحیة الموتی است بنا بر عادت مردم در اغلب احوال
و وجهش آن است که زنده رد میکند سلام را بعلیک السلام پس اگر مسلم نیز علیک السلام گوید تکرار لازم آید بخلاف میت که رد سلام از وی متحقق نیست و نیز مشروعیت
سلام برای آن است که مسلم مبادرت میکند مسلم علیه را بامن و سلامت از جانب وی و تقدیم علیک که موضوع برای ضرر است منافات دارد و مناسب نیست آنرا
کذا قیل ثم گفتم باز میگوید جابر بن سلیم قلت انت رسول الله گفتم من بآن حضرت صلی الله علیه وسلم آیا تو رسول خدائی فقال انا رسول الله الذی ان
اصابک ضر فدعوته کشفه عنک پس گفت آن حضرت من پیغمبر خدایم آن خدائی که اگر برسد ترا زیانی پس دعا کنی او را بگشاید و دور کند آن زیان را از تو و تاء دعوته
مفتوح است برای خطاب و بضم نیز روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر بتو زیانی رسد و من دعا کنم که رسول اویم دور کند زیان را از تو و همچنین در ما بعد وان اصابک
عام سنة فدعوته انبتها لک و اگر برسد ترا سال قحط پس دعا کنی او را برویاند برای تو واذا کنت بارض قفر و اگر باشی تو در بیابان مهلکه او فلاة یا در دشت
شک راوی است فضلت راحلتک پس راه گم کرد شتر تو فدعوته پس دعا کنی او را ردها علیک باز نماید وی تعالی راحله را بر تو و قفر بتقدیم قاف
مفتوحه بر فا زمینی که در وی آب و گیاه نبود و فلاة بفا مفازه و صحرای فراخ و در قول آن حضرت صلعم که من رسول خدا ام که این صفات او است اشارتست که وی
مبعوث است و وسیلهٔ رحمت و واسطهٔ افاضهٔ خیر و برکت از پروردگار عالمیان که بر آرندهٔ حاجات و آسان کنندهٔ مشکلات است باز میگوید جابر بن سلیم قلت گفتم
اعهد الیّ اندرز کن مرا و نصیحت کن قال گفت آن حضرت لا تسبن احدا دشنام مده هیچ یکی را قال گفت جابر بن سلیم فما سببت بعده حرا ولا عبدا
پس دشنام نکردم بعد از آن هیچ یکی را نه آزاد را و نه بنده را ولا بعیرا ولا شاة و نه شتر را و نه گوسفند را یعنی آدمیان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکه عادت
عوام میباشد قال گفت آنحضرت ولا تحقرن شیئا من المعروف و خوار و خورد مدان هیچ چیزی از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو بکسی کنی هرکه هرچه نیکی با تو کند بزرگ
دان و شکر گوی و هرچه از دست تو آید از نیکی بکن و غنیمت دان وان تکلم اخاک وانت منبسط الیه وجهک و عهد میکنم بسوی تو بآنکه سخن گوئی برادر خود را و حال آنکه تو
باین صفت باشی که فراخ و گشاده است بسوی آن برادر روی تو ان ذلک من المعروف بدرستیکه آن از جملهٔ نیکی و احسان است وارفع ازارک الی نصف الساق
و بردار ازار خود را تا نیمهٔ ساق فان ابیت فالی الکعبین پس اگر سرکشی میکنی از بالا کردن ازار تا نیمهٔ ساق و نفس و طبیعت تو بر نمیدارد آنرا پس بردار تا هر دو شتالنگ وایاک
واسبال الازار و دور دار خود را از فرو هشتن ازار فانها من المخیلة زیرا که ازار فرو هشتن از جملهٔ کبر است وان الله لا یحب المخیلة و بدرستیکه خدای تعالی دوست
نمیدارد کبر را المخیلة بفتح میم و کسر خاء و سکون یا و خال و خیلاء بضم خا و فتح یا ممدوده کبر و این مسئله با لواحق آن در کتاب اللباس بیاید انشاء الله تعالی وان امرؤ شتمک
و اگر مردی دشنام دهد ترا و عیرک بما یعلم فیک و سرزنش کند ترا بعیبی که میداند وجود آن در تو فلا تعیره بما تعلم فیه پس سرزنش مکن او را بعیبی که میدانی تو
وجود آن در وی فانما وبال ذلک علیه زیرا که نیست گناه آن مگر بر وی و تو چرا دهی وبال مکافئی و جزای بدی ببدی میدهی بیت بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی احسن الی من اسا و ظاهر آنکه آنحضرت صلعم اضداد این صفات مذکوره در ذات آن شخص احساس فرموده پس وصیت کرد بدان والله اعلم رواه ابو داود و روایت
کرد این حدیث را بتمام ابوداود و روی الترمذی منه حدیث السلام و روایت کرده است ترمذی از جملهٔ این حدیث صدر آنرا تا حدیث سلام که ابو جری
سلام داد بر آن حضرت صلعم و گفت علیک السلام و نهی کرده آن حضرت او را از آن و بعد از تمام حدیث روایت نکرده بود و در بعضی حواشی نوشته اند که ترمذی نیز
تمام حدیث را روایت کرده لیکن بلفظی دیگر و آنچه مذکور است در کتاب لفظ ابی داود است وفی روایة و در روایتی بجای فانما وبال ذلک علیه این عبارت آمده است فیکون لک
اجر ذلک ووباله علیه پس میباشد ترا ثواب آن و وبال آن بر وی وعن عائشة رضی الله عنها انهم ذبحوا شاة روایت از عائشه که ایشان یعنی اهل بیت آنحضرت صلعم

ذبح کردند گوسپندی را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما بقی منها چه چیز باقی مانده از ان گوسفند قالت ما بقی منها الا کتفها گفت عائشه باقی نمانده از وی مگر شانه وی یعنی همه تصدق کردند و بفقیران دادند و بخانه همسایه‌ها فرستادند الا کتف که در خانه مانده قال گفت آن حضرت بقی کلها غیر کتفها باقی مانده همه شاة جز کتف وی یعنی باقی آن است که آنچه برده‌اید که ثواب آن در دار بقا ثابت شده و آنچه در خانه مانده فانی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم ینفد و ما عند الله باق آنچه نزد شما است سپری میگردد و آنچه نزد خدا است پاینده است رواه الترمذی وصححه وعن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را که میگفت ما من مسلم کسا مسلما ثوبا نیست هیچ مسلمانی که بپوشاند مسلمانی را جامه الا کان فی حفظ الله مگر آنکه باشد آن جامه پوشاننده در نگاهداشت خدا و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ من الله ما دام علیه منه خرقة تا آن وقت که باقی مانده از ان جامه پاره رواه احمد و الترمذی وعن عبد الله بن مسعود یرفعه روایت است از ابن مسعود در حالی که رفع میکند حدیث را و میرساند آن را بان حضرت قال ثلثة یحبهم الله سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی رجل قام من اللیل یتلو کتاب الله یکی از ان سه مرد مردی است که برخواست در پارهٔ از شب در حالی که میخواند قرآن را در نماز یا در غیر نماز و ظاهر اول است ورجل یتصدق بصدقة بیمینه یخفیها و دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند آن را اراه قال کان میبرم او را که گفت من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که میپوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است در اخفا ورجل کان فی سریة سیوم مردیست که بوده است در پارهٔ از لشکر فانهزم اصحابه پس شکست خوردند یاران او فاستقبل العدو پس روی آورد دشمنان دین را و جنگ و فتح نمود رواه الترمذی وقال هذا حدیث غیر محفوظ روایت کرده است این حدیث را ترمذی وگفته است که این حدیث غیر محفوظ است و معنی محفوظ در مقدمه معلوم شد احد رواته ابو بکر بن عیاش کثیر الغلط یکی از راویان این حدیث ابو بکر بن عیاش است به تحتانیه و شین معجمه و وی بسیار غلط میکند در حدیث و این کلام ترمذی در اسناد خاص است لهذا اسانید این حدیث باسناد دیگر صحیح است کذا قیل وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة یحبهم الله وثلثة یبغضهم الله سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه کس دیگر اند که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی فاما الذین یحبهم الله پس آن کسانیکه دوست میدارد ایشان را خدای تعالی فرجل اتی قوما یکی از ان سه مردی که مذکور است درین قضیه که مردی سایل آمد گروهی را فسالهم بالله پس سوال کرد ایشان را بمحض نام خدای تعالی و از جهت رضای وی ولم یسألهم بقرابة بینه وبینهم و سوال نکرد ایشان را از جهت خویشی که میان او و میان ایشان است فمنعوه پس ندادند ایشان او را آنچه سوال کرد فتخلف رجل باعیانهم تورپشتی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مردی ازین قوم این قوم را با اشخاص ایشان یعنی ترک داد این قوم را که نداند پس خود پیش رفت و داد او را و سبقت کرد بر ایشان باین چیز پس انداخت ایشان فاعطاه سرا پس داد او را نهانی لا یعلم بعطیته الا الله والذی اعطاه در حالی که نمیداند داده شده را مگر خداوند و کسی که داده است او را و در روایت طبرانی من اعیانهم آمده و این روایت اشبه و انسب است تخلف که بمعنی تاخر است چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از غزوه فلان یعنی متاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد بسائل و داد او را پوشیده کذا قال التورپشتی پس آن مرد که دوست میدارد او را خدای تعالی این مردی است که از میان قوم جدا شد و پنهان بسائل داد نه آن مرد که آمد قومی را و سوال کرد چنانکه ظاهر عبارت است فافهم وقوم ساروا لیلتهم و دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب حتی اذا کان النوم احب الیهم مما یعدل به تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر بسوی ایشان از هرچه برابر کرده شود و عدیل ساخته شود بخواب یعنی محبوب تر شد از هر چیز فوضعوا رؤسهم پس نهادند این قوم سرهای خود را بخواب فقام رجل منهم پس برخاست مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ فقام احدهم یتملقنی در حالی که مناجات میکند مرا و غایت تضرع مینماید و یتلوا آیاتی و میخواند آیات کتاب مارا و این حکایت قول حق تعالی است که آن حضرت کرده و فی الصراح تملق چاپلوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در تملق ناز و نیاز یست که میان محب و محبوب میگذرد و اسراری است که جز زبان وقت و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت بدان کرده است و حال حقیقت عالیتر از ان است نظم

ای عاشق ناز ارجمندان معشوق نیاز مستمندان چشم کرم تو عین ناز است نازی که در او دو صد نیاز است

ولله المثل الاعلی تعالی و تقدس عز و علا مشائخ طریقت گفته اند که یکی از نشانهای بهشت که درین دنیا گذاشته اند ذوق تملق است که محبان در مناجات وقت سحر می یابند اشارتست بشاهد قلبی که نمونه ز وی بصریست که ندای عالم خواهد شد اللهم ارزقنا ورجل کان فی سریة فلقی العدو فهزموا فاقبل بصدره سوم مردیست که بوده در لشکری پس پیش آمد دشمنان را بجنگ پس شکست داده شد اهل آن لشکر پس اقبال کرد آن مرد بسینه خود یعنی روی آورد بجنگ و در اقبال بسینه مبالغه است در قتال و جرأت یعنی سینه گشاده بی تحاشی مقابل شد حتی یقتل او یفتح له تا آنکه کشته شود آن مرد یا گشایش کرده شود و نصرت داده شود مر او را والثلثة الذین یبغضهم الله الشیخ الزانی و آن سه که دشمن میدارد ایشان را خدای یکی پیر زنا کننده است که شرم ندارد از پیری خود با وجود ضعف آله و عدم قدرت بمحض خبث باطن و گرفتاری شهوت آلوده میشود بدان والفقیر المختال دوم درویش تکبر کننده است که با وجود اسباب غربت و نامرادی و شکستگی بتسویل نفس و شیطان غرور میکند و سرکشی مینماید کبر زشت است از گدایان زشت تر روز برف و وقت سرد و جامه تر اما استغنای فقیر و تعفف از سوال ناشی از عزت فقر و رضا بدان و عدم التفات بدنیا و اهل آن دیگر است بشیر حارث امیر المؤمنین علی را در خواب دید گفت پندی مرا یا امیر المؤمنین فرمود چه نیکو است عز توانگران

برفقیران بطلب ثواب خدا و نیکوتر از ان تکبر فقیر است بر اغنیا باعتماد و توکل بر خدا والغنی الظلوم بفتح ظا سوم توانگر ظلم کننده بر نفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمیکند و باز یردستان
مهربانی نمی ورزد و بعضی گفته اند مراد و تنگ کردن توانگر است و ادای حق از قرض و غیره رواه الترمذی والنسائی و روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی و لم یذکر
و ذکر نکرده است نسائی این عبارت را که وثلثة یبغضهم الله یعنی ذکر نکرده است نسائی آن سه کس را که دشمن دارد ایشان را خدا و اختصار کرده است بر ذکر محبوبان الهی تعالی وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تمیل و تمیکه یعنی چون پیدا کرد خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین که میل کند و بجنبد فخلق الجبال
پس پیدا کرد خدای تعالی کوهها را فقال بها علیها پس زد کوهها بر زمین و قال بمعنی تکلم و ضرب هر دو آمده فاستقرت پس قرار گرفت و محکم گشت زمین بزدن کوهها
بران زمین از تب و لرزه آمد ستوه فرو کوفت بر دامنش میخ کوه فعجبت الملائکة من شدة الجبال پس شگفت کردند فرشتگان از سختی کوهها فقالوا یا رب هل
من خلقک شیٔ اشد من الجبال پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از کوهها قال نعم الحدید گفت پروردگار تعالی
آری آهن سخت تر است از کوه که ریزه ریزه میکند آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیٔ اشد من الحدید پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از پیدایش تو چیزی
سخت تر از آهن قال نعم النار گفت پروردگار آری آتش سخت تر است از آهن و غالب و قاهر است بروی که میگدازد آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیٔ اشد من
النار پس گفتند ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از آتش و غالب و قاهر بروی قال نعم الماء گفت آری آب غالب است بر آتش که میکشد و سرد میکرد
انرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیٔ اشد من الماء قال نعم الریح گفت آری باد غالب است بر آب که متموج و متحرک و متزلزل میکند آنرا فقالوا یا رب
هل من خلقک شیٔ اشد من الریح قال نعم ابن آدم تصدق صدقة بیمینه یخفیها من شماله گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از باد صدقه دادن فرزند
آدم است که تصدق میکند بدست راست خود و می پوشاند صدقه را از دست چپ خود این از همه سخت تر و دشوار تر است زیرا که در وی مخالفت نفس و قهر طبیعت و دفع
شیطان است که این حاصل نمیشود و هیچ چیزی از آنچه مذکور شد و نفس آدمی مجبول است بر غرائز و طبائع که هیچ چیز قلع و قمع آن ممکن نیست مگر بریاضت و مجاهده و کمال توفیق
الهی و تائید وی سبحانه و از طبع آدمیست ایثار سمعه و ریا و عجب و حب ثنا و طلب تفوق بر امثال و اقران پس دوست میدارد اظهار نفقات را و چون تسخیر کند نفس و طبیعت
و غالب آید انرا باشد ان غایت شدت و قوت و از جهت آنکه صدقه سر اطفا میکند غضب پروردگار را و غضب پروردگار را مغالبت نمیکند آنرا هیچ چیزی در شدت و صعوبت
و اگر فرض کرده شود نزول عذاب وی تعالی مثلا بریح و تصدق کند بصدقه سر مندفع کردد عذاب مذکور و منکشف کردد پس صدقه سر اشد از ریح باشد و بعضی گفته اند که از جهت
عظم ثواب صدقه سر است و بعضی گفته که از جهت آنکه حاصل میشود بان رضای الهی تعالی و رضوان من الله اکبر رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وذکر حدیث معاذ
و ذکر کرده شد حدیث معاذ که این است الصدقة تطفئ الخطیئة فی کتاب الایمان در کتاب الایمان الفصل الثالث عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من عبد مسلم ینفق من کل مال له زوجین نیست هیچ بنده مسلمان که خرج کند از هر مالی که مر او راست دو چیز چنانکه دو اسب یا دو شتر یا دو جنس مثل اسپ و شتر و
درهم و دینار فی سبیل الله در راه خدا الا استقبلته حجبة الجنة مگر آنکه پیش می آیند او را پرده داران بهشت کلهم یدعوه الی ما عنده هر یک ایشان میخوانند او را بسوی چیزی
که نزد اوست از ناز و نعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه است قلت وکیف ذلک ابوذر میگوید گفتم من و پرسیدم از ان حضرت که چگونه است انفاق زوجین از هر مال قال
گفت آن حضرت در جواب آن ان کانت ابلا فبعیرین اگر باشد اموال شتران پس انفاق کند دو شتر را وان کانت بقرة فبقرتین و اگر باشد اموال گاوان پس انفاق کند دو گاو را
چون در نفس حدیث تفسیر زوجین باین واقع شده متعین است که مراد از ان همین خواهد بود و لیکن بجهت احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر
فهمیده باشند والله اعلم رواه النسائی وعن مرثد بفتح میم و سکون را و فتح مثلثه بن عبد الله از ثقات تابعین است و مفتی مصر بود در زمان خود و عمر بن عبد العزیز ازوی
استفسار میکرد قال گفت مرثد حدثنی بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم انه سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول که وی شنید آنحضرت را که میگفت ان ظل المومن یوم القیمة صدقته بدرستیکه سایه مومن و پناه جای وی و سبب آسایش و نجات وی روز
قیامت صدقه اوست که در راه خدا کرده و تواند که صدقه را متمثل بصورتی سایبانی سازند که در گرمی روز محشر بر سر وی سایه کند رواه احمد وعن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء کسیکه فراخی کند بر اهل و عیال خود در خرج روز عاشورا وسع الله علیه سائر
سنته فراخ گرداند خدای تعالی بروی در باقی سال وی قال سفیان گفته است سفیان ثوری انا قد جربناه فوجدناه کذلک بدرستیکه ما آزمودیم این را پس یافتیم این را
همچنین رواه رزین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود رزین عبدری که از اکابر علمای حدیث است وروی البیهقی فی شعب الایمان عنه و
عن ابی هریرة وابی سعید وجابر و روایت کرده است بیهقی از ابن مسعود و از ابی هریره و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد الله وضعفه و حکم کرده است بیهقی بضعف
این حدیث و نیز گفته است که اگرچه طرق وی ضعیف اند ولیکن چون ضم کرده شوند بعضی از ان ببعضی دیگر دور ضعف او بقوت بدانکه آنچه بثبوت رسیده است نزد محدثین از اعمال روز عاشورا
صوم است و توسیع طعام و حدیث صوم صحیح است و حدیث توسیع ضعیف لیکن بتعدد طرق و کثرت آن بمرتبه حسن رسیده و در کتاب ما ثبت بالسنة فی ایام السنة احادیث وارده در روز عاشورا از
صحاح و حسان و ضعاف و موضوعات بتفصیل ذکر کرده ایم والله اعلم وعن ابی امامة صحابی مشهور است و ابو امامه از تابعین نیز هست اما صحابی مشهور است باین کنیت قال قال النبی

یا نبی الله ارأیت الصدقة ماذا هی گفت ابو ذر ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد وفضل وی چیست قال اضعاف مضاعفة گفت
آنحضرت ثواب صدقه چند در چند است واز احادیث معلوم میشود که ده چند است تا هفتصد وآیت کریمه کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة نیز دلالت دارد
بر آن وعند الله المزید ونزد خداست زیادت که اگر خواهد از هفتصد هم زیاده کند چنانکه قول وی سبحانه والله یضاعف لمن یشاء در آخر کریمه مذکوره اشارتست بآن و
ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف اوست همچنین تا میرود رواه احمد باب افضل الصدقة افضلیت صدقه یا باعتبار
انفست که آن صدقه ذات نافع است مردم را وبسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب وهرچه محتاج الیه است در وقتی وحالی یا نسبت بقومی یا واقع است بر حالتی
محموده که موجود است در متصدق مثل جهد مقل وبودن وی بر ظهر غنی چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد وصدور آن بر وجه اخلاص وصدق وانشراح صدر یا من
ذوی و مانند آن یا بصفتی که مرعی است در متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان وانعام وبودن وی عیال متصدق وذی رحم وی یا سوال کننده بوجه الله وامثال
آن واکثر احادیث که مذکور شوند درین باب از قسم اخیر است الفصل الاول عن ابی هریرة وحکیم بن حزام بکسر حا وزاء صحابی مشهور است برادر زاده ام المؤمنین
خدیجه است از اشراف قریش بود وصد وبیست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانید وشصت در اسلام قالا قال رسول الله گفتند این دو صحابی که گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی بهترین صدقها چیزیست که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بران واستظهار
نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد ومعلق فقیر ومحتاج نگرداند یعنی قوت اهل وعیال را بگذارد وبانچه زیادت از آن ماند تصدق کند وعیال را محتاج وگرسنه ندارد چنانکه
فرمود وابدأ بمن تعول وآغاز کن بانفاق بر کسیکه غم خواری وی میکنی از عیال وبعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا وسخاوت نفس باشد بتوکل وثقه بخدای عز
وجل ودر تصدق کردن از فقر نترسد ولهذا ستایش کرد آنحضرت ابوبکر صدیق را چون برآمد از تمام مال خود وپرسید که چه باقی داشته برای عیال خود گفت الله ونیز فرمود
افضل الصدقة جهد المقل چنانکه در فصل ثانی بیاید وامثال احادیث در معنی اول بسیار است وتحقیق آن است که اگر توکل درست باشد وعیال نیز او [illegible]
بهر هرچه خواهد الا رعایت کند وسابق دارد جانب نفس وعیال را ودر جهد المقل نیز فرموده است وابدأ بمن تعول رواه البخاری ورواه مسلم عن حکیم وحده
وروایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تنها وبخاری از ابی هریره وحکیم هر دو کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود واز ابی هریره از افراد بخاری باشد وعن
ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انفق المسلم نفقة علی اهله وهو یحتسبها کانت له صدقة روایت است از ابی مسعود
انصاری که صحابی مشهور است واو را بدری گفته اند جمهور بر آنند که نسبت او ببدر باعتبار سکونت است که در آنجا می بود نه بجهت حضور غزوه آن والله اعلم که گفت آنحضرت
چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود وحال آنکه وی نیت ثواب واداء حق کند در آن میباشد آن نفقه صدقه اگرچه بفقرا نداده است بااهل وعیال خود داده متفق
علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دینار انفقته فی سبیل الله یک دینار است که انفاق کرده تو آنرا در راه خدا یعنی جهاد
ودینار انفقته فی رقبة ودیناری دیگر است که انفاق کرده در آزاد کردن بنده ودینار تصدقت به علی مسکین ودیناری دیگر است که تصدق کرده
بآن بر مسکینی ودینار انفقته علی اهلك ودیناریست که انفاق کرده بر اهل وعیال خود اعظمها اجرا الذی انفقته علی اهلك بزرگترین این دینارها از روی
اجر آن دیناریست که انفاق کردی آنرا بر عیال خود رواه مسلم وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل دینار ینفقه الرجل فاضلترین
دیناری که انفاق کند آنرا مرد دینار ینفقه علی عیاله دیناریست که انفاق کند آنرا بر عیال خود وعیال مرد زن وفرزند وهرکه در نفقه ومؤنت او باشد ودینار ینفقه
علی دابته فی سبیل الله ودیناریست که انفاق کند آنرا بر چارپای خود در راه خدا که برای جهاد است واما چارپای سواری که برای جهاد مهیا نیست گویا که حکم عیال
دارد ودینار ینفقه علی اصحابه فی سبیل الله ودیناریست که انفاق میکند آنرا بر یاران خود در راه خدا این سه محل افضل مصارف صدقه است از غیر خود
اما فضل یکی از اینها بر دیگری ازین حدیث معلوم نمی گردد یا رب مگر بتقدیم ذکر اشعاری بدان توان نمود واحادیث دیگر مصرح است بدان رواه مسلم وعن ام سلمة
قالت قلت روایت است از ام المؤمنین ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله الی اجر ان انفق علی بنی ابی سلمة آیا مرا مزد وثوابی هست از جهت انفاق میکنم پسران
ابی سلمة انما هم بنی نیستند پسران ابی سلمه مگر پسران من وابو سلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت صلعم واز کبار صحابه بود چون از عالم رفت ام سلمه در حباله آنحضرت آمد
واز ام سلمه پسران مانده بودند وام سلمه بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید از آنحضرت که مرا در انفاق بر ایشان ثوابی هست که اینها چون پسران شوهر من اند گویا پسران من اند
ومراد پسران ابو سلمه نه ام سلمه اند والا آنها خود پسران ام سلمه اند نسبت اینها با ابی سلمه چندان فایده ندارد وآنها عمر وزینب بود که ربیبان آنحضرت بودند فقال انفقی علیهم
فلك اجر ما انفقت علیهم پس گفت آنحضرت انفاق کن بر پسران ابو سلمه پس ترا است اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان متفق علیه وعن زینب امرأة عبد الله بن
مسعود روایت است از زینب زن ابن مسعود که صحابیه است ومتعلق بکرم وعنایت آنحضرت بود زوج وی وابو هریره وابی سعید خدری وعائشه از وی روایت
دارند قالت قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ترغیب نسا بر انفاق تصدقن یا معشر النساء تصدق کنید ای گروه زنان ولو
من حلیکن اگرچه از زیورهای شمایان باشد قالت فرجعت الی عبد الله گفت زینب پس برگشتم از مجلس آنحضرت که این کلمه از وی در آن شنیدم بسوی عبد الله فقلت

انک رجل خفیف ذات الید پس گفتم بدرستیکه تو مردی هستی سبک دست یعنی فقیر که گرانی مال نداری وان رسول الله و بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد امرنا
بالصدقة بتحقیق امر کرده است ما را بتصدق فأته فاسأله پس بیا آن حضرت را پس بپرس او را یعنی کفایت میکند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود اشتراک و اختلاط و از زنان
که مرا بایست فان کان ذلک یجزئ عنی پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو که بسنده کی میکند از من ادا کنم آنرا و صرف کنم بر شما والا صرفتها الی غیرکم و اگر
کفایت نکند صرف کنم بر غیر شما و ببرم آنرا بسوی غیر شما الی غیرکم و علی غیرکم هر دو روایت است قالت فقال لی عبد الله بل ائتیه انت گفت زینب پس گفت مرا عبد الله
بلکه بیا تو آن حضرت را یعنی تو خود برو و بپرس و مرا تکلیف مکن گویا وی از شرم داشت از پرسیدن آن که محل حیا و حجابست قالت فانطلقت گفت زینب پس رفتم من نزد آنحضرت
فاذا امرأة من الانصار بباب رسول الله پس ناگاه زنی از انصار را ایستاده است بر در پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وحاجتی حاجتها در حالیکه حاجت
من حاجت اوست یعنی آن زن نیز برای پرسیدن این سخن و استفتای همین مسئله آمده بود که آیا انفاق کند بر شوهر و متعلقان وی یا نه وکان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قد القیت علیه المهابة و بود آنحضرت که بتحقیق انداخته شده بر وی بزرگی و ترس و هیبت و عظمت که هر کس نمیتوانست در آمد بر وی بی اذن وی قالت فخرج
علینا بلال گفت زینب پس بیرون آمد بر ما بلال از نزد آنحضرت فقلنا له ائت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبره ان امرأتین بالباب پس گفتیم مر
بلال را بیا آنحضرت را پس خبر کن که دو زن بر در ایستاده اند تسألانک اتجزئ الصدقة عنهما علی ازواجهما وعلی ایتام فی حجورهما سوال میکنند آن دو زن
ترا آیا بسنده کی میکند تصدق کردن از آن دو زن بر شوهران ایشان و بر یتیمانی که در کنار ایشانند بظاهر آمدن بقصه سوال از انفاق بر ازواج بود ظاهرا سوال از انفاق بر یتیمان هم
دل مضمر داشتند یا الآن بخاطر ایشان رسید فافهم ولا تخبره من نحن و خبر مکن آن حضرت را که چه کسانیم ما یعنی نام ما را در حضرت وی مبر که مبادا بشنیدن آن نام تصدیع آنحضرت
شریف وی لازم آید بطلبیدن در حضور و از جهت عدم حاجت بدان قالت فدخل بلال علی رسول الله گفت زینب پس در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فسأله پس پرسید آنحضرت را از این مسئله فقال له رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من هما چه کس اند آن دو زن قال امرأة من الانصار
وزینب گفت بلال یک زن است از قبیله انصار و دیگری زینب است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الزیانب پس گفت آنحضرت کدام یکی از
زینبها است زینب نام چند کس از صحابیات بود و پس پرسید اینکه آمده است کدام یکی از آنهاست بلال باعتماد آنکه مشهور همین زینب امرأة عبد الله خواهد بود مطلق آورد یا
نام آن زن دیگر را نشنید و این را شنید قال امرأة عبد الله گفت بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم نعم آری
کفایت میکند انفاق بر شوهران و بر یتیمان که در کنار ایشانند و در بعضی نسخ لفظ نعم نیست و همین گفت که لهما اجران اجر القرابة واجر الصدقة مر این دو زن را اجر قرابت
و خویشی است که شوهران و یتیمان دارند و اجر صدقه است پس افضل و اکمل باشد از تصدق بر غیر ایشان متفق علیه واللفظ لمسلم وعن میمونة بنت الحارث
انها اعتقت ولیدة فی زمان رسول الله روایت است از ام المؤمنین میمونه که وی آزاد کرده داه خانه زاد را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرت
ذلک لرسول الله پس ذکر کرد میمونه آنرا مر رسول خدا را صلعم فقال لو اعطیتها اخوالک کان اعظم لاجرک پس گفت آن حضرت اگر میدادی تو آن داه را مر خالان
خود را که محتاج بودند بخادم هر آینه بود بزرگتر مر ثواب ترا از اینجا معلوم میشود که صله رحم افضل است از اعتاق متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت گفت
یا رسول الله ان لی جارین بدرستیکه مرا دو همسایه اند فالی ایهما اهدی پس بسوی کدام یکی از این دو هدیه فرستم قال الی اقربهما منک بابا گفت آن حضرت بفرست بسوی
کسی که نزدیک تراست در وی از تو پس معتبر در همسایگی در این باب نزدیکی در است نه اتصال خانه و قرب آن رواه البخاری وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا طبخت مرقة فاکثر ماءها وقتی که بپزی شوربا را پس بسیار کن آب آنرا وتعاهد جیرانک و باز پرس کن همسایهای خود را بفرستادن شوربا بجانب ایشان
و مرق بفتح میم و راء شوربا رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال یا رسول الله ای الصدقة افضل کدام یکی از انواع صدقه فاضل تراست قال
جهد المقل گفت افضل صدقات صدقه ایست که مرد قلیل المال مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت اوست بدهد و جهد بضم جیم و فتح آن هر دو لغت است و
بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و این مقید بر صحت و توکل و قوت یقین و موافقت عیال است و اگر ایشان راضی نباشند روا نیست و لهذا فرمود
وابدأ بمن تعول و بدایت کن بکسی که عیالمندی آنها میکنی و نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت رواه ابو داود وعن سلیمان بن عامر
در نسخ مشکوة سلیمان بضم سین و یای تحتانیه و گفته اند که صواب سلمان است بفتح سین بی یا و سلیمان سهو است یا از کاتب یا از صاحب کتاب و در مغنی گوید که سلمان
همه بی یا است مگر سلمان فارسی و سلمان ابن عامر و سلمان اغر و عبد الرحمن بن سلمان که آنها بی یا است و سلیمان بن عامر صحابی است و معدود وی در بصریین است قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصدقة علی المسکین صدقة تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد وهی علی ذی الرحم ثنتان صدقة وصلة
و صدقه کردن بر کسی که قرابت ولادت و رحم دارد دو ثواب دارد یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صله رحم رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی
وعن ابی هریرة قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال عندی دینار گفت ابو هریره آمد مردی نزد آنحضرت پس گفت نزد من یک دینار است قال
انفقه علی نفسک گفت آنحضرت صرف خرج کن آن را بر ذات خود قال عندی آخر گفت آن مرد نزد من دینار دیگر است قال انفقه علی ولدک فرمود خرج کن آن را بر فرزندان

خود قال عندی اخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انفقه علی اهلك فرمود انفاق کن آنرا بر کسان خود جز اولاد از زن و مادر و پدر و خویشان در صراح گفت اهل
کسان مرد و کسان سرای قال عندی اخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انفقه علی خادمك فرمود انفاق کن بر خدمتگار خود و گو با مرکب را در حکم خادم داشته
قال عندی اخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انت اعلم گفت تو دانا تری یعنی بحال کسیکه مستحق است زیرا که بهر که میدانی که مستحق است بده رواه ابو داؤد و
النسائی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بخیر الناس گفت آن حضرت آیا خبر نکنم شما را به بهترین مردم رجل ممسك
بعنان فرسه فی سبیل الله بهترین مردم مردیست که نگاه دارنده است عنان اسپ خود را در راه خدا یعنی سوار شده منتظر جنگ با کافران استاده است و مراد آنست که او از جملهٔ
خیر الناس است والا شخصی که اعلم باشد و اتقی و خشی و ازهد در دنیا باشد و جهاد بروی فرض نباشد بهتر خواهد بود ازین شخص کذا قالوا الا اخبرکم بالذی یتلوه آیا خبر نکنم شما را برای
که تابع و تالی او ست در مرتبه رجل معتزل فی غنمة له یؤدی حق الله فیها تالی وی مردیست که گوشه گیرنده است در گوسفندی چند که مر او راست که ادا میکند حق خدا
در ان گوسفندان از تصدق بر فقرا الا اخبرکم بشر الناس آیا خبر نکنم شما را به بدترین مردم رجل یسأل بالله ولا یعطی به بدترین مردم مردیست که سوال کرده میشود
بنام خدا و نمیدهد بدان برین تقدیر یسأل بلفظ مجهول است و لا یعطی بلفظ معلوم و این حال مسئول عنه است و بعضی یسأل بلفظ معلوم و لا یعطی بلفظ مجهول ضبط کرده اند یعنی سوال
میکند بنام خدا و داده نمیشود بدان و باعث هتک حرمت اسم الهی تعالی میگردد رواه الترمذی والنسائی والدارمی وعن ام بجید بضم موحده و فتح جیم و سکون
تحتانیه در آخر دال صحابیه انصاریه است قالت قال رسول الله صلعم ردوا السائل ولو بظلف محرق بازگردانید سائل را اگرچه بسم سوخته باشد و ظلف بکسر ظای معجمه و سکون
لام سم شگافته گاو و گوسفند و این مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است رواه مالك والنسائی وروی الترمذی وابو داؤد معناه وعن ابن عمر قال قال رسول
صلعم من استعاذ بالله فاعیذوه و کسیکه پناه طلبد از شر شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس پناه دهید او را ومن سأل بالله فاعطوه و کسیکه سوال کند و بخواهد از شما چیزی بنام خدا پس بدهید
او را ومن دعاکم فاجیبوه و کسیکه دعوت کند شما را و بخواند بطعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر مانعی نباشد حسی یا شرعی ومن صنع الیکم معروفا فکافئوه
و کسیکه بکند بسوی شما نیکوئی پس پاداش دهید او را یعنی شما نیز نیکوئی کنید با وی و صنع بضم نیکوئی کردن بکسی و معروف نیز نیکوئی و صنع اینجا بمعنی فعل است فان لم تجدوا
ما تکافئونه فادعوا له پس اگر نیابید چیزی که پاداش دهید او را پس دعا کنید مر او را حتی تروا انکم قد کافأتموه تا آنکه بدانید و گمان برید که مکافات کردید او را و اگر برید حق
او را یعنی مبالغه کنید در دعا مگر ببینید تا حاصل کرده مثلیت در نیکوئی شیخ میفرمود که کفایت میکند درین باب قول جزاك الله خیرا میفرمود که مبالغه در وی از جهت رؤیت
عجز است از نفس خود در مکافات و تفویض وی بحق سبحانه تعالی رواه احمد وابو داؤد والنسائی وعن جابر قال قال رسول الله صلعم لا یسأل بوجه الله الا الجنة
سوال کرده نشود و طلبیده نشود بوجه خدا یعنی بذات وی و بنام وی مگر بهشت و در اینجا دو معنی است یکی منع از سوال کردن از مردم بوجه الله زیرا که چون فرمود که سوال کرده نشود بوجه خدا
مگر بهشت و بهشت خود از مردم سوال کرده نمیشود لازم می آید که سوال کرده نشود از ایشان چیزی بوجه الله و دوم آنکه سوال کرده نشود از خدا چیزی از متاع دنیا از جهت حقارت و فنای
وی و اگر سوال کنید بهشت سوال کنید که عظیم است و باقی و مقصود مبالغه است رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن انس قال کان ابو طلحة اکثر الانصار بالمدینة مالا
من نخل انس گفت بود ابو طلحه که از مشاهیر صحابه است و زوج ام انس بود بیشترین انصار اند روی مال از دهقان خرما و کان احب امواله الیه بیرحاء و بود محبوب ترین اموال ابو طلحه
بسوی ابی طلحه بیرحاء که نام بوستانی بود و در تحقیق این لفظ اختلاف است و مشهور بکسر موحده و قصر و مد است و در اول کتاب گذشته است وکانت مستقبلة المسجد و بود بیرحاء
مقابل مسجد نبوی صلعم وکان رسول الله و بود پیغمبر خدا صلعم یدخلها می در آمد در ان بوستان و یشرب من ماء فیها طیب و میخورد از آبی که در وی بود خوش و شیرین
قال انس فلما نزلت هذه الایة گفت انس پس هرگاه که فرود آمد این آیت که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هرگز نمی یابید نیکی را تا آنکه انفاق کنید از آنچه دوست تر دارید آنرا قام ابو طلحة
الی رسول الله ایستاد ابو طلحه و رفت بسوی پیغمبر خدا صلعم فقال پس گفت ابو طلحه یا رسول الله ان الله یقول بدرستیکه خدای تعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
وان احب مالی الی بیرحاء بدرستیکه محبوب ترین مال من بسوی من بیرحاء است که بستان مذکور است وانها صدقة لله تعالی ارجو برها و بدرستیکه این بیرحاء صدقه است
برای خدا امید وارم نیکی را موجب این آیهٔ کریمه وذخرها عند الله و امید میدارم ذخیره نهادن از نزد خدا فضعها پس بنه آنرا یا رسول الله حیث اراك الله انجا که
بنماید ترا خدای تعالی و قرار یابد رای تو برانجا یعنی بده بهر که میخواهی و هر جا که مناسب دانی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخ بخ ذلك مال رابح خوش خوش آن
یعنی بیر حاء مالی سودمند است بر تو تعقل ان و بخ کلمه ایست که گفته میشود نزد فخر و مدح و رضا بچیزی و خوب در فارسی بمعنی او است و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی ساکن است و
چون وصل کنند مجرور و منون کرده و وی مخفف است و گاهی مشدد نیز آید و فرمود آن حضرت وقد سمعت ما قلت و بتحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نیت خیر
وانی اری ان تجعلها فی الاقربین و بدرستیکه من می بینم و میدانم که بکردانی تو آنرا در خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا ثواب صدقه و صله رحمی هر دو ترا باشد فقال
ابو طلحة افعل پس گفت ابو طلحه بکنم هرچه فرمائی و بگردانم آنرا در خویشان خود یا رسول الله فقسمها ابو طلحة فی اقاربه پس قسمت کرد آنرا ابو طلحه در خویشان خود
و بنی عمه و در پسران عم خود و این بیان اقاربست یا از اقارب بغیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه در زمان امارت خود آنرا از اقارب ابی طلحه بمال فراوان خرید و قصرهای
بلند بنا کرد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة ان تشبع کبدا جائعا فاضل ترین صدقه آنست که سیر گردانی جگر گرسنه را طیبی گفته که ممکن

باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه البیهقی فی شعب الایمان باب عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند در آن تتمات و ملحقات
باب سابق را و در بعضی نسخ باب صدقة المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست بمرأة خازن و خادم را نیز شامل است
الفصل الاول عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بیتها غیر مفسدة چون انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه
خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده نمیشود و در حالی که تباه نکند و اسراف ننماینده است کان لها اجرها بما انفقت باشد مر آن زن را ثواب او بسبب انفاق کردن
وی و لزوجها اجره بما کسب و باشد مر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست و للخازن مثل ذلک و باشد مر گنجینه دار را که این طعام حواله او است
مانند آن ثواب که زن را و شوهر او راست لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا کم نمیکرد از بعضی از این سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان
متفق علیه و این حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد خواه اذن کند یا نه و بعضی میگویند که جایز نیست زن را تصدق بهیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی و این حدیث
تاویل میکنند یا اینکه این مبنی است بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم را اذن کرده میکردند در انفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سائلان و ضعیفان و حدیث آینده
صریح است در جواز بی امر دادن و شاید که آن جماعت حمل کنند از امر جدید فافهم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من کسب زوجها
من غیر امره چون انفاق کند زن از مال شوهر خود بی امر وی یا علم زن برضای زوج صریحا یا دلالة و چیزی اندک باشد کذا فی الحواشی و تورپشتی گفته که امر دادن راجع است
بعادت مردم خواه شهری باشد یا روستائی مختار همین قول است فلها نصف اجره پس مر آن زن راست نیمه اجر آن یعنی مشترک است میان ایشان متفق علیه
وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخازن المسلم الامین الذی یعطی ما امر به گنجینه دار مسلمان امانت دار که میدهد آنچه امر کرده
شده است باین و حکم کرده است بدان مالک کاملا موفرا بکمال و تمام طیبة به نفسه در حالیکه خوش است بدان نفس وی کراهیت نمیدارد و تنگی نمی یابد فیدفعه
الی الذی امر له به پس میرساند او را بسوی کسی که امر کرده شده است مر او را بدان احد المتصدقین یکی از دو تصدق کنندگان است و مراد بدو متصدق کننده یکی
مالک که حقیقت تصدق میکند دیگر همین خازن متصف بصفات مذکوره متصدق است که در حکم تصدق کننده است بظاهر و این عبارت از قبیل قول ایشان است که
میگویند القلم احد اللسانین و الخال احد الابوین مراد شرکت وی است در اجر و ثواب و المتصدقین بکسر قاف نیز خوانده اند متفق علیه وعن عائشة رض قالت ان
رجلا قال للنبی صلی الله علیه وسلم ان امی افتلتت نفسها گفت عائشه که مردی گفت مر آن حضرت را که مادر من مرده است مرگ ناگهانی و فلته بمعنی ناگهان شدن
کاری و افتلات بمعنی ربودن نیز آید و اظنها لو تکلمت تصدقت و گمان میبرم او را که اگر سخن میکرد در وقت شمار می بود تصدق میکرد بچیزی و وصیت میکرد بدان فهل
لها اجر ان تصدقت عنها پس آیا هست مر او را ثوابی اگر تصدق کنم از جانب وی قال نعم گفت آن حضرت آری میرسد او را ثواب تصدق که میکنی از جانب وی متفق
علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد بمیت و همچنین دعا و استغفار برای میت و مذهب اهل حق که اهل سنت و جماعت اند این است و در عبادات بدنیه
اختلاف دارند مثل نماز و تلاوت قرآن و مختار وصول ثواب است امام عبد الله یافعی در روضة الریاحین میگوید که شیخ اجل اکرم عز الدین عبد السلام را بعد از فوت او در
خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعدم وصول ثواب تلاوت قرآن و درین عالم بر خلاف آن یافتیم و الله المجیب الفصل الثانی عن ابی امامة قال سمعت
رسول الله صلعم یقول فی خطبته عام حجة الوداع گفت ابو امامه شنیدم آن حضرت را که میگفت در خطبه خود سال حجة الوداع لا تنفق امرأة شیئا من بیت
زوجها الا باذن زوجها انفاق نکند زنی هیچ چیز را از خانه شوهر خود مگر باذن شوهر خود قیل گفته شد یا رسول الله و لا الطعام و طعام را نیز انفاق نکند از خانه
شوهر بی اذن شوهر با وجود آنکه در مالیت آن قدر نیست که دراهم و دنانیر را قال ذلک افضل اموالنا گفت آن حضرت یعنی طعام بهترین مالهای ما است زیرا که بالفعل سبب کفاف
معیشت و بقای بنیه است و مراد بطعام اینجا چیزی است تمام است نه مطبوخ و نه آنچه عام تر باشد و در بعضی نسخ افضل اموال الناس رواه الترمذی وعن سعد قال لما
بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم النساء گفت سعد بن ابی وقاص وقتی که مبایعت کرد آن حضرت زنان را قامت امرأة جلیلة کانها من نساء مضر
با ستاد زنی بزرگ گویا که آن زن از زنان قبیله مضر است بضم میم و فتح ضاد معجمه که قبیله مشهور است از قبایل عرب از اولاد مضر بن نزار فقالت پس گفت آن زن یا نبی الله
انا کل علی ابائنا و ابنائنا و ازواجنا فما یحل لنا من اموالهم بدرستیکه ما گرانیم یعنی عیالیم بر پدران و پسران و شوهران خود پس چه چیز حلال است ما را از مالهای
ایشان و کل بفتح کاف و تشدید لام گرانی و عیال و کسی که مستقل نیست در کار خود قال الرطب تاکلنه و تهدینه گفت آن حضرت حلال است شما را از اموال ایشان طعام
تر از آنچه زود تباه میکرد مثل شوربا و شیر و میوه و تره و امثال آن میخورید شما آن را و هدیه میکنید و می فرستید آن را برای هر که میخواهید و حاجت نیست بدان باستیذان زیرا که بعرف و
عادت جاری است بمسامحت در انواع المطعام خشک چاره نیست بدان از اذن و رضا طیبی گفته که این در آبا و ابنا و امهات است و در ازواج و زوجات جایز نیست مگر باذن
انتهی و حدیث صریح است در شمول ازواج و مدار بعرف و عادت است چنانکه گفته شد رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن عمیر مولی ابی اللحم عمیر بضم
عین و فتح میم که صحابیست حاضر شده فتح خیبر را و روایت دارد از مولای خود که ابی اللحم است و از قدمای صحابه و مشاهیر ایشان است و حاضر شد بدر را و شهید شده
حنین را و ابی اللحم لقب اوست بجهت آنکه نمی خورد گوشت مطلقا و بعضی گفته اند که نمیخورد در جاهلیت از آنچه ذبح کرده میشد بر اصنام قال گفت عمیر امرنی مولائی ان اقدد

اطعما امر کرد مرا مولای من که ابی اللحم است که خشک کنم گوشتی را فجاء فی مسکین پس آمد مرا مسکینی فاطعمته منه پس خورانیدم من آن مسکین را از آن گوشت فعلم بذلک مولائی پس عالم شد بآن یعنی بخورانیدن من آن مسکین را
از آن گوشت مولای من فضربنی پس بزد مرا که چرا خورانیدی فاتیت رسول الله پس آمدم من به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلک له پس ذکر کردم این قصه مر آن حضرت را فدعاه پس طلبید
آن حضرت او را فقال لم ضربته پس گفت آن حضرت برای چه زدی او را فقال یعطی طعامی بغیر ان امره گفت میدهد طعام مرا بمسکینان بی آنکه امر کنم او را فقال الاجر بینکما پس گفت آن حضرت مزد او را
وغم مخور زیرا که ثواب آن مشترک است میان هر دو شما گفته اند که مقصود آنحضرت آن نیست که بنده را حق تصرف است در ملک مولی علی الاطلاق بلکه مقصود تسلیهٔ مولی است و عدم ضرب عبد بر این فعل بجهت اشتراک
در ثواب و غنیمت پنداشتن آن وفی روایة و در روایتی این چنین آمده است که قال گفت عمیر کنت مملوکا بودم من بندهٔ کسی فسألت رسول الله پس سوال کردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم أتصدق من مال
موالی بشیئ آیا تصدق کنم من از مال مالک خود بچیزی و در بعضی نسخ موالی بلفظ جمع قال نعم گفت آنحضرت آری تصدق کن والاجر بینکما نصفان و ثواب مشترک است میان شما دو نیم رواه مسلم باب من لایعود
فی الصدقة باب در بیان حال کسی که باز نمیگردد در صدقه یعنی نمی باید که آنچه بکسی داده باز ستاند و بعد از داد پشیمان گردد و در حدیث آمده که خریدن نیز نشاید و این مبالغه است در نفی عود و تنزه است از آن بحقیقت عود نیست و آن
اعلم الفصل الاول عن عمر بن الخطاب رض قال حملت علی فرس فی سبیل الله روایت است از امیر المومنین عمر گفت سوار کردم کسی را بر اسب در راه خدا یعنی بخشیدم اسب را بکسی از غازیان که اسب نداشت فاضاعه
الذی کان عنده پس ضایع گردانید آن اسب را آنکسی که بود آن اسب نزد وی یعنی خوب نگاه نداشت و بد سیاست کرد و خبردار نشد که با هلاک کرد آنرا و ضیاع هلاک شدن و اضاعت هلاک گردانیدن فاردت ان اشتریه
پس خواستم من که بخرم آن اسب را وظننت انه یبیعه برخص و گمان بردم که وی بفروشد آن اسب را بارزانی و رخص بضم را ارزانی و ارزان شدن فسألت النبی پس پرسیدم پیغمبر را صلعم که خریدن من آیا
از وی خوب است یانه فقال لاتشتره ولا تعد فی صدقتک پس گفت آنحضرت مخر آنرا و باز مگرد در صدقهٔ خود وان اعطاکه بدرهم و اگرچه بدهد وی اسب را بیک درهم و نظر بظاهر عبارت
و سوق کلام چنان می نماید که گویند اگرچه بفروشد آنرا بیک درهم و طیبی گفته نظر بارزانی و صحت بیع وی شرعا ممکن نظر ایشان کن که آن هبه و صدقهٔ تو بود و بظاهر معنی عود هست فافهم بعد از آن تعلیل کرد آنحضرت آنرا و
تقبیح نمود عود را بقول خود فان العائد فی صدقته کالکلب یعود فی قیئه زیرا که بدرستیکه عود کننده در صدقهٔ خود مانند سگ است که عود میکند در قی خود و باز میخورد آنرا وفی روایة و در
روایتی این چنین آمده است که لاتعد فی صدقتک فان العائد فی صدقته کالعائد فی قیئه متفق علیه وعن بریدة قال کنت جالسا عند النبی گفت بریده بودم من نشسته
نزد پیغمبر صلعم اذ اتته امرأة ناگاه آمد آنحضرت را زنی فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله انی تصدقت علی امی بجاریة بدرستیکه من تصدق کرده ام بر مادر خود داهی را و انها ماتت
و بدرستیکه مادر من مرده است یعنی آن جاریه بعد از مردن مادرم میرسد بمن بمیراث من چه میفرمائی آیا اینهم از قبیل داخل عود در صدقه است یانه قال وجب اجرک گفت آنحضرت ثابت شد اجر و ثواب تو
تو بتصدق کردن تو آن را بر مادر وردها علیک المیراث و باز گردانید آن جاریه را بر تو میراث و ملک میراث ضروریست که ثابت میکرد و نه باختیار بخلاف شرا که وی در حکم استرداد است
باختیار قالت باز گفت آن زن یا رسول الله انه کان علیها صوم شهر بود بر مادر من روزهٔ یکماه که آنرا بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود افاصوم عنها پس آیا روزه دارم من از
جانب وی قال صومی عنها گفت آنحضرت روزه بدار از جانب وی قالت باز گفت آن زن انها لم تحج قط افاحج عنها مادر من حج نکرده است هرگز آیا پس حج بگذارم از وی قال نعم
حجی عنها پس گفت آنحضرت آری بگذار حج از وی رواه مسلم بدانکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میرسد که نگاهدارد نیت آنچه بر وی بود از روزهٔ قضای رمضان یا نذر یا کفارت و باین رفته است
امام احمد باین حدیث و تجویز نکرده اند آنرا ائمهٔ ثلثه کذا قال الطیبی و مذهب ما آنست که روزه ندارد از میت ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ یکی از دیگری و نه نماز گذارد
هیچ یکی از دیگری بلکه اطعام کند و فدیه دهد اگر وصیت کرده است واجب است فدیه از ثلث و اگر وصیت نکرده جائز است که تبرع کنند ورثه اما لازم نیست و نزد شافعی حاجت نیست بوصیت
کذا ذکر فی الهدایة و تفصیل کلام آنست که عبادات چند نوع است یکی مالی محض است چنانچه زکوة دیگر بدنی محض چنانچه صلوة دیگر مرکب از مالی و بدنی چنانچه حج و نیابت جاریست در نوع اول
در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل نائب و جاری نیست در نوع ثانی بهیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیگردد بفعل نائب و جاری میگردد در نوع ثالث نزد عجز
از جهت معنی ثانی که مشقت است بتنقیص مال و جاری نمیگردد نزد قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و در حج نفل جائز است نائب در حالت قدرت زیرا که باب نفل اوسع است و ظاهر عبارت حدیث
آنست که حج نفل بود فافهم والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقه تعالی اوست کتاب الصوم فسأل الله تمامه کتاب الصوم صوم و صیام در لغت بمعنی امساک و در شرع عبارتست از
باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و اختلاف کرده اند که صلوة افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوة افضل است از سایر اعمال چنانکه حدیث واقع شده است و اعلموا ان خیر
اعمالکم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است علیک بالصوم فانه لاعدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب است فافهم الفصل الاول عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء چون می درآید رمضان گشاده میشود درهای آسمان وفی روایة فتحت ابواب الجنة گشاده میشود
درهای بهشت وغلقت ابواب جهنم و بسته میشود درهای دوزخ وسلسلت الشیاطین و زنجیر در پا کرده میشوند شیطانان وفی روایة فتحت ابواب الرحمة گشاده میشود درهای رحمت
رمضان مشتق از رمض است بمعنی سخت تافتن گرمای آفتاب بر ریگ و زمین و جز آن و سوختن قدمها و جگرها را چریدن گوسفند و سوختن در روح علت نام شدن وی از آن گویند که در آن هنگام که نقل میکردند اسماء ماهها
مشهور را از لغت قدیم نام کردند آنها را بزمانها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه بزمان حر والله اعلم فتحت بتخفیف و تشدید هر دو آمده است و گشاده شدن درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن
رحمت و صعود اعمال بی مانع و اجابت دعا و گشاده شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی
و قمع شهوات و در زنجیر کردن شیاطین از بسته شدن طرق معاصی و وساوس و روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر همه میکند و خلاصهٔ همه معنی این است متفق علیه وعن سهل بن سعد
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الجنة ثمانیة ابواب فرمود آنحضرت که در بهشت هشت در است منها باب یسمی الریان از جمله درها دری است که نامیده میشود آنرا ریان بفتح را و تشدید یا از ری که

یعنی سرابی لا یدخله الا الصائمون در نمی آیند آنرا مگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام رمضان
ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه روزه دارد رمضان را از جهت ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق بوعده وی و چشم داشت اجر و ثواب وی آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از
گناه وی ومن قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه و کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد در شبهای وی از جهت ایمان و حسبة لله آمرزیده شود آنچه پیش رفته است از گناهان
وی ومن قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا و کسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان و احتساب غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم کل عمل ابن آدم یضاعف هر عمل نیک آدمیزاد مضاعف کرده میشود بانوعی که الحسنة بعشر امثالها یک نیکی بده چند وی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد چند بر اندازه شدت رغبت
و صدق نیت و اخلاص لله سبحانه و فضل وی قال الله تعالی الا الصوم گفت خداوند تعالی مگر روزه که جزای آن را بحد و بی اندازه است فانه لی زیرا که روزه برای من است وانا اجزی به و من خود
میدهم بآن هرچه میخواهم و چندانکه میخواهم از حد حصر و حساب بیرون فانه لی زیرا که روزه محض مراست اگرچه همه چیز مر او راست تعالی و تقدس و همه عبادات برای اوست و روزه را درین میان تخصیص کرد بتکریم و تشریف
خاص مخصوص گردانید از جهت آنکه این عبادت بعید است از ریا و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سائر عبادات که ریا بدان راه می یابد و لهذا منع کرده است که گوید من روزه دارم مگر بغرضی که متعین و معلوم است
از جهت آنکه نفس را دران حظی نیست چنانکه فرمود یدع شهوته وطعامه من اجلی ترک میدهد صایم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را که احتیاج بدان باشد و اگر است از جهت من و طلب ثواب و رضای
من و در روایتی طعامه و شرابه و گفته اند که هرگز حق سبحانه و تعالی معبود بروزه نشده و تعظیم کفار در هیچ عصری از اعصار معبودات خود را بصوم ننموده اگرچه بصورت صلوة و سجود بوده است و بعضی گفته اند که استغنا
از طعام و سائر شهوات از صفات پروردگار تعالی است پس چون تقرب جست بنده بدرگاه وی تعالی بآنچه موافق و مشابه صفات قدس اوست نسبت کرد آنرا بخود و موافق سیاق حدیث آنست که اضافت از جهت آنست
که وی سبحانه عالم است بمقدار ثواب و تضعیف آن و منفرد است بدان للصائم فرحتان مر روزه دار را دو خوشی و شادمانی است فرحة عند فطره یک فرحت نزد گشادن روزه است یا بجهت انتعاش
طبیعت بسیری و سیرابی بعد از گرسنگی و تشنگی با ضمیمه نورانیت عبادت و قرب شکر چنانکه گفته اند که آب سرد شیرین می برآرد شکرانه را از درون دل یا بجهت شکر بر اتمام نعمت و توفیق و فرحة عند لقاء ربه
و فرحتی نزد حصول لقای پروردگار است که در آخرت خواهد شد ولخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسك و هرآینه بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد خدا از بوی مشک تصویر و
تمثیل معقول است بمحسوس و خلوف بضم و فتح برآمده بوی دهن یا خلاف متغیر شدن بوی دهن والصیام جنة و روزه سپر است و پناه است از رسیدن شر شیطان در دنیا و از آتش دوزخ در آخرت فاذا کان
یوم صوم احدکم فلا یرفث بضم فا پس چون باشد روز روزه یکی از شما پس باید که تکلم نکند بکلام قبیح و فحش نگوید ولا یصخب بفتح خا و بلند نکرد آواز اینها بان خصومت فان سابه احد او قاتله
فلیقل انی امرؤ صائم پس اگر دشنام دهد روزه دار را یکی و قتال کند یعنی خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصومت نورزد و بگوید که من مردی ام روزه دار بزبان گوید یا بدل خود [illegible] روزه دارم
مرا نشاید که دشنام کنم و خصومت نمایم بعضی گویند که اگر روزه فرض باشد بزبان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از ریا دور باشد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف صوم نفل است [illegible] بزبان گوید
متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان اول لیلة من شهر رمضان صفدت الشیاطین چون میباشد نخست شبی از ماه
رمضان بند کرده میشوند و محکم بسته میشوند شیاطین و صفاد بکسر صاد و دال بند و غل و آنچه اسیر را بدان بند کنند از قید و غیره و صفدت بتشدید فا روایت و مردة الجن و بند کرده میشوند سرکشان
سخت از جن و مرد بضمتین جمع مارد چنانچه طلبه جمع طالب وغلقت ابواب النار و بسته میشوند درهای آتش فلم یفتح منها باب پس گشاده نمیشود از ان هیچ دری وفتحت ابواب الجنة و گشاده
میشوند درهای بهشت فلم یغلق منها باب پس بسته نمیشود از وی دری وینادی مناد و ندا میکند آواز دهنده آواز دهنده و میگوید یا باغی الخیر اقبل ای طلب کننده نیکی و ثواب پیش آی که وقت آنست
ویا باغی الشر اقصر ای طلب کننده بدی باز ایست از نفس خود و از گناهان که وقت توبه از گناهان و ترک کردن آنهاست ولله عتقاء من النار و مر خدا راست آزادکان از آتش دوزخ یعنی در رمضان وذلك کل
لیلة و آن آزاد کردن در هر شب است مخصوص بشب قدر نیست رواه الترمذی وابن ماجة ورواه احمد عن رجل وقال الترمذی هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتاکم رمضان آمد شما را رمضان شهر مبارك ماهی است که برکت کرده شده است در وی فرض الله علیکم صیامه فرض گردانیده است خدای تعالی بر شما
روزه آنرا تفتح فیه ابواب السماء گشاده میشوند در وی درهای آسمان وتغلق فیه ابواب الجحیم و بسته میشوند در وی درهای دوزخ وتغل فیه مردة الشیاطین و غل کرده میشوند در وی مرده شیاطین
و غل بضم بند کردن فیه لیلة خیر من الف شهر در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است من حرم خیرها فقد حرم من خیر کثیر کسیکه محروم کردانیده شد نیکی و ثواب آن را
پس بتحقیق محروم کردانیده شد از خیر بسیار از همه خیر چنانکه در حدیث انس بیاید و این مبالغه است یا مراد خیر متعلق بماه رمضان و ظاهر آنست که مراد ثبوت حقیقت حرمان است با قطع نظر از متعلق رواه احمد والنسائی وعن عبد الله بن
عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام والقران یشفعان للعبد گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند مر بنده را یقول الصیام ای رب انی منعته الطعام والشهوات بالنهار
فشفعنی فیه میگوید روزه ای پروردگار من بدرستیکه من باز داشتم او را از خورش و شهوات دیگر چنانچه آب و جماع در روز پس قبول کن شفاعت مرا در وی ظاهر آنست والله اعلم که مراد تمامه شهوات باشد از مستلذات حواس
و روزه کامل که اهل طریقت راست آنست که تمامه اعضا و حواس را ریاضت فرماید و از ناشایستها باز دارد و عموم رحمت الهی منع طعام و شراب و جماع اکتفا کرد تا همه را شامل باشد و غیبت در مذهب سفیان ثوری ناقض
صوم است ویقول القران منعته النوم باللیل فشفعنی فیه و میگوید قرآن منع کردم من او را از خواب در شب پس قبول کن شفاعت مرا در وی فیشفعان پس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و تشفع
خواهش کردن و در خواستن گناه کسی را تشفیع و شافع خواهش کرد و تشفیع پذیرفتن شفاعت مشفع بفتح فا و تشدید آن پذیرفته شده شفاعت وی رواه البیهقی فی شعب الایمان و احمد و طبرانی نیز روایت کرده و
رجال وی حجت اند در صحت و حاکم گفته صحیح علی شرط مسلم وعن انس بن مالك قال دخل رمضان فقال رسول الله گفت انس در آمد ماه رمضان پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضرکم
وفیه لیلة خیر من الف شهر بدرستیکه این ماه بتحقیق حاضر شده شما را و در وی شبی است بهتر از هزار ماه من حرمها فقد حرم الخیر کله کسیکه محروم کردانیده شد از ان شب پس بتحقیق محروم کردانیده شد از خیر همه خیر ولا یحرم خیرها

الا کل محروم و محروم گردانیده میشود از خیر این شب مگر کسیکه محروم است از سعادت و موسوم است بسمت حرمان و مهجل است بدان این عبارت تا ظاهر معنی اخیر است که در حدیث ابی هریره گفتیم رواه ابن ماجة عن
سلمان الفارسی قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اخر یوم من شعبان گفت سلمان فارسی خطبه خواند ما را آن حضرت در پسین روز از ماه شعبان فقال پس گفت یا ایها الناس
قد اظلکم شهر عظیم ای مردمان بتحقیق اشراف کرد و سایه انداخت شما را ماهی بزرگ شهر مبارك ماهی است که برکت کرده شده است در وی شهر فیه لیلة خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة
گردانیده است خدای تعالی روزه ماه رمضان را فرض وقیام لیله تطوعا و گردانیده است نماز کردن را در شب وی نفل و سنت من تقرب فیه بخصلة من الخیر کسیکه نزدیکی جوید در وی بخوئی و عملی از نیکی یعنی نفل
کان کمن ادی فریضة فیما سواه باشد همچو کسیکه بگذارد فرض را در ماهی که جز رمضان است ومن ادی فریضة فیه کان کمن ادی سبعین فریضة فیما سواه و کسیکه ادا کند فریضه را در وی باشد همچو کسیکه گزارد هفتاد
فریضه در ماهی که جز رمضان است وهو شهر الصبر و ماه رمضان ماهی است که در وی صبر است از شهوات نفس والصبر ثوابه الجنة و صبر کردن ثواب وی بهشت است وشهر المواساة و ماه رمضان ماهی است
که در وی غمخوارگی فقرا و گرسنگان باید کرد مواسات بمال و تن با کسی غمخوارگی کردن وشهر یزاد فیه رزق المومن و ماهی است که زیاده کرده میشود در وی رزق مسلمان و برکت داده می شود در وی نیز بتوسیع طعام و مواسات که در وی
کرده و لهذا بسبب وسعت رزق فقرا و محتاج خواهد شد من فطر فیه صائما کان له مغفرة لذنوبه کسیکه روزه گشاید روزه داری را باشد سبب آمرزیدن مر گناهان او را وعتق رقبته من النار و سبب
آزادی ذات وی از آتش وکان له مثل اجره من غیر ان ینقص من اجره شیء و باشد مر او را مانند مزد آن روزه دار بی آنکه کم شود از مزد وی چیزی قلنا گفتیم یا رسول الله لیس کلنا یجد ما نفطر به
الصائم نیست همه ما این صفت که بیابیم چیزی را که روزه بگشاییم روزه دار را و بجده اکثر نسخ بنون است و بعضی بیا است و این بحسب قاعده عربیت ظاهر است چنانکه در موضع خود مقرر شده است فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعطی الله هذا الثواب من فطر صائما علی مذقة لبن میدهد خدای تعالی این ثواب را بکسی که روزه گشاید روزه دار را بر اندکی از شیر آمیخته بآب و مذق شیر آمیخته بآب
عربیست که شیر را با آب آمیخته میخورانند او تمرة یا روزه گشاید بیک خرما او شربة من ماء یا بدمی از آب ومن اشبع صائما سقاه الله تعالی من حوضی شربة لا یظمأ بعدها ابدا و کسیکه سیر گرداند
روزه دار را بنوشاند او را خدای تعالی از حوض من که حوض کوثر است نوشیدنی از آب که تشنه نگردد بعد از وی هرگز حتی یدخل الجنة تا آنکه در آید بهشت را و چون در آید بهشت را همه نعمتها آنجا حاصل است وهو شهر
اوله رحمة و ماه رمضان اول وی سبب افاضت رحمت است از جناب حق که بدان مستعد و قابل ظهور انوار و اسرار گشته از ظلمات گناهان و کثافت معصیت می بر آیند واوسطه مغفرة و میانه وی سبب مغفرت
و آمرزش گناهان است وآخره عتق من النار و آخر ماه رمضان آزاد شدنی است از آتش دوزخ چون طاعات میسر شد و معاصی مغفور گردید از آتش دوزخ آزاد شد و منتهی و مستعد دخول جنت گردید ومن
خفف عن مملوکه فیه و کسیکه تخفیف کند از داده و غلام خود که روزه دارند و تکلیف و مشقت نکند غفر الله له و اعتقه من النار بیامرزد خدای تعالی مر او را و آزاد گرداند او را از آتش و عن
ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل شهر رمضان اطلق کل اسیر بود آنحضرت چون می در آمد رمضان رها میکرد هر بنده را واعطی کل سائل و میداد هر خواهنده را
شاید که درینجا کسی گوید که چگونه روا باشد رها کردن هر اسیر و شاید که درین میان کسی باشد که بر وی حق باشد مرکسی را جوابش آنست که بگوییم اسیران آنحضرت نبودند مگر کافران که اسیر کرده میشدند در غزوات و
آنحضرت مخیر بود بعد از اسیر ساختن میان منت نهادن و رها کردن و میان فدیه گرفتن و بنده ساختن نزد اکثر ائمه و متعین است قتل یا استرقاق نزد حنیفه و نبود میان ایشان که کسی بر وی حقوق الناس از دیون یا امثال
آن باشد و اگر باشد شاید که آنحضرت راضی خصوم کرده رها میکرد وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الجنة تزخرف لرمضان فرمود آنحضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان
من رأس الحول الی حول قابل از سر سال تا سال آینده زخرف بضم زای و راء زر و سرانچه آراسته و آینه باشد مزخرف آراسته زخارف الدنیا آرایشهای وی قال فاذا کان اول یوم من رمضان پس
چون میباشد نخست روز از رمضان هبت ریح من تحت العرش من ورق الجنة علی الحور العین میوزد بادی از زیر عرش از برگهای بهشت بر زنان سفید پوست سیم اندام سخت سفیدی و سیاهی چشم
و فراخ مژگان گشاده چشم حور جمع حوراء و عین جمع عیناء فیقلن یا رب اجعل لنا من عبادك ازواجا تقر بهم اعیننا پس میگویند آن زنان بهشتی ای پروردگار ما بگردان ما را از بندگان خود شوهران که خنک گرداند
و قرار گیرد بایشان چشمهای ما وتقر اعینهم بهن و خنک کرده و قرار گیرد چشمهای ایشان بما تقر بفتح قاف و کسر آن یا از قر بضم قاف بمعنی برودت و چشم مشاهده محبوب سرد گردد و لذت گیرد و گرمی و سوزش وی در ندیدن
بود یا از قر بفتح قاف بمعنی قرار و چشم بنظر محبوب قرار گیرد و ساکن گردد و چپ و راست نگردد و در حدیث واقع شده است که جعلت قرة عینی فی الصلوة و اولاد قرة العین گفتن نیز از اینجاست رواه
البیهقی الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یغفر لامته فی آخر لیلة من رمضان روایت است از ابی هریره که آنحضرت
گفت آمرزیده میشود مر امت او را در آخر شبی از رمضان و در بعضی روایات لامتی قیل گفتند صحابه یا رسول الله اهی لیلة القدر آیا آن شب که آمرزیده میشود امت در آن شب قدر است که بخشیدن گناهان و سلامت
از آفات از خواص و لوازم اوست قال لا گفت آنحضرت آن شب شب قدر نیست ولکن العامل انما یوفی اجره اذا قضی عمله ولیکن کار کننده تمام داده میشود مزد او مگر وقتی که تمام کند عمل خود را و آن در آخر شب
میباشد یعنی این مغفرت از جهت فراغ از عمل است نه از جهت شب قدر رواه احمد باب رؤیة الهلال هلال ماه غره قمر است و بعضی گفته اند تا دو شب و بعضی گفته اند تا سه شب و بهفت شب نیز گفته و گفته اند در
دو شب آخر ماه بیست و ششم و بیست و هفتم و در جز این شبها قمر است کذا فی القاموس مراد اینجا معنی اول است که دیده میشود در شب نخست از رمضان یا از شوال که واجب است در نهار وی صوم یا افطار الفصل الاول عن
ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصوموا حتی تروا الهلال روزه مدارید تا آنکه ببینید هلال را ولا تفطروا حتی تروه و افطار مکنید برای عید تا آنکه ببینید آنرا فان غم علیکم فاقدروا له
پس اگر پوشیده شود ماه بر شما انعام یعنی ابر پس اندازه کنید ماه را یعنی شمار ید روزهای او را سی روز و تمام کنید و کامل گردانید این عدد را و ماهی که پوشیده شده است بر شما و مواهب لدنیه گفته است که این مذهب ما و مذهب مالک
و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف است و بعضی گفته اند که مراد تقدیر منازل قمر و ضبط حساب نجوم است تا دانسته شود که ابتدای ماه او راست یا بیست و نه و این قول غیر سدید است زیرا که قول منجمین نا مقبول و نا معتبر است
در شرع و اعتماد بر آن نتوان کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب و اتباع رضی الله عنهم و سلف و خلف رحمة الله علیهم بدان عمل ننموده اند و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز بدان واقع نشده و چنانکه در حدیث آینده بیاید
انا امیة لا نکتب و لا نحسب الحدیث وفی روایة قال الشهر تسع وعشرون لیلة و در روایتی آمده که ماه بیست و نه شب میباشد فلا تصوموا حتی تروه پس روزه مدارید تا آنکه ببینید آنرا فان غم علیکم فاکملوا العد

ثلثین پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام گردانید شمار سی روز و این روایت صریح است در آنکه مراد شمار سی روز است نه رعایت حساب نجوم و منازل متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه صوموا لرؤیته وافطروا لرؤیته فان غم علیکم فاکملوا عدة شعبان ثلثین متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب
فرمود ما یعنی عرب گروهی ایم امی که حساب و کتاب را نمیدانیم الشهر هکذا وهکذا وهکذا ماه هم چنین است و هم چنین شش بار بر هم انگشت بر دو دست نمود وعقد الابهام فی الثالثة و بسته
انگشت ابهام را در بار سیوم برای تعیین عدد بیست و نه ثم قال پس گفت آنحضرت صلعم الشهر هکذا وهکذا وهکذا الی آخره را انگشت را عقد نکند یعنی تمام الثلثین در حالیکه میخواهد آنحضرت تمام عدد سی را یعنی
مرة تسعا وعشرین ومرة ثلثین یعنی یکبار ماه بیست و نه روز میباشد بار دیگر سی روز متفق علیه وعن ابی بکرة بفتح موحده و سکون کاف مثناة در آخر صحابی مشهور است از اخیار اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نام وی نفیع است بضم نون و فتح فاء خود را از بالای قلعه روز طایف از چرخ چاه نزد آنحضرت انداخت پس کنیت او ابو بکرة شده و بکره بفتح با و سکون کاف چرخ چاه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم شهرا عید لا ینقصان دو ماه عید اند کم نمیشوند یعنی در حکم شریعت و ثواب آخرت اگرچه در عدد کم شوند و بیست و نه آیند دو ماه کدام اند رمضان وذو الحجة متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتقدمن احدکم رمضان بصوم یوم او یومین باید که پیشی نکند یکی از شما رمضان را بروزه یک روز یا دو روز الا ان یکون رجل کان یصوم صوما مگر آنکه
باشد مردی که روزه میداشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی معین مثل دوشنبه یا پنجشنبه مثلا روزه میداشت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصم ذلک الیوم پس باید که روزه دارد آن
روز و بعضی گفته اند که این نهی مخصوص است بضعفا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرده است میان صوم شعبان و رمضان متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون بنیمه رسید ماه شعبان پس روزه مدارید و این نهی در حق کسی است که قوت ندارد بر پیاپی داشتن روزها رواه ابو داود والترمذی وابن ماجة والدارمی
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احصوا هلال شعبان لرمضان شمار کنید ماه شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی مشخص گردد و معلوم گردد که بیست و نه یا سی است
رواه الترمذی وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصوم شهرین متتابعین الا شعبان ورمضان گفت ام سلمه ندیدم من آنحضرت را که
روزه میداشته دو ماه پیاپی مگر شعبان و رمضان را رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة وعن عمار بن یاسر قال من صام الیوم الذی یشک فیه فقد عصی ابا
القاسم هر که روزه دارد در روزیکه شک کرده میشود پس بتحقیق نافرمانی کرد ابو القاسم را یعنی محمد رسول الله و ابو القاسم کنیت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والترمذی والنسائی
وابن ماجة والدارمی بدانکه یوم الشک عبارت است از روزی که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد بپوشیده شدن هلال در ابر یا غیر آن در شب بیست و نهم و علما را اختلاف
در روزه آن مختار نزد امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شک روزه ندارند و مکروه است روزه داشتن در آن و اگر دارند بنیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روز از رمضان ثابت شود در روزه
رمضان واقع خواهد شد و مستحب است نزد ما کسی را که موافق افتد روزی را که عادت دارد در روزه داشتن در آن روز بر خواص و غیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما میگویند که اگر در آسمان علت
باشد یوم شک نیست بحساب کرده میشود در روزه وی از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگذشت از شعبان بیست و نه روز طلب میکردند هلال را اگر میدیدند و اگر نمیدیدند خبر آن را از ایامی شنیدند روزه میداشتند و اگر
مطلع اگر صاف و بی علت بودی افطار مینمودند و اگر علت بودی روزه میداشتند و حمل کرده اند نهی را بصوم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بدان روزه بنیت رمضان میدارند والله اعلم وعن ابن
عباس قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی رأیت الهلال یعنی هلال رمضان آمد اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدرستیکه من دیده ام هلال یعنی هلال رمضان را فقال اتشهد
ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق قال نعم گفت اعرابی آری گواهی میدهم قال اتشهد ان محمدا رسول الله گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده
خداست قال نعم گفت آری گواهی میدهم قال یا بلال اذن فی الناس ان یصوموا غدا گفت آنحضرت ای بلال ندا کن در مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند رواه ابو داود والترمذی
والنسائی وابن ماجة والدارمی و در این حدیث دلیل است بر آنکه خبر مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نباشد مقبول است خبر وی در ماه رمضان و شرط نیست لفظ شهادت و تفصیل مذاهب آنست
که مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد آنست که ثابت میشود هلال رمضان بخبر واحد عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی است که متعلق بدانست وجوب این صوم پس
مشابه شد بروایت احادیث و اخبار بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قولی مر شافعی را و در روایتی از احمد و اسحق شرط است شهادت دو کس چنانکه در سائر شهادات و لیکن عدالت مخبر شرط است باتفاق
و طحاوی گفته قبول کرده میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور است چنانکه ظاهر حدیث است و نزد بعضی مقبول است خبر امراة و عبد و این در صوم است با غیم و در فطر با غیم شرط است عدد
شهادت و عدالت و حریت و بی علت در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت عدد تواتر است و نزد بعضی اهل محله و روایتی است از ابی یوسف پنجاه مرد وعن ابن عمر قال ترائی الناس الهلال
بیکدیگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند برای دیدن آن فاخبرت رسول الله صلی الله علیه وسلم انی رأیته پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را فصام وامر الناس بصیامه
پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بروزه داشتن رواه ابو داود والدارمی الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتحفظ
من شعبان ما لا یتحفظ عن غیره گفت عائشه بود آنحضرت که یاد میداشت ایام شعبان را و نگاه بانی میکرد آنچه نمیکرد از غیر شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغه مینمود در شمردن ایام ماه شعبان برای محافظت
صوم رمضان فی الصحاح تحفظ هشیار و بیدار بودن و یکیک یاد کردن ثم یصوم لرؤیة رمضان پس روزه میداشت آنحضرت وقت دیدن ماه رمضان فان غم علیه عد ثلثین یوما ثم صام
پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد سی روز را پس روزه میداشت رواه ابو داود وعن ابی البختری بفتح موحده و سکون معجمه و فتح فوقیه از تابعین است نام وی سعید بن فیروز کوفی قال گفت
خرجنا للعمرة بیرون آمدیم ما برای عمره گزاردن فلما نزلنا ببطن نخلة پس چون فرود آمدیم ما ببطن نخله که موضعیست میان مکه و طایف ترائینا الهلال جمع شدیم بر طلب هلال فقال بعض القوم هو
ابن ثلث پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شب است وقال بعض القوم هو ابن لیلتین و بعضی از قوم گفتند که این ماه دو شب است فلقینا ابن عباس فقلنا پس ملاقات کردیم ما ابن عباس را پس گفتیم انا

رأينا الهلال فقال بعض القوم هو ابن ثلث وقال بعض القوم هو ابن ليلتين فقال اي ليلة رأيتموه گفت ابن عباس کدام شب دیدید شما ماه را قلنا ليلة كذا وكذا گفتیم دیدیم شب چنین و چنین
یعنی فلان شب تعیین کردند آن شب را که دیده بودند فقال ان رسول الله پس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مده للرؤية مدت گردانیده است رمضان را وقت دیدن هلال یعنی
مدت رمضان زمان دیدن هلال گردانیده است یعنی هرگاه که هلال ببینید رمضان کنید فهو لليلة رأيتموه پس این هلال مر شبی راست که دیده اید او را در آن شب وفي رواية عنه قال و در روایتی از ابی البختری
همچنین آمده است که گفت وی اهللنا رمضان دیدیم ماه رمضان را اهلال و استهلال دیدن و بمعنی برداشتن آواز نزد دیدن هلال نیز آید ونحن بذات عرق و حال آنکه بودیم ما در موضعی که نام وی ذات
عرق است بکسر العین و سکون را نزدیک بهمان موضع است که مذکور شد فارسلنا رجلا الى ابن عباس يسأله پس فرستادیم ما مردی را بسوی ابن عباس که پرسد او را که کدام شب است فقال ابن
عباس قال رسول الله پس گفت ابن عباس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله قد مده للرؤية بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق مدت گردانیده است رمضان را زمان دیدن هلال
فان اغمي عليكم فاكملوا العدة پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانید شمار را یعنی سی روز شمار کنید در روزه داشتن رواه مسلم باب در سحور و مقاصد متعلقه بصوم الفصل الاول
عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تسحروا فان في السحور بركة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت است و سحور بفتح سین و ضم آن هر دو جائز است اگر بفتح است معنی آن طعام
سحر است و بضم طعام سحر خوردن و محفوظ نزد اکثر محدثین بفتح است و اظهر بمعنی ضم است زیرا که برکت در فعل است بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا قیل متفق علیه وعن عمرو بن العاص قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم فصل ما بين صيامنا وصيام اهل الكتاب اكلة السحر فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن سحر است زیرا که خدای تعالی مباح گردانید ما را چیزی
حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان شکرگذاری این نعمت است و اکله بفتح همزه و سکون کاف یکبار خوردن و بضم همزه بمعنی لقمه و این موافق روایت سحور است بفتح سین ولیکن روایت
اینجا بفتح همزه است رواه مسلم وعن سهل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر روایت است از سهل بن سعد الساعدی که از مشاهیر صحابه و آخر کسی است
که مرد در مدینه از اصحاب گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در گشادن روزه متفق علیه و این نیز بجهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر میکنند در افطار
تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب میدانند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و تیقن بدان و احتیاط در آن نه استعجال با تردد و ظن چنانکه بعضی از اهل تکلف
و تسنن میکنند و توربشتی گفته است که اگر قصد در تاخیر تادیب نفس و دفع سرکشی و توسنی کردن نفس با مواصلت عشائین بنوافل باشد بی اعتقاد وجوب زیان ندارد و مؤید این تاویل است حدیث صحیح که روایت
کرده است او را ابوسعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال مکنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند گو وصال کند تا سحر و تاخیر افطار نظر بسیاست نفس و قطع شهوات امریست که کرده اند آنرا
بسیاری ربانیین و ارباب احوال و معاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه وعن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اقبل الليل من ههنا چون پیش آید تاریکی شب
از اینجا یعنی از جانب مشرق وادبر النهار من ههنا و پس رود روز از اینجا یعنی از جانب مغرب وغربت الشمس و فرو رود آفتاب و این اقبال و ادبار نیز بسبب غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این
برای تاکید و تقریر دخول لیل است فقد افطر الصائم پس بتحقیق روزه گشاد روزه دار یعنی در آمد وقت افطار و میباید که افطار کند متفق علیه وعن ابي هريرة قال نهى رسول الله صلى الله عليه
وسلم عن الوصال في الصوم نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاده بی اکل و شرب در میان آن فقال له رجل پس گفت مر آنحضرت را مردی از اصحاب انك تواصل
بدرستیکه تو وصال میکنی یا رسول الله پس برای چه منع میکنی از آن وصال که تو میخواهی ما را دائم باتباع خود قال گفت آنحضرت وايكم مثلي و کدام یکی از شما مانند منست اني ابيت يطعمني ربي ويسقيني
بدرستیکه من شب میکنم در حالی که طعام میدهد مرا که پرورنده و تربیت کننده منست و آب میدهد وی مرا متفق علیه بدانکه علما را درین طعام و شراب چند قولست یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود که
برای آن حضرت بهر شب از نزد پروردگار می آمد و میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از خدای تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وسلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه خود روزه نیز فرض کنند چنانچه
در روایت دیگر آمده است اظل عند ربي يطعمني ويسقيني روز میکنم نزد پروردگار خود طعام و شراب میدهد مرا چه آنچه موجب افطار است شرعا طعام و شراب معتاد است اما آنچه بطریق خرق عادت از بهشت
پیش پروردگار آمده باشد مبطل صوم نبود و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوتست که لازم اوست پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب میبخشد و چیزیکه قائم مقام طعام و شراب است
مرا فائده میکند و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم و یا مراد بطعام و شراب سیری و سیرابی است که بی طعام و شراب آن حضرت را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت است
چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرسنگی و تشنگی نیز بخشد و درین معنی قوت در ضمن سیری و سیرابی است و گفته اند معنی اول راجح تر است چه سیری و سیرابی منافی حال صائم است و مفوت
مقصود از صوم و وصال است چه روح این عمل گرسنگی است و تشنگی و نیز حال آن حضرت در اکثر جوع بود و چنانکه سنگ بر شکم مبارک می بست کذا فی فتح الباری و مختار آنست که مراد طعام و شراب محسوس
نیست و نه لازم وی که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وسلم وارد میگشت حاصل میشد که بدان از غذای
جسمانی و لوازم آن مستغنی میشد و این در محبتهای مجازی و مسرتهای حسی مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی که مر آنحضرت را بود تنبیه اختلاف است علما را در صوم وصال مر غیر آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم که جائز است یا مکروه یا حرام است طایفه گویند که جائز است مر کسی را که قادر است بدان و نهی از برای رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانکه تصریح در حدیث عائشه آمده است و از بعضی صحابه مثل
عبدالله بن زبیر و غیره و تابعین مثل عبدالله بن ابی نعم و عامر بن عبدالله بن الزبیر و ابراهیم تیمی منقول است و اکثر بر آنند که جائز نیست و امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی تنصیص کرده اند بر کراهت
و اختلاف کرده اند که کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد گفته که جائز است تا سحر و این در حقیقت تاخیر افطار است نه وصال و جمهور بر آنند که آن از خصائص حضرت نبوت است و ظاهر
حدیث بر همین است و از اهل سلوک آنها که مولع اند بریاضت نفس مرکه احتراز می کنند از افطار میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال برآید والله اعلم الفصل الثاني عن حفصة رضي الله عنها قالت قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من لم يجمع الصيام قبل الفجر فلا صيام له کسیکه نیت نکند و تصمیم عزم ننماید روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر او را يجمع بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و

و ثابت عزم بودن بر کاری رواه الترمذی وابوداود والنسائی والدارمی وقال ابوداود وقفه علی حفصة وگفته است ابوداود که موقوف کردانیده است این حدیث را بر حفصه معمر بفتح
میمین وعین مهمله در میان آنها که از اتباع تابعین است و ثوری و ابن عیینه و عبد الرزاق از وی روایت دارند والزبیدی بضم زای و فتح موحده و سکون تحتانیه منسوب بزبید نام او منیه بن صعب است از
یاران زهری است و ده سال با وی بوده و سماع حدیث از وی نموده و ابن عیینة نیز از اتباع است و مشهور است و یونس الایلی بفتح همزه و سکون تحتیه منسوب بایله شهر مشهور از شام نام پدر وی یزید است
کلهم عن الزهری همه ایشان معمر و زبیدی و سفیان بن عیینه و یونس روایت میکنند از زهری و موقوف میدارند این حدیث را بر حفصه و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شد که قول صحابی باشد و با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رفع نکرده باشد و گفته اند که این حدیث صحیح است پنج کس از اصحاب کتب سته جز بخاری روایت کرده اند و دار قطنی نیز روایت کرده و گفته که رجال اسناد وی همه ثقات اند و ظاهر این حدیث آنست
که روزه بی نیت از شب درست نباشد خواه فرض باشد چنانکه روزه رمضان و قضا و نذر و کفارت یا نفل و مذاهب درینجا مختلف است مذهب مالک همین است که نیت از شب برای روزه شرط است هر روزه که
باشد نظر بعموم این حدیث و شافعی و احمد نیز بدین قایل اند در غیر نفل اما نفل جائز است بنیت قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب ما آن است که روزه ماه رمضان و نفل و نذر معین جائز است بنیت
از نصف نهار شرعی که قبل از زوال است و برای روزه قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و دلائل هر یک مذکور است در شرح سفر السعادة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا سمع النداء احدکم والاناء فی یده چون بشنود بانگ نماز یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست او ست که میخواهد آب بخورد فلا یضعه حتی یقضی حاجته منه پس باید
که ننهد آوند را تا آنکه برآرد حاجت خود را از وی یعنی بنوشد آب را احتمال دارد که مراد اذان مغرب باشد پس بدین تاکید است برای تعجیل افطار اگرچه ترک اکل و شرب نزد اذان مسنون است یا اذان صبح بود یعنی
مدار بر اذان نیست نظر بر حقیقت صبح کند اگر بیقین طلوع کرده است نخورد و در شک تحری نماید اگر در غالب ظن شب است بخورد و الا نخورد و گفته اند که مراد اذان بلال است که بشب میگفت چنانکه در باب اذان گذشت
و قید بودن اناء در دست اتفاقی است رواه ابوداود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی و هم از ابی هریره است که گفت آنحضرت که گفت خدای تعالی احب
عبادی الی اعجلهم فطرا دوست ترین بندگان من بسوی من شتابنده ترین ایشان است در روزه کشادن از جهت ادراک شرف متابعت سنت و شکر گذاری و تحصیل اغتنام نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی
گفته اند که بجهت مخالفت اهل کتاب زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند رواه الترمذی وعن سلمان بن عامر صحابی است و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است بیا و این خطا است از کاتب
یا از مؤلف کتاب کذا قالوا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما فانه برکة پس بدرستیکه خرما
یا افطار بخرما سبب برکت و زیادتی ثواب است فان لم یجد فلیفطر علی ماء پس اگر نیابد خرما پس باید که افطار کند بر آب فانه طهور پس بدرستیکه آب پاک کننده است یا افطار بر آب پاک کننده است
معده را از آلایش و صاف کننده است و موجب اشتها است و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام و اشتها پیدا شود قبول میکند طعام را با اقبال تمام و چون باشد نخست چیزی که بوی
بوی شیرینی منتفع گردد بدن بوی غایت انتفاع خصوصا قوت باصره که انتفاع وی از حلاوت بیشتر و قوی تر است و چون حلاوت اهل حجاز تمر است و مجبول است طبیعت ایشان بر آن ترجیح یافته است سبب
انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و آما آب چون جگر از روزه خشکی حاصل میشود پس چون تر شود انتفاع وی بغذا کامل تر گردد و لهذا اولی بحال تشنه و گرسنه آنست که اندک آبی شرب کند پس از آن طعام بخورد رواه
احمد والترمذی وابوداود وابن ماجة والدارمی ولم یذکر فانه برکة غیر الترمذی و ذکر کرده است لفظ فانه برکة را غیر ترمذی وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یفطر قبل ان یصلی علی رطبات بود آنحضرت که افطار میکرد پیش از آنکه نماز بگذارد بر چند خرمای تر فان لم یکن رطبات فتمیرات پس اگر نمی بود خرماهای تر پس افطار میکرد بر چند خرمای خشک و در
بعضی روایات سه رطب سه تمر واقع شده فان لم تکن تمیرات حسا حسوات من ماء پس اگر نمی بود خرمای خشک هم مینوشید چند کف آب رواه الترمذی وابوداود وقال الترمذی
هذا حدیث حسن غریب وعن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فطر صائما او جهز غازیا فله مثل اجره روایت است از زید بن خالد که از مشاهیر
صحابه است گفت آنحضرت کسیکه روزه کشاید روزه داری را یا بسازد سامان غزا کننده را پس مر او راست مانند اجر وی بجهت اعانت بر خیر و شریک شدن در آن رواه البیهقی فی شعب الایمان
ومحی السنة فی شرح السنة وقال صحیح و گفته است محی السنة که این حدیث صحیح است و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند وعن ابن عمر رضی الله
عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا افطر قال ابن عمر روایت میکند که بود آنحضرت وقتی که افطار میکرد میگفت ذهب الظمأ وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالی
رفت تشنگی و تر شد رگها و ثابت شد اجر و ثواب اگر خواسته است خدا الظمأ مهموز است ممدود و مقصور بمعنی تشنگی یا تشنگی سخت رواه ابوداود وعن معاذ بن زهرة بضم زا و سکون ها از ثقات
تابعین است قال ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا افطر قال بود آنحضرت چون افطار میکرد میگفت اللهم لک صمت خداوندا برای رضای تو روزه داشتم و علی رزقک افطرت
و بر روزی تو که رسانیدی کشادم روزه را رواه ابوداود مرسلا الفصل الثالث عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الدین ظاهرا ما عجل الناس
الفطر همیشه است دین غالب مادامیکه شتابی کنند مردم افطار را لان الیهود والنصاری یؤخرون زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند در افطار پس در خلاف ایشان هم بنای عمل ایشان غلبه
شوکت است در دین و درین کلام اشارتست که قوام دین و غلبه آن در مخالفت اعدای دین است رواه ابوداود وابن ماجة وعن ابی عطیة رضی الله عنه تابعی است از اقران مسروق قال دخلت
دخلت انا ومسروق علی عائشة در آمدم من و مسروق بر عائشه فقلنا پس گفتیم یا ام المؤمنین رجلان من اصحاب محمد دو مرد اند از یاران محمد صلی الله علیه وسلم احدهما یعجل الافطار
ویعجل الصلوة یکی از آن دو مرد شتابی میکند در روزه کشادن و شتابی میکند در نماز گذاردن یعنی نماز مغرب والآخر یؤخر الافطار ویؤخر الصلوة و دیگر از آن دو مرد تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند
نماز را قالت گفت عائشه ایهما یعجل الافطار ویعجل الصلوة کدام یکی از آن دو مرد تعجیل میکند در افطار و تعجیل میکند نماز را قلنا عبد الله ابن مسعود گفتیم آنکه تعجیل میکند عبد الله بن مسعود است
رضی الله عنه قالت هکذا صنع رسول الله گفت عائشه هم چنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والآخر ابو موسی و مرد دیگر که تاخیر میکند ابو موسی اشعری است رضی الله عنه پس ابن مسعود

عمل عزیمت میکرد و ابو موسی برخصت و ابن مسعود اعلم و افقه است در احکام و اقدام است در اتباع [redacted] ابو موسی نیز از کبار صحابه است و در نیز سندی یا عذری خواهد بود و شاید که گاهی میکرده باشد والله اعلم رواه مسلم
وعن العرباض بن ساریة صحابیست از اهل صفه و از آن کویند که آن کناز نازل شده در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة قال دعانی رسول الله گفت خواند مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
الی السحور وفی رمضان بطعام سحر در رمضان اینجا سحور بفتح سین است زیرا که خواندن بطعام میگویند فقال هلم الی الغداء المبارك پس گفت آنحضرت بیا بسوی طعام برکت کرده شده در وی چنانچه
در اول باب گذشت فان فی السحور برکة رواه ابو داؤد والنسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم سحور المومن التمر نیکو طعام سحر مسلمان خرما است یکی خود
سحور مطلقا برکت است و تمر زیادت برکت است و چون در افطار وی نیز برکت است تسحر بوی موجب برکت اول و آخر خواهد بود رواه ابو داؤد باب تنزیه الصوم یعنی دور داشتن روزه از آنچه فاسد کرداند و ناپاک کرده
بود در وی تنزیه بمعنی بعد است و تنزیه باری تعالی تبعید وی است از آنچه روا نیست بوی از نقائص و عیوب و در حدیث آمده است الایمان نزه یعنی دور است از معاصی و در حدیث دیگر آمده است الجابیة نزهة یعنی جابیه بعید است از
وبا و جای نظیف و بیهی است بدمشق الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یدع قول الزور روزه داری که ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بهتان نیز آید و زور
قسمی از قول است و مراد اینجا شامل قول و فعل است تا صحیح افتد قول وی والعمل به و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه وشرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عنایتی و مبالاتی در آنکه ترک کند
خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت است از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شرعیت آن همین گرسنگی و تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطفاء نائرهٔ نفسانیت است تا نفس از اماره گی بر آید و مطمئنه گردد رواه البخاری
مشایخ گفته اند صوم سه قسم است یکی صوم عوام که عموم رحمت آن همه عالم راست و آن امساک از اکل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمامه اعضا و حواس از لذات و شهوات محرمه و مکروهه بلکه از انهماک در مباح نیز تا
کسر نفس و قمع وی است و صوم اخص الخواص و آن امساک از هر چیزی که ما دون حق است و عدم التفات بغیر وی و تعلق بما سوای وی سبحانه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقبل ویباشر وهو صائم گفت عائشه بود آنحضرت که بوسه میداد و مباشرت میکرد یعنی بشره و اندام را ببشرهٔ زنان میرسانید وکان املککم لاربه و بود آنحضرت املک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی
لنفسه و ارب بفتح همزه و را بمعنی حاجت و در روایت مشهور نزد محدثین همین است و گاهی روایت کرده میشود بکسر همزه و سکون را و این نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر ارادت عضو مراد عضو مخصوص
خواهد بود و تورپشتی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب صواب است پس احسن حمل او است بر حاجت متفق علیه و ترمذی گفته که در این باب حدیث عائشه حدیث حسن صحیح است و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه و غیرهم
در بوسه مر صائم را بعضی رخصت کرده اند پیر را نه جوان را و مباشرت سخت تر است از وی بعضی گفته اند که بوسه نقص اجر میکند نه تفطیر انتهی و مذهب نزد ما آنست که باک نیست ببوسه اگر امین باشد از جماع یا انزال و
مکروه است اگر امین نباشد زیرا که بوسه گرچه مفطر نیست ولیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شده ذات وی و در غیر حالت امن اعتبار کرده شد عاقبت وی و امام محمد در موطا گفته که باز داشتن
خود از آن افضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل است در ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه بدان و در موطا گفته که ابن عمر نهی میکرد
از تقبیل و مباشرت و عمر ابن الخطاب نهی میکرد از تقبیل و میگفت که نبود از عصمت مر هیچ یکی را آنچه بود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر
فی رمضان وهو جنب من غیر حلم گفت عائشه بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب میبود از غیر احتلام فیغتسل ویصوم پس غسل میکرد بعد از فجر و روزه میداشت متفق علیه
از ام سلمه نیز مثل این روایت کرده شده است و بود ابو هریره که روایت میکرد از فضل بن عباس که نیست روزه مر کسی را که صبح کند بجنابت و چون رسید ابو هریره را حدیث عائشه و ام سلمه رجوع کرد از آن و گفت ایشان
داناترند از من بدین امر و این را قصه ایست که ذکر کرده و ام ابن از شرح سفر السعادت و اکثر علما بر آنند و طیبی از نخعی نقل کرده که در روزه نفل درست است و لیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین برآنند
که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه را و قول اول صحیح تر است بعد از آن بدانکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر حلم بر جواز احتلام بر آنحضرت و الافاده نباشد این قید را لیکن گفته اند که احتلام
بر آنحضرت جایز نیست زیرا که احتلام از شیطان است و در مواهب لدنیه از قرطبی نقل کرده است که گفت صحیح این است که جایز نیست احتلام بر آنحضرت و مراد باحتلام در حدیث وی انزال است بی دیدن
چیزی در خواب و این از شیطان نیست یا آنکه مبنای قید عدم جواز است یعنی میبود غسل وی صلی الله علیه وسلم از جماع نه از احتلام زیرا که احتلام جایز نیست بر وی فافهم وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان
النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وهو محرم گفت ابن عباس که آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود پس محرم را جائز است که حجامت کند ولیکن بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده
شود جزای آن بدهد چنانکه در باب احرام بیاید واحتجم وهو صائم و حجامت کرد آنحضرت و حال آنکه وی صائم بود پس بحجامت کردن صوم فاسد نمیگردد و نزد امام ابو حنیفه مکروه هم نیست قضا و کفارت
لازم نمیکرد و نزد ائمه ثلثه نیز الا نزد امام احمد که باطل میکرد صوم حاجم و محجوم و واجب میکرد بر وی قضا نه کفارت و نزد عطا باطل میکرد صوم حاجم و واجب میکرد بر وی کفارت کذا قال الطیبی و کلام در
احتجام صائم در حدیث افطر الحاجم والمحجوم بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی وهو صائم فاکل او شرب فلیتم صومه کسیکه فراموش کرد روزه را حالا
آنکه روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکرد فانما اطعمه الله وسقاه زیرا که خورانیده است او را و نوشانیده او را مگر خدای تعالی متفق علیه و این حکم
عام است در هر روزه فرض باشد یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد از امام ابی حنیفه که میگفت اگر نمیبود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر
نمیبود روایت این حدیث را قائل میشدم بقضا و در هدایه گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع نیز ضرورة استوا در رکنیت وعنه قال بینما نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم
اذ جاءه رجل فقال و گفت ابو هریره در اثنای آنکه نشسته ایم ما نزد آنحضرت ناگاه آمد او را مردی پس گفت آنمرد یا رسول الله هلکت هلاک شدم من یعنی افتادم در گناه و در روایتی زیاده کرده و اهلکت هلاک کردم یعنی زن خود را
بافکندن او در گناه قال مالك گفت آنحضرت چه شده است چه کرده تو که این میگوئی قال گفت آنمرد وقعت علی امرأتی وانا صائم افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در روایتی جامعت اهلی فی نهار
رمضان و اقع شد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل تجد رقبة تعتقها آیا می یابی بنده را که آزاد کنی آنرا قال لا گفت نمی یابم قال گفت آنحضرت فهل تستطیع ان تصوم
شهرین متتابعین پس آیا میتوانی که روزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال گفت آنحضرت هل تجد اطعام ستین مسکینا آیا می یابی طعام شصت مسکین که بخورانی ایشان را قال لا گفت نمی یابم

قال کفت آنحضرت اجلس بنشین و مکث النبی و درنگ کرد و انتظار برد پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیزی بیاید از طعام و بوی دهد کفارت وی شود و مکث بضم کاف و فتح هر دو روایت فبینا نحن علی ذلک
اتی النبی پس در اثنای آنکه ما بر آنحال بودیم آورده شد و پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بعرق فیه تمر زنبیلی بافته شده از برگ خرما و عرق بفتح عین و را و بسکون نیز آمده والعرق المکیل الضخم زنبیل سطبر
که در وی پانزده صاع یا بیست صاع گنجد و پانزده صاع شصت مدست قال این السائل کفت آنحضرت کجاست آن مرد سائل و کیست قال انا کفت منم اینجا حاضر قال کفت آنحضرت خذ هذا فتصدق به
بگیر این تمر را پس تصدق کن بوی بر فقرا کفارت خود فقال الرجل اعلی افقر منی پس کفت آن مرد آیا تصدق کنم بر فقیرتر از خود یا رسول الله یعنی من خود فقیرترین همه ام بر فقیر اچه تصدق کنم فوالله ما بین لابتیها
پس بخدا سوگند که نیست میان دو سنگستان مدینه یرید الحرتین میخواهد به لابتین حرتین و حره و حره زمین سنگلاخ سوخته و مدینه مطهره در میان دو سنگلاخ واقع شده اهل بیت افقر من اهل بیتی نیست
اهل خانه فقیرتر از اهل خانه من فضحک النبی پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه تا آنکه پیدا آمد نابهای آنحضرت و ناب دندان پیشین و در دندان دندان مشک میکویند و آن دندانهاست
متصل برباعیات و در روایات بدت نواجذه نیز آمده و آن دندانهاست در نهایت دهان که آنرا ضرس العقل و ضرس الحلم میکویند در وقت بلوغ و کمال عقل بر آیند و پیدا آمدن آنها از خنده ممکن نیست میکویند که مراد بدان
مطلق دندانهاست تحقیق این در موضع خود ذکر کرده شده است ثم قال اطعمه اهلک پس کفت آنحضرت آنرا بخوران بر اهل خانه خود را چون بدید آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آنمرد در غایت احتیاج است فرمود بخور
کفارت در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواهی یافت و خوردن اهل بیت کفایت میکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعضی برآن رفته اند که این حکم مخصوص بآن مرد است و بعضی کفته اند که منسوخ است و قول قدیم همان است که کفته شد والله
اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقبلها وهو صائم روایت میکند عائشه رضی الله عنها که آنحضرت بوسه میکرد او را و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود
ویمص لسانها و میمکید آنحضرت زبان عائشه را و مص مکیدن و کفته اند مصمصه بمهملتین مثل مضمضه بمعجمتین لیکن مهمله بطرف زبان میباشد و معجمه بتمام دهان و شک نیست که این تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود رواه
ابو داؤد و کفته اند که سند این حدیث ضعیف است یکی از رواة وی محمد بن دینار الطاحی البصری و دیگر سعید بن اوس است و هر دو ضعیف اند والله اعلم وعن ابی هریرة ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم
عن المباشرة للصائم ابو هریره روایت میکند که مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت مر صائم را و مراد بمباشرت لمس مرد و زن است یکدیگر را و ملاقات بشره با بشره در غیر فرج فرخص له پس رخصت کرد آنحضرت
مر او را و مباشرت و اتاه آخر فسأله و آمد آنحضرت را مردی دیگر پس سؤال کرد از مباشرت فنهاه پس نهی کرد او را و منع فرمود فاذا الذی رخص له شیخ پس ناگاه آنکسیکه رخصت کرد مر او را پیر بود
واذا الذی نهاه شاب و آنکسیکه نهی کرد او را جوانست پس معلوم شد که پیر را درست است و جوان را نه و مآل این خوف است و در غالب سبب آن پیری و جوانی است رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من ذرعه القیء وهو صائم فلیس علیه قضاء کسیکه سبقت کند و غلبه آرد او را قی پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست ومن استقاء عمدا فلیقض و کسیکه قی کند بقصد باید که
قضا کند که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت مطلق است و برابر است که قی پر دهن باشد یا کمتر از آن و این است مذهب ائمه ثلثه و اما مذهب نزد اصحاب ما پس امام محمد موافق است ائمه را
در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و امام ابو یوسف مقید میکرداند تعمد قی را بملأ الفم پس اگر قلیل باشد قضا نکند چنانچه در حدیث نیست و ذکر کرده است در هدایه مذهب امام ابو حنیفه را و بعضی
شروح هدایه کفته که قول محمد روایتی است از ابی حنیفه کفتم من و بخدا توفیق که امام محمد در مؤطای خود کفته است که همین است قول ابی حنیفه رواه الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجة والدارمی و قال الترمذی
هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث و کفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم او را مکر از حدیث عیسی بن یونس وقال محمد یعنی البخاری لا اراه محفوظا و کفته است محمد یعنی
بخاری که کمان نمیبرم این حدیث را که محفوظ است و محفوظ مقابل شاذ است و معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد وعن معدان بفتح میم و سکون عین مهمله بن طلحة تابعی ثقه است روایت دارد از عمر بن الخطاب و
ابی الدرداء و ثوبان ان ابا الدرداء حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قاء فافطر روایت میکند که ابو الدرداء حدیث کرد او را که آنحضرت قی کرد پس افطار کرد قال فلقیت ثوبان فی مسجد دمشق کفت
معدان پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد دمشق فقلت ان ابا الدرداء حدثنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم پس کفتم بدرستیکه ابو الدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر خدا صلعم قاء فافطر قی کرد پس افطار کرد فقال صدق کفت
ثوبان راست کفته است ابو الدرداء وانا صببت له وضوءه و من ریخته بودم برای آنحضرت آب وضوی او را و ثوبان مولای آنحضرت است صلی الله علیه وسلم رواه ابو داؤد والترمذی والدارمی ظاهر این حدیث دلالت دارد
که قی ناقض وضوست و تقریر این حدیث سابق استقاء یعنی تعمد قی خواهد بود و راوی تفسیر نکرده کذا قالوا و باین حدیث استدلال کرده اند ابو حنیفه و احمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری که قی ناقض وضوست و حمل کرد شافعی و اتباع که
قائل نیستند بنقض قی وضو را بر شستن دهان و روی یا بر استحباب والله اعلم وعن عامر بن ربیعة صحابی است قدیم الاسلام حاضر شده بدر را و تمامه مشاهد را قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم ما لا احصی
یتسوک وهو صائم کفت دیدم آنحضرت را آنقدر که شمار نمیتوانم کرد مسواک میکرد و حال آنکه وی روزه دار بود رواه الترمذی و ابو داؤد و این حدیث مطلق است در جواز مسواک کردن روزه دار و علما را
اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک جائز میدارند خواه مسواک سبز باشد یا تر کرده شده بآب و خواه قبل از زوال بود یا بعد از آن و ابو یوسف کفته مکروه است رطب و مبلول و نزد شافعی مکروه است بعد از زوال برای دور
ازاله خلوف است و نزد احمد و اسحق مکروه است آخر نهار پس آنکه مکروه نمیدارد سنت میداند یا مستحب چنانکه در غیر رمضان بی حرج العلماء وعن انس قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال اشتکیت
عینی کفت انس آمد مردی نزد آنحضرت کفت شکایت کردم من بدرد چشم خود یعنی بدرد چشم من بدرد آمد می کویند شکایت کرد فلان شکم خود را وقتی که بدرد آمد شکم یا چشم و کاهی هم چنین میکویند شکایت کرد بطن او یعنی
دردمند شد و بیمار شد و اصل شکایت بمعنی کلاست و این نیز ازین باب است افاکتحل وانا صائم کفت آیا پس سرمه کشم در چشم که علاج درد چشم است و حال آنکه من روزه دارم قال نعم کفت آنحضرت آری سرمه
بکش یعنی سرمه کشیدن مر روزه را زیان نمیکند اگر میخواهی بکش رواه الترمذی وقال لیس اسناده بالقوی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و کفته است نیست اسناد وی قوی و ابو عاتکة الراوی
یضعف و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود و حکم کرده میشود بضعف وی نیز کفته است ترمذی که درین باب حدیثی از ابی رافع نیز آمده است و حدیث انس اسناد وی قوی نیست
و بصحت نرسیده است از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی و اختلاف کرده اند اهل علم در آن پس مکروه داشته اند آنرا بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق است و رخصت کرده اند
بعضی و این قول شافعی است انتهی و قول امام ابو حنیفه نیز رخصت است و از امام مالک کراهیت نقل کرده اند و در جامع الاصول از انس بن مالک بروایت ابی داود آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه

سلم که سرمه میکرد و در حدیث دیگر آورده که گفته است رسول الله صلی الله علیه وسلم باید که پرهیز کنند از سرمه و حدیث ضعیف است والله اعلم وعن بعض اصحاب النبي صلی الله علیه وسلم قال لقد رأيت النبي صلی الله
علیه وسلم بالعرج گفت بتحقیق دیدم آن حضرت را بعرج بفتح عین مهمله و سکون را نام موضعی است میان مکه و مدینه و بعضی گفته اند موضعی است بمدینه يصب على رأسه الماء میریخت آن حضرت بر سر خود آب را
وهو صائم وحال آنکه آنحضرت روزه دار بود من العطش میریخت آب از جهت تشنگی او من الحر یا از جهت گرمی شک راوی است رواه مالك وابوداود وعن شداد بفتح معجمه و تشدید مهمله بن اوس
بفتح همزه و سکون واو انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبت حبیبان رسول الله روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتى رجلا بالبقيع آمد مردی را ببقیع که مقبره مدینه
مطهره است وهو يحتجم و آن مرد حجامت میکرد وهو آخذ بيدي و آنحضرت گیرنده بود دست مرا لثماني عشرة خلت من رمضان وقتی که هجده شب گذشته بود از رمضان فقال پس گفت آنحضرت
افطر الحاجم والمحجوم روزه گشاد حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزه هر دو رواه ابوداود وابن ماجه والدارمي قال الشيخ الامام محيي السنة رحمة الله عليه وتأوله
بعض من رخص في الحجامة وتأویل کرده است این حدیث را که ظاهرش در فساد صوم است بحجامت بعضی از کسانی که رخصت کرده اند در حجامت و میگویند که روزه بحجامت نمیشکند و میگویند بقول خود ای
تعرضا للافطار یعنی پیش آمدند حجام و محجوم برای افطار و نزدیک است که بشکنند روزه ایشان المحجوم للضعف اما محجوم بجهت ضعف و سستیکه عارض میشود مر او را بجهت خون کم کردن یعنی نزدیک است که
ضعف کند و بجهت آن بخورد روزه تا هلاک نشود والحاجم لانه لا يأمن من ان يصل شيء الى جوفه واما حجامت کننده زیرا که وی ایمن نیست از رسیدن چیزی از خون بشکم وی بمص الملازم بمکیدن شیشهای
حجامت در عرب باین طریق خون کم میکنند که بر موضع خون نیشها میزنند و بشاخ یا شیشه که آنرا محجم گویند بکسر میم بر آن موضع نهاده بدهان میکشند و میمکند پس جای آن دارد که خون بدهن درآید و از دهان درون شکم
رود و ملازم جمع ملزم بکسر میم قاروره حجامت که جمع میکرده در وی خون بدانکه جمهور علما برآنند که حجامت نمیشکند روزه را و مکروه نیست مر صائم را مگر بجهت طریان ضعف و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی است
و همین است مروی از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و جماعتی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد ابن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه و رفته اند امام احمد و طائفه از علما مثل عبدالله
بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور بآنکه حجامت مفطر است صوم حاجم و محجوم را چنانکه ظاهر این حدیث است و واجب است قضا و تشدید کرد عطا و کفارت را نیز واجب کرد اند و بقول احمد قائل شده اند
بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان و نقل کرده زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که حجامت کرد و وی صائم بود و روایت کرده است که افطر الحاجم و
المحجوم و من هیچ کدام ازین حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند صائم حجامت را باشد نزد من محبوب تر و اگر بکند حجامت نمیگویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت و
چون بمصر آمد میل کرد برخصت و در فتح الباری گفت که بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آن حضرت امثل و ارجح است از حیثیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس
موافق حدیث ابن عباس است زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل بخارج و در نمی آید چیزی از خارج بداخل و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شهوت است و موافق مصلحت صیام است و جماع هم اگرچه همچنین است آن
ولیکن ثابت شده است اجتناب از آن بنص و مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار بحجامت است و قومی میگویند که حجامت اگرچه مفطر نیست اما مکروه است از جهت طریان ضعف و خوف
هلاک و علمای مذهب احمد مبالغه کرده اند در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم و تائید مذهب خود و نصرت آن بمعقول و منقول گفته اند که دوازده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب و جمهور تاویل میکنند آنرا که
مراد بافطار تعرض برای وست و وقوع در آن چنانچه مولف در کتاب نقل از محیی السنه بیان کرده است و بعضی میگویند این قول یعنی افطر الحاجم والمحجوم در دو شخص معین را بود که با حجامت ارتکاب امری کرده که منع صوم
بود میکردند از جهت حجامت و آن امر غیبت بود و احادیث بتغلیظ اغتیاب صادر شده اند و بعضی میگویند که آن حضرت نزدیک شام بحاجم و محجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی
خوب نکرده اند که حجامت کرده اند ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است و بعضی میگویند که رخصت بعد از نهی است و نهی منسوخ است والله اعلم وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من افطر يوما من رمضان من غير رخصة ولا مرض کسیکه افطار کند روزی را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و پیری و بیم مرض لم يقض عنه صوم الدهر كله قضا نکند از وی روزه
تمام عمر وان صامه اگرچه روزه دارد تمام عمر و این حدیث از باب تشدید و مبالغه است و مراد آن است که فضیلت روزه فرض در آن مرتبه است که بروزه نفل درنتوان یافت اگرچه مدت عمر بود و
الا کفاره بروزه دو ماه کفایت میکند و ران رواه احمد والترمذي وابوداود وابن ماجه والدارمي والبخاري في ترجمة باب و روایت کرده آنرا بخاری در ترجمه باب یعنی بطریق تعلیق حدیث
نیاورده است چنانچه احادیث صحیح بخاریست وقال الترمذي سمعت محمدا يعني البخاري و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را يقول میگفت بخاری ابو المطوس بضم میم و فتح
طای و کسر واو مشدده و در آخر سین مهمله الراوي که راوی این حدیث است لا اعرف له غير هذا الحديث نمیشناسم او را جز این حدیث و گفته است کان نمیدانم پدر او را که شنیده باشد آنرا از ابی هریره
و ابن خلف قرطبی گفته است که این حدیث ضعیف است احتجاج کرده نمیشود بمثل وی کذا في بعض الحواشي وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم كم من صائم ليس له من صيامه الا الظمأ
بسیار روزه دار که نیست مر او را حاصلی از روزه خود مگر تشنگی چنانکه روزه دارد و از دروغ و از غیبت و دیگر مناهی خود را باز ندارد وكم من قائم ليس له من قيامه الا السهر و بسا شب خیز نماز که نیست مر او را حاصلی از
قیام خود مگر بیداری چنانکه نماز در زمین مغصوب کند و ارتکاب مناهی نماید و بنماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتنا ندارد و ظاهر آنست که تعیین مدد و مقصود تشنگی یا تشنگی سخت رواه الدارمي
ذکر حدیث لقیط و ذکر کرده شده است حدیث لقیط بفتح لام و کسر قاف بن صبرة بفتح صاد مهمله و کسر موحده که در وی ترک مبالغه در استنشاق است مر صائم را في باب سنن الوضوء
اگرچه در مصابیح اینجا مذکور است الفصل الثالث عن ابي سعيد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا يفطرن الصائم سه خصلت است که روزه نمی گشایند مر روزه دار را
الحجامة والقيء والاحتلام مراد بقی آن است که سبقت کند و غالب آید و بعمد نکند که وی مفطر است چنانکه گذشت رواه الترمذي وقال هذا حديث غير محفوظ و گفته است که
این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است وعبد الرحمن بن زيد الراوي يضعف في الحديث و گفته اند که روایت کرده است آنرا دارقطنی و بیهقی و روایت کرده است ابوداود از مردی از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابوداود اشبه است بصواب و ابوزرعه گفته که اصح است وعن ثابت البناني بضم موحده و تخفیف نون از کبار تابعین است روایت میکند از انس قال گفت سئل

انس ابن مالک پرسیده شد از انس پسر مالک کنتم تکرهون الحجامة للصائم علی عهد رسول الله آیا بودید شما که مکروه میداشتید حجامت را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لا گفت انس مکروه
نمی پنداشتیم حجامت را الا من اجل الضعف مگر از جهت پیدا شدن ضعف بحجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میکرد صوم را یا مکروه است در آن رواه البخاری وعن البخاری تعلیقا و روایت است از
بخاری بطریق تعلیق و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد قال گفت بخاری کان ابن عمر یحتجم وهو صائم بود ابن عمر که حجامت میکرد و حال آنکه صائم است یعنی حجامت میکرد در روزه ثم ترکه بعد از آن گذاشت حجامت
کردن را در روزه فکان یحتجم باللیل پس بود که حجامت میکرد در شب وعن عطاء رضی الله عنه قال ان مضمض گفت عطا که از تابعین است اگر آب در دهان جنبانید ثم افرغ ما فی فیه من الماء
پس تهی ریخت آنچه بود در دهن وی از آب لا یضره ان یزدرد ریقه زیان نمیکند او را که فرو برد بلع آب دهان خود را وما بقی فی فیه و فرو برد چیزی را که باقی مانده است در دهن او و بعضی گفته اند ما نافیه است یعنی
چیزی باقی نمانده است در دهن وی گفته اند که اصل عبارت ما ذا بقی است و الف از قلم ناسخ افتاده و معنی آنست که و چه چیز باقی مانده است در دهن یعنی هیچ چیز باقی نمی ماند بعد از ریختن آب از دهن مبالغه و شیخ ابن حجر گفته است
و در روایات مصطلکی و آنرا علک رومی میگویند که برای قوت دندان میخایند و علک بمعنی ترنج و چسبان مثل سریشم تر آید و علک بفتح بمعنی خائیدن نیز می آید فان ازدرد ریق العلک لا اقول انه یفطر پس اگر فرو
برد آب دهن که بخائیدن علک پیدا میگردد نمیگویم که وی افطار میکند زیرا که از وی چیزی جدا نمیگردد که بشکم در رود تا روزه شکند ولکن ینهی عنه ولیکن نهی کرده میشود از فرو بردن وی مکروه است احتیاطا منیت و
در بعضی نسخ و یمضغ العلک بی کلمه لا و گفته اند که این اوفق است بسیاق فافهم رواه البخاری فی ترجمة باب باب الصوم المسافر بدانکه احادیث وارده در صوم مسافر و افطار وی مختلف بعضی وارد
شده اند در اباحت افطار بی تعرض با آنکه صیام یا افطار افضل است و بعضی وارد شده بتخییر میان صیام و افطار و بعضی بر جواز افطار و ذم صیام نظر در تفاوت احوال و اوقات و اتفاق دارند جمهور علما از اهل قوی
که افطار و صیام هر دو جائز اند و خلاف دارند در آنکه کدام یکی از ینها افضل است یا هر دو برابرند ابو حنیفه و مالک و شافعی و ثوری و جز ایشان بر آنند که صوم افضل است کسی را طاقت دارد بجهت برائت ذمه و آسانی آن
و موافقت مسلمانان و مشکل بودن قضای بعد از مضی رمضان و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روزه داشتن مصالح حجت مر ایشان را و نزد احمد و اسحق و اوزاعی و سعید بن المسیب افطار افضل است مطلقا و بعضی از
اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز نقل کرده اند از جهت تمسک بظاهر قول خداوند تعالی فعدة من ایام اخر و باحادیثی که وارد شده است در ذم صوم تا آنکه بعضی از اصحاب ظواهر عدم جواز صوم در سفر گفته و
گفته اند روزه دار در سفر مانند کسی است که روزه ندارد و بعضی علما بر آن رفته اند که هر چه آسان تر است همان افضل است و بعضی بر آنند که هر دو برابر است و بنده مخیر است والله اعلم الفصل الاول
عن عائشة رضی الله عنها قالت ان حمزة بن عمرو الاسلمی قال للنبی صلی الله علیه وسلم اصوم فی السفر گفت عائشه که حمزه بن عمرو اسلمی که از صحابه است گفت مر آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر و
کان کثیر الصیام و بود این مرد بسیار روزه دارنده فقال ان شئت فصم وان شئت فافطر پس گفت آنحضرت اگر میخواهی روزه دار و اگر میخواهی افطار کن ظاهر آنست که بحال وی روزه و افطار هر دو برابر
بوده این حدیث دلیل است بر جواز صیام در سفر و تخییر میان وی و افطار متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال غزونا مع رسول الله گفت غزا کردیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لست
عشرة مضت من شهر رمضان وقت شانزده شب که گذشته بود از رمضان فمنا من صام ومنا من افطر پس بعضی از ما کسی بود که روزه داشت و بعضی از ما کسی بود که افطار کرد فلم یعب
الصائم علی المفطر ولا المفطر علی الصائم پس عیب نگرفت روزه دار بر افطار کننده و نه افطار کننده بر روزه دار این حدیث نیز ظاهر در تخییر و مساوات است مگر آنکه عدم عیب بجهت اصل جواز دارند اگر چه یکی
افضل باشد رواه مسلم وعن جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت جابر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی سفر در سفری فرای زحاما پس دید آنحضرت انبوهی مردم را ورجلا
قد ظلل علیه و دید مردی را که سایه کرده شده است بروی یعنی مانند آن از شقت عطش و حرارت صوم بحال خود نمانده است از ایستادن مردم بر سر او و گرد بر گرد او فقال ما هذا پس پرسید حضرت که چیست
این انبوهی و این سایه کردن و سبب آن چیست قالوا صائم گفتند این مرد روزه داراست که بجهت غایت ضعف افتاده است فقال پس گفت آنحضرت لیس من البر الصیام فی السفر نیست از نیکی روزه داشتن
در سفر یعنی تا این حد که برسد روزه داشتن نیک نیست و افطار افضل است متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی السفر بودیم ما با آنحضرت در سفری
فمنا الصائم ومنا المفطر پس بعضی از ما روزه دار بودند و بعضی از ما افطار کننده فنزلنا منزلا فی یوم حار پس فرود آمدیم منزلی را در روز گرم فسقط الصوامون پس افتادند روزه داران وقام المفطرون
و بر پا ایستادند افطار کنندگان فضربوا الابنیة پس زدند خیمها را وسقوا الرکاب و آب دادند شتران را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذهب المفطرون الیوم بالاجر برند
افطار کنندگان امروز اجر و ثواب را و این دلیل است که فطر با قوت افضل است از صوم با عجز کذا قیل گفت بنده ضعیف سامحه الله که در قول وی الیوم ایما است بآن که افضلیت فطر بجهت خدمتگاری مفطران است بر صائمان نه
علی الاطلاق فافهم و در حدیث دلیل است بر آنکه خدمت صالحان افضل از نوافل است ذکره الشیخ فی العوارف متفق علیه وعن ابن عباس قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة
بیرون آمد حضرت از مدینه بمکه یعنی بسال فتح مکه فصام پس روزه داشت در راه حتی بلغ عسفان تا آنکه رسید عسفان را بضم عین و سکون سین مهملتین و فا نام موضعی است بر دو مرحله از مکه و وی چاهها است شیرین آب
ثم دعا بماء پس طلبید آن حضرت آب را فرفعه الی یده پس برداشت آب را تا نهایت دراز دست خود لیراه الناس تا ببینند آن را مردم فافطر پس آب خورد و روزه بکشاد حتی قدم مکة تا آنکه قدم آورد بمکه
وذلک فی رمضان و این واقعه در رمضان بود و مشهور آنست که بر آمدن آنحضرت از مدینه دهم رمضان بوده و در آمدن بمکه و فتح آن بستم وکان ابن عباس یقول و بود ابن عباس که میگفت قد صام رسول الله
بتحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در سفر و افطر و افطار کرده است یعنی هر دو وجه عمل فرموده اند فمن شاء صام ومن شاء افطر پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار
کند یعنی هر دو برابر است و بنده مخیر است متفق علیه وفی روایة لمسلم عن جابر و در روایتی مر مسلم را از جابر آمده است انه شرب بعد العصر که آنحضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر الفصل
الثانی عن انس بن مالک الکعبی صحابیست غیر انس بن مالک مشهور گفته اند که در میان صحابه نیست دو کس که نام ایشان انس است الا میان انس بن مالک این و کسی که او این انس بن مالک را یک حدیث است
در صوم مسافر و حامل و مرضع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وضع عن المسافر شطر الصلوة بدرستیکه خدای تعالی نهاده است از مسافر یعنی اسقاط کرده است فرضیت آنرا از ذمه وی
نصف نماز را که چهار گانی بود و هکذا آورده والصوم عن المسافر و نهاده است وجوب روزه را از ذمه مسافر وعن المرضع والحبلی و نهاده است روزه را از زن شیر دهنده و آبستن اند در افطار مرضع و حبلی را

برتقدیر یست که اگر زیان کند بچه را یا نفس ایشان را و مراد بمرضع دایه است که بحکم عقد اجاره ارضاع بر وی لازم شده است اما بر وی ارضاع لازم نیست اگر استطاعت آن دارد که اجرت آن توان آورد مگر آنکه بچه پیش فقیر باشد یا مرضع نیابد این چنین است مذهب ما رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجه وعن سلمة بن محبق بضم میم وفتح حاء مهمله وتشدید موحده مفتوحه در آخر قاف وبکسر با نیز گفته اند ولیکن محدثان بفتح با میخوانند صحابیست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له حمولة تأوی الی شبع کسیکه باشد مر او را مرکبی که برساند او را بمنزل در حالت سیری و آسانی وحموله بفتح حا چیزیکه بر داشته شود بار بروی شتر باشد یا خر یا جز آن یعنی مرکب فلیصم رمضان حیث ادرکه پس باید که روزه دارد رمضان را هر جا که دریابد رمضان او را یا دریابد او رمضان را از این حدیث معلوم میشود که بر تقدیر آسایش و آسانی در سفر روزه باید داشت و امر در وی محمول بر ندب و استحباب است و الا افطار جائز است در سفر اگرچه مشقت نبود و اجماع برین حدیث سخن بجهت ضعف بعضی رجال است که اسناد کرده اند ذکره الشیخ ابن حجر رواه ابوداؤد الفصل الثالث عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج عام الفتح الی مکة فی رمضان روایت است از جابر که آن حضرت بیرون آمد در سال فتح بسوی مکه در رمضان فصام پس روزه داشت در راه حتی بلغ کراع الغمیم بضم کاف وتخفیف را وفتح غین معجمه تا رسید این موضع را که میان مکه و مدینه است نزدیک بعسفان بر سه میل از وی فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثم دعا بقدح من ماء پس طلبید قدحی از آب فرفعه پس برداشت قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح ثم شرب پس نوشید آب را فقیل له بعد ذلک ان بعض الناس قد صام پس گفته شد مر آن حضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بر روزه ماندند و افطار نکردند با این معنی و دیگر گفته باشند فقال پس گفت آن حضرت اولئک العصاة اولئک العصاة آنکسانند بی فرمانی کنندگان آنکسانند بی فرمانی کنندگان تکرار فرمود از برای تاکید و زجر و تشدید بر ایشان زیرا که مخالفت کردند فعل رسول صلی الله علیه وسلم را و قبول نکردند رخصت خدا را عز و جل و وارد شده است که خدا دوست دارد که گرفته شود رخصتهای وی را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده میشود عزیمتهای او و نه از آن جهت که روزه داشتن حرام است در سفر چنانچه طایفه ظاهریه توهم کرده اند زیرا که تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد فقیر رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صائم رمضان فی السفر کالمفطر فی الحضر روزه دارنده رمضان در سفر مانند افطار کننده است در حضر از این حدیث معلوم میشود منع از صوم در سفر بهم چو منع افطار در حضر و این محمول بر تضرر و خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که تشابه در تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است دیگری تارک عزیمت است رواه ابن ماجه وعن حمزة بن عمرو الاسلمی انه قال گفت یا رسول الله انی اجد فی قوة علی الصیام فی السفر میشناسم من پیابم در خود قوت بر روزه داشتن در سفر فهل علی جناح پس هست بر من گناه قال گفت هی رخصة من الله این افطار رخصت است از خدا عز و جل فمن اخذ بها فحسن پس کسیکه اخذ کند رخصت را و عمل کند بدان پس نیکست نظر بسهولت و کرم و تیسیر الهی و عجز و ضعف بنده چنانچه گذشت ومن احب ان یصوم فلا جناح علیه و کسیکه دوست دارد که روزه دارد پس نیست گناه بر وی درین اشارت است باولویت افطار رواه مسلم

باب القضاء

ظاهر آن است که مراد بقضا قضای صوم رمضان باشد و اگر مراد از آن عام باشد نیز صورت دارد و افطار صوم رمضان را حکم است اگر ناسیا باشد نه قضا است و نه کفارت و اگر متعمد باشد بی عذر کفارتست و قضا و در ابواب سابق حکم آن گذشت و اگر بعذر باشد چنانچه سفر و مرض در آنجا قضا است

الفصل الاول عن عائشة قالت کان یکون علی الصوم من رمضان گفت عائشه بود شان که میبود بر ذمه من روزه از رمضان که بعذر خورده بودم فما استطیع ان اقضی الا فی شعبان پس نمیتوانستم که قضا کنم مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال قال گفت یحیی بن سعید تعنی الشغل من النبی او بالنبی صلی الله علیه وسلم یعنی منع میکرد عائشه را از قضای ماهها دیگر مشغولی که صادر میشد از جانب آن حضرت از جهت طلب کردن وی صلی الله علیه وسلم استمتاع از وی رضی الله عنها یا از جانب عائشه مشتهی بودن وی مر آنحضرت را و آنحضرت در شعبان در اکثر وی بلکه کل وی روزه میداشت درین میان عائشه فرصت مییافت و روزه قضا میکرد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل للمرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه روا نیست مر زن را که روزه دارد در حال آنکه شوهر وی حاضر است مگر بدستوری شوهر و این شامل است ابتدای صوم را و افطار را بعد از صوم و درین هنگام قضا میکند بر مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم نفل بعد از نقض آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مراد در ترجمه باب قضای صوم است وجودا یا عدما پس موافق باشد بر مذهب شافعی و هر که با اوست در عدم وجوب قضای آن فافهم ولا تأذن فی بیته الا باذنه و اذن نکند زن هیچ یکی را بدر آمدن در خانه شوهر مگر باذن وی اگرچه محرم باشد رواه مسلم وعن معاذة العدویة انها قالت لعائشة ما بال الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة روایت است از معاذه عدویه که تابعیه ثقه است و کنیت او ام الصهبا است که وی گفت مر عائشه را که چیست حال حائض که قضا میکند روزه را که در ایام حیض خورده است و قضا نمیکند نماز را با وجود آنکه هر دو فرض اند ساقط شده اند آن بعذر حیض قالت عائشة کان یصیبنا ذلک گفت عائشه که میرسید ما را آن یعنی حیض فنؤمر بقضاء الصوم پس امر کرده میشدیم بقضای صوم ولا نؤمر بقضاء الصلوة و امر کرده نمیشدیم بقضای نماز یعنی این امر تعبدی است که شارع بدان حکم کرده است علت آن پرسیدن حاجت نیست اگرچه ممکن بود که مشقت در قضای نماز حرج و مشقت تمام است باین سبب قضای آن واجب نشد اما عائشه را گفتگو برین است شاید که وی میگفت که را حرج نیست و مشقت نی او اشارت کرد که در احکام شرع علت طلب کردن حاجت نیست حکم شارع است هر چه فرماید باید کرد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وعلیه صوم صام عنه ولیه کسیکه بمیرد و بر وی صومی است که قضا نکرد آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی متفق علیه بدانکه اختلاف کرده اند علما در کسیکه مرده و بر وی صوم واجب بود قومی بدان رفته اند که جائز است که روزه دارد از وی ولی وی و باین قول قائل است امام احمد و شافعی در قول و تصحیح کرده است آنرا نووی از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که مخیر است ولی میان صوم و طعام و جمهور علما بر آنند که جائز است و متعین است طعام اگر فدیه میگویند و باین قائل شده امام ابوحنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث مال وی و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال تاویل کرده اند این حدیث را بآنکه مراد بصوم ولی اطعام و تکفیر اوست و این تاویل بعید است مگر آنکه ثابت شود بدلائل دیگر که فدیه واجب است و صوم رد است متفق علیه

الفصل الثانی عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من مات وعلیه صیام رمضان فلیطعم عنه مکان کل یوم مسکینا کسیکه بمیرد و بر وی روزه رمضان باشد پس باید خورانیده شود از جانب وی بجای هر روزه یک مسکین را این حدیث متمسک جمهور است و غالبا این ناسخ اول است یا اول مأول است چنانکه گفته شد رواه الترمذی وقال الصحیح انه موقوف علی ابن عمر و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف است بر

[illegible]

ابن عمر و قول اوست اما این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد الفصل الثالث عن مالك بلغه ان ابن عمر كان يسأل روایتست از امام مالک رسیده است او را از
ابن عمر بود که پرسیده میشد هل یصوم احد عن احد او یصلی احد عن احد آیا روزه دارد یکی از جانب دیگری و نماز گذارد یکی از جانب دیگری فیقول لا یصوم احد عن احد و لا یصلی احد عن احد پس گفت
ابن عمر که روزه ندارد یکی از دیگری و نماز گذارد یکی از دیگری که ادای فرض وی شود اما در روزه و نماز گذاردن ثواب آن را بدیگری بخشیدن اختلافست و صحیح جواز است رواه فی الموطا باب صیام التطوع
تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و توربشتی گفته که تطوع توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن از عبادات نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع مینماید و طاعت میکند بی آنکه شارع
او را تکلیف کند الفصل الاول عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم گفت عائشه بود آنحضرت که روزه میداشت
تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و نقول در هر دو جا بتا فوقانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب و مقصود آنست که عادت شریف آن حضرت
در روزه نفل دوام و استمرار نبود و گاهی چندان متصل روزه میداشت تا آنکه مردم گمان میبردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چندان افطار میکرد که گمان میبردند که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عائشه میگوید وما رأيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط الا رمضان و ندیدم من آن حضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد روزه را مگر روزه رمضان را وما رأيته في شهر اكثر منه صياما في شعبان
و ندیدم آن حضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن قدر که در شعبان روزه میداشت در هیچ ماه دیگر نمیداشت چنانکه گفت وفی روایة قالت و در روایتی چنین آمده است که گفت عائشه كان
يصوم شعبان كله بود آنحضرت روزه میداشت شعبان همه شعبان را و چون درینجا مبالغه بود باعتبار افاده اکثر استعمال کل و دادن اکثر را حکم کل گفت كان يصوم شعبان الا قليلا بود آنحضرت که
روزه میداشت شعبان را مگر اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت این است که گاهی تمام شعبان را روزه میداشت و گاهی اکثر آن را و این معنی بهتر است خصوصا بر تقدیر روایت و کان بواو در ثانی فافهم متفق
علیه وعن عبد الله بن شقيق از کبار تابعین و ثقات ایشانست قال قلت لعائشة اكان النبي گفت گفتم عائشه را آیا بود پیغمبر صلى الله عليه وسلم يصوم شهرا كله روزه میداشت
هیچ ماهی را همه ماه قالت ما علمته صام شهرا كله الا رمضان گفت عائشه نمیدانم من آن حضرت را که روزه داشته باشد ماهی را همه مگر رمضان را ولا افطره كله حتى يصوم منه و نمیدانم آن حضرت
که افطار کرده باشد ماهی را همه تا آنکه روزه میداشت بعض آن ماه را یعنی هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت و هیچ ماهی را تمام بی روزه هم نمیگذاشت حتى مضى لسبيله تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کنایت است
از موت [illegible] بآخر بودن آن حضرت در دنیا و توقف وی برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سعی وی همیشه در راه آخرت و توجه بآن عالم بود کار تمام کرد و درگذشت رواه مسلم وعن عمران بن
حصین بضم حا و فتح صاد مهملتین صحابی مشهور است تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را میدید و بروی سلام میکردند و آورده اند که یکبار داغ سوخت پس از دیدن ملائکه محجوب گشت عن النبي
روایت میکند از پیغمبر صلى الله عليه وسلم انه سأله که آن حضرت سوال کرد عمران را او سأل رجلا وهو يسمع یا سوال کرد مردی را و عمران میشنید شک از راوی است و در صورت ثانی بر تقدیر سوال آن حضرت
صلی الله علیه وسلم انیست فقال يا ابا فلان پس گفت ای ابو فلان کنایت از کنیت وی است مثل ابو محمد یا ابو عبد الله بخصوص کنیت او را نگفتند چنانکه اکثر خطاب میکنند و میگویند ای فلان یا فلان کس یا کنیت نداشت او را
یا ابو فلان علی الاطلاق بکنیت ذکر کرده اند یا آنحضرت کنیت او را ذکر کرده باشد راوی فراموش کرد و الله اعلم اما صمت من سرر شعبان آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان قال لا گفت نداشته ام قال گفت
آنحضرت فاذا افطرت پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان فصم يومين پس روزه دار دو روز را گویا که آن مرد نذر کرده بود یا عادت داشت دو روز روزه داشتن از آخر ماه و چون شنید نهی از تقدیم رمضان بصوم
یک دو روز چنانکه در فصل اول از باب رؤیة الهلال گذشت باز کشید خود را از آن منذور و معتاد پس بیان کرد آنحضرت که روزه منذور و معتاد منهی عنه نیست باید داشت و اگر فوت شد قضا باید کرد و سرر بفتح سین و
را و بکسر وی و بعضی بضم نیز گفته اند و نقل رامعنی اول ماه و وسط و آخر ماه بیاید چنانکه در قاموس گفته است پس بعضی گفته اند که اینجا معنی اول یا وسط است زیرا که صوم آخر شعبان نهی واقع شده است و تحقیق آن است که
سرر و سرار گفته نمی شود مگر دو روز آخر ماه که قمر در شب آنها مستتر و پوشیده میشود و توجیه آن است که گفته شد متفق علیه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الصيام
بعد رمضان شهر الله المحرم فاضلترین روزه ها بعد از روزه رمضان روزه ماه خدا است که محرم است بعضی میگویند مراد بماه محرم روز عاشوراست که روزی اعظم است و مؤید آنست حدیث آینده
از ابن عباس و اضافت برای تشریفست نه برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد دارند محل استفسار میشود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه میداشتند نه در محرم جواب داده میشود که شاید
فضل آن در آخر ظاهر شد یا از صوم ماه محرم مانعی پیدا میشد وافضل الصلوة بعد الفريضة صلوة الليل و فاضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تهجد است افضلیت آن از حیثیت
تعب و مشقت و وجود اخلاص و اما افضلیت سنن رواتب یا ترتیبی که در انها است چنانکه در مذهب حنیفه و اکثر شافعیه است از جهت تاکد و منافات آن نماز و بیان ترتیب نوافل و رواتب و در افضلیت
بتفصیل در شرح مذکور است رواه مسلم وعن ابن عباس قال ما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يتحرى صيام يوم فضله على غيره الا هذا اليوم يوم عاشوراء گفت ابن عباس
ندیدم من آن حضرت را که طلب میکرد روزه روزی را که تفضیل میداد آن روز را بصوم آن روز را بر غیر وی مگر این روز که روز عاشوراست وهذا الشهر و مگر صوم این شهر را یعنی شهر رمضان تحری قصد کردن
و طلب کردن چیزیکه احری است یعنی سزاوارتر است و مخالف طرح عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعضی توهم کرده که نام روز نهم است و این خطا است و وجه توهم و تخطیه هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که
افضلیت روز عاشورا مبنی بر فهم ابن عباس است که وی از حال و مقال آن حضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین فهمیده و در یافته الا روز عرفه افضل از یوم عاشوراست بلکه از سایر ایام غیر جمعه که در فضیلت روز
عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و تحقیق وارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یکسال و صوم عرفه برابر دو سال است متفق علیه وعنه قال حين صام رسول الله صلى الله عليه
وسلم يوم عاشوراء وامر بصيامه و هم از ابن عباس است که گفت هنگامی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بروزه داشتن روز عاشورا قالوا گفتند اصحاب يا رسول الله انه يوم
يعظمه اليهود والنصارى بدرستیکه روز عاشورا روزیست که بزرگ میدارند او را یهود و نصاری فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لئن بقيت الى قابل لاصومن
التاسع اگر پاینده مانم تا سال آینده هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهر تر است از برای اظهار مخالفت با اهل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آینده و پیشتر وفات یافت

ربیع الاول

ودر ربیع الاول ہمین سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگرچه روزه نداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت عزم آنحضرت بر آن مراتب صوم محرم سه است افضل آنست که روزه دارد در نهم ودهم ویازدهم
ہمچنین آمده است در حدیث احمد وبزاز ابن عباس دوم نهم ودهم سوم دهم تنها رواه مسلم وعن ام الفضل بنت الحارث روایت است از ام الفضل بنت الحارث که ام ابن عباس است ونام او لبابه است وخواهر
ام المؤمنین میمونه است وام عبدالله بن عباس نیز هست مشهور بام الفضل شده وکنیت یافت بان ان ناسا تماروا عندها یوم عرفة فی صیام رسول الله که بعضی مردم شک کردند ونزاع نمودند روز عرفه
در روزه داشتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آنحضرت بروزه است یا نه فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم لیس بصائم پس گفتند بعضی که آنحضرت روزه دار است وگفتند بعضی که روزه دار نیست میمونه
میگوید رضی الله عنها فارسلت الیه بقدح لبن پس فرستادم نزد حضرت قدح شیر را وهو واقف علی بعیره بعرفة وآن حضرت در وقوف بود بعرفه سوار بر شتر خود فشربه پس نوشید آن شیر را پس معلوم
شد که روزه نداشت وہمچنین نقل کرده اند از فعل ابی بکر وعمر رضی الله عنهما وابن عمر گفت روزه نمیدارم من ونهی نیز نمیکنم وعمل سلف نیز برین است که مستحب است افطار مر واقفان بعرفات را تا قوت یابند بر وقوف
و دعا و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بعرفات وظاهر مختلف میشود باختلاف احوال در قوت وضعف وتحقیق وارد شده است در صوم یوم عرفه احادیث که وی تکفیر میکند گناهان سال گذشته را
وآینده را چنانچه بیاید پس مختار آنست که صوم عرفه مستحب است مگر برای حجاج متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم صائما فی العشر قط گفت
عائشه ندیدم من آن حضرت را روزه دارنده در ماه ذالحجه هرگز رواه مسلم بلکه بتحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت صوم درین ایام وفضیلت مطلق عمل درین عشره در صحیح بخاری آمده که نیست هیچ ایام
فاضلتر از عشره ذی الحجه وآنحضرت نیز درآن روزه داشته ولیکن حدیث عائشه منافات بآن ندارد زیرا که وی رضی الله عنها خبر از علم خود داده وگفته که من ندیده ام که آن حضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشته باشد پس شاید
که عائشه مطلع نشده باشد بر آن یا آنحضرت را درآن اوقات مانعی شده باشد از سفر یا مرض یا غیر آن وعن ابی قتادة رضی الله عنه ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال کیف تصوم نقلست
است از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است که مردی آمد آن حضرت را وپرسید چگونه روزه میداری تو فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله پس خشم آمد آن حضرت را ازین گفتن آمرد وپرسیدن وی از
حضرت وی که چگونه روزه میداری چه حق سوال آن بود که سوال میکرد از حال خود که بگوید کیف اصوم تا جواب میکرد آن حضرت آنچه موافق حال وی می بود نه آنکه از حال آن حضرت سوال کند ودر فعل آن حضرت در قلت
وکثرت اسرار ومصالح است که بحال دیگران صلاحیت ندارد ووی صلی الله علیه وسلم مشغول بود بمصالح مسلمانان وحقوق ازواج واضیاف فلما رای عمر غضبه قال پس چون دید عمر خشم آن حضرت را گفت
رضینا بالله ربا راضی شدیم بخدا که پروردگار ما است وبالاسلام دینا وراضی شدیم باسلام که دین ما است وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا وراضی شدیم بمحمد که پیغمبر ما است ایراد این
کلمات در کتاب الایمان ذکر کرده شد نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله پناه میجوییم بخدا از غضب خدا ورسول پس فجعل عمر یردد هذا الکلام پس در ایستاد عمر رضی الله عنه
که تکرار میکرد این کلام را حتی سکن غضبه تا آنکه آرام یافت غضب آن حضرت بعد از آن سوال کرد عمر رضی الله عنه از آنچه آمرد میپرسید بتفصیل بر وجه ادب ونیاز فقال عمر پس گفت عمر یا رسول الله
کیف من یصوم الدهر کله چگونه است حال کسیکه روزه دارد در همه روزگار وهمیشه قال لا صام ولا افطر گفت آن حضرت نه روزه داشت آنکس ونه افطار کرد او وقال لم یصم ولم یفطر
شک از راوی است اما عدم افطار خود ظاهر است واما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجر او است در صوم وبعضی گفته اند از جهت
استلزام آن صوم ایام منهیه را وبعضی گفته اند از جهت زیان زده شدن شخص بیان مشقت والقای نفس در تهلکه وعجز از جهاد وادای حقوق دیگر واین توجیهات مخصوص میکردد بشخصی که افطار نکند در ایام
منهیه وبکسیکه متضرر گردد وضعیف شود ولهذا جماعتی از ائمه بجواز آن رفته اند مر کسی را که حالش خلاف آن بود واستدلال کرده اند بانکه محکی است از بعضی صحابه مثل ابی طلحة انصاری وحمزه بن عمرو اسلمی آن حضرت
صلی الله علیه وسلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان ومنقول است از بسیاری از تابعین وغیر ایشان وبعضی گفته اند که معنی وی آنست که کسی که عادت کرد وخو گرفت بآن زایل میکردد کلفت ومشقت که مدار
اجر وثواب بر آنست که مقصود از شرعیت صوم است واین وجه برعکس آنست که افاده کرده وجه اول از وقوع در کلفت ومشقت والله اعلم قال گفت عمر کیف من یصوم یومین ویفطر یوما
چگونه است حال کسیکه روزه دارد دو روز وافطار کند یک روز قال گفت آنحضرت ویطیق ذلک احد آیا طاقت دارد آن را هیچ یکی که این نیز دشوار است ومشقت تمام دارد مقصود در اندیشتن این
از قبول ورضا وازین کلام ظاهر میشود که سبب در عدم قبول صوم دو ولم یهن وقوع در مشقت وکلفت است قال گفت عمر کیف من یصوم یوما ویفطر یوما چگونه است حال کسیکه روزه دارد
روزی وافطار کند روزی دیگر قال گفت آن حضرت ذلک صوم داؤد این روزه داود پیغمبر است علیه السلام یک روز روزه میداشت ویک روز افطار میکرد واین فضیلتی وکمالی دارد که در وی
نوعی از توسط واعتدال است ولیکن این نیز مشقتی دارد چنانکه سیاق حدیث بدان مشعر است قال گفت عمر کیف من یصوم یوما ویفطر یومین چگونه است حال کسیکه روزه دارد یک روز و
افطار کند دو روز قال گفت آنحضرت وددت انی طوقت ذلک دوست میدارم من که طاقت وقوت داده شوم آن را ومانع نیاید مرا از حقوق ومصالح ودرین عبارت اشارتست
که این در طاقت وطبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت وقوت دهد مرا بران وغرض تبعید در این قسم است نیز ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث
من کل شهر ورمضان الی رمضان بس است یا اولی والیق است سه روزه از هر ماه ورمضان تا رمضان دیگر وذکر الی رمضان برای افاده دوام واستمرار آن است ویا است بانکه
گویا روزه متصل است بهمیشه چنانکه فرمود فهذا صیام الدهر کله پس این است روزه تمام روزگار وهمیشه وصیام یوم عرفة احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله والسنة
التی بعده وروزه روز عرفه را مزد وثواب چشم دارم معتمد بر فضل خدا که تکفیر کننده گناه سالی را که پیش از وی است یعنی بخشد گناهان که دران سال کرده است وتکفیر کند گناه سالی را که بعد از وی است باین معنی که
نگاه دارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود وصیام یوم عاشوراء احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله وروزه عاشورا چشم دارم که تکفیر کند گناهان سالی را
که پیش از وی است وگفته اند که مزیت فضیلت صوم عرفه را بر صوم عاشورا از جهت آنست که صوم یوم عرفه از شریعت محمد است صلی الله علیه وسلم وصوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام است
رواه مسلم وعنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم الاثنین وهم از ابی قتاده است که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از روزه روز دوشنبه گفت فرستاده

شده است وحی بر بن احتمال دارد که سؤال از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن است درین روز بر تقدیر سبب آن شکر نعمت وجود آن حضرت و وجود دین
و شریعت اوست رواه مسلم وعن معاذة العدوية انها سالت عائشة اكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم من كل شهر ثلثة ايام روایت است از معاذه که گفت
پرسید عائشه را آیا بود آنحضرت که روزه میداشت از هر ماه سه روز قالت نعم گفت عائشه آری میکرد معاذ فقلت لها من اى ايام الشهر كان يصوم پس گفتم مر عائشه را از کدام روزهای ماه
سه روزه میداشت قالت گفت عائشه لم يكن يبالى من اى ايام الشهر يصوم نبود آنحضرت که باک میداشت از کدام روزهای ماه روزه میداشت رواه مسلم ازین حدیث معلوم میشود که
سه روزه داشتن از هر ماه در هر سه روز که باشد کفایت میکند و تقیید بسیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیست ولیکن اکثر احادیث و آثار دران واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم
سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول است مجموع اقوال ده است در شرح آنرا بیان کرده ام رواه مسلم وعن ابى ايوب الانصارى صحابی بزرگ است و نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در منزل
وی بود از وی آمده است انه حدثه که وی حدیث کرد راوی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این است ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال گفت
آنحضرت کسی که روزه دارد رمضان را پس تابع گرداند آنرا شش روزه را از شوال كان كصيام الدهر كله باشد همچو روزه روزگار همیشه رواه مسلم وعن ابى سعيد الخدرى قال نهى رسول الله
صلى الله عليه وسلم عن صوم يوم الفطر والنحر نهی کرد آن حضرت از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان ائمه و نزد اکثر ایشان نذر نیز روا نیست و نزد ما
نذر جائز است و قضا کرده شود در روز دیگر متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صوم فى يومين الفطر والاضحى نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر دیگر
روز عید اضحی که عید نحر است و در حقیقت نذر روزه در وی روزه داشتن در وی نیست و تحقیقه فى اصول الفقه متفق عليه وعن نبيشة بضم نون و بفتح موحده و سکون تحتانیه و بشین معجمه الهذلى بضم ها و فتح
ذال معجمه منسوب بهذیل بن مدرکه بن الیاس صحابی است و او را نبیشة الخیر میگویند قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايام التشريق ايام اكل وشرب روزهای تشریق که سه روز است بعد
از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن است و آنها را ایام ضیافة الله نیز میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در آن ایام میکنند و نیز ذبح هدی در وقت
طلوع آفتاب میکنند وذكر الله و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباشند چنانکه در قرآن فرموده واذكروا الله فى ايام معدودات و ذکر خدا درین ایام تفسیر کرده اند بتکبیرات بعد
از نماز و نزد ذبح قربانیها و رمی جمار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید رواه مسلم وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصوم احدكم يوم الجمعة روزه ندارد
یکی از شما روز جمعه الا ان يصوم قبله او يصوم بعده مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد بلکه روزه دیگر که روز پنجشنبه باشد یا روز شنبه با وی ضم
کند و اگر دو روز روزه دارد بهتر است متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تختصوا ليلة الجمعة بقيام من بين الليالى مخصوص نگردانید شب جمعه را بشب خیزی از
میان شبها ولا تختصوا يوم الجمعة بصيام من بين الايام و مخصوص نگردانید روز جمعه را بروزه داشتن از میان روزها الا ان يكون فى صوم يصومه احدكم مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی
که روزه میدارد یکی از شما بنذر یا بعادت چنانکه روز دهم یا یازدهم مثلا عادت کرده یا نذر کرده است اتفاقا روز جمعه دران تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه داشتن منع نیست رواه مسلم
بدانکه در نهی از صیام یوم جمعه تنها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علما را اقوال است و ذکر آن موجب تطویل و در شرح استیفای آن کرده شده است و اقرب وجوه آنست که گفته اند که در انفراد جمعه بصوم
مشابهت است بیهود و نصاری که روزی معین را تعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را جز آنچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده است آن ثابت است
و موهم معنی نیست اما ما را از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد وكذا قالوا گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نفحات
الهی عز اسمه باشد و وقت را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی بنهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است كما لا يخفى على المتفطن فافهم والله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند
که در مؤطا گفته است نشنیدم من هیچ احدی از اهل علم و فقه از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صیام جمعه تنها و دیدم بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها روزه میداشت و بدان تحری میکرد و شیخ محی الدین
نووی گفته اینکه مالک گفته است برای اوست و رای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم است برای او و رای غیر او و بتحقیق ثابت شده است نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده حدیث صحیح دران پس متعین است
قائل شدن بدان و مالک معذور است که او را حدیث نرسیده و داودی از اصحاب مالک گفته که نرسیده این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد والله اعلم وعن ابى سعيد الخدرى قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من صام يوما فى سبيل الله بعد الله وجهه عن النار سبعين خريفا کسیکه روزه دارد یک روز در راه خدای تعالی دور دارد خدای تعالی روی او را از آتش دوزخ مقدار
مسافت هفتاد ساله راه که مراد بدان جهاد است و در فضل صوم با جهاد احادیث آمده و طیبی گفته که تواند که مراد بدان لوجه الله باشد و مؤید منیت آنچه از ابو هریره آمده در آخر باب و مراد بخریف سال است و عرب ابتدای سال
بخریف کنند متفق عليه وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لى رسول الله گفت عبد الله بن عمرو گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم يا عبد الله الم اخبر انك تصوم النهار
وتقوم الليل ای عبد الله آیا خبر داده نشده ام من که تو روزه میداری بهر روز و بیدار میباشی تمام شب و در کلام تهدید و سلطنتی است که مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگوید فقلت بلى پس گفتم من بلى یا
رسول الله همچنین است که میفرمائی قال فلا تفعل گفت آن حضرت پس اگر اینچنین است مکن صم وافطر هم روزه دار و هم افطار کن وقم ونم و شب برخیز و خواب هم کن فان لجسدك عليك حقا
بدرستیکه مر تن ترا بر تو حق است که بسیار در تعب نیندازی و بیمار نشوی و هلاک نگردی وان لعينك عليك حقا و بدرستیکه مر چشم ترا بر تو حق است که گاهی خواب هم کنی چشم را آرام دهی وان لزوجك عليك
حقا و بدرستیکه مر زن ترا بر تو حق است مر زوج بر مراة بغیر یا الطلاق میکند و وجه ... وان لزورك عليك حقا و بدرستیکه مر زیارت کنندگان و مهمانان ترا بر تو حق است که بدیدن تو بیایند که با ایشان سخنی کنی
و صحبتی داری و با ایشان طعامی بخوری و زور بفتح زا و سکون واو جمع زایر چنانکه رکب جمع راکب لا صام من صام الدهر روزه نداشت کسیکه روزه داشت همیشه و در این سخن در حدیث ابی قتاده گذشت
صوم ثلثة ايام من كل شهر صوم الدهر كله روزه سه روز از ماه در حکم روزه روزگار است همیشه صم كل شهر ثلثة ايام روزه دار در هر ماه سه روز واقرأ القرآن فى كل شهر و بخوان قرآن را در هر ماه

قلت انی اطیق اکثر من ذلک گفتم بدرستیکه من طاقت و قوت دارم بیشتر از این در روزه و قرآن قال گفت آنحضرت صم افضل الصوم صوم داؤد روزه دار فاضلترین روزه که روزهٔ داود است صیام یوم و افطار یوم روزهٔ یکروز و افطار یکروز واقرأ فی کل سبع لیال مرة و بخوان و ختم کن قرآن را در هفت شب یکبار ولا تزد علی ذلک و زیاده مکن بر آن در روزه و در قرآن متفق علیه و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده اند باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحاح مروی باشد الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم الاثنین والخمیس بود آنحضرت که روزه میداشت روز دوشنبه و پنجشنبه رواه الترمذی والنسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس عرض کرده میشوند اعمال بندگان در درگاه عزت یا بر نویسندگان اعمال از ملائکه روز دوشنبه و پنجشنبه علماء گفته اند هر روز و شب میرسند شاید که عرض درین دو روز میکرده باشند یا هر روز عرض میکنند و درین دو روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میکنند اینده باشند مجملا و مفصلا از جهت حکم و مصالحی که حق تعالی میداند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل آن گفته اند فاحب ان یعرض عملی وانا صائم پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من در حالی که من روزه دار باشم سبب روزه داشتن دوشنبه و پنجشنبه این است و از برای روزهٔ دوشنبه سبب دیگر نیز در فصل اول در حدیث ابی قتاده معلوم شد فتذکر و اختیار صوم از جهت فضل اوست یا از جهت آنکه معلوم نیست که در کدام ساعت میکنند و صوم مستوعب نهار است و یا از جهت آنکه وی مجمع میشود با دیگر عملها رواه الترمذی وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا ذر اذا صمت من الشهر ثلثة ایام ای ابوذر چون خواهی که روزه داری از ماه سه روز فصم ثلث عشرة و اربع عشرة و خمس عشرة پس روزه دار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم که آنرا ایام بیض گویند یعنی روزها که شبهای آنها روشن اند سابقا معلوم شد که هر سه روز که روزه دار درست است و لیکن درین سه روز افضل است و روایات در وی اکثر و بعضی آثار در ایام سود یعنی روزها که شبهای آنها سیاه است بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم باشد نیز آمده است رواه الترمذی والنسائی وعن عبد الله بن مسعود رض قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من غرة کل شهر ثلثة ایام بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از اول ماه سه روز وقلما کان یفطر یوم الجمعة و اندکی بود که افطار میکرد روز جمعه ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه تنها مراد باشد یا با روز دیگر فافهم رواه الترمذی والنسائی و رواه ابوداؤد الی ثلثة ایام روایت کردند تمام این حدیث را ترمذی و نسائی و روایت کرد آنرا ابوداؤد تا لفظ ثلثة ایام و آخر این حدیث را که قلما کان یفطر یوم الجمعة روایت نکرد وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من الشهر السبت والاحد والاثنین گفت عائشه بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه و من الشهر الاخر الثلثاء والاربعاء والخمیس و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و ثلثاء بمد است و بفتح ثاء و ضم آن و اول اکثر است و اربعاء مثلثة الباء ممدوده رواه الترمذی وعن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنی ان اصوم ثلثة ایام من کل شهر گفت ام سلمه که بود آنحضرت که امر میکرد مرا که روزه دارم سه روز از هر ماه اولها الاثنین والخمیس اول آن سه روز یوم الاثنین بود تا ثلثاء و اربعاء و یوم الخمیس میبود و یا جمعه است و در روایتی والخمیس آمده بکلمه او چنانچه طبرانی آورده معنی اینچنین میشود که مخیر میداشت که ابتدا به دوشنبه کند یا پنجشنبه که هر دو متبرک اند و روایت کتاب را که بواو است نیز بر این معنی حمل میتوان کرد فافهم رواه ابوداؤد والنسائی وعن مسلم القرشی صحابیست ابو عبد الله مسلم و بعضی گفته اند عبد الله ابو مسلم قال سألت او سأل رسول الله گفت پرسیدم من یا گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن صیام الدهر از حکم روزهٔ دهر فقال ان لاهلک علیک حقا پس گفت آنحضرت بدرستیکه مر زن ترا بر تو حق است و همیشه روزه داشتن سبب ضعف و فتور و قصور در ادای آن حق است صم رمضان والذی یلیه روزه دار ماه رمضان را و آنکه متصل است به رمضان که مراد از آن ستهٔ شوال باشد و بعضی گفته اند ماه شعبان مراد است چنین است در شرح ابن فرشته وکل اربعاء وخمیس و روزه دار هر چهارشنبه و پنجشنبه فاذا انت قد صمت الدهر کله پس اکنون تو بتحقیق روزه داشتی همه دهر را از این حدیث معلوم شود که حکم بصوم دهر منحصر در حساب بودن حسنه بعشر امثال نیست بلکه شارع بفضل خود ثواب صوم دهر میدهد خواه بآن حساب یا بغیر آن حساب فافهم رواه ابوداؤد والترمذی وعن ابی هریرة ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن صوم یوم عرفة بعرفة نهی کرد از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت عدم مشقت و جهد در ادای وظایف آن چنانکه گذشت و گویند که نهی تنزیهی است نه تحریمی رواه ابوداؤد وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله عن اخته الصماء بفتح صاد مهمله و تشدید میم ممدود آن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است از عبد الله بن بسر مازنی که صحابی است و پدر او که بسر است و مادر وی که عطیه نام دارد و خواهرش که او را صماء نام دارد و همه صحابی اند روایت میکند از خواهر خود صماء که آنحضرت گفت لا تصوموا یوم السبت روزه مدارید روز شنبه را یعنی تنها الا فیما افترض علیکم مگر در چیزی که فرض کرده شده است بر شما اگر چه این افتراض بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة پس اگر نیابد یکی از شما مگر پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و ممدود او عود شجرة یا نیابد مگر چوب درخت فلیمضغه پس باید که بخاید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روزهٔ شنبه را که داشته است و اگر طعام نیابد بخاید پوست انگور یا چوب درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبت لزوم تعظیم اوست بصوم و در تعظیم وی تشبه است بیهود اگر چه ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان و لیکن تعظیم میکنند با ترک و از حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند و از جهت آنکه عید ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبت و احد را تا تعظیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف است کذا قیل رواه احمد وابوداؤد والترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله کسیکه روزه دارد یکروز در راه خدا جعل الله بینه وبین النار خندقا کما بین السماء والارض میگرداند خدای تعالی میان وی و میان آتش خندقی بقدر مسافتی که میان آسمان و زمین است مقصود مبالغه است و این ابلغ است از آنچه در حدیث ابی سعید خدری گذشت بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا و خندق گوی که گرد بارهٔ شهر بکنند معرب کنده رواه الترمذی وعن عامر بن مسعود اختلاف کرده شد در صحبت وی بعضی او را صحابه ذکر کرده اند و بعضی در تابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنیمة الباردة الصوم فی الشتاء روزه داشتن در زمستان غنیمت بارده است که کنایت است از حصول وی بی تعب و مشقت رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث مرسل و گفته است

ترمذی این حدیث مرسل است این قول ترمذی مبنی است بر بودن نعجه تابعی صحابی و ذکر حدیث ابی هریرة و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اوّل او است این لفظ ما من ایام احب الی الله فی
باب الاضحیة در باب اضحیه از برای بیان فضیلت عشره ذی الحجه و عمل در ان الفصل الثالث عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینة فوجد الیهود صیاما یوم عاشوراء
گفت ابن عباس که آن حضرت قدوم آورد در مدینه را پس یافت یهود را روزه دارنده در روز عاشورا فقال لهم رسول الله پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه
چیست این روز که روزه میدارید شما فقالوا هذا یوم عظیم پس گفتند یهود این روزی بزرگ است انجی الله فیه موسی وقومه رستگاری داده است خدای تعالی در وی موسی را علیه السلام و قوم ورا و غرق
فرعون وقومه و غرق کرده است فرعون را و قوم او را و اغرق بفتح رای مشدده و بکسر رای مخففه نیز روایت است و برین وجه فرعون مرفوعست یعنی غرق شده فرعون فصامه موسی شکرا پس
روزه داشت موسی بجهت شکر این نعمت فنحن نصومه پس روزه میداریم بمتابعت موسی در شکر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فنحن احق واولی بموسی منکم
پس ما سزاوار تر و نزدیکتریم بموسی از شما و درین عبارت اشارت است بآنکه ما که روزه میداریم بموافقت موسی بجهت موافقت شما فصامه رسول الله پس روزه داشت در روز عاشورا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم وامر بصیامه وامر کرد صحابه را بروزه داشتن این روز اینجا اشکال می آرند که خبر یهود در دیانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آن حضرت بخبر ایشان جوابش آنکه شاید که ظاهر شد صدق او نزد
بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم بتواتر یا بخبر جماعت دیگر که مسلمانان بودند از یهود مثل عبدالله بن سلام و جز وی از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان متفق علیه وعن ام سلمة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت و یوم الاحد گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میداشت روز شنبه و یک شنبه را اکثر ما یصوم من الایام بیشتر از آنچه روزه
میداشت از روزهای دیگر و یقول و میگفت آن حضرت در سبب روزه داشتن درین دو روز انهما یوما عید للمشرکین بدرستی که این روز شنبه و یک شنبه دو روز عید اند مر مشرکان را فانا احب ان اخالفهم
پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را مراد بمشرکان کافرانند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز با ایشان راه یافته بود و بت پرستی نصاری بیهود دخوار می شخص بود و چون روز عید ایشان است روزه
نمیدارند پس بروزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تتمه این کلام در حدیث عبدالله بن بسر گذشت رواه احمد وعن جابر بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یامرنا بصیام یوم عاشوراء روایت است از جابر بن سمره که صحابیست و خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است گفت بود آنحضرت که امر میکرد بروزه داشتن عاشورا ویحثنا علیه و می بر انگیخت ما را بران
ویتعاهدنا عنده و نگاه میداشت و رعایت میکرد احوال ما را بموعظت و نصیحت و وصیت میکرد بروزه روز عاشورا در حضور این روز فلما فرض رمضان لم یامرنا ولم ینهنا عنه پس وقتیکه
فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد ما را و نه نهی میکرد ما را از ان ولم یتعاهدنا عنده و تعاهد نمیکرد ما را در حضور این روز رواه مسلم وعن حفصة قالت اربع لم یکن یدعهن النبی گفت
حفصه چهار خصلت اند که نبود که ترک دهد آنرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی از سنن موکده اند صیام عاشوراء روزه عاشورا والعشر و روزه دهه ذی الحجه یعنی روز از ان وثلثة ایام من کل
شهر و روزه سه روز از هر ماه ورکعتان قبل الفجر و دو رکعت سنت پیش از نماز بامداد و سنت فجر چه متاکد موکده است روزه این روزها را نیز قرینه آن ساخت تا معلوم کرده شود تاکد آن رواه النسائی
وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر ولا سفر بود آنحضرت که افطار نمیکرد روزهای ایام بیض را نه در حضر و نه در سفر این حدیث نیز دلالت
بر کمال اهتمام و تاکد این روزها دارد رواه النسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل شیء زکوة مر هر چیز را از نعمتهای الهی زکوة است که موجب شکر آنست و متعارف
در شرع اطلاق زکوة است بر زکوة مال وزکوة الجسد الصوم و زکوة بدن وجود و صحت و عافیت وی روزه است که باکه بجوع و عطش و ترک شهوت صرف میکند چیزی را از بدن بسوی درگاه عزت چنانکه
بسوی چنانکه چیزی از مال صرف میکند و میدهد رواه ابن ماجه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصوم یوم الاثنین والخمیس و هم از ابی هریره روایت است که آن حضرت بود که روزه
میداشت در روز دو شنبه و پنجشنبه فقیل پس گفته شد یا رسول الله انک تصوم الاثنین والخمیس بدرستیکه تو روزه میداری دو شنبه و پنجشنبه را فقال ان یوم الاثنین والخمیس یغفر الله
فیهما لکل مسلم پس گفت آن حضرت بدرستیکه روز دوشنبه و پنجشنبه می آمرزد خدای تعالی مر هر مسلمان را یعنی روزه میدارم بسبب بزرگی این دو روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت الهی سبحانه الا ذا هاجرین
میبخشد همه را مگر دو قطع کننده کان رحم را و کلمه ذا زائده است یقول دعهما حتی یصطلحا میگوید خدای تعالی مر کسی را که سوال مغفرت کند مر ایشان را از ملک و بشر بگذار ایشان را و مطلب مغفرت ایشان تا آنکه
اتفاق نمایند میان یکدیگر و صلح کنند و در بعضی احادیث اترکوا و در بعضی انظروا انظار بمعنی امهال بلفظ جمع آمده رواه احمد وابن ماجة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام
یوما ابتغاء وجه الله کسیکه روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق و رضای وی تعالی بعده الله من جهنم دور میکند او را خدای تعالی از دوزخ کبعد غراب طائر مانند دوری زاغ پرنده
وهو فرخ در حالیکه آن زاغ جوزه است حتی مات هرما تا آنکه بمیرد در غایت پیری عمر زاغ دراز است در تمام عمر که بپرد و قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد رواه احمد و روی البیهقی فی شعب
الایمان عن سلمة بن قیس صحابیست از اهل کوفه باب در تتمات و ملحقات ابواب سابقه متعلقه بصوم نفل و نقض وی و قضای آن الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت دخل علی النبی گفت
عائشه در آمد بر من پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات یوم روزی فقال هل عندکم شیء پس گفت آن حضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی طعام فقلنا لا پس گفتیم نیست نزد ما چیزی فقال فانی اذا صائم پس گفت آن حضرت
پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم از اینجا معلوم میشود که نیت نفل در نهار جائز است و همین است مذهب ما و بدین قائل است امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجبست
نیت از شب چنانکه در فرض چنانچه گذشت در باب بعد از باب رؤیة الهلال ثم اتانا یوما آخر پس آمد آن حضرت نزد ما روزی دیگر یعنی پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که بما روز دیگر آمد و پرسید فقلنا پس گفتیم یا
یا رسول الله اهدی لنا حیس فرستاده شده است برای ما حیس بفتح حای مهمله و سکون تحتانیه در آخر سین مهمله و آن طعامی است که ساخته میشود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سویق اندازند و حیس در
اصل بمعنی خلط و مزج است فقال ارینیه پس گفت آن حضرت بعائشه بنما مرا حیس را که چگونه است بیار و در روایتی قربیه نزدیک کرد ان آنرا فلقد اصبحت صائما پس هر آئینه بتحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی
بر خاسته ام بنیت روزه فاکل پس خورد آن حضرت و از اینجا معلوم میشود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و برین اند اکثر علما و امام ابوحنیفه و صحابه وی بر آنند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر ضیافت

و مانند آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منهی عنه است از جهت قول وی سبحانه و لا تبطلوا اعمالکم و همچنین هر عمل که شروع کرده شده است در آن لازم میگردد بشروع و اگر نقض کند واجب است قضای آن
و در روایتی جائز است مطلقا زیرا که قضا خلف او است پس باکی نیست بنقض آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است نزد مالک قضا کند اگر بعذر نقض کرده است و این مبحث در حدیث زهری انشاء الله مشروح
کرده شود رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال دخل النبی و در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی ام سلیم بر ام سلیم بضم سین که مادر انس است فاتته بتمر و سمن پس آورد ام سلیم نزد آن حضرت خرما و روغن فقال
اعیدوا سمنکم فی سقائه پس گفت آن حضرت باز گردانید روغن خود را در مشک که روغن در وی بوده و روغن و عسل را در اینجا اکثر در مشک می اندازند و تمرکم فی وعائه و باز گردانید خرمای خود را در ظرف خرما فانی
صائم زیرا که بدرستی که من روزه دارم اینجا نخوردند که عذری بوده و در ما سبق ظاهر عذری بود و تواند که بعد از زوال باشد یا افطار جائز است و عدم افطار منافات بدان ندارد ثم قام الی ناحیة من البیت پس ایستاد و رفت
آنحضرت بجانبی از خانه فصلی غیر المکتوبة پس گزارد نماز غیر فریضه را فدعا لام سلیم و اهل بیتها پس دعا کرد ام سلیم را و اهل خانه او را گویا دعای از برای جبر کسر خاطر وی باشد که روزه نخورد و مندوب نیز عادت شریف
بود که چون در خانه کسی می در آمد نماز میگذارد و مندوب برای وی دعا میکرد رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعی احدکم الی طعام وهو صائم چون خوانده
شود یکی از شما بسوی طعامی و حال آنکه وی روزه دار است فلیقل انی صائم پس باید که بگوید که من روزه دارم یعنی افطار نکند و در گفتن این سخن بزبان کلامیست که گذشت در فصل اول از کتاب صوم و فی روایة
و در روایتی همچنین آمده است که قال گفت آن حضرت اذا دعی احدکم فلیجب وقتی که دعوت کرده شود یکی از شما بطعام پس باید که اجابت کند دعوت او را و برود فان کان صائما فلیصل پس اگر باشد روزه دار پس
باید که نماز کند یا دعا کند وان کان مفطرا فلیطعم و اگر باشد غیر صائم پس باید که بخورد رواه مسلم الفصل الثانی عن ام هانی رضی الله عنها قالت لما کان یوم الفتح گفت ام هانی وقتی که شد روز فتح یعنی فتح
مکه جاءت فاطمة فجلست علی یسار رسول الله آمد فاطمه زهرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وام هانی عن یمینه و نشست ام هانی یعنی نشستم من جانب راست آن حضرت
فجاءت الولیدة باناء فیه شراب پس آورد خانه زاد آوندی را که در وی چیزی از جنس نوشیدنی بود آب یا غیر آن فناولته پس داد ولیده آن اناء آنحضرت را فشرب منه پس نوشید آن حضرت از آن شراب
ثم ناوله ام هانی پس داد آن حضرت را با ام هانی فشربت منه پس نوشید ام هانی از آن شراب فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله لقد افطرت وکنت صائمة بدرستیکه بتحقیق افطار کردم
و بودم من روزه دار و در روایتی آمده که گفت گناه کردم پس طلب آمرزش کن برای من فقال پس گفت آن حضرت یعنی ام هانی اکنت تقضین شیئا آیا بودی تو که قضا میکردی چیزی از روزه یعنی این روزه روزه
قضا بود از رمضان یا نذر قالت لا گفت ام هانی قضا نمیکردم چیزی را قال فلا یضرک گفت آن حضرت پس زیان نمیکند ترا ان کان تطوعا اگر بود روزه تو روزه نفل رواه ابو داود والترمذی والدارمی
وفی روایة لاحمد والترمذی نحوه و در روایتی احمد و ترمذی را مانند این آمده که در لفظ اختلاف است وفیه و در وی این عبارت است فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله اما انی کنت
صائمة آگاه باش بدرستیکه من بودم روزه دار فقال الصائم المتطوع امیر نفسه پس گفت آن حضرت که روزه دار که روزه نفل دارنده است حاکم نفس خود است و اختیار او بدست او است ان شاء صام
وان شاء افطر اگر خواهد روزه دارد و اگر خواهد افطار کند و در روایتی امین نفسه و امیر نفسه بطریق شک راوی و تورپشتی گفته که تاویلش این است که مر او را میرسد که افطار کند نظر بمصلحتی که ظاهر میشود او را و امین که
امیر و امین ساخته شده است برای چنانکه کسیکه ضیافت میکند قوم را یا فرود می آید بر قومی می بیند که در ترک افطار وحشت انداختن است صاحب خانه را پس او را میرسد که موافقت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب
انس و الفت گردد بی حرج و مشقت پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از التزام خصوصا که وارد شده است در حدیث امر بقضا چنانکه در حدیث آینده از عائشه بیاید فافهم و بدانکه در کتب سیر
باتفاق روایات آمده است که فتح مکه در رمضان بوده و برین تقدیر مشکل میشود بودن صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث ام هانی تکلم نیز کرده اند و ترمذی گفته است که در اسناد وی مقال است و منذری گفته که ثابت نیست
و در اسناد وی اختلاف کثیر است اشارت کرده بدان نسائی انتهی و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد از یوم الفتح ولایام وی نیست بلکه اقامت آن حضرت در مکه مستمر تا
بقا بعد آن قضیه است و در ناشد و نیز روایات در وقت اقامت آن حضرت در مکه و خروج رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده که تقاضا میکند که فتح بعد از رمضان باشد والله اعلم وعن الزهری عن عروة عن عائشة قالت
کنت انا وحفصة صائمتین گفت عائشه بودم من و حفصه روزه دار فعرض لنا طعام اشتهیناه پس عرض کرده شد و آورده شد برای ما طعامیکه خوش داشتیم ما آنرا فاکلنا منه پس خوردیم ما از آن طعام
فقالت حفصة یا رسول الله انا کنا صائمتین فعرض لنا طعام اشتهیناه فاکلنا منه پس گفت حفصه یا رسول الله بدرستیکه ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شد برای ما طعامیکه خوش داشتیم آنرا پس خوردیم
ما از آن طعام قال گفت آن حضرت اقضیا یوما آخر مکانه قضا کنید روزی دیگر بجای آن روز که خوردید این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قضای صوم نفل برای آنکه ظاهر امر وجوب است و شافعیه میگویند که امر بقضا بطریق استحباب است
و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود و مذهب نزد ایشان آنست که واجب نیست قضای صوم نفل و همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر بشکند بی عذر واجب است قضا و همچنین نزد مالک و نزد ما واجب است قضا
مطلقا و نفل لازم میگردد بشروع و تحقیقه فی اصول الفقه رواه الترمذی وذکر جماعة من الحفاظ رووا عن الزهری عن عائشة مرسلا ولم یذکروا فیه عن عروة وهذا اصح روایت کرد این
ترمذی و ذکر کرد ترمذی جماعتی از حفاظ حدیث را که روایت کرده اند از زهری از عائشه بطریق ارسال و ذکر نکرده اند در وی عروه را که در روایت سابق واسطه بود در میان زهری و عائشه و گفته است ترمذی اینکه ذکر نکرده اند
عروه را اصح است و ارسال اینجا بمعنی سقوط راوی از اسناد است بمعنی انقطاع و این نیز اصطلاحیست و مشهور آن است که مرسل حدیث تابعی است بی ذکر صحابی و بعضی تابعی کبیر قید کرده اند نیز اصطلاح است و روا
ابو داود عن زمیل مولی عروة و روایت کرد ابو داود این حدیث را از زمیل بضم زای و فتح میم و سکون تحتانیه که مولای عروه است عن عروة عن عائشة از عروه از عائشه و در این حدیث سخن کرده اند وعن ام عمارة
بضم عین و تخفیف میم بنت کعب یعنی کعب بن عمرو بن عوف صحابیه انصاریه است نام آن نسیبه بفتح نون و کسر سین حاضر شده بیعة العقبه را و حاضر شد غزوه احد را با مرد زوج خود و عاصم بن زید و رسید بوی یازده جراحت
و حاضر شده بیعة الرضوان را بعد از آن حاضر شد یمامه شاهد را و مجروح شد بیازده یا دوازده جراحت و بریده شد دست وی رضی الله عنها روایت میکند ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها که آن حضرت
در آمد بروی فدعت له بطعام پس طلبید وی برای حضرت طعامی را فقال لها کلی پس گفت آن حضرت مر او را بخور فقالت انی صائمة پس گفت وی که من روزه دارم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ان الصائم اذا اکل عنده صلت علیه الملائکة حتی یفرغوا بدرستیکه روزه دار چون خورده میشود نزد وی دعا میکنند و درود و رحمت میفرستند بر روزه دار فرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن این حضرت

او را بنا خوردن تقریر کرده وشاکر و بشارت داده وامر اباحت بوده فافهم رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی الفصل الثالث عن بریدة بضم موحده رضی الله عنه صحابی مشهور است اسلمی
مساعی جمیله دارد در حضرت نبوت وبعد از وی صلی الله علیه وسلم که در عهد خلفای راشدین بوده در حرب جمل وصفین با علی مرتضی بوده وی بمرو مشهور است مزار وی متبرک به قال دخل بلال علی رسول الله
در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو یتغدی و آنحضرت طعام چاشت میخورد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الغداء یا بلال حاضر شو طعام را ای بلال یعنی
بیا بخور و دال مهمله طعام چاشت قال انی صائم گفت بلال که من روزه دارم یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ناکل رزقنا وفضل رزق بلال فی الجنة
میخوریم ما رزق خود را و زیادت رزق بلال در بهشت است اشعرت یا بلال ان الصائم یسبح عظامه آیا شعور داری ومیدانی ای بلال که روزه دار تسبیح میکند استخوانهای وی ویستغفر له الملائکة
آمرزش میخواهند وی را فرشتگان ما اکل عنده مادام که خورده شود نزد وی رواه البیهقی فی شعب الایمان باب لیلة القدر لیلة القدر را از آن رو گویند که تقدیر کرده میشود در وی اندازه و نوشته
میشود وقضا کرده میشود آجال واحکام که درین سال بوقوع می آید وقدر بدین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال است وبعضی گفته اند از جهت عظم قدر وشرف وی یا از جهت آنکه طاعات درین شب قدری
زائد است بر آنچه در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال در تعیین این شب بسیار است اکثر احادیث دال اند که در رمضان است خصوصا در عشره اخیره خصوصا در شب بیست وهفتم ودر قولی وی در تمام سال است در تمام
سال منتقل ومتحول میشود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه داشته وگفته که قاضیخان وابوبکر رازی از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند وگفته اند که این قول ابن مسعود وابن عباس وعکرمه وغیر
ایشان هم روایت است انتهی وشیخ ابن الهمام روح الله روحه گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن دریافته نمیشود که کدام شب است پس گاهی متقدم میشود وگاهی متاخر و همچنین
منقول است از صاحبین ولیکن متعین است نزد ایشان متقدم ومتاخر نمیشود ودر فتاوی قاضیخان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که وی متحول میشود در سال در رمضان می باشد ودر غیر رمضان جواب داده است
ابو حنیفه از دلائل که دال اند بر بودن او در عشره اخیره از رمضان بآنکه مراد در رمضان آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن جسته وطلب نموده وسیاق حدیث دلالت میکند نزد کسی که تامل میکند طرق احادیث را
والفاظ آن را برین معنی انتهی گفت کاتب حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول اقرب است بتطبیق اقوال وجمع آن وگفته اند که حکمت در اخفای آن آنست که تا مردم جد واجتهاد کنند در عبادت
واتکال واعتماد نکنند بر آن وگفته اند که هر که اجتهاد کند در بیداری شب یکسال تمام دریابد آن را انشاء الله تعالی ودرین معنی گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدره لم یعرف لیلة القدر وبعضی از علما گفته اند که آن را
علامات و ... استنباط کرده اند آنها را از احادیث وآثار ودریافته اند بعضی از آنها وارباب کشف از اهل بصائر وابصار آن را وامام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آن است که کشف کرده شود در آن شب بر وی عالم
ملکوت وبصیری انداز قوسی نقل کرده است که درختان در آن شب سجده میکنند و بر زمین می افتند باز بمنابت خود باز گردند وسجده کنند ودر وی چیزی روی بیهقی در فضائل اوقات از طریق اوزاعی از عبده بن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور
در آن شب شیرین گردد وابن عبد البر از اکابر علمای حدیث است از طریق زهیر بن معبد مانند این روایت نموده ودر آن شب ساطع میشود انوار حتی در اماکن مظلمه وجایهای تاریک وشنیده میشود سلام وخطاب از ملائکه وهیچ
شرط نیست در دریافت آن شب مشاهده امور بسا کسی که دریابد آن شب را ومشاهده نکند ازین امور چیزی را ودو کس در یکجا باشند وآن شب را هر دو دریابند وبرای یکی ازین چیزها کشف کرده ودیگری را احساس
حاصل کرده در وی توفیق ذکر وعبادت ومناجات وخضوع وخشوع وذوق حضور واخلاص است این اشیای کرامات است فی شبه ومشاهده خوارق عادات محل خطر است بعضای اشتباه است تحقیق داده شده
بتحریض وترغیب در زنده داشتن آن شب ومختار آنست که معتبر احیای اکثر لیله است واگر تمام شب احیا کند وبیم مرض وملال واختلال در ادای فرائض وسنن بوده کرده وافضل واکمل است والا اهم مقدار که توفیق قیام یابد
وحاصل است ولیس للانسان الا ما سعی وکان سعیه مشکورا رزقنا الله الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحروا لیلة القدر فی الوتر من العشر الاواخر
من رمضان طلب کنید وبجوئید بجد واجتهاد شب قدر را در شبهای طاق از ده شب اخیر رمضان که شب بیست ویکم وبیست وسیوم وبیست وپنجم وبیست وهفتم وبیست ونهم است که ازین پنج شب بیرون نخواهد بود اگرچه مبهم است رواه
البخاری وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ان رجالا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم اروا لیلة القدر فی المنام روایت است از ابن عمر که گفت که چند مرد از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب
فی السبع الاواخر در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند واین ظاهر است والله اعلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اری
رؤیاکم قد تواطأت ودر بعضی نسخ تواطت فی السبع الاواخر می بینم ومیدانم خوابهای شما را که بتحقیق موافق افتاده است در هفت شب اخیر فمن کان متحریها فلیتحرها فی السبع الاواخر پس کسیکه هست طلب کننده شب قدر را
باید طلب کند او را در هفت شب اخیر ازینجا معلوم میشود که رویای صالحه را اعتبار است در امور وجودیه وحق است خصوصا نزد اجماع واتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله
عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال التمسوها فی العشر الاواخر من رمضان لیلة القدر روایت است از ابن عباس که آنحضرت فرمود طلب کنید او را در ده شب اخیر رمضان یعنی شب قدر را
فی تاسعة تبقی در شب نهم که باقی ماند مراد شب بیست ونهم است فی سابعة تبقی در شب هفتم که باقی میماند ومراد شب بیست وهفتم است فی خامسة تبقی در بیست وپنجم که باقی میماند واین موافق است بحدیث عباده
بن الصامت که بیاید مراد بتاسعة وسابعة وخامسة تسعه وسبعه وخمسه چنانکه در حدیث ابی بکر است پس تردید او تاریست که واقع میشوند در ده روز باقیه از عشره اخیره وآن بیست ویکم وبیست وسیوم وبیست وپنجم وبیست وهفتم وبیست
ونهم است واوتاری که واقع میشوند هفت روز آن شب است واوتار واقع در پنج روز آن دو شب است رواه البخاری وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اعتکف العشر الاول من رمضان روایت است از ابی سعید که آنحضرت اعتکاف کرد در ده شب نخستین از رمضان ثم اعتکف العشر الاوسط پس اعتکاف کرد ده شب میانه فی قبة ترکیة خیمه گرد
نوعی است از خیمه ها که خرد میباشد ونمد گفته میشود آن را بفارسی خرگاه ثم اطلع بفتح همزه وسکون طاء بتخفیف راسه پس بیرون آورد سر خود را یعنی از قبه فقال انی اعتکفت العشر الاول التمس هذه اللیلة پس
گفت آنحضرت بدرستیکه من اعتکاف کردم عشره اول را در حالیکه التماس میکردم این شب را یعنی شب قدر را ثم اعتکفت العشر الاوسط پس اعتکاف کردم عشره اوسط را یعنی برای التماس این شب ثم اتیت فقیل لی انها
فی العشر الاواخر پس آمده شدم من یعنی آمد مرا آینده از فرشتگان پس گفته شد مرا آن شب در ده شب پسین است فمن کان اعتکف معی پس کسیکه بود که اعتکاف کرده بود با من باید طلب این شب فلیعتکف
العشر الاواخر پس باید که اعتکاف کند در ده شب آخر تخصیص امر باعتکاف بطالبان آنها که اعتکاف کرده وطلب نموده بودند برای آنست که چون طالب نفس آن بودند ودریافته بودند اعتکاف میکنند تا دریابند

و لهذا که طالب میشدند فاد و نمیشنیدند یا نشنیدند فقلت رأیت هذه اللیلة پس بتحقیق نموده شدم من این شب یعنی تعیین او در خواب در عشرهٔ اخیر ثم نسیتها باز فراموش گردانیده شدم آنرا وقد رأیتنی اسجد فی
ماء و طین من صبیحتها و بتحقیق دیدم خود را در خواب که سجده میکنم در آب و گل در وقت صبح آن شب که در خواب دیده ام او را فالتمسوها فی العشر الاواخر پس طلب کنید آن شب را در ده شب آخر والتمسوها فی کل
وتر و طلب کنید او را در هر طاق این شب که بیرون از این نیست قال گفت راوی فمطرت السماء تلک اللیلة پس بارید آسمان در آنشب وکان المسجد علی عریش و بود سقف مسجد بر عریش یعنی بر شاخهای درختان
و عریش بفتح عین مهمله و کسر را و شین معجمه خانه که از شاخ و برگ درختان ساخته شود و چنانکه برای تاکها میسازند و عریش هر چیزی که در سایه آن نشینند و سقف مسجد در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از شاخ و برگ درخت
خرما بود فوکف المسجد پس چکید سقف مسجد و وکف چکیدن سقف خانه از باران فبصرت عینای رسول الله پس دید هر دو چشم من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و علی جبهته اثر الماء والطین
و حال آنکه بر پیشانی آنحضرت اثر آب و گل بود من صبیحة احدی و عشرین در صبح تاریخ بیست و یکم این روایت مثبت آنست که شب قدر بیست و یکم باشد متفق علیه فی المعنی واللفظ لمسلم حتی
متفق علیه است در معنی که معنی آن بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لفظ مسلم راست الی قوله تا قول وی که او راست فقیل لی انها فی العشر الاواخر والباقی للبخاری و لفظ باقی حدیث بخاری راست
و این در روایت ابی سعید خدری بود و فی روایة عبد الله بن انیس بضم همزه و فتح نون و سکون تحتانیه که صحابی انصاری بزرگ است قال گفته است لیلة ثلث و عشرین یعنی شب بیست و سوم رواه
مسلم و عن زر بکسر زای و تشدید را ابن حبیش بضم مهمله و فتح موحده و سکون تحتانیه تابعی ثقه است که جاهلیت را دریافته و شصت سال در جاهلیت گذرانیده و شصت در اسلام و عمر وی صد و بیست سال بود و بعضی
گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه و از اکابر علمای قراءت بود و از اصحاب عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود از وی چیزها از عربیت میپرسید و ابی بن کعب بوی میگفت ای زر نمیخواهی که هیچ
آیتی از قرآن ترک نمی کنی که نپرسی مرا از آن قال سالت ابی بن کعب فقلت ان اخاک عبد الله بن مسعود یقول گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفتم که برادر تو ابن مسعود میگوید من یقم الحول یصب
لیلة القدر کسیکه قیام لیل کند سال تمام در می یابد شب قدر را فقال پس گفت ابی بن کعب رحمه الله علیه رحمه الله رحمت کند ابن مسعود را خدای تعالی اراد ان لا یتکل الناس میخواهد ابن مسعود و غرض وی از این
گفتن آنست که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را دریابند بحصول ثواب عظیم بر آن اکتفا کنند و باقی سال آرام و آسایش بگذرانند و جد و جهد در عمل ننمایند اما انه قد علم انها فی رمضان آگاه باش بدرستیکه
ابن مسعود بتحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است وانها فی العشر الاواخر و بتحقیق دانسته است که شب قدر در ده اخیر است وانها فی لیلة سبع و عشرین و بتحقیق دانسته است که آن شب بیست و
هفتم است ثم حلف لا یستثنی پس سوگند خورد ابی بن کعب در حالتی که استثنا نمیکند یعنی انشاء الله نمیگوید و جزم میکند انها لیلة سبع و عشرین که شب قدر شب بیست و هفتم است زر بن حبیش میگوید فقلت
پس گفتم یعنی ابی بن کعب را بای شیء تقول ذلک یا ابا المنذر بچه چیز و بکدام دلیل میگوئی تو آنرا یا ابا المنذر و کنیت ابی بن کعب است قال بالعلامة التی اخبرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بنشانیکه
خبر داده است ما را آنحضرت او بالآیة شک راوی است که بالعلامة گفت یا بالآیة و هر دو بیک معنی است انها تطلع یومئذ لا شعاع لها علامت آنست که آفتاب در صبح آن شب بر می آید در حالتی که نیست روشنی مر او را
رواه مسلم و در روایت احمد آمده که می برآید آفتاب مانند طشت و از اینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آنرا امتحان کرده بود و اگر این نشان در غیر این شب یافته شود نیز ممکن است آورده اند که عمر رضی الله عنه خواند اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم را و پرسید ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در ده اخیر است پس گفت ابن عباس رضی الله عنهما که من میدانم یا گمان میبرم که آن شب هفتم است که میگذرد یا شب هفتم که باقی میماند پس گفت
عمر از کجا دانستی آن را گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و دهر میگردد در هفت و آدمی پیدا کرده شده است از هفت اندام و میخورد از هفت و سجده میکند از هفت و طواف را
ذکر کرد و جمار را هم و چیزهای دیگر که هفت اند پس گفت عمر بتحقیق دریافتی تو چیزی را که ما در نیافتیم و بعضی از فضلا گفته اند که خدای تعالی ذکر کرد لفظ لیلة القدر را در سورهٔ انا انزلناه در سه جا و این نه حرف است مجموع آن بیست و
هفت حرف است و امثال این امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه و هیچکس را یقین حاصل نیست و از آنحضرت را بود اذن کرده نشد بتعیین مر صحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که اعلام کرده شد و او را ممنوع
بود از اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آن است والله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی پرسید رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سوگند داد مر آنحضرت را که خبر دهد او را بدان پس غضب آورد آنحضرت
پس فرمود که اگر اذن میکرد مرا خدای تعالی که خبر دهم بدان خبر میدادم شما را اگر گوئید پس سوگند خوردن ابی بن کعب بی استثنا و جزم کردن وی بر آنچه بود جوابش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنا بر غلبه ظن و سوگند خوردن
بر غلبه ظن جائز است و مؤاخذه نیست بدان و همچنین هر که گفته است بغلبه ظن و اجتهاد گفته والمجتهد یخطی و یصیب والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یجتهد فی العشر الاواخر ما لا یجتهد فی غیره گفت عائشه بود آنحضرت که کوشش مینمود و مشقت میکشید در عمل در عشر اواخر رمضان از آنچه نمینمود در غیر عشر اواخر رواه مسلم وعنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر شد مئزره بود آنحضرت چون می در آمد دهه رمضان محکم می بست ازار خود را و این کنایت است از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت یا کنایت از گوشه گرفتن از زنان و
احیی لیلة و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را در شب احیاء لیل که میگویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت تازگی وی در عبادت کردن است در آن یا بمعنی
زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصا بعبادت و خواب در حکم موت است و بیکاری حکم مرده دارد وایقظ اهله و بیدار میکرد اهل خانهٔ خود را تا آنها نیز عبادت کنند و از سعادت
دریافت شب قدر محروم نمانند متفق علیه الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت گفت عائشه گفتم یا رسول الله ارأیت ان علمت ای لیلة لیلة القدر ما اقول فیها خبر ده
مرا اگر بدانم کدام شب است شب قدر و دریابم آنرا چه گویم اندر و دعا در آن شب قال قولی گفت آنحضرت بگو ای عائشه اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی خداوندا بدرستیکه تو عفو کننده و دوست میداری
عفو را پس عفو کن از من رواه احمد وابن ماجه والترمذی وصححه وعن ابی بکرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول التمسوها روایت است از ابی بکره که گفت شنیدم آنحضرت را
که میگفت طلب کنید آنرا یعنی لیلة القدر فی تسع یبقین او فی سبع یبقین او فی خمس یبقین در نه شب که باقی میمانند که چهار شب است یا در هفت شبی که باقی میمانند که سه شب است یا در پنج شبی که باقی میمانند و
آن دو شب است چنانکه در حدیث ابن عباس ذکر کردیم او ثلث او آخر لیلة یا بجوئید در سه شب که باقی میمانند که شب بیست و هفتم است یا شب بیست و نهم است که شب اخیر رمضان است که عمل آنجا تمام میشود
و بنده مستحق اجر میگردد و بعضی گفته اند که فی تسع یبقین محمول است بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس محمول است بر بیست و ششم او ثلاث بر بیست و هشتم و آخر لیل بر بیست و نهم و بعضی گفته اند بر بیست

قدر رواه الترمذی وعن ابن عمر قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لیلة القدر گفت ابن عمر پرسیده شد آن حضرت از شب قدر فقال هی فی کل رمضان پس گفت آن حضرت
آن شب در کل رمضان است این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان است مخصوص برمضانی دون رمضانی نیست دوم آنکه در همه ایام رمضان است نه مخصوص بعشر اواخر نیست کذا قال الطیبی رواه ابو داود وقال رواه
سفیان وشعبة عن ابی اسحق وگفت ابو داود روایت کرده است آنرا سفیان ثوری وشعبه از ابی اسحق که از اکابر تابعین است موقوفا علی ابن عمر موقوف بر ابن عمر ورفع نکرده به پیغمبر صلی الله علیه
وسلم وعن عبد الله بن انیس قال قلت گفتم من یا رسول الله ان لی بادیة اکون فیها بدرستیکه مرا بادیه ایست که میباشم در آن وانا اصلی فیها ومن نماز میگذارم در آن بادیه بحمد الله فمرنی
بلیلة انزلها الی هذا المسجد پس امر کن بشبی که فرود آیم در آن شب بسوی این مسجد اشارت کرد بمسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم گویا قصد وی طلب شب قدر بود فقال پس گفت آن حضرت انزل لیلة
ثلث وعشرین فرود آی شب بیست وسیوم قیل لابنه کیف کان ابوک یصنع گفته شد پسر او را چگونه بود که میکرد پدر تو در مسجد قال کان یدخل المسجد اذا صلی العصر گفت پسر وی بود
من که می در آمد مسجد را چون میگذارد نماز عصر فلا یخرج منه لحاجة پس بیرون نمی آمد از مسجد برای کاری که منافی باعتکاف باشد ودر بعضی اصول الا لحاجة یعنی بیرون نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت ضروری چنانچه
حاجت بشری که معتکف مضطر است بآن حتی یصلی الصبح فاذا صلی الصبح وجد دابته علی باب المسجد پس چون میگذارد صبح را می یافت چار پای خود را بر در مسجد فجلس علیها پس می نشست بر دابه
ولحق بادیته و می پیوست بادیه خود رواه ابو داود الفصل الثالث عن عبادة بن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم لیخبرنا بلیلة القدر گفت عباده بیرون
آمد آن حضرت از درون خانه در وقتی که نمودند بوی لیلة القدر تا خبر دهد مارا بلیلة القدر فتلاحی رجلان من المسلمین پس نزاع نمودند وخصومت کردند بیکدیگر دو مرد از مسلمانان فقال پس گفت آن حضرت
خرجت لاخبرکم بلیلة القدر بیرون آمدم تا خبر دهم شمارا بشب قدر که کدام شب است فتلاحی پس نزاع کردند فلان وفلان فرفعت پس برداشته شد آن شب وفراموش گردانیده شد تعیین آن شب و
نزاع آنها از اینجا معلوم میشود که نزاع وخصومت بیکدیگر شنیع است وسبب حرمان از برکات وخیرات وغالبا نزاع ایشان بناحق بود یا متجاوز از حد اعتدال وعسی ان یکون خیرا لکم ونزدیک است که باشد
که این برداشتن از خاطر تعیین آن ومبهم گردانیدن آن بهتر شمارا که سبب جد واجتهاد وتکثر طاعت وعبادت گردد فالتمسوها فی التاسعة والسابعة والخامسة پس طلب کنید آنرا در بیست
نهم وبیست وهفتم وبیست وپنجم از اینجا معلوم میشود که آن شب که نموده بودند متردد بوده میان این سه شب یا تردد بود میان این سه شب بغلبه ظن کرده والله اعلم رواه البخاری وعن انس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان لیلة القدر نزل جبرئیل فی کبکبة من الملائکة چون میباشد شب قدر فرود می آید جبرئیل در جماعت از فرشتگان وکبکبه بفتح وضم جماعت
یصلون علی کل عبد قائم او قاعد یذکر الله دعا میکنند واستغفار می نمایند ودرود می فرستند بر هر بنده که ایستاده است یا نشسته که یاد میکند مر خدای عز وجل فاذا کان یوم عیدهم پس وقتی که باشد
روز عید مسلمانان یعنی یوم فطرهم یعنی روز فطر ایشان باهی الله بهم ملائکته مفاخرت میکند خدای تعالی ومی نازد به بندگان خود بفرشتگان خود در آنکه طاعت میبرند ایشان بعصیان فیقول پس
میگوید یا ملائکتی ما جزاء اجیر وفی عمله ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری که تمام کند عمل خود را قالوا ربنا جزاءه ان یوفی اجره گویند فرشتگان ای پروردگار ما اینست پاداش
او که تمام داده شود اجرت وی فقال ملائکتی عبیدی وامائی قضوا فریضتی علیهم پس میگوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من غلامان وداهان من گزاردند طاعت مرا که فرض گردانیدم بر ایشان که
روزه رمضان است ثم خرجوا یعجون الی الدعاء پس بیرون آمدند در حالی که بر میدارند آواز خود را بدعا یعجون بکسر عین وفتح آن وعزتی وجلالی وکرمی وعلوی وارتفاع مکانی سوگند بعلو
وقدرت وبزرگی وجود وبلندی قدر وبلندی مرتبه من لاجیبنهم هر آینه اجابت میکنم وقبول میکنم دعای ایشان را فیقول ارجعوا فقد غفرت لکم پس میگوید خدای تعالی برگردید تحقیق آمرزیدم شمارا
وبدلت سیئاتکم حسنات وتبدیل میکنم بدیهای شمارا به نیکیها یعنی بدیها را می آمرزم ومحو میکنم آثار گناهان را ونیکیها را می پذیرم وثابت میگردانم انوار طاعات را یا تبدیل میکنم ملکه معصیت را
از نفس بملکه طاعات بلکه میدهم بدل هر معصیت طاعتی وثابت میکردم بدل عقاب ثواب را چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت مردی را بیارند فرمان آید که عرض کنید بروی گناهان صغیره او ونهان دارید
گناهان کبیره او را وگفته میشود مر او را کردی تو چنین وچنین پس بنده اقرار میکند گناهان صغیره را ومنکر میشود ومیترسد از گناهان کبیره که مبادا اظهار کنند پس حکم بود که بدهید بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید
بنده مرا گناهان بسیار است که نمی بینم آنهارا اینجا الحدیث قال فیرجعون مغفورا لهم گفت آن حضرت پس برمیگردند بندگان در حالیکه آمرزیده شده است مر ایشان را رواه البیهقی فی شعب الایمان باب
الاعتکاف اعتکاف در لغت بازداشتن ودرنگ کردن ولازم بودن بجائی ولازم بودن چیزی را وروی آوردن بکسی ودر شرع درنگ کردن در مسجد ولزوم وی بر وجه مخصوص واعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت موکده است
از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بران تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد بنوافل گاهی و
ترک میکرد گاهی وترک نکرد اعتکاف را هرگز وواجب نگفتند آنرا با وجود آنکه یکسال ننشست در سال دیگر قضا کرد ودر عشره بنشست زیرا که دأب آن حضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که انکار میکرد
بر ترک آن ودر اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که اعتکاف کند باید که بکند چنانکه در صحیحین آمده است ونشستن در سال دیگر دو عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق وتهیؤ واستعداد بود بوصول
درگاه وصواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب وآن اعتکافیست که نذر کرده بدان وواجب گردانیده آنرا بر نفس خود وسنت وآن در عشر اخیر رمضان است وجز این دو قسم مستحب است وحنفیه مر زنان را
در مسجد بیت تجویز کرده اند ومراد از مسجد بیت مکانیست که جدا کرده میشود برای نماز وداده حکم مسجد نیست مکروه نیکم که جواز اعتکاف زنان است در وی وقول قدیم شافعی نیز همین است ونقل کرده اند بعضی از اصحاب
مالک اعتکاف مرأة در مسجد با زوج خود جائز است وبهمین قائل است امام احمد رحمه الله واذن آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازواج مطهره را دلیل است بر آن ومنع بجهت مصلحتی دیگر بود چنانکه بیاید بعد از آن
امام ابو حنیفه وامام محمد تخصیص کرده اند بمسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات تا اعتکاف سبب ترک جماعت که موکد تر از آنست نگردد وباعث بر خروج بیوقت نشود وبا امکان احتراز از آن ودر شرح
ابن همام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جائز است در وی اگرچه اقامت کرده نشود در وی صلوات خمس ودر روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست مگر در مسجد جماعت اما
نفل جائز است در غیر آن وامام مالک شرط کرده مسجد جامع را وقولی از شافعی نیز این است ومعتاد در مذهب شافعی است گفته که جامع اولی است ونزد جمهور شافعیه جائز است در هر مسجدی مگر اکثر مدت اعتکاف را

عدی بعین شد اگر نیت مدت معین کند روا است و اختلاف در اقل مدت اعتکاف است که چیست نزد بعضی اقل آن ساعتیست و ازین جهت گفته اند که باید که هر بار چون در مسجد در آید نیت اعتکاف کند تا ثواب آن بدست آرد
و نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر نیست و نزد بعضی اقل اعتکاف یک روز است و مختار در مذهب ما آنست و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است و تخصیص آنست
که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد و کمتر از یوم پس صائم اگر مکث کند یکساعت یا دو ساعت حاصل میشود و ثمرهٔ اشتراط صوم آنست که چون نیت اعتکاف شب کند جائز نباشد زیرا که شب محل صوم
نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من رمضان حتی توفاه الله گفت
عائشه بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدا و این بعد از آنکه در عشر اول و اوسط نشست و شب قدر را دریافت و باری نمودند که شب قدر در عشر اواخر است چنانکه در باب سابق
گذشت ثم اعتکف ازواجه من بعده پس معتکف شدند ازواج مطهرهٔ آن حضرت بعد از وی یعنی در عشرهٔ اخیر و این حدیث دلیل است بر مواظبت آنحضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت موکده چنانکه مذکور شد
متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اجود الناس بالخیر بود آن حضرت جوادترین و احسن‌ترین مردم به نیکی در جمیع اوقات وکان اجود
ما یکون فی رمضان و بود جوادتر بودن وی حاصل وقتی که میبود در رمضان که اشرف و انسب اوقاتست بفعل خیر کان جبرئیل یلقاه فی کل لیلة فی رمضان بود جبرئیل که ملاقات میکرد آن حضرت را
در هر شب در رمضان یعرض علیه النبی صلی الله علیه وسلم القرآن عرض میکرد بر جبرئیل آن حضرت قرآن را و می شنوانید و میگذرانید بر وی فاذا لقیه جبرئیل کان اجود بالخیر من الریح المرسلة
پس وقتی که ملاقات میکرد او را جبرئیل بود وی صلی الله علیه وسلم جوادتر و جیدتر و تیزتر به نیکی از باد که رها کرده شده است و فرستاده شده است به بشارت اشارتست بقول حق سبحانه و هو الذی یرسل الریاح بشرا بین
یدی رحمته پس باد برانگیزد سحاب را و فرود می آید باران امطار و پیدا میشود بوی انداق و برکات همچنین جود شریف باعث و منشای خیرات و مبرات و برکات بود خصوصا درین اوقات و در حدیث اشارتست بآنکه در میان
اوقات فاضله و صحبت ابرار بیشتر در فعل خیر و کسب خیرات باید کوشید و اورد این حدیث را در اعتکاف بجهت آنست که آن حضرت در رمضان معتکف میبود متفق علیه وعن ابی هریرة قال کان یعرض
علی النبی صلی الله علیه وسلم القرآن کل عام مرة بود که عرض کرده میشد بر آن حضرت قرآن هر سال یکبار عرض کننده جبرئیل بود و منافات نیست میان عرض کردن آن حضرت قرآن را بر جبرئیل چنانکه مدلول
حدیث اول است و میان عرض جبرئیل قرآن را بر آن حضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که نخست جبرئیل عرض میکرد بر آن حضرت بعد از وی آن حضرت عرض میکرد بر جبرئیل چنانکه در سماع از شیخ و قرائت بر وی میباشد
و درین غلبت احکام امر و اتقان اوست و وارد شده است که هر دو میخواندند قرآن را بطریق مدارست چنانکه حافظان بیکدیگر بطریق دور میخوانند فعرض علیه مرتین فی العام الذی قبض فیه پس عرض کرده شد
قرآن بر آن حضرت دو بار در سالی که قبض کرده شد روح مقدس وی وکان یعتکف کل عام عشرا و بود آن حضرت که اعتکاف میکرد در هر سالی یک عشر فاعتکف عشرین پس اعتکاف کرد آن حضرت
دو عشر و عشرین یعنی بیست نیز خوانده اند و مآل هر دو عبارت یکی است فی العام الذی قبض فیه در سالی که قبض کرده شد آن حضرت از جهت کمال شوق و تهیأ و استعداد بوصول درگاه جبروت و عدهٔ وصل
چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد رواه البخاری وعن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعتکف ادنی الی راسه وهو فی المسجد گفت عائشه بود آن حضرت
چون اعتکاف میکرد نزدیک من میکرد و مینهاد سر مبارک خود را و حال آنکه وی در مسجد میبود فارجله پس شانه میکردم من آن حضرت را یعنی شانه کردم موی سر و شستن ازینجا معلوم شد که باکی نیست بر آوردن
معتکف سر خود را از مسجد وکان لا یدخل البیت الا لحاجة الانسان و بود آن حضرت که بر نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول و غائط و همچنین غسل جنابت از جهت وجوب خروج از مسجد نزد
جنابت و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه روایتی صریح در آن از اصول نمی یابم جز آنکه در شرح اورا گفته است که بیرون می آید برای غسل فرض باشد یا نفل متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنه
ان عمر سأل النبی روایت است از ابن عمر که عمر پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال کنت نذرت فی الجاهلیة ان اعتکف لیلة فی المسجد الحرام گفت عمر بودم من که نذر کرده بودم
در جاهلیت که اعتکاف کنم یکشبی در مسجد حرام قال فاوف بنذرک گفت آن حضرت پس ایفا کن نذر خود را اگر نذر کرده بودی متفق علیه و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد در روایتی بر آنکه
صوم شرط نیست در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر زیرا که اگر صوم شرط بودی امر میکرد بوفای این نذر و جواب ازین استدلال آنست که در روایت صحیح آمده که گفت عمر نذر کردم که اعتکاف کنم روزی پس ولیلة که
در روی لیل واقع شده است شب با روز مراد است چنانکه از یوم روز با شب مراد است و نزد ابی حنیفه و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد یا نفل و متمسک ایشان حدیث عائشه است که
بیاید لا اعتکاف الا بصوم و این حدیث صریح است در اشتراط صوم در اعتکاف الفصل الثانی عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعتکف فی العشر الاواخر من رمضان گفت
انس بود آن حضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر از رمضان فلم یعتکف عاما پس اعتکاف نکرد یکسال فلما کان العام المقبل اعتکف عشرین پس وقتی که شد سال آینده اعتکاف کرد دو ده
شب قضا کرد این بظاهر علامت وجوب است و لیکن قضای سنت موکده نیز آمده است چنانکه سنت ظهر را بعد از نماز عصر قضا کرد چنانکه در کتاب الصلوة گذشت رواه الترمذی ورواه ابو
داؤد وابن ماجة عن ابی بن کعب وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آن حضرت وقتی که میخواست
که اعتکاف کند میگزارد نماز فجر را ثم دخل فی معتکفه پس در می آمد در جای اعتکاف خود رواه ابو داؤد وابن ماجة و گفته اند که این حدیث را بخاری و مسلم نیز روایت کرده اند و باقی اصحاب
کتب ستة نیز روایت کرده مطولا و استدلال کرده باین حدیث کسیکه قائل است که ابتدای اعتکاف از اول نهار عشرهٔ اخیره کند و باین قائل است اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابو حنیفه و مالک و
شافعی و احمد رحمهم الله بر آنند که در آید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر یا عشر را و محمل این حدیث آن میدارند که آن حضرت شب در مسجد می در آمد و چون نماز صبح میگذارد در حجره که میساختند برای وی
می در آمد و منقطع میشد از خلق و منفرد میگشت و مراد معتکف آن حجره ایست که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف وی میساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب میبود و تخلی و انفراد وقت
صبح وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یعود المریض وهو معتکف و هم از عائشه رض روایت است که گفت بود آنحضرت که باز پرس میکرد بیمار را و حال آنکه آن حضرت معتکف بود
فیمر کما هو پس میگذشت آن حضرت گذشتنی مثل هیئتی که وی بر آن بود فلا یعرج پس میل نمیکرد و بسوی جانبی یکرو نمی ایستاد در همان گذشتن و میرفت و میپرسید و تعریج اقامت و میل از راه بجانبی فیسال عنه

میرسید نه حال بیمار این بیان عیادت است طیبی گفته که نزد ائمه اربعه آنست که چون بیرون آید معتکف برای قضای حاجت و اتفاق افتد او را عیادت مریض و صلوٰة بر جنازه پس میل نکند و منحرف نگردد از طریق و ایستاده نشود زیاده بر قدر نماز باطل نمیشود اعتکاف و اگر انحراف کند و زیاده باشد باطل گردد و حسن و نخعی گفته که جائز است معتکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض و صلوٰة جنازه انتهی رواه ابو داود وعنها قالت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضا ولا یشهد جنازة و هم از عائشه آمده است که گفت سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را مگر آن صفت که گفته شد ولا یمس المرأة ولا یباشرها و مساس نکند زن را و مباشرت نکند و مس سودن دست است و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مجامعت است و وی مبطل است اعتکاف را باتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل است و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی میگویند اگر انزال کند مبطل است و اگر انزال نکند مبطل نیست و در هدایه گفته است اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میکند اعتکاف وی زیرا که این در معنی جماع است تا آنکه فاسد میکرد روزه را و اگر انزال نکند فاسد نمیکند و اگرچه حرام است ولا یخرج لحاجة الا لما لا بد منه و بیرون نیاید معتکف برای حاجتی و کاری مگر برای حاجتی که چاره نیست از آن چنانکه حاجت انسانی ولا اعتکاف الا بصوم و روا نیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط است در اعتکاف و این دلیل حنفیه است در اشتراط صوم در اعتکاف ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع و روا نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع اینجا مسجد جماعت است یا بیان افضل و اولی است والله اعلم رواه ابو داود الفصل الثالث عن ابن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا اعتکف طرح له فراشه ابن عمر روایت میکند از آن حضرت که بود آن حضرت چون اعتکاف میکرد انداخته میشد برای وی بساط وی که در وی می انداخت و یوضع له سریره و نهاده میشد برای آن حضرت تخت وی یعنی چارپایه وی که بر آن میخفت و چارپایه را عربان سریر میگویند و در بعضی نسخ و یوضع بکلاه وراء اسطوانة التوبة انداخته میشد فراش و سریر وی پس پایه پیش ستون مسجد که آن را اسطوانه توبه میگویند که ابولبابه انصاری خود را بآن بربسته بود تا توبه او قبول افتاد و قصه آن در کتب سیر و احادیث مسطور و مذکور است و اسطوانه بضم همزه و سکون سین بمعنی ستون است رواه ابن ماجه وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی المعتکف روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت در حق معتکف هو یعتکف الذنوب معتکف منع کرده میشود و باز داشته میشود از گناهان و یجری له من الحسنات کعامل الحسنات کلها و جزا داده میشود مر معتکف را از حسنات عبادات که فوت میشود او را بسبب اعتکاف مثل عیادت مریض و نماز جنازه و زیارت اخوان و جز آن مثل عامل حسنات همه و بجری برابر نیز روایت کرده اند از اجره رواه ابن ماجه تمام شد کتاب صوم بعون خدای و توفیق وی تعالی شروع نموده شد در کتاب فضائل القرآن

کتاب فضائل القرآن

فضائل جمع فضیلت مشتق از فضل ضد نقص و قرآن مشتق است از قرائت یا از قران که بمعنی جمع و ضم است و در قرآن قصص و امر و نهی و وعد و وعید و سور و آیات جمع شده و بعضی گویند منضم گشته و صاحب صحاح و قاموس او را در قرائت آورده نه در قرآن و هو الظاهر الفصل الاول عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیرکم من تعلم القرآن وعلمه بهترین شما کسی است که آموخت قرآن را و آموزانید آن را و گفته اند که مراد آنست که از جمله بهتر میست زیرا که خیریت در غیر معلم و متعلم نیز وارد شده است و نووی در فتاوای خود گفته است اگر قدر واجب از قرآن تعلم کرده پس تعلم وی و تعلم فقه برابر است و در زیاده بر واجب فقه افضل است از آن و پوشیده نماند که این بر تقدیریست که مراد تعلم و تعلیم کلمات قرآن باشد و الا تعلم فقه نیز از علوم و توابع قرآن است و خود در زمان نبوت علم فقه همین قرآن بود و احادیث نبوی تفسیر آن میکرد و لهذا در باب امامت اقرأ صحابه را اعلم ایشان داشته اند فتدبر رواه البخاری وعن عقبة بن عامر صحابی است که احوال او در مواضع نوشته شده است قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن فی الصفة گفت بیرون آمد آن حضرت و ما در صفه بودیم بضم صاد و تشدید فا مراد صفه مسجد است و آن موضعی بود که سقف داشت پیش مسجد و بعضی گفته اند که آن مسجد قدیم بود که قبله آن بجانب بیت المقدس بود و بعد از نسخ آن قبله در اینجا که نشستند و فقرای صحابه که ایشان را اصحاب صفه میگفتند در آنجا میبودند فقال ایکم پس گفت آنحضرت ایکم یحب ان یغدو کل یوم الی بطحان کدام یکی از شما دوست میدارد که بامداد کند هر روز بسوی بطحان بضم با و سکون طای مهمله او العقیق یا بسوی عقیق شک راویست نام دو موضع است بمدینه که آنجا بازار بود و شتران در وی فروخته میشد فیأتی بناقتین کوماوین پس بیارد دو ناقه بزرگ کوهان بفتح کاف و سکون واو ناقه بزرگ کوهان فی غیر اثم ولا قطع رحم بی ارتکاب معصیت مثل سرقه و غصب و بی بریدن قرابت که واجبست پیوند آن این تخصیص بعد تعمیم است که از اشد انواع معصیت است فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کلنا نحب ذلک همه ما دوست میداریم آن را و در روایتی یحب بتحتانیه قال گفت آن حضرت افلا یغدو احدکم الی المسجد آیا پس بامداد نمیکند یکی از شما بسوی مسجد فیعلم پس تعلیم کند و بداند او یقرأ اثنین من کتاب الله یا بخواند دو آیت از کتاب خدا و در بعضی نسخ فیعلم بتخفیف از علم و برین تقدیر کلمه او برای شک یا تنویع است خیر له من ناقتین این تعلیم دو آیت و خواندن آن بهتر است مر او را از دو ناقه و ثلث خیر له من ثلث و سه آیت بهتر است مر او را از سه ناقه و اربع خیر له من اربع و چهار آیت بهتر است از چهار ناقه و من اعدادهن من الابل و همچنین اینها بهتراند از اعداد خود از شتران یعنی پنج و شش آیت بهتر است از پنج و شش و علی هذا القیاس و ابل اسم جنس است شامل نر و ماده و نر را جمل گویند و ماده را ناقه چنانکه انسان مرد را هم گویند و زن را هم و مرد را رجل و زن را امرأة گویند که آیتی از قرآن بهتر است از دنیا و هرچه در دنیاست شتران چه قدر دارند که بر آنها تفضیل نهند و بیان فضل قرآن بآن کنند جوابش آنست که حقیقت مراد آنست که اشتغال بامر دین بهتر است از آنچه محنت و مشقت میکشید در آن از طلب رزق غایت آنکه بیان کرد آن را بمثالی خاص و مخصوص کرد ناقه کوماء را جهت بودن آنها از خیار اموال عرب یا مراد آنست که تعلم قرآن و اشتغال بامر دین در امر معاش نیز نافع و موجب مزید خیر و برکت است و بیشتر از اشتغال بتحصیل اسباب دنیاست بحکم و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب در امر معاد خود چگویند که تمامه دنیا و ما فیها در جنب او محو و متلاشی است فافهم و بالله التوفیق رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایحب احدکم اذا رجع الی اهله ان یجد فیه خلفات عظام سمان گفت آن حضرت آیا دوست میدارد یکی از شما چون بازگردد بسوی اهل خانه خود که بیابد در وی سه ناقه آبستن بزرگ فربه و خلفات جمع خلفه بفتح خای معجمه و کسر لام ناقه آبستن قلنا نعم گفتیم آری دوست میداریم آن را قال گفت آن حضرت فثلث آیات یقرأ بهن احدکم فی صلوته خیر له من ثلث خلفات عظام سمان پس سه آیت که بخواند آنها را یکی از شما در نماز خود بهتر است او را از سه ناقه آبستن بزرگ فربه و همچنین قیاس این حدیث نیز در معنی حدیث اول است رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة زیرک و نیکو در اینده و خواننده قرآن بحفظ و تجوید با ملائکه و انبیاست که بزرگان و نیکوکاراند یعنی در دنیا عامل است بعمل ایشان و در آخرت رفیق ایشانست و سفره جمع سافر بمعنی کاتب مشتق از سفر

بمعنی کتاب یا بمعنی سفیر مشتق از سفارت بمعنی میانجی شدن و مراد ملائکه اند که استنساخ میکنند کتب سماویه را از لوح محفوظ و میانجی میشوند میان خدای و رسل وی یا انبیا اند که استنساخ مینمایند وحی را و سفیرند میان خدای و امت یا مراد اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم اند که اول انتساخ قرآن ایشان کردند یا فرشتگان که اعمال بندگان می نویسند و کرام جمع کریم و بررة جمع بار بمعنی نیکوکار والذی یقرأ القرآن ویتتعتع فیه وهو علیه شاق له اجران و آنکه میخواند قرآنرا و درمیماند در خواندن قرآن و خوب نمیرود زبان او در آن و بر وی میجنباند زبان را و خواندن قرآن بر وی دشوار است مر او را دو اجر است یکی اجر قرائت و دوم اجر مشقت اگرچه ماهر افضل و اکمل است اما از حیثیت تعب و مشقت این نیز فضیلتی و اجری ثابت است مقصود تسلی و تثبیت طالب است بر مشقت و ریاضت فافهم متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا علی اثنتین نیست جای رشک بردن مگر بر دو کس رجل آتاه الله القرآن یکی مردی که داده است وی را خدای تعالی قرآنرا فهو یقوم به آناء اللیل وآناء النهار پس آن مرد برمیخیزد بقرآن و میخواند آنرا در ساعات شب و ساعات روز ورجل آتاه الله مالا فهو ینفق منه آناء اللیل وآناء النهار و دوم مردی که داده است او را خدای تعالی مالی پس آن مرد انفاق میکند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز متفق علیه و در کتاب العلم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و بحقیقت مآل هر دو یکی است چه علم قرآن است و علوم احکام همه مستفاد از وست لیکن اینجا این فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کرده و آن نیز متضمن علم است فافهم وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن الذی یقرأ القرآن مثل الاترجة صفت و حال مسلمانیکه میخواند قرآنرا همچو حال اترج است بضم همزه و سکون تا و ضم را و تشدید جیم و اترج بی تا و ترنج و ترنجه نیز میگویند و ترنجه در روایت نیز آمده میوه معروفی است که جامع است میان طیب طعم و طیب رایحه چنانچه فرمود ریحها طیب وطعمها طیب بوی وی خوش و مزه وی خوش است و همچنین مؤمن که میخواند قرآنرا لذت میگیرد از آن و منعکس میگردد از وی شعله انوار و فیوض و وصول میباید بدیگران ومثل المؤمن الذی لا یقرأ القرآن مثل التمرة لا ریح لها وطعمها حلو و حال مسلمانیکه نمیخواند قرآنرا همچو حال خرما است که نیست بوی مر او را و مزه وی شیرین است ومثل المنافق الذی لا یقرأ القرآن کمثل الحنظلة لیس لها ریح وطعمها مر و حال منافقی که نمیخواند قرآنرا همچو حنظل است که نیست مر او را بوی و مزه وی تلخ است ومثل المنافق الذی یقرأ القرآن مثل الریحانة ریحها طیب وطعمها مر و حال منافقی که میخواند قرآنرا همچو حال ریحان است که بوی وی خوش است و مزه وی تلخ است متفق علیه وفی روایة و در روایتی چنین آمده است المؤمن الذی یقرأ القرآن ویعمل به کالاترجة والمؤمن الذی لا یقرأ القرآن ویعمل به کالتمرة درین روایت ویعمل به زیادت کرده و در روایت اولی اکتفا بعنوان مؤمن نمود که مستلزم عمل است و احتمال دارد که طعم کنایت از اعتقاد وی که مؤمن در دل دارد و رایحه باشد وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یرفع بهذا الکتاب اقواما ویضع به آخرین بدرستی که خدای تعالی بلند مرتبه میکرداند باین کتاب یعنی قرآن گروهی را که ایمان آوردند بوی و عمل کردند بدان و تلاوت میکنند آنرا باخلاص و پست میکرداند بوی گروهی دیگر را که برخلاف آن باشند رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری ان اسید بضم همزه و فتح سین مهمله بن حضیر بضم حا مهمله و فتح ضاد معجمه صحابی انصاریست از نقبای انصار کبیر الشان از افاضل ناس بر داشت عمر بن الخطاب جنازه او را و نماز گذارد بر وی و دفن کرده شد ببقیع سنه عشرین و قیل احدی و عشرین قال بینما هو یقرأ من اللیل سورة البقرة در اثنائی آنکه وی میخواند در شب سوره بقره وفرسه مربوطة عنده و اسپ وی بسته شده بود نزد وی اذ جالت الفرس ناگاه بجهید اسپ فی الصحاح جولان کرد و برآمدن فسکت پس خاموش گشت اسید و ترک کرد خواندن را فسکنت پس ساکن شد اسپ آرام گرفت از جولان فقرأ پس باز خواند اسید فجالت پس باز جولان کرد اسپ فسکت فسکنت پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسپ ثم قرأ پس خواند فجالت الفرس پس جولان کرد اسپ سه بار و همچنین واقع شد فانصرف پس برگشت اسید از قرائت و گذاشت قرات را وکان ابنه یحیی قریبا منها و بود پسر اسید که نامش یحیی بود نزدیک باسپ فاشفق ان تصیبه پس ترسید اسید که برساند اسپ بسر وی آزاری رسانند فلما اخره رفع راسه الی السماء و چون پس انداخت اسید پسر را و دور افکند از اسپ برداشت سر خود را بجانب آسمان فاذا مثل الظلة پس ناگاه چیزی دید مانند سایبان فیها امثال المصابیح در آن ظله امثال چیزها است مانند چراغها فلما اصبح حدث النبی پس چون صبح کرد ابن حضیر خبر کرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت مکرر دو بار اقرأ یا ابن حضیر اقرأ یا ابن حضیر بخوان ای پسر حضیر و مراد دوام و استمرار است بر قرائت قال گفت اسید بن حضیر بجهت اعتذار از انصراف و گذاشتن قرآت فاشفقت پس ترسیدم من یا رسول الله و در نسخه اشفقت بی یا ان تطأ یحیی از آنکه پایمال کند اسپ یحیی را وکان منها قریبا و بود یحیی از اسپ نزدیک فانصرفت الیه پس برگشتم من بسوی یحیی ورفعت راسی الی السماء و برداشتم سر خود را بسوی آسمان فاذا مثل الظلة فیها امثال المصابیح پس ناگاه دیدم مانند سایبان است که در وی مانند چراغها است فخرجت حتی لا اراها پس بیرون آمدم من از جای خود تا آنکه نبینم من آنها را قال گفت آن حضرت وتدری ما ذاک و می دانی که چیست آنچه می دیدی تو مانند ظله و مصابیح قال لا گفت اسید در نمی یابم که چیست آن قال گفت آن حضرت تلک الملائکة دنت لصوتک آن فرشتگان بودند که نزدیک شدند از جهت آواز تو که قرآن میخواندی ولو قرأت لاصبحت ینظر الناس الیها و اگر میخواندی تمام شب هر آینه صبح میکرد آن فرشتگان در حالی که نظر میکردند مردم بسوی آنها و هم میدیدند لا تتواری منهم پوشیده نمیشدند آن فرشتگان از آدمیان متفق علیه واللفظ للبخاری وفی مسلم و در صحیح مسلم واقع شده است لفظ عرجت فی الجو بالا رفت آن ظله در هوا میان آسمان و زمین جو بفتح جیم و تشدید واو میان آسمان و زمین کشادگی وادی بدل فخرجت علی صیغة المتکلم بجای فخرجت بصیغه متکلم در روایت اولی واقع شده است وعن البراء قال کان رجل یقرأ سورة الکهف و گفت براء بن عازب که از مشاهیر صحابه است بود مردی که میخواند سوره کهف را والی جانبه حصان و در پهلوی وی اسپی بود و حصان بکسر حا مهمله اسپ نر مربوط بشطنین بسته شده بود آن اسپ بدو رسن شطن بشین معجمه و طا مهمله هر دو مفتوح رسن دراز و گویند فتغشته سحابة پس پوشید آن اسپ را و آمد بر بالای وی ابری فجعلت تدنو وتدنو پس گشت آن ابر که نزدیک شده می آید و می آید وجعل فرسه ینفر و گشت اسپ وی که میگریزد و تنفر نما و با هر دو روایت است و فرس مذکر و مونث هر دو آید فلما اصبح اتی النبی پس چون صبح کرد آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فذکر ذلک له پس ذکر کرد آن واقع را برای آن حضرت فقال تلک السکینة پس گفت آن حضرت که آن سکینه است تنزلت بالقرآن که فرود آمده است بسبب قرآن سکینه بمعنی آرامش و آهستگی و بمعنی رحمت آید و آنچه حاصل کرد و بوی آرام و سکون و صفای قلب و سیر و ظلمت نفسانیت و فرود آرد ضیای رحمانیت و حضور و دفع غیبت و کاهی صورت گیرد و بصورت ابر و مانند آن و کلام در وی در فصل اول از کتاب العلم زیاده برین گذشته است فتذکر متفق علیه وعن ابی سعید بن معلی بضم میم و فتح عین و تشدید لام صحابی انصاری است قال گفت

فی المسجد گفت بودم من که نماز میکردم در مسجد فدعانی النبی پس خواند مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم اجبه حتی صلیت پس جواب ندادم من آن حضرت را تا آنکه نماز گذاردم ثم اتیته پس آمدم نزد آن حضرت
بعد از تمام کردن نماز فقلت پس گفتم بقصد اعتذار ندادن جواب یا رسول الله انی کنت اصلی بدرستیکه من بودم که نماز میکردم باین سبب جواب ندادم قال گفت آن حضرت الم یقل الله آیا نگفته است خدای
تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم پاسخ دهید مر خدا و رسول را وقتی که بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را که خواندن او از جانب حق است و طاعت او طاعت حق ثم قال پس گفت آن حضرت
الا اعلمک اعظم سورة فی القرآن آیا تعلیم نکنم ونداناننم ترا بزرگترین سوره که در قرآنست قبل ان تخرج من المسجد پیش از آنکه بیرون آئی از مسجد فاخذ بیدی پس گرفت دست مرا فلما اردنا ان
نخرج پس هنگامیکه خواستیم که بیرون آئیم قلت گفتم یا رسول الله انک قلت لاعلمنک اعظم سورة من القرآن بدرستیکه تو گفتی که هر آینه بدانانم ترا بزرگتر سوره از قرآن قال گفت آن حضرت اعظم
سوره از قرآن الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی این سوره سبع مثانیست والقرآن العظیم الذی اوتیته واین سوره قرآن عظیم است که داده شده است مرا اشارتست بقول حق سبحانه
وتعالی ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم یعنی بتحقیق دادیم ترا ای محمد هفت آیت که مکرر میشود در نماز قرائت وی یا ثنا کرده شده است بران بفصاحت و اعجاز و ثنا گوئیده است بر خدا بجهتیکه وی بسجانه اهل آنست
که مراد بدان فاتحه است و دادیم ترا قرآن عظیم مراد بآن نیز فاتحه است و مبالغه فرمود که قرآن عظیم همین است وجزو اعظم قرآن است وتحقیقه فی کتب التفسیر رواه البخاری و در حدیث ترمذی از ابی هریره آمده است
که این قصه نسبت بابی بن کعب است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجعلوا بیوتکم مقابر مگردانید خانهای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبرها که
مانند مرده در وی افتاده باشد بعد آن ذکر کرد چیزی که افضل و انفع است بر بیت و اهل آن را که تلاوت قرآنست و فرمود ان الشیطان ینفر من البیت الذی تقرء فیه سورة البقرة
بدرستیکه شیطان میگریزد از خانه که خوانده میشود در وی سوره بقره رواه مسلم وعن ابی امامة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اقرءوا القرآن گفت ابو امامه شنیدم
میگفت آن حضرت بخوانید قرآن را فانه یاتی یوم القیامة شفیعا لاصحابه پس بدرستیکه قرآن می آید روز قیامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمت میکنند بر آن اقرءوا الزهراوین بخوانید دو
سوره روشن و تابان تر و تازه را البقرة وسورة آل عمران آن دو سوره کدام اند سوره بقره و سوره آل عمران فانهما تاتیان یوم القیمة کانهما غمامتان پس بدرستیکه آن دو سوره می آیند روز قیامت
گویا که آن دو سوره دو ابر اند غمام ابر و در قاموس گفته غمام ابر سفید او غیایتان بدو یای تحتانیه هرچه سایه کند بالای سر ابر و جز آن او فرقان من طیر یا دو جماعت از طیر اند صواف صف زده و فرق بکسر فا و سکون
را در اصل کله گوسفند مراد تشبیه بیکی از این سه چیز است تحاجان عن اصحابهما در حالیکه حجت میکنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود و باز تخصیص کرد بفضل سوره بقره و فرمود اقرءوا سورة
البقرة بخوانید سوره بقره را فان اخذها برکة پس بدرستیکه گرفتن این سوره برکت و سبب مزید نعمت و سعادتست وترکها حسرة و گذاشتن آن سبب دریغ و پشیمانیست ولا تستطیعها
البطلة و توانائی ندارند خواندن آن را اهل بطالت و کسالت و گاهی بطله ساحران فاجران نیز مراد می آید رواه مسلم وعن النواس بفتح نون و تشدید واو بن سمعان بفتح سین مهمله و کسر آن صحابی است ساکن
شام قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یوتی بالقرآن یوم القیمة واهله گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن الذین کانوا یعملون به
آنکسانی که بودند که عمل میکردند باحکام قرآن تقدمه بضم دال سورة البقرة وآل عمران پیشوائی میکند قرآن را سوره بقره و سوره آل عمران کانهما غمامتان گویا این دو سوره دو ابر اند او ظلتان سوداوان
یا دو سایبان سیاه و وصف بسیاهی از جهت ازدحام و تراکم و بر هم نشستن بعضی بر بعضی است بینهما شرق درمیان این دو سوره فرجه و فرق است از جهت فصل و تمیز به تسمیه و شرق در اصل شکافتن گوش
گوسفند و بعضی شرق اینجا بمعنی اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز نور تسمیه است او کانهما فرقان من طیر صواف تحاجان عن صاحبهما رواه مسلم وعن ابی بن کعب قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر بضم میم و سکون نون و کسر دال معجمه کنیت ابی بن کعب است اتدری ای آیة من کتاب الله معک اعظم می دانی کدام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگتر
قلت گفتم الله ورسوله اعلم خدا و رسول خدا داناتر است قال باز گفت آن حضرت یا ابا المنذر اتدری ای آیة من کتاب الله معک اعظم قلت این بار گفتم بزرگتر آیت از کتاب خدا
الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی آیت الکرسی قال گفت ابی بن کعب فضرب فی صدری پس زد آن حضرت دست مبارک بر سینه من و در بعضی نسخ بیده نیز مذکور است وقال لیهنک العلم
و گفت آن حضرت گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر مدح کرد آن حضرت ابی بن کعب را بدریافت آنکه بزرگتر آیة الکرسی است اگرچه آن دریافت بتصرف و القای آن حضرت بود و یهنک بفتح تحتانیه و سکون ها و کسر نون
و در بعضی نسخ یهنئک بهمزه و اصل همین است و یهنک تخفیف آنست رواه مسلم وعن ابی هریرة قال وکلنی رسول الله گفت ابو هریره وکیل کردانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بحفظ زکوة رمضان بنگاهداشتن زکوة رمضان که مراد صدقه فطر است که بوی رضی الله عنه سپرده بودند تا وقت دیگر میان فقرا بخش کنند فاتانی آت پس آمد مرا آینده یعنی شخص آمد فجعل یحثو من
الطعام پس شروع کرد آن شخص آینده که میگرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقه فطر بود فاخذته پس گرفتم من آن شخص را وقلت لارفعنک الی رسول الله و گفتم هر آینه برسانم ترا و ببرم
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه خصم را نزد حاکم میبرند قال گفت آن شخص انی محتاج وعلی عیال بدرستیکه من فقیرم و بگردن من بار عیال است ولی حاجة شدید و مرا حاجتی
سخت است قال گفت ابو هریره فخلیت عنه پس رها کردم او را فاصبحت پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرک البارحة
چه شد بندی تو دیشب قلت گفتم یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا گله کرد حاجت سخت و عیال را فرحمته وخلیت عنه پس مهربانی کردم او را و رها کردم او را قال اما انه قد کذبک
گفت آن حضرت آگاه باش که وی بتحقیق دروغ گفته است بتو در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم وسیعود و زود باشد که باز آید فعرفت انه سیعود پس دانستم که وی باز می آید لقول
رسول الله بجهت گفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه سیعود که وی باز می آید فرصدته پس منتظر نشستم او را فجاء یحثو من الطعام پس آمد در حالیکه میگرفت طعام بهر دو کف دست خود فاخذته
پس گرفتم او را فقلت لارفعنک الی رسول الله پس گفتم من هر آینه می برم و میبرم ترا بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال دعنی فانی محتاج وعلی عیال لا اعود گفت بگذار مرا بدرستیکه
من محتاجم و بر من بار عیال است باز نمی آیم فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرک البارحة قلت یا رسول الله شکی

حاجه شدیدة و عیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه قد کذبك دروغ گفت در دعوی احتیاج و عیال و باز ماند و سیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام
فاخذته فقلت لارفعنك الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهذا آخر ثلث مرات و این آخر سه بار است که می آیی انك تزعم لا تعود ثم تعود میپنداری که تو میگوئی که باز نمی آیی تو پس
باز می آیی قال گفت دعنی بگذار مرا اعلمك کلمات ینفعك الله بها تعلیم کنم ترا کلماتیکه سود کند ترا خدای تعالی بآن کلمات اذا اویت الی فراشك فاقرأ آیة الکرسی چون پناه گیری و بیائی تو
بسوی بستر آیت الکرسی را از ان گویند که در وی ذکر لفظ کرسی است فانك لن یزال علیك من الله حافظ پس همیشه میباشد بر تو از جانب خدا نگاهبانی ولا یقربك شیطان و نزدیک نمی آید
ترا شیطان از جن و انس حتی تصبح تا آنکه صبح میکنی فخلیت سبیله پس رها کردم او را و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابی هریره را بر نفقه موده بود که او را نگاه میکنی و البته پیش ما می آری پس رها کرد او را و میگوید ابو هریره
فاصبحت پس صبح کردم و نزد آنحضرت آمدم فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما فعل اسیرك چه شد اسیر تو قلت گفتم زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی الله
بها گفت که وی تعلیم میکند مرا کلماتی که سود میدهد مرا خدای تعالی بسبب آن کلمات قال گفت آنحضرت اما انه قد صدقك آگاه باش که وی بتحقیق راست گفته است آنچه گفته است از خاصیت آیت الکرسی
و همچنین است خاصیت این آیت که وی خبر داده وهو کذوب و وی در سایر اعمال خود دروغگو است تعلم من تخاطب منذ ثلث لیال میدانی تو ای ابو هریره باکه خطاب میکنی و با که سخن میگوئی درین مدت
سه شب قلت لا گفتم نمیدانم قال ذاك شیطان فرمود آن شیطانی از شیاطین است که برای تفتیش صدقات و اضلال اهل خیر آمده بود رواه البخاری وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال بینما جبرئیل
قاعد عند النبی صلی الله علیه وسلم در اثنای آنکه جبرئیل عم نشسته است نزد آنحضرت اذ سمع نقیضا من فوقه ناگاه شنید جبرئیل عم با آنحضرت آوازی را از بالای خود نقیض بقاف و ضاد معجمه آواز
مانند آواز محمل و پالان و اول مناسب است بفتح فرفع راسه پس برداشت جبرئیل عم با آنحضرت سر خود را فقال پس گفت جبرئیل عم هذا باب من السماء فتح الیوم این در است از آسمان کشاده شد امروز
ولم یفتح قط الا الیوم و کشاده نشد آن در هرگز مگر امروز فنزل منه ملك پس فرود آمد از آن در فرشته و اینکلام راوی است فقال پس گفت جبرئیل عم هذا ملك نزل الی الارض لم ینزل قط الا
الیوم این فرشته ایست که فرود آمده بسوی زمین فرود نیامده بود هرگز مگر امروز فسلم پس سلام گفت آن فرشته فقال ابشر بنورین اوتیتهما پس گفت فرشته با آنحضرت شاد شوید و نوری که داده
شده بتو آن دو نور لم یؤتهما نبی قبلك داده نشد آن دو نور هیچ پیغمبری پیش از تو فاتحة الکتاب وخواتیم سورة البقرة و نور کلام است یکی سوره الحمد و دیگر دو آیت که در آخر سوره بقره اند از آمن
الرسول تا آخر سوره لن تقرأ بحرف منهما الا اعطیته هرگز نخوانی بحرفی از فاتحة الکتاب و خواتیم سوره بقره مگر آنکه داده شود ثواب آن ترا یا اجابت کرده شود دعاهایی که در آنست یعنی آمین عمل البته
مقبول است و این دعاها البته مستجاب اند و مراد بحرف کلامها است که در آنها واقع اند مثل اهدنا و ربنا لا تؤاخذنا و ربنا و لا تحملنا و جز آن بر تقدیر معنی اول اگر حروف که اجزای کلمات اند از حروف تهجی مراد دارند نیز
درست است چنانکه آمده است که بحرف قرآن اجر و ثوابی است رواه مسلم وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الآیتان من آخر سورة البقرة روایت است از ابی
مسعود که نام وی عقبه بن عمرو بن ثعلبه انصاری است گفت گفت آنحضرت دو آیت است از آخر سوره بقره من قرء بهما فی لیلة کسیکه بخواند این دو آیت را در شبی کفتاه کفایت میکنند خواننده را یعنی دفع
میکنند وی شر جن و انس را یا بسنده اند او را از باقی اوراد در شب اگر هیچ ورد دیگر نخواند کفایت است متفق علیه وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حفظ
عشر آیات من اول سورة الکهف کسیکه یاد گیرد و بخواند ده آیت از اول سوره کهف عصم عن الدجال نگاهداشته میشود از دجال مراد دجال معهود است که در آخر زمان بر آید و مردم را در فتنه اندازد یا از هر کذاب
تلبیس و دجل بلغت کذب و خیانت و خداع و تلبیس است رواه مسلم و در روایت ترمذی هم از ابی الدرداء سه آیت نیز آمده است چنانکه در فصل ثانی بیاید وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ایعجز احدکم ان یقرء فی لیلة ثلث القرآن آیا ناتوانی میکند یکی از شما از آنکه بخواند در شبی سه یک قرآن را قالوا گفتند صحابه کیف یقرء ثلث القرآن چگونه خواند یکی از ما ثلث قرآن را در شب که خالی از عسر
نیست خصوصا اگر هر شب میفرمائی با وجود اوراد دیگر و ادای حق نفس و زوجه که لازم است برعایت آن قال قل هو الله احد یعدل ثلث القرآن فرمود این سوره برابر است ثلث قرآن را در ثواب فضیلت بطریق
الحاق قصر بکامل و وی سبحانه بفضل خود و تضاعیف ثواب آنرا مرتبه اصل ثواب قراءة ثلث قرآن میرساند و گفته اند که قرآن را قصص است و احکام و توحید و قل هو الله احد مشتمل است بر توحید رواه مسلم ورواه
البخاری عن ابی سعید وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث رجلا علی سریة روایت است از عائشه که آنحضرت فرستاد مردی را بر لشکری و سریه بفتح سین و تخفیف و
تشدید تحتانیه پاره از لشکر یعنی فوجی که بجایی فرستند از لشکر عظیم وکان یقرأ لاصحابه فی صلوتهم فیختم بقل هو الله احد و بود آن مرد که چون امامت میکرد میخواند قرآن مر یاران خود را در نماز که با ایشان
میگذارد و پس ختم میکرد قراءة را بقل هو الله احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد کذا قال الطیبی و ظاهر در آن مینماید که تمام قراءة که فاتحه و سوره است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت
و از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود که بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند پس از وی سوره میخواند پس گفتند اصحاب وی او را که تو افتتاح میکنی باین سوره و باز کفایت نمیکنی باین تا آنکه سوره دیگر نیز میخوانی یا همین سوره را
بخوان و این را بگذار و سوره دیگر بخوان گفت من این سوره را ترک نمیکنم اگر شما دوست میدارید که امامت کنم شما را با این بکنید و اگر مکروه میدارید میگذارم شما را و ایشان او را افضل قوم میدانستند و مکروه میداشتند که غیر وی امامت
کند ایشان را فلما رجعوا ذکروا ذلك للنبی پس چون باز آمدند از لشکر ذکر کردند آن قصه را به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت سلوه لای شیء یصنع ذلك بپرسید او را که برای چه میکند
آن یعنی التزام سوره قل هو الله احد فسالوه پس پرسیدند او را که برای چه میکنی فقال پس گفت آن مرد لانها صفة الرحمن از برای آن میکنم که این سوره صفت خدای تعالی است وانا احب ان اقرء بها من
دوست میدارم که بخوانم فقال النبی صلی الله علیه وسلم اخبروه ان الله یحبه خبر دهید او را که خدای تعالی دوست میدارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آنحضرت از وی پرسید که چه منع
کرد ترا از آنکه میکنی آنچه امر میکنند ترا یاران تو و چه داشت ترا بالتزام این سوره در هر رکعت گفت بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را فرمود آنحضرت دوست داشتن تو آنرا در آورد ترا در بهشت متفق علیه وعن
انس [illegible] قال روایت است از انس که مردی گفت یا رسول الله انی احب هذه السورة بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را قل هو الله احد بیان سوره است قال گفت آنحضرت
ان حبك ایاها ادخلك الجنة بدرستیکه دوست داشتن تو این سوره را در آورد ترا در بهشت و مستحق آن کرد رواه الترمذی وروی البخاری معناه روایت کرد بخاری معنی آن لفظ را

چنانکه ذکر کردیم وعن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الم تر آیات انزلت اللیلة آیا نمی بینی و نمی شناسی آیتها را که فرو فرستاده شده است امشب مقصود تعجب است از آن
لم یر مثلهن قط دیده و دانسته نشده است مانند این آیات هرگز در باب تعوذ زیرا که در آن پناه جستن است از مکاره ظاهره و باطنه جسمانی و روحانی بکمال مبالغه و تاکید قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
آن آیات این است که این دو سوره متضمن آن است رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه کل لیلة بود آن حضرت وقتی که می آمد
بسوی جامه خواب خود هر شب جمع کفیه ثم نفث فیهما بهم می آورد هر دو کف دست خود را پس دمید در هر دو کف دست نفخ و نفث و تفال هم کردن است بی آنکه آب دهن چیزی با وی باشد و تفل
دمیدن با چیزی از آب دهن و نفث کمتر از تفل است فقرأ فیهما پس میخواند آن حضرت در هر دو کف دست قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و مدلول کلمه فا فقرأ
اقتضای آن میکند که قرأت بعد از نفث باشد و ظاهر آنست که بر عکس باشد اول خواندن باشد پس از وی نفث پس بعضی میگویند که مراد بنفث اراده نفث است و بعضی میگویند فا اینجا بمعنی واو است و بعضی میگویند
تقدیم نفث بر قرأت برای مخالفت سحره بطله است و نیز گفته اند که آن از سهو راوی یا کاتب است والله اعلم ثم یمسح بهما ما استطاع من جسده پس مسح میکرد آنحضرت بهر دو کف دست هر چیز را که ممکن است
از تن شریف خود یعنی تا آنجا که دست میرسید یبدأ بهما علی رأسه و وجهه آغاز میکرد بگذرانیدن هر دو کف دست بر سر خود و روی مبارک خود و ما اقبل من جسده و بچیزی که پیش آمده است
از جسد شریف و بعد از وی بجانب دیگر یفعل ذلک ثلث مرات میکرد این خواندن و دمیدن و مسح کردن را سه بار و هم در روایت عائشه آمده است که آنحضرت در مرض آخر گرفت هر دو دست
عائشه را و خواند و دمید دستهای عائشه و امر میکرد با مرار هر دو دست وی بر جسد شریف خود متفق علیه و سنذکر حدیث ابن مسعود و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عبد الله بن مسعود را
که اولش این است لما اسری برسول الله صلی الله علیه وسلم و در وی ذکر اعطای خواتیم سوره بقره است فی باب المعراج ان شاء الله در باب معراج که انسب است بان باب و در مصابیح در باب فضل
القرآن مذکور است الفصل الثانی عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ثلثة تحت العرش یوم القیمة سه چیز زیر عرش اند در قیامت کنایت است از اختصاص
این سه بکمال قرب و اعتبار در درگاه عزت بحیثیتی که ضایع نمیکند وی سبحانه حق آن ها را و اجر کسی را که محافظت میکند بر آن و ترک نمیکند مجازات عاملان آنها را چنانکه حال مقربان درگاه سلاطین است القرآن
یکی از آن سه چیز قرآنست یحاج العباد که حجت میکند بندگان را کاهی حجت میکند برای نفع ایشان بجهت محافظت ایشان حقوق آن را و کاهی بر ضرر ایشان در آنچه ضایع کرده اند و اعراض نموده اند از احکام و حدود
وی له ظهر و بطن مر قرآن را ظاهر یست و باطنی ظاهر آنچه همه مؤمنان شریک اند در فهم آن و عمل بدان و باطن آنچه جز فهم خواص بدان نمیرسد اشارتست بآنکه هر کس مطالب خود را یافته است بقدر آنچه میسر
است علم و فهم وی بقرآن عظیم والامانة و دوم امانت است و مراد بدان حفظ حقوق ناس است در اموال و اعراض و دماء ایشان یا مخصوص باموال و اراده گر دانع است و عبادت بفهم تو که امانت آنست در الا امانة
که در قول حق سبحانه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض اشارت بدان واقع شده شامل تمامه تکالیف و احکام است والرحم تنادی الا من وصلنی سوم رحم است و آن میده دفریاد میکند رحم و میگوید
دانا و آگاه باشید کسیکه به پیوند د مرا و رعایت کند حق مرا وصله الله به پیوند د او را لطف و کرم خدا و رعایت کند او را و من قطعنی قطعه الله و کسیکه ببرد مرا و پیوند نکند و رعایت نکند حق مرا ببرد او را قهر و غضب خدا و پیوند او
از درگاه رحمت و نداء مخصوص برحم کردانید اشارتست بغایت اهتمام و اعتنای بوی رواه فی الشرح السنة وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقال لصاحب
القرآن اقرأ وارتق گفته میشود مر صاحب قرآن را و ملازم او را بتلاوت و عمل بخوان و برو بر درجات جنت بقدر آنچه میخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند باقصی درجات جنت بر آید که آماده کرده شده است برای
و لائق است بحال او پس امر شامل است جمیع اصحاب قرآن را از انبیا و مرسلین و اولیا و علما و سائر صالحین بقدر درجات ایشان ورتل کما کنت ترتل فی الدنیا و ترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکه ترتیل
میکردی در دنیا فی الصراح ترتیل هموار و آهسته و پیدا خواندن فی قتل بتحتین سخن هموار فان منزلتک عند آخر آیة تقرؤها پس بتحقیق منزل تو نزد آخر آیتی است که میخوانی آن را رواه احمد والترمذی وابو داود
والنسائی وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الذین لیس فی جوفه شیء من القرآن کالبیت الخرب بدرستیکه آنکسانیکه نیست در درون وی چیزی از قرآن
همچو خانه ویرانست که آدمی در وی نیست و فی الصراح جوف درون شکم ظاهر آنست که مراد حفظ قرآنست زیاده بر ما یجوز به الصلوة و بعضی تعمیم کرده اند و گفته اند حفظا او نظرا والله اعلم رواه الترمذی والدارمی و
قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الرب میگوید پروردگار تبارک و تعالی من شغله القرآن عن ذکری و مسئلتی کسیکه باز
میدارد او را قرآن از ذکر من و دعا و سوال من که در غیر قرآنست اعطیته افضل ما اعطی السائلین میدهم او را بهتر و زیاده تر از آنچه میدهم سوال کنندگان را ظاهر آنست که گفته شود ذکر کنندگان را و لیکن همچنین گفت و اکتفا
بذکر سوال کرده زیرا که ذکر نیز در حقیقت دعا است و لیکن بطریق کنایت و تعریض زیرا که ذکر کریم و ثنای وی در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمده است کسیکه باز دارد او را ذکر من از سوال من میدهم او را بهتر از آنچه
میدهم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از همه ذکر و دعا جزوی از قرآنست و قرآن کل الکل است لاکن بعضی از درویشان میفرمایند که مشغول میدارند و تلاوت قرآن را چندگاه موقوف کنند از مصلحت
در وی آنست که ظهور اثر در ذکر اسرع و اظهر است و حصول آن در قرآن بطی است اما بعد حصول اتم و اکمل است که زوال پذیر نیست بلکه اثر و نتیجه ذکر زود می آید و زود میرود و دیگر آنکه سیر حد ملکه برسد و بغنای تمام کند که الفانی لایرد
الی اوصافه و در قرآن سیر آید مدد و دیر یابد کذا ذکر الشیخ الشهاب الدین سهروردی رحمه الله رحمة واسعة و نیز گفته است که طالب بقرآن و تلاوت آن در نماز و غیر نماز بهر آید دوی که در دین راه دارد برسد و فضل
کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه و فضل کلام خدا بر باقی کلام های خلق همچو فضل خداست عز اسمه بر خلق وی رواه الترمذی والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان و قال
الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابن مسعود رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حرفا من کتاب الله فله به حسنة والحسنة بعشر
امثالها کسیکه بخواند یک حرف از کتاب خدا پس مر او را نیکی است و مقرر است که هر نیکی جزا داده میشود ده مانند و اقل این است و اکثر را حدی نیست اگر گویند نحو ده همه جا و همه نیکیها است فضل قرآن چیست جوابش
آنکه بودن هر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآنست که هر جزوی ثوابی بر ترتیب است و در سایر اعمال هر عمل یک نیکی است نه هر یکی پاره از وی نیکی دیگر باشد نعم عملی هست که مرکب از چند عمل است تمام هر عمل که جزو عمل است نیز نیکی است
فافهم بعد از آن میفرماید لا اقول الم حرف نمیگویم الم حرف است الف حرف الف تنها حرفیست و همچنین لام حرف و میم حرف مراد باین کلام نفی حرفیت الم که مرکب از سه حرف است و مفرح

سورتست و اثبات مر اسامی حروف را بلکه را نفی از اسامی است و اثبات مرسمیات را که بسائط حروفند پس باین معنی حسنات الم که فاتحه سوره بقره است مثلا نود باشد و آنکه در الم است سی فهم رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن الحارث الاعور تابعی کوفیست مشهور بصحبت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قال مررت فی
المسجد گفت گذشتم در مسجد ظاهر آنست که مسجد کوفه مراد است فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث پس ناگاه مردم در آمده اند در سخنان خوض اسب در آمدن و سخن در آمدن و بکار بیهده شدن فدخلت علی علی
رض پس در آمدم بر امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه فاخبرته پس خبر دادم ورا باین حال مردم فقال پس گفت علی رضی الله عنه او قد فعلوها آیا این چنین است که تو گفتی و تحقیق کردند این خصلت شنیع را و خوض
کردند در اباطیل قلت نعم گفتم آری کردند قال گفت علی اما انی سمعت رسول الله آگاه باش بدرستیکه من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت الا انها ستکون فتنة آگاه باش
بدرستیکه قصه اینست که نزدیک است که پیدا شود فتنه از اختلاف مردم و افتادن در اباطیل و اهوا قلت ما المخرج عنها گفتم چیست سبیل بیرون آمدن و نجات یافتن از آن فتنه یا رسول الله
قال کتاب الله گفت آن حضرت مخرج کتاب خداست که قرآنست فیه نبأ ما قبلکم در آن قرآن مجید خبر چیزیست که پیش از شما بوده اند از احوال امم ماضیه و وقایع ایشان وخبر ما بعدکم و خبر چیزی که
پس از شما بیاید از احوال مردم آینده و احوال قیامت وحکم ما بینکم و در قرآن است حکم احکام معاملات و وقایع که میان شماست هو الفصل اوست کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مفصول و مبین
که نیست در وی اشتباه و ابهام لیس بالهزل نیست قرآن هزل یعنی بیهوده و نا درست بخلاف هذیانات است بقول حق سبحانه انه لقول فصل و ما هو بالهزل من ترکه من جبار قصمه الله کسیکه ماند
او را و انقیاد و نورزد بوی مستبد و مستقل گردد بعقل و برای خود از تکبر کنند همه کار رعایت را بشکند و پاره پاره کند او را خدای تعالی ومن ابتغی الهدی فی غیره اضله الله و کسیکه طلب کند راه راست
در غیر قرآن گمراه سازد او را خدای تعالی وهو حبل الله المتین و قرآن رسن خداست استوار که ایشان را می کشد بدان بدرگاه قرب خود و ایشان میرسند بآن درگاه بتعلق و تمسک بآن وهو الذکر الحکیم
و اوست ذکر که مشتمل بر بیان سعادت و کمال مبدء و معاد و ظاهر و باطن وهو الصراط المستقیم و اوست راه راست که زود و آسان بمنزل مقصود رساند وهو الذی لا تزیغ به الاهواء و قرآن
آن چیزیست که میل نمیکند بسبب وی هواهای نفس از حق بباطل مگر آنکه اتباع کنند متشابهات را و ترک کنند محکمات او را ولا تلتبس به الالسنة و آمیخته نمیگردد بوی زبانها یعنی مشتبه و مختلط نمیگردد بغیر
خود از جهت غایت امتیاز و انفراد وی بفصاحت و اسلوب یا مراد آنست که دشوار نمی آید و تنگ نمیگردد بوی زبانها از جهت انشراح دلها بتلاوت و التباس پوشیده شدن کار بر کسی و آمیخته شدن تا بدیگری ماند و مشتبه
ولا یشبع منه العلماء و سیر نمیشوند از وی علما یعنی احاطه نمیکنند علوم ایشان بدان تا بایستند از آن مانند ایستادن کسیکه سیر میشود از طعام و فارغ میگردد از آن یا سیر نمیگردد از تلاوت وی کسیکه بلذت وی حاضر گردد آن
سلاست الفاظ و لطافت معانی آن ولا یخلق عن کثرة الرد و کهنه نمیگردد از بسیاری تردد و تکرار و نمیرود رونق و رواج وی و لذت قرات و استماع وی یخلق بفتح یا و ضم لام و بضم یا و کسر لام نیز روایت
ولا تنقضی عجائبه و تمام نمیشود و بپرداخته نمیگردد کارهای شگفت وی و تمام نمیگردد معانی و معارف وی و از این جهت است که سیر نمیشوند از وی علما و کهنه نمیگردد از تکرار هو الذی لم تنته الجن
اذ سمعته حتی قالوا و قرآن چیزیست که باز نایستادند جن وقتیکه شنیدند آنرا یعنی باز نایستادند از مدح و ثنای وی و توقف و صبر و سکوت نکردند تا آنکه گفتند بر سبیل بداهت و استعجال انا سمعنا
قرآنا عجبا بدرستیکه ما شنیدیم قرآن شگفت را یهدی الی الرشد که راه مینماید بسوی صلاح کار رشد بره شدن و بسامان بودن و راشد میان راهها فامنا به پس ایمان آوردیم
بقرآن این نیز مقوله جن و تتمه آیت است من قال به صدق کسیکه قائل شود و تکلم کند بقرآن راستگو شود ومن عمل به اجر و کسیکه عمل کند بقرآن و کار کند بدان ثواب داده شود ومن حکم به عدل
و کسیکه حکم کند بوی بر فرموده وی رود و عدالت کند ومن دعا الیه هدی الی صراط مستقیم و کسیکه دعوت کند و خواند مردم را بسوی قرآن راه نموده شود بسوی راه راست رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث اسناده مجهول و گفته ترمذی این حدیثیست که اسناد وی مجهول است یعنی بعضی رجال اسناد وی مجهول اند وفی الحارث مقال و در حارث
اعور که منتهای اسناد است سخن است نسائی گفته که قوی نیست و در قولی گفته که لا باس به و شعبی گفته که کذاب است و ابن معین گفته ضعیف است و بعضی گفته اند ثقه است وعن معاذ الجهنی بضم جیم و
فتح ها از ثقات تابعین است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ القرآن وعمل بما فیه کسیکه بخواند قرآن را و عمل کند بچیزی که در قرآن است البس والداه تاجا یوم القیمة
پوشانیده شود پدر و مادر او را افسری روز قیامت ضوءه احسن من ضوء الشمس فی بیوت الدنیا لو کانت فیکم روشنائی آن تاج نیکوتر و تیزتر از روشنائی آفتاب باشد در خانهای دنیا اگر
بود آفتاب در خانهای شما یعنی نزدیک شما و درین مبالغه است در نورانیت وی و بعضی گفته اند که البس تاج کنایت است از ملک و سیادت فما ظنکم بالذی عمل بهذا پس چیست گمانهای شما بکسیکه
بخواند و عمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر او را بسبب وی این درجه و این کرامت خواهد شد قیاس توان کرد که خود وی را چه مقدار خواهد بود رواه احمد و ابو داود وعن عقبة بن عامر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لو جعل القرآن فی اهاب ثم القی فی النار ما احترق اگر گردانیده میشود قرآن را در پوستی پس انداخته میشود در آتش نمیسوخت یعنی عظمت شان و شرف
او بحدیست که اگر بفرض و تقدیر در آتش اندازند نسوزد و لیکن ظهور این کرامت بر دست هر کس نیست و بعضی گفته اند که این معجزه قرآن بوده در زمان کرامت نشان آن حضرت صلعم متحقق بوده و بعضی گفته اند که
مراد نار آخرتست که ممیز است میان حق و باطل و خیر و شر حق کار گر نیفتد و بعضی گفته اند که مراد آنست که هر که قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نرود و مراد باهاب پوست آدمی بدن او پوست اهاب بکسر همزه جلد
مدبوغ را گویند و درین مبالغه دیگر است که فساد و احتراق بچرم غیر مدبوغ زود سرایت میکند رواه احمد و ابو داود والدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قرأ القرآن هر که بخواند قرآن را فاستظهره پس یاد کرد آنرا فاحل حلاله وحرم حرامه پس حلال کرد حلال او را و حرام کرد حرام او را یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان ادخله الله
الجنة می درآرد او را خدای تعالی در بهشت وشفعه فی عشرة من اهل بیته و قبول میکند شفاعت او را در ده کس از اهل بیت وی کلهم قد وجبت لهم النار همه اهل بیت وی که بتحقیق واجب
شده است مر ایشان را آتش یعنی این چنین اهل بیت که فاسق اند و مستحق آتش شده اند رواه الترمذی و ابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وحفص بن سلیمان
الراوی لیس هو بالقوی یضعف فی الحدیث وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب کیف تقرأ فی الصلوة گفت آن حضرت مر ابی بن کعب را

کہ چگونہ قرائت میکنی در نماز یعنی چہ میخوانی در نماز فقرأ ام القرآن پس خواند ابی بن کعب فاتحہ را فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ ما انزلت فی التوریۃ ولا فی
الانجیل ولا فی الزبور فرمود بخدا سوگند کہ فرو فرستادہ نشدہ است در توریہ ونہ در انجیل ونہ در زبور ولا فی القرآن مثلہا ونہ در قرآن کہ از ہمہ فاضلتر است مانند ام القرآن وانہا سبع من المثانی
والقرآن العظیم الذی اوتیتہ وام القرآن سبع المثانی است وقرآن عظیم کہ دادہ شدہ است مر تفسیر این در فصل اول در حدیث سعید بن المعلی گذشت رواہ الترمذی وروی الدارمی من
قولہ وروایت کردہ است دارمی از قول وی ما انزلت ولم یذکر ابی بن کعب وذکر نکردہ است ابی بن کعب را وسوال وجواب او را بلکہ گفتہ است عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما انزلت
فی التوریۃ ولا فی الانجیل والزبور والقرآن مثلہا یعنی مثل ام القرآن الحدیث وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعلموا
القرآن فاقرؤہ بیاموزید قرآن را پس بخوانید وانما ان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ وقام بہ بدرستیکہ حال قرآن مر کسی را کہ آموخت پس خواند قرآن را وقیام لیل کرد بآن کمثل جراب محشو مسکا تم
چو حال انبانی است کہ پر کردہ شدہ است از مشک تفوح ریحہ کل مکان میدمد بوی وی در ہر جای فوح دمیدن بوی خوش ومثل من تعلمہ فرقد وہو فی جوفہ وحال کسیکہ آموخت قرآن را پس خواب
کرد وقیام لیل نکرد وحال آنکہ قرآن در شکم او است کمثل جراب اوکی علی مسک ہمچو حال انبان مشک است کہ بستہ شدہ است سر وی پوشیدہ نماند کہ ظاہر حدیث آنست کہ مراد بقیام شب برخاستن و خواندن قرآن
باشد در نماز شب بقرینہ مقابلہ وی برقود کہ بمعنی خواب است وبعضی از قیام بقرآن عمل بدان مراد دارند ورقود را کنایت از غفلت وترک عمل دارند فافہم رواہ النسائی وابن ماجۃ وعنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حم المومن الی الیہ المصیر کسیکہ بخواند سورہ حم را کہ او را سورہ مؤمن میگویند تا قول وی الیہ المصیر قولہ تعالی حم تنزیل الکتاب من اللہ العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید
العقاب ذی الطول لا الہ الا ہو الیہ المصیر وآیۃ الکرسی وبخواند آیۃ الکرسی را حین یصبح ہنگامیکہ صبح کند حفظ بہما حتی یمسی نگاہداشتہ میشود برکت این دو آیت از آفات وبلاہای ظاہر وباطن
تا آنکہ شام کند ومن قرأہما حین یمسی حفظ بہما حتی یصبح وکسیکہ بخواند آن دو آیت را ہنگامیکہ شام کند نگاہداشتہ شود تا آنکہ صبح کند رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا
حدیث غریب وعن النعمان بن بشیر ولادت وی بعد از چار دہ ماہ است از ہجرت واو اول مولودیست کہ زائیدہ شد انصار را بعد ہجرت واو وپدر او ہر دو صحابی است قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام بدرستیکہ خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد ملائکہ را بنوشتن آن پیش از آنکہ پیدا کند آسمانہا وزمین را بدو ہزار
سال انزل منہ آیتین ختم بہما سورۃ البقرۃ فرو فرستاد از آن کتاب دو آیت کہ ختم کرد بآن دو آیت سورہ بقرہ را تحقیق این کتاب وکتابت وی باین مدت در شرح کردہ شدہ است ولا تقرآن فی
دار ثلث لیال فیقربہا الشیطان وخواندہ نشوند این دو آیت در ہیچ سرای سہ شب پس انکہ نزدیک شود آن سرا را شیطان رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وعن
ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکہف عصم من فتنۃ الدجال کسیکہ بخواند سہ آیت از اول سورہ کہف نگاہداشتہ میشود از فتنہ
دجال چنانکہ نگاہداشتہ شدند اصحاب کہف از شر جبارکہ نام او دقیانوس بود ودر فصل اول ہم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت کہ ہر کہ یاد دارد دہ آیت از اول سورہ کہف نگاہداشتہ شود از شر دجال وتواند کہ اول
بردہ آیت این خاصیت مرتب ساختہ باشند بعد از آن توسیع فضل نمودہ بر سہ آیت ساختند تا در حفظ وقرائت فرق نہند واللہ اعلم رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح وعن انس قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان لکل شیء قلبا وقلب القرآن یس بدرستیکہ مر ہر چیز را دلیست ودل قرآن یس است گفتہ اند کہ دل ہر چیزی خلاصہ وزبدۂ او است واین سورہ شریفہ مشتمل است
بر مقاصد قرآن بر وجہ اتم واکمل با قصر نظم وصغر حجم آن واللہ اعلم ومن قرأ یس کتب اللہ لہ بقرائتہا قرائۃ القرآن عشر مرات وکسیکہ بخواند یس را بنویسد خدای تعالی برای وی بسبب خواندن این
سورہ ثواب خواندن قرآن دہ بار رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ان اللہ تعالی قرأ طہ ویس قبل ان یخلق السموات والارض بالف عام روایت است از ابی ہریرہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بدرستیکہ خدای تعالی خواند یعنی اظہار کرد سورہ طہ ویس را پیش از
آنکہ پیدا کند آسمانہا وزمین را بہزار سال فلما سمعت الملائکۃ القرآن پس ہرگاہ کہ شنیدند فرشتگان قرائت طہ ویس را وقرآن در اصل مصدر است بمعنی قرأت بعد از آن اطلاق کردند او را بر مقروء واینجا
باین معنی نیز درست است پس یا تمام قرآن مراد باشد کہ طہ ویس جزو وینند یا ہمین طہ ویس مراد باشد کہ قرآن نام جزو وکل ہر دو است قالت گفتند فرشتگان طوبی لامۃ ینزل ہذا علیہا خیر وخوبی
باد مر امتی را کہ فرو فرستادہ شود این قرآن کہ مراد بدان این دو سورہ است بر آن امت وطوبی لاجواف تحمل ہذا وخوبی باد مر شکمہا را ودرونہا را کہ بردارند آن را وحافظ آن کردند وطوبی لالسنۃ
تتکلم بہذا وخوشی باد مر زبانہا را کہ تکلم کنند باین وبخوانند آن را رواہ الدارمی وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلۃ کسیکہ بخواند حم را کہ او را سورہ
دخان میگویند در شبی اصبح یستغفر لہ سبعون الف ملک صبح میکند در حالتی کہ از برائی وی میخواہند آمرزش ہفتاد ہزار فرشتہ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وعمر بن ابی خثعم بفتح
خاء معجمہ وسکون مثلثہ وفتح عین الراوی کہ راوی این حدیث است یضعف ضعیف داشتہ میشود در حدیث وقال محمد یعنی البخاری ہو منکر الحدیث وگفتہ است بخاری کہ عمر مذکور منکر حدیث است وعنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلۃ الجمعۃ غفر لہ کسیکہ بخواند سورہ دخان را در شب جمعہ آمرزیدہ میشود مر او را ودرین حدیث تخصیص بشب جمعہ واقع شدہ ودر حدیث سابق ہر شب کہ خواند شب
جمعہ آید یا غیر شب جمعہ پس خواندن شب جمعہ لیست حاصل کرد فضیلت تقییدا رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث ضعیف ودر بعضی نسخ غریب ضعیف وہشام ابو المقدام الراوی یضعف وعن
العرباض بن ساریۃ صحابی است از آنہا کہ نازل شدہ در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملہم الآیۃ ان النبی روایت میکند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یقرأ المسبحات قبل ان یرقد میخواند مسبحات را پیش از آنکہ
خواب کند ومسبحات بکسر بای موحدہ سورتہای کہ در اول آنہا سبحان یا سبح یا یسبح است کذا قال الطیبی یقول ان فیہن آیۃ خیر من الف آیۃ میگفت آنحضرت کہ درین سورتہا آیتی است کہ بہتر است از ہزار آیت طیبی گفتہ کہ آن آیت
مبہم است چنانکہ شب قدر وساعت جمعہ واللہ اعلم وتواند کہ آخر آیت سورہ حشر مراد باشد وبعضی گویند مشہور است وادعیہ ماثورہ واول سورہ حدید علیم بذات الصدور نیز مذکور است وشمول الحدیث یقول طیبی علی الاجمال آن آیت
واللہ اعلم رواہ الترمذی وابو داؤد ورواہ الدارمی عن خالد بن معدان بفتح میم وسکون عین مہملہ مرسلا بطریق ارسال زیرا کہ خالد تابعی است وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب

ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان سورة فی القرآن ثلثون آیة شفعت لرجل حتی غفر له گفت آن حضرت که سورهٔ ست در قرآن که سی آیت است شفاعت کرد مردی را تا آنکه
آمرزیده شد آن مرد را و هی و آن سوره تبارك الذی بیده الملك رواه احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجه وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی گفت
ابن عباس که زد بعضی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم خباءه علی قبر خیمهٔ خود را بر قبری و خبا بکسر خای معجمه ممدود خیمه و در بعضی نسخ خباة تبا آخر و هو لا یحسب انه قبر و وی گمان نمیبرد که آن قبر است فاذا
فیه انسان یقرأ پس ناگاه در آن قبر آدمیست که میخواند سورهٔ تبارك الذی بیده الملك حتی ختمها تا آنکه ختم کرد این سوره را فاتی النبی پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فاخبره
پس خبر داد آن حضرت را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هی المانعة این سوره مانع است یعنی منع کننده و باز دارنده است عذاب را از خوانندهٔ خود هی المنجیة این سوره نجات
دهنده است خوانندهٔ خود را تنجیه من عذاب الله رستگاری میدهد او را از عذاب خدا رواه الترمذی وقال وگفت ترمذی هذا حدیث غریب وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان لاینام حتی یقرأ روایت است از جابر که آن حضرت بود که خواب نمی کرد تا آنکه میخواند الم تنزیل و تبارك الذی بیده الملك رواه احمد والترمذی والدارمی وقال الترمذی
وگفت ترمذی هذا حدیث صحیح وکذا فی شرح السنة و همچنین گفته محی السنة در شرح السنة که این حدیث صحیح است وفی المصابیح غریب و در مصابیح گفته که این حدیث غریب است مگر گفته ام
که غرابت با صحت منافات ندارد و مگر آنکه مراد بغریب شاذ باشد وعن ابن عباس وانس بن مالك قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن گفت ابن
عباس وانس که گفت آن حضرت سورهٔ اذا زلزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قراءة وی ثواب قراءة نصف قرآن است وقل هو الله احد تعدل ثلث القرآن وقل هو الله احد
برابر است ثلث قرآن را وقل یا ایها الکافرون تعدل ربع القرآن برابر است ربع قرآن را و در توجیه بودن اذا زلزلت نصف قرآن گفته اند که قرآن بیان مبدأ و معاد میکند و درین سوره بیان
معاد است و وجه بودن قل هو الله احد ثلث قرآن سابقا معلوم شد اما وجه بودن قل یا ایها الکافرون ربع قرآن آنست که قرآن مشتمل است بر تقریر توحید و ثبوت احکام و قصص و این سوره متضمن است بر
اول زیرا که براءت از شرک اثبات توحید است والله اعلم رواه الترمذی وعن معقل بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف مهمله صحابیست از اهل بیعة الرضوان روایت میکند
از وی حسن بصری و غیر وی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یصبح ثلث مرات گفت آن حضرت هر که بگوید هنگامیکه صبح کند سه بار اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم فقرأ ثلث آیات من آخر سورة الحشر پس بخواند سه آیت از آخر سورهٔ حشر از قول وی سبحانه هو الله الذی لا اله الا هو تا آخر سوره وکل الله به سبعین الف ملك وکیل ساخته خدای تعالی
بوی هفتاد هزار فرشته را توکیل وکیل کردانیدن و گذاشتن کار را بکسی یصلون علیه حتی یمسی درود میفرستند این هفتاد هزار فرشته بروی و دعا می کنند و آمرزش میخواهند مر او را تا آنکه شام کند
وان مات فی ذلك الیوم مات شهیدا و اگر بمیرد آنکس در آن روز می میرد شهید و می یابد ثواب شهیدان ومن قالها حین یمسی کان بتلك المنزلة و کسیکه بگوید این ایات را
هنگامیکه شام میکند باشد بهمان منزلت که در صباح ذکر کرده شد از توکیل هفتاد هزار فرشته و صلوات ایشان بروی و شهید مردن اگر بمیرد دران شب رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی
هذا حدیث غریب وعن انس من قرأ کل یوم مائتی مرة کسیکه بخواند هر روز دویست بار قل هو الله احد محی عنه ذنوب خمسین سنة محو کرده شود از وی گناهان پنجاه سال
محو پاک کردن نوشته و نقش از لوح الا ان یکون علیه دین مگر آنکه باشد بروی وامی رواه الترمذی والدارمی وفی روایته خمسین مرة و در روایت دارمی خواندن وی پنجاه بار واقع شده
ولم یذکر الا ان یکون علیه دین و ذکر نکرده است دارمی این استثنا را و این استثنا دو معنی دارد یکی آنکه این گناه که دینست محو کرده نمیشود و دین را گناه گفت بجهت تغلیظ و تشدید دیگر آنکه بر تقدیر
وجود دین گناهان محو کرده نمیشود و قراءت این سوره تأثیر نمیکند والله اعلم وعنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه کسیکه خواهد که خواب کند بر جامهٔ
خواب پس خواب کند بر جانب راست خود ثم قرأ مائة مرة پس بخواند صد بار قل هو الله احد اذا کان یوم القیمة یقول له الرب وقتیکه باشد روز قیامت میگوید او را پروردگار یا عبدی
ادخل علی یمینك الجنة ای بندهٔ من درآی بر جانب راست خود بهشت را رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا
یقرأ روایت است از ابی هریره که آن حضرت صلی الله علیه وسلم شنید مردی را که میخواند قل هو الله احد فقال پس گفت آن حضرت وجبت واجب گشت قلت ما وجبت گفتم من چه چیز واجب شد
قال الجنة گفت آن حضرت بهشت واجب شد رواه مالك والترمذی والنسائی وعن فروة بن نوفل بفتح فاء و سکون واو تابعی است و بعضی گفته اند که او را صحبت است عن ابیه روایت
میکند از پدرش نوفل که صحابی است انه قال که پدرش گفت یا رسول الله علمنی شیئا اقوله اذا اویت الی فراشی بیاموز مرا چیزی که بگویم آنرا وقتی که پناه آرم بسوی جامه خواب خود یعنی بخوابم
در وقت خواب فقال پس گفت آن حضرت اقرأ بخوان قل یا ایها الکافرون فانها براءة من الشرك زیرا که این سوره بیزاریست از شرك ترك عبادت آنچه عبادت میکنند کافران پس از جهت
شرك پاك از آلایش آن و اگر بمیرد بر توحید بمیرد رواه الترمذی وابو داؤد والدارمی وعن عقبة بن عامر قال بینا انا اسیر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم در اثنای آنکه
من سیر میکنم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بین الجحفة میان جحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و فاء والابواء میان ابوا بفتح همزه و سکون موحده و بکسر همزه نیز آمده هر دو موضع اند میان مکه و مدینه زادهما الله تشریفا و تکریما
اذ غشیتنا ریح وظلمة شدیدة ناگاه پوشید ما را باد و تاریکی سخت فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتعوذ که پناه میجوید باعوذ برب الفلق واعوذ برب الناس و در
بعضی از روایات عقبه آمده که ترک قل ازین دو سوره جائز است و این حدیث سند وی میتواند بود ویقول و میگوید آن حضرت یا عقبة تعوذ بهما ای عقبه پناه جو باین دو سوره فما تعوذ متعوذ بمثلهما
پس پناه نجسته است هیچ پناه جوینده بمانند این دو سوره در تعوذ بی مانند رواه ابو داؤد وعن عبد الله بن خبیب بضم خاء معجمه و فتح موحده صحابی است مدنی حلیف انصار قال خرجنا فی لیلة
مطر وظلمة شدیدة بیرون آمدیم در شب باران و تاریکی سخت نطلب رسول الله در حالیکه میجوئیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فادرکناه پس دریافتیم آنحضرت را فقال پس گفت آن حضرت
قل بگو بخوان فقلت پس گفتم من ما اقول چه گویم یعنی چه خوانم قال گفت آن حضرت بخوان قل هو الله احد والمعوذتین و بخوان معوذتین بضم میم و کسر واو و مراد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس

حين تصبح وحين تمسى در هنگامیکه صبح کنی و هنگامیکه شبانگاه کنی ثلث مرات سه بار تكفيك من كل شیء بسندگی میکند ترا از هر چیز یعنی دفع میکند آفت و بلا را رواه الترمذی و ابوداؤد والنسائی
وعن عقبة بن عامر قال قلت گفت گفتم یا رسول الله اقرأ سورة هود او سورة يوسف آیا بخوانم سوره هود یا سوره یوسف یعنی بقصد تعوذ و دفع بدی قال گفت آنحضرت لن تقرأ شيئا
ابلغ عند الله هرگز نخوانی تو چیزی را رساتر و تمامتر در باب تعوذ نزد خدا من قل اعوذ برب الفلق که در وی تعوذ است از شر تمامه مخلوقات عموما و خصوصا رواه احمد والنسائی والدارمی الفصل الثانی
عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعربوا القرآن اعراب کنید قرآن را یعنی بیان کنید و اظهار کنید معانی آنرا و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظهار آید و حرکات و سکنات را
که نحویان اعراب میگویند هم بجهت آن میگویند که ظاهر و مبین میکرد و آن معانی و درین شرکیست هر که زبان عرب داند بعد از آن بیان فرمود آنچه مخصوص است باهل شریعت و مسلمانان بقول خود واتبعوا
غرائبه و پیروی کنید غرائب قرآن را و تفسیر کرد غرائب را بفرائض و حدود و فرمود وغرائبه فرائضه وحدوده و غرائب قرآن فرائض است یعنی احکام واجبه و حدود او سنت یعنی سنن و آداب و تسمیه
اینها بغرائب بجهت آن باشد که مخصوص است باهل دین و از جهت آنکه ایمان غریب است پس احکام وی نیز غریب باشد و طیبی گفته که مراد بفرائض مقدرات مواریث است و بحدود احکام یا مراد بفرائض آنچه واجب است بر مکلف
اتباع آن و بحدود اسرار و رموز چنانکه لكل آية ظهر و بطن انتهى وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال قراءة القرآن في الصلوة افضل من قراءة القرآن في غير الصلوة خواندن قرآن در نماز بهتر است
از خواندن آن در غیر نماز و افضل حالات قراءة قرآن خواندن او است در نماز ایستاده بعد از آن نشسته وقراءة القرآن في غير الصلوة افضل من التسبيح والتكبير و خواندن قرآن در غیر نماز بهتر است از تسبیح
و تکبیر و تحمید و تهلیل همه جز و قرآن اند و لهذا افضل داشته اند قیام نماز را از رکوع و سجود بجهت اشتمال قیام بر قراءة قرآن والتسبيح افضل من الصدقة و تسبیح و تحمید و ذکر خدا افضل است از صدقه و صرف مال در راه خدا
و مشهور آنست که عبادت متعدی که نفع آن بغیر برسد فاضلتر است از عبادت لازم که نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از آن مستثنی بود و ذکر خدا اکبر و بزرگتر است از همه چنانکه
در احادیث صحیح آمده که ذکر بهتر و فاضلتر است از انفاق ذهب و فضه در راه خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث که در کتاب مذکور است یکی از آنهاست فقد بر والصدقة افضل من الصوم
و صدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن بهتر است از روزه داشتن و امساک کردن در مال و گفته اند که در صوم امساک مال است از نفس بعد از آن صرف کردن مال بر آن و در صدقه صرف کردن مال است بر غیر چنانچه
گفته است بیت و گر نه چه حاجت که رحمت بری زخود باز گیری و هم خود خوری و جهت افضلیت صوم که اشارت کرده شد آن بحدیثی که در کتاب صوم گذشت که هر عمل بنی آدم یکی بده است مگر روزه که آن برای
منست و من جزا میدهم بدان باقی است و شک نیست که اختلاف جهات و حیثیات معتبر است در امثال این مسائل و باین اشارت کرد بقول خود والصوم جنة من النار و روزه داشتن سپر است از آتش دوزخ
و سبب حفظ و نگاهداشتن است از آفات شهوات و کید شیطان که سبب دخول نار بود و گفت طیبی که چون تفکر کرده شود در ذات عبادت نماز فاضلتر از صدقه باشد و صدقه از صوم و چون نظر کنند بهر یکی بحسب اثر و خاصیت آن
صوم افضل بود انتهى وعن عثمان بن عبد الله بن اوس بفتح همزه و سکون واو الثقفي بفتح مثلثه و قاف عن جده روایت میکند عثمان از جد خود که اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی قال گفت
اوس قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قراءة الرجل القرآن في غير المصحف الف درجة ثواب خواندن مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن هزار درجه دارد وقراءته
في المصحف تضعيف الى ذلك الى الفى درجة و ثواب خواندن وی در مصحف زیاده کرده میشود بر ثواب خواندن از بر تا دو هزار درجه از جهت زیادت ثواب نظر کردن بمصحف و مساس کردن و برداشتن
آن و تحقیق وارد شده است که نظر کردن در مصحف عبادتست و بسیاری از صحابه و سلف در مصحف میخواندند آورده اند که عثمان رضی الله عنه دو مصحف پاره شد از جهت کثرت قراءت وی در آن و نووی گفته که این حکم
على الاطلاق نیست بلکه اگر قاری را در یاد خواندن تدبر و تفکر و جمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف حاصل گردد یاد خواندن افضل باشد و اگر هر دو برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود و طیبی گفته که تمکن و
قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صورت قراءة از مصحف بیشتر است و در کلیت این سخن نظر است وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه القلوب
تصدأ كما يصدأ الحديد بدرستیکه این دلهای مردم زنگ میگیرد و تیره میگردد چنانکه زنگ میگیرد آهن اذا اصابه الماء وقتی که برسد آهن را آب قيل گفته شد يا رسول الله ما جلاؤها
چیست سبب روشنی دل و صقالت وی قال كثرة ذكر الموت وتلاوة القرآن گفت آنحضرت موجب جلای قلوب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآنست تلاوت برفع است و بجر نیز روایت
کرده اند و بر وجه اول مراد اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن روى البيهقي الاحاديث الاربعة في شعب الايمان وعن ايفع بفتح همزه و سکون تحتانیه و فا بن عبد
الكلاعي بفتح کاف و تخفیف لام و عین مهمله منسوب بذی الکلاع که موضعی است از یمن صحابی است رئیس قوم خود بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را نزد خود طلبید پس هجرت کرد و مسلمان شد
قال گفت ایفع که قال رجل گفت مردی يا رسول الله اى سورة القرآن اعظم کدام سوره قرآن بزرگتر است قال گفت آنحضرت قل هو الله احد این سوره بزرگتر است و
سابقا گذشت که اعظم سوره قرآن فاتحة الکتابست و معتبر تعدد جهات و حیثیاتست چنانکه گفتیم قال گفت آن مرد فاى آية اعظم في القرآن پس کدام آیه در قرآن بزرگتر است قال آية الكرسي
فرمود آیة الکرسی بزرگتر است که الله لا اله الا هو الحي القيوم است قال فاى آية يا نبي الله تحب ان تصيبك وامتك گفت آن مرد پس کدام آیت ای پیغمبر خدا دوست میداری
که برسد خیر و برکت و دعای او ترا و امت ترا قال خاتمة سورة البقرة فانها من خزائن رحمة الله زیرا که آن از خزینهای رحمت خدای تعالی است من تحت عرشه از زیر عرش وی تعالی
اعطاها هذه الامة داده است خدای تعالی آنرا باین امت مرحومه لم تترك خيرا من خير الدنيا والاخرة الا اشتملت عليه نگذاشته این خاتمه هیچ خیرا از خیر دنیا و آخرت الا که مشتمل است
بر وی و در گرفته و بیان کرده است آنرا پس قول وی آمن الرسول اشارتست بایمان و تصدیق و سمعنا واطعنا باسلام و احکام ظاهره واليك المصير بجزای عمل در آخرت و لا يكلف الله نفسا الى آخره بمنافع دنیوی
و اخروی رواه الدارمي وعن عبد الملك بن عمير بضم عین مهمله و فتح میم مرسلا بطریق ارسال زیرا که وی تابعی ثقه و قاضی کوفه بود بعد از شعبی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاتحة الكتاب شفاء من كل داء فاتحه شفا است از هر درد جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخوانند رواه الدارمي والبيهقي في شعب الايمان وعن عثمان بن عفان رضي الله
عنه قال من قرأ آخر آل عمران کسیکه بخواند آخر سوره آل عمران از قول وی تعالی ان في خلق السموات والارض تا آخر في ليلة در شبی كتب له قيام ليلة نوشته شود مر آنکس را ثواب بیداری شب

ونماز کردن در وی یعنی ثواب تهجد و خواندن این آیات بعد از برخاستن از خواب برای تهجد مشهور و مذکور است در احادیث وعن مکحول روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین است قال گفت
من قرأ سورة آل عمران يوم الجمعة صلت عليه الملائكة الى الليل کسیکه بخواند سورهٔ آل عمران را در جمعه درود میفرستند بر آنکس و استغفار کنند برای او فرشتگان تا شب رواهما الدارمی روایت
کرده این هر دو حدیث را دارمی وعن جبیر بضم جیم و فتح موحده و سکون تحتانیه بن نفیر بضم نون و فتح فا و سکون یا و را در آخر از ثقات تابعین شام است و از مخضرمین است جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته ان رسول الله
روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت ان الله ختم سورة البقرة بآیتین بدرستیکه خدای تعالی ختم کرد سورهٔ بقره را به دو آیت اعطیتهما من کنزه الذی تحت العرش داده
شده اند مرا این دو آیت از زیر گنج خدا که زیر عرش است فتعلموهن پس بیاموزید آن کلمات را که در این دو آیت اند وعلموهن نساءکم و بیاموزید آنها را زنان خود را و اهل بیت خود را فانها صلوة زیرا که آن کلمات
در این دو آیت اند استغفار اند چنانکه در صلوة ملائکه آمده و قربان بضم قاف و کسر آن سبب قرب اند بجناب صمدیت زیرا که ذکر اند و دعا و دعا اند شامل مطالب دنیا و آخرت رواه الدارمی مرسلا وعن کعب
روایت است از کعب بن مالک که صحابی مشهور است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اقرؤا سورة هود يوم الجمعة بخوانید سوره هود را روز جمعه ذکر جزا و ثواب آن نکرد از جهت ظهور آن
یا اشارت بکثرت و عدم احصای آن رواه الدارمی وعن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرأ سورة الكهف في يوم الجمعة اضاء له النور ما بين الجمعتين
روایت است از ابی سعید خدری که آن حضرت گفت کسیکه بخواند سورهٔ کهف را در روز جمعه روشن میکرد برای وی نور ایمان و هدایت در میان وقتی که میان دو جمعه است رواه البیهقی فی دعوات الکبیر وعن
خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین از ثقات تابعین شام است که هفتاد تن از صحابه را دریافته قال گفت بروایت از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اقرؤا المنجية بخوانید سوره را که رستگاری دهنده است
از عذاب دنیا و آخرت وهي الم تنزیل و آن سوره الم تنزیل است که در وی آیت سجده است فانه بلغنی ان رجلا كان يقرؤها زیرا که بدرستی مرا رسیده است که مردی بود که میخواند آنرا ما یقرأ شیئا
غيرها نمیخواند هیچ چیز را غیر این سوره یعنی بکرات خوانده بود برای خود ورد و حرز این سوره وكان كثير الخطايا و بود آن مرد بسیار گناهکار فنشرت جناحها عليه پس پر بکند مگر این سوره بازوی خود را برای
مرد یعنی آمده و بر روی افتاده و در پناه خود گرفت کنایت از ظهور ثواب نتیجه خواندن آن قالت رب اغفر له پس شفاعت کرد این سوره و گفت ای پروردگار من بیامرز او را فانه كان يكثر قراءتي پس بدرستیکه
آن مرد بود که بسیار میکرد خواندن مرا فشفعها الرب تعالى فيه پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالی در حق آن مرد وقال اكتبوا له بكل خطيئة حسنة و گفت پروردگار به فرشتگان بنویسید
برای این مرد بهر بدی نیکی یعنی بدیهای او را بیامرزید و نیکیها را بپذیرید بلکه بدل سیئات هر بدی نیکی و ثابت کنید بدل عقاب ثواب وارفعوا له درجة و بعفو گناهان اکتفا نکنید بلکه بلند گردانید برای وی درجه
وقال ایضا و گفت نیز انها تجادل عن صاحبها في القبر بدرستیکه این سورت خصومت میکند در قبر از جانب خواننده خود که ملازمت میکرد خواندن آن را تقول جدال اینچنین میکند که میگوید
اللهم ان كنت من كتابك فشفعني فيه خداوندا اگر هستم من سوره از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق وی وان لم اكن من كتابك فامحني عنه و اگر نیستم من از کتاب تو پس محو کن
مرا از کتاب وانها تكون كالطير و بدرستیکه این سوره میگردد بقدرت الهی همچو جانور پرنده تجعل جناحها عليه میگستراند و میاندازد بازوی خود را بر خواننده خود فتشفع له پس شفاعت
میکند مر او را فتمنعه من عذاب القبر پس منع میکند مر او را از عذاب گور وقال في تبارك مثله و گفت در سورهٔ تبارک الذی بیده الملک مانند این وكان خالد لا يبيت حتى
يقرأهما و بود خالد بن معدان که راوی این حدیث است شب نمیکرد و بخواب نمیرفت تا آنکه میخواند این دو سوره را وقال طاوس و گفت طاوس یمانی که از مشاهیر تابعین است فضلتا على
كل سورة في القرآن بستين حسنة تفضیل داده شده اند این دو سوره بر هر سوره که در قرآن است بشصت نیکی رواه الدارمی روایت کرد این را مرفوعا و حدیث است که دارمی روایت
کرده مولف آنرا جمع کرده و قول طاوس نیز حدیثی دیگر است که دارمی آن را روایت کرده و این احادیث مرسل اند ولیکن در حکم مرفوع اند زیرا که این اخبار معلوم نمیگردد مگر از احادیث رسول خدا چنانکه در آخر
حدیث اشارت کردیم بآن وعن عطاء بن رباح بفتح را و تخفیف بای موحده تابعی است از اعلام علما و اجله فقها و ثقه کثیر الحدیث است امام ابوحنیفه گفت ندیدم من از آنها که دریافتم ایشان را
فاضلتر از عطاء بن رباح و بود وی رضی الله عنه اسود اعور افطس اشل اعرج و در آخر عمر اعمی شد شنید حدیث از ابن عباس و ابی هریره و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عایشه رضی الله عنهم هشتاد و هشت سال
عمر یافت در سنه صد و پانزده از عالم رفت قال بلغنی ان رسول الله گفت رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال من قرأ يس في صدر النهار قضيت حوائجه
گفت کسیکه بخواند سورهٔ یس را در اول روز بر آورده شود حاجتهای وی رواه الدارمی مرسلا وعن معقل بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن يسار بفتح تحتانیه و سین مهمله المزنی بضم میم
و فتح زا و نون بنسبت مزینه که نام قبیله است صحابی است از اهل بیعت الرضوان روایت کرده از وی حسن بصری و غیر وی ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من قرأ يس ابتغاء وجه الله تعالى
کسیکه بخواند سورهٔ یس را از برای طلب رضای خدای تعالی غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود مر او را هر چیزی که پیش رفته است از گناهان وی فاقرؤها عند موتاكم پس بخوانید آنرا نزد مردهای
خود یعنی آنها که مشرف موت اند تا بشنوانید ایشان را و بگذرانید معانی آن را بر دلهای ایشان پس گرداند در حکم قرائت و گردد سبب مغفرت ذنوب و احتمال دارد که مراد خواندن این سوره را خاصیتی باشد در غفران
ذنوب کسیکه مشرف باشد بر موت و خوانده شود نزد وی رواه البیهقي في شعب الايمان وعن عبد الله بن مسعود انه قال روایت است از ابن مسعود که وی گفت ان لكل شيء سناما سنام هر چیز
مر هر چیز را رفعت و بلندی است وسنام القرآن سورة البقرة و بلندی قرآن سوره بقره است سنام بفتح سین مهمله در اصل کوهان شتر است بعد از آن استعاره کرده شد مر هر چیز بلند را و سنام زمین و سماء او
بعد از آن استعاره کرده شد برای رفعت و بلندی وان لكل شيء لبابا و بدرستیکه مر هر چیز را خلاصه است وان لباب القرآن المفصل و بدرستیکه خلاصه قرآن مفصل است و آن اول از حجرات تا آخر قرآن بر قول مشهور
و در آن اقوال است که در باب القراءة از کتاب الصلوة گذشت رواه الدارمی وعن علي رضي الله عنه انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لكل شيء عروس وعروس
القرآن الرحمن روایت است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که وی گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت مر هر چیز را عروس است و عروس قرآن سوره الرحمن است عروس بالفتح زن و مرد نو خانه یکدیگر را و مراد اینجا
حسن و جمال است که لازمه عروس است و آن بتکرار قول او است تعالی فبای آلاء ربکما تکذبان که حسن و جمال خاص می بخشد و مراد از شیء چیزیست که مناسب است که اضافت کرده شود بسوی وی عروس وعن ابن مسعود

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة الواقعة فی کل لیلة لم تصبه فاقة ابدا کسیکه بخواند سورهٔ اذا وقعت الواقعة را در هر شب نرسد او را فاقه فی الصراح فاقه درویشی و حاجتمند
شدن وکان ابن مسعود یامر بناته یقرأن بها فی کل لیلة و بود ابن مسعود که میفرمود دختران خود را که بخوانند این سوره را در هر شب بدانکه شارع ترغیب کرده بعضی عبادات که مؤثر و نافع اند
در امور دنیویه نیز که حصول آنها محمود و بعضی است مددین لهذا بهر تقدیر مشغول باشند بعبادت بهر وجه که باشد و این صورت محبت است که آن عبادات محبت آن مقتضی است بجهت کسیکه آورده است آنها را از برای
محبت منعم جبلیست و از جهت است امتنان وی تعالی بقول خود امدکم بانعام و بنین و جنات و عیون و نحو و مانند آن رواهما البیهقی روایت کرد این حدیث را بیهقی فی شعب الایمان وعن
علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحب هذه السورة بود آن حضرت که دوست میداشت این سوره را که سبح اسم ربك الاعلی است گفته اند که
دوست داشتن از جهت قول حق سبحانه است ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی که شاهد است بر حقانیت قرآن و دلالت بر شرکاء اهل کتاب رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو قال
اتی رجل النبی گفت آمد مردی به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال اقرأنی پس گفت آمرد بخوان مرا یا رسول الله فقال پس گفت آن حضرت اقرأ ثلثا من ذوات الر بخوان سه سوره از سورها
که مصدر است بالر و آن پنج سوره اند در نسخه دیگر ذوات الراء یعنی بلفظ ثلثا نامیست یعنی از آن سورها که مصدر اند بالر و در اینجا الم را نیز داخل میشود فقال پس گفت آمرد در اعتذار از عدم قرأة این سوره کبرت سنی
بزرگ شد سال عمر من واشتد قلبی و سخت شد دل من که نگاه نمیتوانم داشت و غلظ لسانی و درشت و ستبر شد زبان من قال فاقرأ ثلثا من ذوات حم پس گفت آن حضرت بخوان سه سوره از آن که حم است
در اول وی فقال مثل مقالته پس گفت آمرد مانند سخن خود که گفته بود در اعتذار قال الرجل گفت آمرد یا رسول الله اقرأنی سورة جامعة بخوان مرا سوره را که فراهم آرنده است همه مطالب
دنیا و آخرت او ثواب و عقاب را باختصار فاقرأه رسول الله صلعم اذا زلزلت الارض حتی فرغ منها پس خوانانید آمرد را آن حضرت سورهٔ اذا زلزلت الارض تا آخر فارغ شد از آن یعنی تا آخر وی خوانا
که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و جامعیت که آمرد میخواست در اینجاست فقال الرجل والذی بعثك بالحق لا ازید علیها ابدا پس گفت آن مرد سوگند بآن خدای که فرستاده
است ترا براستی زیاده نمیکنم بر این سوره هیچ چیز را همیشه در الفاظ و نصیحت عمل ثم ادبر الرجل پس پشت داد و در رفت آمرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افلح الرویجل
مرتین رستگار و فیروزی یافت این شخص دو بار رویجل بضم را و فتح واو و کسر جیم تصغیر راجل است بمعنی پیاده یا تصغیر رجل بمعنی مرد و تصغیر اینجا برای تعظیم است یا تعطف رواه احمد وعن ابن عمر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا یستطیع احدکم ان یقرأ الف آیة فی کل یوم آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند هزار آیت در هر روز و التزام کند بر آن با وجود موانع و اعمال دیگر یعنی از هر کس نمی آید قالوا ومن یستطیع
ان یقرأ الف آیة فی کل یوم گفتند صحابه کیست که میتواند که بخواند هزار آیت در هر روز قال گفت آن حضرت اما یستطیع احدکم ان یقرأ الهکم التکاثر گفت آن حضرت آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند سورهٔ
الهکم التکاثر یعنی اگر این سوره را بخواند ثواب خواندن هزار آیت بیابد و سر این عدد موکول بعلم شارع است و همچنین سایر اعداد که در احکام شرع وارد است حقیقت آنرا جز شارع کسی نداند رواه البیهقی فی شعب
الایمان وعن سعید بن المسیب مرویست از سعید بن المسیب که از کبار تابعین است مرسلا بطریق ارسال عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت من قرأ
کسیکه بخواند قل هو الله احد عشر مرات ده بار بنی له قصر فی الجنة بر آورده شود برای وی کوشکی در بهشت ومن قرأها عشرین مرة بنی له قصران فی الجنة و کسیکه بخواند آنرا بیست بار
بر آورده شود برای وی دو کوشک در بهشت ومن قرأها ثلثین مرة بنی له ثلثة قصور فی الجنة و کسیکه بخواند آنرا سی بار بنا کرده شود برای وی سه قصر در بهشت فقال پس گفت عمر بن الخطاب والله یا رسول الله
اذا لنکثرن قصورنا اکنون چون ثواب خواندن این سوره اینچنین است هر آینه بسیار بخوانیم این سوره را و بسیار میکردانیم بسبب خواندن آن قصرهای خود را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم الله اوسع من ذلك خدا فراخ تر است از آن یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل او واسع است پس تعجب مکن و دور مپندار آنرا کذا قال الطیبی ظاهر آنست که مقصود عمر رضی الله عنه اظهار میل و رغبت
در تکثیر این ثواب جسیم بر این عمل قلیل است نه تعجب و استبعاد چنانکه ظاهر قول وی اذا لنکثرن دلالت دارد بر آن پس معنی جواب آن باشد که ثواب خدا و فضل وی وسیع تر از آن است پس رغبت کنید و بر او تعجب نروید
نعم در ذهن آدمی از تعجبی از آن هست و جواب نفی آنرا نیز متضمن است اما اقتصار بر او ضم استبعاد و بدانچه طیبی گفته خوب نیست پوشیده نماند که عبارت مطلق است که یکبار در عمر بخواند یا هر روز و هر سال و والله اعلم و فضله
اوسع رواه الدارمی وعن الحسن مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از حسن بصری بطریق ارسال که آن حضرت گفت من قرأ فی لیلة مائة آیة لم یحاجه القرآن تلك اللیلة
کسیکه بخواند در شبی صد آیت محاجات نکند و خصم نشود او را قرآن در آن شب یعنی قرآن خصم میشود مر کسی را که نخواند او را و ملازمت وی نکند پس اینقدر که صد آیت است در دفع خصومت قرآن و ادای حق وی در آن شب
بسند است ومن قرأ فی لیلة مائتی آیة کتب له قنوت لیلة و کسیکه بخواند در شبی دویست آیت نوشته شود برای وی قنوت شب و قنوت بمعنی طاعت و قیام و دعا و خشوع بیاید ومن قرأ فی لیلة خمسمائة الی
الالف اصبح وله قنطار من الاجر و کسیکه بخواند در شبی پانصد آیت تا هزار صبح میکند در حالی که مر او راست قنطاری از اجر قالوا وما القنطار گفتند صحابه و چیست قنطار قال گفت آن حضرت اثنا عشر الفا
قنطار مال کثیر بمقدار دوازده هزار در قاموس گفته قنطار وزن چهل وقیه از طلا یا هزار و دویست دینار یا پری چرم گاو از طلا یا نقره مقصود مبالغه است در کثرت ثواب و شک نیست که معنی اخیر انسب و اجلست دراین
و طیبی گفته است که قنطار هزار و دویست اوقیه و اوقیه بهتر از آنچه میان آسمان و زمین است و تواند که ضمیر قال الراوی اصحاب حسن باشد و قال راوی حسن رواه الدارمی باب آداب التلاوة و در اکثر نسخ باب بی
ترجمه و عنوان واقع شده چنانکه عادت مولف است در ذکر تتمات و لواحق باستو در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و درس القرآن و تلاوت قراءة قرآنست بر سبیل تتابع و توالی چنانکه در اوراد و وظائف
میباشد و قراءة قرآن بر شیخ برای تعلیم تجوید را می گویند و قراءة عام تر و همه را شامل است و درس نیز بمعنی قراءة است و مدارست میان دو کس یا زیاده میباشد الفصل الاول عن ابی موسی الاشعری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعاهدوا القرآن پیمان تازه کنید عهد و پیمان با قرآن مراد بحفظ و نگاه داشت قرآن است بقراءة و مواظبت بر آن تا از دل نرود و فراموش نکرده و تعاهد پیمان و کشید
و ذکر آن اشارتست بآنکه چون بانه عهد قرآن را تازه دارد و خدمت وی کند قرآن نیز عهد او را نگاه دارد و محفوظ ماند فوالذی نفسی بیده پس سوگند بخدای که تعالی ذات من بدست قدرت او است لهو اشد تفصیا من الابل
فی عقلها هر آینه قرآن سخت تر است از روی رفتن و بیرون آمدن و گریختن از شتر بسته شده است پای وی بریسمان و عقال بضمتین جمع عقال رسن که شتر بندند متفق علیه وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم بئسما لاحدکم ان یقول نسیت آیة کیت وکیت بد چیزیست هر یکی را از شما که گوید فراموش کردم آیت چنین و چنان را بل نسی بلکه بگوید فراموش کردانیده شده مرا آن آیت و وجه بدی آن قول آنست
که این عبارت مشعر است بترک و عدم مبالات و بی پروائی بدان و در قول وی فراموش کردانیده شده اظهار حسرت و خذلانست بتقصیر در احراز این سعادت و نگاهداشت این نعمت یا از جهت احتراز از اجتناب از تعریض
بارتکاب معصیت که متضمن بر بی حیائی و بی باکی و ترک ادب است بقرآن واستذکروا القرآن فانه اشد تفصیا من صدور الرجال من النعم و مذاکره کنید و یاد دارید قرآن را بمواظبت بر قرائت
آن زیرا که بدرستیکه قرآن سخت تر است در گریختن و برآمدن از سینهای مردان از چارپایهای که اگر بند نبندند و محافظت نکنند بگریزند و برآیند متفق علیه وزاد مسلم بعقلها و زیاده کرده است مسلم در روایت خود
لفظ بعقلها را و معنی آن معلوم شد وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب الابل المعقلة نیست حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش
شدن مگر مانند حال خداوندان شتران بسته شده به پای بندان ان عاهد علیها امسکها اگر محافظت کند بران نگاهدارد آنرا وان اطلقها ذهبت و اگر رها کند شتران را میروند آن شتران و می گریزند
متفق علیه وعن جندب بضم دال و فتح آن بن عبد الله صحابی است و گاهی جندب بن سفیان نیز میگویند نسبت بجد و بجلی و علقی بفتح عین و لام و بقاف نیز میگویند بکوفه بود و پس از آن انتقال
کرده ببصره آمد روایت میکند از وی حسن و ابن سیرین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأوا القرآن ما ائتلفت علیه قلوبکم بخوانید قرآن را مادام که الفت و جمعیت دارد
بر قرآن دلهای شما و ذوق قرائت و نشاط و سرور حاصل باشد فاذا اختلفتم پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل گردد شما را ملالت و تفرقه قلوب فقوموا عنه پس برخیزید از خواندن قرآن
و بملالت و بی ذوقی نخوانید اما اینجا نکته ایست که مرد را باید که عادت کند و جد و جهد نماید و نفس را ریاضت فرماید تا بکثرت قراءة ملال نیارد و نشاط افزاید زیرا که کاهلان و آسوده دلان که اعتیاد و ارتیاض ندارند
زود ملول شوند یکی باشد که در قراءة جزوی از قرآن ملول گردد و دیگری ده جزو بلکه و شش خواند چنانکه اصلا ملالت راه نیابد و بالله التوفیق و معنی این اختلاف و قیام وجوه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور است متفق
علیه وعن قتادة قال سئل انس کیف کانت قراءة النبی روایت است از قتاده که از مشاهیر تابعین است که پرسیده شد انس را که چگونه بود قراءة پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال کانت مدا
گفت انس بود قراءة آنحضرت خداوند مد مدا بر وزن حمرا و در روایتی کانت مدا بلفظ مصدر آن نیز بهمین معنی است و در صحیح البخاری کان یمد مدا بود که آنحضرت مد میکرد مد کردنی ثم قرأ بسم الله پستر خواند بسم الله
الرحمن الرحیم یمد در حالی که مد میکند ببسم الله یعنی در لفظ الله و یمد و مد میکند بالرحمن یعنی در میم وی و یمد بالرحیم یعنی در حای وی رواه البخاری بدانکه مراد بمد اینجا مد اصلی است که آنرا
طبعی گویند از جهت بودن وی لازم در ذات حروف مد و طبائع وی چنانکه الف و واو در قالوا و یا در قیل و حاصل میشود این بتمام حرکات یا چیزی از اشباع بقدر الف یا کمتر از آن زیرا که اگر این چنین خوانده نشود تمام نمیشود نطق بآن
حروف و مد متعارف که بحث کرده شود از آن نزد ارباب صناعت مد فرعیست و او را دو سبب است سکون و همزه که بعد ازین حروف واقع میشود و سکون یا بجهت ادغام باشد چنانچه دابة و ولا الضالین یا بی ادغام
چنانچه در حروف مد واقع است در اوائل سور مثل الف لام میم کاف صاد نون قاف و سکون گاهی بجهت وقف عارض میگردد مثل نستعین و المفلحون و اولی الالباب و اما همزه یا در یک کلمه باشد مانند السماء و السوء و جیء یا در دو کلمه
مانند انزل و قالوا آمنا و فی انفسهم و قرا را اختلافست در مقدار آن بعضی بقدر الف و نصف و بعضی دو الف و نصف تا سه الف و چهار الف و تفصیل آن در کتب تجوید است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لشیء استماع نمیکند و گوش نمیدارد یعنی اصغی نمیکند و دوست نمیدارد خدای تعالی بر هیچ چیز از مسموعات ما اذن لنبی یتغنی بالقرآن چنانکه استماع میکند
و گوش میدارد مر آواز پیغمبر را که تغنی میکند و سرود و خوش آوازی مینماید آن پیغمبر بقرآن و می خواند کتابی را که فرستاده میشود بر وی متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ما اذن الله لشیء ما اذن لنبی حسن الصوت بالقرآن یجهر به در حالیکه جهر میکند و بلند میکند آواز را بقرآن درین حدیث مقید کردانید نبی را بخوش آوازی و در حدیث دیگر آمده است
که نفرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوش رو و خوش آواز پس مراد آنست که خوش آوازی میکند بقرآن و تغنی میکند بآن متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیس منا من لم یتغن بالقرآن نیست از ما یعنی از اهل طریق و تابعان ما کسیکه تغنی نکند بقرآن رواه البخاری بدانکه در احادیث استحباب تغنی در قرآن واقع شده خصوصا این حدیث که بوعید
بر ترک آن ناظر است پس بعضی میگویند که مراد بتغنی اینجا جهر است چنانکه در حدیث دیگر یجهر به واقع شده است و بعضی میگویند که مراد بتغنی بقرآن استغنا از مردم است یعنی مقصود معنی بی نیازی از اغنیای مردم و
بمعنی بهره دنیوی کسیکه او را خدای تعالی علم داده و قرآن عطا کرده باید که از همه مستغنی گردد و توکل بر خدا کند و اعتماد بر مردم نکند و از ایشان طمع نکند و خود را نزد ایشان خوار نکند و علم قرآن را وسیله حطام دنیا نسازد
و بعضی گفته اند که تغنی بمعنی استغنا در لغت نیامده است و این سخن خطا است و صواب آنست که آمده است و تحقیق آنست که مراد بتغنی تحسین صوت و تطییب و تزیین و ترقیق و تحزین اوست چنانکه شنیدن آن
در دلها کارگر افتد و تاثیر کند و موجب خشیت و جمع همم و زیادت حضور شود و ذوق و شوق آرد و دل را رقیق گرداند با رعایت قوانین تجوید و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در حدیث بیاید زینوا
القرآن باصواتکم و اشارت کرده بآن قول ابی موسی اشعری لحبرته تحبیرا اگر این بصوت طبعی که عرب دارند و اعانت طبیعت در تزیین آن بکوشند که آنرا لحن عرب میگویند اولی و احسن باشد و لا تکلف بالحان موسیقی مکروه است
و اگر بدو تغییر قرآن کرده حرام است طیبی گفته تحسین صوت به تغنی و تزیین بالحان جائز است بهر وجهی که باشد مادام که خارج نکرده از حد قراءة وعن عبد الله بن مسعود قال قال لی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو علی المنبر گفت ابن مسعود گفت مرا آنحضرت و حال آنکه وی بر منبر بود اقرأ علی قراءت کن و بخوان از قرآن چیزی بر من فقلت پس گفتم من أقرأ علیک وعلیک
انزل آیا بخوانم قرآن را من بر تو و حال آنکه قرآن بر تو فرستاده شده است یعنی قرآن خواندن حق تست که آنچنان میخوانی که منزل است دیگری را چه مجال که در حضرت تو بخواند قال انی احب ان
اسمعه من غیری گفت آنحضرت من دوست میدارم که بشنوم قرآن را از غیر خود گویا حکمت در آنست که در استماع از غیر فهم معانی و ملاحظه آن و تدبر در آن اتم و اسهل است و گویا ترغیب می آید بر مثال
ظهور کلام از شجره موسی والله اعلم ابن مسعود میگوید فقرأت سورة النساء پس شروع کردم در خواندن سورهٔ نسا حتی اتیت الی هذه الآیة تا آنکه آمدم و رسیدم باین آیت که فکیف اذا
جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا یعنی آیت این است که پروردگار عالم میفرماید پس چگونه باشد حال این کافران وقتی که بیاریم از هر امتی گواهی را که گواهی دهد یعنی پیغمبر ایشان
بر ایشان بفساد عقاید و قبح اعمال ایشان و بیاریم ترا ای محمد گواه بر این پیغمبران که گواهی دهی بر صدق ایشان درین گواهی یا گواهی دهی بر امت خود که ایشان گواهی خواهند داد بر امتان دیگر مقصود تذکیر و زیادتی تعجب است

روزی سخت است که امتان او خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان گواهی خواهند داد و ابن مسعود میگوید چون این آیت بر خواندم قال گفت آنحضرت حسبك الآن بس است ترا اکنون یعنی اکنون بس کن و دیگر مخوان فالتفت
الیه پس روی گردانیدم بسوی آنحضرت و دیدم فاذا عیناه تذرفان پس ناگاه هر دو چشم آنحضرت اشک میریزند و اشک روان میبرد و بکای آنحضرت از تصور هول قیامت و سختی احوال مردم بود بجهت غایت
رافت و رحمت و شفقت آنحضرت بر خلق صلی الله علیه وسلم فافهم متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را که از اکابر صحابه
و کاتب وحی بود و یکی از آن شش تن بود که یاد گرفته بودند قرآن را در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اقرأ صحابه بود و در اسد الغابه است سید القراء میگفتند او را آنحضرت و او را سید الانصار میگفت و عمر رضی الله عنه سید المسلمین
می نامید پس آنحضرت وی را گفت که ان الله امرنی ان اقرأ علیك القرآن بدرستیکه خدای تعالی امر کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن قال گفت ابی بن کعب آلله سمانی لك آیا خدا نام برده مرا برای تو
یعنی مرا بخصوص نام من یاد کرد و نام من آنجا مذکور شد این را از جهة شکست نفس و گمنامی خود گفت تعجب و استغراب که من کجا لائق این مقام و منزلتم یا از غایت شوق و لذت گفت که این چه تشریف و اکرام است
که میکنی قال نعم گفت آنحضرت آری نام تو برد و ترا بنام خواند قال باز گفت ابی بن کعب بطریق تعجب برای تقریر و تحقیق حال خود وقد ذکرت عند رب العالمین آیا بتحقیق ذکر کرده شدم من نزد پروردگار
جهانیان قال نعم گفت آنحضرت آری ذکر کرده شدی تو نزد پروردگار فذرفت عیناه پس اشک ریخت هر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریه شادی است که نزد لطف محبوب و حصول مطلوب
می آید و بحقیقت از نعم از چشم مدر میرود وفی روایة و در روایتی چنین آمده که چون سوره لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت مر ابی بن کعب گفت که ان الله امرنی ان اقرأ علیك بدرستیکه خدای
امر کرده مرا که بخوانم بر تو لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی وقد سمانی آیا بتحقیق نام برد مرا خدا قال نعم گفت آنحضرت آری فبکی متفق علیه و در حدیث استحباب قرائت است بر حذاق و اهل علم و فضل اگرچه
قاری افضل باشد از مقروء علیه و بحقیقت قرأت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وی قرأت تعلیم و املا بود که تا یاد گیرد آنرا از دهن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود ابی مقدم بر قراء صحابه و فرمود آنحضرت صلعم
اقرأکم ابی و تحقیق اخذ کرده اند از وی قومی از کبرای تابعین و در وجه تخصیص این سوره گفته اند که این سوره با وجازت جامع است مر قواعد کثیره را از اصول دین و مهمات آنرا در وعد و وعید و اخلاص و تطهیر قلوب کذا قال الطیبی
والله اعلم بالاسرار وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو نهی کرد آنحضرت از آنکه سفر کرده شود و همراه برده شود مصحف بسوی زمین
کافران که دشمنان دین اند اگر گفته شود که مصحف نبود در زمان آنحضرت و نوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آنحضرت واقع شد و بعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه مراد بعض قرآنست که هر کس از صحابه
یاد داشت و نهی از رفتن آن جماعتست که نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بزمین عدو تا کشته نشوند و ضایع نگردد آنقدر از قرآن که نزد وی است اگر گفته شود که بتحقیق ثابت شده است که حفاظ قرآن بغزوات میرفتند و با وجود
نهی چه صورت دارد رفتن ایشان جوابش آنست که شاید نهی از تفرد ایشان بسفر باشد و همراهی عسکر متعین نیست بهلاک ایشان والله اعلم متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را چنین آمده که
لا تسافروا بالقرآن سفر مکنید با قرآن فانی لا آمن ان یناله العدو پس بدرستیکه من ایمن نیستم از آنکه بیابند و بگیرند آنرا دشمنان و اهانت کنند یا ضایع سازند آنرا الفصل الثانی عن
ابی سعید الخدری قال جلست فی عصابة من ضعفاء المهاجرین گفت ابو سعید خدری نشستم من در جماعتی از ضعفای فقیران مهاجران و عصابه بکسر و عصبه بضم از مردم ما بین عشره تا چهل و ان
بعضهم لیستتر ببعض من العری و بدرستیکه بعضی از ایشان هر آینه پوشیده میشد ببعضی از جهت برهنگی و بی جامگی و عری بضم عین و سکون راء برهنگی مقصود بیان فقر و احتیاج ایشانست که جامه درست برتن
نداشتند و باین جهت چسپیده بیکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل میشد وقاری یقرأ علینا و قاری میخواند قرآن را بر ما اذ جاء رسول الله ناگاه آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فقام علینا پس ایستاد آنحضرت بر سر ما فلما قام رسول الله پس هرگاه که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سکت القاری خاموش گشت قاری که قرآن میخواند فسلم پس چون خاموش گشت
قاری سلام داد آنحضرت بر ما از اینجا مفهوم میشود که سلام بر قاری قرآن مکروه است چنانکه در فقه مذکور است و گفته اند اگر کسی سلام داد جواب آن لازم نیست قال ما کنتم تصنعون گفت آنحضرت
و پرسید چه میکردید شما اگر آنحضرت قرأت قاری ایشان نشنید استفهام بر حقیقت خود است و الا مقصود توطیه و تمهید بشارتست که با ایشان داد قلنا کنا نستمع الی کتاب الله تعالی گفتیم ما که بودیم ما که گوش
میداشتیم بسوی کتاب خدای تعالی فقال پس گفت آنحضرت الحمد لله الذی جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم حمد خدایراست که پیدا کرد از امت من کسی را که امر کرده شده ام من که صبر کنم
نفس خود را با ایشان و تسلیم در ایشان اشارتست بقول خداوند تعالی واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم الآیة گفت ابو سعید خدری فجلس وسطنا پس نشست آنحضرت میان ما وسط بسکون سین میان و تحریک میانه
لیعدل بنفسه فینا تا برابر گرداند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ما ثم قال بیده هکذا پس اشارت کرد بدست مبارک خود که همچنین بنشینید یعنی حلقه زده بنشینید فتحلقوا پس حلقه زده نشستند صحابه
فبرزت وجوههم له و بیرون آمد از صف و ظاهر گشت رویهای ایشان مر آنحضرت را فقال ابشروا یا معشر صعالیك المهاجرین پس گفت آنحضرت شاد و خوش باشید ای گروه فقرای مهاجرین
صعالیك جمع صعلوك معنی فقیر که مال ندارد چنانکه ممالیك جمع مملوك بالنور التام یوم القیمة بشارت باد مر شما را به روشنائی تمام روز قیامت تلمیح است بقول حق سبحانه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون
ربنا اتمم لنا نورنا تدخلون الجنة قبل اغنیاء الناس بنصف یوم می درآئید شما به بهشت پیش از مردم توانگر به نیم روز و ذلك خمسمائة عام و نیم روز آن عالم پانصد سال دنیا است چنانکه در قرآن
مجید میفرماید وان یوما عند ربك کالف سنة مما تعدون و مراد اغنیای شاکر و فقرای صابر اند یعنی اغنیا فرضا اگرچه فاضله و متقی باشند در ثواب چنانکه حدیث دیگر بران دلالت دارد و لیکن با وجود آن این سبقت فقرا را
حاصل است و ظاهر این حدیث در آنست که این فضیلت و سبقت مخصوص بفقرای مهاجرین باشد و لیکن چون علت فقر است و آن مشترک است میان سایر فقرا حکم همه یکی باشد و در حدیثی بلفظ اطلاق نیز آمده است که
یدخل الفقراء قبل الاغنیاء و کلام در وی در باب فضل فقر بیاید انشاء الله تعالی رواه ابو داود وعن البراء بن عازب صحابی مشهور است اول مشاهد وی خندق است و پیش از وی صغیر بود و وی از تابعان امیر المؤمنین
علی رض است حاضر شد با وی در جمل و صفین و نهروان و مات فی زمن مصعب بن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم زینوا القرآن باصواتکم بیارائید قرأت قرآن را بخوش آوازیهای خود
زیرا که انبساطی کنند قرأت در دل سخت تر است از روی تاثیر آن و رقت پیدا کننده تر است مر شنوندگان را بعضی مشائخ گفته اند که غنا در حد ذات خود باطل است و لیکن می آراید حق را و چون بنفس میدان در بدایت حال
حق بتنگی و بزور در می آید با غنا مزج میکند تا بآسانی و برغبت در آید بر مثال داروی تلخ نافع که آنرا با قند در هم کرده نوشیده در باطن در آید و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوبست و بعضی گفته اند که این عبارت محمول بر قلب است

و حاصل این است که زینوا اصواتکم بالقرآن وگویا قایل این سخن ادب نگاه داشت از انکه اصوات بندگان را زین قرآن گوید بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل است مزین شئی تابع شئی میباشد چنانکه حلی سبب
بعروس گویا قرآن صاحب جمال است که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیوریست که حسن دیگر بر آن می افزاید و در فصل ثالث از حدیث بر آید که صریح است درین معنی و مراد اینجا قرأت قرآن است که فعل بنده است نه
ذات قرآن که صفت باری تعالی است جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة والدارمي وعن سعد بن عبادة بضم عین و تخفیف موحده از نقبا
و از ده انصار است و مهتر قوم خود و درایت مصطفی صلی الله علیه وسلم روز فتح در دست او بود و او را مناقب بسیار است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من امرئ يقرأ القرآن
ثم ينساه نیست هیچ مردی که میخواند قرآن را پس فراموش میکرد اند آنرا الا لقى الله يوم القيمة اجذم مگر آنکه پیش می آید جناب کبریای حق را روز قیامت مقطوع الاعضاء جذم بمعنی قطع و اجذم مردی که بیفتد
اعضای او بعلت جذام که علتی مشهور است و بعضی گفته اند مقطوع الید یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان افتاده و بصورت یا معنی یعنی بی حجت و بی نیاز
فراموش کردن قرآن را بعد از حفظ از کبائر شمرده اند و وعید درین باب بسیار واقع است و بعضی میگویند مراد بنسیان اینجا ترک عمل و قرأة اوست والله اعلم رواه ابو داؤد والدارمي وعن عبد الله بن عمرو
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لم يفقه من قرأ القرآن في اقل من ثلث فرمود فقیه نشد و ندانست معانی قرآن را و تامل و تدبر نکرد در آن کسیکه خواند قرآن را در کمتر از سه شب رواه الترمذي
وابو داؤد والدارمي بدانکه عادت سلف مختلف بوده در قدری از زمان که ختم میکردند در آن قرآن را از ختم کردن در روز و شب و ماه تا ماهی ختم کردن در روز و شب بعضی گفته اند از سه روز کم نباید و بر چهل روز زیاده
و بعضی در هفته یک ختم میکردند و اقوال دیگر نیز هست و مختار آنست که این مختلف میگردد باختلاف اشخاص پس کسیکه ظاهر میگردد او را بدقیق فکر لطائف و معارف اقتصار کند بر آن قدر که حاصل گردد کمال فهم
آنچه بخواند و هر که مشغول است بنشر علم و تدریس و تصنیف یا بفصل خصومات و وقائع و مهمات مسلمانان اقتصار کند بر آن قدر که مانع نیاید از آن و تعلم علم و کسب نفقه اهل و عیال نیز همین حکم دارد وعن عقبة بن عامر
صحابی است والی مصر بود برای معاویه بعد از برادرش عتبة بن ابی سفیان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجاهر بالقرآن كالجاهر بالصدقة جهر کننده بقرآن یعنی آنکه بآواز بلند خواند
آنرا همچو آشکارا دهنده است صدقه را در فضیلت و ثواب دارد والمسر بالقرآن كالمسر بالصدقة و اسرار کننده بقرآن یعنی آنکه بآواز پست خواننده قرآن را مانند پنهان دهنده صدقه است که
افضل و اکمل است در ثواب که از سمع و ریا خالص است و این در صدقه نفل است در جای که بلند خواندن قرآن واجب نیست رواه الترمذي وابو داؤد والنسائي وقال الترمذي
هذا حديث حسن غريب وعن صهيب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت صهیب و میکاز فقرای صحابه و عظمای ایشانست و مناقب او بسیار است گفت
آنحضرت ما آمن بالقرآن من استحل محارمه ایمان نیاورد بقرآن ایمان کامل کسیکه حلال گردانید حرامهای قرآن را یعنی ارتکاب محرمات و مناهی آن کرد و خود ایمان آوردن آنست که عمل کند چنانکه محبت
آنست که متابعت کند رواه الترمذي وقال هذا حديث ليس اسناده بالقوي روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست اسناد آن قوی از جهت ضعف بعضی روات
وی وعن الليث بن سعد روایت میکند لیث بن سعد که فقیه تابعیست و امام اهل مصر عن ابن ابي مليكة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است از مشاهیر علمای تابعین است و سی
صحابه را در یافته و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبير عن يعلى بفتح تحتانیه و سکون مهمله و فتح لام بن مملك بفتح میم اولی و سکون ثانیه و فتح لام و کاف و آخر وی نیز تابعی ثقه است انه سال
ام سلمة عن قرأة النبي که وی پرسید ام سلمه را از قرأت پیغمبر صلى الله عليه وسلم که بچه کیفیت میخواند فاذا هي تنعت قراءة مفسرة پس ناگاه ام سلمه صفت میکند و بیان میکند بقول
یا بفعل قرأت پیدا و گشاده و روشن حرفا حرفا حرف بعد از حرف جدا جدا رواه الترمذي وابو داؤد والنسائي وعن ابن جريج بضم جیم اولی و فتح را نام او عبد الملك بن عبد العزيز بن
جریج از ائمه دین و از اعلام علما است از تبع تابعین است و پدرش از تابعین و وی اعلم و اوثق از پدر است عن ابن ابي مليكة عن ام سلمة قالت كان رسول الله گفت ام سلمه بود پیغمبر خدا صلی الله
عليه وسلم يقطع قرأته تقطیع میکرد قرأت خود را و تقطیع پاره پاره کردن و مراد اینجا جدا جدا خواندن حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکه معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگرچه تعلق بما قبل داشته
باشد يقول میگفت و میخواند آنحضرت الحمد لله رب العالمين ثم يقف پس وقف میکرد و می ایستاد ثم يقول پس میگفت الرحمن الرحيم ثم يقف پس وقف میکرد و میگفت مالك
يوم الدين تا آخر سوره و بقواعد مقرره ارباب قرأت در امثال این آیات که متعلق اند بیکدیگر وصل ارجح است لیکن اگر بر روس آیتها باشد وقف و ابتدا بما بعد سنت است رواه الترمذي
وقال اسناده ليس بمتصل روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت اسناد این حدیث نیست متصل لان الليث روى الحديث عن ابن ابي مليكة عن يعلى بن مملك عن ام
سلمة چنانکه در اثنای حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکه از ام سلمه بی واسطه سماع ندارد وحديث الليث اصح و حدیث لیث که متصل است صحیح تر است الفصل الثالث عن جابر رضي الله
عنه قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نقرأ القرآن گفت جابر بیرون آمد بر ما آنحضرت و حال آنکه ما میخواندیم قرآن را وفينا الاعرابي والعجمي و در میان ما بود و بیابان نشین و
عجمیان غیر عربی نیز بودند و لابد قرأة ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبه قرأه تعربان فصیح نبوده و با وجود آن حضرت صلى الله عليه وسلم تجویز کرده و تقریر و تحسین نموده فقال پس گفت اقرؤا فكل حسن
بخوانید قرآن را پس همه نیکو است یعنی بهر نوع که یکی از شما بخواند خواه عرب و خواه عجم و قصود وی صلى الله عليه وسلم رفع حرج و مشقت و تکلف در استقصای رعایت تجوید بمرتبه غایت است و تنبیه بر تحری حسبه و اخلاص در عمل و تدبر
و تفکر در معانی و شدت اهتمام بآن اگرچه در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نه باقصی الغایة کوشند زیرا که استقصا در اهتمام ثانی با مسامحه و تقصیر در اول چندان نفع نکند و با اهتمام و اقتصار ثانی با مسامحه در اول ضرر بسیار
چنانکه فرمود وسيجيء اقوام يقيمونه و زود باشد که بیایند گروهها از مردم که راست و درست کنند قرآن را برعایت تجوید کلمات و تحسین اصوات كما يقام القدح چنانکه راست ساخته میشود تیر و قدح بکسر قاف
و سکون دال تیر ناتراشیده و پر ها و پیکان نانهاده يتعجلونه زود میطلبند اجرت آنرا درین جهان ولا يتاجلونه و مهلت نمی طلبند ثواب آنرا در آن جهان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیا میفروشند
رواه ابو داؤد والبيهقي في شعب الايمان وعن حذيفة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرؤا القرآن بلحون العرب واصواتها روایت است از حذیفة بن
الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم است در تمیز و علم منافقان است گفت گفت آنحضرت بخوانید قرآن را بلحنهای عرب و خوش آوازی ایشان في الصراح لحن آواز و آواز گردانیدن و لحن در قرأت طرب کردن

بدان فلان الحن است نیکوتر است اندر خواندن بدانکه مراد بلحون جز تحسین صوت و تطریب وست بی تکلف در رعایت قوانین موسیقیه باعانت طبیعت چنانکه از قرائت ایشان مشاهده می افتد وایاکم ولحون
اهل العشق ولحون اهل الکتابین و دور دارید خود را از لحنهای اهل عشق و لحنهای اهل دو کتاب که توریت و انجیل است و مراد بلحون اهل عشق آنچه میکنند مردم در مغازله نساء و مرثیه ایشان در اشعار از رعایت
قواعد موسیقی و تکلف در آن و میخوانند یهود و نصاری کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند در آن و بعضی اهل العشق را اهل الفسق خوانده اند و این تصحیف و تحریف است و صحیح نیست وسیجئ بعدی قوم
یرجعون بالقرآن ترجیع الغناء والنوح و زود باشد که بیاید پس از من گروهی که ترجیع کنند بقرآن مانند ترجیع سرود و نوحه و ترجیع آواز گردانیدن در حلق و نوع نفخ نوحه در ماتم کردن لایجاوز حناجرهم نمیگذرد
قرآن از گلوهای ایشان را یعنی بالا نمیرود و بمصعد قبول نمیرسد مفتونة قلوبهم در فتنه و بلا انداخته شده است دلهای ایشان بمحبت دنیا و تحسین مردم مر ایشان را وقلوب الذین یعجبهم شأنهم مفتون
و مبتلا است دلهای آن کسانیکه خوش می آید ایشان را احوال ایشان رواه البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه وعن البراء بن عازب قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت حسنوا القرآن باصواتکم نیک گردانید قرآن را بآوازهای خود فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا زیرا که آواز خوب زیاده میگرداند قرآن را حسن
رواه الدارمی وعن طاؤس مرسلا و روایت است از طاوس یمانی که از مشاهیر تابعین است و صحبت ابن عباس دیده و بطریق ارسال قال گفت سئل النبی پرسیده شد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ای الناس احسن صوتا بالقرآن کدام یکی از آدمیان خوش آوازتر است بقرآن قال گفت آن حضرت من اذا سمعته یقرأ خوش آوازترین مردم بقرآن کسی است که چون بشنوی
او را که میخواند قرآن را رأیت انه یخشی الله بینداری گمان بری تو که وی میترسد و هیبت دارد از خدا قال طاؤس وکان طلق کذلک گفت طاؤس بود و طلق بفتح طای مهمله و سکون لام که یکی از تابعین است
همچنین یعنی در خواندن وی اثر خوف و خشیت و هیبت پیدا بود رواه الدارمی وعن عبیدة بفتح عین و کسر موحده الملیکی بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه والموکی بضم همزه و ضم لام نیز آمده شامی است وکانت
له صحبة مع رسول الله و بوده مر او را صحبت با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اصابه گفته یقال له صحبة گفته میشود که مر او را صحبت است و در بعضی نسخ بجای کلمه مع قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم و برین نسخه این حدیث مرفوع است و بر نسخه اول موقوف و این حدیث را بهر دو طریق رفع و وقف روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابه گفته یا اهل القرآن لا تتوسدوا القرآن ای اهل قرآن
نگردانید قرآن را بالین که تکیه کنند بدان و خواب کنید بران کنایت است از تکاسل از تلاوت قرآن و تغافل از قیام بحقوق آن واتلوه حق تلاوته من آناء اللیل والنهار و بخوانید قرآن را و در رسانید
آن را در ساعات شب و روز وافشوه و آشکار کنید و بخوانید قرآن را با اسماع و تعلیم و درس و تفسیر و کتابت تا شایع گردد میان مردم وتغنوه و تغنی کنید بقرآن یعنی که گذشت وتدبروا ما فیه لعلکم تفلحون
و تامل کنید در معانی آن و بروید در دنبال آنچه در وی است از معانی و احکام بتامل و تعقل امید آنکه رستگار شوید و فیروزی یابید ولا تعجلوا ثوابه و شتاب مکنید طلبیده در دنیا پاداش آن را و مگردانید آن را حظوظ این جهان
فان له ثوابا زیرا که بدرستی مر قرآن را ثوابی عظیم است در آن جهان رواه البیهقی فی شعب الایمان و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده در تاریخ خود و رفع نکرده و روایت کرده طبرانی برفع باب
این نیز بابیست بی ترجمه و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن وجمع القرآن ظاهر مراد باختلاف قرآن اختلاف قرأت لغات وست و مراد بجمع نوشتن او در مصحف واحد الفصل الاول عن عمر ابن
الخطاب رضی الله عنه قال سمعت هشام بن حکیم بن حزام بکسر حای مهمله و تخفیف زای صحابی است اسلام آورد در فتح و از فضلای صحابه است چنانکه پدر او حکیم بن حزام و پدر وی برادرزاده ام المؤمنین
خدیجه است رضی الله عنها گفت عمر بن الخطاب شنیدم هشام بن حکیم را یقرأ سورة الفرقان میخواند سوره فرقان را علی غیر ما اقرأها بر وجه مغایر آنچه میخوانم من آن سوره را وکان رسول الله و بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اقرأنیها خوانانیده بود مرا آن سوره را فکدت ان اعجل علیه پس چون آنچه من میخواندم آن حضرت خوانانیده بود و وی مخالف آن میخواند نزدیک بودم من که شتابی کنم بروی
و دفع کنم در وی غضب کنم بروی ثم امهلته پس ترک دادم و گذاشتم او را و شتابی نکردم حتی انصرف تا آنکه برگشت وی از قرائت و تمام کرد ثم لببته بردائه پس انداختم ردای او را در گردن او و کشیدم او را فی الصراح تلبیب گریبان
گرفتن و کشیدن در خصومت لبب و لبه نحر یعنی پیش سینه که انجا ذبح میکنند فجئت به رسول الله پس آوردم من او را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت پس گفتم یا رسول الله انی سمعت هذا
یقرأ سورة الفرقان علی غیر ما اقرأتنیها بدرستیکه من شنیدم این را که میخواند سوره فرقان را بر غیر وجهی که خوانانیدی تو مرا آن سوره را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آن حضرت
ارسله بهل او را بهشام فرمود اقرأ بخوان فقرأ القراءة التی سمعته یقرأ پس خواند هشام آن قرأت را که شنیده بودم من او را که میخواند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هکذا انزلت
پس گفت آن حضرت همچنین فرو فرستاده شده است این سوره ثم قال لی اقرأ پس گفت آن حضرت مرا بخوان فقرأت پس خواندم من چنانکه یاد داشتم فقال هکذا انزلت پس اینجا نیز گفت همچنین فرو فرستاده
شده است این سوره پس چون فرمود که هکذا انزلت گفت ان هذا القرآن انزل علی سبعة احرف بدرستیکه این قرآن فرو فرستاده شده است بر هفت حرف مراد هفت قرأت یا هفت لغت است
و تحقیق این در کتاب العلم گذشت فاقرؤا ما تیسر منه پس بخوانید هرچه آسان باشد از قرآن هرچه خوش آید شما را متفق علیه واللفظ لمسلم وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرأ
گفت عبدالله بن مسعود شنیدم مردی را که خواند یعنی بیک قرأت وسمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ خلافها و شنیدم آن حضرت را که میخواند مخالف آن قرائت را که خواند آن مرد فجئت
به النبی پس آوردم آن مرد را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخبرته پس خبر دادم آن حضرت را بحقیقت حال فعرفت فی وجهه الکراهة پس شناختم من در روی مبارک آن حضرت ناخوشی را
از جهت جدال و خلاف فقال پس گفت آن حضرت کلاکما محسن هر دو شما نیک خواننده اید فلا تختلفوا پس مختلف نشوید فان من کان قبلکم اختلفوا فهلکوا پس بدرستیکه کسانیکه بودند پیش
از شما اختلاف کردند پس هلاک شدند مراد باختلاف اینجا انکار یکی از وجوه قرأت است که فرو فرستاده شده است قرآن بر آن و قرأت همه حق اند هیچ یکی را انکار نباید کرد و اگر یکی از آنها انکار کند انکار قرآن
کرده باشد ولیکن قراءات بعضی متواتر اند و بعضی آحاد و چنانکه احادیث متواتر برین هفت قرأت است که میخوانند و بعضی در ده قرأت ادعای تواتر کنند و تخصیص هر قرائی بقاری مخصوص بجهت اختیار و غلبه است
اوست آن را والامر است رواه البخاری وعن ابی بن کعب قال کنت فی المسجد فدخل رجل یصلی گفت ابی بن کعب بودم من در مسجد پس درآمد مردی در حالیکه نماز میکند فقرأ قراءة
انکرتها علیه پس خواند آن مرد قرائتی را که انکار کردم من آن قرأت را بر آن مرد ثم دخل آخر فقرأ قراءة سوی قراءة صاحبه پس درآمد مردی دیگر پس خواند قرائتی را جز قرأت آن یار خود ظاهرا این قرأت

نزد ابی منکر نمود و لهذا ذکر کرد انکار را بر وی فلما قضینا الصلوة دخلنا جمیعا علی رسول الله پس وقتی که تمام کردیم نماز را در آمدیم همه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و در بعضی نسخ فلما قضینا المعظ
یعنی وقتی که تمام کردند آن دو مرد نماز را فقلت ان هذا اقرأ قراءة انکرتها علیه پس گفتم من که این مرد خواند قراءتی را که انکار کردم آن را بر وی و دخل آخر فقرأ سوی قراءة صاحبه و در آمد مرد دیگر
پس خواند جز قراءت یار خود فامرهما النبی پس فرمود آن دو مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بخوانید فقرءا پس خواندند آن دو مرد فحسن شانهما پس تحسین کرد آن حضرت حال آن هر دو مرد را و مقرر
داشت قراءت هر دو را فسقط فی قلبی من التکذیب پس افتاد در دل من از تکذیب و انکار از جهت تحسین و تقریر آن حضرت هر دو قراءت را بگمان آنکه کلام خدا یکی باید که بر یک وجه باشد هر کسی بر طوریکه
خواند چون روا باشد ولا اذ کنت فی الجاهلیة و نبود این تکذیب و انکار وقتی که بودم در جاهلیت و این مبالغه است از جهت آنکه در جاهلیت جاهل بود و وقوع تکذیب در آن حالت چندان مستبعد نبود
و عظیم نمی نمود و بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود فلما رای رسول الله پس هنگامیکه دید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما قد غشینی چیزی که پوشید و در گرفت مرا از وسواس شیطان که بسر حد
تکذیب و انکار آورد ضرب فی صدری زد آنحضرت دست مبارک خود را در سینه من بجهة تصرف کردن و ازالهٔ وسواس و انکار ففضت عرقا پس روان شد از من خوی و فیضان کثرت آب چنانکه روان
کرده و فضت بکسر و سکون ضاد و کانما انظر الی الله فرقا و چنان شدم گویا که می بینم بسوی خدا از خوف فرق بفتحتین ترسیدن فقال لی پس گفت آن حضرت مرا یا ابی ارسل الی ان اقرأ القرآن
علی حرف فرستاده شد یا فرستاد الله تعالی وحی بسوی من که بخوانم یا که بخوان قرآن را بر یک حرف اول لفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است و اقرأ لفظ متکلم و امر چون دیدم که قراءت بر یک حرف تنگ
خواهد شد بر امت فرددت الیه ان هون علی امتی پس مراجعت کردم بدرگاه حق سبحانه که آسان کردان کار قراءت را بر امت من و توسعه کن بر ایشان فرد پس دیگر رد نمود یا رد کرد حق تعالی و جواب داد و وحی
فرستاد الی الثانیة بسوی من بار دوم که اقرأ علی حرفین بخوان قرآن را به دو حرف فرددت الیه پس مراجعت کردم بسوی حق تعالی دیگر بار ان هون علی امتی که آسان کردان بر امت من و هم
توسعه کن فرد الی الثالثة پس رد کرد و رجوع نمود حق سبحانه تعالی بسوی من بجواب و وحی فرستاد بسوی من کرت سوم با اقرأ علی سبعة احرف بخوان قرآن را بر هفت حرف و سابقا معلوم شد که مراد بحروف
قراءت است یا لغات و چون سؤال و جواب و مراجعت که ناظر در توقف و تاخر مطلوب و مسؤل است میان حق جل و علا و رسول وی که محبوب و مقبول حضرت اوست سه بار واقع شد برکت کرد و کرم نمود و سخا
بزیادت برکات و تکریمات متعلق بامر آخرت مر امت مرحومه او را بعد از انجاح مرام و اسعاف مسؤل وی صلی الله علیه وسلم در حق ایشان در امر دنیا تا جمع کرد و تسهیل و تیسیر در امر دنیا و آخرت پس امر کرد که سؤال کند
بعدد هر دو مراجعتی که واقع شد پس فرمود ولک بکل ردة رددتکها مسألة تسألنیها و مر تراست ای محمد و ای محبوب من و ای مقبول درگاه من بهر ردی و مراجعتی که کردم آن را با تو قبول و عطای سؤالی
بکن آن را یعنی سه چیز بخواه و سؤال کن که بدهیم تو را آن را پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سه سؤال را مغفرت یاد آورد و اشارت بآنکه اصل همین مغفرت است که اگر مغفرت نباشد هیچکس را خلاصی ممکن نیست چنانچه
قول او سبحانه و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین بدان اشارت میکند لیکن مغفرت سه قسم ساخت دو برای امت خود در آمرزیدن کبائر و صغائر و سوم بتمامهٔ خلائق از اولین و آخرین چنانچه
فرمود فقلت پس گفتم اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی و اخرت الثالثة لیوم یرغب الی الخلق و تاخیر کردم و نگاه داشتم مغفرت ثالثه را برای روزی که رغبت کنند و خواهش نمایند و توجه
آرند بسوی من و شفاعت طلبند از من خلق کلهم همه خلق حتی ابراهیم تا آنکه ابراهیم خلیل در خاصه نفس خود چنانکه قول اوست علیه السلام والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین یا در حق امت برای مغفرت
و شفاعت ایشان و تخصیص ابراهیم بذکر از جهت بودن وی افضل انبیا و رسل بعد از حضرت وی صلی الله علیه وسلم چنانکه تصریح کرده اند باین علما و واقع نشد تصریحی از جمهور در غیر وی علیه السلام و بعضی گفته اند که بعد از
ابراهیم موسی افضل انبیا است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین رواه مسلم و عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال گفت ابن عباس که آن حضرت گفت اقرأنی جبرئیل علی
حرف خوانانید مرا جبرئیل یعنی قرآن و وحی الهی بخشت بر یک حرف یعنی بر یک لغت که لغت حجاز است و عرب را هفت لغت بود معروف بفصاحت چنانکه در اول کتاب در کتاب العلم گذشت فراجعته پس مراجعت
کردم جبرئیل را که عرض کند بدرگاه حق توسعه را فلم ازل استزیده پس همیشه بودم که طلب زیاده میکردم یعنی مکرر طلب زیادت کردم و یزیدنی و زیاده میکرد جبرئیل برای من حتی انتهی الی سبعة احرف
تا آنکه آخر رسید تا هفت حرف این استزاده و زیادت در همین وقت و در یک مجلس واقع شد یا مدور فت کردن جبرئیل و عرض حال بدرگاه صمدیت یا در اوقات متعدده بود و قال ابن شهاب گفت ابن شهاب
که زهری مشهور است و از اعلام علمای تابعین بود و بلغنی ان تلک السبعة الاحرف انما هی فی الامر تکون واحدا رسید مرا که آن هفت حرف نیستند آنها در امر دین مگر یکی یعنی متحد و متفق اند لا یختلف
فی حلال ولا حرام مختلف نمیشوند در حلال و نه در حرام یعنی مرجع کل یعنی واحد است اگر چه لفظ مختلف باشند چه قراءت سبع متناقض نمیباشد و همچنین لغات سبع که مراد بحروف اند متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال لقی رسول الله صلی الله علیه وسلم جبرئیل فقال گفت ابی بن کعب ملاقی شد آن حضرت جبرئیل را پس گفت یا جبرئیل انی بعثت
الی امة امیین بدرستیکه من فرستاده شده ام بسوی امتی که ناخوانندگانند و خواندن و نوشتن نیاموخته اند منهم العجوز والکبیر بعضی از ایشان پیرزنی کلان سال است عجوز زن پیر را گویند و در قاموس گفته عجوز
مرد و زن پیر و عجوزه تبانیامده و اگر آمده لغت ردی غیر فصیح است والشیخ الکبیر و بعضی از ایشان پیر مردی کلان سال است والغلام والجاریة و بعضی از ایشان کودکانند و دختران اند غلام و جاریه
در اصل معنی کودک و دختر است و بر غلامان و داهان که اطلاق میکنند بجهت حقارت ایشانست چنانکه فتا و فتاة میگویند زیرا که با ایشان معاملهٔ پیران نمیکنند و توقیر و تعظیم نمی نمایند والرجل الذی لم
یقرأ کتابا قط و بعضی از ایشان مردیست که نخوانده است کتابی را هرگز اگر چه آموخته باشد و علم آن داشته باشد قال گفت جبرئیل یا محمد ان القرآن انزل علی سبعة احرف بدرستیکه قرآن
فرو فرستاده شده است بر هفت لغت و هفت قراءت رواه الترمذی و فی روایة لاحمد و لابی داؤد و در روایتی مر احمد و ابی داؤد را این زیادت آمد که قال گفت جبرئیل لیس منها الا شاف
کاف نیست حرفی از آن حروف مگر آنکه وی شافی است مر علتی را که در سینها است از کفر و جهل و کافیست در اعجاز و حجت بر صدق نبی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان و فی روایة للنسائی و در روایت
مر نسائی را همچنین آمده قال گفت آن حضرت ان جبرائیل و میکائیل اتیانی آمدند مرا فقعد جبرئیل عن یمینی پس نشست جبرئیل جانب راست من و میکائیل عن یساری نشست
میکائیل بجانب چپ من فقال جبرئیل اقرأ القرآن علی حرف پس گفت جبرئیل مرا بخوان قرآن را در حالیکه بود قراءت جبرئیل بر یک حرف قال میکائیل گفت میکائیل مر آن حضرت را استزده طلب زیادتی

بکن جبرئیل را یعنی بگو با وی که بر حرف دیگر بخوان حتی بلغ سبعة احرف تا رسید قرآن با جبرئیل بهفت حرف را وکل حرف شاف وکاف و هر حرف شافی و کافی است چون توسیع شد و تنگی رفت و امر قرائت تسهیل
و تیسیر پذیرفت هر قسمی از امت که مذکور شد می توانند خواند بخلاف آنکه اگر تنگ میشد و بر یک حرف میماند فافهم وعن عمران بن حصین صحابی مشهور است که ملائکه را میدید و بروی سلام میکرد و سی سال صاحب
فراش بود انه مر علی قاص یقرأ ثم یسال روایت میکند که وی گذشت بر قصه خوانی که قرآن میخواند و پس تر از مردم سوال میکرد و قصص بمعنی اعلام و اخبار است و قاص کسیکه اخبار و قصص می آرد و قصاص نیز عامه را نیز
اطلاق میکنند فاسترجع پس استرجاع کرد عمران گفت انا لله وانا الیه راجعون چنانکه در مصیبت میگویند گویا این قرآن خواندن و سوال کردن بران مصیبتی است که بدان قاص رسیده و بدان مبتلا گشته یا ابتلای
عمران بمشاهده اینحالت شنیعه مصیبتی است بدان که بوی رسیده ثم قال سمعت رسول الله پس گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من قرأ القرآن فلیسال الله به
کسیکه بخواند قرآن را پس باید که سوال کند خدا را بقرآن و بخواهد حاجت دینیه و دنیویه خود را از وی تعالی چنانکه اگر بآیت رحمت برسد باید که جنت آید بطلبد از وی تعالی آنرا و اگر بآیت عذاب و ذکر نار رسد پناه
جوید بخدا از آن یا مراد آنست که دعا کند بعد از فراغ قرائت بدعوات ماثوره فانه سیجیئ اقوام یقرؤن القرآن ویسئلون به الناس پس بدرستیکه شان این است نمود باشد که بیایند گروههای که
بخوانند قرآن را و سوال کنند بآن از مردم و گدائی کنند از ایشان رواه احمد والترمذی الفصل الثالث عن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از
بریده اسلمی بضم موحده که از مشاهیر صحابه و او را مساعی جمیله است در حضرت نبوت و خلفای راشدین که گفت گفت آنحضرت من قرأ القرآن یتاکل به الناس کسیکه بخواند قرآن را در حالی که طلب اکل
میکند بقرآن از مردم یعنی قرآن را وسیله حطام دنیا میگرداند جاء یوم القیمة ووجهه عظم لیس علیه لحم بیاید آنکس روز قیامت در حال آنکه روی وی استخوانست که نیست بروی گوشت یعنی زار و نزار و
خوار و بی عزت باشد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یعرف فصل السورة بود آنحضرت نمی شناخت جدا کردن و فرق
نهادن میان دو سوره حتی ینزل علیه تا آنکه فرود آمد بروی بسم الله الرحمن الرحیم و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه بسم الله آیتی است از قرآن نازل برای فصل میان دو سوره چنانکه مذهب ما است
رواه ابو داؤد وعن علقمة قال کنا بحمص روایت است از علقمه که از کبار تابعین و اصحاب عبدالله بن مسعود است گفت بودیم با حمص بکسر حا و سکون میم که از بلاد شام است فقرأ عبد الله بن
مسعود سورة یوسف پس خواند عبدالله بن مسعود سوره یوسف را فقال رجل ما هکذا انزلت پس گفت مردی نه چنین فرود فرستاده شده است فقال عبد الله والله لقد قرأتها
علی عهد رسول الله پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند بتحقیق خوانده ام من آن را در زمان پیغمبر خدا در حضرت وی صلی الله علیه وسلم فقال احسنت پس گفت آنحضرت نیک خواندی فبینا هو
یکلمه پس در اثنای آنکه آن مرد سخن میگوید ابن مسعود را اذ وجد منه ریح الخمر یافته شد یا یافت ابن مسعود از ان مرد بوی می وجد بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است فقال پس گفت ابن مسعود أتشرب الخمر
و تکذب بالکتاب آیا مینوشی شراب را و تکذیب میکنی بکتاب خدا فضربه الحد پس زد ابن مسعود او را حد اگر آنچه ابن مسعود خواند از قرائت مشهوره بود و یقینا از کتاب الله بود تکذیب و انکار او
کفر است قطعا و اگر چنین نبود و قرائت شاذ بود اطلاق تکذیب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید باشد و ظاهر همین است والله اعلم اکتفا کرد بر حد وی و اکتفا کرد بحد شرب خمر متفق علیه وعن زید بن ثابت
از اجله فقهای صحابه و کاتب وحی است و اعلم بود بفرائض قال ارسل الی ابوبکر مقتل اهل الیمامة گفت زید بن ثابت که فرستاد کسی را بسوی من ابوبکر صدیق و طلبید مرا پیش خود در وقت قتل اهل یمامه
و این مقتل بنی حنیفه بود که کشته شد در وی مسیلمه کذاب لعنة الله علیه در خلافت صدیق چنانکه در کتاب الزکوة گذشت و در وی بسیاری از قرای قرآن کشته شدند پس نشستم نزد ابی بکر فاذا عمر بن الخطاب
عنده پس ناگاه عمر نزد ابی بکر بود رضی الله عنهما قال ابوبکر ان عمر اتانی فقال گفت ابوبکر که عمر آمد نزد من پس گفت ان القتل قد استحر یوم الیمامة بقراء القرآن بدرستیکه کشتن بتحقیق سخت
و بسیار شد و گرم شد روز یمامه بخوانندگان قرآن و حافظان وی و عرب کار سخت را حار گویند و گفته اند عدد کسانیکه کشته شدند در وی از قرا هفتصد بود وانی اخشی ان یستحر القتل بالقراء بالمواطن
و بدرستیکه من میترسم که اگر سخت شود قتل بقرا در جاهای جنگ فیذهب کثیر من القرآن پس برود بسیاری از قرآن که هر کس چیزی از ان یاد دارند وانی اری ان تامر بجمع القرآن و بدرستیکه
من مصلحتی می بینم که تو امر کنی بجمع کردن قرآن در مصحف قلت لعمر کیف تفعل شیئا لم یفعله رسول الله ابوبکر میگوید گفتم من بعمر چگونه میکنی تو و در روایتی کیف نفعل چگونه میکنیم ما چیزی را که نکرد آنرا
آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال عمر هذا والله خیر پس گفت عمر این جمع کردن قرآن بخدا سوگند بهتر است و بدعت حسنه است و بعضی بدعتها است که واجب است کردن آن مثل تعلم
صرف و نحو و بعضی مستحب چنانکه بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشت فلم یزل عمر یراجعنی پس همیشه بود عمر که مراجعت میکرد و مکرر میگفت که میباید کرد حتی شرح الله صدری
لذلک تا آنکه گشاد خدای تعالی سینه مرا برای آن یعنی جمع کردن و پسند افتاد مرا رای عمر ورأیت فی ذلک الذی رأی عمر و دیدم خیر و مصلحت در ان باب آنچه خیر و مصلحت دید عمر و رای زدم من بدر
باب آنچه رای زد عمر قال زید قال ابوبکر انک رجل شاب عاقل گفت زید بن ثابت گفت ابوبکر که تو مرد جوان عاقلی لا نتهمک متهم نمیداریم ترا بسهو و غفلت و خیانت وقد کنت تکتب الوحی
لرسول الله و بتحقیق بودی تو که می نبشتی وحی برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتتبع القرآن فاجمعه پس طلب کن قرآن را از هر جا که یابی و جمع کن او را و تتبع طلب چیزی در رفتن در پی وی گفت
زید بن ثابت فوالله لو کلفونی نقل جبل من الجبال پس بخدا سوگند که اگر می فرمودند و تکلیف میکردند مرا مردم از جای بجای بردن کوهی را از کوهها ما کان اثقل علی مما امرنی به من جمع القرآن
نمیبود این تکلیف گران تر بر من از آنچه امر کرد مرا ابوبکر از جمع کردن قرآن و تکلیف نه باندازه طاقت کار فرمودن کسی را و امر کردن بچیزی که مشقت است در ان قال گفت زید بن ثابت قلت لابی بکر
گفتم من ابی بکر را کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله چگونه میکنید شما چیزی را که نکرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال هو والله خیر گفت ابوبکر این یعنی جمع کردن قرآن خیر است
فلم یزل ابوبکر یراجعنی حتی شرح الله صدری للذی شرح له صدر ابی بکر و عمر پس همیشه بود ابوبکر که مراجعت میکرد مرا و باز میکرد این سخن را تا آنکه گشاد خدای تعالی سینه مرا بچیزی که گشاده
خدای تعالی برای آن سینه ابوبکر و عمر فتتبعت القرآن اجمعه من العسب پس طلبیدم من قرآن را در حالی که فراهم می آرم وی را از عسب بضم عین و سین مهملتین جمع عسیب شاخ خرما که برگ نباشد و رسته باشد یا شاخ
که برگ از وی جدا کرده باشند و بعضی برگ خرما تفسیر کرده اند واللخاف و تتبع کردم قرآن را از لخاف بکسر لام و تخفیف خا جمع لخفة بفتح سنگ سفید تنک و در روایتی والرقاع و از قطعها و پارها از پوست

یا کاغذ و در روایتی وقطع الادیم از پوست پارها و در روایتی والاکتاف از شانه های شتر و گوسفند و در روایتی والاضلاع و استخوانهای پهلو و مانند آن که هر کسی که پاره از قرآن در آنها نوشته میداشت وصدور الرجال
و از سینه های مردان که یاد داشتند صحابه اصل معتمد همین است و یافتن آن از عسب و لخاف و جز آن تقریر بر تقریر است و قرآن متواتر است و یقینی است تا همه صحابه اتفاق نمیکردند و اجماع نمی نمودند نوشتن صورت نداشت
و اگر گفت حتی وجدت آخر سورة التوبة مع ابی خزیمة الانصاری تا آنکه یافتم آخر سوره توبه را با ابی خزیمه بضم خای معجمه و فتح زای لم اجدها مع احد غیره نیافتم آنرا نزد هیچ یکی غیر او و آخر سوره
توبه اینست لقد جاءکم رسول من انفسکم حتی خاتمة براءة تا خاتمه سوره که در اول او براءة من الله و رسوله است و آنرا سوره توبه میگویند معنیش اینست که نوشته نزد وی یافتم نه محفوظ و همچنین آنکه در بعضی
روایات آمده است که سوگند میداد کسی را که نزد وی می یافتند که این قرآنست یا میگذاشت بروی دو گواه مراد بآن تاکید و تحقیق و مبالغه در احتیاط است و شیخ ابن حجر گفته که مراد بدو گواه حفظ و کتابت است
و سخاوی در جمال القراء گفته که مراد اینست که گواهی میدادند که این مکتوب نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم نوشته شده است و بمجرد حفظ اکتفا نمی نمودند بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین سامحه الله
شک نیست که قرآن معلوم بود بالقطع والیقین و معروف بود نزد ایشان متمیز از ما سوای خود و مجمع علیه میان همه آنکه مشتبه بود و چیزی از آن نزد بعضی بود که مردم دیگر آنرا نمیشناختند یا منکر بود قراءت آنرا او شناسا
میکردند آنرا بحلف و شهادت حاشا و کلامی دانستند آنرا و بتالیف معجز و نظم معروف و بتحقیق مشاهده میکردند تلاوت آنرا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مدت بیست و سه سال یاد داشتند مجموع آنرا جمعی
از صحابه پس از خلط چیزی که نه از قرآنست مامون بودند و این تحقیقات و تفتیشات برای تقریر و تاکید بود که اصل و معتمد آن بود و سیوطی از حارث محاسبی نقل کرده که فرمود که کتابت قرآن محدث نیست و بود که حضرت
صلی الله علیه و سلم که امر میکرد بکتابت آن لیکن متفرق بود در رقاع و جز آن و صدیق رضی الله عنه امر کرد بانتساخ آن از جای بجای و مجمع کنانید و این بمنزله آن بود که گویا اوراق متفرق در خانه آنحضرت یافتند که در آن
قرآن نوشته بودند ولیکن منتشر بود مجمع ساختند و در رشته انتظام والتیام کشید تا چیزی از آن گم نشود و خطابی گفته که سبب آنکه آنحضرت جمع نکرد قرآنرا در مصحف واحد آن بود که انتظار ورود نسخ بعضی احکام و
تلاوت داشت پس چون منقضی گشت نزول قرآن برحلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم الهام کرد حق تعالی خلفای راشدین را بجمع آن بجهت وفای وعده صادق خود که در حفظ و نگاهداشت آن کرده بود و ابتدای آن
بر دست صدیق اکبر بود بمشاورت عمر فاروق رضی الله عنهما و باید دانست که ترتیب سور و وضع آیات همه بوحی بود و جبرئیل علیه السلام چون آیتی از قرآن بحسب واقعه می آورد میگفت که این را در فلان سوره بعد از فلان
آیت بنهند و احادیث درین باب بسیار آمده و بتحقیق حاصل شد یقین بآن بنقل متواتر بهمین ترتیب از تلاوت رسول و اجماع صحابه بی تطرق شک و شبهه و در لوح محفوظ نیز بهمین ترتیب نوشته اند و از آنجا جبرئیل
باسمان دنیا فرستاده و از آنجا جبرئیل بحسب وقائع سور و آیات می آورد و ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوتست و جبرئیل هر سال در رمضان یکبار تمام قرآن بهمین ترتیب می آورد و با آنحضرت بطریق مدارست
میخواند و در سالی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین عالم رحلت خواهد نمود دو بار آورد و انه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و چون جمع کرد آنرا زید بن ثابت باتفاق صحابه
در صحف متعدده مکتوب شد و منه جمع وی در یک مصحف اتفاق نیفتاد فکانت الصحف عند ابی بکر پس بود این صحیفها نزد ابی بکر صدیق رضی الله عنه حتی توفاه الله تا آنکه میرانید او را خدای
تعالی ثم عند عمر حیوته پس بود آن صحیفها نزد عمر فاروق رضی الله عنه فی حیوته در حیات عمر ثم عند حفصة بنت عمر پس بود این صحیفها نزد ام المومنین حفصه دختر عمر رضی الله عنهما پس عثمان رضی الله
عنه جمع کرد آنرا در یک مصحف و استکتاب فرمود در مصاحف و فرستاد آنها را در بلاد اسلام چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه البخاری وعن انس بن مالک ان حذیفة بن الیمان قدم علی عثمان
روایت است از انس که حذیفه قدوم آورد بر عثمان رضی الله عنهم وکان یغازی اهل الشام فی فتح ارمینیة و بود حذیفه که غزا میکرد اهل شام را در فتح ارمنیه بفتح همزه و سکون را و کسر میم و سکون تحتانیه اولی
و کسر نون و خفت تحتانیه ثانیه کذا فی کتاب المغنی و در قاموس بکسر همزه گفته و از جامع الاصول تثلیث همزه نیز نقل کرده اند و تشدید یای ثانیه نیز گفته اند وآذربیجان مع اهل العراق و غزا میکرد
آذربیجان را با اهل عراق و آذربیجان بمد همزه و فتح ذال معجمه و سکون را و کسر موحده و سکون تحتانیه و جیم و فتح موحده نیز آمده فافزع حذیفة اختلافهم فی القراءة پس بترسانید حذیفه را اختلاف
مردم در خواندن قرآن بلغات مختلفه که در آن توسعه بود فقال حذیفة لعثمان پس گفت حذیفه عثمان را یا امیر المومنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب دریاب این امت را
و دستگیری کن پیش از آنکه اختلاف کنند در کتاب الله اختلاف الیهود والنصاری مانند اختلاف کردن یهود و نصاری در کتاب خود که هر کدام تغییرها دادند و تحریفها کردند گفته اند که سبب آن بود که حق تعالی
محافظت و نگاهبانی کتاب ایشان را با ایشان گذاشت چنانکه فرمود بما استحفظوا من کتاب الله لاجرم تغییرها و تحریفها بدان راه یافت و در شان قرآن مجید فرمود و انا له لحافظون خود حافظ و نگهبان این شد و با
نگاهبانی وی تعالی خلل و تغییر و تبدیل محال باشد فارسل عثمان الی حفصة ان ارسلی الینا بالصحف پس فرستاد امیر المومنین عثمان کسی را بسوی ام المومنین حفصه که بفرست بسوی ما آن صحیفها را
که پیش تست ننسخها فی المصاحف نویسانیم ما آنها را در مصحفهای متعدده ثم نردها الیک پس باز میفرستیم آنها را بسوی تو فارسلت بها حفصة الی عثمان پس فرستاد آن صحیفها را حفصه
بسوی عثمان فامر زید بن ثابت پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را وعبد الله بن الزبیر وسعید بن العاص وعبد الله بن الحارث بن هشام این صحابه را امر کرد و درین میان زید بن
ثابت انصاری است باقی سه کس قرشی اند فنسخوها فی المصاحف پس نوشتند آنها را در مصحفها وقال عثمان للرهط القرشیین الثلثة و گفت عثمان مر گروه قرشیان که سه تن بودند اذا اختلفتم انتم و
زید بن ثابت فی شیء من القرآن چون مختلف شوید شما که قرشیانید و زید بن ثابت که از انصار است در چیزی از لغات قرآن فاکتبوه بلسان قریش پس بنویسید آنرا بزبان قریش فانما نزل بلسانهم
زیرا که فرود آمده است قرآن بزبان ایشان و لغت ایشان با اتفاق معلوم شد که قرآن در اصل بلغت قریش فرود آمده و بالتماس آنحضرت صلی الله علیه و سلم توسیع یافت و رخصت آن شد که هر کس بلغت خود بخواند الان
امیر المومنین عثمان باتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم باسقاط آن لغات امر کرد و همه را بقراءت بلغت قریش فرمود و اینست معنی قول وی که بنویسید آنرا بلغت قریش ففعلوا پس کردند این صحابه مذکورین آنچه امر کرد
عثمان بهن حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان رضی الله عنه الصحف الی حفصة تا آنکه وقتی که نسخ بر داشتند صحف را در مصاحف باز گردانید عثمان آن صحف را بسوی حفصه وارسل الی کل افق بمصحف
مما نسخوا و فرستاد عثمان رضی الله عنه بسوی هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی از آن مصاحف که انتساخ نموده بودند و افق بضمتین و بضم و سکون نیز آمده ناحیه و کرانه یا آنچه ظاهر است از کرانه آسمان که کواکب از آن طلوع و غروب میکنند و چون هر بلدرا
افقی دیگر است آفاق میگویند و بلاد میخوانند وامر بما سواه من القرآن فی کل صحیفة او مصحف ان یحرق و امر کرد عثمان بآنچه بود جز آن مصاحف از قرآن در هر صحیفه یا مصحف تا که سوخته شود و پاره پاره کرده شود و ظاهر

مراد از صحیفه آن بود که در رقاع و لخاف و جز آن بود و بعد مصحف آنچه نزد حفصه بود و تواند که شک از راوی باشد بحرف مهمله و خای معجمه هر دو روایت است و اول اکثر است و ظاهر حدیث آنست که آنچه نزد حفصه بود بعد از
وفات وی عده ردکرد و نیز سوختند و اختلاف است در عدد مصاحف که فرستاد عثمان رضی الله عنه بآفاق مشهور آنست که پنج بود و ابو داؤد گفته شنیدم ابا حاتم سجستانی را که گفت هفت مصحف بود که فرستاد آنها را بمکه و
شام و یمن و بحرین و بصره و کوفه و نگاه داشت یکی را بمدینه قال ابن شهاب فاخبرنی خارجة بن زید بن ثابت گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد مرا خارجه که پسر زید بن ثابت است و از اعلام
تابعین و یکی از فقهای سبعه مدینه مطهره است انه سمع زید بن ثابت که وی شنید زید بن ثابت را که پدر اوست قال که گفت زید بن ثابت فقدت آیة من الاحزاب گم کردم آیتی را از سوره احزاب
حین نسخنا المصحف در وقتی که نوشتیم ما مصحف را ظاهر آنست که این در وقت انتساخ مصحف در زمان ابوبکر بود و معلوم میشود که آن نیز باتفاق صحابه بود و اگرچه متصدی نوشتن آن زید بن ثابت بود قد کنت
اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ بها بتحقیق بودم من که می شنیدم آن حضرت را که میخواند آن آیت را فالتمسناها فوجدناها مع خزیمة بن ثابت الانصاری پس طلب کردیم
ما آن آیت را پس یافتیم آنرا با خزیمه انصاری صاحب شهادتین آن آیت این است من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فالحقناها فی سورتها فی المصحف پس الحاق
کردانیدیم ما آن آیت را در سوره وی که سوره احزاب است در مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آنست که نوشته نزد وی یافتیم چنانکه معلوم شد رواه البخاری تنبیه گفته اند که
جمع قرآن سه بار واقع شده یکی در حضور پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیکن نه در مصحف واحد و مرتبه ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از عبد خیر که یکی از تابعان علی مرتضی است رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی را رضی الله
عنه که میگفت عظیم ترین مردم در مصحف اند وی اجر و ثواب ابوبکر است رحمت کند خدای تعالی ابوبکر را وی اول کسی است که جمع کرد کتاب خدا را عز و جل و ثالث جمع عثمان است جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصاحف
بلغت قریش و فرستاد در هر افقی مصحفی و بود آن در سنه خمس و عشرین و از علی رضی الله عنه بسند صحیح آمده که فرمود نگوئید در عثمان مگر خیر بخدا سوگند نکرد وی آنچه کرد مگر در حضور جماعت صحابه و باتفاق ایشان گفت چه میگوئید
در شان این قرائت بتحقیق رسیده است بمن که بعضی میگویند قرأت من بهتر از قراءت تست و این نزدیک است که کفر باشد گفتیم ما پس چه رای میزنی و مصلحت چه می بینی گفت آن میبینم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف واحد
پس نباشد در وی افتراقی و اختلافی گفتیم ما نیکوست آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر میکرد عثمان آنچه کرد میکردم من آنرا انتهی و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنهما آنست که جمع ابی بکر از بیم
آن بود که مبادا از قرآن چیزی برود و جمع عثمان برای آن بود که اختلافی واقع نشود و در آن حارث محاسبی گفته مشهور در مردم آنست که جامع قرآن عثمان است رضی الله عنه و نه چنین است کاری که وی رضی الله
عنه کرد آن بود که مردم را جمع کرد بر لغت قریش چون ترسید وقوع فتنه را میان اهل عراق و اهل شام در حروف قرأت و پیش از آن بود مصاحف بحروف سبعه که نازل شده بران قرآن بجهت تیسیر و تسهیل و چون
بدان حاجت نماند و بر همه آسان شد گرد و همه را بر یک لغت که اصل نزول بران بود و ما سابق بر جمع جمله ابوبکر صدیق بود انتهی و آورده اند که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند که
اگر آن مصحف معمول شدی و مشهور گشتی علم کثیر از ان حاصل شدی که معرفت ناسخ و منسوخ است و مانا که وی رضی الله عنه بترس اختلاف آنرا بروی کار نیاورده تا همه عالم بر یک وجه و بر یک نسق باشد والله اعلم وعن
ابن عباس قال قلت لعثمان ما حملکم علی ان عمدتم الی الانفال چه چیز بر داشت شما را برین که قصد کردید بسوی سوره انفال وهی من المثانی و حال آنکه این سوره از مثانی است نزد شما یعنی
از سبع مثانی بقول آنکه مراد بآن سبع سوره طولی است که در اول قرآنست والی براءة و قصد کردید بسوی سوره برأت وهی من المئین و حال آنکه این سوره از مئین است نزد شما و مئین جمع مائة است بمعنی صد و نام
آن سورتها است که بعد از مثانی اند زیرا که هر سوره از آن زیاده بر صد آیت است یا نزدیک بآن و بعد از مئین توالی است و آن سوره که کم از صد آیت باشد گویا که توالی و توابع مئین اند و مئین اوایل اینها اند و یا از جهت آنکه
اینها ثنی و مکرر ساخته میشوند بیشتر از مئین بعد از آن مفصل است این چنین تقسیم و تسمیه کرده اند سورتهای قرآنی را کما ذکره السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس بعثمان گفت شما انفال را داخل مثانی که نام سوره سبع طوال است ما
براءة را از مئین ساختید با وجود آنکه انفال کوتاه تر از برائت است و بر تقدیری که همچنین کردید بسمله میان آنها ننوشتید چنانکه گفت فقرنتم بینهما پس نزدیکی کردید میان این دو سوره و لم تکتبوا سطر و ننوشتید
سطر بسم الله الرحمن الرحیم را و وضعتموها فی السبع الطول و نهادید آنرا یعنی سوره انفال را یا براءة را در هفت سوره دراز ما حملکم علی ذلک چه حامل و باعث شد شما را بر آن و در بعضی نسخ ذکرکم پس گویا ابن عباس
دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان بآنچه حاصلش آنست که در امر این دو سوره اشتباه است بوجهی که هر دو یکسوره اند و باین حیثیت نهادن آنها در سبع طول و نوشتن بسمله در میان آنها درست شد و بوجه دیگر دو
سوره اند بنابرین وجه فاصله در میان آنها گذاشتیم چنانکه گفت قال عثمان گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مما یاتی علیه الزمان از آنچه
که می آمد بروی زمان وهو ینزل علیه السور ذوات العدد و حال آنکه آن حضرت فرود می آمد و فرستاده میشد بروی سورتهای متعدده یا سورتها که دروی آیات متعدده است وکان اذا انزل
علیه الشئ و بود آن حضرت که چون فرود می آمد بروی چیزی از آیات دعا بعض من کان یکتب میخواند و طلبید بعضی کسان را که می نوشت وحی را و سورتها را چنانکه زید بن ثابت و غیره فیقول
پس میگفت آن حضرت ضعوا هؤلاء الآيات فی السورة التی یذکر فیها کذا وکذا بنهید و بنویسید این آیتها را در سوره که ذکر کرده میشود در وی چنین و چنین فاذا نزلت علیه الآية فیقول
ضعوا هذه الآية فی السورة التی یذکر فیها کذا وکذا پس چون فرود می آمد بروی این آیت پس میخواند آن کسان را و میگفت بنهید این آیت را در سوره که ذکر کرده میشود در آن سوره چنین چنین این
دو فقره بظاهر مکرر می نماید و فرق نیست میان هر دو مگر چنین که در اولی آیات مذکور است و در ثانی آیت مقصود تقریر و تکریر است وکانت الانفال من اوائل ما نزلت بالمدینة و بود سوره انفال از
جمله اوایل سورتها که نازل شد در مدینه که در وی ذکر قصه بدر است وکانت براءة من آخر القرآن نزولا و بود سوره براءة از آخر قرآن در نزول که در وی ذکر تفضیح منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد حرام است
وکانت قصتها شبیهة بقصتها و بود قصه انفال مانند بقصه براءة در اعلاء کلمه دین و نکونساری اعداء از مشرکین و منافقین فقبض رسول الله پس قبض کرده شد و برداشته شد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ولم یبین لنا انها منها و بیان نکرد آنحضرت برای ما که این سوره جزوی از ان سوره است و هر دو یک سوره است یا هر کدام سوره است علاحده فمن اجل ذلک قرنت بینهما پس ازین جهت نزدیکی کردم
میان هر دو سوره ولم اکتب سطر و ننوشتم سطر بسم الله الرحمن الرحیم و وضعتهما فی السبع الطول و نهادم مجموع هر دو سوره را در سبع طول و لیکن فاصله در میان گذاشتیم بجهت احتمال و اشتباه در اتحاد و تعدد سوره و متن
وی این را ذکر نکرد زیرا که مذکور صریحا در سوال ابن عباس قرآن سورتین و نه نوشتن تسمیه است و تواند که مقصود ابن عباس همین یک سوال باشد و ذکر قول وی وهی من المثانی وهی من المئین تقریبا یا بیان واقع باشد نه سوال از تقدیم

و تاخیر فتامل رواه احمد والترمذی وابو داؤد تمام شد کتاب فضائل القرآن بعون الله وتوفیقه و مالی است اورا کتاب الدعوات باید دانست که در قرآن و حدیث امر بدعا واقع است و علماء
گفته اند که این امر برای اباحت یا استحباب است نه وجوب و دعا در نزول بلایا و خوف مسنون و ماثور است از انبیا صلوات الله علیهم و اتباع ایشان رحمة الله علیهم اجمعین و سکوت از دعا و اکتفا بعلم و تقدیر باری تعالی
و تقدس نیز آمده است مثل قول خلیل صلوات الله و سلامه علیه حسبی عن سؤالی علمه بحالی شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب الحکم میگوید بسا که راه می نماید ایشان را ادب بترک طلب بجهت اعتماد بر قسمت و اشتغال
بذکر از مسئلت و امام ابو القاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند مردم که دعا افضل است یا سکوت و رضا بعضی گویند که دعا در حد ذات خود عبادت است قال النبی صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة و اتیان
بعبادت اولی است از ترک آن پس آن حق خدا است اگر اجابت نشد و بنده بحظ نفس نرسید قیام بحق پروردگار خود نموده زیرا که اظهار فاقه عبودیت است و ابو حازم اعرج گفته است محروم شدن از دعا سخت تر است
بر من از محروم شدن من از اجابت و طائفه بر آن رفته اند که سکوت و جمود در تحت جریان حکم اتم و اکمل است و رضا بسابقه تقدیر حق عز و علا اولی و افضل و واسطی گفته که اختیار آنچه رفته است در ازل بهتر است از معارضه
وقت و در حدیث آمده است که هر کرا باز دارد ذکر من از سؤال از من دهم اورا بهتر و بیشتر از آنچه دهم سائلان را و قومی گفته اند بنده را باید که صاحب دعا باشد بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال باشد و امام
قشیری میگوید اولی آنست که گفته شود اوقات و احوال مختلف است در بعضی اوقات دعا بهتر از سکوتست و ادب همان است و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا است و ادب همانست و این شناخته نمی شود مگر در وقت
زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل خود اشارتی بدعا یابد پس دعا افضل بود و اگر اشارتی بسکوت یابد سکوت اولی و گفته است که صحیح آنست که گفته شود بنده را باید که ساهی و غافل نباشد از شهود
پروردگار تعالی در حال دعای خود پس باید که رعایت کند حال خود را پس اگر بیابد مر دعا را زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود در بیابد در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اولی ترک دعا است
درین وقت و اگر نه بسط یابد و نه قبض دعا و ترک دعا هر دو برابر است و نیز اگر غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جهت بودن وی عبادت و اگر غالب در وقت معرفت و حال است سکوت اولی است
و نیز صحیح است که گفته شود آنچه مسلمانان را در آن حظ است یا مر حق سبحانه را در آن حق است دعا اولی است و آنچه در وی نفس ترا حظ است سکوت اتم است و در خبر آمده است که بنده دعا میکند و خدای تعالی او را دوست
میدارد پس میگوید ای جبرئیل تاخیر کن و در توقف دار حاجت بنده مرا که من دوست میدارم که بشنوم آواز او را و گاهی دعا میکند و الله تعالی دشمن میدارد او را پس میگوید یا جبرئیل بر آر حاجت او که من مکروه میدارم
آواز او را انتهی کلام القشیری و در رساله تسلیة المصاب کلام درین باب بسط و طویل و حاوی و شامل واقع شده است فلینظر ثمه و دیگر شرائط و آداب و اوقات و احوال اجابت در ضمن شرح احادیث معلوم کرده آید ان شاء الله
تعالی الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل نبی دعوة مستجابة مر هر پیغمبر را دعائی است مستجاب یعنی سنت الهی بر آن جاریست که اذن میکند هر
پیغمبر را بدعا در حق امت خود خواه برای ایشان یا بر ایشان و استجابت میکند آن دعا را و جوبا فتعجل کل نبی دعوته پس شتابی کرد درین جهان هر پیغمبر دعای خود را و یافت در دنیا اجابت آنرا و انی اختبأت
دعوتی شفاعة لامتی یوم القیمة و بدرستیکه من پوشیده و نهان داشتم دعای خود را از برای شفاعت کردن مر امت خود را بروز قیامت فهی نائلة ان شاء الله تعالی من مات من امتی لا
یشرک بالله شیئا پس آن دعوت دریابنده است اگر خواسته است خدا کسی را که مرد از امت من در حالی که شریک نمیکرد با خدا چیزی را یعنی با ایمان از عالم دنیا رفت اگر چه گناه کار بود و اما سائر دعوات انبیا
علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب اند و درین محل توقف است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده در خواستم از خدا سه چیز برای امت خود پس عطا کرد دو چیز و منع کرد از یکی چنانکه در حدیث آمده است
والله اعلم رواه مسلم و للبخاری اقصر منه روایت کرد این حدیث را باین عبارت مسلم و مر بخاری راست کوتاه تر ازین عبارت وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره است
گفت گفت آن حضرت اللهم انی اتخذت عندک عهدا لن تخلفنیه خداوندا بدرستیکه من گرفتم نزد تو پیمانی که هرگز خلاف نکنی مرا آن پیمان را مقصود مبالغه در طلب قبول است و تحقیق در حاجت
گویا عهدیست که هرگز شکسته نشود و وعدیست که خلاف کرده نشود فانما انا بشر پس جز این نیست که من آدمی ام که خشم میگیرم گاه گاه بر کسی بحکم بشریت که نگاه داشته شده است حصه از آن و من برای مصلحتی که تقاضا میکند آنرا فای
المومنین اذیته شتمته لعنته جلدته پس هر کدام از مسلمانان که رنجانیدم او را و دشنام کردم او را و لعنت کردم او را و زدم او را جلد در اصل تازیانه زدن بر پوست فاجعلها له صلوة و زکوة و قربة پس
بگردان آن مذکورات را برای آن مومن رحمت و طهارت و سبب قربت بخود تقربه بها الیک یوم القیمة که نزدیک گردانی تو او را باین مذکورات بسوی خود در روز قیامت و این کمال شفقت و مهربانی است
از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در باب امت مرحومه خود بر بدکاران چه جای نیکوکاران پس مراد مستحقان اذیت و غیر مستحقان آن همه باشند و این اتم و ابلغ است در باب رحمت و رأفت و احتمال دارد که این حکم
مخصوص بغیر مستحقان اذیت باشد والله اعلم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفرلی ان شئت و هم از ابی هریره است که
گفت گفت آن حضرت چون دعا کند یکی از شما پس باید که نگوید خداوندا بیامرز مرا اگر خواهی ارحمنی ان شئت خداوندا مهربانی کن مرا اگر خواهی ارزقنی ان شئت خداوندا روزی ده مرا اگر خواهی یعنی در دعا طلب و
شک و تردد نکند و معلق بمشیت نگرداند ولیعزم مسئلته و باید که جزم کند طلب و سؤال خود را فی الصراح عزم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی و فی القاموس عزم اراده فعل و قطع کردن بر آن
انه یفعل ما یشاء لا مکره له بدرستیکه خدای تعالی میکند هر چه میخواهد نیست اکراه کننده مر او را و اکراه بنا خواست کسی را بر کاری داشتن یعنی شما از جانب خود جزم کنید وی تعالی هر چه میخواهد میکند چه حاجت که شما آنرا
بگوئید و ذکر آن عبث است و حق تعالی بفضل و کرم خود وعده استجابت کرده است پس بنده را باید که بدان یقین کند و بتوحید و تعیین منشرح میشود صدر وی و منور میگردد قلب وی و شک و ریب ظلمت است رواه البخاری
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفرلی ان شئت ولکن لیعزم ولیعظم الرغبة و باید که بزرگ و قوی دارد خواهش و همت
خود را فان الله لا یتعاظمه شیء اعطاه زیرا که بدرستی خدای تعالی بزرگ نمی نماید او را چیزی که بدهد وی تعالی آن چیز را پس باید که رغبت زیاده بود و مطلوب وی عظیم بود و قاصر ندارد همت را در طلب
مطالب عظیمه رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یستجاب للعبد ما لم یدع باثم قبول کرده میشود دعا مر بنده را مادامی که دعا نکند ببدی و چیزی که بدان بزه کار شود او
قطیعة رحم یا دعا کند ببریدن خویشی چنانکه دعا کند که خداوندا مرا از وی بیزار کن و پیوند ببر یا چیزی دعا کند که از آن قطع رحم لازم آید و در غیر این البته دعا مستجاب است ما لم یستعجل مادام که شتابی نکند اجابت دعا و حصول مطلب
قیل گفته شد یا رسول الله ما الاستعجال چه چیز است صورت استعجال قال گفت آن حضرت استعجال این است که یقول بگوید دعا کننده قد دعوت و قد دعوت بتحقیق دعا کردم و بتحقیق دعا کردم یعنی

مکرر کردم و بسیار کردم دعا فلم ار یستجاب لی پس ندیدم که استجابت کرده شد مرا فیستحسر عند ذلک پس منقطع شود و ملول گردد از آن و یدع الدعاء و ترک کند دعا را استحسار تحسر مانده شدن از کاری
رواه مسلم و شیخ ابن عطاء الله سکندری شاذلی در کتاب الحکم کلامی میگوید که ترجمه اش این است تاخیر وقت عطا با الحاح در دعا باید که موجب یاس و نومیدی تو نگردد زیرا که وی عز و علا ضامن شده است اجابت را
در چیزی که اختیار کرده وی برای تو نه در چیزی که اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ بالحاح در دعا ناظر به دو جانب است یکی آنکه گوئی چندین دعا کردم و الحاح نمودم و هیچ مستجاب نشد با شیخ میگوید چون الحاح در دعا روی داد هم
برای حاصل است بی جزم استجابت مخور که مقصود حاصل است مقصود همین دعا و تضرع و زاری است و استجابت حظ نفس است بعضی از عارفان گفته اند که فایده دعا اظهار فاقه و احتیاج است در درگاه
حق و الا وی سبحانه میکند هرچه میخواهد و سیدی احمد بن زروق در شرح کتاب الحکم میگوید که دعا عبودیتی است مقترن بسببی که نزول بلا یا خوف نزول اوست همچو اقتران نماز بوقتش و ترتب وجود اجابت بر دعا مثل
ترتب وجود ثواب است بر نماز بی تعیین و تقیید جزاء و وقت و در حدیث آمده است که نیست هیچ بنده که دعا کند مگر آنکه داده است شان او میان یکی ازین سه چیز یا زود میدهد مطلوب او را در دنیا یا ذخیره میسازد و برای
او در آن عالم یا باز میگرداند از وی بدی یا مانند آن پس اجابت حاصل است و منحصر نیست در عین مطلوب و نه مقید بوقت و وعده که فرموده استجب لکم با اجابت مطلقه است نه تعیین آنچه بنده میخواهد و نه در آن
وقت که وی میخواهد و گفته اند تعالی اجابت را در مختار خود نه مختار عبد عین لطف است به بنده و رعایت صلاح حال اوست زیرا که بنده جاهل است که ای کان میسر شود او خیر خیال میکند فرد
پس دعا یا کان زیانست و وبال از کرم می نشنود شان ذو الجلال و نیز آن برای ابقای سطوات ربوبیت و استیفای احکام عبودیت است تا امن نگردد بنده از فوات ادب پس صدق نیاز و در
طلب از برای تحقیق اضطرار عبد است یعنی اختیار روی تا همیشه در بساط قربت و ملازم قرع باب باشد که فی الحقیقه فایده دعا همانست مثنوی هیچ بنو از دعا مطلوبشان جز سخن گفتن با آن شیرین دهان
دل ز حرص دعا خالی شده ذوق عجز و بندگی حالی شده ذکر اجابت کردشان فهو المراد ورنه با دیدار نقد آیند شاد و دور کنند رو لذت آن بیشتر بهر تقریب سخن باز گو و عن ابی الدرداء رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة المرء المسلم لاخیه بظهر الغیب مستجابة دعای هر مسلمان غایبانه برادر خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجابست عند رأسه ملك موكل نزد سر دعا
کننده فرشته است گماشته شده کلما دعا لاخیه بخیر قال الملك الموكل به آمین هر گاه که دعا میکند مر برادر خود را به نیکی میگوید فرشته که گماشته شده است بر آن آمین و لك بمثل و مر تراست مانند آنچه
زائد است و مثل بکسر میم و فتح ثلثه نیز روایت است و هر تقدیر مثل در حدیث به تنوین است و مثلیه بزیادت با و اضمیر بلفظ تثنیه نیز آمده است رواه مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدعوا
علی انفسکم دعای بد مکنید بر ذات های خود و لا تدعوا علی اولادکم و دعای بد مکنید بر فرزندان خود و لا تدعوا علی اموالکم و دعای بد مکنید بر مالهای خود لا توافقوا من الله ساعة یسأل فیها
عطاء فیستجیب لکم تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را که سوال کرده شود از خدا در آن ساعت دهشتی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یکساعت است که هرچه در آن ساعت بخواهند بیابند پس شما دعای بد بر خود و بر اولاد خود
و اموال خود مکنید مبادا آن ساعت موافق افتد و قبول کرده و پس پشیمان شوید این نهی است مر جماعت از مردمان را که در وقت خشم و مانند آن برای خود بد خواهند این خوب نیست و احتمال زیان دارد رواه مسلم
و ذکر حدیث ابن عباس و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول او این لفظ است اتق دعوة المظلوم پرهیز کن دعای مظلوم را فی کتاب الزکوة و در مصابیح اینجا ذکر کرده است الفصل الثانی
عن النعمان بضم نون و سکون عین بن بشیر بفتح موحده و کسر معجمه از صغار صحابه است در وقت رحلت آن حضرت هشت ساله قال گفت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الدعاء هو
العبادة دعا کردن عبادتست بلکه مبالغه فرمود که عبادت همین دعاست که او را عبادت توان نام کرد زیرا که بنده در وی روی آرنده است بجناب حق و روی گرداننده است از سوای وی تعالی و دلیل بر قصد
مکرر زوی و در دعا اخلاص حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت مناجات و تضرع و تذلل و استعانت و استغاثه ثم قرأ پس خواند آن حضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت این آیت را و قال ربکم ادعونی
استجب لکم و گفت پروردگار شما دعا کنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم شد که دعا مامور به است و مرتب میکرد بر وی اجر و ثواب و هرچه این چنین باشد عبادتست و در آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت
که فرمود ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین بدرستی که آنانکه بزرگی می نمایند خود و گردن کشی میکنند از عبادت من زود باشد که در آیند در دوزخ خوار و زار و مراد
بعبادت اینجا دعاست و لحوق وعید ناظر بر وجوبست و لیکن دعا واجب نیست یا مباح است یا مستحب و لحوق وعید بر استکبار است فافهم رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و عن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة دعا مغز و خلاصه عبادتست زیرا که حقیقت عبادت و خلاصه وی خضوع و تذلل و خواریست این در دعا حاصل است بالکل وجوه و مخ
آن بضم میم مغز استخوان و دماغ و پیه چشم و خالص هر چیز رواه الترمذی و در بعضی نسخ رواه ابو داود و عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس شیء اکرم علی الله
من الدعاء نیست هیچ چیز گرامی تر بر خدا از دعا بجهت اشتمال او بر معانی و احوال که مغز و خلاصه عبادتست رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و
عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد القضاء الا الدعاء و دفع نمیکند قضا را مگر دعا گویا این مبالغه است در تاثیر دعا و دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بحدیست که
اگر ممکن بودی رد قضا حاصل میشد بدعا و بعضی گفته اند مراد بقضا تهوین و تیسیر او است در دعا گویا که قضا نازل شده است و بعضی گفته اند که مراد بقضا چیزیکه میترسد بنده از آن از نزول مکروه و پرهیز میکند از آن و چون توفیق
داده شد بدعا بر داشت خدای تعالی از وی آن را و این همه تکلف است و تحقیق معنی آن است که مراد بقضا قضائیست که معلق است رد این بلا بدعا که دعا نمیده شده است سبب آن زیرا که قضا مشتمل است بر اسباب و
همه قضا است و در قضا رفته است که این چیز با آن سبب خواهد شد و آن سبب منفع خواهد گشت اگر گویند پس چه فایده است در این کلام و آنچه رفته است بر قضا البته شدنی است جوابش که هم یکشاید روی
فایده کلام بیان مبالغه است در دعا چنانکه ذکر کردیم و الله اعلم بحقیقة الحال و لا یزید فی العمر الا البر و زیاده نمیکند در عمر مگر نیکی یعنی مراد عدم ضیاع و حصول برکت عمر بنیکی و تحقیق آنست که مراد قضا گرد
شده است که عمر او چندین است اگر نیکی کند و چندین است اگر نکند و محو و اثبات در مقام قدر و تسبیب واقع است و در حقیقت تغییر است نه تبدیل ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن رواه الترمذی و عن ابن عمر رض قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدعاء ینفع مما نزل و مما لم ینزل بدرستیکه دعا سود میکند از آنچه فرود آمده است از بلا و دفع آن از آنچه فرود نیامده است که گرداند آن را فعلیکم عباد الله بالدعاء
پس بر شما باد ای بندگان خدا که دعا کنید لازم شماست یعنی بگیرید دعا را مامور به است طریق بندگی آن است که امتثال امر باید کرد و در قضا راضی و تسلیم باید بود رواه الترمذی و رواه احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی هذا

حدیث غریب وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یدعو بدعاء الا آتاه الله ما سأل نیست هیچ یکی که دعا کند به دعائی مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی چیزی که
سوال میکند او کف عنه من السوء مثله یا باز دارد از وی بدی مانند آنچه سوال کرده است و این لطفی است از خدا در حق بنده خود زیرا که دفع ضرر اهم است از جلب نفع ما لم یدع باثم او قطیعة رحم
مادام که دعا نکند به بزه یا بریدن خویشی رواه الترمذی وعن ابن مسعود رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سلوا الله من فضله سوال کنید خدای تعالی را از فزونی کرم وی
فان الله یحب ان یسأل زیرا که خدای تعالی دوست میدارد که سوال کرده شود وافضل العبادة انتظار الفرج وفزونترین عبادتها انتظار روی نمودن کشایش از غم و اندوه و بلا است اشارت
بصبر و ترک شکایت و بیشک جزای صبر و ثواب آن بیحد و اندازه است و قرآن مجید میفرماید انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و بعضی گفته اند که اشارت بترک استعجال است در طلب اجابت دعا رواه
الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یسأل الله یغضب علیه کسیکه سوال نکند و نخواهد از خدا خشم میگیرد وی تعالی
بروی از جهت کمال جود و رأفت حق بندگان گفته اند که کریم کسیکه اگر از وی طلب کنند میدهد و رحیم آنکه اگر سوال نکند خشم گیرد و مراد ترک سوال بطریق استکبار و استنکاف است الا عدم سوال بوجه استسلام و رضا به قضا
مقام عالی است یا مقصود مبالغه است در بیان جود و رأفت الهی چنانچه اشارت کردیم رواه الترمذی وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فتح له منکم باب
الدعاء فتحت له ابواب الرحمة کسیکه کشاده شود برای وی درهای دعا کشاده میشود بروی درهای رحمت و اجابت وما سئل الله شیئا و سوال کرده نشد از خدای تعالی چیزی یعنی احب الیه یعنی چیزی که
دوست داشته شده تر است نزد وی تعالی من ان یسأل العافیة از سوال کردن عافیت بمعنی صحت ضد مرض آید و در حدیث بمعنی سلامت از جمیع آفات و علاج بلاها و مکروهات ظاهره و باطنه در دنیا و آخرت است و
این شامل همه خیر است و در قواعد الطریقه گفته که العافیة سکون القلب مع الله در هر چه وارد شود آرام گیرد اگرچه بلا بود و عافیت است و این عافیت اهل کمال و شامل جمیع احوال است فسألوا العافیة رواه الترمذی
وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یستجیب الله له عند الشدائد کسیکه شاد کرداند او را که استجابت کند خدای تعالی دعای او را نزد بلاهای سخت
فلیکثر الدعاء فی الرخاء پس باید که بسیار کند دعا را در نرمی و این برعکس حال مسرفان است که چون سختی و زیان برسد دعا کنند و چون دور شود اسراف ورزند رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة دعا کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کنندگانید باجابت واعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من قلب
غافل لاه و بدانید که خدای تعالی قبول نمیکند دعا را از دل بیخبر بازی کننده مشغول بغیر حق رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن مالک بن یسار رض بفتح تحتانیه تخفیف سین
مهمله در آخر را قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سألتم الله فاسئلوه ببطون اکفکم چون سوال کنید از خدا پس سوال کنید او را بباطن کفهای دست خود ولا تسألوه بظهورها و سوال
مکنید او را به پشتهای کف دست زیرا که سوال ببطون کف صورت طلب و یقین داشتن باجابت است و جمع بدین بودن بکثرت عطیه است و پشت دست صورت رد و در استسقا آمده است که آن حضرت صلی الله علیه
وسلم پشتهای دست اشارت بآسمان کرد و بعضی گفته اند که چون دعا برای طلب چیزی باشد از جهت جلب نعما مستحب است که بطون کف بجانب آسمان کند و اگر برای دفع فتنه کند پشتهای دست بجانب آسمان کند و
کلام در این باب در استسقا گذشت وفی روایة ابن عباس رض قال سلوا الله ببطون اکفکم ولا تسألوه بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم پس چون فارغ شوید از دعا بمالید کفها را
بر روی خود و میمالید از جهت تبرک بانوار اجابت که فائض شده اند و رسانیدن آن بروی که اشرف اعضا و اقرب آنها اولی است رواه ابو داؤد وعن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا بدرستیکه پروردگار شما شرمناک و جواد است شرم دارد از بنده خود چون بر دارد بنده دستهای
خود بسوی وی که باز گرداند دستهای بنده را خالی صفر بکسر صاد مهمله و سکون فا خالی و اصفار تهی ساختن و پوشیده نیست که اطلاق حیا و مهربانی و امثال آن از صفات بر حق سبحانه باعتبار آثار و
افعال است نه مبادی که از قبیل تاثر و انفعال است رواه الترمذی وابو داؤد والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع
یدیه فی الدعاء بود آن حضرت که چون بر میداشت هر دو دست خود را در دعا لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه فرو نمی آورد هر دو دست خود را تا آنکه مسح میکرد بآنها روی مبارک خود را رواه الترمذی
وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستحب الجوامع من الدعاء بود آن حضرت که دوست میداشت دعا را که جامع مطالب خیرات دنیا و آخرت میبود
ویدع ما سوی ذلک و ترک میداد دعاها را که جوامع نبودند رواه ابو داؤد وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب
لغائب یعنی شتاب ترین دعاها اند در اجابت دعای غائب مر غائب است از جهت وجود صدق و اخلاص و محبت در آن بی شوب تکلف و ریا رواه الترمذی وابو داؤد وعن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه قال استأذنت النبی گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی العمرة از برای برآوردن عمره فاذن لی پس اذن کرد آن حضرت ای اخی تصغیر برای تلطف
است ولا تنسنا و فراموش مکن ما را در وقت دعا فقال کلمة ما یسرنی ان لی بها الدنیا پس گفت آن حضرت سخنی را که شاد میکرد اند مرا در بدل آن کلمه اگر تمام دنیا باشد برای من شاید که همین
کلمه که مذکور شد سخن و نیکو باشد یا زیاده برین که گفته باشد رواه ابو داؤد والترمذی وانتهت روایته عند قوله ولا تنسنا و تمام شد روایت ترمذی نزد قول آن حضرت ولا تنسنا
پس مقال کلمه الخ در روایت او نیست وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترد دعوتهم سه کس اند که رد کرده نمیشود دعای ایشان الصائم
حین یفطر یکی از آن سه کس روزه دار است در حینیکه افطار میکند والامام العادل دوم پادشاه دادگستر ودعوة المظلوم سوم مظلوم دعاهای ایشان رد کرده نمیشود دعای ستم دیده است ظاهر عبارت آن
بود که گوید والمظلوم یعنی سوم از آنها که رد کرده نمیشود دعای آنها مظلوم است لیکن باین عبارت تغیر نمود از برای اهتمام بشان دعای مظلوم فانهم یرفعها الله فوق الغمام برمیدارد دعوت مظلوم را
حق تعالی بالای ابر کنایت است از رسانیدن او بجانب فوق و مصعد قبول و اجابت و در بعضی روایات آمده است که حق تعالی پیدا کرده است غمام فوق سما چنانکه فرموده یوم تشقق السماء بالغمام و
یفتح لها ابواب السماء و کشاده میشود برای دعوت مظلوم درهای آسمان ها و یقول الرب و میگوید پروردگار تعالی وعزتی لانصرنک بعزت من سوگند که البته یاری میدهم ترا ولو بعد حین و اگرچه

باشد پس اند و نکاری خطاب بمظلوم است و بکسر کاف تصحیح کرده اند خطاب بدعوت مظلوم و اصل فتحت رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث دعوات مستجابات
سه دعا مستجاب اند لاشک فیهن نیست شک در استجابت این سه دعا دعوة الوالد یکی دعا کردن پدر مر فرزند را خواه دعای نیک یا دعای بد و دعای والده بطریق اولی از جهت وفور شفقت و مهربانی و دعوة
المسافر دوم دعای مسافر برای خود یا برای غیر و دعوة المظلوم سوم دعای مظلوم رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة الفصل الثالث عن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لیسأل احدکم ربه حاجته کلها باید که بخواهد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را همه حتی یسأله شسع نعله اذا انقطع تا آنکه بخواهد از وی دوال نعل خود را چون گسسته گردد شسع بکسر شین
وسکون مهمله دوال نعل زاد فی روایة عن ثابت البنانی مرسلا زیاده کرده است راوی در روایتی از ثابت بنانی بضم موحده که از تابعین است بطریق ارسال حتی یسأله الملح تا آنکه سوال کند
از خدا نمک دیگ را وحتی یسأله شسعه اذا انقطع ابوعلی دقاق گفته که از نشانهای معرفت آنست که سوال نکنی حوائج خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکه موسی علیه السلام چون مشتاق رویت شد
گفت رب ارنی انظر الیک و چون محتاج بنانی شد گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رواه الترمذی وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرفع یدیه فی الدعاء بود
آنحضرت که بر میداشت هر دو دست خود را در دعا حتی یری بیاض ابطیه تا آنکه دیده میشد سفیدی هر دو بغل وی یعنی در بعضی احیان و در بعضی کمتر از آن بر میداشت ابط بکسر همزه و سکون با و بکسر نیز
آمده وعن سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت است از سهل بن سعد ساعدی که صحابی مشهور است و آخر صحابه است در موت بمدینه قال کان یجعل اصبعیه حذاء
منکبیه ویدعو گفت بود آن حضرت که میگردانید انگشتان هر دو دست خود را مقابل دوشهای خود و دعا میکرد و این مرتبه توسط و اقتصاد است در رفع یدین وعن السائب بن یزید عن
ابیه سائب بن یزید که صحابی مشهور صغیر است در سال دوم از هجرت زائیده شد و حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش روایت میکند از پدر خود ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا دعا فرفع
یدیه مسح وجهه بیدیه بود آنحضرت که چون دعا میکرد پس بر میداشت هر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را بهر دو دست خود پس مسح وجه بهر دو دست در صورتی بود که دستها را بر میداشت
و چون بر نمی داشت مسح نمیکرد و لیکن بر داشتن دستها از آداب دعا است روی البیهقی الاحادیث الثلثة روایت کرد بیهقی این سه حدیث را که یکی از انس بود و دیگر از سهل و سوم از سائب فی
الدعوات الکبیر وعن عکرمة عن ابن عباس رض قال المسئلة ان ترفع یدیک حذو منکبیک گفت ابن عباس ادب سوال و دعا این است که برداری هر دو دست خود را برابر هر دو دوش
او نحوهما یا نزدیک بجانب آنها زیرا که عادت درویشان کسیکه سوال کند چیزی را و بطلبد آنست که فراخ کند کفهای دو دست بجانب عالیه والاستغفار ان تشیر باصبع واحدة و ادب استغفار و طلب آمرزش
آنست که اشارت کنی بیک انگشت که سبابه است مقصود سب نفس اماره و شیطان رجیم است و پناه جستن از شر ایشان بسوی خدا کذا قالوا والابتهال ان تمد یدیک جمیعا و ادب ابتهال آنست که دراز کنی هر دو
دست را تمام در قاموس گفته که ابتهال اجتهاد در دعا و خالص گردانیدن آن و در صحاح آورده ابتهال تضرع قوله تعالی ثم نبتهل ای نخلص فی الدعاء و در مجمع البحار گفته ابتهال دراز کردن هر دو دست [illegible]
و مبالغه در دعا و سوال و طیبی گفته میشاید که مراد از ابتهال در حدیث دفع چیزی نیست که متصور است از مقابله عذاب پس میگرداند هر دو دست را مانند سپر از اصابت مکروه وفی روایة قال و در روایتی چنین آمده که گفت
والابتهال هکذا ابتهال اینچنین است ورفع یدیه و برداشت هر دو دست را وجعل ظهورهما مما یلی وجهه و گردانید پشتهای دست را در جانبی که متصل است روی او رواه ابوداود وعن ابن
عمر رض انه یقول روایت است از ابن عمر که وی میگفت ان رفعکم ایدیکم بدعة به تحقیق برداشتن شما دستهای خود را یعنی بر وجهی که بر میدارید بدعت است یعنی ایشان تا بالای سینه بر میداشتند ما زاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی هذا زیاده نکرده است آن حضرت بر داشتن دستها را بر این مقدار یعنی الی الصدر یعنی تا سینه این تفسیر است از راوی مر آن چیز را که ابن عمر اشارت کرد بآن بقول خود هذا یعنی
سنت بر داشتن دستها است تا سینه نه بالای سینه طیبی گفت که انکار ابن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان است در دعا و سوال و فرق نا کردن ایشان در حالات که برای امری تا سینه بر دارند و بالای سینه تا دوشها
برای امری دیگر و بالای دوشها برای امری دیگر فافهم رواه احمد وعن ابی بن کعب رض قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذکر احدا فدعا له بدأ بنفسه بود آن حضرت
چون یاد میکرد یکی را پس دعا میکرد او را آغاز میکرد بدعا برای خود چنانکه میگفت اللهم اغفرلی ولفلان و ظاهر حدیث در آنست که ابتدا بنفس مخصوص به دعای مغفرت نیست بلکه در هر دعا نخست برای خود
میکرد پس از آن برای وی رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب صحیح وعن ابی سعید الخدری رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم یدعو بدعوة
لیس فیها اثم ولا قطیعة رحم نیست هیچ مسلمانیکه دعا کند بدعای که نیست در آن دعا بزه و نه بریدن خویشی الا اعطاه الله بها احدی ثلث مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی بآن دعا یکی از سه خصلت
اما ان یعجل له دعوته یا آنکه شتابی میکند برای وی اجابت دعای او یعنی در این جهان میدهد و اما ان یدخرها له فی الآخرة و یا آنکه نگاه میدارد دعوت او را و ذخیره میکند برای وی تا دهد در آخرت و
اما ان یصرف عنه من السوء مثلها و یا آنکه بر میگرداند یعنی از وی بدی مانند دعای که کرده است قالوا اذا نکثر گفتند صحابه اکنون که دانستیم که دعا البته مستجابست یکی از این سه طریق اکثار خواهیم
بسیار میکنیم دعا را قال الله اکثر گفت آنحضرت الله تعالی اکثر فضل خدا و ثواب وی بیشتر است به بسیاری دعای شما تنگی نمی آید در ثواب وی و در خزانه فضل وی نمی گنجد چنانکه منتهی شود رواه احمد وعن ابن عباس
رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس دعوات یستجاب لهن گفت پنج دعا است که قبول کرده میشود مر آنها را دعوة المظلوم یکی دعای ستم دیده حتی ینتصر تا آنکه انتقام
میکشد حق تعالی از ستم کننده ودعوة الحاج حتی یصدر دوم دعای قصد کننده حج تا آنکه رجوع کند و باز آید بمنزل خود ودعوة المجاهد سوم دعای کارزار کننده بکافران و بر آینده از خانه برای آن حتی
یقعد تا وقتی که باز نشیند تا آنکه کم میکند اسباب آلات آنرا یعنی فارغ میکرد از جهاد و در بعضی نسخ یقعد بقاف و عین آمده که می نشیند از کارزار و در بعضی یقفل بقاف و فا که باز می آید بخانه و قفول رجوع است ودعوة المریض
حتی یبرأ چهارم دعای بیمار تا آنکه به شود ودعوة الاخ لاخیه بظهر الغیب پنجم دعای برادر مسلمان برای مسلمان دیگر غایبانه ثم قال پس گفت آنحضرت واسرع هذه الدعوات اجابة و شتابنده ترین
این دعاها اندر اجابت دعوة الاخ بظهر الغیب رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب ذکر الله عزوجل والتقرب الیه ذکر گاهی بدل باشد و گاهی بزبان و افضل آنست که بزبان و بدل
هر دو باشد و اگر یکی باشد پس دل تنها افضل تر است این چنین گفت نووی در شرح مسلم و نیز گفته که ذکر حق سبحانه دو نوع است ذکر قلب و ذکر لسان و ذکر قلب دو نوع است که یکی از و ذکری است [illegible]

وجلال وی در جبروت و ملکوت و آیات وی در ارض و سماوات و این را ذکر خفی گویند و در حدیث آمده که خیر الذکر الخفی دوم ذکر وی بقلب نزد امر و نهی وی تعالی و تقدس انتهی و بعضی فقها گویند که ذکر نمی باشد مگر بزبان و ادنی
مرتبه وی آنست که بشنواند خود را بر قول مختار و بی آن معتبر نیست چنانکه در قرأت و طلاق و عتاق و آنچه بدل است آن فعل قلب است از قسم علم و تصور و ذکر نیست چنانکه قرأت نیست و ذکر با وجود نیست که
فعل لسان است و معلوم نیست که مقصود ایشان چیست اگر مراد آنست که فعل قلب را ذکر در لغت نام نیست پس این خلاف چیزیست که در کتب لغت است در صحاح و قاموس گفته است که ذکر ضد
نسیان است و این خود فعل قلب است نعم آنچه فعل لسان است آنرا نیز ذکر میگویند پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید مقرر یافته و ذکر یک از آنست پس ذکر بمعنی قول
و کلام نیست و اگر بمعنی کلام باشد کلام نیز نفسی و لفظی است پس چرا ذکر نیز قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آنست که فضائل و خواص که وارد شده است در شان ذکر و مترتب میگردد بر فعل لسان ثابت نیست
مر چیز را که فعل قلب است و مترتب نیست بر آن این نیز قولی بی دلیل است و چرا نباشد بعد از آن که ذکر نام وی باشد و اگر مراد آنست که افضل آنست که بزبان باشد با مواطاة قلب این سخن بجاست و نزاع در آن
نیست و نزد مشائخ طریقت قدس الله اسرارهم ذکر دو نوع است قلبی و لسانی و اثر قلبی اقوی و اعظم و اکثر از ذکر لسانی است بلکه بحقیقت ذکر قلبی است بحقیقت ذکر نزد ایشان نسیان ما سوی الله و قیاس بر
قرأت و عتاق فاسد است زیرا که در شرع صریحا ثابت شده است که اینها فعل لسان اند و مترتب نمیشود احکام بر آن بدون فعل لسان و ذکر اینچنین نیست و شاید که مقصود ایشان آنست که معتبر در اذکار
و اوراد که در شرع وارد شده اند چنانکه تسبیح و تحمید و تکبیر در نماز و بعد از نماز و امثال آن فعل لسان است و مترتب نمیگردد ثواب بر آن مگر بفعل لسان چنانکه در قرأت در نماز و دلالت میکند برین معنی کلام
جزری در اول حصن حصین نظر در سیاق کلام اما آنکه یاد کردن دل را اصلا ذکر نگویند و یاد خدا ندانند و ثواب و نتیجه بر آن مترتب نیست محل نظر است و الله اعلم. دیگر بدانکه جهر مذکور مشروع است بی شبهه چنانکه در حدیث
آمده است که من ذکرنی فی ملأ مقابل من ذکرنی فی نفسه و از ادله آنست قول حق سبحانه و تعالی کذکرکم آباءکم ابن عباس میگوید نمی شناختم من برگشتن مردم را از نماز در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم مگر بذکر
رواه البخاری و غیره و جهر ذکر در تکبیرات عید و در ادبار صلوة و در ثغور و اسفار و جز آن نیز دلیل آنست تا آنکه فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم در وقتی که بلند کردند صحابه آوازهای خود را بذکر و فریاد
بر آوردند یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم و لا غائبا فرمود ای مردمان نرمی و آسانی کنید بر نفسهای خود زیرا که شما نمی خوانید کر و غائب را مضمون اربعوا دلالت دارد که منع از جهت شفقت است نه
از جهت عدم جواز و تحقیق جهر کرده است آن حضرت باذکار و ادعیه در مواطن کثیره چنانکه در حفر خندق و حمل سنگ و خشت برای مسجد و جز آن و هم چنین آنچه آمده است از سلف صحابه و من بعدهم و همه اینها دلالت
دارد بر جواز جهر و اجتماع برای ذکر و لیکن اینها در قضایای مخصوصه است احتمال اختصاص آن مواضع که واقع اند در آن موارد و پس آنکه نظر کرد بجانب معنی و علت اجازت کرد آنرا علی العموم و آنکه نظر بر خصوص
کرد قصر کرد آنها را بر موارد شرع و طریق اول موافق است بمقاصد شرع و مطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه مذکور شد صحت آنچه استحسان کرده اند بعضی مشائخ صوفیه آنرا از اجتماع برای ذکر و حزب و احداث حلقه
برای آن و حلق الذکر که در حدیث واقع شده است محمل آنست اما مذهب مالک کراهت است از جهت عدم عمل سلف از صحابه و تابعین بدان و از جهت سد ذرائع تا رفته رفته زیاده بر آن نکنند و تجاوز از
حد نکنند و بعضی از متأخرین از مشائخ شاذلیه قدس الله ارواحهم گفته اند که این اجتماع و تحلیق از برای اذکار و احزاب از رواج دین است که متعین است تمسک بدان از جهت فهم حقائق و آیات درین ازمنه که
بدعت مختلف فیه است و نهایت آن قول بکراهت است پس صحیح است عمل بدان بقول کسی که قائل است بدان و شاید که شارع ترغیب کرده باشد در آن برای جماعتی که بعد از صدر اول پیدا شدند از جهت
ایشان بدان که احکام مختلف میگردد و حکم باجتهاد و مذهب باختلاف ازمنه و امکنه بلکه باختلاف اشخاص پس متعین شد قول بجواز آن با رعایت شروط و آداب و آن مذکور است در مواضع خود و الله اعلم و منه التوفیق

الفصل الاول عن ابی هریرة و ابی سعید رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقعد قوم یذکرون الله نشینند هیچ گروهی در حالی که ذکر کنند
خدا را الا حفتهم الملائکة مگر آنکه گرد اگرد میگیرند و احاطه میکنند ایشان را فرشتگان و غشیتهم الرحمة و می پوشد ایشان را انوار و آثار رحمت و نزلت علیهم السکینة و فرود می آید بر ایشان آرام و
حضور و آنچه حاصل می شود در آن وقت از نورانیت و طمانینت و حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق اثر آنست و سخن درین معنی در فصل اول از کتاب علم و فضائل قرآن گذشت فتذکر و ذکرهم الله فیمن عنده
و یاد میکند این قوم را خدای تعالی در آن جماعت که نزد وی اند و مقربان جناب قدس اند از جهت مباهات و مفاخرت کردن با ایشان و اظهار فضل و کرامت آدمیان بملائکه زیرا که دعوی میکردند تسبیح و
تقدیس برای خود و فساد و سفک دماء برای آدمیان رواه مسلم و عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسیر فی طریق مکة بود آن حضرت که سیر میکرد و میرفت
در راه مکه از مکه بمدینه می آمد فمر علی جبل یقال له جمدان پس گذشت آن حضرت بر کوهی که گفته میشود مر او را جمدان بضم جیم و سکون میم و دال مهمله نام کوهیست نزدیک مدینه بر مسافت یک شب فقال
پس گفت آن حضرت سیروا هذا جمدان سیر کنید و تیز روید این است جمدان و نزدیک است مدینه سبق المفردون بفتح فا و تشدید را بکسر و فتح و بسکون فا و تخفیف را بکسر و فتح یعنی پیشی کردند تنها
روندگان جدا کنندگان خود را از مردم آنحضرت و اصحابه از سفر بمدینه می آمدند چون نزدیک رسیدند جماعت از ایشان مشتاق شدند بوطن و باهل و عیال خود و جدا شدند بشوق و ولع تمام بسوی منازل خود
در آمدند جماعه دیگر بی شوق و نشاط بحال خود ماندند پس آن حضرت آن جماعت گفت شما نیز سیر کنید و تیز روید که منازل نزدیک رسید و مفردان پیشی کردند قالوا گفتند این جماعت و ما المفردون
و چیستند مفردان یا رسول الله ظاهر آن بود که میگفتند کیستند مفردان و چه کسانند ایشان و لیکن سوال از حقیقت مفردان و ماهیت ایشان کردند گویا که ایشان دریافتند که مقصود آن حضرت همین اشخاص
که پیشتر تیز رفتند نیستند آنها خود معلوم اند که چه کسانند پس آن حضرت بجانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد قال الذاکرون الله کثیرا و الذاکرات فرمود مفردان مردانند که ذکر کنندگانند خدا را بسیار
و زنانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار یعنی آنها که خالص و جدا کرده اند خود را یا خالص کرده شده اند برای عبادت خدا و خلوت گزیده اند و یکسو شده از مردم و گوشه گرفته اند از خلق و منقطع شده اند از ماسوای
حق و ترک داده اند صحبت و سائر او ترک کرده اند اسباب و شهوات را و مشغول شده اند بذکر وی تعالی و این مقام تفرید است که اشارت میکند بوی قوله تعالی و تبتل الیه تبتیلا و بعضی گفته اند که مفردون موحدانند که
غیر خدا را نمی بینند و جز وی را ندیده و شهود نمی بستند و یکی می گویند و یکی میدانند و یکی می بینند و خالص شده اند برای ذکر حق بکلیت خود و در مشارق میگوید که فرد الرجل میگویند وقتی که تفقه کند و پس از آن گوشه گیرد از
مردم و خلوت گزیند بعبادت خدا و امر او عبادت و نهی کند و اشتغال بذکر وی سبحانه و در قاموس نیز مثل این گفته رواه مسلم و در روایت ترمذی این چنین آمده المستهترون فی ذکر الله و بعضی الذین اهتروا فی ذکر الله آنکسانی که شیفته و فریفته شده اند

و یاد خدا و حضرت و صحبت کسی را گویند که مولع شده است بکسی و بچیزی که سخن میکند جز بوی و یاد نمیکند جز آنرا افصح الذکر عنهم انقالهم و وضع میدهد ذکر از ایشان بارهای گناه ایشان فیاتون یوم القیمة خفافا پس می آیند روز
قیامت سبک و بی تعلق انتهی و در حدیث آمده است که فقرا در قیامت در محشر با اسلحه خود بدر و زانو بنشینند و بگویند ما را برای چه اینجا نگاه داشته اید و چه چیز میخواهید حساب و کتاب ما را امر کنید که برویم در بهشت
و آنجا بیاسائیم چنانکه در باب فضل الفقرا بیاید و عن ابی موسی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یذکر ربه والذی لا یذکر ربه مثل الحی والمیت روایت
از ابی موسی اشعری که گفت گفت آن حضرت حال و صفت آنکسی که یاد میکند پروردگار خود را و آنکسیکه یاد نمیکند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده است ذاکر بمنزله حی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت و
ذوق و شوق و محبت مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت در حی و غیر ذاکر بر عکس آن بیت زندگانی نتوان گفت حیاتی که مراست زنده آنست که با دوست وصالی دارد متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی انا عند ظن عبدی بی گفت آن حضرت میگوید خدای تعالی من نزدیک گمان بنده خودم که بمن دارد یعنی می آمرزم گناه او را چون طلب آمرزش کند و قبول
میکنم توبه او را چون توبه کند و باز آید از گناهان و اجابت میکنم وقتی که دعا کند و کفایت میکنم حاجتش را وقتیکه طلب کند کذا قیل و اصح آنست که مراد باین رجاست و امید داری عفو و کرم پس اگر عفو امید دارد
عفو میکنم و اگر عقوبت گمان میبرد عقوبت میکنم اشارتست بترجیح جانب رجا و گفته اند که حقیقت رجا آنست که عمل کند و خدمتی بجا آرد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان ورزد و استغفار نیارد و توبه
نکند و چشم نیکی دارد آن آرزوی محض است و آن بهره کوفتن است بر تقدیر لطف و کرم خدا نا امید نباید بود بیت نا امید از در لطف تو کجا باید رفت تو چنانست که در گاه ترا ثانی نیست و بعض گفته اند که مراد بظن اینجا
علم یقینی است یعنی من نزد یقین بنده ام و علم وی آنکه بازگشت وی بسوی من است و حساب وی بر من و آنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر و شر البته شدنی و رسیدنی است یعنی چون متمکن گردد بنده در مقام توحید قریب
بمن چنانکه هرچه دعا کند اجابت میکنم یا مراد علم اوست بآنکه من با ویم چون یاد میکند مرا یا آنکه من جزا میدهم او را بر عمل او پنهان یا آشکارا و باین معنی بعد وی تفصیل و تفسیر میشود مراد او چنانکه فرمود وانا معه اذا ذکرنی
و من با بنده ام و قریب او بتوفیق و معونت و در آوردن نور حضور و شهود در دل وی وقتی که یاد میکند مرا فان ذکرنی فی نفسه پس اگر یاد کند وی مرا در ذات خود یعنی پنهان ذکرته فی نفسی یاد میکنم من او را در ذات خود
یعنی پنهان میدهم ثواب او را و متولی میشوم باثابت خود اثبات آنرا چنانکه نمیداند آنرا هیچکس نه فرشته و نه جز وی کذا قالوا وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم و اگر یاد کند مرا در جماعتی با آدمیان ذکر کنم او را در جماعتی
بهتر از آن جماعت که جماعت ملائکه مقربین باشند و ملأ بفتح میم و لام اشراف قوم و رؤسای ایشان را گویند و شک نیست که مراد سبحانه از کلام لفظی است چنانکه در جای خود تحقیق کرده شده است پس ذکر میکند بنده خود را
بکلام و لا محذور فیه و ثواب لازم ذکر اوست سبحانه و اثر آن است و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول بر ظاهر بحسب اکرام و تشریف وی سبحانه مر بنده خود را و درین حدیث دلیل است بر جواز ذکر جهر چنانکه گذشت مانند
آنکه بدین حدیث استدلال میکنند بر افضلیت ملائکه از بشر طیبی گفته که مراد از ملائکه مقربین و ارواح مرسلین اند نه ملائکه فقط پوشیده نماند که هنوز اشکال باقی است و ذکر در مجلس شریف صلی الله علیه وسلم ملائکه گویند که موجود و متقدس آن حضرت
در ملائکه اند و فات بوده است و بهمین سبب آن ظاهر شد و آنرا خیر نامیده اند و لازم نیست که در وقت ذکر آنجا باشد فافهم و احسن آنست که گفته شود که خیریت بجهت نزاهت و تقدس و قرب و علو ثابت است مر ملأ اعلی را
و این منافات ندارد با فضلیت بشر از جهت کثرت ثواب بجهت تعبد با وجود موانع و عوارض جسمانی و قریب باین است آنچه بعضی گفته اند که خیریت بجهت بودن ایشانست نزد خدای عز و جل و بودن وی تعالی با ایشان
چنانکه قول وی تعالی ان الذین عند ربک لا یستکبرون و قول وی سبحانه انی معکم عندیت و معیت اگرچه شامل و ثابت است مر بشر را لیکن ملائکه را اقدم و اسبق است ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس در عالم ملکوت اکثر
و اظهر است اگرچه بشر افضل و اشرف است از وجه دیگر است و تصریح کرده اند باختلاف جهتین بسیاری از علما والله اعلم متفق علیه و عن ابی ذر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها گفت ابوذر گفت آن حضرت که میگوید خدای تعالی کسیکه بیارد نیکی را و عمل نیک کند پس مر او راست ده چندان ثواب که کم از این نیست و از دلیل و بیشتر میدهم هر که خواهم بر اندازه
صدق و اخلاص در عمل او که مقصد هم واقع شده است و من جاء بالسیئة فجزاء سیئة مثلها و کسیکه بیارد بدی را پس پاداش بدی مانند اوست یعنی یک بدی او عفو یا می آمرزم و اصل اغرای بدی مینهم
مقصود بیان فضل و کرم اوست تعالی شانه و فضل دیگر آنکه میفرماید و من تقرب منی شبرا و کسیکه نزدیکی جوید از من بمقدار یکشبر تقربت منه ذراعا نزدیکی جویم من بسوی وی بمقدار ذراع و من تقرب منی ذراعا
تقربت منه باعا و کسیکه نزدیکی جوید بسوی من یک ذراع نزدیکی جویم من بسوی وی بمقدار باع یعنی اندک عملی که کند که فی الجمله موجب قرب بود کار میشود و جزای آن زیاده از آن هم زیاده که گردانم قرب او را بمقدار که خود
ازین مستحق و مستوجب آن است شبر بکسر شین و سکون با یک بدست و ذراع یکنارش دست باع و لاج کذا فی الصراح و در قاموس گفته که شبر ما بین اعلی ابهام و اعلی خنصر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع وسطی و
باع قدر یدین و من اتانی یمشی اتیته هرولة و کسیکه بیاید مرا روان می آیم من او را دوان و هروله بفتح ها و سکون را و فتح واو نوعی از رفتار رودویدن کذا فی الصراح و فی القاموس هرولة میان رفتن و دویدن و این کنایت است
از سرعت رحمت خداوند تعالی و قرب وی از بندگان و زیادت ثواب و عطا و فضل وی تعالی بر طاعات و اعمال ایشان و من لقینی بقراب الارض خطیئة لا یشرک بی شیئا و کسیکه پیش آید مرا بمقدار زمین پر از
اندوه گناهان و حالی که انباز نمیکرد با من چیزی را لقیته بمثلها مغفرة پیش می آیم او را مانند آن اندوه آمرزیدن قراب بضم قاف و کسر نیز که قریب بمقدار وی باشد رواه مسلم و عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی قال گفت آن حضرت که خدای تعالی گفت من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب کسیکه دشمن دارد و دوستی از دوستان
مرا پس بتحقیق من آگاهانیدم و خبر میکنم او را بجنگ و دشمنی و ولی از ولایت است بمعنی محبت و نصرت یا از تولیت امور و ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه و نزدیکی نجست بسوی من بنده
من بهیچ چیزی که محبوبتر است بسوی من از تقرب وی از چیزی که فرض گردانیده ام بروی یعنی تقرب با دای فرائض محبوبتر است نزد من از تقرب بنوافل چه ادای فرائض محبوبتر و مرضی تر و مطلوبتر است نزد وی سبحانه
باز تقرب بنفل نیز نتیجه عالی بود و درجه عظیم دارد بجهت بودن نوافل متمم و مکمل فرائض و ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل و همیشه است بنده من که نزدیکی میجوید بسوی من بنوافل یعنی بعباداتی که واجب نیست
حتی احببته تا آنکه دوست میدارم من آن بنده را فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به پس چون دوست میدارم او را میباشم من شنوایی وی که میشنود بآن و بصره الذی یبصر به و میباشم بینائی وی که
می بیند بآن و یده التی یبطش بها و میباشم دست آن بنده که میگیرد بآن بطش در اصل حمله کردن و سخت گرفتن است و مراد اینجا مطلق گرفتن است و رجله التی یمشی بها و میباشم پای وی که راه میرود بآن
و در بعضی روایات و فؤاده الذی یعقل به و میباشم دل وی که ادراک میکند بآن و لسانه الذی یتکلم به و زبان وی که سخن میکند بآن و در آخر این حدیث در بعضی روایات این نیز زیاده میکند که فبی یسمع و بی یبصر و بی

می‌بیند و بی یبطش و بمن میگیرد و بی یمشی و بمن میرود یعنی بی شنود و نمی بیند و نمی گیرد و نمیرود بسوی چیزی مگر آنکه ملحوظ و مقصود وی رضای حق و طاعت اوست و منظور و مشهود وی ذات مقدس من است و اول این مرتبه کمال آنست
از جهت امتثال امر وی و نیت تقرب بسوی وی سبحانه تعالی و آخر وی فنا و توحید و مر این کلام را بیانی است که در شرح فتوح الغیب آورده شده است و در شرح نیز چیزی در آن مذکور است و چون بنده باین مرتبه رسید مستجاب
میشود دعای وی و ملتجا از جهت فنای وی از ارادت و تمحض عبودیت چنانکه فرمود ان سألنی لاعطینه اگر سوال کند و بطلبد این بنده از من هر آینه میدهم او را مطلوب و مسئول او را و لئن استعاذنی بنون و اگر پناه
جوید آن بنده مرا از شرور و مکروهات و در روایتی استعاذ بی بباء و این اظهر است از روی معنی اگرچه اول اشهر است از جهت روایت لاعیذنه هر آینه پناه میدهم او را و چون پناه و افتتاح کلام بذکر ولایت و محبت بود
ختم کرد بآنچه نیز ناظر درین معنی است و گفت و ماترددت عن شیء انا فاعله و متردد نمیشوم و توقف نمیکنم از چیزی که من کننده آنم ترددی عن نفس المؤمن همچو تردد من از قبض کردن جان مومن یکره الموت
که ناخوش میدارد مومن مرگ را بحکم طبیعت و انا اکره مساءته و من ناخوش میدارم اندوهگین کردن او را و در بعضی نسخ و لابد له منه و چاره نیست او را از مرگ یعنی من بجهت محبتی که به بنده خود دارم تردد میکنم در
میرانیدن او بسبب آنکه ناخوش می آید او را اما از مرگ چاره نیست البته باید مرد و آن نیز موصل است بکرامات و درجات عالی حضور جناب قرب و رضوان است رواه البخاری بدانکه اطلاق تردد بشان پروردگار
تعالی و تقدس جایز نیست زیرا که آن عبارت است از تعارض دو رای و ترادف دو خاطر متعلق بفعل و ترک و اطلاق آن بر وی تعالی باعتبار غایت و منتها است که توقف و تانی است و همچنین سائر صفات مخلوقین
که اسناد آن بدو کار حرمت میکنند مثل غضب و حیا و مکر و جز آن و معنی آنست که من تاخیر میکنم و توقف نمی نمایم در امر وی مثل درنگ و توقف شخص متردد در کاری مگر در قبض روح بنده مومن که توقف میکنم در آن تا
آسان کرده شود موت بر وی و مائل گردد دل وی بآن و مشتاق گردد بدان پس منخرط گردد بدان در سلک مقربین جای گیرد در اعلی علیین و توربشتی گفته که مراد بتردد ازاله کراهت موتست از بنده مومن بلطایف که پیدا میکند
وی تعالی و ظاهر میگرداند بر وی بنده تا برود کراهتی که در نفس اوست بجهت آنکه متحقق میگردد و نزد وی از بشارت برضوان حق و کراهت وی متقدم میشود انجال را احوال کثیره از مرض و هرم و فاقه و جاماندگی و شدت
بلا که آسان میگرداند بر وی مفارقت دنیا را و قطع میکند از دنیا علاقه او را تا آنکه ناامید میشود از وی و امیدوار میگردد بآنچه نزد خداست و مشتاق میگردد بدار کرامت و نعیم باقی بتدریج باسباب مذکوره پس وی تعالی
تعبیر کرد ازین فعل خود بتردد فافهم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة یطوفون فی الطرق بدستیکه مر خدای تعالی را فرشتگان اند که میگردند در راهها تا که میجویند یلتمسون
اهل الذکر میجویند خداوندان ذکر را فاذا وجدوا قوما یذکرون الله تنادوا پس چون می یابند گروهی را که ذکر میکنند خدا آواز میدهند و میخوانند یکدیگر را و میگویند هلموا الی حاجتکم بیائید بسوی حاجت
خود که میجستید قال گفت آنحضرت فیحفونهم باجنحتهم الی السماء الدنیا پس فرو گیرند ایشان را بپرهای خود تا آسمان که پایان تر و نزدیک تر است قال گفت آنحضرت که چون میروند فرشتگان بمکان
عزت فیسألهم ربهم و هو اعلم بهم پس میپرسد فرشتگان را پروردگار ایشان از حال آنکه وی تعالی داناتر است بحال ایشان و فائده سوال اظهار شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدیس ایشانست و تلخیص
بملائکه که بفساد و فسق ایشان گواهی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند پس میپرسد پروردگار تعالی ما یقول عبادی چه میگویند و چه میکنند بندگان من قال گفت آنحضرت یقولون میگویند
فرشتگان در جواب سوال رب العزة یسبحونک و یکبرونک و یحمدونک و یمجدونک بپاکی و بزرگی و ثنا و عظمت یاد میکنند ترا قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی
هل رأونی آیا دیده اند ایشان مرا قال گفت آنحضرت فیقولون پس میگویند فرشتگان لا والله ما رأوک ندیده اند بخدا سوگند ترا قال فیقول گفت آنحضرت پس میگوید خدای تعالی کیف
لو رأونی چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند مرا قال فیقولون گفت آنحضرت صلعم پس میگویند فرشتگان لو رأوک کانوا اشد لک عبادة اگر میدیدند ترا می بودند سخت تر در عبادت کردن مر ترا و
اشد لک تمجیدا و سخت تر در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مر ترا و اکثر لک تسبیحا و اکثر و بیشتر در تسبیح کردن مر ترا قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید تعالی فما یسألون پس چه چیز میخواهند قالوا
میگویند فرشتگان یسألونک الجنة میخواهند از تو بهشت را قال یقول گفت آنحضرت میگوید حق تعالی و هل رأوها آیا دیده اند بهشت را فیقولون لا والله یا رب ما رأوها پس میگویند فرشتگان
نه سوگند است ای پروردگار ندیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بجنت بغیب است و با وجود آن بیقین ثابت اند بخلاف ملائکه که ایمان ایشان عیانی است قال یقول گفت آنحضرت میگوید وی تعالی فکیف
لو رأوها پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را قال یقولون لو انهم رأوها کانوا اشد علیها حرصا گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت را می بودند سخت تر از روی حرص
کردن بران و اشد لها طلبا و میبودند سخت تر از روی طلب مر آن را و اعظم فیها رغبة و میبودند بزرگتر از روی رغبت کردن در آن قال فمم یتعوذون گفت آنحضرت پس از چه چیز پناه میجویند قال
یقولون من النار گفت آنحضرت میگویند فرشتگان پناه میجویند از آتش دوزخ قال یقول فهل رأوها گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیده اند آتش را قال یقولون گفت آنحضرت میگویند
فرشتگان لا والله یا رب ما رأوها ندیده اند آتش را قال یقول فکیف لو رأوها گفت آنحضرت میگوید وی تعالی پس چگونه بود حال ایشان اگر میبود که میدیدند آتش را قال یقولون لو رأوها
گفت میگوید وی تعالی اگر میبود که میدیدند آتش را کانوا اشد منها فرارا میبودند سخت تر از روی گریختن از آتش و اشد لها مخافة و میبودند سخت تر از روی ترسیدن مر آتش را قال گفت آنحضرت
فیقول پس میگوید پروردگار تعالی فاشهدکم انی قد غفرت لهم پس گواه میگیرم مر شما را که بدرستی که من بتحقیق آمرزیدم ایشان را قال فیقول ملک من الملائکة گفت آنحضرت پس میگوید فرشته از فرشتگان
فیهم فلان لیس منهم در ایشان فلانست که نیست از ایشان یعنی نیست ذکر کننده انما جاء لحاجة بیامده آن فلان مگر از جهت کاری که احتیاج بدان داشت قال هم الجلساء لا یشقی جلیسهم میگوید حق سبحانه تعالی ایشان
آن قوم همنشینانند که بدبخت نمیشود همنشین ایشان اگرچه برای کار دیگر بیاید و هم کار ایشان نباشد یعنی بخشیدم و آمرزیدم آنرا نیز بجهت همنشینی اولیا چون کیمیاست کیمیائی و این خوبی کجاست رواه البخاری
وفی روایة مسلم قال ان لله ملائکة سیارة گفت آنحضرت بدستیکه مر خدا را فرشتگانند سیر کننده و گردنده در زمین فضلا بضم فا و سکون ضاد و ضم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلا بر وزن ضحا و علماء
گفته اند که اگرچه در حد ذات خود این لفظ فصیح است اینجا وهم است یبتغون مجالس الذکر طلب میکنند مجلسهای ذکر را فاذا وجدوا مجلسا فیه ذکر قعدوا معهم پس چون می یابند مجلسی را که در وی ذکر است
می نشینند با ذکر کنندگان وحف بعضهم بعضا باجنحتهم و گرد میکنند بعضی فرشتگان بعضی را بابالهای خود حتی یملأوا ما بینهم و بین السماء الدنیا تا آنکه پر میکنند فضا را که میان ایشان و میان
آسمان پایان تر است فاذا تفرقوا پس وقتی که پراکنده میشوند و جدا میشوند ذاکران عرجوا بالا می برآیند فرشتگان وصعدوا الی السماء و میروند تا آسمان قال گفت آنحضرت فیسألهم الله پس می پرسد

فرشتگان را خدای تعالی وهو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است بفرشتگان و در بعضی نسخ با حوالهم من این جئتم از کجا می آئید فیقولون پس میگویند فرشتگان جئنا من عند عباد لك فی الارض می آئیم ما
از نزد بندگان تو که در زمین اند یسبحونك ویکبرونك ویهللونك ویمجدونك و در بعضی نسخ یحمدونك ذکر میکنند ترا بانواع اذکار ویسألونك و دعا و سوال میکنند ترا قال میگوید پروردگار
تعالی و تقدس ما ذا یسألونی چه چیز سوال میکنند مرا قالوا یسألونك جنتك میگویند فرشتگان سوال میکنند ترا بهشت ترا قال میگوید وی تعالی وهل رأوا جنتی آیا دیده اند بهشت مرا قالوا
لا ای رب میگویند فرشتگان ندیده اند ای پروردگار من قال وکیف لو رأوا جنتی میگوید پروردگار چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند بهشت مرا قالوا ویستجیرونك میگویند فرشتگان طلب
امن میکنند از تو و پناه میجویند بتو قال میگوید پروردگار ومما یستجیرونی و از چه چیز طلب امن و پناه میکنند بنون مشدده و در بعضی نسخ بدون نون است قالوا من نارك میگویند فرشتگان طلب امن
و پناه میکنند از آتش تو و عذاب تو قال میگوید پروردگار وهل رأوا ناری آیا دیده اند آتش مرا قالوا لا گویند فرشتگان ندیده اند قال وکیف لو رأوا ناری میگوید حق سبحانه تعالی چگونه میبود
حال ایشان اگر میدیدند آتش مرا قالوا ویستغفرونك میگویند فرشتگان طلب آمرزش میکنند از تو قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی فقد غفرت لهم پس بتحقیق آمرزیدم مر ایشان را
فاعطیتهم ما سألوا و دادم ایشان را چیزیکه سوال کردند ایشان یعنی بهشت واجرتهم مما استجاروا و امان دادم ایشان را از چیزیکه امان جستند ایشان یعنی آتش قال گفت آن حضرت یقولون
میگویند فرشتگان رب فیهم فلان عبد خطاء ای پروردگار در میان ایشان فلان بنده است گناهکار بدکار انما مر فجلس معهم نبود آن بنده مگر آنکه میگذشت از ایشان پس نشست با ایشان نه که
ذکر کند قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید پروردگار وله غفرت و مر او را هم آمرزیدم هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم ایشان آن قوم اند که بدبخت نمیشود و بی نصیب نمی باشد بسبب ایشان
و مصاحبت ایشان هم نشین ایشان وقال غوث الثقلین الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه شعر انا من رجال لا یخاف جلیسهم ریب الزمان ولا یری ما یرهب وعن حنظلة بن الربیع
بضم را و فتح موحده و کسر تحتانیه مشدده الاسیدی بضم همزه و فتح سین مهمله و کسر تحتانیه مشدده و بسکون یا نیز گفته اند منسوب باسید بن عمرو بن تمیم صحابیست کاتب وحی بود و از زهاد عرب و عقلای
ایشان بود عمر طویل یافته و در اوائل امارت معاویه رض از عالم رفته قال گفت حنظله لقینی ابو بکر فقال کیف انت یا حنظلة پیش آمد مرا ابوبکر صدیق رض گفت ابوبکر چگونه تو و چیست حال تو در
یقین ایمانی ای حنظله قلت نافق حنظلة گفتم منافق شد حنظله قال سبحان الله ما تقول گفت ابوبکر چه میگوئی و با این خلوص ایمانی که تو داری چگونه نسبت نفاق بخود میکنی قلت گفتم نکون عند
رسول الله می باشیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یذکرنا بالنار والجنة تذکیر میکند و وعظ میگوید آن حضرت ما را با آتش دوزخ و بهشت کانا رأی عین گویا که ما می بینیم بهشت و دوزخ را
دیدن بچشم فاذا خرجنا من عند رسول الله پس چون بیرون می آئیم از نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عافسنا الازواج والاولاد والضیعات مخالطت میکنیم با زنان و فرزندان را
و ضیعتها را و باغها را نسینا کثیرا فراموش میکنیم بسیاری از آن چیزها که یاد داشتیم نزد آن حضرت یعنی غفلتی طاری میگردد که آن حالت که داشتیم نمی ماند معافست معالجت و ممارست و مخالطت و ضیعت هو
چیزیکه معاش مردم بوی بود چنانکه تجارت و زراعت و جز آن و بمعنی حرفت نیز آمده و در قاموس گفته که ضیعت زمینی که حاصل داشته باشد قال ابوبکر فوالله انا لنلقی مثل هذا گفت ابوبکر پس بخدا سوگند
بدرستیکه ما هر آئینه پیش می آئیم مانند این حالت را که تو میگوئی یعنی ما را نیز همچنین حال است که بجهت غیبت و حضور تفاوتی در حال پیدا میشود و اگر چه یقین ایمانی بر حال خود است حنظله میگوید فانطلقت انا وابوبکر
حتی دخلنا علی رسول الله پس رفتم من و ابوبکر تا که در آمدیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت نافق حنظلة پس گفتم من یا رسول الله منافق شد حنظله یعنی منکه ظاهر و باطن در همه احوال او توام
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وما ذاك چیست این سخن که نسبت نفاق میکنی بخود قلت گفتم من یا رسول الله نکون عندك تذکرنا بالنار والجنة کانا رأی عین فاذا
خرجنا من عندك عافسنا الازواج والاولاد والضیعات نسینا کثیرا ترجمه این عبارت سابق ظاهر شد جز آنکه آنجا بلفظ غائب بود و اینجا بلفظ حاضر فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم والذی نفسی بیده پس گفت آن حضرت سوگند بآن کسیکه بقای ذات من در دست قدرت اوست لو تدومون علی ما تکونون عندی اگر دائم باشید شما بر حالیکه میباشید نزد من و فی
الذکر و باشید همیشه بر حالیکه می باشید نزد من در حالت ذکر لصافحتکم الملائکة علی فرشکم هر آئینه مصافحه کنند شما را فرشتگان بر جایهای خوابهای شما و فی طرقکم و پیش آیند و مصافحه کنند در راههای
شما یعنی دایم در اوقات متضاده و احوال متباینه ملائکه را دریابید ولکن یا حنظلة ساعة وساعة و در مصابیح ساعة فساعة یعنی ساعتی در حضور کار ادا کنید حقوق پروردگار خود را و ساعتی بدهید
ادا کنید حقوق نفسهای خود را و صبر آدمی و ثبات وی بر حق صرف و حد محض دشوار است بیت اگر درویش بر حالی بماندی سر دست از دو عالم بر فشاندی گهی بر طارم اعلی نشینم گهی بر پشت پای
خود نه بینم ثلاث مرات سه بار فرموده ظاهر آنست که مقصود تکرار این عبارتست که یا حنظلة ساعة وساعة و تواند که مراد تکرار ساعت باشد یعنی ساعتی بذکر و ادای حق پروردگار و ساعتی بقضای
حاجت نفس و ساعتی بادای حق اهل و عیال والله اعلم رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انبئکم بخیر اعمالکم گفت آن حضرت
آیا نه آگاه کنم و خبر دهم شما را ببهترین عملهای شما وازکاها عند ملیککم و پاکیزه تر و گواراترین عملهای شما نزد پادشاه شما وارفعها فی درجاتکم و بلند ترین عملهای شما در پایها و مرتبهای شما وخیر
لکم من انفاق الذهب والورق و عملی که بهتر است شما را از خرج کردن زر و سیم فی القاموس ورق مثلثة و بروزن کتف و جبل دراهم مضروبه وخیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم
ویضربوا اعناقکم و بهتر است مر شما را از آنکه پیش آیند دشمنان خود را یعنی کافران را پس بزنید گردنهای ایشان را و بزنند ایشان گردنهای شما را یعنی قتال کردن با کفار قالوا بلی گفتند صحابه بلی بیاگاهان ما را و خبر ده ما را بچنین
عملی که وصف کردی قال ذکر الله گفت آن حضرت این چنین عمل ذکر خداست از اینجا معلوم میشود که افضل اعمال ذکر خداست از تصدق و جهاد و قتال در راه خدا نیز فاضلتر است پس آنکه گویند عبادت
متعدی فاضلتر از لازم است کلیه نیست مخصوص است بغیر ذکر رواه مالك واحمد والترمذی وابن ماجة الا ان مالکا وقفه علی ابی الدرداء لیکن نقل کرده است مالك وقف کرده
این را بر ابی الدرداء و رفع نکرد بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و موقوف قول صحابی را گویند چنانکه در مقدمه گذشت وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی است پدر و مادر وی که عطیه نام
دارد و خواهر او که صما نام است صحبت است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بزیارت ایشان آمده و نزد ایشان طعام خورده و ایشان را دعا کرده و وی آخر صحابی است که در شام وفات یافت بر قول مشهور قال گفت عبد الله

جاء اعرابی الی رسول الله آمد بادیه‌نشینی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ای الناس خیر پس پرسید آن اعرابی که کدام از مردمان بهتر است قال و در بعضی نسخ فقال پس گفت آن حضرت طوبی
لمن طال عمره خوشی باد مر کسی را که دراز شد عمر وی وحسن عمله و نیک شد کردار او یعنی بهترین مردمان این چنین مردیست قال گفت آن اعرابی یا رسول الله ای الاعمال افضل کدام از عملها فاضلتر
قال ان تفارق الدنیا ولسانک رطب من ذکر الله گفت آنکه جدا گنی دنیا را و بمیری در حالی که زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی کنایت است از سهولت و آسانی و روانی زبان چنانکه خشکی زبان عبارت از ضد آن است یا کنایت است از مداومت بر ذکر
تا قریب بموت که از ذکر هنوز زبان خشک نشده باشد که بمیرد رواه احمد والترمذی وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا
چون بگذرید بر مرغزارهای بهشت پس بچرید قالوا وما ریاض الجنة گفتند صحابه چیست و کدام است ریاض جنت قال حلق الذکر گفت ریاض جنت حلقهای ذکر است که مردم مجتمع شده ذکر
خدا میکویند که موصل بریاض جنت است یا ذوق و حضوری که درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت و نمونهٔ اوست بعضی مشایخ گفته اند که نمونهٔ لذت بهشت درین دنیا ذوقی است که از تملق
مناجات وقت سحر حاصل میگردد و حلق بکسر حا و فتح لام جمع حلقه است بفتح حا و سکون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع و حلق و حلقه هر دو را بفتح نیز گفته اند و حربی گفته که حلق و حلقه هر دو بسکون لام
مثل تمر و تمره و درین حدیث دلیل است بر آنکه تحلیق برای ذکر مشروع است رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد مقعدا لم
یذکر الله فیه کسیکه نشیند در مجلسی که ذکر نکند خدا را در وی کانت علیه من الله ترة باشد بر وی از خدا حسرت و نقصان ومن اضطجع مضجعا لا یذکر الله فیه وکسیکه بر پهلو افتد در
خوابگاه که ذکر نکند خدا را در وی کانت علیه من الله ترة باشد بر وی از خدا حسرت و نقصان یعنی در هر حال در نشست و برخاست و در خواب و بیداری و شب و روز بذکر مشغول باید بود و هر وقت که
خالی از ذکر بود موجب حسرت و ندامت خواهد بود در قیامت بیت چو اول شب آهنگ خواب آورم به تسبیح نامت شتاب آورم و گر نیم شب سر بر آرم ز خواب ترا خوانم و ریزم از دیده آب
و گر بامداد است راهم بتست همه روز تا شب پناهم بتست رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من قوم یقومون من مجلس لا یذکرون الله
فیه نیست هیچ گروهی که برخیزند از مجلسی و ذکر نکنند خدا را در ان مجلس الا قاموا عن مثل جیفة حمار مگر آنکه برخیزند از مانند مردار خر وکان علیهم ترة و باشد آن مجلس بر ایشان موجب حسرت
و ندامت رواه احمد وابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه نشینند هیچ قومی مجلسی را که ذکر نکنند خدا را در ان
مجلس ولم یصلوا علی نبیهم و درود نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الا کان علیهم ترة مگر آنکه باشد بر ایشان حسرت فان شاء عذبهم وان شاء غفر لهم پس اگر خواهد
خدای تعالی عذاب کند ایشان را بر ترک ذکر و صلوات یا بر آنچه گذشته است در مجلس از آنچه موجب ترة است و اگر خواهد بیامرزد تقصیر ایشان را رواه الترمذی وعن ام حبیبة رضی الله
عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل کلام ابن ادم علیه لا له هر سخن آدمی زیان است بر وی نه سود مر او را الا امر بمعروف او نهی عن منکر مگر امر کردن کسی را
بامر مشروع یا باز داشتن از نامشروع او ذکر الله یا ذکر خدا رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب و ازین حدیث معلوم میشود که در مباح
نیز زیانست و این تشدید و مبالغه است و ضرر مباح آنست که در وی خسارت است و موجب قساوت قلب وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تکثروا
الکلام بغیر ذکر الله بسیار مکنید سخن را بی ذکر خدا فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب زیرا که بدرستی بسیاری سخن بی ذکر خدا سبب سختی است مر دل را و قساوت کنایت است
از عدم قبول ذکر خدا و خوف و رجا و جز آن از صفات حمیده وان ابعد الناس من الله القلب القاسی و بدرستیکه دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت است رواه الترمذی
وعن ثوبان رض مولای آن حضرت است و در سفر و حضر ملازم درگاه بود قال گفت لما نزلت هرگاه فرود آمد این آیت والذین یکنزون الذهب والفضة که مذمت جمع کردن زر و سیم است
کنا مع النبی بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره در بعضی سفرهای آن حضرت فقال بعض اصحابه پس گفتند بعضی از صحابهٔ آن حضرت نزلت فی الذهب
والفضة فرود آمده است این آیت در زر و سیم لو علمنا ای المال خیر کاشکی میدانستیم ما که کدام مال خیر و بهتر است فنتخذه پس می گرفتیم ما آن مال را و می نهادیم و مستحق ذم و وعید نشدیم
فقال پس گفت آن حضرت افضله لسان ذاکر وقلب شاکر بهترین مال زبان ذاکر و دل شاکر است وزوجة مؤمنة تعینه علی ایمانه و زن مسلمان که اعانت کند و یاری
دهد مرد را بر ایمان او یعنی بر حفظ احکام ایمان از نماز و صدقه و قتال و اکل حلال و عفت و جمعیت و حضور رواه احمد والترمذی وابن ماجه الفصل الثالث عن ابی سعید
قال خرج معاویة رض علی حلقة فی المسجد گفت ابو سعید خدری بیرون آمد معاویه رض بر جماعتیکه گرد کرده نشسته بودند در مسجد فقال ما اجلسکم ههنا پس گفت معاویه چه چیز نشانیده
شما را درینجا و برای چه نشسته اید و چکار میکنید قالوا گفتند ایشان جلسنا نذکر الله نشسته ایم که ذکر میکنیم خدا را قال گفت معاویه الله ما اجلسکم الا ذلک آیا بخدا سوگند نشانده است شما را
و نشسته اید مگر برای ذکر خدا و اینجا حرف قسم از وی محذوف است و بعد از حذف حرف قسم منصوب آید و مجرور نیز می آید بعد از ان حرف استفهام آورده اند و ممدود ساختند قالوا الله
ما اجلسنا غیره گفتند بخدا سوگند که نشانده است ما را جز ذکر او و اخال حرف استفهام در جواب بمشاکله سوال است قال گفت معاویه اما انی لم استحلفکم تهمة لکم آگاه باشید بدرستیکه
من سوگند نداده ام شما را از جهت تهمت نهادن مر شما را بدروغ یعنی بلکه بقصد اتباع آن حضرت که وی صلی الله علیه وسلم نیز بیرون آمد و حلقهٔ از صحابه دید نشسته در مسجد و سوگند داد و پرسید چنانکه من
پرسیدم بعد از ان حدیث روایت میکند و میگوید و ما کان احد بمنزلتی من رسول الله و نبود هیچ یکی بمنزله و مرتبهٔ من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقل عنه حدیثا منی
کمتر از وی حدیث کردن از آن حضرت مقصود بیان واقع است یا اعلام بعدم نسیان است چه هر که بیشتر حدیث میکند احتمال نسیان دارد وان رسول الله و بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم خرج علی حلقة من اصحابه بیرون آمد بر حلقهٔ از اصحاب خود فقال ما اجلسکم ههنا پس گفت چه چیز نشانده است شما را اینجا قالوا جلسنا نذکر الله گفتند صحابه نشسته ایم که ذکر میکنیم
خدا را ونحمده علی ما هدانا للاسلام و حمد میگوئیم خدا را بر راه نمودن ما را برای دین اسلام ومن به علینا و منت نهادن وی تعالی باسلام بر ما قال گفت آن حضرت الله ما اجلسکم

در دنیا و غیره است
آن قال
ان تفارق الدنیا
ولسانک رطب
من ذکر الله
آن حضرت

ذلك قالوا آلله ما اجلسنا الا ذلك قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما انی لم استحلفکم تهمة لکم لکنه اتانی جبرئیل ولیکن آمد مرا جبرئیل فاخبرنی ان الله عز وجل
یباهی بکم الملائکة پس خبر داد مرا که خدای تعالی مباهات و مفاخرت میکند و می نازد بشما فرشتگان را رواه مسلم وعن عبد الله بن بسر ان رجلا قال روایت است از عبد الله
بن بسر که عنقریب ذکر وی در فصل ثانی گذشت که مردی گفت که یا رسول الله ان شرائع الاسلام قد کثرت علی بتحقیق شریعتهای اسلام و احکام آن بتحقیق بسیار شده بر من فاخبرنی
بشیء اتشبث به پس خبر ده مرا بچیزی که چنگل در زنم و در آویزم بوی یعنی خبر ده مرا بعملی که مستجلب ثواب کثیر باشد که لازم گیرم و ورد خود سازم آنرا بعد ادای فرائض و مستغنی شوم بوی
از سائر نوافل و اوراد اینچنین تفسیر کرده اند این کلام را قال لا یزال لسانك رطبا من ذکر الله گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تر از ذکر خدا معنی این عبارت در فصل ثانی گذشت
رواه الترمذی و ابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ای العباد افضل وارفع
درجة عند الله یوم القیمة روایت است از ابی سعید خدری بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد و کدامین بنده از بندگان فاضلتر و بلند پایه تر است نزد خدا روز قیامت قال الذاکرون
الله کثیرا والذاکرات گفت آنحضرت مردان و زنان ذکر کننده خدا را بسیار قیل گفته شد یا رسول الله و من الغازی فی سبیل الله ذکر کنندگان خدا از غزا کنندگان در راه خدا
نیز فاضلتر و بلند پایه تر اند قال گفت آنحضرت لو ضرب بسیفه فی الکفار والمشرکین غازی اگر بزند شمشیر خود در کافران و مشرکان حتی ینکسر ویختضب دما تا آنکه شکسته گردد و رنگ
گیرد بخون شمشیر یا غازی فان الذاکر لله افضل منه درجة پس بدرستیکه ذکر کننده مر خدا را فاضلتر است از وی باز روی درجه یعنی و اگر غزا و کارزار با کفار باین سرحد برسد باز ذاکر فاضلتر است چه جای
مجرد جهاد و کارزار رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشیطان جاثم علی قلب
ابن آدم شیطان نشیننده و چسپنده است بر دل آدمی فاذا ذکر الله خنس پس چون ذکر میکند آدمی خدا را پس میرود و جدا میگردد شیطان واذا غفل وسوس و چون غافل و بیخبر میگردد از ذکر
خدا وسواس میدهد جثوم سینه بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جز آن از آنچه بر زمین میچسپد از جانوران و خنوس پس ماندن و پس چیزی پنهان شدن و وسواس اندیشه بد در دل افکندن رواه
البخاری تعلیقا روایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که بمعنی حذف کردن اسناد است از اول و بخاری این قسم احادیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت و
عن مالك قال بلغنی ان رسول الله روایت کرد امام مالك گفت که رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل خلف
الفارین ذکر کننده خدا در میان غافلان مانند قتال کننده است از پس گریزندگان یعنی جماعت گریخته از جنگ که بعد از ایشان شخصی قتال میکند و قتال با کافران همیشه فضل دارد خصوصا بعد از گریختن
جماعت وذاکر الله فی الغافلین کغصن اخضر فی شجر یابس همچو شاخ سبز است در درخت خشك وفی روایة و در روایتی گفته مثل الشجرة الخضراء فی وسط الشجر مانند درخت
سبز است در میان درختان وذاکر الله فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم مانند چراغی است در خانه تاریك وذاکر الله فی الغافلین و ذکر کننده خدا در میان غافلان یریه الله
مقعده من الجنة وهو حی مینماید او را خدای تعالی جای نشست او در بهشت در خواب یا در بیداری یا یقینی می بخشد چنانکه گویا می بیند وذاکر الله فی الغافلین یغفر له بعدد کل
فصیح واعجم آمرزیده میشود او را گناهان بشمار هر گویا و ناگویا والفصیح بنو آدم و مراد بفصیح آدمیانند والاعجم البهائم و مراد باعجم چارپایان اند رواه رزین وعن معاذ بن جبل
رضی الله عنه قال ما عمل العبد عملا انجی له من عذاب الله من ذکر الله گفت معاذ بن جبل رض عمل نکرد بنده هیچ عملی رستگاری دهنده تر مر او را از عذاب خدا از ذکر خدا که آنرا
عملها نجات دهنده تر است بنده را از عذاب رواه مالك والترمذی وابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول
انا مع عبدی اذا ذکرنی بدرستیکه خدای تعالی میگوید من با بنده خودم برحمت و اعانت و توفیق وقتی که ذکر میکند مرا وتحرکت بی شفتاه و می جنبد بذکر من هر دو لب وی مراد اجتماع ذکر قلب
و لسان است و آن افضل است نه آنکه تفسیر ذکر بی است چنانکه بعضی فقها میگویند که ذکر منحصر است در ذکر لسان رواه البخاری وعن عبد الله بن عمر رض عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه کان یقول آنحضرت بود که میگفت لکل شیء صقالة وصقالة القلوب ذکر الله مر هر چیزی را آنچه زنگ میگیرد زدودن است و زدودن دلها ذکر خدا است صقالت زدودن شمشیر
آینه و جز آن و صیقل زداینده شمشیر صیاقلة جمع آن و مصقلة بکسر میم آلت زدودن کذا فی الصراح وما من شیء انجی من عذاب الله من ذکر الله و نیست هیچ چیزی از اعمال نجات دهنده تر
از اعمال از عذاب خدا از ذکر خدا قالوا ولا الجهاد فی سبیل الله گفتند صحابه و نه کارزار کردن در راه خدا با وجود آن محنت و مشقت که در آنست قال گفت آنحضرت ولا ان یضرب
بسیفه حتی ینقطع و نه آنکه بزند بشمشیر خود تا آنکه بشکند شمشیر یعنی اگر جهاد باین مرتبه برسد نیز ذکر فاضلتر از آنست چنانکه در حدیث ابی سعید گذشت و در حصن حصین ولا ان یضرب بسیفه حتی
تنقطع بفوقانیه و در بعضی نسخ بنون و از اینجا معلوم میشود که این جهاد خاص مستثنی است و این مخالف احادیث دیگر است پس چاره نیست از ترجیح یك حدیث بر دیگر یا قول بتوهم راوی ماند و آنچه
کذا فی شرح مولانا محمد حنفی یا گویند که مراد بجهاد مفضول جهادیست که خالی است از ذکر خدا و اگر در جهاد نیز ذاکر باشد شك نیست که وی افضل خواهد بود والله اعلم رواه البیهقی فی الدعوات
الکبیر کتاب اسماء الله تعالی بدانکه اسماء الله تعالی توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارع هر اسمی که در شرع اطلاق وی بر باری تعالی آمده همانرا اطلاق باید کرد و از پیش خود
بحکم عقل نامی نباید نهاد اگرچه هر دو اسم بیك معنی باشند مثلا الله تعالی را عالم گویند نه عاقل و جواد گویند نه سخی و شافی گویند نه طبیب و مختار امام محمد غزالی آن است که اطلاق اسما بعقل بطریق توصیف
جائز است اما بطریق تسمیه روا نبود و این سخن بیانی دارد که در شرح آورده شده است و آنچه میگویند که بنده متصف بصفات حق و متخلق باخلاق وی تعالی میگردد معنی این سخن نه آنست که بنده بعین
صفات حق متصف گردد و حاشا یا صفات بنده مثل صفات وی سبحانه میشود چه مثل آن را گویند که بجمیع وجوه مشارك بود و وی تعالی لیس کمثله شیء است بلکه مراد آنست که بوجهی از وجوه برتوی از صفات
حق مناسب حال بنده بر ان می افتد چنانکه این اسم را بر ان اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا اشتراك نیست جز اطلاق لفظ مثلا رحمت و قدرت و عزت که صفات حق تعالی اند حقیقت و دیگر و انند که حکم

و بنید وپیدا میشوند مثل آنست تعالی الله عن ذلک وتخلق در غیر اسم الله است از اسمای صفات وآنچه تعلق در جمیع اسماست که اعتقاد معانی آن کرده بصدق همت متوجه بآن باشند وحق عبودیت بدان ادا نمایند
و بآنچه درآن تخلق وتحقق بدان شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یابد واما در اسم الله تعالی تعلق است نه تخلق الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان لله تعالی تسعة وتسعین اسما بدرستیکه خدای تعالی را نود ونه نام است اگر گویند که بتحقیق ثابت شده از مذهب اهل سنت وجماعت که خدای تعالی را هشت صفت است پس این اسامی کثیره
از کجاست ونیز اسمای تعالی بیشتر از نود ونه است پس وجه تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکه اگرچه صفات هشت است ولیکن افعال بسیار است پس کثرت اسما از آنجا است وفی الحقیقه راجع بسوی صفات
واز ثانی آنکه تخصیص باین عدد وحصر در این باعتبار این صفت است که فرمود من احصاها دخل الجنة شاید که این خاصیت مخصوص باین اسماست چنانکه پادشاهی که صد هزار سوار دارد گوید که صد هزار سوار را
که هرجا که فرمایم بآنجا برسند وفتح کنند اگرچه سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص باین هزار است کذا قالوا وبعضی از متصوفه گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را نود ونه خصلت مذموم ظلمانی است پس
آن حضرت صلی الله علیه وسلم نود ونه اسم از اسمای الٰهی اختیار فرمود که از هر اسمی نوری مناسب ازالت کدورت وظلمت یکی از آن خصلتها فایض گردد تا بانوار این اسما ظلمات آن خصلتها زائل گردد وبنور
الانوار برسد والله اعلم مائة الا واحدة ودر بعضی نسخ واحدا بی تا صد یک کم این تاکید است نود ونه را تا زیاده وکم خیال نکنند یا در کتابت اشتباه نشود وتسعه وتسعین را سبعه وسبعین یا سبعه و
تسعین یا تسعه وسبعین نخوانند من احصاها دخل الجنة کسیکه احصا کند آن اسمارا در آید بهشت را با مقربان وسابقان ومراد باحصا حفظ است وبعضی گفته اند که علم بمعانی آن وایمان بدان
وتعظیم مسمای آن وبعضی گفته اند که عمل بمقتضای هر اسمی بر حسب طاقت که معنی تعلق وتخلق است وفی روایة در روایتی این عبارت را زیاده کرده وهو وتر یحب الوتر ووی تعالی وتر است
دوست میدارد وتر را وتر بکسر واو وفتح آن بمعنی عدد طاق است چنانچه یکی وسه وپنج مثلا واطلاق این اسم بر حق تعالی بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجزی وانقسام ودر صفات بمعنی لا شبه له ولا مثل
ودر افعال بمعنی لا معین له ولا شریک وعدد فرد مشابهت بذی تعالی در بعضی این معانی ومحبت وتر بمعنی ثواب دادن بر آن ولهذا رعایت کرده شده است عدد وتر در مواضع کثیره در
شرع متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله تسعة وتسعین اسما بدرستیکه خدای تعالی را نود ونه نام است من احصاها
دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم ظاهر ادای عبارت آن بود که اسمارا بطریق تعداد ذکر میکرده ولیکن بطریق توصیف واخبار ذکر کرد ازین جهت وصف کردن حق سبحانه
بوحدانیت واخبار کردن از وی بصفات کمال وتعلیم کردن طریق احصا او ذکر کرد اسمارا تا افاده کند تیقظ وشوق وذوق ولذت بتوحید خدا وصفات وی را واشعار بآنکه الله اسم ذات است واینها
صفات او یند ثابت مر او را ودر ضمن این تعداد نیز حاصل می گردد وکلمه هو اشارتست بذات مجرده وهویت مطلقه والله اشارتست بمرتبه جامعه مر صفات را مجملا والرحمن الرحیم بتفاصیل صفات واتصاف
ذات بآن مفصلا پس هو برای اتصال سر است والله برای مشاهده روح والرحمن الرحیم برای مکاشفه قلب ومر این فقیر را در شرح کلمه هو کلمات عجیبه واشارات غریب است که نطاق بیان از آن تنگ است
اکنون شروع کنیم بتوفیق الله وکرم الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت منفرد بوجود حقیقی است وهر موجودی که جز اوست استفاده وجود از وی کرده ودر حد ذات خود معدوم است ووجود وی
از آن جهت است که نسبت بوی دارد ورو بآن جانب دارد وباین معنی است آیه کل شیء هالک الا وجهه ودرست بود که لا موجود فی الحقیقة وبالذات الا الله والله علم است مر ذات واجب الوجود
که معبود بحق است واله بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل ودر مفهوم وی جامعیت جمیع صفات ماخوذ است وباقی اسما دلالت میکنند مگر برای احاد صفات واین اسم بر غیر وی تعالی اطلاق نمیکنند
بحقیقت نه بمجاز واسمای دیگر را اطلاق میکنند اگرچه بمجاز بود پس وی اعظم اسما باشد واسمای دیگر را اسماء الله میگویند نه عکس ومعانی سائر اسما متصور است که متصف شود بنده بآن ومتخلق گردد بوجهی که مذکور
شد واین اسم برای تعلق است نه تخلق ونصیب بنده ازین اسم آن است که بتمام دل خود مستغرق یاد وی گردد والتفات بما سوای وی نکند وامید بغیر وی ندارد واز غیر وی نترسد ودر دیده
شهود وغیر او را نبیند بیت رفت از میان همین خدا ماند خدا الفقر اذا تم هو الله اینست الرحمن الرحیم این هر دو اسم مشتق از رحمت اند برای مبالغه ورحمن ابلغ است که شامل رحمت دنیا وآخرتست و
مخصوص است بذات مقدس وی تعالی ورحمت افاضه خیر است بر محتاجان بطلا ارادت آن برای ایشان ورحمت حق عام است متناول نعم دنیا وآخرت وشامل ضرورات وحاجات ومزایا وخواص بمحض جود وعنایت
بی شائبه غرض وعوض ونصیب بنده ازین دو اسم آن است که چون شناخت که منعم حقیقی وولی نعمت مطلق اوست باید که توکل بر وی کند وهمه کارهای خود را بوی سپارد وبکلیت خود متوجه بجناب
رحمت او باشد واز غیر وی مدد نجوید وبغیر او روی نیارد واین همه تعلق باین دو اسم است وتخلق آنست که رحمت کند بندگان خدا را وبهمه نظر بعین رحمت کند ودر ازاله منکر سعی کند وتا تواند حاجت
محتاجان برآرد بطریق عنایت وارادت خیر بی غرض وعوض اگرچه حقیقت رحمت از آدمی وجود نپذیرد وبی غرض وعوض نباشد الملک پادشاهی که ملک دو عالم در حیطه قدرت وتصرف اوست
وپادشاه حقیقی اوست وبر همه اشیا غالبست ودر همه چیز تصرف بایجاد واعدام واحیا واماتت ومنع وعطا او راست ومستغنی است در ذات وصفات خود از هر موجود وهر موجود محتاج است بوی هر موجود در ذات
وصفات ووجود وبقا وافعال وآثار پس هرچیز که ماسوای اوست مملوک ومنقاد اوست ووی مستغنی است از همه چیز منفرد است بتقدیر وتدبیر خود وهیچکس نیست رد کننده حکم او واو سرکشنده از اراده
وی پس اوست پادشاه وحاکم علی الاطلاق وملک اخص وابلغ است از مالک وهر ملک مالک است وهر مالک ملک نه وچون بنده شناخت که پادشاه علی الاطلاق اوست بنده درگاه او گردد
وگدای او باشد وطلب عزت از آستان خدمت وطاعت وی کند وچون دانست که هرچه ماسوای حق است محتاج است بوی ومنقاد ومسخر است حکم او را وقضای او را واجب است که تعلق کند بجناب
قدرت وتصرف وی وبی نیاز گردد از مردم بالکلیه وظاهر نگرداند احتیاج خود را بایشان وبیم وامید ندارد از ایشان وتخلق باین اسم آنست که تصرف کند در مملکت نفس وقلب وقالب خود ومالک گردد جوارح
وقوای خود را ومسخر گرداند ایشان را بر طاعت حق وحکم شرع تا پادشاه عالم وجود خود باشد ودر طالبان ومرشدان نیز تصرف کند بعضی مشائخ وصیت خواستند فرمود پادشاه دنیا وآخرت باش یعنی
قطع کن حاجت وشهوت خود را از دنیا زیرا که پادشاهی وملک رانی در آزادی وبی نیازیست القدوس نهایت پاک ومنزه از سمات نقصان ولوازم حدوث وامکان بلکه منزه از هر وصفی
که دریابد آنرا حس ویا تصور کند خیال ویا برسد بآن وهم یا احاطه کند بدان عقل چنانکه گفته اند کل ما یحس بالک او خطر فی خیالک فالله وراءه بیت هرچه اندیشی پذیرای فناست وانچه در اندیشه ناید

آن خداست و نصیب بنده ازین اسم آن است که بداند که ممکن نیست وصول بجناب قدس وی مگر بعد از عروج از عالم حس و خروج از حظوظ جسمانیت و تصفیهٔ لوح قلب از نقوش اغیار و تنزیه باطن از ما سوای
حق است گفت امام غزالی قدوس عبد تطهیر او است علم خود را از تعلق بتخیلات و محسوسات و موهومات و ارادات خود را از حظوظ بشریت که راجع اند بشهوت و غضب تا باقی نماند مراو را حظی مگر در مقتضای خدا
مگر بلقای وی و نه شادی مگر بتقرب وی جل و علا السلام اصل بمعنی سلامتست و مراد اینجا بمعنی سالم است کسی که سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان و افعال وی از شر که نه در شر محض و نه
باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی همه خیر اند بالذات و شر نیست و مگر بعارض و بعضی فرق در میان قدوس و سلام گفته که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقصی که مقتضای ذات بود و سلام بر برات
از نقصی که عارض گردد بعروض آفت و بعضی گفته اند که قدوس در ازل است و سلامت در لایزال و این قریب باول است و سلام بمعنی سلامت بخش مومنان از آفت کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده
در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قولا من رب رحیم بران دلالت دارد و امام غزالی گفت هر عبدی که سلامت ماند از غل و غش و حقد و حسد و ارادهٔ شر دل وی سلامت ماند از معاصی و آثام ترقی
و سلامت باشد از واژگونی صفات و اخلاق وی و او است سلام از بندگان حق مشرف بتقرب از جناب السلام تعالی و تقدس و مراد بواژگونی در صفات آنست که عقل وی اسیر شهوت و غضب اسیر عقل و مطیع
وی باشند و وصف کرده بنفسه و بسلام و اسلام مگر کسی که سلامت مانند مسلمانان از دست و زبان وی و بیاید بخدا بقلب سلیم المؤمن امان دهنده خلق را به پیدا کردن اسباب امان و آلات آن چنانکه
اعضا و حواس و اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار در دنیا و امان دهنده از آفات آخرت بکلمهٔ توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه این کلمه حصن است
از آفات دنیا و آخرت و این هر جان و ایرانست و در غیر ایشان مربوط ساخته باسبابی که موجب امان است از هلاک و عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق
پس او است مومن مطلق و از جملهٔ افادهٔ امن است که تلقین کرده است مومنان را از حجج و براهین بر صدق دین و افاضه نموده از انوار یقین برای حفظ ایمان و تائید نموده است و توفیق داده است برای حفظ و عصمت
از معاصی و مومن بمعنی مصدق رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود بایجاد موجودات و اظهار مکونات نیز گفته اند و حق بنده این است که چون دانست که او است تعالی شانه امان دهنده از
شر نفس و مکر شیطان الغدار دست بجناب وی و امن طلبد از وی از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق باین اسم آنست که ایمن دارد خلق را از شر خود و سبب دفع خوف و هلاک ایشان گردد در دین و دنیای
ایشان و سزاوارترین بندگان باسم مومن کسی است که سبب امن خلق گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و سبیل نجات و این حرفت انبیا است و بزرگترین ایشان سید انبیا است صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و تابعان و پیروان ایشان از علمای دین و بدانکه چنانکه وی تعالی مومن است بخلق اسباب امن همچنین مخوف است بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی مخوف منافات ندارد ببودن او
مومن چنانکه بودن او معز منافات ندارد ببودن او مذل و قابض و باسط و ضار و نافع ولیکن اطلاق مخوف در شرع نیامده و اسماء الله توقیفی است چنانکه سابقا معلوم شد المهیمن در لغت بمعنی
نگهبان و آنکه امین کند دیگری را از خوف که معنی رقیب است با زیادت مبالغه در حفظ و مراقبه امام غزالی گفته که معنی وی در حق باری تعالی آنست که وی سبحانه قائم است بر خلق باعمال و ارزاق و آجال ایشان و قیام
وی تعالی باطلاع و استیلا و حفظ است و هر که مشرف و مطلع است بر کنه چیزی و مستولی است بران و حافظ است آنرا مهیمن است و جمع نمیکند این معانی بر وجه اطلاق و کمال مگر وی را عز و جل و بنده را باید که
چون بشناسد که خدای تعالی مهیمن و رقیب است بر احوال ظاهر و باطن او مراقبت کند این معنی را در احوال خود و شرم دارد از وی که ناشایسته کند و در زبان قوم این را مراقبه گویند و تخلق باین اسم آنست که مراقب و محافظ
باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وی و غالب و مستولی گردد بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس مهیمن گردد بر نظر نفس خود و چون قیام نماید بحفظ احوال بندگان بر نهج سداد و
رشاد حفظ وی ازین صفت وافرتر باشد العزیز بمعنی غالب و قوی و بی مانند آید و برآنکه وصول باو بآسانی دست ندهد عزیز گویند و این صفات بر وجه تمام و کمال جز حضرت پروردگار را تعالی شانه ثابت
نباشد مگر آنکه وی تعالی از فیض عزت خود نصیبی بخشد قوله تعالی من کان یرید العزة فلله العزة و لرسوله و للمؤمنین و کسیکه شناخت که او است تعالی عزیز عزت از وی خواهد و عزت جز در طاعت و خدمت وی
نجوید و هیچ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگرد مگر کسی را که وی عزت بخشیده و عزیز گردانیده بیت عزیزی و خواری تو بخشی و بس عزیز تو خواری نه بیند ز کس و وجه تخلق آنکه بر نفس و هوای خود غالب بود و قوت
و صولت وی بر نفس و شیطان سخت بود و آبروی خود را بطمع و سؤال و مذلت بر در اهل دنیا نریزد و اظهار احتیاج بغیر وی تعالی نکند و در علم و عمل عدیم المثل و صعب الوصول گردد چنانکه کسی بر رفعت
کنه حال وی راه نبود الجبار جبر شکسته بستن و نیکو کردن حال کسی را و بزور و غلبه بر کاری داشتن کسی را و بمعنی علو و ارتفاع نیز آید نخله جبارة میگویند درخت خرما را که از بلندی دست بآن نرسد
و جبار مبالغه در جبر است و تمامهٔ این معنی ثابت است مر ذات پاک خداوند تعالی را بحقیقت و کمال منحصر است در وی او است جبر کنندهٔ شکستها و بصلاح آرنده و نیکو گردانندهٔ کار خراب و روزگار
از او و جمیع موجودات در تحت غلبه و فرمان مشیت او ویند و هیچکس را مجال خلاف وی نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شانه شکسته دل و نیازمند و ملتجی بجناب وی باشد تا شکستگی او را
بندی حاصل شود و حال وی را بصلاح آرد و دائم در اوامر و احکام تشریعی و اداء وی امتثال و استسلام نماید و از حول و قوت خود متبری باشد و تدبیر و اختیار ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت
متصف گردد و وجه تخلق باین اسم آنست که نقائص نفس خود را بتحصیل کمال و استکمال فضایل جبر نماید و در مقام اصلاح بوده ساحت حال را از فساد پاک گرداند و بر نفس سرکش مسلط و غالب بوده و او را بملازمت تقوی
و مواظبت طاعات حامل گرداند و بهمین قیاس نسبت بخلق خدا جابر کسور و مصلح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجرای امور شریعت با مر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بوده جبر کند و همت بلند
دارد المتکبر تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبریا بزرگی و مراد مبالغه و کمال در کبریا است و هیچکس مستحق کبریا و لائق آن جز وی تعالی نیست و کبیر علی الاطلاق او است و هر که کبریائی حق را
و علو قدر او را شناسد باید که دل مستغرق کبریای او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی وی نرم گرداند و در اوامر و احکام سر باز نزند و تخلق باین اسم آنست که همه چیز را جز
وصول بجناب قدس وی تعالی و آنچه اسباب وصول است از شهوات دنیا بلکه مستلذات آخرت را نیز خورد و حقیر داند و بدنیا و اهل دنیا و بزخارف و شهوات آن سر فرو د نیارد و قدمی نهد از
جهت علو شان انسانیت و رفعت مکان دین نه از جهت تعظیم نفس و تجبر ذات خود الخالق البارئ المصور این سه اسم در افاده معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن یکی اند اما هر یک
معنی خاص دارد خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن و برء بمعنی ایجاد و پیدا کردن و تصویر بمعنی صورت کردن و هیأت بخشیدن هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اولا باندازه کردن پس از آن خود

و بعد وی صورت دادن به مثال بنا که نخست اندازه میکند و بعد از ان بوجود می آرد و بعد ازان صورت میکند اگرچه پیدا کردن حق سبحانه هر سه معا بوجود می آید ولیکن رتبهٔ یکی مقدم از دیگریست و هرچه از عالم علوی و سفلی از عرش تا ثری پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت همه بخلق و تقدیر و ایجاد و تصویر او است و آفریدگار همه عالم او است تعالی شانه که بترتیب محکم و صورت بدیعه بالغ غایت حکم و مصالح در ایجاد و وضع ترتیب خلق فرموده فتبارک الله احسن الخالقین و بنده را باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و بهر صورت که نگرد مصور او را مشاهده کند و دائم در تذکر و استحضار و نظر و اعتبار باشد و تخلق عبد باین اسما بر سبیل مجاز بود چه خالق همه اشیا پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی را کسبی و مباشرتی در افعال خود هست که بدان کسب کمالات و اکتساب طاعات و تحصیل امور علمیه و جسمانیات و روحانیات در ذات خود کند و بتوجه و حضور متعرض نفحات الهیه گردد و بعضی گفته اند که تخلق بنده باین اسما آنست که وقتی که از ادای وظائف عبادت پردازد کسبی و کاری کند که بدان وجه معیشتی برای خود پیدا کند خصوصا کسبی و کاری که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض به مردم برسد الغفار مغفرت و غفران آمرزیدن و خدای تعالی آمرزندهٔ گناهان بندگان است و غفار مبالغه است در غافر و غفور از ان بمبالغه تر است چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آید و وی سبحانه پوشنده گناهان است در دنیا و آخرت و نیز ستار قبیح و مظهر جمیل است و ذنوب و رذائل قبائح است و از جملهٔ ستر وی تعالی بر بنده آنست که قبائح ظاهر بدن او که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است در باطن وی بجمال ظاهر پوشیده و خواطر مذمومه و ارادت قبیحه که در دل او است از علم خلق پنهان داشته تا هیچکس را بر سر او اطلاع نباشد نعوذ بالله اگر آنچه در دل آدمیست از وساوس و خطرات و ارادات قبیحه بر خلق ظاهر شدی دوست ترین خلق نزد وی دشمن ترین ایشان بودی مر او را و همه در دشمنی و هلاک او کوشیدندی و آنچه گفته شد معنی غفار و ستار یکی اند ولیکن درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج به بیان فرق درین دو اسم نه و اگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت ذنوب حمل کرده میشد و ستار را بر ستر عیوب چنانکه در بعضی ادعیه آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون داند که وی سبحانه غفار الذنوبست از مغفرت و رحمت وی ناامید نباشد و دست رد بر سینهٔ مجرم نزند و چون دانست که ستار العیوبست از شکرانهٔ این نعمت غافل و فارغ نباشد ولیکن باید که بدان مغرور نگردد و از توبه و انابت غافل نباشد و تاخیر دران جائز ندارد که بر عمر اعتماد نیست بیت لطف حق گرچه مواساها کند لیک چون از حد بشد رسوا کند نسأل الله العافیة و وجه تخلق باین اسم ظاهر است که از جرائم مردم درگذرد و عیبهای ایشان را بپوشد القهار قهر غلبه کردن و چیره شدن بر کسی و وی تعالی غالب است که شکننده است پشت جباران و متکبران را و خوار گردانیده و هلاک کرده است ایشان را و تمامهٔ مخلوقات در تحت صولت قهر وی مقهور و مغلوب اند و عاجز و خوار اند در قبضهٔ قدرت و عظمت وی حیران و سرگردان اند در وادی قهر و جلال وی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و هر که شناخت قهاریت او را از مکر و قهر ناگهانی او ترسان و لرزان باشد در نهایت خوف و التجی بجناب لطف و کرم وی گردد و قهار از بندگان آنست که بسطوت سلطان عزت و قهرمان جلال بر اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد و مداخل ایشان بر روی وقت و حال خود بربندد تا از طریق حق بیرون نیارند و از سلوک آن مانع نه آیند و اعدای عدو وی نفس است که میان دو پهلوی او ست که بنور ایمان قلب مسخر و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بضرب و زجر و تنبیه بترک حدود شرع و نفس را بترک آداب و سنن و اشتغال بما لایعنی و بیهوده تادیب و سیاست نماید و از جمله قهاران مردانند که هرکه با ایشان بمعارضت و مقاومت پیش آید مقهور و مغلوب گردد و مبتلا بفتوحات مکیه هر یک از آیات قرآن را نسبت بیکی از اولیا میکند و میگوید آیت شیخ محی الدین عبد القادر این است و هو القاهر فوق عباده الوهاب وهب و هبه بخشیدن و عطا کردن موهبت بخشش و وی جل جلاله و هم نوال الکثیر الهبة و دائم العطا است که بخشش او را پایان نیست و فیض او را انقطاع نی و هبه حقیقی عطیه ایست که خالی باشد از غرض و عوض چه معطی بغرض و عوض که در برابر عطا چیزی می ستاند در حقیقت واهب نیست بلکه بائع است پس وهاب بمعنی جواد آمد و اسم جواد درین روایت نیست و جود و هبه در حقیقت منحصر است در ذات مقدس باری تعالی او است که می بخشد هر محتاج را هرچه احتیاج دارد و بیشتر از ان و زیاده بران بی غرض و بی عوض درین جهان و دران جهان موافق حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که وهاب مطلق او ست تعالی همه از وی خواهد و از وی امید دارد و از غیر وی طمع ببرد و روی بغیر نیارد و توقع نکند و خواهش هرچند دشوار بود بلکه محال نماید در طلب آن حیا ندارد و دعای این بندهٔ مسکین کاتب حروف در ابتدای حال التعطش که مشوب بنادانی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی اگرچه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید ولیکن نظر بخصوصیت حال و ملاحظهٔ استعداد بنوعی از تاویل استجابت پذیر است ان شاء الله تعالی و اما تخلق باین اسم آنست که بذل کند هر چیز که در دست او است اگرچه جان وی باشد در راه حق بی ملاحظهٔ حظ عاجل و ثواب آجل و بی طلب حسن صیت اگرچه چند حقیقت وهب و جود از آدمی زاد نیاید که ممکن نبود تا فعل بنده وی از کی از ترک نگردد و غرض و غایت در نظر نباشد اقدام براین نکنند و اکمل افراد انسان در هبه و جود سید البشر است صلی الله علیه و سلم که چندان عطا نمود و انعام کرد باذن خدا که غرض و عوض را دران مدخل نباشد بلکه بمحض امتثال امر الهی تعالی و تقدس و همچنین همه انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الرزاق روزی رساننده خلق را از آدمیان و پریان و سباع و بهایم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم است محسوس و معقول محسوس ابدان را است و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون است که لطف باری تعالی بضمانت آن ایستاده و این شامل است تمامه جانداران را که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق موعود که برای متقیان بی تعب و مشقت از آنجا که گمان ندارند وعده کرده است که من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و رزق مقسوم که آنچه قسمت کرده اند میرسد خواه رزق مضمون باشد و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق بندگان او است انتظار رزق جز از وی نبود و توقع از غیر وی ندارد و کار خود را بوی گذارد و توکل بر وی کند و چون دانست که روزی مقدر است از جهت روزی دل تنگ نگرداند و گله و شکایت از خلق نکند و تخلق باین اسم آنست که دست خود را خزانهٔ ارزاق بطون و زبان را خزانهٔ ارزاق قلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار تعالی و بندگان او در اصول ارزاق جسمانیه و روحانیه بانفاق و تعلیم و ارشاد و مانند آن و نیز از وجوه تخلق است که با اهل و عیال و هرکه در مؤنت او ست معیشت بگشاد کند و نفقه بر ایشان تنگ نگرداند و در وقت رسیدن مهمان روی ترش نکند که روزی خود بر خوان تو میخورد بیت منت منه ز مهمان داشت باید بهتر آنکه میخورد بر خوان انعام تو نان خویشتن الفتاح فتح گشادن و بمعنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی شانه گشاینده درهای رحمت بر اصناف بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و گشایش همه کارها از و است و فصل همه خصومتها از و در دنیا بواسطهٔ اسباب و در آخرت بی واسطه و بی حجاب و فتح بمعنی نصر نیز آید چنانکه اذا جاء نصر الله والفتح و انا فتحنا لک فتحا مبینا و بتحقیق گشاده است ابواب فضل و کرامت خود را بر انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است

ایشانرا و تابعان ایشانرا بر اعدای دین چنانکه ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون و وی تعالی گشاده است بر دلهای مومنان درهای معرفت وگشاینده است
درهای مغفرت و یاری دهنده درماندگان وغمگساری عزه وکان اوست و بالجمله فتاح اسم جامع است مرفتح ابواب خیرات و افاضه انواع برکات را وچون بنده دانست که اوست تعالی فتاح باید که فشنید بر درگاه
وی باید فتح ونصر وانتظار حصول افضال بی ملال واستعمال با تسلیم وسکون تحت جریان حکم بیت همه درها بکل بر خود فروبند درا وگیر دایم دل دروبند وتخلق آن است که سعی کند که در بروی خلایق
خیر از مال و علم بگشاید و فصل خصومت میان مردم بکند ومظلومان و درماندگان را نصرت دهد العلیم مبالغه عالم است و وی تعالی عالم است آشکارا و نهان و بخطرات دل وآنچه هنوز در دل
خطور نکرده و علم وی محیط است بکلیات وجزئیات ظواهر اشیا و بواطن آن وکنه حقایق آن وغیر متناهی است معلومات وی وچون دانسته شد که وی تعالی عالم است بظواهر وسرایر ظاهر و باطن را از هرچه
نشاید و نباید پاک باید کرد و ملاحظه علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت وحظ عبد ازین اسم آنست که تحصیل علوم دینیه وتکمیل آن وحقایق ومعارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد
و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع عبارت از آن است بدعا و تذرب زدنی علما مشغول ومشغوف باشد القابض الباسط قبض گرفتگی وتنگی وبسط فراخی وگسترانیدن ضد یکدیگر اند و وی
تعالی تنگ میکند رزق را بر هرکه میخواهد و فراخ می گرداند بر هرکه میخواهد رزق حسی باشد یا معنوی وقبض میکند ارواح را از اشباح نزد اماتت وبسط میکند ارواح را در ان نزد احیا یا قبض میکند در نوم و بسط
میکند در استیقاظ یا تنگ میکرداند دلها را بحزن وملالت بتجلی صفات قهریه جلالیه وفراخ میکند بفرح ومسرت بظهور صفات لطیفه جمالیه وگفته اند که قبض میکند صدقات را از اغنیا وبسط میکند آنرا بفقرا
و این قوم را در معنی قبض وبسط و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب آنرا بتفصیل از کلام بعضی مشایخ عظام نقل کرده شده است وچون بنده دانست که قابض و باسط اوست تعالی شانه بر
قبض صبر میکند و امیدوار می باشد و بر بسط شکر میورزد و ترسکار می باشد و هرجا قبض و بسط می بیند از آنجا می بیند وامام غزالی گفته که قابض و باسط از بندگان آن است که قبض میکند دلهای بندگان را بتخویف و انذار
بجلال خدا و کبریائی او بعنوان غضب و بلای او وبسط میکند به بشارت دادن بلطف وعطای او بصنوف آلاء ونعمای او و یا قبض میکند وتنگی می آرد و بخل میورزد در حقایق اسرار الهیه از غیر اهل آن و افاضت و نشر
میکند باهل انتهی و بعضی گفته اند که تخلق باین دو اسم آن است که با نفس بفرمائی و با هرکه در تحت ضبط و سیاست او است باین دو صفت معامله میکند تا تربیت بکمال باشد هرگاه بسیار ملالت
و سامت بدیشان رسد ببسط رفع کند و هرگاه بسیار جرات کنند و دلیر شوند بقبض ضبط آن نماید وگفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت دهند گی آرام دارد از حد تجاوز نباید کرد تا پژمرده و ملول
کار نکند که طاعت با انبساط و نشاط بقبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت شیطان کند تدبیر بسیاست بلیغ نماید بیت گر کنی یک آرزوی خود تمام در تو صد ابلیس زاید والسلام
الخافض الرافع خفض فرود آوردن رفع بر داشتن فرود می آرد کافرانرا به بدبختی و بر میدارد مومنانرا به نیکبختی و بر میدارد دوستانرا بنزدیک گردانیدن و فرود می آرد دشمنانرا به دور گردانیدن
و فرود می آرد کسی را که میخواهد با سفل سافلین طبیعت و بر میدارد بعضی را باعلی علیین محبت و فرود می آرد یکی را بدرکات جحیم و بر میدارد دیگری را بجنات نعیم واین دو صفت از امهات صفات
بسیار است و بنده چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوی برد از فرود مرتبه ومجاورت اشقیا و در خواهد بلندی درجه و مصاحبت سعدا را در هردو جهان وتخلق باین دو اسم
آنست که پست گرداند باطل را و بالا کند حق را وخفض کند اعدای دین را و دشمنی دارد با ایشان و رفع کند دوستان حق را و دوستی آرد با ایشان که افضل الاعمال الحب لله والبغض لله است و مرتبه نفس را
که اعدا الاعدا وی است خفض کند و مقام دل و روح را رفع کند و مرتبه برادران دینی و مشایخ اهل یقین را بلند و بالا بیند و مقام خود را از همه پست داند و خود را نه بیند و اگر بیند دون هر ناکس بیند بیت منزه شو
که رها پا و سر دیده زخود و عیب و ربیگانه بنمود دید حکیمانی که دور اندیش بودند دوای خلق و درد خویش بودند المعز المذل اعزاز عزیز گردانیدن اذلال خوار کردن عزیز میکرداند آنرا که میخواهد در دنیا بتوفیق
طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در عقبی بعلو مرتبت و نعیم جنت و رویت ذات پاک خود و خوار میکرداند کسی را که میخواهد با ضداد این صفات امام غزالی گفته است که میدهد ملک را
بهرکه خواهد و میکشد ملک را از هرکه خواهد و عز دائم و ملک حقیقی در خلاص از ذل حاجت و اسیری نفس و غلبه شهوت و همت جهل است پس کسی که برداشته شد حجاب از دل وی مشاهده کرد جمال حضرت
عزت را و روزی کرده شد او را ملک قناعت و بی نیاز مندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تائید و غالب شد بر صفات نفس پس بتحقیق عزت داد او را و داد او را ملک دین و دنیا و کسیکه در ذکر و چشم او را
بسوی خلق محتاج کرد او را بایشان و مسلط گردانید بروی حرص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید بنفس و استدراج و ماند در تاریکی جهل بتحقیق خوار گردانید او را و کشید از وی ملک انتهی این اعزاز و اذلال
حقیقی روحانیست که امام ذکر کرده و اعزاز و اذلال حسی جسمانی نیز از صفات و افعال او عز و علا است چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف نسب و تظاهر باتباع و انصار و اضداد آن
اگر ظاهر گردد نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون دانست معز و مذل اوست تعالی عزت دنیا و آخرت از وی خواهد و از خواری و مذلت پناه بدرگاه عزت وی دارد و بداند
که عزت در طاعت است و خواری در معصیت و بحرص و طمع و شهوت نفس خود را خوار نکرداند حکایت آورده اند که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگری نان خورش آن
کودک با این کودک دیگر گفت مرا هم نان خورش بده گفت بیا سگ من باش تا ترا نان خورش دهم آن کودک راضی شد ریسمان در گردن او کرد و میکشید فتح موصلی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک
قناعت کردی سگ یار خود نگشتی بیت بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلق که بار محنت خود به که بار منت خلق وتخلق آن است که عزیز دارد آنرا که خدای تعالی عزیز گردانیده بعلم و معرفت و
مخالفت هوا و طویت و خوار دارد آنرا که خوار گردانیده بکفر و ضلالت و مخالطت و موافقت نفس و جهالت و شهوات السمیع البصیر این دو صفت است مر حق تعالی را که منکشف میکردد بهما
مسموعات و مبصرات انکشاف تام بی احتیاج بآلت و حاسه و وی تعالی شنواست نه بگوش و بیناست نه بچشم و این اکمل است زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و دور و نزدیک نزد وی
برابر است و شنیدن و دیدن چیزی او را از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل حذر از تشبیه است و چون ثابت شده است تنزیه وی تعالی از صفات
چشم ثابت شد تنزیه وی از آن و قرآن مجید ناطق است بثبوت این دو صفت و تاویل آن بعلم خلاف نص ظاهر است و هرکه دانست که حق تعالی سمیع و بصیر است تکلم نمیکند مگر بآنچه راضی است
وی تعالی از آن و هرچه گوید با دب گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و مدح نفس و لعن و طعن پرهیز دوه نه بیند و نه شنود مگر بکلام خدا و رسول خدا و تابعان او را آنچه راضی است حق تعالی از آن

نظر حرام دور دارد از کردن چشم بر عبرت دنیا و زینت آن بپرهیزد و نظر کند بصنائع و بدائع الهی و عبرت گیرد از آن و لازم گیرد دوام مراقبه و مطالعه نفس بمحاسبه و اشارت بی السمیع و بی بصیر هم برفیست **الحکم**
بقهر حاکم است و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است بحکم تشریعی و ارادی و حکم کننده است میان خلائق برفع قاعده ظلم و دفع طریقه جفا و انصاف ستاننده مظلومان است از ظالمان در روز جزا
و حکم کننده بشقاوت و سعادت بر بندگان و در قاموس گفته است که حکم بمعنی قضا است و امام غزالی گفته که از حکم منشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر وی تعالی اصل وضع اسباب را حکم است
که عبارت از امر است و کلمح بالبصر است و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان و کواکب قضا است و ترتیب مسببات بر اسباب لحظه بلحظه تقدیر او است و این را بیانی است که امام در شرح
اسمای حسنی گفته و مجملا از آن در شرح آورده ایم و چون وی تعالی حاکم است باید که بنده استسلام کند حکم او را و انقیاد آرد مر او را و راضی باشد بقضای او و ابرای ذمه خود کند از حقوق و از خصومات
خلق بر ضد باشد و اگر کسی را با او خصومتی افتد انصاف نگاه دارد تا در زمره ظالمان محشور نگردد و در روزی که وی تعالی حکم کرد و رسوا نشود و از سابقه حکم ازلی هراسان و اندوهگین باشد و تخلق آنست
که در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف ورزد و بر نفس خود حاکم باشد بمجاهدات و ریاضات و تقدیر سیاسات که مفضی بصلاح دنیا و دین است **العدل** عدل در اصل بمعنی داد و دهنده است
و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی را بچیزی نیز می آید و وی تعالی منزه است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک او است و همه افعال حق
مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح لا تعد و لا تحصی چنانکه باید و شاید همچنانست قوله تعالی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و وی تعالی با هر یکی معامله برابر عمل وی کند و نیز او را
محبت و حکمت گردانده و این از عدل باشد و گاهی عفو کند بلکه سیئات بحسنات مبدل گرداند و این فضل او است و چون بنده دانست که حاکم مطلق او است و همه بقضا و قدر او است و در همه افعال و احکام او است
باید که در افعال او و تدبیر حکمت او اعتراض نکند بلکه همه حق و عدل داند و تخلق آنکه در مردم عدالت ورزد خصوصا در آنکه رعیت او است و در مملکت وجود او است و شهوت و غضب را تحت سیاست
عقل و دین اسیر گرداند و افعال وی بر حد استقامت و توسط و اعتدال بود بیت سعدیا راست روان گوی سعادت بردند راستی کن که بمنزل نرود کج رفتار **اللطیف** لطف نرمی و نازکی در کار
و کردار نکو کردن بکسی و لطف خدا بنده را توفیق طاعت و عصمت از معصیت است و از جمله لطف او به بندگان اعطای وی است فوق کفایت و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن بسعادت
ابدیه بتخفیف در مدت قصیر که عمر است بلکه در یکساعت چنانکه کسی که ایمان آورد و گاهی مشقت مجاهدت کلفت ریاضت بلطف و نرمی آسان میگرداند و اگر خواهد بی زحمت ریاضت و مجاهدت
بمنزل مقصود میرساند و بتقرب و قبول درگاه خود مخصوص و مشرف میگرداند و لطف را العلیم بدقائق مصالح و خفیات امور و رسانیدن آن بمستصلح بر سبیل رفق و نرمی نیز تفسیر کرده اند و این
هر دو او معنی احاطه حق سبحانه بدقایق و خفایا و رفق در افعال و لطف وی در آن از احاطه حصر و حیطه بیان بیرون است و تنبیه کرده است امام غزالی در بعضی امثله آن و گفته چنانکه لطف او در خلق
جنین تا آخر عمر و رسانیدن غذا چه در شکم و چه در حالت رضاع و بعد از آن و اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و بر آوردن جواهر نفیس از میان احجار و بیرون آوردن عسل از مگس و ابریشم
از کرم و در از صدف و عجیبتر از همه پیدا کردن آدمی که مستودع معرفت و حامل امانت و مشاهد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات است و صفات او است و امثال این بیرون از حد حصر و احصاء است
و هر که دانست که وی تعالی لطیف است و عالم بمکنونات ضمائر است و موصل جلایل نعم باید که ظاهر و باطن را از مکر و تلبیس و ترک ادب و اخلاق ذمیمه نگاه دارد و شکر نعمت وی گوید و توفیق خیر و
طاعت از وی جوید و بتقصیر خود معترف آید و تائب و معتذر گردد و تخلق آنست که به بندگان خدا لطف ورزد و نرمی کند چه در افاق حسیه دنیویه و چه در منافع روحانیه و دینیه و دعوت الی الله و
ارشاد بطریق حق برفق و لطف و حکمت و موعظه حسنه و علم حقایق و فهم دقایق پوشیده با رفق و سهولت و نرمی بخلایق برساند و افادت نماید **الخبیر** خبیر آگاهی خبیر آگاه و دانا و نیست هیچ چیز
در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمیشود در زمین و آسمان و ذره مضطرب و مطمئن نمیگردد و دور کون و مکان بعضی نیز مذکر آنکه نزد او است تعالی شانه از آن خبر و با این معنی خبیر راجع بمعنی علیم گردد
اگر آنچه خبیر مخصوص باخبار دارند و بمعنی عالم باخبار گویند امام غزالی گفته که خبیر بمعنی علیم است لیکن علم چون اضافت کرده شود بخفایای باطنه خبرت گویند و صاحب آنرا خبیر نامند انتهی و گاهی خبیر
بمعنی مخبر نیز دارند یعنی خبر دهنده از مکنون علم خود و وی تعالی خبر دهنده است از گذشته و آینده بکلام خود و باین معنی راجع بصفت کلام گردد و خبرت و اختبار بمعنی آزمودن نیز آید و وی تعالی آزماینده است
بندگان را بامر و نهی و تکلیف شرعیه چنانکه فرمود لیبلوکم ایکم احسن عملا و بنده چون دانست که حق تعالی خبیر است مراقبه علم او را از دست ندهد و تصدیق نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا
آرد و تخلق آنکه بکارهای دین دانا و باریک بین باشد و از آنچه در عالم قلب و قالب او میرود خداوند بصیرت و خبردار باشد و از مکاید نفس و مکر و خدع آن پرحذر بود و خبر دهنده باشد مردم را از آن
و منتهی و داعی ایشان بود بطریق نجات از آن و آزماینده بود ایشان را بدان **الحلیم** حلم آهستگی و بردباری و حلیم آنکه او را خشم از جای نبرد و باعث بر استعجال عقوبت بنده و مسارعت انتقام نگردد
با وجود اقتدار اگر بتوبه تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد بی توبه نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است و بنده گاهی استعجال نمی کند در عقوبت و لیکن بر عزم آن می باشد و کینه نگاه میدارد و تا فرصت
فرصت کینه را می کشد و وی سبحانه خود را بانتقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آنست که از انتقام وی خائف باشد و از جهت حلم وی امیدوار عفو باشد که چون در حال حلم کرده است در آن نیز مغفرت کند
و باید که این چنین خدائی را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد و عفو میکند و نعمت که داده است باز نمی ستاند شکر گوید و شرم دارد که در نظر چنین کریمی بیفرمانی کند و تخلق آنست که بناپسندی که ببیند
از جا نرود و تمکین و وقار ورزد و بعقوبت زیر دستان تعجیل ننماید و صفح و عفو شیمه خود سازد مگر در اجرای حدود شریعت **العظیم** العظم و العظمة بزرگ شدن و عظمت گاهی در اجسام که مدرکات ابصار است
اطلاق یابد و گویند که این جسم عظیم است و آن جسم عظیم تر از وست و قتی که امتداد و مساحت وی در طول و عرض و عمق آن بیشتر از این باشد باز این دو قسم است یکی آنکه پر میکند چشم را و محیط میگردد باصره
بمانند چنانکه فیل و امثال آن و یکی دیگر است که محیط نمی گردد بصر باطراف وی چنانکه زمین و آسمان و این اعظم است از اول و گاهی در مدرکات بصائر استعمال کنند و آنها نیز اقسام اند قسمی هاست که محیط
میشود و ادراک کنه حقیقت آن عقل و قسمی است که قاصر است از آن اکثر عقول بالبعضی و قسمی است که متصور نیست ادراک عقل و احاطه وی بکنه حقیقت آن و عظیم مطلق او است که عظیم تر از همه است و متجاوز است از حد عقول
و بیرون است از دایره ادراک که هیچ عقل بکنه ذات و صفات وی نرسد و آن ذات حق است تعالی و تقدس و کسیکه شناخت عظمت حق را مستحقر و خوار داند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند بامتثال اوامر و نواهی و احکام وی تعالی

شانه وعظیم برهانه و بنده را باید که از عظمت و جلال حق چنان و چندان در دل فرود آورد که هیچکس و هیچ چیز را در جنب وجود وی سبحانه هستی نماند و تخلق آنست که همت بلند دارد و از برای دنیای دون سفر و فرو نیاید
کونین را در جنب عظمت الهی در نظر همت وی جای نماند و تحصیل کند از کمالات و صفات شریفه آنچه عظیم گردد و بوی بقدر روی تا بمرتبه رسد که اکثر عقول بکنه قدر وی نرسند و در حدیث وارد شده است که عالم عامل
که تعلیم میکند مردمان را خیر نام کرده میشود او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان انبیا و علما اند که چون عاقل صفات ایشان تصور کند پر شود عقل وی بهیبت و عظمت و اعظم مخلوقات سید المرسلین محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم است که عظیم تر از وی مخلوقی بوجود نیامده و در عالم اجسام عظیم تر از عرش آفریده نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع بعظمت روح محمدیست صلی الله علیه وسلم العفور بمعنی غفار است
و هر دو صیغه برای مبالغه و غفور مبالغه تر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشاینده که مغفرت از وی بسیار بوجود آید و گناهان بسیار بخشد و غفور آنکه بخشش وی تمام و کامل باشد و گناهان عظیم بخشد و مغفرت او تا
مراتب و درجات رسد بعضی گفته اند که غفور آنست که چون از بنده نوعی از گناهان بخشید از همه بندگان آن نوع گناهان را بخشد و چون غفر بمعنی پوشیدنست غافر آنکه پوشد گناهان را در دیوان اعمال بندگان
آنکه از ضمیر فرشتگان نیز محو و پوشیده کرد اند تا ذلت آن مستور ماند بلکه بر گناهکار نیز فراموش میکردانند تا از خجالت و شرمساری در پرده تستر نماند بیت سر خجالت در روش زلف بود در پیش گاگر گناه بخشند شرمساری هست
و وجه تخلق در اسم غفار مذکور شد الشکور شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را بسبب نعمت و این معنی شکر گفتن بنده است مر خدا را و شکر را اسناد بخدای تعالی نیز کنند و شاکر و شکور نام وی تعالی بود اند بمعنی
وی ثواب جزیل دهنده بر عمل قلیل و کدام ثواب جزیل تر و عظیم تر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام معدوده دنیا و بعضی گفته اند معنی شکور ثنا گوینده بر بندگان مطیع شاکر و این معنی قریب تر است بمعنی شکر
و بعضی گفته اند که جزای شکر را شکر نام کرده اند بطریق مشاکلت و چون وی تعالی معطی ثواب جزیل است ثنا گوینده است بنده را بر طاعت وی و بنده را باید که ثنا و شکر و طاعت وی تعالی بجا آرد و صدق
و اخلاص نماید و وجه تخلق آن است که شاکر بود مر خدا را بنعمت وی و شاکر بود مر کسی را که احسان کند بوی بحق وساطت و مکافات کند و اگر مکافات از دستش نیاید دعا کند و اقلش این است که گوید جزاک الله خیرا
العلی علو بلندی و بلند شدن جای و مرتبه بلندی بر آمدن و بر زبر چیزی شدن و آن دو قسم است حسی چنانچه جسمی بر زبر جسمی دیگر باشد و عقلی چنانکه رتبه چیزی فوق رتبه چیزی باشد و وی تعالی و تقدس بحسب
مرتبه بالاتر است از همه و هیچ رتبه فوق رتبه او نیست و همه مراتب پایان تر از مرتبه او است زیرا که سبب و علت فوق مسبب و معلول میباشد و وی تعالی سبب و علت جمیع مسببات و معلولات است
و بذات وی منتهی میگردد مراتب علیت و فاعلیت پس هیچ چیزی فوق وی نباشد و وی فوق همه باشد و نیز موجودات منقسم اند بمیت و حی و حی منقسم است بچیزی که او را ادراک حسی نیست و آن بهیمه است
و چیزی که با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد و آنکه او را ادراک عقلی است منقسم است بچیزیکه معارض است در معلومات او شهوت و غضب و آن انسان است و چیزیکه سالم است ادراک او از معارضات
بلذات و آنکه سالم است یا ممکن است که مبتلی و ممزوج باشد بدان ولیکن سلامت نصیب وی شده و آن ملائکه اند و چیزی که محال است در حق او ابتلا و امتزاج بدان و آن حق سبحانه و تعالی است
پس وی در مرتبه فوق کل باشد که عالیه و کاملتر از آن رتبه نباشد و در فهم عوام که در رتبه بهائم اند جز علو حسی نیاید و خواص که متنبه شده اند با دراک بصائر علو معنوی را و مراتب آن را بر وفق مراتب علو حسی
نهند و از اینجا معلوم شد معنی بودن وی سبحانه فوق العرش زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است و موجودی که منزه است از تحدید و تقدیر بحد و احجام و مقادیر آن فوق تمامه اجسام باشد در
مرتبه و تخصیص بعرش بجهت فوقیت او است از جمیع اجسام که چون فوق او شد فوق همه شد و علو بمعنی غلبه کردن بر کسی نیز آید و وی تعالی غالب است بر همه چنانکه فرموده والله غالب علی امره پس بنده
باید که قیاس عقل و ترتیب فکر را در کنه ذات و صفات او ره ندهد و چونی و چگونی از راه معرفت بردارد و بعجز معترف آید که کمال معرفت این است و خود را در جنب غلبه امر و حکم وی تعالی هیچ نیست و نابود
دارد و بامتثال و تسلیم پیش آید و تخلق آنست که بذل مجهود در تحصیل علم و عمل چندان کند که از بنی نوع خود فایق گردد در کمالات و معالی گردد در مراتب بمقامات ولیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا که فوق کل
درجات انبیا است با تفاوتی که در آنجا است و اعلی درجات که فوق آن درجه نیست درجه سید الانبیا صلی الله علیه وسلم است و اعلی مطلق خدا است جل جلاله و تعالی شانه و نیز از وجوه تخلق آنست که نفس و هوا زیر
دست باشد و از صحبت اهل دنیا استعلا ورزد و همت بغیر از حق فرود نیارد و مشایخ گفته اند که هر که صادق گشت در توجه بدرگاه حق اهل آسمان و زمین را هیبت او در دل نشیند و همه از وی بترسند الکبیر
بزرگ و صاحب کبریا و کبریا عبارتست از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود است و کمال وجود وی تعالی راجع بدو چیز است یکی دوام وجود و چون مدت وجود آدمی دراز گردد گویند که وی کبیر السن است
و چون طویل الوجود کبیر شد پس دائم الوجود ازلی و ابدی اولی و احری باشد که او را کبیر خوانند دوم آنکه وجود وی منبع وجود دیگرانست که صادر است از وی هر موجود پس کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد و
عظیم بمعنی کامل الصفات رفیع القدر عالی مرتبه بود و وجه تعلق و تخلق قریب باسم العلی است الحفیظ حفظ نگاه داشتن و نگاه دارنده هر که و هر چه در عالم است از آفت و ضیاع او است تعالی
شانه بابقا و صیانت چیزها که ضد و دشمن یکدیگر اند چنانکه عناصر اربعه در موالید نگاه میدارد و بترکیب و مزاج و تعدیل قوای آن نگاه میدارد و حیوانات را به پیدا کردن آلات و جوارح حفظ ذوات آنها چنانکه
شاخها و نابها و چنگلها و خارج از آن چنانکه اسلحه و به پیدا کردن معرفت و هدایت بر استعمال کردن آن و استعمال آن و به پیدا کردن حواس که در رنگ جاسوسان اند که می آگاهند بقرب اعداء
آفات چنانکه چشم و گوش و جز آن و هم چنین در حفظ او است تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین است حتی گیاهی که از زمین میروید نگاه میدارد و لباب او را بقشر و طراوت او را برطوبت
و بخارها که می روید از وی و خار مر سلاح نبات است چنانکه شاخ و ناب و چنگل سلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی است که نگاه میدارد او را از آنکه مبدل بهوا گردد و در خبر آمده است که نیست هیچ
قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته است که نگاه میدارد او را تا میرسد بمستقر خود از زمین امام غزالی گفته که این حق است و مشاهده باطن ارباب بصائر بر آن دال است و ایشان ایمان می آرند بدان
ببصیرت نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیر است لا یعد و لا یحصی و از جمله حفظ او است القای ایمان مر مؤمنان را و حفظ عقاید ایشان از زیغ و زلل و صیانت عقول ایشان در توحید با آفات
و دلایل و براهین بر صدق دین و اقوای دلیل و برهان نور یقین است که در دل انداخته که کسب و اختیار بنده را در آن قطعا دخلی نیست بزرگی گفته است که شکر این نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب
که در عالم است اصلا لمحظور خاطر ما نیست و موجب اشکال و اختلال عقد ایمانی نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان و حفظ بمعنی از بر داشتن چیزی که ضد آن
نسیان و فراموش کردنست نیز آید و این معنی نیز اطلاق آن بر پروردگار تعالی صحیح است که همه اشیا محفوظ است در علم وی و ممکن نیست در آن از وی سهو و نسیان نقل است که یکی از صلحا از اهل ...

میراث رسید گفت الٰهی مرا باین در اهم محتاج آفریدهٔ اما محافظت این حضور قلب را تفرقه میرساند خداوند تو حفظی از برای من نگاهدار و هرچه بود همه را بدر و لیشان داد پس هرگاه که او را بچیزی احتیاج می افتاد حق تعالی آن را از غیب بوی میرساند و چون بنده دانست که پروردگار را و حفیظ است باید که از همه آفات و مخافات و از غلبهٔ نفس و هوا پناه بحفظ و حمایت او برد چه هر کس بخدا پناه آرد او را از بلاها نگاه دارد و تخلق آنست که حدود و احکام شرع را نگاهدارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر ما سوی و سر را از ملاحظهٔ اغیار محفوظ دارد و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فروماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید و حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاهدارد المقیت خالق اقوات و رسانندهٔ آن بابدان و قوت خورش آن چیزیست که بوی برپا ایستد بدن انسان از اطعمه و اقامت خورش دادن و این قوت ابدان است و قوت ارواح معرفت و ایمان است و مقیت بمعنی توانا و نگاهدارنده و گواه و حاضر نیز آمده قوله تعالی وکان الله علی کل شیئٍ مقیتا ای مطلعا قادرا پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان از وی خواهد و بعلم وی اکتفا کند از سهل تستری پرسیدند ما القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت و بعضی این چنین حکایت کنند که از وی پرسیدند که قوت تو چیست گفت الله گفتند مقداری که از ان چاره نیست گفت از الله چاره نیست گفتند از چیزی میپرسیم که قوام جسد ها بآنست گفت قوام جسد ها باسمائه الله ای شناسید و تخلق آن است که گرسنگان را اطعام دهد و غافلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و در اصلاح حال خود اقتدار نماید الحسیب کافی و بسنده در جمیع کارها و حسب بسند آمدن چیزی احسبنی الشیئ ای کفانی میگویند بمعنی کفانی یعنی بسنده شد مرا این چیز پس حسیب بمعنی محسب است و این وصفی است که متصور نیست ثبوت وی حقیقة مر غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت از جهت وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی باشد چیزی را مگر الله تعالی زیرا که با واست وجود اشیاء و دوام وجود و کمال وجود انها و اسبابی که آنها را دخل است در وجود اشیاء و کمال ان همه بخلق او میند پس اوست حسب مطلق و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم بمعنی مجالس و منادم است و وی تعالی حساب میگیرد از خلایق روز قیامت و میشمارد بر ایشان انفاس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی شریف است از حسب بمعنی فضائل و مناقب شمردن و چون بنده دانست که وی تعالی کافیست باید که اکتفا کند بوی و بحسن تدبیر وی توکل کند در جمیع امور بر وی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و چون دانست که انفاس او را می شمرد و بران حساب خواهد کرد ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون دانست که مراو راست شرف و کمال ظاهر کرد و بر وی خساست نفس و دنائت آن پس تکبر نکند بذات خود و عجب نیارد با فعال خود و تخلق آنست که سبب کفایت حاجات محتاجان گردد و با نفس خود محاسبه کند پیش از آنکه حساب کرفته شود از وی و نفس خود را بمعرفت و طاعت شریف گرداند الجلیل الجلال والجلالة بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع نعوت جلال و صفات کمال امام غزالی گفته رحمة الله علیه کبیر راجع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات و صفات جمیعا منسوب بادراک بصیرت که محیط بآن نتوان شد انتهی و در اصطلاح قوم ظهور آثار صفات قهریه را جلال خوانند و ظهور آثار صفات لطفیه را جمال و جمیل نیز در اسماء الٰهی آمده اگرچه در روایت مذکور نیست و جمیل در اصل موضوع است مر صور ظاهره مدرکه بصر را از آنچه بحسن و ملاحت ملائم بصر و موافق آن باشد بعد از آن نقل کرده شد بصور باطنه که مدرک به بصیرت گردد چنانکه سیرت جمیل و خلق جمیل و جمیل مطلق او است تعالی چنانکه جلیل مطلق او است عز اسمه زیرا که هر جا که در عالم حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است پرتو از انوار ذات و آثار صفات اوست و چون بنده شناخت که جلیل بحق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تعظیم نکند مگر او را و دوست ندارد مگر او را و بندگی قدر او و مقابل انوار جلال و جمال و عظمت و کبریائی او جل جلاله و عظم شانه وجود مجازی خود را و در زبان و گذاشتن آرد و نیست مطلق گردد تا هست مطلق ظهور کند چنانکه گوید شعر شرقی غربی اخرجی عن وطنی اذا تغیبت بدا و آن بدا غیبنی گم شدم در گم شدن دین منست نیستی در هستی آئین منست تو در و گم شو که تفرد این بود گم شدن گم کن که تفرد این بود و تخلق آنست که نفس خود را بصفات کمال موصوف گرداند و صفات باطنه خود را نیک گرداند و اخلاق ذمیمه را تهذیب کند تا جلیل و جمیل گردد و خدا و خلق همه دوست دارند الکریم بزرگ و عزیز گفته اند که چون کسی را وصف بکرم کرد وی همه صفات نیک را اثبات کرده و گفته اند که کریم آنست که چون قادر گردد عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا دهد بیش از امید دهد و هر که او بوی التجا آرد او را ضایع نگذارد و اجمع وسائل و شفعا بی نیاز گرداند و کریم بمعنی مکرم نیز گفته اند چنانکه جلیل بمعنی مجل داشته اند و بمعنی جواد نیز آمده و تمامه این معانی بر وجه کمال خاصه ذات کریم متعال است نقل است که اعرابی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که یا رسول الله حساب ما روز قیامت که کند رسول فرمود که خدای تعالی بخودی خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و تبسمی کرد پرسیدند که چرا تبسم کردی گفت کریم چون عیب بیند بپوشد و چون قادر شود عفو کند و بنده باید که وظیفهٔ شکر کرم و اکرام و عفو و جود کند و دوستی این چنین کریمی در دل گیرد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل آن و تکلف کند در اتصاف بدان تا حاصل شود او را چیزی از ان یا همه آن بر ان و حکمای ایشان او است و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم همه متصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیاء علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها از همه کاملتر و کریمتر و او است اکرم الاکرمین بعد الله تعالی و تابعان او از اولیاء و علما همه اهل کرم اند علی حسب درجاتهم و مراتبهم الرقیب فی الصحاح رقیب نگهبان و چشم دارنده و موکل طیبی گفته رقیب حفیظ که مراقب باشد اشیا را و ملاحظه کند آنها را پس غایب نگردد از وی مثقال ذره در زمین و نه در آسمان امام غزالی گفت رقیب علیم حفیظ پس کسی که مراعات کند چیزی را تا آنکه غافل نگردد و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم و دائم او را رقیب خوانند پس رجوع بمعنی رقابت بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت که مهیمن را تفسیر برقیب کرده اند لیکن اخذ کرده اند در مفهوم وی مبالغه در رقابت و باین وجه فرق بود میان هر دو و وجه تعلق و تخلق ظاهر است آنکه نگهبان خود باشد و خود را از عوارض نفسی و قلبی از مکر و تغلب نگاهدارد و دایم در نظر حق باادب باشد و از ناشایستها پرهیز کند و بداند که وی تعالی رقیب و شاهد اوست در هر حال ظاهر و باطن و باندیشد که نفس و شیطان در کمین اویند و فرصت نگاه میدارند و باعث اند و از غفلت تا چون غافل گردد کار خود را بکنند و کین خود بخشند پس همیشه پرهیز کند و بود از ایشان و هشیار بود از مکر و تلبیس ایشان و بر بنده راههای آمد ایشان بعنی مراقبه اینست المجیب اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن و او است جواب دهنده هر که او را بخواند و اجابت کننده هر دعا او عطا کننده هر سوال را و او است اجابت کننده دعای مضطرین بزبان قال و حال بلکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه می طلبند و از جمله اجابت اوست دعوت خلق و کفایت او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه پیدا کند ایشان را به پیدا کردن اسباب از ارزاق و آلات در آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند بندگان

اورا بانجاح مرام و برآمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و باجابت دعوت ایشان و قبول هدیهٔ ایشان چنانکه رسول خدا میکرد صلی الله علیه وسلم الواسع
سعت فراخی و فراخی کردن و همه را فرا رسیدن و وسعت را اضافت علم میکنند و میگویند که علم وی وسیع و محیط است بمعلومات و باحسان میکنند و میگویند احسان وی وسیع و نعمت او بسیط است
و بقدرت و ملک و غنا می کنند و واسع مطلق در جمیع این صفات الله تعالی است و آنکه گویند سعت بمعنی توانگری و توانائی و دوست رس است بهمین علاقه است و حق است هر کسی را که شناخت خدا را
و فراخی علم و قدرت و ملک و غنای او را که باقی نماند در مضیق جهل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد از همه و در همه کارها التجا باو کند و در تنگیها پناه باو برد و تخلق آنست که سعی کند در سعت علوم و معارف
و اخلاق و جود و سخاوت ورزد و سینه را گشاده دارد و دل و دست را فراخ گرداند و از آنچه وارد گردد بروی از حوادث و ایذای جاهلان تنگدل نگردد و هیچ چیز از هیچ کس دریغ ندارد و با همه کس هر نوع
گشاده باشد بیت بندها بردار گر خواهی گشاد دست و دل بگشا اگر خواهی مراد الحکیم حکمت عبارتست از کمال علم و حسن عمل و اتقان و احکام علم و عمل و حکمت علم محکم را نیز گویند پس بمعنی علیم باشد بزیادت احکام و بعضی
گویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم میگویند کسی را که عالم باشد بحقائق اشیا و نیک داند دقائق صناعات را و متقن و محکم کند صنع آنرا و کمال درین معانی جز خدا را عز و جل را نباشد و وی تعالی هر چه کند مقتضای
حکمت وارد وی دانش و بینش کند و کارهای وی از وهن و سستی منزه و مبرا است و دانا است بحقایق و دقائق اسرار و کسیکه شناخت که پروردگار تعالی حکیم است بروی لازم بود که راضی گردد بحکم او و
بداند که وی را در آن حکمت بالغه خواهد بود اگرچه ظاهر نگردد بروی پس اعتراض نکند و سخط نگیرد بروی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و باید که در فهم حقایق متوجه بمعنی
اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تحسین قوت عملیه و نیک داند دقائق و علوم و صناعات را از آنچه متعلق بتکمیل نفس خود بود و باید که از سفاهت و لغو پرهیزد و هیچ کار
بی باعثهٔ حقانی و داعیه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد نقل است از ذوالنون مصری قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مردی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت وی شدم
چهل روز بر در خانه وی افتاده بودم وقت نماز بمسجد آمدی و همچنان واله و حیران باز گشتی و بمن هیچ التفات نکردی با این حال تنگ آمدم گفتم ای جوانمرد مرا چهل روز است که اینجا ایستاده ام هیچ التفات
بمن نمیکنی و سخنی نمی گوئی آخر مرا پندی و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفت بآن عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد گفت دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر و بلا را نعمت دان و منع را عطا گیر و
با غیر حق انس مگیر و صحبت مدار و خوار را عزت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاش خود ساز بیت از سلیمه محو کن همه نام و نشان غیر الا کسیکه میدهد از وی
نشان ترا الودود بضم و فتح و کسر و هم چنین وداد بکسر و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید و وی تعالی دوست میدارد مومنان او دوست میدارند ایشان
او را چنانکه فرمود یحبهم و یحبونه یعنی رحمت میکند ایشانرا و خیر میخواهد ایشانرا و نعمت میدهد و احسان میکند با ایشان و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارند مومنان او را یعنی طاعت میکنند و تعظیم
میکنند او را هیبت میدارند و ذکر میکنند او را و فرموده و هو الغفور الودود و اسم غفور را بر اسم ودود مقدم داشت تا عاصیان گناهکاران که آلوده غبار معصیت اند نیز نا امید نباشند یعنی اول غبار
معصیت را بعفو و مغفرت از رخسار حال عاصیان می برافشانم و پاک میگردانم بعد از آن در دائره محبوبان و مودودان خود می درآرم بیت از من گنه آید و من آنم و ز تو کرم آید و تو آنی و حظ
تعلق باین اسم ظاهر است و تخلق آنست که دوست دارد اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمان را نیز خواهد بلکه ایثار کند ایشان را بر نفس خود و کمال این اسم آنست که منع نکند او را از ایثار
و احسان و غضب و حقد و ایذا پس به پیوندد با هر که ببرد از وی و عطا کند آنرا که محروم گرداند او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بر وی و فرد اعلای این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم
باشد و در طریقهٔ محبان بذل مجهود نموده استقامت ورزد و دوستی دوستان او را وسیلهٔ عظمی شناسد خصوصا محبوب ترین محبوبان و محب ترین محبان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که محبت
و طاعت وی عین محبت حق و طاعت او است حکایت غریبی است یکی از دوستان آن حضرت را هفتاد هزار دینار از میراث پدر رسیده بود ناگاه موئی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
پیدا شد آن همه مال را داد و آن موی را بخرید بیت جان دادم و جان خریدم بحمد الله عجب ارزان خریدم و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت است بحضرت مصطفی
صلی الله علیه وسلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه وسلم محبت اهل بیت و منتسبان او است دوستی را دوست داری دوستش را دوست دار دوست را بر دیده دار و دیگر
بر دوست دار سگی دو سه روز بر پی دوستان قدم زد صورت انسانی و نعیم جاودانی یافت آدمی چون ناامید باشد پیر هری میفرماید قدس الله سره العزیز چون سنگ را بار است و سگ را دیدار
عبد الله را با نومیدی چه کار المجید مبالغه ماجد است فی الصراح مجد بزرگی و مجید بزرگ و فی القاموس المجید نیل الشرف و الکرم و طیبی گفته مجد سعت کرم و امام غزالی فرموده که مجید کسیکه شریف
باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او و نوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل و وهاب و کریم باشد و بنده را باید که وظیفه حمد و ثنای حق بجای آرد و شکر نعمت و عطای او فرو
نگذارد و تخلق آنست که شرف و بزرگی را بتحصیل اسباب آن از علم و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بعطا و نوال افاضه و افاده نماید الباعث بعث بر انگیختن میت از گور و بیدار کردن
نائم از خواب و فرستادن کسی را برای کاری و او تعالی بر انگیزنده مردها است از قبور و بیدار کننده دلهای غافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است بسوی خلق و بعضی گفته اند
که بر انگیزنده همتها است بر نیکو کاری پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از بیفرمانی رسول باز گردد و از روز بعث و نشور یاد آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تخلق آنست که دلهای
مرده را از گور جهل که موت اکبر است بر انگیزد و بعلم که سبب حیوة ابدی است زنده گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود داعی خیر که حکم رسول دارد بسوی جوارح و
قوای خود بفرستد و بسوی خلق بتعلیم و ارشاد و رسل و رسائل ارسال نماید و همت را بر خیرات و مبرات بر گمارد الشهید از شهود است بمعنی حاضر آمدن یا از شهادت بمعنی گواهی دادن حق
سبحانه حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گواهی دهنده است بر اعمال و احوال خلق روز قیامت و تواند که مراد شاهد بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است شهد الله انه لا
الا هو یا شاهد است بر اخذ میثاق از پیغمبران بایمان و نصرت دادن مر رسول را که بیاید بعد از ایشان و مصدق آنچه با ایشانست چنانچه قول وی تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین الآیه دال است بران و بعضی
گفته اند که شاهد بمعنی مبین نیز آمده و وی تعالی بیان کننده است بکلام و طریق وحی و الهام احکام دین اسلام را و شهید بمعنی مشهود له نیز گفته اند که انبیا و اولیا و علما و ملائکه گواهی میدهند بوحدانیت

ذات وکمال صفات وی اگرچه از ادراک کنه ذات وصفات عاجز وقاصر اند بیت خطبه بر نام تو خوانند این همه از تو جز نامی نداشتند این همه کرچه توحید تو میگوییم ما هم تو میدانی که نادانیم ما و بنده
باید که از مراقبه حضور و اطلاع حق و از شهادت وی بر اعمال غافل نباشد و بشهادت وی بر مجئ رسول و صدق وی مصدق بود و احکام دین اسلام را متبع و بر کمال ذات وصفات وی معترف
و تخلق بمعنی اول راجع بمعنی علیم و خبیر است و بمعنی ثانی سعی کند که بتحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه از اهل شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت دهنده بر وحدانیت حق و بر میثاق انبیا کردد
تا از خواص عباد الله باشد الحق بمعنی ثابت و هست و در مقابل او است باطل بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و هست مطلق الله تعالی است و سائر موجودات از حیثیت امکان معدوم و ناچیز
و نیستند که در حد ذات ایشان از وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته است الا کل شیء ما خلا الله باطل و تفصیل کلام آن است که اینجا سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجهی و باطل بوجهی پس
ممتنع بالذات باطل مطلق است و ممکن لذاته حق است بوجهی و باطل است بوجهی و او را از جهت ذات خودش وجودی نیست اصلا پس باطل است بذات و مستفید است وجود را از غیر خود و
از وجهی که بجانب مفید وجود دارد موجود است پس وی باین وجه حق است و این است معنی قول وی سبحانه کل شیء هالک الا وجهه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که
بذات خود موجود است و هر چیز وجود از وی میگیرد و آن خداست عز و جل و تعالی و تقدس و حق بمعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقادات است و مذاهب را بدان وصف میکنند نیز نسبتی
بوجود حق دارد و باعتبار ثبوت از این جهت او را حق میگویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و اوست تعالی سزاوار الوهیت و اقوال و افعال وی از شایبه بطلان و کذب منزه و مبرا است و تخلق
آنست که مستغرق کردد بنده بمتابعت حق که شریعت نبوی است صلی الله علیه و سلم تا از آن نوری و حضوری بر دل مستولی کردد که بدان مستغرق کردد در وجود حق و ذکر وی و حضور وی با متصف
کردد بمعنی حقانیت امام غزالی گفته رحمة الله علیه رحمة واسعة عبد اگرچه حق است ولیکن حق بذات خود نیست بلکه حقیقت بخدا و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود باطل است اگر موجود است
بحق مر او را می بود و پس خطا کرد کسیکه گفت انا الحق مگر بیکی از دو تاویل یکی آنکه این مراد دارد که وی بحق است و میگویند این تاویل بعید است زیرا که لفظ دلالت ندارد بران دیگر آنکه این مخصوص بوی نیست بلکه
هر چه سوای او است بحق است تاویل دوم آنکه مستغرق کردد در وجود حق تا آنکه در باطن وی بسبب شهود کنجایش غیر نماند و هر چه کلیت چیزی را تمامه او را فرو کیرد و در وی مستغرق کردد میگویند و مبالغه
میکنند که او او است و از اینجا گفته است انا من اهوی و من اهوی انا مراد استغراق و استهلاک داشته است انتهی کلام الامام ای موجود بحق و ای نور مطلق افاضه کن بر ما از حقانیت و نورانیت
وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو و شهود تو و منور کردان بنور اسم خود دل بندهٔ خود را تا چنانکه اسما و صورة عبد الحق است حقیقة و معنی نیز کیرد و با وجود آن آکاهی و هوشیاری پیدا
آرد و از مستی و بیخودی نکاه دارد تا کوید انا عبد الحق بجای آنکه دیگری انا الحق گفته است انک علی کل شیء قدیر الوکیل وکیل آنکه کار را باوی گذارند و زمام تصرف در دست وی دهند و وی تعالی خود بخود
کارهای بنده کانرا بر خود کرفته و قائم شده بامور عباد در مبدا و معاد بتحصیل هر چه بدان محتاج اند و کفایت میکند بعنایت و کرم خود مهمات همه را الی آنکه کسی توکیل و تفویض کند و وکیل کاهی وفا میکند قدرت
قدرت وی بامری که وکیل است دران و وکیل مطلق آنست که امور موکول باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و وافی بود باتمام آن و این کرم و عنایت باری تعالی است پس بنده باید که بهمکی
خود را بحضرت وی سپارد و بند بیروی باز کذارد و بکلیت خود متوکل کردد بر وی و بسندکی کند باستعانت و استمداد وی از غیر وی بیت کار خود را بخدا باز کذار کت نمی بینم از این بهتر کار
و حقیقت توکل ثقه است بضمانت حق و اکثر استعمال توکل در امر رزق است و مفهوم او عام است و تخلق آنست که در کارهای ضعیفان و فرو ماندکان سعی کند و در کفایت مهم ایشان کوشش
نماید و در انجاح مآرب و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که کویا وکیل ایشان است و وکیل خدا کردد بر نفس خود و خصم نفس کردد در استیفا حقوق الهی و اقتضای اوامر و نواهی وی تعالی القوی
المتین قوی توانا متین استوار امام غزالی گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تمامه کامله بالغه و متانت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی از این جهت که قدرت بالغه و کامله دارد قوی است
و از حیثیت که شدید القوت است متین است که در قرآن مجید وصف کرده است خود را بذو القوة المتین و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و وی تعالی از عجز و ماندگی و ضعف و فرو
ماندکی منزه و مبرا است و بعضی کویند قوی متین بمعنی خالق قوت و متانت است فعیل بمعنی مفعل پس در همه کار قوت و نصرت از و خواهد و خود را و همه کس را و همه چیز را مسخر و منقاد او داند و در
وقت جرات و بی ادبی از قوت و قدرت او هراسان باشد و تخلق آنست که بر هوای نفس قوی و چیره باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجرای احکام شرع و سنن
و سستی بخود راه ندهد بیت نفس کافر کیش را بر خویشتن سلطان مکن دشمن است او هر چه فرماید که آن کن آن مکن الولی محب و ناصر و حق سبحانه محب مومنان و متقیان است و نصرت میدهد
ایشان را و وی تعالی دوست میدارد مومنان را الله ولی الذین آمنوا و ولی بمعنی متولی امور نیز آمده و وی حق سبحانه متولی امور صالحان است بلطف و اصلاح که توکل کرده اند بر وی و تفویض
کرده اند امور خود را بوی و متولی امور تمامه خلائق است از آنچه محتاج اند بآن از امور معاش و معاد و بمعنی قریب نیز آمده و رحمت وی تعالی قریب است بمحسنان و اذا سالک عبادی عنی فانی
قریب پس بنده باید که بتکمیل شعب ایمان خود را شایسته مزید دوستی حق سبحانه کرداند و در همه کارها مدد و نصرت از وی جوید و بر تولیت و محبت وی شکر کوید و از قرب وی تعالی آکاه بود و التفات دل از غیر او
بکند و تخلق آنست که دوست دارد او سبحانه را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در قضای حوائج خلق او و نظم مصالح ایشان تا مشرف کردد باین اسم و نامیده شود
او را ولی الله و یکی از نشان ولایت آنست که وی تعالی دائم دارد توفیق و نصرت او را و مخذول و مطرود نکرداند او را و اگر قصد معصیت و بدی کند نکاه دارد او را از آن و اگر ناکاه در آن بیفتد بتوبه و انابت
زود باز آرد و در آن نکذارد و اینست معنی اذا احب الله عبداً لم یضره ذنب و از نشان ولایت است که او را در دل دوستان خود جای دهد زیرا که دل ایشان محل نظر حق است و چون او را در آنجا بیابد
لابد پرتو آن بروی نیز افتد بیت دل بدست آر که دلی داری در ره فقر حاصلی داری اللهم ارزقنا الحمید حمد و محمدت ستودن و ستوده شدن و او است ستاینده ذات خود و ستایش کننده صفات
خود بکلام خود در ازل و بثبت آیات بینات در لایزال لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و دلیل آنست و ستاینده انبیا و اولیا و مقربان است بفضیلت ایمان و احسان و عرفان و
ستوده شده بهمه بستایش خود و ستایش جمیع آفرینش خود که و ان من شیء الا یسبح بحمده یا حمید بمعنی مستحق جمیع محامد است که موصوف بکل کمال و عطا کننده هر نوال است و هر حمد و ثنا راجع بذات

اقدس او است و تخلق باین اسم آنست که دائم حامد حق بود در جمیع اوقات و احوال و سعی کند که متصف گردد بتحصیل کمال و اعطای نوال تا محمود و ممدوح گردد نزد خداوند و بندگان وی و محمود از بندگان کسی است که ستوده است صفات وی و اخلاق وی و شمایل وی و اعمال وی و اقوال وی و احوال وی بی شوب نقصان و طغیان و آن سید رسل است که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه و سلم و هر که قریب است بوجهت و مقام او بر قدر تفاوت مراتب درجات قرب از انبیا و اولیا و علما و صلحا هر یک حمید است بر قدر کمال و اندازه نوال خود و حمید مطلق الله است جل جلاله و عم نواله المحصی احصا شمردن و دانستن بر سبیل استقصا و احاطه و امام غزالی المحصی را العالم تفسیر کرده و گفته که علم را چون اضافت کنند بمعلومات از حیثیت عدد و احاطت بدان احصا گویند و محصی مطلق کسی است که منکشف گردد در علم وی حد هر معلوم و عدد وی و مبلغ وی و بنده اگرچه ممکن است که احصا کند بعلم خود بعضی معلومات را ولیکن عاجز است از احصای اکثر معلومات و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا پس محصی مطلق نیست مگر خدای عز شانه و اوست که داناست بدقایق و حقایق اشیا و محیط است علم او بذرات کائنات و اعداد آن و صفت کمال او این است که احاطه بکل شیء علما و احصی کل شیء عددا و بنده باید که علم الهی را بجزئیات اعمال و احوال مراقب باشد و از حساب روز قیامت غافل نباشد و در معاش حساب معاد برگیرد و بداند که هم چنانکه بر ترک نیکوئی تاسف خواهد بود بر ترک نیکوتری نیز تحسر خواهد بود بیت غافل مشو که عمر عزیزت بتازه تر نیابی داد ش مده که چون شد عمری دگر نیابی و تخلق عبد باین اسم بر قدر کمال اوست چنانکه در اصل صفت علم و از جمله تخلق این است که احصا کند از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه نفس کند پیش از آنکه حساب کرده شود و در محاسبه مساهله نکند و جهد کند تا بر دقایق اعمال و احوال ظاهر و باطن خود اطلاع یابد و واقف گردد المبدئ المعید ابدا ابتدا کردن و نو آفریدن و اعادت باز گردانیدن و بعد از عدم ایجاد کردن نو و بیرون آرنده صنایع و بدایع بعضی و باز گرداننده احیا بعد العدم اوست تعالی شانه و قدرت او همه را شامل است و خود هر که از عدم بوجود آورد بعد از اماتت احیا نیز تواند کرد بیت آنکه ما را اول از خاک آفرید اینچنین شایسته و پاک آفرید گر کند ما را پس از مردن درست نبود از قدرت بیچون انحسنت و گاهی معید را باعاده پروردگار تعالی عوائد و فواید و الطاف و افضال خود را که بر بنده افاضه میکند و بسبب بعضی اعذار و تقصیرات وی بعدم و انحطاط میرسد و بعفو و کرم و احسان خود باز اعاده میفرماید نیز حمل میکنند اینچنین جاری شده است سنت الهی تعالی که میدهد و می ستاند و باز میدهد تا قدر نعمت شناسد و شکر میکند و بدین معنی مبدی بمعنی منشی افاضات بود از وجود و لوازم و مبدئ النعم قبل استحقاقها و بر این تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضای او را جوید و شکر نعمت معاش که حیات اینجهانی است ساز کار معاد که حیات آن جهانی است بکند و تخلق آنست که سعی کند در ابدی حیات و تاسیس حسنات و اعاده آنچه منقطع شده از آن بتقصیرات و تفریطات المحیی الممیت پیدا کرداننده حیات در جسم و دور کرداننده آن از وی که احیا و امات صوری و جسمانی است و زنده کرداننده دلها بایمان و معرفت و میراننده آنها بکفر و غفلت که احیا و امانت معنوی و روحانی است اوست تعالی شانه و عم نواله بنده باید که بشکرانه نعمت حیات مشغول باشد و زندگانی فانی را در تحصیل حیات ابدی صرف نماید و هیچ سبب را در حیات و موت موثر حقیقی نداند و تخلق آنست که در زنده کردانیدن دل بمعارف الهیه و میرانیدن نفس از قوت غضبیه و شهویه سعی کند بیت حیات القلب علم فاغتنمه و موت القلب جهل فاجتنبه و زنده کردانیدن دلهای طالبان و مریدان بانوار هدایت و میرانیدن نفوس ایشان از ظلمات غوایت که الشیخ یحیی و یمیت نیز ازین باب است و اعطای غذا بگرسنگان که سبب بقا است و کردن غزا با کافران که سبب مستی ناپاکان است نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشان است الحی زنده ازلی و ابدی اوست تعالی شانه که هرگز نمیرد و زوال و هلاک نپذیرد و حیات صفتی است که موجب علم و فعل او است و هر کرا ادراک و فعل او نبود میت است و حی کامل مطلق آنکس است که مندرج است جمیع مدرکات تحت ادراک وی و جمیع موجودات تحت فعل وی تا بیرون نبود هیچ مدرکی از مدرکات وی و نه هیچ مفعولی از فعل وی و آن خداست پس اوست حی مطلق و هر حیی که سوای اوست حیات او بقدر ادراک و فعل او است و کسیکه شناخت که وی تعالی حی است که هرگز نمیرد توکل کند بروی و توکل علی الحی الذی لا یموت و هر کرا اعتماد بمخلوقی کند احتمال است که وقت حاجت بمیرد و ضائع کرده امید وی و تخلق باین اسم آنست که زنده باشد بوی و بیاد وی تعالی تا هرگز نمیرد بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بیت هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما ع قد مات قوم و هم فی الناس احیاء القیوم قائم بذات خود و قائم دارنده و زنده کننده غیر خود را که ممکن و متصور نیست اشیا را وجود و بقا جز بوی و وجود و بقای جمله موجودات بقیومیت او است و گفته اند که قیوم مبالغه قیم و مصلح امور را گویند و باصلاح دارنده و مدبر امور عباد و بازنماینده طریق صلاح و سداد معاش و معاد اوست و هر که دانست که قایم باشیا و مصلح امور اوست فارغ گردد از تعب تدبیر و کد اشتغال و زندگانی براحت کند و سایه توکل و تفویض و نصیب بنده ازین صفت بقدر استغنای اوست از ما سوی الله و امداد مردم و اصلاح امور عباد الله را و گفته اند که الحی القیوم اسم اعظم است و هر که در سجده بگوید یا حی یا قیوم برحمتک استغیث حاجت او بر آید الواجد وجود هستی و یافتن مطلوب و وجد و جده توانگر شدن و وی سبحانه واجب الوجود است که هیچ کمال و مراد و مقصود از وی مفقود نیست و هیچ چیز بوجود او موجود نه و غنی است علی الاطلاق که بهیچ چیز و هیچکس محتاج و نیازمند نیست و هر که غیر او است بوجهی واجد است و بوجهی دیگر فاقد و از بعضی چیزها بی نیاز است و بچیزهای دیگر نیازمند و بعضی گفته اند وجد بمعنی علم نیز آمده و همه اشیا بصفت کشف است در علم او ثابت و موجود است و فرق میان واجد و غنی و علیم بآن تواند بود که در غنی دو چیز است وجدان آنچه میخواهد و عدم احتیاج بغیر باعتبار اول واجد و باعتبار ثانی غنی و همچنین در علیم انکشاف است و حصول از حیثیت اول علیم است و از حیثیت ثانی واجد و الله اعلم و بنده را باید که مراد حق باشد و احتیاج بوی دارد و از علم وی آگاه باشد و تخلق آن است که سعی کند در تحصیل آنچه لابد است از کمالات تا واجد مراد و مقصود شود و مستغنی گردد بفضل خدا از ما سوای او ع چون تو داریم بمعنی همه داریم همه الماجد بمعنی مجید است چنانکه عالم بمعنی علیم و لیکن در صیغه مجید مبالغه و تاکید است و همه صفات الهی تعالی بالغ و کامل است لیکن گاهی در لفظ اشعار و اعلام بآن میکنند و گاهی باثبات اصل معنی اکتفا مینمایند که در نفس خود کامل است احتیاج بدلالت لفظ ندارد و بیان معنی و تعلق و تخلق بهمه در شرح اسم المجید گذشت الواحد یکی است و الوحدة یگانه شدن و وی سبحانه یکیست بذات خود و یگانه است بکمال صفات خود و این نه آن احد است که مبدا اعداد است که محدود و منتهی است آن حضرت سبحانه را حد و نهایت نیست و جامع اضداد اوست و واحد در عرف بدو معنی است یکی آنکه متجزی و متبعض نباشد مانند جوهر فرد و دیگر آنکه بی مثل و مانند بود چنانکه آفتاب که نظیر ندارد و لیکن ممکن است که او را نظیر پیدا شود و موجودی که متفرد است بخصوص وجود خود و قابل انقسام نیست و وجود نظیر وی ممکن نیست واحد مطلق او است ازلا و ابدا و بنده گاهی واحد میشود وقتی که پیدا نشود

مراوارا ابنای جنس وی نظیر در خصلتی از خصال در وقتی از اوقات با وجود آنکه در خصلت دیگر در وقت دیگر موجود است پس واحد علی الاطلاق نباشد و کسیکه شناخت که خدای تعالی واحد است در صفات کمال که شریک ناهم
نداند و باید که متوجه نگردد دیگری بوی و شریک نگرداند غیر او را و متخلق بدان اسم آن است که سعی کند که متوحد و یگانه گردد در فضل و کمال نسبت بکسیکه ممکن است توحد نسبت بوی و باید که متوحد باشد در عبودیت
چنانکه متوحد است وی سبحانه در الوهیت و بکجهت و یکروی و یکدل متوجه حضرت واحد گردد تا بفیض وحدت مشرف شود و مستغرق گردد در لجه توحید یکی گوید و یکی داند و یکی بیند و یکی جوید و هرچه بیند از و
بیند و از و داند بیت از بهر آن یکی و جهان علو هم بباد چه بیم ممکن که حاصل هر دو جهان یکی است نقل است که شبلی قدس الله سره العزیز بنده وکان فقاعی گذشت فریاد میکرد که یکی بیش نماند در فقص آمد
و فریاد میکرد که یکی بود جز یکی نماند که در روایت ابی هریره در جامع ترمذی و دعوات بیهقی و شرح السنة اسم الاحد نیامده است ولیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرق می نهند میان این هر دو
که احد باعتبار ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته‌اند و گاهی میگویند واحد بمعنی عدیم التجزی که اجزا ندارد و واحد عدیم الشئ که نظیر ندارد الصمد سید یست که قصد کرده میشود در کل
او و بجمیع مطالب در غایت آمده و از صمد بمعنی قصد و منزه است از جمیع نقائص و آفات و جامع تمامه کمالات از صمد بمعنی مصمد که میان تهی نباشد و نعت است در مصمت پس بنده باید که همیشه بقصد
درگاه وی تعالی پوید و جمیع مقاصد و مآرب از وی جوید و او را از جمیع نقائص و آفات منزه داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و روی از وی بجانب دیگر نگرداند و تخلق باین اسم آنکه در کارسازی نیاز ابنای
و بر آوردن حاجات طالبان سعی نماید و از رذائل اخلاق و از احتیاج بلذات و شهوات نفور باشد تا مقصد و مرجع بندگان خدا شود در جمیع حاجات و محفوظ و معصوم گردد از تمامه آفات و راسخ و صلب
بود در رعایت احکام دین و متمکن و مستقیم گردد در طریق علم و یقین القادر المقتدر قدر و قدرت و اقتدار و مقدرت توانستن و توانائی و قادر و مقتدر بمعنی خداوند قدرت و در مقتدر مبالغ
است و قادر آنکسی است که اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند و قدرت عبارتست ازین معنی که موجود میشود بوی ممکن بر وفق ارادت و قادر حقیقی آنکسی است که اختراع کند هر موجود را اختراعی که یگانه باشد بوی
و مستغنی باشد در آن از معاونت غیر و آن خداست جل جلاله و اما عبد را قدرتی هست بقادر گردانیدن حق مر او را فی الجملة بر بعضی اشیا در بعضی احوال قدرتی ناقص و محتاج است بنده تابع است تعدد
خدا پس سزاوار است که گفته نشود او را قادر مگر بصورت مجاز مقید پس نیست قادر علی الاطلاق مگر وی سبحانه پس کسی که شناخت که اوست علی الاطلاق قادر بر کمال بر هرچه خواهد اگر خواهد نیست را
هست گرداند و اگر خواهد هست را نیست گرداند همیشه خائف باشد از قهر وی و امیدوار بود بلطف وی و تسلیم بود بحکم و ارادت وی و نیز چون دانست که مولی قادر است بر انتقام ترک کند انتقام
کشیدن از هر که ظلم کرده یا رنجانیده او را باعتقاد آنکه قدرت حق و انتقام وی باشد و اتم است از انتقام کشیدن وی برای نفس و تخلق باین اسم آنست که قادر باشد بر کف نفس از مخالفات و بر منع شیطان
از غوایات و باز داشتن طبع و هوا از میل بشهوات و لذات المقدم المؤخر بکسر دال و کسر خا تقدیم در پیش کردن و تاخیر از پس افکندن او است عزّ و علا که پیش کرده دوستان خود را به
نزدیک گردانیدن از درگاه عزت خود و راه نمودن بجناب قرب خویش و پس افکندن دشمنان دین را بدور افکندن از لطف خود و پرده افکندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسی را
که نزدیک گردانید پیش کرد او را و کسی را که دور گردانید پس افکند از شرف و رتبه و تقدیم و تاخیر گاهی در مکان میباشد و گاهی در زمان و گاهی بشرف و رتبه می باشد و رتبه همه از خداست آدم علیه
السلام را درین جهان تقدیم کرد و محمد را صلی الله علیه وسلم تاخیر و در آن جهان بر عکس و همچنین حال امم سابقه بنسبت با امت محمدیه چنانکه فرموده نحن الآخرون السابقون و در قرآن مجید فرموده
السابقون السابقون اولئک المقربون و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود متبری گردد و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق مقتصر گرداند و تخلق باین
اسم آنست که تقدیم کند خود را بمسابقت و مسارعت بخیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمیان را که مناع خیر اند و نیز مقدم و معظم دارد هر که را خدای تعالی مقدم کرده و مقرب
گردانیده و موخر و محقر دارد هر که را وی سبحانه تاخیر کرده و دور افکنده الاول الآخر اولیست ازلی که وجود او را ابتدای و هستی او را افتتاحی نیست و آخریست دائمی ابدی که بقای او را نهایتی نی و دوام
او را انقضای نی یا سابق است بر اشیا بوجود کان الله ولم یکن معه شیء و آخری است باقی بعد فنای خلق کل من علیها فان ویبقی وجه ربک یا ازل است بوجود و آخر است بسلوک و از وست
مبدا اول و بسوی اوست مرجع آخر یا اول است باحسان و آخر است بغفران یا اول است که بهدایت و احسان عارفان را بیگانگی خود شتاب شناسا گردانید و آخر است که باکمال
لطف و امتنان کار ایشان تمام ساخت پس اولیست بابتدای عرف و آخر است باکمال لطف پس کسیکه هدایت کرد در ابتدا اوست که کفایت میکند در انتها الظاهر الباطن ظاهر است
که پیدا است وجود و هستی او و آیات باهره در ارض و سما و باطنی است که محتجب است کنه ذات مقدس او بحجاب جلال و کبریا یا ظاهر است بنعمت و باطن است برحمت ظاهر است بقدرت
باطن است از فکرت ظاهر است بر بصائر باطن است از ابصار ظاهر است بی اقتراب باطن است بی حجاب چه خفای او از جهت شدت ظهور او است و ظهور او بسبب بطون او و نور او
حجاب نور اوست فسبحان من خفی لشدة ظهوره و احتجب بنوره بنوره پس اوست ظاهری که نیست ظاهرتر از وی و باطنی است که نیست باطن تر از وی و حظ بنده ازین اسما آن است که
اهتمام کند بشان خود و فکر کند در اول خود و تدبر کند در آخر خود و اصلاح کند ظاهر و باطن خود را و حدوث عالم و فنای آنرا بداند و دل بران ننهد و بنظر تدبر از ظاهر اشیا بشناخت صانع پی برد و در کار دین
سابق و اول باشد و در کار دنیا پسین و آخر بود و باحکام شریعت ظاهر بود و باسرار حقیقت باطن و ظاهر باخلائق و باطن با خدا چنانکه گفته‌اند الصوفی کائن و باین است بیت هو الاول هو الآخر هو الظاهر
هو الباطن بغیر از هو و یا من هو دگر چیزی نمیدانم الولی ولایت بالکسر تصرف کردن و دست یافتن و ولایت بالفتح یاری کردن و پادشاهی راندن و سیبویه گفته که ولایت بفتح مصدر است
و بکسر اسم و والی کسی است که متولی شود امور او و مالک بود بجمهور او و ولایت مشعر است بتدبیر و قدرت و فعل تا این معنی جمع نشوند اسم والی باطلاق نکنند و والی امور علی الاطلاق این نیست مگر
الله سبحانه که متفرد است بتدبیر آن اولا و منفذ احکام است در آن ثانیا و قائم است بوی با دامت و ابقا ثالثا و بنده باید که با طاعت امر و فرمان برداری باری تعالی لازم داند و مملکت
وجود خود را بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت مضبوط دارد و از غارتگران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و بامر الهی و بحکم وی والی مملکت وجود خود شود و حاکم در آن باشد المتعالی بلند قدر بر جمیع والا
و والی از سمات نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی ابلغ از اعلی است و معنی تعلق و تخلق آنچه آنجا مذکور شد البر بفتح با نیکوئی کردن و بفتح با نیکوی کننده بحقیقت نیکوئی کننده و احسان نماینده

او است جل جلاله وعم نواله و هیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکه او است سبحانه متولی آن و تفصیل بر خدا و احسان وی بر خلق از حد حصر و بیان بیرون است وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و بنده باید که
شکر نعمت و مبرت خدا بجا آرد و بخلق خدا نیکی و احسان نماید خصوصا بمادر و پدر و اقارب و همسایها و سایر اهل حقوق و مستحقان بلکه بغیر مستحقان نیز و آورده اند که شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین
عبد القادر جیلانی مالی آورد از غیر مال زکوة و گفت مستحق از نامستحق نمیدانم و تمیز میان اینها نمیتوانم بهرکه فرمائی بدهم فرمود بده مستحق را و غیر مستحق را تا بدهد خدای تعالی ترا آنچه مستحق
آنی و مستحق آن نه التواب توبه بازگشتن از گناه و اصل معنی توبه رجوع است چون بنسبت به بنده کنند رجوع از معصیت مراد دارند و اگر بپروردگار نسبت کنند رجوع برحمت و توفیق اراده نمایند
و وی تعالی نیز پیدا میکند اسباب توبه را و توفیق میدهد بنده را بآن و بیدار میگرداند از خواب غفلت بتخویفات و تحذیرات و تنبیهات بر وخامت عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده بتوبه
و ندامت و رجوع میکند وی سبحانه بتفضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرمود ثم تاب علیهم لیتوبوا ای توبه کنیم و نشکنیم توبه دهی و نشکنیم و بنده باید که دایم در امید زند
و در نومیدی بر بندد و از جناب حق توبه طلب دارد و از گناهان پشیمان گردد و گوش عبرت باز دارد و در توبه تاخیر نکند و امر عجلوا بالتوبة قبل الموت را امتثال کند حکایت عیسی ابن عیسی وزیر با کوکبه سواران
بیرون از خلق را چنانکه عادت است میرسید از این کیست زالی بر رهگذاری نشسته بود گفت چند گوئید این کیست این بنده است از چشم عنایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن عیسی شنید و بمنزل
خود بازگشت و ترک وزارت کرده بدولت توبه مشرف شد و بمکه مبارک مجاور گشت و تخلق آنست که از زلات بندگان اعراض کند و اگر اعتذار نمایند و توبه کنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع
نماید و هرکه بعد از نماز چاشت صد بار بگوید اللهم اغفر لی وتب علی انک انت التواب الرحیم گناهان وی آمرزیده شود کذا جاء فی کتب الحدیث المنتقم انتقام بعقوبت پاداش کردن و یکی از صفات
حق سبحانه انتقام است ان الله عزیز ذو انتقام و این بعد از انذار و امهال باشد و اغلظ است از معاجلت و مسارعت و وی سبحانه انتقام میکشد و عقوبت میکند کافران و متمردان را بسبب کفر و کفران
کشی و عاصیان و فاسقان را اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد بخشد پس بنده را باید که از انتقام حق بر حذر باشد و از معاصی مجتنب و متحاشی و تخلق آنست که در حفظ حدود شرع و احکام آن مساهله
و مداهنه نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و سزای او آنست که چون ارتکاب معصیت کند یا در عبادت تقصیری نماید انتقام از وکشد و عقوبت کند بایزید
بسطامی گفت که نفس من تکاسلی کرد در شبی از شبها از ورد پس عقاب کردم او را و منع کردم او را از آب خوردن یکسال العفو محو کننده سیئات و در گذرنده از معاصی قریب بمعنی غفور است و لیکن ابلغ است
از ان زیرا که غفران مبنی از معنی ستر و کتمان است پس غفار بمعنی پوشنده گناهان است و عفو مشعر بمحو و اعدام است و بنده هرچند که گناهکار بود بعفو پروردگار امیدوار بود و پس دست رد بر پیشانی هیچ مجرم نباید
نباید نهاد و شاید که مولی کریم بخشد با قامت حد شرع و حکم دین بیت رو مکن مدراجه دانی در ازل نام او در نامهٔ نیکان بود ورد و بر جای نیکان این کان برتو در روز جزا تاوان بود و تخلق آنکه
تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا درجهٔ الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس دریابد الرؤف رافت شدت رحمت و غلبهٔ آن و بعضی گفته اند رافت احسانی است
که مبدأ آن شفقت محض است و رحمت انسانیست که مبدأ آن حاجت کسی است که احسان کرده بوی و وی تعالی مهربانست بر بندگان بارسال رسل و بیان شریعت که موجب حفظ ایشان است
از اسباب عقوبت عقبی و عصمت از زلت ابلغ است از غفران معصیت پس رافت عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق و تخلق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت مالک
الملک نافذ است حکم او و مشیت او در مملکت وی بایجاد و اعدام و ابقا و افنا و وجه تعلق و تخلق در شرح اسم الملک گذشت ذوالجلال والاکرام آنکه هر جلال و هر کمال ثابت است مراو را
و هر کرامت و هر مکرمت صادر است از وی جل جلاله و عم نواله پس جلال صفت ذات او ست و کرامت فعل او ست که فائض است از وی بر بندگان او و انواع اکرام او بندگان را خارج
از دایرهٔ حصر و ثنا است و مجمل آن در ضمن قول وی ولقد کرمنا بنی آدم وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مندرج و مذکور است و هرکه جلال خدا را شناخت تذلل نماید در درگاه وی و هرکه اکرام او را دید
شکر گوید مر او را پس خدمت نکند مر غیر او را و سوال نکند از غیر وی و تخلق آنست که تحصیل کند مر نفس خود را جلالی و شرفی و کمالی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه لایق و سزاوار است المقسط
قسوط جور و بیداد وی و اقساط عدل و داد گستردن و مقسط عادل که انصاف میگیرد مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آنست که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر خشنود گرداند چنانکه در حدیث
آمده است و شرح این در اسم العدل گذشت الجامع جمع کرد آورنده و گرد آرنده خلق متماثلات چنانچه آدمیان بر روی زمین و برانگیزنده ایشان در محشر و متباینات هیچو جمع میان آسمانها
و کوکبها و هوا و زمین و دریاها و حیوانات و نباتات و جمادات و معادن مختلفه و همه اینها مختلف اشکال والوان و طعوم و اوصاف اند و همه را در زمین جمع کرده و همه را در عالم جمع کرده و هم چنین جمع
کرده در حیوانات میان استخوان و پی و رگ و مغز و سایر اجزای حیوان و جمع کرده میان متضادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ وجوه جمع است و جمع کرده دلهای عارفان را که شبه
تقدیر تا خلاص شده اند از اسباب تفرقه و ربیت وسایط و حادثات و جمع کرده هموم ایشان را در طلب خود و دلهای ایشان را بذکر خود الا بذکر الله تطمئن القلوب و جمع کرده فضایل و کمالات در انبیاء
و اولیا و علما و جمع کرده در بعضی از کمل اولیا علم و سیادت و کرامت و عزت و قدرت و جمع کرده فضائل اولین و آخرین در سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و اصحابه و اتباعه اجمعین و بنده باید که تامل
و تفکر کند در اجتماع صنایع و بدایع الهی و افعال غیر متناهیه او و تخلق آنست که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیه و جسمانیه و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمیده و اخلاق گزیده و در وظایف عبادات
و اوراد و خیرات و مبرات و سایر فضایل و کمالات و سعی کند در جمع هم و سکون قلب و جمعیت مع الله بیت در جمعیت کوش تا همه ذات شوی ترسم که پراگنده شوی هات شوی الغنی المغنی غنا بی نیاز شدن و اغنا
بی نیاز گردانیدن و وی تعالی غنی است که در ذات و صفات و افعال از همه بی نیاز است و با وجود آن بی نیاز گردانیده است دیگران را از بندگان خود و لیکن آنکه غنی گردد با غنای غیر غنی مطلق
نخواهد بود و فرضا اگر امثال خود غنی گرداند بمغنی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالی و تقدس یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید و بنده چون دانست که حق سبحانه بی نیاز است
نیاز بحضرت او برد و چون دانست که بی نیاز گرداننده است طمع از همه قطع کند و سوال نکند مگر از وی و در وی نیاز نیارد مگر بوی و از خلق بی نیاز گردد و متخلق باسم غنی گردد و باز چون نیازمند از او دست
گیرد و آنچه تواند رفع احتیاج ایشان کند و آنچه از فضل نعمت غنی نزد او است بفقرا و مساکین افاضه کند و از سوال بی نیاز گرداند خلق را باسم المغنی نیز باید المعطی المانع هرکرا هرچه خواهد بدهد و هرکرا

نه بجهة تأثیر کلا مانع لما اعطی ولا معطی لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی معطی و مانع است بعطای او امیدوار بود و از منع وی خایف تخلق آنکه صالحان و مستحقان را عطا کند و فاسقان و ظالمان را منع نماید یا طلب
و روح را از انوار حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از هوا و شهوات مانع آید و درین روایت ابی هریره که در کتاب مذکور است ذکر المعطی نیست و منع را برین روایت تفسیر میکنند بر د اسباب هلاک و
نقصان در ابدان و ادیان بخلق عقل و وضع شرع و باین معنی راجع و آیل بمعنی الحفیظ میشود چه منع از اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لوازم اوست و حاصل نمیشود حفظ الا ولیکن منع را اضافت
بسبب مهلک میکنند و حفظ را اضافت بمحروس از هلاک مینمایند و مقصود از منع و غایت وی حفظ است پس هرچه در اسم الحفیظ از معانی و وجه تعلق تخلق مذکور شده در اسم المانع نیز ملحوظ خواهد بود و فرق
میان این دو معنی آنست که منع بمعنی اول منع از عطا است و بمعنی ثانی منع از بلا الطف ظاهر است از ضد او کاهی منع از عطا نیز لطف میباشد و لیکن خفی و منع میکند وی سبحانه آرزوها و شهوتها را
از نفس کسی که میخواهد مخصوص میکرداند بفضل و کرامت خود و از اهل خصوص کرداند و منع ارادات و اختیارات را از قلب کسیکه میخواهد خالص کرداند او را برای خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلند تر است
و بنده چون دانست که مولی تعالی اسباب هلاک و نقصان از وی منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد شکر گوید حق را برین نعمت و تخلق آنکه مانع آید و در باشد از تطرق فساد و هلاک بخود و با اهل صلاح بکار ایشان
و دین را و اهل دین را از آفات و مخافات الضار النافع خالق خیر و شر و نفع و ضر اوست تعالی و آفریننده درد و دوا و رنج و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری اوست تعالی گمان نبرد که دوا نافع بذات
خود است و زهر مهلک بنفس خود و طعام بنفس خود سیر میکرداند و آب بذات خود سیراب میسازد اینها همه اسباب عادی اند بمعنی آنکه عادت بران جاری شده که وی سبحانه اینها را اسباب ساخته
است و بواسطه اینها خلق میکند اگر خواهد بی اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود اینها نکند و همچنین کل اجزای عالم از علویات و سفلیات و وسایط و اسباب مسخر قدرت کامله تامه باری تعالی اند و همه اینها نسبت
بقدرت ازلیه مانند قلم در دست کاتب اند بی توقف و قدرت صنعتی است شامل اکثر صفات خصه بما صفات فعلیه و فرق بعموم و خصوص و جهات و حیثیات است و بنده باید که ضرر و نفع همه از حق تعالی داند
و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضای الهی تسلیم کرده و تفویض امور بوی کند و از ناکامی کند وی با خلق در راحت و خلق از وی در راحت حکایت آورده اند که موسی علیه السلام از درد دندان بحضرت
حق نالید حکم شد که فلان گیاه بر دندان نه تا آرام گیرد گیاه بر دندان مبارک نهاد و آرام گرفت بعد از مدتی باز دندان درد کرد و هم از آن گیاه بر دندان نهاد و درد زیاده گشت گفت الهی این همان گیاه است که تعلیم
فرموده بودی خطاب با عتاب در رسید که آن کرت توجه بجناب ما کردی شفا دادیم و این کرت توجه بگیاه کردی درد را زیاده کردانیدیم تا بدانی که شفا دهنده مائیم نه گیاه و تخلق آنست که با امر الهی و حکم شریعت ضرر رساند
و زجر کند دشمنان دین را و نفع رساند و یاری دهد دوستان را تا بمقتضای ارادت و امر برد و عمل کند که جمع میان حقیقت و شریعت این است النور نور در عرف عام بمعنی روشنی است و نور در اسم
الهی تعالی بمعنی منور و وی تعالی روشن کردانندهٔ سموات است بکواکب و سیارات و روشن کردانندهٔ زمین با نبیا و اولیا و علما و مؤمنین و مؤمنات و بساتین و ریاحین و روشن کردانندهٔ دلهای مؤمنان
و عارفانست بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف و حقائق نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و نزد خواص نور عبارتست از چیزیکه ظاهر تر بود بر خود و ظاهر کننده غیر خود را و چون مقابله کرده شود
وجود را بعدم ظهور مر وجود را باشد و خفا مر عدم را و هیچ چیز نیست ظاهرتر از عدم نیست پس کسیکه بری باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آرنده باشد ماهیات را از ظلمت عدم سزاوارتر است از غیر خود
که نامیده شود او را نور و وجود نوریست که فائض است بر جملهٔ اشیاء و وجود همه از نور ذات اوست الله نور السموات و الارض و درین هنگام رساله در تفسیر این کریمه بظهور آمده است که متکفل
ابراز اسرار و اظهار انوار شده است و بالله التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت و کدورات نفس بر آمده و اقتباس انوار از مشکات هدایات و مصباح شریعت نموده بنور علم و عمل نیک از تمیز
نماید و خواطر شیطانی و نفسانی را از ملکانی و رحمانی جدا کند بزرگان گفته اند که هر حالی که نتیجهٔ علم نباشد اگرچه آن حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرو گذاشت
کند حقیقت نور بدل او فرو نیاید و تخلق آنست که منور باشد بنور ایمان و عرفان و منظهر باشد احکام دین را و بریاضت و مجاهده و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح و نفا در نور الانوار فنای
ظلمات بشریت نموده و بقا بنور الانوار حاصل کرده عین نور گردد اللهم اعطنی نورا و اعظم لی نورا و اجعلنی نورا الهادی هدایت راه نمودن و بمنزل مقصود رسانیدن راه نمای همه راه روان
اوست هر که راه دنیا میرود راه نما اوست و آنکه راه عقبی میسپرد رهبر اوست و آنکه راه وصول بجناب قرب وی میرود هادی بجذبات عنایت اوست بیت گر نه چراغ لطف تو راه نماید از کرم
قافلهای شب روان پی نبرد بمنزلی و انواع هدایت پروردگار تعالی را حصر نیست الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی چنانکه طفل را بمجرد بر آمدن از شکم بمکیدن پستان هدایت کرد و جوجه را بمجرد بر آمدن
از بیضه بچیدن دانه راه نمود و مگس شهد را به بنا نمودن خانه بر شکل مسدس که موافق ترین اشکال است بوی هدایت فرمود و شرح این دور و دراز است و افضل و اعظم هدایت راه نمودنست بطریقی
که موصل بجنات نعیم و رویت وجه کریم اوست و ابداع کردن در باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سبب هدایاب است بطاعت و معرفت و بهره مند ترین بندگان متعلق و متخلق
باین اسم انبیا و اولیا و علما اند که هادی خلائق اند بصراط مستقیم و طریق قویم خصوصا سید انبیا و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و اتباعه هداة طریق الحق و محیی علوم الدین اللهم و فقنا و
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و ذو النون مصری گفت قدس سره سه چیز از اخلاق عارفان است تکلم کردن با کشاده بازآوردن نعمتها
حق تعالی را بعا فلان بیاد دادن و بزبان توحید مسلمانان تا بخی راه نمودن یعنی روی دل ایشان از دنیا بدین و از معاش و معاد آوردن البدیع بی مثیل و مانند و هر که در ذات و صفات و افعال بی مثیل
و مانند است آن بدیع مطلق است و آن جز باری تعالی کسی نیست و بدیع بمعنی مبدع یعنی نو بیرون آرنده نیز دارند و بهر دو تفسیر کرده شده است قول وی سبحانه تعالی بدیع السموات و الارض و بنده را
باید که در هرچه از بدائع و صنائع نظر کند دل بخدای بی مثل و مانند که مبدع اوست برد و از حدوث حوادث بر وجود قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت دیدن نوباوه و هلال
قریب العهد من ربی اثر آن معرفت است و هر بنده که مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم بر وجه بی مثلی و بی نظیری یا نو پدید آرنده است چیزی از امور راجع بصنعت کال جمیع آفاق
یا در عصر خود او را بدیع گویند و ابداع مخلوقات محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و اوست فرد کامل واحد در اتصاف بصفات حق و تخلق باسمای وی تعالی علی الاطلاق که هیچکس او را
مثل و نظیر نیست اللهم صل و سلم علی محمد بعدد کل ذرة شعر منزه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم جله من الصلوات افضلها و من التحیات اتمها و اکملها الباقی دایم الوجود که

هرگز فنا نپذیرد و بنده باید که در پرتو بقای حق تمام از خود فانی شود و دل از تعلق بما سوای او نگاه دارد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل کمالی که باقی ماند تا از آن درین جهان و در آن عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بحیات
ابدی الوارث مراد بوارث باقی بعد فنای موجودات که تمامهٔ املاک فانی ملاک بعد فنای ملاک راجع بوی گردد و بوی رسد و این معنی ظاهر است و الا او ست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدل ملک و ملکوت
و تمامه ملک و ملکوت مر او راست بی شریک و همتا و همه ارباب بصائر همیشه ندای لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بگوش هوش میشنوند جل جلاله و عظم شأنه پس بنده را باید که در بند مال و میراث نباشد
و داند که همه گذاشتنی است و از وی باز داشتنی است موتوا قبل ان تموتوا از شعار عارفان است بیت دل برین منزل فانی چه نهی رخت بربند که انا لله و تخلق آن است که تحصیل علوم و معارف
دین کند تا وارث انبیا گردد الرشید رشد در لغت بسامان و براه شدن برخلاف غی و رشید آنکه اقوال او بر نهج رشاد و افعال او بر سنن صواب بود و احکام او بر طرز اتقان و احکام و خلل
و زلل بهیچ کار او راه نیابد و همه تدبیرات او منساق بغایات کرد و بر سنن سداد بی استرشاد و بی استشاره و گفته اند که رشید اینجا بمعنی مرشد است که بندگان را از ره مقاصد دین و دنیا و مبدأ و معاد
بکتاب و شریعت بطریق ارشاد و سداد خوانده است و وجه تعلق و تخلق ظاهر است الصبور صبور در لغت شکیبائی کردن و صبور آنکه در گرفت گناهکاران شتابی نکند و در عقوبت انتقام ایشان
تعجیل نورزد و صبور نزدیک بمعنی حلیم است و فرق آن است که صبور مشعر است بآنکه اگرچه اکنون صبر کرد ولیکن در آخرت میگیرد و حلیم مطلق است و بعضی گفته اند که در صبور خوف عذاب غالب است
و در حلیم امید عفو و بعضی گفته اند که صبور بمعنی صبردهنده است و صبر دهنده بر مشقت ادای عبادت او ست سبحانه و بنده باید که در جمیع بلاها و رنجها و فرقها صبر از وی خواهد و از وی توفیق
وی دور باشد حکایت آورده اند که یکی از اکابر گفت که در مکه معظمه بودم درویشی دیدم که بمسجد حرام درآمد و طواف کرد و رقعه از جیب بیرون آورد و در وی نگریست و برفت روز دیگر همچنان
کرد و برفت چند روز مراقب حال او بودم بر همان منوال می آمد و میرفت روزی درآمد و طواف کرد و در رقعه نظر کرد و جان بحق تسلیم کرد برخاستم و رقعه را دیدم نوشته بود و اصبر لحکم ربک فانک
باعیننا و تخلق آن است که در هیچکاری سبکی و شتابی نکند و آرام و تمکین ورزد و در رنج فراق پناه بامید وصال برد و درد اشتیاق را بذکر محبوب درمان کند تا بمقصود برسد و مظفر و منصور گردد ربنا
افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون یکی از مشایخ گفته است جام صبر بیاشام اگر کشته شوی شهید شوی و اگر زنده
مانی سعید باشی بیت صبری کنیم تا کرم او چه میکند بلا این دل شکسته غم او چه میکند عیسی دم است نفس و هوا پیش او بکش وانگه نظاره کن که دم او چه میکند تمام شد شرح نود و نه نام الهی که درین حدیث
ورود یافته رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع خود والبیهقی فی الدعوات الکبیر و روایت کرد بیهقی در کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است وقال الترمذی و گفته است
ترمذی هذا حدیث غریب و در روایت ابی هریره غیر این اسما نیز آمده چنانکه الاحد المنعم الرب المعطی یا در بدل بعضی ازین اسما یا زیاده بران و برین تقدیر زیاده بر نود و نه میشود و حق آنست که اسمای
الهی در کتاب و سنت زیاده بر آن آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منحصر در نود و نه نیست مگر باعتبار اختصاص بخاصیتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته شد والله اعلم وعن بریدة ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول روایت است از بریده اسلمی که آن حضرت شنید مردی را که میگفت اللهم انی اسالک بانک لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم
یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد خداوندا من میطلبم از تو بوسیله این که تو خدا هستی یگانه که قصد کرده میشود بسوی وی در تمامهٔ حوایج آن کسی که نزاید و نزائیده شد و نیست مر او را همتا هیچ یکی فقال
پس گفت آن حضرت دعا الله باسمه الاعظم خواند آن مرد خدا را بنام وی بزرگتر است از همه نامها الذی اذا سئل به اعطی آن نامیکه چون خواسته شود بآن نام میدهد خدای تعالی آن خواسته
شده را واذا دعی به اجاب و چون دعا کرده شود بان نام قبول میکند دعا را و اینجا فرق نهاده اند در سوال و دعا سوال طلبیدن و خواستن است چنانکه گوید اللهم اعطنی
واعطا دادن آن و دعا خواندن و ندا کردن است چنانکه گوید یا الله و اجابت قبول آن چنانکه فرماید لبیک عبدی و سوال و دعا بمعنی یکدیگر نیز می آیند رواه الترمذی وابو داود و بدانکه تحقیق وارد
شده است اقوال مختلفه از علما در اسم اعظم و ذکر کرده است سیوطی در رساله مسمی بالدر المنظم فی بیان الاسم الاعظم که بعضی بر آنند که اسمای الهی همه اعظم اند و نیست تفضیل بعضی از آنها بر بعضی و نسبت
کرده میشود این قول را بشیخ ابو الحسن اشعری و قاضی ابوبکر باقلانی و جماعت غیر ایشان و ایشان میگویند آنجا که ذکر اسم اعظم واقع شده است مراد باسم اعظم عظیم است و طبرانی گفته است که اختلاف کرده
شده است در تعیین اسم اعظم و نزد من آنست که همه اقوال صحیح اند زیرا که در هیچ خبری واقع نشده است که این اسم اعظم است و کسی دیگر از وی اعظم نیست و گویا که وی قایل است که همه اسما
اعظم توان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و ابن حبان گفته که اعظمیتی که وارد شده است در اخبار مراد بآن مزید ثواب است مر داعی را بدان و مثل این معنی در آیات قرآنی نیز جاریست که قراءت
بعضی آیات موجب مزید ثواب است اگرچه در حد ذات همه عظیم اند که کلام خدا اند و بعضی گفته اند که تعیین آن در علم الهی است جز وی کسی نداند چنانکه در لیلة القدر و ساعة الجمعه گفته اند و بعضی
تعیین نیز کرده اند نظر بظاهر احادیثی که وارد شده است دران یکی از آن حدیث بریده است که مذکور شد که اسم اعظم الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و سیوطی از شیخ ابن حجر
نقل کرده که وی گفته است که این قول ارجح است از حیثیت سند از هرچه وارد شده است درین باب و دیگر حدیث انس است که مولف گفته وعن انس قال کنت جالسا مع النبی
گفت انس بودم من نشسته با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی المسجد در مسجد ورجل یصلی و حال آنکه مردی نماز میگذارد فقال پس گفت آن مرد اللهم انی اسالک بان لک الحمد
خداوندا سوال میکنم من بوسیله آنکه مر تراست همه ستایشها لا اله الا انت نیست هیچ معبود بحق مگر تو الحنان المنان مهربان نعمت دهنده بدیع السموات والارض یا ذا الجلال و
الاکرام یا حی یا قیوم و معانی اینها در ذکر اسما گذشت اسالک سوال میکنم ترا فقال النبی صلی الله علیه وسلم دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی به اجاب واذا سئل
به اعطی رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة دیگر حدیث اسما که مولف گفت وعن اسماء بنت یزید صحابیه جلیله انصاریه از خداوندان عقل و دین حاضر تبوک بود
کشت نه کافر را بچوب خیمه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اسم الله الاعظم فی هاتین الآیتین گفت آن حضرت اسم اعظم درین دو آیت است والهکم اله واحد
لا اله الا هو الرحمن الرحیم و فاتحة آل عمران و در اول سورهٔ آل عمران که این است الم الله لا اله الا هو الحی القیوم رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة والدارمی

پس اسم اعظم باین روایت الرحمن الرحیم والحی القیوم باشد وعن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة ذی النون اذ دعا ربه وهو فی بطن الحوت دعای یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که دعا کرد وحال آنکه در شکم ماهی بود که دعا این است لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین لم یدع بها رجل مسلم فی شیء دعا نکرد بوی هیچ مردی مسلمان در هیچ چیزی الا استجاب له مگر آنکه قبول کرد خدای تعالی دعای او را رواه احمد والترمذی پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین اگرچه صریح در حدیث نفرمود که این اسم اعظم است ولیکن استجابت دعا خاصیتی از خواص اسم اعظم است با رعایت آداب و شروط که قرار یافته است و در بعضی روایات صریح نیز آمده

الفصل الثالث عن بریدة رضی الله عنه قال دخلت مع رسول الله گفت بریده درآمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم المسجد عشاء مسجد را در وقت عشا فاذا رجل یقرأ ویرفع صوته پس ناگاه مردی میخواند و بلند میکند آواز خود را فقلت پس گفتم من یا رسول الله اتقول هذا مراء آیا میگوئی تو که این مرد ریائی است قال بل مؤمن منیب گفت آن حضرت بلکه مسلمان رجوع کننده بخدای و روی آرنده باو است قال گفت بریده وابو موسی الاشعری یقرأ ویرفع صوته ابو موسی اشعری میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آن مرد که در صدد حدیث مذکور بود ابو موسی بود فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتسمع لقراءته میشنید قرات او را و گوش می نهاد آنرا ثم جلس ابو موسی یدعو پس نشست ابو موسی اشعری در حالیکه دعا میکند فقال پس گفت اللهم انی اشهدك انك انت الله خداوندا من گواه میگیرم ترا که توئی خدا لا اله الا انت نیست معبود بحق مگر تو احد الصمد الخ و در روایت برفع آمده لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقد سأل الله باسمه الذی اذا سئل به اعطی واذا دعی به اجاب قلت گفت بریده گفتم من یا رسول الله اخبره بما سمعت منك آیا خبر دهم من ابو موسی را بچیزی که شنیدم از تو قال نعم گفت آن حضرت آری خبر ده او را فاخبرته بقول رسول الله پس خبر دادم من او را بقول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق پس گفت ابو موسی مر تو امروز مرا برادر دوستی حدثتنی بحدیث رسول الله حدیث کردی تو مرا بحدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی این حدیث که در وی بشارت استجابت است اما مطلق حدیث آورد و اشارت کرد که موجب اخوت و صداقت مجرد تحدیث نبوی صلی الله علیه وسلم است رواه رزین آنچه مؤلف آورده از احادیث این است و در اینجا اقوال دیگر است بعضی بسم الله الرحمن الرحیم گفته و بعضی الله گفته اند روایت کرد ابن ابی حاتم از جابر بن زید بعضی هو گفته و بعضی الحی القیوم و بعضی مالك الملك و بعضی کلمه توحید و بعضی الله لا اله الا هو رب العرش العظیم و فخر رازی نقل کرد از امام زین العابدین رضی الله عنه که وی سوال کرد از حضرت عزت که تعلیم کند ورا اسم اعظم پس نمود او را در خواب که اسم اعظم لا اله الا الله است و بعضی گفته اند که اسم اعظم مخفی است در اسمای حسنی و موید است این قول را حدیث عائشه که وی چون دعا کرد ببعضی اسمای حسنی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم اسم اعظم درین اسما است که دعا کردی بآن و بعضی اللهم گفته اند زرکشی در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف نقل کرده که گفته اند که هر کسیکه اللهم گفت دعا کرد خدا را بجمیع اسما و مثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند و بعضی الم گفته اند نقل کرده شده است این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند هر اسمی از اسمای الهی که بخوانند او را بدان بنده بطریق حضور و استغراق چنانکه در باطن او و دران حالت بغیر حق تعالی نباشد هر گاه این حالت دست داد مستجاب شد دعای او والبته و این قول از امام جعفر سلام الله علیه و علی آبائه الکرام و از شیخ جنید و غیر وی رضی الله عنهم منقول است و ابن نعیم در حلیه از بایزید بسطامی آورده که شخصی از وی از اسم اعظم سوال کرد فرمود آنرا حدی محدود نیست آن فراغ قلب تست بوحدانیت حق و چون بانجا رسی قصد کن بهر اسمی که باشد میروی بوی بمشرق و مغرب و از ابی سلیمان دارانی آورده که گفت پرسیدم بعضی مشایخ را از اسم اعظم گفت دل خود را می شناسی گفتم نعم گفت وقتی که بینی دل خود را که اقبال کرده بخدا و رقیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم است و از ابی الربیع سایح آورده که پرسید از وی مردی که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کند ترا و گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم از عارف بمنزله کن است از پروردگار تعالی و تقدس والله اعلم

باب ثواب التسبیح والتحمید والتهلیل والتکبیر تسبیح بپاکی تنزیه کردن و بپاکی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و مکرر و باین معنی است اشتقاق محمد که محمود است مکرر و تکبیر و بزرگ گردانیدن و تهلیل لا اله الا الله گفتن و مراد بیان احادیث است که وارد شده است در ثواب سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و تهلیل مشتق از لا اله الا الله است و عرب چون بسیار کرد استعمال ایشان دو کلمه را ضم میکنند بعضی حروف یک کلمه را ببعض حروف کلمه دیگر مثل حمدله و حوقله و بسمله و میگویند هیلل الرجل و هلل وقتی که گوید لا اله الا الله و حیعل وقتی که گوید حی علی الفلاح

الفصل الاول عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الکلام اربع فاضلترین ترازوی ثواب چهار کلمه اند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وفی روایة احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر لا یضرك بایهن بدأت زیان نمیکند ترا بهر کدام ازین کلمات که آغاز کنی زیرا که هر کدام ازین کلمات مستقل است در افاده مقصود که جلال حق و کمال اوست و تقدیم و تاخیر دران تفاوت نمیکند ولیکن این ترتیب را معانی متناسبه است زیرا که ناظر در معرفت خدا بحسب تنزیه وی می یابد بعد ازان منحصر می یابد نعم و کمالات در ذات مقدس وی تعالی بعد ازان منکشف میگردد بر وی توحید حقیقی بعد ازان عاجز می یابد خود را از ثنا و توحید پس میگوید الله اکبر کذا قال الغزالی و مراد احبیت است بعد از کلام خدا و خود این کلمات نیز از قرآنند جز کلمه رابع و در روایتی آمده است افضل الذکر بعد کتاب الله رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان اقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر احب الی مما طلعت علیه الشمس هر آینه گفتن من این چهار کلمه را دوست داشته شده تر است بسوی من از هر چیزی که برآمده است بروی آفتاب یعنی دنیا و ما فیها گویا که این کنایت است از همه مخلوقات و مخصوص نیست احبیت بنسبت بسفلیات زیرا که ذکر خدا افضل و احب است از تمامه عالم رواه مسلم وعنه وهم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسی که بگوید سبحان الله وبحمده فی یوم مائة مرة در روزی صد بار حطت خطایاه افگنده شود و کم کرده شود گناهان او وان کانت مثل زبد البحر

اگرچه باشد گناهان او مانند کف دریا در کثرت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح وحین یمسی کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند و هنگامیکه شام کند یعنی در صبح و شام گوید سبحان الله وبحمده مائة مرة صد بار لم یات احد یوم القیمة بافضل مما جاء به نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر از آنچه آورده است وی آن عمل را الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه مگر یکی که گفته است مانند آنچه گفته است وی یا زیاده کرده است بر آنچه وی گفته است متفق علیه اینجا دو اشکال می آرند یکی آنکه از ظاهر عبارت این مفهوم میشود که هر که گفت مانند آنچه وی گفت و آورد مثل آنچه وی آورده باشد نه افضل از آن و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تحدیدات شرع و اعداد جائز نیست چنانکه در چهار رکعت ظهر پنج رکعت گزاردن مثلا پس زیاده آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنکه تقدیر کلام و معنی وی آن است که نیارد مساوی آنچه وی آورده و نه افضل از آنچه وی آورده مگر کسیکه گفت وی آنچه گفت پس وی مساوی آورد یا کسیکه زیادت گفت از آنچه وی گفت پس وی افضل از آن آورده جواب از اشکال ثانی آنکه زیادت بر تقدیری جائز نیست که از شارع اجازت و تجویز در زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح بزیادت کرد جواز آن معلوم شده پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت ظهر نباشد بلکه مثل آنکه در نماز تهجد یا در ضحی هشت رکعت آمده است و اگر تا سیزده و دوازده بگذارد نیز جائز است بلکه افضل است و تواند که مراد بازا اعمال خیر دیگر باشد نه نفس تسبیح فافهم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن دو کلمه اند سبک بر زبان گران در میزان اعمال دوست داشته شده بسوی رحمان آن دو کلمه کدام است سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم متفق علیه وعن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال روایت است از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آن حضرت پس گفت آن حضرت ایعجز احدکم ان یکسب کل یوم الف حسنة آیا عاجز می آید یکی از شما از آنکه کسب کند هر روز هزار نیکی فسأله سائل من جلسائه کیف یکسب احدنا الف حسنة پس پرسید آن حضرت را پرسنده از همنشینان وی صلی الله علیه وسلم چگونه کسب کند یکی از ما هزار نیکی را یعنی هر روز قال یسبح مائة تسبیحة گفت آن حضرت تسبیح گوید صد بار فیکتب له الف حسنة پس نوشته میشود مر او را هزار نیکی بحساب مشهور که هر نیکی را ده حسنه است او یحط عنه الف خطیئة یا افکنده شود از وی هزار گناه این نیز حکم کتاب هزار حسنه دارد و از آنچه تقدیر کرده شد ضمیر جلسائه با نحضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث مانوس و معهود نیست و تواند که ضمیر بسعد ابن وقاص رود و این قول راوی سعد بود گویا که کسی از همنشینان وی اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد فافهم رواه مسلم وفی کتابه فی جمیع الروایات عن موسی الجهنی او یحط و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از موسی جهنی بضم جیم وفتح ها که از ثقات است او یحط آمده بکلمه او برای تردید چنانکه تقریر کرده شد قال ابوبکر البرقانی گفت ابوبکر برقانی بفتح با و ضم و کسر آن نسبت برقان که نام قریه ایست از خوارزم رواه شعبة وابو عوانه ویحیی بن سعید القطان عن موسی روایت کرده اند این حدیث را این ائمه از موسی جهنی مذکور فقالوا ویحط بغیر الف پس گفته اند ویحط با واو بی الف پس هم کتابت الف حسنه میشود و هم حط الف خطیئه و ظاهر همین است زیرا که حسنات دور میکند سیئات را هکذا فی کتاب الحمیدی هم چنین بیان کرده است حمیدی در جمع بین الصحیحین وعن ابی ذر قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الکلام افضل گفت ابوذر پرسیده شد آن حضرت را که کدام کلام فاضلتر است قال ما اصطفی الله لملائکته گفت آن حضرت فاضلترین کلام کلامیست که برگزیده و اختیار کرده است خدای تعالی مر فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند مراد بدان کلام تسبیح است بقول حق سبحانه وتعالی ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک زیرا که این بتعلیم وی تعالی است مر ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا آن کلام کدام است سبحان الله وبحمده رواه مسلم وعن جویریة بضم جیم وفتح واو و سکون تحتانیه که یکی از امهات المؤمنین است ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج من عندها بکرة روایت است از جویریه که آن حضرت بیرون آمد از نزد وی در بامداد حین صلی الصبح هنگامیکه گزارد آن حضرت نماز بامداد را وهی فی مسجدها بفتح جیم و حال آنکه جویریه در سجده گاه خود بود یعنی در جای که نماز گذارده بود و نشسته ذکر و تسبیح میکرد و شاید که مراد مکانی است که ساخته بود در خانه خود برای نماز گذاردن و آنرا مسجد گاهی بکسر جیم نیز میگویند ثم رجع بعد ان اضحی بعد از آن که چاشت کرد آن حضرت یعنی در آمد وقت چاشت وهی جالسة و حال آنکه جویریه نشسته بود قال ما زلت علی الحال التی فارقتک علیها گفت آن حضرت آیا همیشه هستی تو بر حالتی که جدا شدم از تو بر آن حال یعنی از وقت صبح تا الآن که وقت چاشت است بر حال خود وی و نشسته ذکر میکوئی قالت نعم گفت جویریه آری بر همان حال خودم قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلث مرات هر آئینه گفتم من بعد از تو یعنی بعد از بر آمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار لو وزنت بما قلت منذ الیوم اینچنین کلمات اند که اگر برکشیده شوند و مقابل کرده شوند بچیزی که گفته و خوانده تو امروز لوزنتهن هر آئینه برابر می آیند این کلمات بآن تسبیحات و تحمیدات که گفته تو سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضی نفسه وزنة عرشه ومداد کلماته چهار کلمه است که مفید مبالغه و کمال تسبیح و تحمید مشترک است میان اینها زیاده بر آن نیست یعنی تسبیح و تحمید میکویم تر ا بشمار مخلوقات تو که بشمار و بی اندازه اند چنانکه موجب رضای تو شوند و بوزن عرش تو که عظیم است و بمقدار کلمات تو که مراد کلام او ست یا اسماء و صفات او یا علم او ست رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسیکه گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر مائة مرة صد بار کانت له عدل عشر رقاب باشد مر او را ثواب برابر ده برده که آزاد کند وعدل بکسر عین وفتح آن هر دو روایت است بمعنی مثل و برابر چیزی و بعضی گفته اند بفتح برابر چیزی از غیر جنس وی و بکسر از جنس وکتب له مائة حسنة و نوشته شود برای وی صد نیکی ومحیت عنه مائة سیئة و محو کرده شود از وی صد بدی و این حدیث مؤید آنست که در حدیث سعد بن ابی وقاص است ویحط بواو نه باالف است وکانت له حرزا من الشیطان یومه ذلک و باشد این کلمات مر او را پناه از شیطان و شر وی در آن روز که گفته است این کلمات را حتی یمسی تا آنکه شبانگاه کند حرز بکسر حا تعویذ ولم یات احد بافضل مما جاء به الا رجل عمل اکثر من ذلک و نیارد هیچ یکی عملی فاضلتر از آنچه آورده است او مگر دیگر که عمل کرده بیشتر از آنچه او کرده از جنس همین تسبیح یا دیگر از اعمال و این حدیث از اشکال اول که در حدیث ابی هریره می آید سالم است متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری قال کنا مع رسول الله

صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت ابوموسی اشعری بودیم ما با آنحضرت در سفری فجعل الناس یجهرون بالتکبیر پس در ایستادند مردم که آواز بلند میکنند بتکبیر فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم ای مردم نرمی کنید بر نفسهای خود و تعب مکشید ببلند کردن آواز درین اشارتست که منع از جهر برای آسانی و نرمی
است نه از جهت نامشروعیت ذکر جهر و حق آن است که ذکر جهر مشروع است بی شبهه مگر بعارض و این را در رساله او را د اثبات نمودیم پس ازان تاکید کرد منع را بقول خود انکم لا تدعون اصم ولا غائبا
بدرستیکه شما نمیخوانید کر را و نه غائب را انکم تدعون سمیعا بصیرا بدرستیکه شما میخوانید شنوای بینا را وهو معکم و او با شماست بعلم و حضور و زیادت بصیرا آنکه حاجت نذکر او نیست بمناسبت سمیع که
هر دو مقابل مواضع معاند کور را نده و با وجود آن اشارتست بآنکه وی می بیند شما را و میداند احوال شما را از هیئت شما و صورت شما و طیبی گفته که بصیر بجهة آن زیاده کرد که سمیع بصیر ادراک کننده
تر است از سمیع اعمی فافهم والذی تدعونه اقرب الی احدکم من عنق راحلته و آنکسی که می خوانید شما او را نزدیکتر است بیکی از شما از گردن شتر وی قال ابوموسی وانا خلفه
گفت ابوموسی اشعری و من پس آن حضرت بودم بر شتر یا پیاده اقول میگویم لا حول ولا قوة الا بالله فی نفسی در نفس خود آهسته فقال پس گفت آن حضرت یا عبدالله بن قیس
اسم ابوموسی اشعری است الا ادلک علی کنز من کنوز الجنة آیا راه ننمایم ترا بر گنجی از گنجهای بهشت فقلت بلی پس گفتم من آری بنما یا رسول الله قال گفت آنحضرت لا حول ولا
قوة الا بالله آن گنج از گنجهای بهشت این کلمه است باین معنی که گفتن این کلمه مر گوینده خود را ثوابی می بخشد که مثل گنجهای دنیاست بلکه گنجهای دنیا در جنب آن لاشئ است و مشایخ گفته اند که هیچ کنز
معین و ممد تر بر عمل از این کلمه نیست که معنی آن تبری از حول و قوة خود و عدم اعتماد و اتکال بر نفس است در وقتی که این فقیر این حدیث پیش حضرت شیخ عبدالوهاب میخواند و از کیفیت و حقیقت این
گنج پرسید فرمودند همانجا معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی حاجت ببحث نیست متفق علیه الفصل الثانی عن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
کسیکه گوید سبحان الله العظیم وبحمده غرست له نخلة فی الجنة نشانده شود برای او درخت خرما در بهشت رواه الترمذی وعن الزبیر رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من صباح یصبح العباد فیه نیست هیچ صباحی که صبح میکنند در وی بندگان الا منادٍ ینادی مگر آنکه آواز کند آواز کننده یعنی فرشته آواز میکند سبحوا
الملک القدوس تسبیح و تنزیه کنید خدا را که پادشاه مالک الملک پاک از جمیع نقایص است و بگوئید سبحان الملک القدوس رواه الترمذی وعن جابر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذکر لا اله الا الله فاضلترین ذکر لا اله الا الله است اگرچه اذکار بسیار است و هرچه بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال ذکر است
ولیکن این کلمه توحید است و ایمان بی آن صحیح نه و اشتغال و مداومت این کلمه را خواص عجیب و اسرار غریب است در تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سری که مودع است در دل و لهذا اختیار
کرده اند مشائخ آنرا در ترتیب مریدان وافضل الدعاء الحمد لله و فاضلترین دعاها الحمد لله است تسمیه حمد بدعا بجهت آنست که ثنا بر کریم در معنی دعا و سوال است و افضل از جهت آن است
زیرا که حمد خدا که منعم حقیقی است در معنی شکر است بلکه حمد راس شکر است و شکر موجب مزید نعمت است رواه الترمذی وابن ماجة وعن عبدالله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الحمد راس الشکر حمد سر شکر است زیرا که شکر تعظیم منعم است و فعل لسان اظهر و ادل است بر آن اما فعل قلب خفی است در دلالت افعال جوارح زیرا که شکر تعظیم منعم است
یا بمحبت و داشتن بدل یا ثنا کردن بزبان یا خدمت کردن باعضا و در دلالت افعال جوارح قصور و اشتباه است ما شکر الله عبد لم یحمده شکر کامل نگفت خدا را بنده که حمد نگفت او را این
کلام اشارتست بآنکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز کند و با تنویر قلب تکمیل آن بفعل زبان نیز نماید تا ظاهر و باطن بکمال و تمام پذیرد وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یدعی الی الجنة یوم القیمة الذین یحمدون الله فی السراء والضراء نخستین کسانی که خوانده و برده شوند بسوی بهشت روز قیامت
آنکسانی اند که حمد و شکر میگویند خدا را در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال رواهما البیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال موسی علیه السلام یا رب علمنی شیئا اذکرک به گفت آن حضرت گفت موسی علم ای پروردگار من بیاموز مرا چیزی که ذکر کنم ترا بدان چیز و ادعوک
به یا بخوانم ترا بدان چیز شک راویست که اذکرک به گفت یا ادعوک به گفت و در بعضی نسخ وادعوک به است بواو پس مطلوب ذکر و دعا است هر دو فقال پس گفت پروردگار تعالی یا موسی
قل ای موسی بگو لا اله الا الله فقال پس گفت موسی یا رب کل عبادک یقول هذا ای پروردگار من هر بندهٔ تو میگوید این را انما ارید شیئا تخصنی به میخواهم من که چیزی را
که مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکری و دعای خاص فرمای که دیگران بمن شریک در ان نباشند قال گفت پروردگار تعالی یا موسی لو ان السموات السبع وعامرهن
غیری اگر ثابت شود که هفت آسمان و آبادان دارندگان آنها جز من یعنی تمامه اهل آسمانها از ملائکه و استثنای حق تعالی از عامر سموات بطریق مجاز و انقطاع است و عامر بمعنی اصلاح کننده
و نگاهدارنده از خلل و اختلال نیز آمده و بر این معنی استثنای وی تعالی بر حقیقت است والارضین السبع و هفت زمین و عامر زمینها را ذکر نکرد از جهة قلت یا اکتفا کرد بذکر عامر سموات وضعن
فی کفة نهاده شوند این آسمانها و زمینها در یک پله ترازو ولا اله الا الله فی کفة و نهاده شود لا اله الا الله در پله دیگر از ترازو لمالت بهن لا اله الا الله هر آئینه میل میکند کفه لا اله الا الله و راجح می آید از
آسمانها و زمینها و اهل آنها رواه فی شرح السنة وعن ابی سعید وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسیکه بگوید لا
اله الا الله والله اکبر صدقه ربه تصدیق میکند ورا پروردگار او و قال و میگوید پروردگار لا اله الا انا وانا اکبر نیست اله مگر من و من بزرگترم واذا قال
و چون میگوید بنده لا اله الا الله وحده لا شریک له یقول الله میگوید خدای تعالی لا اله الا انا وحدی لا شریک لی واذا قال و چون میگوید بنده لا اله الا الله له
الملک وله الحمد قال میگوید خدای تعالی لا اله الا انا ولا حول ولا قوة الا بی یعنی تقریر میکند پروردگار تعالی این اقوال بنده را و میگوید موافق آنچه میگوید بنده و قبول می کند و گوی
و درین فضیلت است مر این کلمات را و کان یقول و بود آنحضرت که میگفت من قالها فی مرضه کسیکه بگوید این کلمات را در بیماری خود ثم مات پس بمیرد در آن بیماری لم تطعمه النار

نیم خورده او را آتش دوزخ رواه الترمذی وابن ماجه وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه انه دخل مع النبی صلی الله علیه وسلم علی امرأة روایت است از سعد بن
ابی وقاص که وی در آمد با آن حضرت بر زنی و در بعضی روایات آمده است که آن زن از امهات المؤمنین بود جویریه یا غیر وی والله اعلم وبین یدیها نوی وپیش آن زن خستهای خرما بود او حصی
یا سنگریزها بود شک راوی است تسبح به تسبیح میکرد آن زن بآن خستها یا بآن سنگریزها تسبیح باین وضع که الآن متعارف است در زمان شریف نبود و بعضی خستها یا سنگریزها نگاه میداشتند و بآن
شمار میکردند و بعضی رشتهای دراز که بهامی بستند و مانند آن کذا حققه السیوطی فی رسالته فقال الا اخبرک بما هو ایسر علیک من هذا او افضل شک راوی است پس گفت آن حضرت
آیا خبر دهم ترا از چیزی که تسبیحی که آن آسان تر یا فاضلتر است بر تو از این تسبیح کردن بخستهای بسیار باعتبار کمیت و فاضلتر است از روی کیفیت و آن تسبیح کدام است سبحان الله عدد ما خلق
فی السماء پاکی است خدا را عز وجل بشمار چیزی که پیدا کرده است در آسمان وسبحان الله عدد ما خلق فی الارض و پاکی خدا بشمار چیزی که پیدا کرده است در زمین وسبحان الله
عدد ما بین ذلک و پاکی خدا بشمار چیزیکه میان آسمان و زمین است وسبحان الله عدد ما هو خالق و پاکی خدا بشمار هر چیزی که پیدا کننده است وی تعالی تا ابد والله اکبر مثل ذلک یعنی
گفت عدد ما خلق فی السماء الی آخره و احتمال دارد که لفظ مثل ذلک را گفته باشد بجای عدد ما خلق فی السماء الی آخره والله اعلم والحمد لله مثل ذلک ولا اله الا الله مثل ذلک ولا حول
ولا قوة الا بالله مثل ذلک رواه الترمذی وابو داؤد وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سبح الله مائة مرة بالغداة کسیکه پاکی یاد کند خدا را و بگوید سبحان الله صد بار در بامداد ومائة بالعشی و صد بار در شبانگاه کان کمن حج مائة حجة باشد
همچو کسی که گزارده است صد حج این را از باب الحاق ناقص بکامل میدانند از برای مبالغه در بیان فضل این عمل و بعضی گویند شاید که تضاعیف این با اصل ثواب آن برسد با وجود آن لات
وارد بر فضل ذکر خدا و کمال آن فضل الله واسع ومن حمد الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه حمد بگوید خدا را و بگوید الحمد لله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه کان کمن حمل
علی مائة فرس فی سبیل الله باشد همچون کسیکه سوار کرده است مردم را بر صد اسپ در راه خدا ومن هلل الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه تهلیل کند و بگوید
لا اله الا الله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه کان کمن اعتق مائة رقبة من ولد اسمعیل باشد مانند کسیکه آزاد کرد صد بنده را از اولاد اسمعیل علیه السلام اختلاف است علما را در
استرقاق عرب بعضی میگویند در مشرکان ایشان با قتل است یا ایمان و این حدیث مثبت قول اوست یا تواند که کسی تظلیم یا داننده اسیر و استرقاق کرده باشد و بعضی گفته اند که این مبالغه است
ومن کبر الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه بزرگی یاد کند خدا را و بگوید الله اکبر صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه لم یأت فی ذلک الیوم احد باکثر مما اتی به
الا من قال مثل ذلک نیاورده در آن روز هیچ یکی عملی بیشتر از آنکه آورده است آنکس آنرا مگر کسیکه گفته است مثل آن او زاد علی ما قال یا زیاده کرده است بر آن و در این حدیث مثل آنچه گذشت
در فصل اول در حدیث ابی هریره سخن است رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التسبیح نصف
المیزان سبحان الله گفتن نیم ترازو اعمال است یعنی تسبیح یک طرف و تمام اعمال طرف دیگر والحمد لله یملأه والحمد لله گفتن پر میکند میزان را یعنی حمد تمام میزان را پر میکند و فاضلتر است از سبحان الله زیرا که
الحمد لله شکر است بنعمتهای خدا و شکر مستجلب مزید است پس ثواب وی اکثر و اوفر باشد و تواند که مراد بآن آن باشد که وی معادل و مساوی سبحان الله است نصف آن و نصف این و هر دو میزان
پر می شود والله اعلم ولا اله الا الله لیس لها حجاب دون الله نیست مر این کلمه را پرده فرود خدای تعالی حتی تخلص الیه تا آنکه میرسد بسوی خدا و در را محجوب و موقوف نمی ماند زیرا که آن
توحید حق است و توحید حق با حق است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس اسناده بالقوی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما قال عبد نگفت هیچ بنده لا اله الا الله مخلصا بر وجه اخلاص در توحید قط هرگز الا فتحت لها ابواب السماء مگر آنکه گشاده میشود مر آن بنده را درهای آسمان حتی
یفضی الی العرش تا آنکه میرسد بعرش که مقام کبریا و عظمت حق است کنایت است از رسیدن او بسوی خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت ما اجتنب الکبائر مادام که پرهیز کند گناهان
کبیره را و یکسر شود ازان تقیید باجتناب کبائر از برای سرعت قبول و وصول است زیرا که ایمان بی عمل ناقص و مخل بوجود اخلاص است قوله تعالی والعمل الصالح یرفعه رواه الترمذی وقال
هذا حدیث غریب وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقیت ابراهیم گفت آن حضرت پیش آمدم ابراهیم علیه السلام را
لیلة اسری بی در شب اسری که مرا از مسجد حرام بمسجد اقصی بردند که شب معراج بود فقال یا محمد اقرأ امتک منی السلام گفت ابراهیم ای محمد بخوان امت خود را از جانب من سلام
اقرأ بفتح همزه و کسر راست از قرأ بمعنی خوانانیدن و در بعضی نسخ اقرأ بجزم همزه و فتح را از قرأت یعنی بخوان و بگو امت خود را از من سلام و تحقیق این لفظ در جای دیگر از کتاب کرده شده است و
اخبرهم ان الجنة طیبة التربة وخبر ده ایشان را که بهشت خاک او خوش و پاک است وعذبة الماء و شیرین و خوش است آب او وانها قیعان وخبر ده که بهشت یعنی زمینهای
او در اصل هموار است خالی از درختان که نیست نبات در وی وان غراسها وخبر ده که درختان وی این کلمات است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یعنی
درختان بجزای اعمال مردم در آنجا نشانده هر کلمه از کلمات مذکوره که کسی میگوید درختی در بهشت برای وی می نشانند و چون درختان جزای این کلمات اند گویا عین این کلمات اند قیعان جمع قاع زمین
هموار و زمینی که رستنیها در وی نباشد و غرس درخت نشاندن و غراس بکسر نهال رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن یسیرة بضم تحتانیه اولی و
سکون ثانیه و فتح مهمله و بهمزه مضمومه بجای یا تیر میگویند بنت یاسر صحابیه است وکانت من المهاجرات و بود این زن از زنانی که هجرت کرده بودند از مکه بمدینه و بعضی میگویند از انصار است
و قول اول صحیح تر است قالت گفت یسیره قال لنا رسول الله گفت مارا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علیکن بالتسبیح والتهلیل والتقدیس بر شما باد ای جماعت زنان
که یاد کنید خدا را بنزاهت و پاکی بگفتن سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح یا بگفتن سبحان الملک القدوس یا آنچه در معنی اوست کذا قالوا واعقدن بالانامل و عقد کنید و گره بندید بسر انگشتان

یعنی بشمارید آنها را و اہل حساب را عقدہا است موضوع از برای اعداد مشہور میان ایشان فانہن مسئولات زیرا کہ بدرستیکہ انامل یا اصابع پرسیدہ میشوند در قیامت از آنچہ کسب
میکنند مستنطقات بفتح طا طلب نطق کردہ شدہ و گویا کردانیدہ میشوند چنانکہ تمامہ اعضا و جوارح گویا میکردند و گواہی میدہند بر ایشان ولا تغفلن فتنسین الرحمۃ و غافل مباشید
ای زنان از ذکر خدا و تسبیح و تقدیس وی پس فراموش کردہ میشوید و محروم کردانیدہ شوید از رحمت و تنسین بلفظ معلوم نیز روایت است یعنی در نیابید رحمت را رواہ الترمذی
و ابو داود الفصل الثالث عن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ قال جاء اعرابی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال گفت سعد بن ابی وقاص
رضی اللہ عنہ آمد بادیہ نشینی نزد آن حضرت پس گفت علمنی کلاما اقولہ بیاموزان مرا کلامی و ذکری و دعائی کہ بگویم آنرا فقال قل پس گفت آن حضرت بگو لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ اللہ اکبر کبیرا والحمد للہ کثیرا سبحان اللہ رب العالمین لا حول ولا قوۃ الا باللہ العزیز الحکیم در روایتی العلی العظیم قال فہؤلاء لربی فمالی گفت اعرابی
این ذکرہا برای خدا است و حمد و ثنای او ست پس چیست برای من کہ دعا کنم برای خود و خیر خواہم برای خود بدان فقال قل پس گفت آن حضرت بگو اللہم اغفرلی وارحمنی واہدنی
وارزقنی وعافنی شک الراوی فی عافنی شک کردہ است راوی در عافنی کہ ہست یا نیست رواہ مسلم وعن انس رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم مر علی شجرۃ یابسۃ الورق آن حضرت گذشت بر درخت خشک برگ ہا فضربہا بعصاہ پس آن حضرت صلعم زد آن درخت را بچوبی کہ در دست آن حضرت بود فتناثر
الورق پس افتادند و پراگندہ شدند برگہا فقال ان الحمد للہ و سبحان اللہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر تساقط ذنوب العبد پس گفت آن حضرت کہ گفتن این کلمات
می افگند گناہان بندہ پس میریزد گناہان وی کما تساقط ورق ہذہ الشجرۃ چنانکہ میریزد برگہای این درخت رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وعن مکحول عن
ابی ہریرۃ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ روایت کرد مکحول شامی کہ از مشاہیر تابعین است از ابی ہریرہ کہ گفت
گفت مرا آن حضرت بسیار بگو لا حول ولا قوۃ الا باللہ را زیرا کہ درین برات است از حیلہ نفس و توانائی وی کہ مانع است از سلوک طریق خدا و توکل شیخ امام قطب ابو الحسن شاذلی رہ گفت
صحبت داشتم در سیاحت خود با مردی پس وصیت کرد مرا گفت نیست در اقوال چیزی معین تر و مدد تر از افعال از قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ و نیست در افعال چیزی مدد و معین تر از گریختن
بسوی خدا و اعتصام بفضل وی و من یعتصم باللہ فقد ہدی الی صراط مستقیم انتہی فانہا من کنز الجنۃ پس بدرستیکہ این کلمہ کنجی از کنجہای بہشت است قال مکحول فمن قال گفت مکحول پس کسیکہ
گوید لا حول ولا قوۃ الا باللہ نیست حیلت و بازگشتن از معصیت و قدرت و توانائی بر طاعت مگر بتوفیق خدا ولا منجا من اللہ الا الیہ و نیست رستگاری و گریز از خدا مگر بسوی او و
در بعضی روایات و لا ملجأ نیز روایت کردہ اند و منجا مقصور است و ملجأ مہموز کشف اللہ عنہ سبعین بابا من الضر ادناہا الفقر کشادہ کند و دور کرداند خدای تعالی از آنکس ہفتاد در از
گزند کہ کمترین آن ہفتاد در فقر است رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث لیس اسنادہ بمتصل و گفتہ است ترمذی این حدیثی است کہ نیست اسناد وی متصل و مکحول لم یسمع
من ابی ہریرۃ زیرا کہ مکحول نشنیدہ است از ابی ہریرہ در کاشف ذہبی گفتہ کہ مکحول روایت میکند از عائشہ رضی اللہ عنہا و از ابی ہریرہ بطریق ارسال وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا حول ولا قوۃ الا باللہ دواء من تسعۃ و تسعین داء ایسرہا الہم این کلمہ داروا است از نود و نہ درد کہ آسان ترین آن دردہا
اندوہ است مراد دردہای باطنی است از کفر و فساد نفس و بند خود بینی و خود پرستی و شرک خفی یا عام تر از باطنی و ظاہری و ہذا اظہر وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الا ادلک علی کلمۃ من تحت العرش من کنز الجنۃ و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت آن حضرت آیا راہ نمایم ترا بر کلمہ کہ نازل شدہ است از زیر عرش کہ مقام خاص کبریا و عظمت
و قدرت حق سبحانہ است کہ آن کلمہ از گنج بہشت است و آن کلمہ کدام است لا حول ولا قوۃ الا باللہ یقول اللہ تعالی میگوید خدای تعالی یعنی در وقتی کہ میگوید بندہ این کلمہ را اسلم
عبدی اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بندہ من باعتقاد و اخلاص واستسلم و تفویض کرد امر خود را یا امور کائنات را بسوی من و بعضی گفتہ اند اسلم و استسلم بیک معنی است و مقصود
از تکریر تاکید و تقریر است رواہما البیہقی فی الدعوات الکبیر روایت کرد این دو حدیث را بیہقی در دعوات کبیر وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما انہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ ہی صلوۃ الخلائق این کلمہ صلوۃ تمامہ خلق و عبادت ایشان است زیرا کہ خلائق ہمہ بتسبیح و تنزیہ الہی قائل و ناطق اند چنانکہ فرمود وان من شیء الا یسبح
بحمدہ و جای دیگر فرمود کل قد علم صلوتہ و تسبیحہ خواہ بلسان حال یا قال والحمد للہ کلمۃ الشکر والحمد للہ کلمہ شکر است کہ ہر چیز و ہر کس شکر نعمت الہی میگوید ولا الہ الا اللہ کلمۃ الاخلاص
ولا الہ الا اللہ کلمہ اخلاص و توحید است واللہ اکبر تملاء ما بین السماء والارض واللہ اکبر پر میکند چیزی را کہ میان آسمان و زمین است زیرا کہ کبریا و عظمت الہی را محیط و شامل است بہ
تو آنکہ ما بین السماء والارض کنایت از تمامہ عالم باشد واذا قال العبد و وقتی کہ میگوید بندہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ قال اللہ تعالی میگوید خدای تعالی اسلم واستسلم اسلام آورد
و استسلام کرد بندہ من رواہ رزین باب الاستغفار والتوبۃ استغفار در لغت طلب غفر بمعنی ستر و در شرع طلب پوشیدن گناہ و بخشیدن آن و توبہ در لغت بمعنی رجوع و در شرع رجوع
از معصیت و پشیمان شدن از آن با صدق عزم بر آنکہ باز نگردد و توبہ را گاہی اسناد کنند بحق تعالی و گویند تاب اللہ علیہ یعنی رجوع برحمت و توفیق توبہ یا رجوع از تشدید بتخفیف یا از خطر باباحت
و از سید الطائفہ جنید بغدادی پرسیدند کہ توبہ چیست فرمود فراموش کردن گناہ یعنی چنان حلاوت گناہ از دل برآید کہ بمنزلہ آن شود کہ نمیشناسد گناہ را و از سہل تستری پرسیدند کہ توبہ
چیست گفت توبہ آنست کہ فراموش نکنی گناہ را کذا فی التعرف و در شرح تعرف گفتہ کہ سہل اشارت کرد باحوال مریدان از جہت خوف عقوبت و فرط مجاہدات ایشان و جنید اشارت بتوبہ محققین کرد
کہ ذکر ذنوب نمیکنند بجہت غلبہ عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان مر او را چہ ذکر جفا در حال وفا قبیح است و بعضی گفتہ اند مراد بنسیان ترک عود است الفصل الاول عن ابی ہریرۃ
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واللہ انی لاستغفر اللہ واتوب الیہ فی الیوم اکثر من سبعین مرۃ فرمود آن حضرت بخدا سوگند ہر آئینہ

بدرستی که من استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم بسوی خدای تعالی در روزی بیشتر از هفتاد بار. رواه البخاری وعن الاغر بفتح همزه و غین معجمه مفتوحه و تشدید را المزنی بضم میم و فتح زای منسوب
بمزینه که قبیلهٔ مشهور است از عرب صحابی است معدود است در اهل کوفه و بعضی گفته اند در اهل بصره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لیغان علی قلبی بدرستیکه ستر
پرده کرده میشود بر دل من و غین غیم است یعنی ابر فی الصراح غین ابر و تیرگی و بعضی گفته اند غین ابر رقیق را گویند وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة و بدرستیکه من هر آینه استغفار
میکنم خدا را در روز صد بار. رواه مسلم بدانکه علما و عرفا در بیان معنی این حدیث و در دریافت این سر حیران اند و سزاوار است مر ایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال نیست هیچ یکی را
که بدانند حقیقت قلب مصطفوی را و احوالیکه عارض میکرد و بران و هرچه دروی گفته اند و بگویند همه بظن و تخمین است اگرچه دعوی کشف و تعیین کنند مگر آنکه در بواطن بعضی از محققین عارفین افتد میان آن
حضرت پرتو افتد والله اعلم پس بعضی علما گفته اند که این از جهت غم و اندوه است بود در مبدء و معاد و از آنچه مطلع شده بود وی صلی الله علیه وسلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم با ایشان بود
اما لفظ اتوب الیه که در حدیث سابق گذشت ابا میکند ازین معنی وارد و هم چنین حدیث آینده که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة فافهم مگر آنکه طلب توبه و توفیق آن باشد مر ایشان را و بعضی
میگویند که آن چیزی بود که مشتغل بود آن حضرت بدان از نظر کردن در کار و بار امت و مصالح ایشان برشد و ارشاد و هدایت و مخالطت از ازواج و اکل و شرب و محاربه با اعدای دین تا چنان مینمود که گویا مشاغل
است از کمال جمعیت و حضور اگرچه اعظم طاعات و اشرف عبادت بود و از جهت علو مقام و رفعت درجت وی و تفرد وی صلی الله علیه وسلم پروردگار و خلوص قلب و همت وی از هرچه ما سوای الله
و این را گناهی میدانست و از آن استغفار میکرد چنانکه گفته اند حسنات الابرار سیآت المقربین و بعضی از صوفیه گفته اند که این غین انوار بود نه غین اغیار و این اشارت است با آنچه بعضی از عرفا گفته اند
که کشف کرده میشد بر قلب شریف وی صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از انوار صفات حق و ترقی میکرد در هر آن درین تجلیات و میشمرد مرتبه تحت را بعد از ترقی بدرجه فوق بمثابهٔ ذنب که استغفار کرده
شود از آن و همچنین بود حال قلب شریف وی دائم و انوار صفات همه حجاب ذات اند غایتش آنکه حجاب نورانی اند و باین اشارتست بقول وی صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجاب من نور
وظلمة وارفع کلام درین مقام قول اصمعی است در وقتی که پرسیده شد از معنی این حدیث گفت ای سائل اگر از قلب دیگری می پرسیدی میگفتم و بیان میکردم آنچه میدانستم اما از حال قلب مصطفی صلی الله
علیه وسلم دم نتوانم زد که چیست و حال وی از جمله متشابهات است که در آنجا دم نتوان زد و شیخ توربشتی میگوید رحمة الله علیه که خدا جزا دهاد اصمعی را در رفتن وی بر نهج ادب و اجلال و اعظام
وی شان وی را که موقع وحی و منزل فرود آمدن قرآنست بعد از آن میگوید که ما درین مسلک بدو روش میرویم یکی آنکه گوییم برکات قلب مصطفوی صلی الله علیه وسلم تمامترین و کاملترین و روشن ترین
و عارفترین دلها بود و اعتنا و اهتمام داشت با وجود آن بتشریع ملت و تاسیس سنت ناچار بود او را از فرود آمدن بمرتبهٔ رخص و التفات بعضی حظوظ نفس و ممتحن بود باحکام بشریت و چون از تکالیف
میکرد و میگرفت نمود میرسید بدو چیزی از اینها کدورت ما بوی از جهت کمال رقت و فرط نورانیت چه شی چندانکه رقیق تر و صافتر بود تاثیرات بروی ظاهرتر و پیداتر و آن حضرت صلی الله علیه وسلم سرکار
پیغمبری انان میرسید آنرا از جمله گناهان میشمرد و از آن استغفار میکرد و ازین باب بود استغفار وی نزد بیرون آمدن از متوضا و میگفت وی صلی الله علیه وسلم غفرانک از جهت فقدان ذکر لسان دوم آنکه
گوییم که خدای تعالی چنانکه برگزید او را از عالمیان و فرستاد بر ایشان خواست که باقی دارد در میان ایشان تا منتفع میشوند بوی تا آن زمان که بتمام و کمال رسد مهم ارشاد و هدایت و تکمیل و آن حق
اگر گذاشته میشد بر آنچه و در آنچه بود از حضور و تجلیات الهیه فراغ و فرصت نمی یافت برای تعریف جاحد و تعلیم جاهل پس تقاضا کرد حکمت الهیه که برگماشت نوعی از احتجاب و استتار بر قلب شریف
وی تا مشغول کرده شود باین عالم و تمامتر گردد حظ و انتفاع مردم از وی اما وی صلی الله علیه وسلم نسبت بحال خود این را گناه می پنداشت و استغفار میکرد این حاصل کلام توربشتی است و وجه اول راجح
بوجهی است که سابقا مذکور شد و وجه ثانی آن نیز موجه است و طیبی نیز دو وجه از افادت شیخ الوقت شهاب الدین سهروردی نقل کرده که ثانی آن قریب ثانی دو وجهی است که توربشتی ذکر کرده در
رسالهٔ مرج البحرین این وجوه مقرون بحسن تقریر بیان و تکریر نموده شده است و نزد این ضعیف سخن اصمعی از همه خوشتر است والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا ایها الناس توبوا الی الله ای آدمیان توبه کنید و رجوع آرید بسوی وی تعالی در روز صد بار. رواه مسلم وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فیما یروی عن الله روایت است از ابی ذر که گفت آن حضرت در آنچه روایت میکند از خدای تبارک و تعالی انه قال که وی تعالی گفت یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی
ای بندگان من بدرستیکه من حرام گردانیده ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام آنرا از ذات خود کنایت است از تنزه و تقدس وی تعالی از آن و ذکر تحریم از جهت مشاکلت است بقول او
که فرمود وجعلته بینکم محرما و گردانیده ام ظلم را در میان شما حرام کرده شده فلا تظالموا پس ظلم نکنید بر یکدیگر و تجاوز نکنید از حد اعتدال و انصاف یا عبادی کلکم ضال الا من
هدیته ای بندگان من همه شما گمراهید مگر آنکسی را که راه نمودم من او را فاستهدونی اهدکم پس طلب هدایت کنید از من تا هدایت کنم شما را یا عبادی کلکم جائع الا من اطعمته
ای بندگان من همه شما گرسنه اید مگر کسیکه طعام بخورانم من او را فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام کنید از من تا اطعام کنم شما را یا عبادی کلکم عار الا من کسوته فاستکسونی
اکسکم ای بندگان من همه شما برهنه اید مگر کسیکه جامه پوشانم من او را پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دهم شما را یعنی همه از من است چه نعمت دینی که هدایت است و چه نعمت دنیا که
طعام و جامه است لیکن اول مخصوص است ببعضی و ثانی عام است همه را پس متوجه نشود سوال که چیست معنی استثنا در الا من اطعمته و الا من کسوته حال آنکه آنهمه را ثابت است و هیچکس
محروم نیست از آن و طیبی گفته است که مراد از اطعام و کسوت بسط رزق و اغنا است فافهم یا عبادی انکم تخطئون بضم تا و سکون خا و کسر طا باللیل والنهار وانا اغفر الذنوب
جمیعا ای بندگان من بدرستیکه شما گناه میکنید شب و روز و من می آمرزم گناهان را همه فاستغفرونی اغفر لکم پس طلب آمرزش کنید از من بیامرزم من شما را یا عبادی انکم لن تبلغوا
ضری فتضرونی ای بندگان من بدرستیکه شما هرگز نمیرسید بمرتبهٔ ضرر کردن مرا تا که ضرر کنید مرا یعنی بمعصیت و ضرر کردن رسانیدن بضم ضاد و فتح آن ضد نفع یا بفتح مصدر است و بضم اسم کذا فی القاموس
و در مشارق گفته که ضر چون مقرون بنفع شود گفته نشود مگر بضم و لن تبلغوا نفعی فتنفعونی و هرگز نمیرسید و ما تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی از معصیت بندگان هیچ نیاید بر نقصانی

بدرگاه صمدیت حق نمیرسد و از طاعت سودی و کمالی نه بلکه سود و زیان ایشانست یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم ای بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان
شما کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم باشند بر پرهیزکارترین دل یک مرد از شما یعنی اگر فرض کرده شود دل یک کسی از شما که متقی‌ترین دلها باشد و شما همه برین صفت باشید ما زاد ذلک فی
ملکی شیئا زیاده نمیکند آن در ملک پادشاهی من چیزی را یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شیئا ای
بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر بیفرمانی کننده و گناه کننده‌ترین دل یک مرد از شما کم نکند آن از ملک من چیزی را یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم
قاموا فی صعید واحد ای بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما بایستند در یکروی زمین فسألونی پس سوال کنند مرا و بخواهند هرچه بخواهند فاعطیت
کل انسان مسئلته پس بدهم هر آدمی را خواست او را ما نقص ذلک مما عندی کم نگرداند آن داون از آنچه نزد منست از نعمت الا کما ینقص المخیط اذا ادخل البحر مگر چنانچه کم میکرد آن
سوزن یعنی از آب دریا چون در آورده شود در دریا یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من نیست آن عملهای نیک و بد مگر عملهای شما که میدانم و میشمارم بر شما ثم اوفیکم ایاها
پستر تمام میدهم شما را جزای آن اعمال را فمن وجد خیرا فلیحمد الله پس کسیکه بیابد نیکی یا نیک در عملهای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بران مترتب گردانید
و من وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه و کسیکه بیابد غیر نیکی را در عملهای خود پس باید که نکوهش نکند مگر نفس خود را که شومی آن بجزای بد رسید رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسعین انسانا بود در بنی اسرائیل مردی که کشت نود و نه آدمی را ثم
خرج یسأل پستر بیرون آمد در حالی که میپرسید مردم را از قبول توبهٔ خود یا سوال میکند مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انسب والصق است بقول وی فاتی راهبا فسأله
توبة پس آمد راهبی را پس پرسید او را آیا هست مرا توبه و قبول می‌افتد از وی توبه و در بعضی نسخ الی توبة آیا مرا هست توبه و این اگرچه بحسب معنی ظاهر است لما اول از حیثیت روایت صحیح
تراست قال لا فقال راهب نیست ترا توبه فقتله پس کشت آن مرد راهب را وجعل یسأل و در ایستاد که سوال میکند مردم را فقال له رجل ائت قریة کذا وکذا پس گفت
مر او را مردی بیا قریهٔ چنین و چنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی هست یعنی در وی کسی است که حل مشکل تو خواهد کرد فادرکه الموت پس دریافت او را امارات
و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید فناء بصدره نحوها پس میل کرد آمد بسینهٔ خود بجانب آن قریه یعنی در همان حالت در رسیدن مرگ سینه را بر زمین کشیده بآنجانب رفت و میل کردن و نگرانی از جانب سنین
فاختصمت فیه ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب پس پیکار کردند و نزاع نمودند در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند که وی مرحوم و مغفور است
و فرشتگان عذاب بران آمدند که وی مغضوب و معذب است فاوحی الله الی هذه ان تقربی پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی این قریه که متوجه شده بود بجانب آن نزدیک شو
والی هذه ان تباعدی و وحی فرستاد بسوی این قریهٔ ظالمه که وی از آن هجرت کرده بود که دور رو از میت فقال قیسوا ما بینهما پس گفت خدای تعالی فرشتگان را اندازه کنید و بپیمائید
مسافتی را که میان دو قریه است نسبت بمیت که کدام ازین دو نزدیکتر است بمیت فوجد الی هذه اقرب بشبر پس یافته شد میت بسوی این قریهٔ رحمت که نزدیکتر است بیک بدست
فغفر له پس آمرزیده شد مر او را و درین حدیث کمال مبالغه است بسعت رحمت الٰهی و امیدواری بمغفرت وی تعالی و آن بصدق نیت او بود در توبه و استغفار متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم سوگند بخدای که بقای ذات من بدست
قدرت اوست اگر گناه نمیکنید شما هرآینه ببرد خدای تعالی شما را و لجاء بقوم یذنبون و هرآینه می‌آرد قومی را که گناه کنند فیستغفرون الله پس طلب آمرزش کنند از خدا فیغفر لهم
پس بیامرزد مر ایشان را مقصود بیان عفو و مغفرت الٰهی سبحانه است گناهان را برای اظهار مقتضای اسم عفو و غفوریت که جرم بندگان نیاید عفو تو جمال کی نماید و ترغیب کند
در توبه و استغفار نه حث بر سر ذنوب و عدم مبالات بدان زیرا که خدای تعالی نهی کرده است از ذنوب و فرستاده است پیغمبران را تا باز دارند از آن فافهم و بالله التوفیق رواه مسلم و
عن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یبسط یده باللیل لیتوب مسیء النهار بدرستیکه خدای تعالی فراخ میکرداند
دست رحمت خود را بشب تا توبه کند بدی کننده در روز و یبسط یده بالنهار لیتوب مسیء اللیل و فراخ میکند دست خود در روز تا توبه کند بدی کنندهٔ شب و بسط ید کنایت
است از توسع در غفران و اظهار کرم حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنکه برآید آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت درهای توبه بسته گردد و بیان این در اواخر کتاب در بیان
علامات ساعت بیاید رواه مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا اعترف بدرستیکه بنده وقتیکه اقرار
میکند یعنی بگناه خود ثم تاب پستر توبه میکند و رجوع می‌نماید بدرگاه رحمت حق تاب الله علیه قبول میکند خدای تعالی توبهٔ او را و رجوع میکند برحمت بر وی متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه کسیکه توبه کند پیش
از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدای تعالی بر وی و قبول توبهٔ او واجب است بفضل الٰهی و کرم وی رواه مسلم و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لله اشد فرحا بتوبة عبده حین یتوب الیه هرآینه خدای تعالی سخت‌تر است از روی شادمانی بتوبهٔ بندهٔ خود و رضای وی تعالی از بنده
هنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوی خدای تعالی من احدکم کانت راحلته بارض فلاة کسی از شما که بود شتر سواری و بارکش وی بر زمین دشت فانفلتت منه پس برمید
و گریخت راحله از وی و علیها طعامه و شرابه و بر آن راحله بود خورش وی و آب وی فایس منها پس ناامید شد آنکس از آن راحله فاتی شجرة پس آمد آنکس درختی را فاضطجع
فی ظلها پس پهلو نهاد در سایهٔ آن درخت بسبب کوفت و ملالت و قد ایس من راحلته در حالی که بتحقیق ناامید شده است از راحلهٔ خود فبینا هو کذلک اذ هو بها قائمة

عنده پس در اثنای آنکه آنکس همچنین بر پهلو افتاده بود ناگاه آنکس متلبس و حاضر است براحله در حالتیکه ایستاده است راحله نزد وی فاخذ بخطامها پس گرفت مهار راحله را ثم قال من
شدة الفرح پس گفت آنکس از سختی شادمانی اللهم انت عبدی وانا ربک خداوندا توئی بندهٔ من ومنم خداوند تو اخطأ من شدة الفرح خطا کرد آنکس از سختی فرح
وگفت تو بندهٔ منی ومنم پروردگار تو بجای آنکه باید گفت تو پروردگار منی ومنم بندهٔ تو ومقصود بیان شدت رضای حق وتشبیه آنست که بفرح شخصیکه گم شده وگریختهٔ خود را یابد و بنده گناهکار بنده گریخته
از پروردگار تعالی است وتوبه حکم باز آوردن و بازیافتن دارد فافهم رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عبدا اذنب ذنبا بدرستیکه بنده از بندگان
کرد گناهی فقال رب اذنبت فاغفره پس گفت آن بنده ای پروردگار من گناهی کردم پس بیامرز این گناه را فقال ربه پس گفت پروردگار او یعنی بملائکه اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب
ویأخذ به آیا دانست بندهٔ من که مرا پروردگاری هست که می آمرزد گناهان را ومیگیرد بگناه غفرت لعبدی آمرزیدم مر بنده خود را بهمین علم ثم مکث ما شاء الله پس درنگ کرد آن بنده
در گناه کردن مدتی که خواسته بود خدا ثم اذنب ذنبا پس گناه کرد بار دیگر فقال رب اذنبت ذنبا فاغفره پس گفت آن بنده درین بار نیز ای پروردگار من گناه کردم پس بیامرز این گناه را
فقال پس گفت پروردگار درین بار نیز اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویأخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا
آخر فاغفره لی درین مرتبه لفظ آخر ولی زیاده است ودر بعضی نسخ در اول لی ودر دوم آخر ولی نیز موجود است ودر نسخ مصححه همین مقرر است که ذکر کردیم فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر
الذنوب ویأخذ به غفرت لعبدی فلیفعل ما شاء پس گو بکند بنده هرچه میخواهد از گناهان مادام که استغفار آرد ومقصود بیان فضیلت استغفار است وتاثیر وی در غفران نه امر بگناه
متفق علیه وعن جندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن نام ابو ذر غفاریست که از اکابر صحابه وزهاد ایشان است وجندب نام بعضی صحابه دیگر هم هست وظاهر آنست که مراد اینجا
ابو ذر باشد والله اعلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حدث ان رجلا قال والله لا یغفر الله لفلان روایت است از جندب که آن حضرت حکایت کرد که مردی گفت بخدا
سوگند که نمی آمرزد خدای تعالی مر فلان را ظاهر آن مرد فاسق معصیت بود واین مرد سخن فضول گفت وسوگند خورد که خدای تعالی ورا نمی آمرزد وان الله تعالی قال وبدرستیکه خدای تعالی گفت من
ذا الذی یتألی علی انی لا اغفر لفلان کیست آنکه سوگند میخورد بر من که نمی آمرزم فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد یعنی دروغ گوی ساختم ترا و باطل گردانیدم سوگند ترا وآمرزیدم او را تألی
بهمزه وکسر لام مشدد الّا سوگند خوردن فانی قد غفرت له لفلان پس بدرستیکه تحقیق آمرزیدم مر فلان را واحبطت عملک وباطل گردانیدم عمل ترا خطاب با آمرز است که گفت خدای تعالی
نمی آمرزد فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد یعنی دروغ گو کردانیدم ترا و باطل گردانیدم سوگند خوردن ترا وبیامرزیدم او را او کما قال یا چنانچه گفت راوی یا آن حضرت این عبارت را در جای
میگوید که راوی در الفاظ حدیث بعینه محفوظ نمانده است رواه مسلم ودر حدیث زجر است مر کسی را که بر شخصی حکم کند بعدم مغفرت اگرچه فاسق وبدکار باشد شاید که مولی تعالی او را بخشد واین را بگیرد
و از اینجا گفته اند بیت نا امیدم مکن از سابقهٔ روز ازل تو چه دانی که پس پرده که خوبست و که زشت وعن شداد بشین معجمه وتشدید دال اول بن اوس بفتح همزه وسکون واو
صحابی انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او واو پدر او صحبت است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الاستغفار ان تقول افضل استغفار این است
که بگوئی اللهم انت ربی خداوندا توئی پروردگار من لا اله الا انت نیست معبودی بحق مگر تو خلقتنی پیدا کردی تو مرا وانا عبدک ومن بندهٔ توام وانا علی عهدک ووعدک
ومن ثابت ودایمم بر عهد عبودیت که با تو بسته ام ووعده که با تو کرده ام اگرچه وفای آن از من نمی آید یا عهدی ووعده که تو بفضل وکرم خود برای اهل ایمان وطاعت کرده پس من مقیم ومعتقدم
بر عهد تو ومصدقم بوعدهٔ تو ودل بر بسته بر در امید نشسته ام اگرچه هیچ طاعتی چنانکه باید از من نمی آید ما استطعت آنقدر که استطاعت دارم ومیتوانم نه آنچنانکه لائق درگاه تو باشد واداء حق تو توانم
کرد که آن مقدور بشر نیست واز طاقت آدمی بیرون است اعوذ بک من شر ما صنعت پناه میجویم بتو از بدی آنچه کرده ام از گناهان بلکه ازین طاعت صوری که میکنیم که از معنی حسن واحسان
خالی است ومتضمن دعوی حول وقوت است نعوذ بالله من ذلک ابوء لک بنعمتک علی اعتراف میکنم برای تو بتواتر فیضان نعمت تو بر من وابوء بذنبی واعتراف میکنم بدوام وتمام
وجود گناه خود وتقصیر از شکر نعمتهای تو واین معنی دائمیست بی انقطاع وجود نعمت از جانب مولی وصدور گناه از بنده ودر اخبار آمده است که پروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر ونعمت من
بر تو نازل باشد وشر که کفران است از تو بسوی من صادر گردد ومن محبت تو دوستی میکنم بسوی تو با آنکه بی نیازم از تو وتو دشمنی میکنی بمن بمعصیت ونافرمانی با آنکه محتاجی بمن فاغفر لی پس بیامرز مرا فانه لا
یغفر الذنوب الا انت پس بدرستیکه نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو ودرین غایت عجز واعتذار ونهایت ذلت وافتقار وانکسار است ولهذا سید الاستغفار نام کردند از جهت اجتماع
معانی آن در وی وسید قوم رئیس ومقدم را گویند که همه را در حوائج امور رجوع بوی باشد وحاصل معنی این استغفار این است که بنده باید که همیشه نظر بر گناهان وتقصیرات خود دارد ودر فقیر صرف ومحتاج
محض باشد زیرا که اگر تفتیش کند عیوب نفس خود را معلولیت عمل خود داند که صلاحیت قربت درگاه وقابلیت قبول وی ندارد ولنعم ما قال بیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود راضیم گر
علت عصیان نشود وقال آخر بیت گر طاعت خود نقش کنم بر نانی وان نان بنهم پیش سگی بر خوانی وان سگ سالی گرسنه در زندانی از ننگ در آن نان ننهد دندانی رحمه الله قائله واگر فرضا
عملی خالص کرد وحالی صحیح نشود در وقتی که صافی گردد منت وفضل الهی را مشاهده کند واز خود نداند وبدان مغرور نگردد وخود را اهل ومستحق نداند پس بنده دائم در دیدن عیوب نفس خود وعمل خود
ورویت منت وفضل خدا است واین از اجل معارف وانفع واسلم احوال است برای بنده وباوجود آن متمسک بوعده حق ومستوثق بعهد وی باشد وعلامت آن ثبات واستقامت است
بر وفای عهد عبودیت واداء حق ربوبیت رزقنا الله تعالی بعد از آن فضیلت این سید الاستغفار را بیان میکند ومیگوید قال گفت آن حضرت ومن قالها من النهار وکسیکه بگوید این کلمات را
در جزوی از روز موقنا بها در حالی که یقین دارنده واعتقاد آرنده است بآن فمات من یومه قبل ان یمسی پس بمیرد در آن روز قبل از مسا پیش از آنکه شام کند فهو من اهل الجنة پس
آنکس از کسان بهشت است ومن قالها من اللیل وهو موقن بها فمات قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة وکسیکه بگوید آنرا در جزوی از شب وحال آنکه وی یقین دارنده است

بدان پس پیرو پیش ازان که صبح کند پس وی از اهل بهشت است رواه البخاری الفصل الثانی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله
تعالی یا ابن آدم انك ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لك علی ما کان فیك گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی ای فرزند آدم بدرستیکه تو مادام که دعا کنی مرا آمرزیدن
وامیدواری می آمرزم ترا بر هر عملی که باشد در تو از گناهان و لا ابالی و باک ندارم ازانکه گویند چرا گناهکاری را که سزاوار عقاب گناه بخشید یا ابن آدم لو بلغت ذنوبك عنان السماء ثم
استغفرتنی غفرت لك ولا ابالی ای فرزند آدم اگر برسند گناهان تو بر آسمان و نواحی آن از بسیار طلب آمرزش میکردی تو مرا می آمرزم ترا و باک ندارم وعنان بفتح عین ابر و اضافت او
باسمان برای مبالغه در علو و ارتفاع او است وعنان بکسر عین نیز روایت است یعنی آنچه ظاهر شود ترا از آسمان چون برداری سر خود را و بنگری بجانب آن و اعنان یعنی نواحی جمع عنن نیز روایت است
یا ابن آدم انك لو لقیتنی بقراب الارض خطایا ای فرزند آدم بدرستیکه تو اگر پیش آئی مرا نزدیک به پری زمین از روی گناهان ثم لقیتنی لا تشرك بی شیئا پس پیش می آئی مرا در حالیکه
شریک نکرده ای بمن چیزی را و کفر نمی ورزی بمن لاتیتك بقرابها مغفرة هر آئینه می آیم من ترا نزدیک به پری زمین از روی آمرزیدن یعنی هر قدر که گناه کنی تو بیامرزم من بشرط ایمان بمن وقراب بضم
و کسر چیزی که قریب بمقدار چیزی باشد پس قراب ارض قریب بپری زمین و در مشارق گفته که قراب بکسر ظرفی است مثل انبان و رازکه در روی شمشیر با نیام و کارد و تازیانه و مانند آن نگاه دارند و توشه
سوار که سبک باشد نیز بردارند و بضم بمعنی قرب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آمده است انتهی رواه الترمذی ورواه احمد والدارمی عن ابی ذر وقال الترمذی هذا حدیث
حسن غریب وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب غفرت
له ولا ابالی روایت میکند ابن عباس از آن حضرت که گفت گفت خدای تعالی کسیکه دانست که بدرستیکه من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان می آمرزم مر آنکس را و باک ندارم ما لم یشرك
بی شیئا مادام که شریک نکرده بمن چیزی را زیرا که چون میداند که وی تعالی قادر است بر آمرزیدن گناهان امید میدارد و او هر که امید دارد کریم را محروم نگرداند و اما آنکه در ذکر قدرت ایمای
بجانب تعذیب نیز هست پس خوف نیز دارد و هر که بترسد قادر را رحم میکند او را و نیز این شخص مومن است بخدا و صفات وی و مومن مغفور است پس ذکر ما لم یشرك در حکم تاکید است رواه فی شرح
السنة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لزم الاستغفار جعل الله له من کل ضیق مخرجا کسیکه لازم گیرد استغفار را میگرداند خدای تعالی مراو را از تنگی بیرون
شدن یا جای بیرون شدن ومن کل هم فرجا میگرداند او را از هر اندوه کشادگی ورزقه من حیث لا یحتسب و روزی میرساند او را از آنجا که گمان ندارد و امید ندارد زیرا که کسی که ملازمت کند
استغفار را آمرزیده میشود مراو را گناهان او پس در حکم متقی میباشد که هیچ گناه ندارد و حال متقی این است که ذکر کرده شد رواه احمد وابوداود وابن ماجة وعن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اصر من استغفر اصرار نکرد کسیکه استغفار کرد وان عاد فی الیوم سبعین مرة و اگرچه بازگردد به معصیت
روزی هفتاد بار اصرار دائم بودن و مقیم شدن بر چیزی و اصرار بر گناه مذموم است و اصرار بر صغیره کبیره است پس صغیره که با استغفار میکند از ان مداومی بر آید و با استغفار مصر نیست و بعضی
گفته اند که اصرار تکرار ذنب است چنانکه در دل خود باکی ندارد پس با استغفار اصرار نبود رواه الترمذی وابوداود وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کل بنی آدم خطاء اکثر فرزندان آدم که در حکم کل اند خطا کننده اند و صیغه مبالغه باعتبار وجود کثرت است فی الجمله یا برای مبالغه و خطا ضد صواب و اثم و گناه و هر که سست از آدمیان
جز انبیا صلوات الله وسلامه علیهم که معصوم اند از خطا خالی نباشد و اگر خطا را شامل صغائر دارند بر قول کسی که عمد در صغیره را از ایشان جایز میدارد انبیا نیز داخل این حکم باشند وخیر الخطائین
التوابون و بهترین خطا کنندگان توبه کنندگانند رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن
اذا اذنب کانت نکتة سوداء فی قلبه بدرستیکه مومن چون گناه میکند پیدا میشود نقطه سیاه در دل وی و نکتة سوداء بنصب نیز روایت است یعنی میگردد آن گناه سبب پیدا
شدن نقطه سیاه و نکته بمعنی نقطه می آید و در اصل اثر چوبی که بدان زمین بکارند فان تاب واستغفر صقل قلبه پس اگر توبه کند و استغفار نماید زدوده میشود دل وی و میرود سیاهی آن
وان زاد زادت و اگر بیشتر میکند گناه بیشتر میشود آن نقطه حتی تعلو قلبه تا آنکه بالا می آید دل او را و در میگیرد تمامه دل را و سیاه میگرداند دل فذلکم الران الذی ذکر الله تعالی پس
آن زنگی است که ذکر کرده است خدای تعالی و فرموده است کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون زنگ گرفته و غالب آمده است بر دلهای ایشان کارهائی که می کردند
رواه احمد والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله
یقبل توبة العبد ما لم یغرغر بدرستیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند یعنی نرسد روح بحلقوم و غرغره آمد شد کردن آواز در گلو و جان در حلق و غرغره در اصل
تردید آب در حلق و وقت مردن در حلق آوازی مثل غرغره پیدا میشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه نزد حضور موت خواه از کفر یا معصیت قبول نمی افتد و ظاهر کریمه انما التوبة الآیة
نیز همین است ولیکن بعضی علما بران رفته اند که توبه از معصیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان ایمان یأس غیر مقبول است و توبه یأس مقبول رواه الترمذی وابن ماجة
وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قال وعزتك یا رب لا ابرح اغوی عبادك بدرستیکه شیطان گفت
سوگند بعزت تو ای پروردگار من نمیروم از جای خود گمراه میکنم بندگان ترا مادامت ارواحهم فی اجسادهم مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال الرب پس گفت
پروردگار عز وجل وعزتی وجلالی وارتفاع مکانی سوگند میخورم بعزت خود و بزرگی و بلندی مرتبه خود لا ازال اغفر لهم ما استغفرونی همیشه ام که می آمرزم بندگان را مادام که
طلب آمرزش میکنند از من رواه احمد وعن صفوان بن عسال بفتح عین وتشدید سین مهملتین صحابیست ساکن کوفه مرادی و در هژده غزوه است و گویند عبدالله بن مسعود
روایت دارد از وی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل بالمغرب بابا عرضه مسیرة سبعین عاما للتوبة بدرستیکه خدای تعالی

گردانیده است در جانب مغرب دری که پهنای وی مسافت هفتاد سال است مر توبه را لا یغلق ما لم تطلع الشمس من قبله بسته نمیشود آن در مادام که نمی برآید آفتاب از جانب
مغرب و ذلك قول الله تعالی و این است مراد بقول الله تعالی که فرموده است یوم یاتی بعض آیات ربك لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل ولیکن مدلول
این آیت در عدم قبول ایمان است که توبه از کفر است و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد رواه الترمذی و ابن ماجه وعن معویة رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة بریده نمیگردد و برطرف نمیشود هجرت حتی تنقطع التوبة تا آنکه بریده نمیگردد توبه و لا تنقطع التوبة حتی تطلع
الشمس من مغربها و بریده نمیگردد توبه تا آنکه می برآید آفتاب از جانب مغرب خود مراد بهجرت اینجا هجرت متعارف که از مکه بمدینه باشد نیست زیرا که منقطع شد بلکه مراد
هجرت از ذنوب و خطایاست چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من هاجر الذنوب و الخطایا یا هجرت از مقامی که در وی قدرت بر امر معروف و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد
بانقطاع حکم الهی و شریعت وی سبحانه و تعالی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد رواه احمد و ابو داود و الدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان رجلین کانا فی بنی اسرائیل متحابین بدرستیکه دو مرد بودند در بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را احدهما مجتهد فی العبادة یکی از آن دو مرد کوشش کننده
بود در عبادت و الآخر یقول مذنب و مرد دیگر میگفت آنحضرت که آمرزه گناهکار است یا میگفت آمرزه من گناهکارم و معنی ثانی اظهر است بسیاق حدیث فجعل یقول اقصر عما انت
فیه پس در ایستاد آن مرد که عبادت میکرد و میگوید آمرزه دیگر را که گناهکار بود باز ای از آنچه تو در آنی یعنی از گناه کردن فیقول خلنی وربی پس میگوید وی بگذار مرا با پروردگار من حتی وجد
یوما علی ذنب استعظمه تا آنکه یافت آمرزه عابد او را روزی بر گناهی که عظیم پنداشت آنرا فقال اقصر پس گفت باز آی فقال پس گفت خلنی و ربی بگذار مرا با پروردگار من ابعثت
علی رقیبا آیا فرستاده شده تو بر من نگهبان و موکل گویا آن مرد استغفار میکرد و اعتذار مینمود باین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد و ظاهر از سیاق حدیث آنست که بمحض فضل و رحمت
خود در بهشتش در آورد پس مناسب آن بود که این حدیث را در باب سعة رحمة الله که خواهد آمد می آورد فقال پس گفت والله لا یغفر الله لك ابدا بخدا سوگند نمی آمرزد خدا مر ترا همیشه
و لا یدخلك الجنة و در نمی آرد ترا بهشت را فبعث الله الیهما ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی آن هردو فرشته را فقبض ارواحهما پس میرانید آن فرشته هر دو مرد را فاجتمعا
عنده پس جمع شدند آن هردو مرد نزد خدا فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی پس گفت خدای تعالی مر گناهکار را درای در بهشت برحمت من و فضل من و قال للآخر اتستطیع
ان تحظر علی عبادی رحمتی و گفت وی تعالی مر دیگر را که متعبد بود آیا می توانی که حرام گردانی بر بنده من رحمت مرا فقال لا یا رب پس گفت نمیتوانم ای پروردگار من قال اذهبوا
الی النار و گفت پروردگار تعالی بملائکه ببرید او را بسوی آتش از جهت عجب و اعتماد وی بر عمل خود و حکم وی بر قادر کریم مختار بعدم مغفرت وی آن گناهکار را و شاید آنرا و را نیز بخشیده و در بهشت آورده
باشد بیت غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند یعنی بسابقه شقاوت ازلی رانده و دور انداخته اند بیت نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه بیکخروش
بمنزل رسیده اند یعنی توبه کرده و قبول درگاه شده اند آخر همه امید وار رحمت حق اند و رحمت او عام است و وی فعال مختار است بیت ای سوخته سوخته سوختنی وی آتش دوزخ از تو افروختنی
تا کی گوئی که بر عمر رحمت کن حق را تو کشتی که رحمت آموختنی رواه احمد وعن اسماء بنت یزید صحابیه انصاریه جلیله است از زنان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مرتبک را
و کشته نه تن را از کفار بچوب خیمه قالت گفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ میخواند این آیت را یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی و باک ندارد و ظاهر این است که این قول رسول الله است صلی الله علیه وسلم یعنی خدا می آمرزد گناهان را و باک
ندارد چنانکه در فصل اول گذشت غفرت لك و لا ابالی و احتمال دارد که قول راوی باشد یعنی آن حضرت میخواند این آیت را و باک نمیداشت و پنهان نمیکرد و در فصل ثالث بیان این
در حدیث ثوبان بیاید رواه احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی هذا حدیث حسن غریب و فی شرح السنة یقول بدل یقرأ و در شرح السنة لفظ یقول است بجای
یقرأ و اینچنین روایت کرده است که سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا عبادی الذین اسرفوا الآیة وعن ابن عباس رضی الله عنهما فی قول الله الا اللمم تمام آیت این است
که والذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم ان ربك واسع المغفرة میفرماید آنکسانی که یکسو میشوند و پرهیز میکنند گناهان بزرگ را و آنچه از بدی از حد در گذرد مگر لمم یعنی آنچه از گناه صغیره و
قلیل باشد بدرستیکه پروردگار تو فراخ مغفرت است و فی الصراح لمم گناه صغیره کردن قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درین آیت این کلام را که ان تغفر اللهم تغفر جما اگر
می آمرزی بار خدایا می آمرز گناه بزرگ را جم بفتح جیم و تشدید میم بمعنی کبیر عظیم وای عبد لك لا الما و کدام بنده است مر ترا که گناه صغیره نکرده است یعنی شان تو و فضل تو آنست که اگر عفو نهی
می بخشی گناه کبیره را و صغائر خود چه باشد و کیست از بندگان تو که صغائر را نمیکند و تو می بخشی بلکه کفر میکردانی بحسنات و این بیت امیة بن ابی الصلت است که از شعرای جاهلیت بود و در زمان
تدین میمود و تکلم بحکمت میکرد و آنحضرت شعر او را می شنید و خود نیز میخواند و احوال او در باب بیان الشعر بیاید انشاء الله تعالی و صحیح آنست که منفی از آن حضرت انشاء شعر است نه انشاد آن رواه
الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی میگوید خدای تعالی
یا عبادی کلکم ضال الا من هدیت ای بندگان من همه شما گمراهید مگر کسی را که راه نمایم من فسلونی الهدی اهدکم پس سوال کنید و درخواهید از من راه راست را تا بنمایم شما را
راست و کلکم فقراء الا من اغنیت و همه شما فقراء اید و نیازمندید مگر کسیکه غنی گردانم من او را و بی نیاز سازم فسلونی ارزقکم پس سوال کنید و درخواهید از من رزق خود را تا دهم شما را و غنی
گردانم و کلکم مذنب الا من عافیت و همه شما گناه کنندگانید مگر کسیکه عافیت بخشم و سلامت دارم او را از گناه کردن این کلام اشعار دارد بآنکه عافیت در ترک گناه کاریست و اتم و اکمل افراد
اوست فمن علم منکم انی ذو قدرة علی المغفرة پس کسیکه بداند که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان فاستغفرنی پس طلب آمرزش کند از من غفرت له و لا ابالی من می آمرزم

اوراو اک ندارم ولو ان اولکم وآخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم پس اگر ثابت شود که اول شما و آخر شما و زندهٔ شما و مردهٔ شما و تر شما و خشک شما کائنا ما کانت است از جمیع بندگان بهره
منعت که باشند چنانکه فرموده است ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و بعضی گفته اند که مراد برطب نبات و شجر است و بیابس حجر و مدر یعنی اگر فرض کنند که هرچه در زمین است از سنگ
و درخت انسان شوند و میتوان گفت که مراد برطب و یابس انس و جن باشند زیرا که خلق انس از آب است و خلق جن از آتش و موید این معنی است آنچه در حدیث ابی ذر که در فصل اول گذشت جنکم
وانسکم واقع شده و میفرماید اگر تمام بندگان اجتمعوا جمع شوند علی اتقی قلب عبد من عبادی بر پرهیزگارترین دل بندهٔ از بندگان من ما زاد ذلک فی ملکی جناح بعوضة زیاده
نگرداند در ملک من مقدار بازوی پشه ولو ان اولکم واخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا علی اشقی قلب عبد من عبادی ما نقص ذلک من ملکی جناح
بعوضة و اگر همه بندگان جمع شوند بر بدبخت ترین قلب بندهٔ از بندگان من کم نگرداند آن از ملک من مقدار بازوی پشه ولو ان اولکم وآخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا فی صعید واحد
و اگر همه بندگان جمع شوند در یکروی زمین فسأل کل انسان منکم ما بلغت امنیته پس سوال کند و بطلبد هر آدمی از شما چیزی که نهایت برسد آرزوی وی فاعطیت کل سائل منکم پس بدهم
هر سائل را هرچه خواهد ما نقص ذلک من ملکی الا کما لو ان احدکم مر فی البحر فغمس فیه ابرة مگر چنانکه اگر بگذرد یکی از شما در دریا و فرو برد در دریا سوزنی را ثم رفعها پس برآورد آن سوزن را
معلوم است که چه قدر از آب دریا در آن می آید هنوز دریا بنهایتی دارد و آنجا خود نهایت نیست و این مثالی است که برای تفهیم ذکر کرده ذلک بانی جواد ماجد آن جهة این است که من بخشنده
و بخشایش کننده و بزرگم و جود صفت ذاتی منست و تمام عالم پر است از آثار جود من و انوار وجود من و هیچ غرضی و غایتی در عطا و افاضه ندارم و بزرگ و کریم و تفصیل این معانی در شرح اسماء گذشت
افعل ما ارید میکنم هرچه میخواهم یعنی این همه جود و کرم باراده و اختیار من است لازمهٔ بنده و خواهش او را دخل نیست عطائی کلام و عذابی کلام و ادم سخن ست و عذاب کردن من سخن است
یعنی بیک سخن این همه را میکنم محتاج و موقوف باسباب نیستم و این توطیه است مر قول ویرا که گفت انما امری لشیء اذا اردت ان اقول له کن فیکون نیست امر من مر چیزی را وقتی که خواهم مگر آنکه گویم مر
آن چیز را شو پس میشود آن چیز بی درنگ این تمثیل است برای سرعت ایجاد وجود و تواند که سنت الهی بر آن جاری شده باشد که در وقت ایجاد این لفظ میگوید پس موجود میگردد والله اعلم رواه
احمد والترمذی وابن ماجه وعن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قرأ روایت است از انس که آن حضرت خواند این آیت را هو اهل التقوی واهل المغفرة
وی جل و علا اهل تقوی است و اهل مغفرت فقال گفت آن حضرت در تفسیر این کریمه قال ربکم گفت پروردگار شما انا اهل ان اتقی من سزاوار آنم که پرهیز کرده شوم و ترسیده شود از عذاب من
فمن اتقانی فانا اهل ان اغفر له پس کسیکه تقوی کند و بترسد از من پس من سزاوار آنم که بیامرزم آنکس را رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة والدارمی وعن ابن عمر رضی الله عنهما
قال ان کنا لنعد لرسول الله گفت ابن عمر بتحقیق بودیم ما که می شمردیم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی المجلس در یک مجلسی که با ما می نشست یقول میگفت رب اغفر لی وتب
علی انک انت التواب الغفور مائة مرة صد بار رواه احمد والترمذی وابو داؤد وابن ماجة وعن بلال بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف مهمله بن زید رضی مولی النبی
صلی الله علیه وسلم این منصف زید است و این غیر زید بن حارثه است و وی زید بن بولی بفتح موحده و سکون واو مقصور بندهٔ نوبی بود صحابی است و این بلال و پدرش یسار از تابعین اند
بلال روایت میکند از پدرش از جد قال گفت بلال حدثنی ابی حدیث کرد مرا پدر من که یسار است عن جدی از جد من که زید است انه سمع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه غفر له هر که بگوید این استغفار آمرزیده شود مر او را وان کان قد فر
من الزحف و اگرچه گریخته باشد از جنگ کافران که گناه کبیره است رواه الترمذی وابو داؤد ولکنه عند ابی داؤد هلال بن یسار و در قاموس نیز هلال بن یسار گفته
و مشهور بلال بن یسار است و در اکثر کتب مثل جامع الاصول والکاشف و غیرهما همچنین است وقال الترمذی هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل لیرفع الدرجة للعبد الصالح فی الجنة بدرستیکه خدای تعالی برآینه بلند میگرداند پایهٔ مر بندهٔ صالح را در بهشت
فیقول یا رب انی لی هذه پس میگوید آن بندهٔ صالح ای پروردگار من از کجاست مرا این درجه فیقول باستغفار ولدک لک پس میگوید پروردگار تعالی این درجه بسبب استغفار فرزند
تست مر ترا و این یکی از منافع نکاح و اعظم فوائد آنست و یکی از آن سه چیز است که لاحق میشود مومن را از عمل او و حسنات وی بعد از موت چنانکه در اول کتاب گذشت رواه احمد وعن عبد الله
بن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث نیست مرده در گور مگر مانند کسی که آب از سر وی گذشته است
و فریاد میکند که کسی دست وی را گیرد ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام چشم میدارد دعائی را که برسد او را از پدر یا مادر او اخ یا از برادر او صدیق یا از دوستی فاذا لحقته کان احب الیه
من الدنیا وما فیها پس چون میرسد میت را دعا میباشد آن دعا بسوی وی دوست داشته شده تر از دنیا و چیزی که در دنیاست از متاع دنیا وان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء
اهل الارض امثال الجبال و بدرستیکه خدای تعالی هر آینه می در آرد بر مردها از دعای اهل زمین مانند کوهها یعنی از ثواب وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم و بدرستیکه
تحفهٔ زندگان بسوی مرده ها طلب آمرزش کردنست مر ایشان را رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی است پدر و مادر و برادر و خواهرش همه
صحابی اند و آن حضرت بزیارت ایشان آمده و طعام با ایشان خورده و ایشانرا دعا بخیر کرده نزول کرد بشام و وفات یافت بحمص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طوبی
لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا خوشی و خوبی باد مر کسی را که یافت در صحیفهٔ خود استغفار بسیار را مقصود مدح استغفار و بشارت اهل استغفار است رواه ابن ماجة وروی
النسائی فی عمل یوم ولیلة وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول روایت است از عائشه که آن حضرت بود که میگفت و میخواند این دعا را اللهم
اجعلنی من الذین اذا احسنوا استبشروا واذا اساؤا استغفروا خداوندا بگردان مرا از آن کسانیکه چون نیکی کنند خوش و شادمان شوند از جهت شکر توفیق الهی و رویت فضل او

ورحمت وی وچون بدی کنند استغفار کنند از جهت دیدن تقصیر وآراسته نشدن عمل با ایشان در نظر ایشان وگفته اند که نشان زنده دلی اینست که چون عمل نیک بوجود آید شاد گردد وچون کار زشت
صادر گردد غمگین شود رواه ابن ماجة والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن الحارث بن سوید بضم سین وفتح واو وسکون یا از کبار تابعین کوفه وثقات ایشان است امام
احمد از حال وی پرسیدند گفت وی از آنها نیست که از حال وی پرسید یعنی حال وی بیرون از خطیه بیانست قال گفت حارث حدثنا عبد الله ابن مسعود حدیثین حدیث کرد ما را
ابن مسعود دو حدیث احدهما عن رسول الله یکی از این دو حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم والآخر عن نفسه وحدیث دیگر از خویش وحدیثی که از خویش است این است که
قال ان المومن یری ذنوبه کانه قاعد تحت جبل گفت ابن مسعود بدرستیکه مومن می بیند ومی پندارد گناهان خود را خواه کبیره باشد یا صغیره مانند کوهها ومی بیند خود را گویا وی
نشسته است زیر کوهی یخاف ان یقع علیه میترسد که بیفتد بروی از جهت نهایت خوف واستعظام وی گناه را وان الفاجر یری ذنوبه کذباب مر علی انفه وبدرستیکه فاسق
که مبالات ندارد بذنب می بیند گناهان خود را مانند مگس که گذشت بر بینی وی فقال به هکذا پس اشارت کرد آن مگس اینچنین ای بیده یعنی اشارت کرد بدست خود فذب عنه
پس براند او را از بینی خود یا از خود یعنی آنکه بترسد از گناه ووقوع در هلاک بجزای آن وآن حدیثی که از آن حضرت تحدیث کرد این است که ثم قال سمعت رسول الله پس گفت ابن مسعود شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لله افرح بتوبة عبده المومن هر آینه خدای تعالی خوش وشادمان شونده تر است بتوبه بنده خود که مومن است من رجل نزل
فی ارض دوية از مردی که فرود آمد در زمین بیابان مهلکة که جای هلاک است بفتح میم وکسر لام نیز آمده ومهلکه بضم میم وکسر لام نیز روایت است بمعنی هلاک کننده ودویه بفتح دال وکسر
واو مشدده وتشدید یا بمعنی بیابان وزمین خالی که در وی گیاه نروید وداویه بزیادت الف نیز روایت است واصل دو بتشدید واو بمعنی بیابان ارض را بوی نسبت کردند والف
در نسبت زیاده میکنند چنانکه نسبت بطی طائی میگویند معه راحلته با آن مرد شتر سواری او بود علیها طعامه وشرابه بر آن راحله خوراک وآب او بود که با خود برداشته بود فوضع راسه
پس نهاد آن مرد سر خود را یعنی بزمین فنام نومة پس خواب کرد خوابی کردنی فاستیقظ وقد ذهبت راحلته پس بیدار شد آن مرد وحال آنکه بتحقیق رفته وگریخته بود راحله او
فطلبها پس جست راحله را حتی اذا اشتد علیه الحر والعطش تا آنکه وقتی که سخت شد بروی گرمی وتشنگی او ماشاء الله یا سخت شد بلا ومحنت دیگر که خواسته بود خدا قال
ارجع الی مکانی الذی کنت فیه فانام گفت آن مرد باز برگردم بجای خود که بودم در آن پس خواب کنم حتی اموت تا آنکه بمیرم فوضع راسه علی ساعده لیموت پس
نهاد سر خود را بر بازو چنانکه عادتست تا بمیرد فاستیقظ فاذا راحلته عنده پس بیدار شد پس ناگاه شتر او حاضر است نزد او علیها زاده وشرابه بر اوست توشه او وآب
فالله اشد فرحا بتوبة العبد المومن من هذا براحلته وزاده پس خدا سخت تر است از روی خوشی وشادمانی از این مرد که خوش وشادمان شد بیافتن راحله خود وتوشه
خود که گریخته بود وگم شده بود وهمچنین بنده گناهکار گریزنده است از مولای تعالی وتوبه باز یافتن او است روی المسلم المرفوع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم منه فحسب
روایت کرد مسلم از این دو حدیث همین که مرفوع است بسوی پیغمبر چندانکه در وی قصه گریختن راحله است وباز یافتن او پس حدیث موقوف بر ابن مسعود که دیدن مومن است گناهان را مانند
کوه ودیدن منافق مثل ذباب روایت نکرده وروی البخاری الموقوف علی ابن مسعود ایضا وروایت کرد بخاری حدیث موقوف را نیز وعن علی رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یحب العبد المومن المفتن التواب بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد بنده مسلمان مبتلی وممتحن بمعاصی
که توبه میکند ورجوع می آرد بجناب رحمت ومغفرت حق ومحبت از جهت توبه است نه معصیت وبهمین جهت بعضی تفضیل داده اند تایب را که لذت شهوت ومعصیت چشیده خود را
از آن کشیده است بخلاف آنکه از اول بر نشاه عفت وصلاح پیدا شده وعن ثوبان رضی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما احب ان لی
الدنیا بهذه الآیة گفت ثوبان که مولای آن حضرت بود ودر سفر وحضر ملازم درگاه بود شنیدم آن حضرت را که میگفت که دوست ندارم من که مرا تمام متاع دنیا باشد در بدل این
آیت که بشارت بمغفرت تمامه گناهان میدهد یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله الآیة فقال رجل پس گفت مردی ویرسید فمن اشرك پس کسیکه
شرک آرد وکفر ورزد چه حال دارد او را هم می آمرزد فسکت النبی پس خاموش ماند پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم قال پس گفت الا ومن اشرك آگاه باشید وبشنوید ومی آمرزد کسی را که
شرک آورده نیز ولیکن بتوبه وجز شرک بی توبه هم می آمرزد اگر خواهد هکذا المذهب ثلث مرات سه بار گفت آن حضرت این کلمه را وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله تعالی لیغفر لعبده بدرستیکه خدای تعالی هر آینه می آمرزد مر بنده خود را مالم یقع الحجاب مادام که واقع نشود پرده میان بنده ورحمت حق قالوا گفتند صحابه یا
رسول الله وما الحجاب چیست پرده قال ان تموت النفس وهی مشرکة گفت آن حضرت پرده این است که بمیرد نفس وحال آنکه وی شرک آرنده است روی الاحادیث
الثلثة احمد روایت کرده است این حدیثها را امام احمد وروی البیهقی الاخیر فی کتاب البعث والنشور وروایت کرد بیهقی حدیث اخیر را که ابی ذر است در کتاب بعث ونشور
که نام کتاب اوست وعنه قال قال رسول الله وهم از ابی ذر است رض که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من لقی الله تعالی لا یعدل به شیئا فی الدنیا کسی که
پیش آید خدای تعالی را در آخرت در حالی که برابر نمیساخت یعنی شریک نمیکرد با خدای تعالی چیزی را در دنیا ثم کان علیه مثل جبال ذنوب پس باشد بروی مانند کوهها گناهان غفر الله له می آمرزد
خدای تعالی مر او را اگر بخواهد رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التائب من
الذنب کمن لا ذنب له توبه کننده از گناه مثل کسی است که نیست گناه مر او را چنانکه گویا نکرده است آن گناه را وفنا رسیدن زیان گناه وگفته اند که این از باب الحاق ناقص بکامل است والله اعلم
رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان وقال تفرد به النهرانی وهو مجهول وگفت بیهقی منفرد است باین حدیث نهرانی ونهرانی مجهول است وفی شرح السنة روی

عنه موقوفا و در شرح السنة روایت کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف قال گفت ابن مسعود الندم توبة پشیمان شدن از گناه توبه است و عزم بر عدم رجوع را نیز در مفهوم ندم داخل ساخته اند
والتائب یکن لا ذنب له و توبه کننده همچو کسی است که نیست گناه مر او را هر کز باب در متممات و لواحق ابواب سابقه و در بعضی نسخ باب فی سعة رحمة الله و این ترجمه مناسب احادیث
باب است الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قضی الله الخلق کتب کتابا وقتی که پیدا کرد خدای تعالی خلق را و تقدیر
نمود و حکم کرد با حکام خود نوشت کتابی را فهو عنده فوق عرشه پس آن کتاب نزد خداست بالای عرش عند تخصیص بالای عرش تنبیه است بر تعظیم امر و جلالت شان آن کتاب ان رحمتی
سبقت غضبی و در روایتی بجای سبقت غلبت مذکور است و مقصود یکی است متفق علیه و معنی سبقت رحمت و غلبه وی بر غضب بغلبه آثار رحمت و جود و انعام او ست تعالی که تمام خلق را
در گرفته است و غیر متناهی است بخلاف اثر غضب که در بعضی بنی آدم ظاهر است ببعضی وجوه چنانکه فرموده و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و فرموده عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت
کل شیء و نیز تهاون و تقصیر بندگان در ادای شکر نعمای حق جل جلاله و عم نواله زیاده از حد و عد و احصاست چنانکه فرموده و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرها من دابة پس رحمت حق تعالی
است که باقی میدارد ایشانرا و روزی میدهد و نعمت میرساند و عذاب نمیکند این در دنیا و ظهور رحمت وی سبحانه در آخرت حدیث آینده متکفل بیان او است که فرموده و عنه وهم از ابی
هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله مائة رحمة مر خدای تعالی را صد رحمت است و ظاهر آنست که کنایت از کثرت او است یا مراد انواع کلیه آنست که
در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است یا حصر باعتبار این وصف است چنانکه ان لله تسعة و تسعین اسما گفته شد و الله اعلم انزل منها رحمة واحدة بین الجن و الانس فرو فرستاده
است از آن صد رحمت یک رحمت را میان پریان و آدمیان والبهائم و میان چارپایها والهوام و میان هر جنبنده بر روی زمین فبها یتعاطفون پس بآن رحمت مهربانی می کنند
بر یکدیگر و بها یتراحمون و بآن رحمت می بخشایند بر یکدیگر و بها تعطف الوحش علی ولدها و بآن رحمت مهربانی می ورزند جانوران وحشی بر فرزندان خود و تخصیص وحوش بذکر
بجهت آن است که انس و الفت و مهربانی از ایشان مستغرب و مستبعد است واخر الله تسعا و تسعین رحمة یرحم بها عباده یوم القیمة و پس گذاشته و نگاه داشته است خدای
تعالی نود و نه رحمت را که رحم میکند و بخشایش مینماید بآن رحمتها بندگان خود را روز قیامت و چون مقرر است که بخشش و رحمتی در آخرت مخصوص بمومنانست مراد بندگان مومن خواهند بود
متفق علیه و فی روایة لمسلم عن سلمان نحوه و در روایتی مر مسلم را از سلمان فارسی مانند این آمده است که در حدیث متفق علیه است و در لفظ اختلافی دارد و فی آخره و در آخر
حدیثی که بروایت مسلم از سلمان آمده این عبارتست که قال گفته است آن حضرت یا راوی فاذا کان یوم القیمة اکملها بهذه الرحمة پس چون باشد روز قیامت تمام
و کامل میکرداند خدای تعالی آن نود و نه رحمت را باین رحمت که در دنیا فرستاده بود بر جن و انس و جز ایشان و از این روایت لازم می آید که در روز قیامت این رحمت هم باشد نود و نه
دیگر را بوی ضم کنند تا مجموع صد رحمت همه کار خود کنند و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المومن ما عند الله من العقوبة اگر بداند مومن چیزی را
که نزد خداست از عذاب که بآن سزا امید بود ما طمع بجنته احد طمع نمیکند و امید نمیدارد در بهشت خدا هیچ یکی از مومنان و لو یعلم الکافر ما عند الله من الرحمة ما قنط
من جنته احد و اگر بداند کافر چیزیرا که نزد خدای تعالی است از رحمت نا امید نمیکردد از بهشت او هیچ یکی از کافران و قنط بفتح نون و بکسر نیز روایت است و در صراح او را از نصر و
ضرب و علم گفته و در قاموس از نصر و ضرب و حسب و کرم داشته متفق علیه و سیاق این حدیث برای بیان صفت لطف و قهر و رحمت و غضب است که هیچ یکی بکنه آن نمیتواند
رسید پس مومنان که مظهر رحمت و لطف خدا اند اگر قهر او را تصور کنند هیچ یکی از ایشان طمع بهشت ندارد و کافران که مظهر غضب و قهر اند اگر نظر بر رحمت و لطف او دارند نومید نمیشوند و این
مقصود دیگر است که منافات بسبق و غلبه رحمت بر غضب بر وجهی که مبین گشت ندارد فافهم گویا درین معنی گفته است بیت تهدید کر بر کشد تیغ حکم بمانند کروبیان صم بکم و کر در دهد
یک صلای کرم عزازیل گوید نصیبی برم قدرت او همه را شامل است ولیکن آنچه اراده او رفته همان میشود و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و ان الله علی کل شیء قدیر و عن ابن
مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنة اقرب الی احدکم من شراک نعله بهشت نزدیکتر است بیکی از شما از دوال نعل والنار
مثل ذلک و آتش مانند آنست یعنی وی نیز نزدیکتر است از شراک نعل و این تمثیل و تشبیه است برای قرب جنة و نار از مردم زیرا که سبب دخول جنت و نار سعی بنده و حکم خدا است و این
بر دو بالفعل موجود اند و حاصل اند رواه البخاری و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رجل لم یعمل خیرا قط گفت بخدا سوگند
گفت مردی که نکرده بود هیچ عمل خیر را هر گز لاهله مر کسان خود را و فی روایة و در روایتی چنین آمده است که اسرف رجل علی نفسه ظلم کرد مردی بر نفس خود از حد در گذرانید
گناه را فلما حضره الموت اوصی بنیه پس هنگامیکه حاضر شد و رسید او را مرگ اندرز کرد پسران خود را اذا مات فحرقوه وقتیکه بمیرد وی پس بسوزید او را ثم اذروا نصفه فی
البر و نصفه فی البحر پس براپاشید و بپراکنید نیمه او را در دشت و نیمه او را در دریا و اصل ذرو بذال معجمه پراکندن باد خرمن و جز آنرا و ذاریات بادهای پراکنده و اذروا بوصل همزه و قطع آن
هر دو روایت است و ذرو فی بفتح ذال و ضم آن و تشدید یه را نیز روایت کرده اند و بمعنی نشر و تفریق گو با این مردکان میبرد که عذاب مخصوص بکسی است که او را گور کنند و با وجود
آن گفت فوالله لئن قدر الله علیه پس بخدا سوگند اگر قادر شود خدای تعالی بر وی لیعذبنه عذابا لا یعذبه احدا من العالمین هر آئینه عذاب میکند و را عذابی که نکند
آن عذاب هیچ یکی از جهانیانرا فلما مات فعلوا ما امرهم پس هنگامیکه مرد آن مرد کردند کسان او و پسران او آنچه که امر کرده بود ایشانرا فامر الله البحر فجمع ما فیه پس امر کرد
خدای تعالی دریا را پس فراهم آورد دریا هر چیزی که در وی بود از اجزای خاکستر که در وی بود و امر البر فجمع ما فیه و امر کرد بر را پس جمع کرد آنچه در وی بود از اجزا ثم قال له لم فعلت
هذا پس گفت خدای تعالی مر آن مرد را بعد از زنده کردانیدن برای چه کرده بودی این وصیت را قال من خشیتك یا رب گفت از ترس عذاب تو ای پروردگار من و انت اعلم

و تو دانا تری بحال من فغفر له پس بیامرزید خدای تعالی مر او را متفق علیه مانند آنکه در قول ولئن قدر الله اشکال کرده اند که این شک است در قدرت باری تعالی و آن کفر است و
ازین توجیهات و تاویلات بسیار کرده اند بعضی گفته که قدر اینجا از قدرت نیست بلکه از قدر است بمعنی قضا و قدر و در روایتی قدر آمده بتشدید دال و آن صریح است در معنی تقدیر و این چنانکه
در قول یونس پیغمبر علیه السلام فظن ان لن نقدر نیز کرده اند و بعضی گفته اند که قدر بمعنی ضیق است چنانکه در قول وی تعالی فمن قدر علیه رزقه آمده است و بعضی گفته اند که این مجاز است
از کلام عرب که او را تجاهل العارف و مزج الشک بالیقین میگویند اگرچه در صورت شک است ولیکن مراد بوی یقین است و بعضی گفته اند که این مردیست که جاهل است بصفتی از
صفات حق سبحانه و متکلمین خلاف دارند در آنکه جهل بعضی از صفات کفر است یا نه یا وی در زمان فترت نبوت بود که مجرد توحید در آن زمان کافی و نافع است و بعضی گفته اند که این
کلامیست که واقع شده است در غلبه حیرت و دهشت و خوف و خشیت که مرد در وی حکم مجنون و مغلوب العقل دارد و بر آن ماخوذ نیست چنانکه قول آن کس که در وقت وجدان راحله وی از
فرح و سرور و بیخودی گفت انت عبدی و انا ربک والله اعلم وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قدم علی النبی صلی الله علیه وسلم سبی قدوم آورده و آمد بر آن حضرت
برده بندان و اسیران از بعضی غنایم فاذا امرأة من السبی قد تحلب ثدیها پس ناگاه زنی از آن بندیان بتحقیق پر شده پستان او بشیر چنانکه سیلان کردن گرفت تسعی در حالیکه میدوید
آن زن و در روایتی مسلم تبتغی یعنی می طلبید فرزند خود را اذا وجدت صبیا فی السبی اخذته چون می یافت کودکی را در بندیان میگرفت او را بمحبت فرزند خود فالصقته ببطنها وارضعته
پس می چسپانید او را بشکم خود و شیر میداد فقال لنا النبی پس گفت پیغمبر خدا ما را صلی الله علیه وسلم اترون هذه طارحة ولدها فی النار آیا گمان میبرید شما و میدانید این زن را
اندازنده فرزند خود را در آتش و ترون بضم تا است و بفتح نیز روایت است فقلنا لا پس گفتیم ما که گمان نمی بریم آنرا و هی تقدر علی ان لا تطرحه و حال آنکه آن زن توانا باشد بر آنکه نیندازد او را
فقال الله ارحم بعباده من هذه بولدها پس گفت آن حضرت هر آینه خدای تعالی مهربان تر است به بندگان خود ازین زن که مهربانست بفرزند خود و وی تعالی خود قادر است بر آنکه نیندازد
او را در آتش پس اگر گویند پس چون می اندازد خدای تعالی کافران را و مومنان عاصیان را وقتی که خواهد جوابش این است که کافران بانکار و استکبار و عاصیان بعدم انقیاد و ترک اطاعت از
بندگی بر آمدند و عبید نماندند چنانکه در فصل ثالث از حدیث عبدالله بن عمر بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن ینجی
احدا منکم عمله هرگز رستگاری نمیدهد هیچ یکی از شما را عمل او بلکه نجات بفضل و رحمت الهی است قالوا گفتند صحابه بطریق استفهام ولا انت و نه تو رستگاری می یابی بعمل تو با وجود عمل عظیم که
تو داری یا رسول الله قال ولا انا گفت آن حضرت و نه من الا ان یتغمدنی الله منه برحمته مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی از جانب خود برحمت خود
و چون این کلام مشعر بود بالغاء عمل در علیت نجات و این منافی نیست سببیة عمل را و مدخلیت او را در نجات پس بحکم تعالی وضع وی بشارت کرد باثبات آن و فرمود فسددوا پس راست
و راست کنید عمل را بی افراط و تفریط چنانچه تیر راست میرود فی الصراح سدد بفتح درستی و راستی کردار و گفتار وقاربوا و میانه روی کنید در عمل بی افراط و تفریط این در معنی تفسیر و تاکید سددوا است
واغدوا و روحوا و سیر کنید در بامداد و شبانگاه وشیء من الدلجة بضم دال و سکون لام و بکنید چیزی از سیر در شب کنایت است از نماز تهجد وشیء بجر و رفع هر دو روایت است والقصد القصد تبلغوا
بگیرید میانه روی را تبلغوا تا برسید بمنزل مقصود و این جواب هر سه است از سیر غدوه و روحه و دلجه یا متعلق است بالتزام قصد زیرا که افراط و تفریط هر دو مانع وصل بمقصد است متفق علیه وعن جابر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل احدا منکم عمله الجنة در نمی آرد هیچ یکی از شما را عمل او در بهشت ولا یجیره من النار و پناه نمیدهد عمل او را از آتش دوزخ ولا انا
و نه من می درایم و پناه نیابم الا برحمة الله مگر برحمت خدا رواه مسلم وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اسلم العبد فحسن اسلامه
وقتی که اسلام آورد مرد پس نیک شود اسلام وی یعنی صحیح شود به یقین و اخلاص بی شایبه شک و نفاق چنانکه باید یکفر الله عنه کل سیئة کان زلفها می پوشد و می بخشد خدای تعالی از وی
هر بدی که بود آنکس که پیش گذرانیده و سابق کرده است و زلفها بتشدید لام است و بتخفیف لام نیز روایت کرده شده است زلف و زلف و ازلف همه بیک معنی است و اصل ازلف است بمعنی
قرب وکان بعد ذلک القصاص و میباشد بعد از آن قصاص یعنی مجازات و مماثلت در عمل و جزای آن مشتق از قصص بمعنی در پی اثر رفتن و باز گشتن مرد بجائی که از آنجا آمده است و چون جزا در پی عمل می آید
آنرا قصاص نام کردند و جزای عمل چیست الحسنة بعشر امثالها نیکی بده چند مانند وی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل یعنی یکی بده بلکه یکی بهفتصد الی اضعاف کثیرة تا امثال بسیار
و بیشتر از هفتصد نیز بر حسب مشقت و صدق و اخلاص والسیئة بمثلها و بدی بیک مانند وی الا ان یتجاوز الله عنها مگر آنکه بگذرد خدای تعالی از آن و یک بدی هم ندهد این فضل و کرم و
رحمت الهی است که جزای نیکی را بآن مرتبه میرساند و از بدی میگذرد و اگر جزا هم بدهد یکی دهد رواه البخاری وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله کتب الحسنات والسیئات بدرستیکه خدای تعالی نوشت نیکیها را و بدیها را فمن هم بحسنة پس کسی که قصد کند نیکی را فلم یعملها پس عمل نکند آنرا و بفعل نیارد کتبها
الله عنده حسنة کاملة مینویسد آنرا خدای تعالی نزد خود نیکی کامل کامله برای تاکید است و عنده نیز افاده تاکید و اهتمام میکند فان هم بها فعملها پس اگر قصد کند بحسنات پس در عمل در آرد
کتبها الله له عنده عشر حسنات مینویسد آنرا خدای تعالی برای وی نزد خود ده نیکی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل الی اضعاف کثیرة تا مثلهای بسیار ومن هم بسیئة فلم
یعملها کتبها الله عنده حسنة کاملة و کسیکه قصد کرد ببدی پس نکرد آنرا می نویسد آنرا خدای تعالی نیکی کامل فان هو هم بها فعملها کتبها الله له سیئة واحدة پس وی اگر قصد کرد
ببدی پس کرد آنرا می نویسد آنرا یک بدی حقیر قلیل درین حدیث مبالغه ها است در فضل خدا و کرم و عفو وی چنانکه ظاهر است متفق علیه الفصل الثانی عن عقبة بن عامر رضی الله
عنه صحابی مشهور است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات بدرستی که حال و قصه آنکسی که میکند بدیها را پس میکند نیکیها را کمثل رجل
کانت علیه درع ضیقة قد خنقته همچو حال مردیست که هست بر وی زره تنگ که بتحقیق خفه کرده است او را ثم عمل حسنة فانفکت حلقة پس کرد نیکی را پس جدا شد و کشاده شد حلقه او

ثم عمل اخری پس کرد نیکی دیگر را فانفکت اخری پس جدا شد حلقهٔ دیگر حتی تخرج الی الارض تا آنکه بیرون می آید درع از زن او و می افتد بر زمین حاصل آنکه نیکی کردن سبب کشاد سینه و فرح است
و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگدلیست و تشبیه کرد آنرا بپوشیدن زرهٔ تنگ که سبب خفه شدن است و کشوده شدن وی سبب فراخی و خوشدلیست رواه فی شرح السنة وعن ابی
الدرداء رضی الله عنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقص علی المنبر وهو یقول روایت است از ابی الدرداء که وی شنید آن حضرت را که تحدیث میکرد و وعظ میگفت بر منبر و
حال آنکه وی میگفت ولمن خاف مقام ربه جنتان هر کسی را که بترسد پروردگار خود را یا ایستادن برای حساب در درگاه وی دو بهشت است قلت وان زنی وان سرق گفتم من بطریق
سوال و استفهام و اگر چه زنا کند و دزدی کند یا رسول الله فقال الثانیة پس گفت آن حضرت بار دوم ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت الثانیة پس گفتم من بار دوم وان
زنی وان سرق یا رسول الله فقال الثالثة ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت الثالثة پس گفتم بار سوم وان زنی وان سرق یا رسول الله فقال گفت آن حضرت
وان رغم انف ابی الدرداء اگر چه بخاک بچسبد بینی ابی الدرداء کنایت است از کراهت و خواری چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کرده استبعاد نمود آن حضرت بر ضد و خلاف قول وی کمر زد و رغم
و درین میان خواری بحال ابی الدرداء راه یافت و آنکه در عرف میگویند بر رغم وی چنین کردم و چنین گفتم این معنی دارد و این گفتن مستلزم آن نیست که خلاف نفس الامر باشد چنانکه در عرف مردم
این معنی متوهم میشود رواه احمد وعن عامر الرام عامر الرام صحابیست و رام بتخفیف رامیست بمعنی تیرانداز و بعضی عامر بن الرام گفته اند و اول صحیح تر است قال بینا نحن عنده گفت عامر در اثنای
آنکه ما نزد وی بودیم یعنی عند النبی یعنی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذ اقبل علیه رجل علیه کساء ناگاه روی آورد و پیش آمد بر آن حضرت مردی که بر وی گلیمی است وفی یده شیئ
قد التف علیه و در دست آن مرد چیزیست که تحقیق پیچیده است گلیم را بر آن چیز فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله مررت بغیضة شجر گذشتم به بیشهٔ درختان و غیضه بفتح غین معجمه و سکون
تحتانیه و ضاد معجمه بیشه و جنگل که در وی درختان باشد فسمعت فیها اصوات فراخ طائر پس شنیدم در آن بیشه آوازهای جوجه های پرندگان فراخ بکسر جمع فرخ بفتح جوجه فاخذتهن پس گرفتم آن
جوجه ها را فوضعتهن فی کسائی پس نهادم آن جوجه ها را در گلیم خود فجاءت امهن پس آمد مادر این جوجه ها فاستدارت علی راسی پس گرد بر گرد گشت مادر ایشان بر سر من فکشفت لها عنهن
پس کشادم و دور کردم برای مادر ایشان پرده از روی این جوجه ها فوقعت علیهن پس افتاد مادر بر آن جوجه ها فلففتهن بکسائی پس پیچیدم من آن جوجه ها را بگلیم خود فهن اولاء معی پس این جوجه ها انها اند
با من قال ضعهن گفت آن حضرت بنه این جوجه ها را فوضعتهن پس نهادم آنها را وابت امهن الا لزومهن و ابا کرد و امتناع آورد مادر ایشان مگر لازم بودن و چسپیدن بایشان امردم از مشاهدهٔ اینحال
تعجب کردند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتعجبون لرحم ام الافراخ فراخها آیا شگفت دارید شما مهر کردن مادر جوجه ها جوزه ها را و در بعضی نسخ بفراخها و رحم
بضم را و سکون حا و ضم آن بمعنی رحمت و مهربانی فوالذی بعثنی بالحق پس سوگند بآن کسی که فرستاده است مرا براستی الله ارحم بعباده من ام الافراخ بفراخها هر آئینه خدای تعالی مهربان
تر است به بندگان خود از مادر جوجه ها که چندین نعمتها و کرامتهای نثار حال ایشان کرده است و میخواهد که بسوی وی بیایند و توبه کنند و در درگاه قبول وی حاضر باشند ارجع بهن بازگردان این جوجه ها را
حتی تضعهن من حیث اخذتهن تا آنکه بنهی ایشانرا آنجا که گرفته ایشانرا و امهن معهن و مادر ایشان با ایشان بود فرجع بهن پس بازگردانید آن مرد ایشانرا رواه ابو داود الفصل
الثالث عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض غزواته گفت ابن عمر بودیم ما با آنحضرت در بعضی جنگهای او با کافران فمر بقوم
پس گذشت آن حضرت بگروهی فقال پس گفت آن حضرت من القوم کیستند این گروه قالوا نحن المسلمون گفتند این قوم ما همه مسلمانانیم و امرأة تحصب بقدرها و زنی آتش می افروخت
زیر دیگ خود حصب بحای مهمله و صاد معجمه آتش افروختن و چیزی که بوی آتش افروزند مثل حصب بصاد مهمله و حصب جهنم را ابن عباس حضب جهنم نیز خوانده اند بمعجمه ومعها ابن لها و بود با آن زن پسری
مر آن زن را فاذا ارتفع وهج پس چون بالا می شد گرمی آتش تنحت به یکسو میکرد آن زن پسر خود را تا از گرمی آتش بوی آزاری نرسد وفی الصراح وهج بفتحتین سوزانی آتش فاتت النبی صلی الله
علیه وسلم پس آمد آن زن نزد آن حضرت قالت انت رسول الله پس پرسید آن زن تو ئی پیغمبر خدا قال نعم گفت آن حضرت آری منم پیغمبر خدا فقالت بابی انت وامی پس گفت
آن زن مادر و پدر من فدای تو باد الیس الله ارحم الراحمین آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان قال بلی گفت آن حضرت آری قالت الیس الله ارحم بعباده من الام بولدها قال
بلی گفت آن زن آیا نیست خدا مهربان تر با بندگان خود از مادر بفرزند خود گفت آن حضرت آری قالت ان الام لاتلقی ولدها فی النار گفت آن زن که مادر نمی اندازد فرزند خود را در آتش یعنی پس
خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش فاکب رسول الله صلی الله علیه وسلم یبکی پس شروع کرد و لازم گرفت پیغمبر خدا گریه میکند اصل اکباب بمعنی بر روی افتادنست و اینجا بمعنی لزوم
و اقبال و باین معنی نیز استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمده است و بعضی گویند بمعنی سر فرو افگندن است کذا قالوا والله اعلم ثم رفع راسه الیها پس برداشت
آن حضرت سر مبارک خود را بسوی آن زن فقال ان الله تعالی لایعذب من عباده الا المارد والمتمرد پس گفت آن حضرت در جواب آن زن که خدای تعالی عذاب نمیکند از بندگان
خود مگر مارد و متمرد را الذی یتمرد علی الله آنکه تمرد و سرکشی کند بر خدا وابی ان یقول لا اله الا الله و سرکشی می کند از اقرار بتوحید الهی مارد و مرید از شیاطین جن و انس آنکه مجرد و عاریست
از خیرات و بیرون آمده است از حکمی که واجبست بر نوع وی و متمرد مبالغه است در آن و اصل ماده مرد برای تجرد و تعریست امرد میگویند جوان بی ریش را و شجر امرد درختی را که برگ ندارد رواه
ابن ماجه وعن ثوبان رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد لیلتمس مرضاة الله گفت آن حضرت بدرستیکه بنده هر آئینه طلب میکند رضای خدا را بطاعات
و مرضات بسکون را بمعنی رضاست و لفظ مفرد است فلایزال بذلک پس همیشه است متلبس و متعلق باین معنی یعنی بطلب رضای حق فیقول الله عز وجل لجبریل پس میگوید خدای
تعالی مر جبرئیل را ان فلانا عبدی یلتمس ان یرضینی بدرستیکه فلان بندهٔ من طلب میکند و میخواهد که راضی میکرد انده مرا الا وان رحمتی علیه دانا و آگاه باش و بدرستیکه رحمت من
بر اوست فیقول جبرئیل رحمة الله علی فلان پس میگوید جبرئیل رحمت خدا است بر فلان ویقولها حملة العرش و میگویند این کلمه را یا رحمت را بردارندگان عرش ویقولها من

حولهم ویگویند آنرا کسانی که گرداگرد ایشانند از فرشتگان حتی یتوطا اهل السموات السبع تا آنکه میگویند آنرا کسان هفت آسمان ثم تهبط الی الارض پستر فرود آورده میشود رحمت برای وی
بسوی زمین و تهبط بلفظ معلوم نیز روایت است بمعنی فرود آمدن اهبط فرود آوردن رواه احمد مثل این حدیث است آنچه آمده است در تفسیر قول سبحانه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا او بدرستی آن کسانی که ایمان آوردند و عمل کردند صالحات را سرانجام است که اگر گرداند ایشان را خدای مهربان محبت را و در تفسیر این آیه آمده است که چون دوست میدارد
خدای تعالی بنده را از بندگان خود خبر میدهد خدای تعالی بجبرئیل که من دوست میدارم فلان بنده را تو نیز دوست دار او را و خبر کن بملائکه که دوست دارند او را بعد از آن می اندازد محبت او را در
دلهای آدمیان تا همه دوست دارند او را انتهی این است سبب قبول و شهرت اولیا و دوستان حق که همه دوست میدارند ایشان را و آنکه بحیله و اسباب و مکر و تلبیس جلب قلوب عوام میکنند و کرامت
از دخارج از دائره اعتبار است اعاذنا الله الصادقین عن ذلک وعن اسامة بن زید عن النبی صلی الله علیه و سلم فی قول الله عز وجل اسامه بن زید بن حارثه که محبوب و مقرب
درگاه نبوت بوده و او را حب رسول الله میخواندند و زید بن حارثه پدرش متبنای آن حضرت بوده روایت میکند از آن حضرت در قول خدای تعالی فمنهم ظالم لنفسه اول آیت این است که ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الآیه تفسیر این است که میفرماید پستر دادیم ما کتاب و شریعت آنکسانی را که برگزیده ایم ما از بندگان ما با ایمان و اسلام پس بعضی ازین بندگان برگزیده
کسی است که ظلم کننده است نفس خود را بتقصیر در عمل و منهم مقتصد و بعضی از ایشان کسی است که میانه رو است و عمل میکند در اغلب اوقات الا آن جد و اجتهاد که می باید کرد نمیکند و منهم سابق
بالخیرات و بعضی از ایشان کسی است که پیش رو است بخیرات که غایت جد و اجتهاد در عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته اند که ظالم جاهل و مقتصد متعلم و سابق عالم و
بهمین قیاس در انواع خیرات و میراث مرتبه ادنی و متوسط و اعلی میتوان قرار داد و این هر سه قسم بندگان از برگزیدگانند قال گفت آن حضرت کلهم فی الجنة همه ایشان در بهشت اند بر حسب تفاوت
مراتب و درجات و اینجا سعت رحمت الهی معلوم شد رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور

باب مایقال عند الصباح والمساء والمنام

صباح و صبح فجر و بر اول نهار تا بر آمدن
آفتاب نیز اطلاق کنند و مسا ضد صباح و ادعیه مذکوره نزد صباح و مسا شامل است آنرا که خوانده شود پیش از صلوة فجر و مغرب و بعد از وی و منام بمعنی نوم و زمان نوم و ظاهر آنست که مراد نوم لیل است
و شامل قیلوله نیست و دلالت میکند بر این قول وی در حدیث ثانی اذا اخذ مضجعه من اللیل فتدبر والله اعلم

الفصل الاول

عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا امسی قال بود آن حضرت چون شبانگاه میکرد میگفت امسینا و امسی الملک لله شب کردیم و شب کرد ملک مر خدا را الحمد لله لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسالک من خیر هذه اللیلة خداوندا من سوال میکنم ترا از نیکی این شب و خیر ما فیها و نیکی کائنات و حوادث
که درین شب است واعوذ بک من شرها و شر ما فیها و پناه میجویم بتو از بدی این شب و بدی چیزیکه درین شب است اللهم انی اعوذ بک من الکسل خداوندا پناه میجویم بتو از کاهلی والهرم
بفتحتین و پناه میجویم از نهایت کلان سالی و سوء الکبر بکسر کاف و فتح با از بدی پیری که با تغییر هرم و تاکید اوست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت است بمعنی تکبر و روایت اول اصح و اظهر است
و فتنة الدنیا و پناه میجویم از فتنهای دنیا و بلاها و آزمایشهای آن و عذاب القبر و از عذاب قبر یا فتنهٔ عذاب قبر و اذا اصبح قال ذلک و چون صبح میکرد میگفت آنرا و در بعضی نسخ لفظ ایضا هست
میگفت اصبحنا و اصبح الملک لله بجای امسینا و امسی الملک لله و فی روایة و در روایتی آمده است که میگفت رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار و عذاب فی القبر رواه مسلم
وعن حذیفه رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آن حضرت که چون میگرفت خوابگاه خود را بشب مضجع پهلو نهادن بر زمین و مضجع
بفتح میم و جیم جای پهلو نهادن و اضطجاع نیز میگویند وضع یده تحت خده می نهاد آن حضرت دست خود را زیر رخسارهٔ خود مراد دست راست است چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن
ثم یقول پستر میگفت اللهم باسمک اموت و احیی خداوندا بنام تو میمیرم و میزیم یعنی خواب میکنم و بیدار میشوم و تواند که مراد حقیقت موت و حیات باشد و اذا استیقظ قال و چون بیدار
میشد میگفت الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا شکر مر خدا را که زنده گردانید ما را بعد از آنکه میرانید ما را ظاهر این عبارت در معنی اول است والیه النشور و بسوی اوست پراکنده
شدن و بیدار شدن و در روز رستخیز رواه البخاری روایت کرد این حدیث را از حذیفه بخاری و رواه مسلم عن البراء و روایت کرد مسلم از براء بن عازب اگر گویند چون این حدیث را بخاری و مسلم
هر دو روایت کرده اند چرا متفق علیه نگفت جوابش آن است که در حدیث متفق علیه بحسب اصطلاح شرط است از یک صحابی روایت باشد و چون بخاری از حذیفه کرد و مسلم از براء این حدیث متفق علیه نبود
کذا قال الشیخ وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اوی احدکم الی فراشه چون پناه آرد و جای گیرد یکی از شما بسوی بساط
خود که افکنده است برای خواب اوی بالقصر بمعنی پناه آوردن و آوی بمد بمعنی پناه داده و گاهی بمعنی یکدیگر نیز آیند و اول اکثر و افصح است پس اینجا بالقصر باشد و بمد نیز روایت است و آوانا که در حدیث
انس بیاید بمد است میفرماید چون بیاید یکی از شما بجامه خواب خود فلینفض فراشه بداخلة ازاره پس باید که بیفشاند فراش خود را بحاشیه درونی لنگ خود و آن اطراف ازار که متصل تن است
فانه لا یدری ما خلفه علیه زیراکه وی نمی داند که چه چیز پس از وی آمده است و افتاده است بر فراش یعنی نخست باید که بیفشاند بجامهٔ خود فراش را پس از آن تخسپد شاید که کرمی و حشرهٔ و
خاشاکی بروی افتاده باشد ثم یقول پستر بگوید بعد از پهلو نهادن این دعا را باسمک ربی وضعت جنبی بنام تو ای پروردگار من نهادم پهلوی خود را و بک ارفعه و بنام تو بر میدارم
آنرا ان امسکت نفسی فارحمها اگر باز داری و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا پس رحم کن او را وان ارسلتها فاحفظها و اگر باز فرستی نفس مرا پس نگاه دار آنرا بما تحفظ به عبادک
الصالحین بچیزی که نگاه میداری بآن چیز بندگان خود را که صالح اند آدمی چون بخواب میرود حکم مرده دارد که حق تعالی روح او را میستاند پس از آن یا نگاه میدارد روح او را و می میراند و یا باز می
فرستد و میزیاند پس دعا میکند خداوندا اگر نگاه داشتی و میرانیدی بیامرز و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ دار چنانکه بندگان صالح خود را میداری و فی روایة و در روایتی این چنین آمده است
که چون بیاید یکی از شما فراش خود را بیفشاند ثم لیضطجع علی شقه الایمن پستر باید که پهلو نهد بر جانب راستهای خود ثم لیقل پستر باید که بگوید باسمک تا آخر متفق علیه و فی روایة و در روایتی

باین لفظ آمده است فلینفضه بصنفة ثوبه ثلث مراة یعنی بستر باید که بیفشاند فراش خود را بکناره جامه خود که ازار باشد سه بار صنفه بفتح صاد مهمله وکسر نون وبفا طرف ازار از آنجانب که طره او هست و
درین روایت وان امسکت نفسی فاغفر لها واقع شده بجای فارحمها وگفته اند که حکمت درخواب بر پهلو راست آنست که دل در پهلو چپ است پس چون خواب کند بر پهلوی راست دل معلق میماند و حاصل
نمیشود زیادت استراحت کردن وگران نمی آید خواب وآسان میکرد د بیداری برای نماز شب وبخواب کردن بر پهلوی چپ دل قرار می یابد و راحت بسیار حاصل میشود و خواب گران میشود و در شرح
سفر السعادت این سخن را بیان زیاده برین است آنجا باید نگریست وعن البراء بن عازب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه نام علی
شقه الایمن بود آن حضرت که چون پناه می آورد بسوی فراش خود خواب مکرد بر جانب راست خود ثم قال پس میگفت اللهم اسلمت نفسی الیک خداوندا سپردم نفس خود را بسوی تو
ووجهت وجهی الیک وآوردم روی خود را بسوی تو وفوضت امری الیک وسپردم کار خود را بتو والجأت ظهری الیک وتکیه دادم پشت خود را بسوی تو یعنی اعتماد کردم بر تو
وپناه آوردم بتو در همه کارها رغبة ورهبة الیک رغبت میل وخواهش نمودن بسوی تو ورهبت ترسیدن از تو لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک نیست پناه ونه رهائی از تو مگر بسوی تو یعنی
از صفات قهریه تو بصفات لطفیه تو ملجا بهمزه است ومنجا بالف آمنت بکتابک الذی انزلت گرویدم بکتاب تو که فرود فرستاده و بنبیک الذی ارسلت وبه پیغمبر تو که فرستاده یعنی
هر کتاب وهر پیغمبر یا قرآن وذات شریف خود را اراده نموده وبر آن حضرت واجب بود ایمان آوردن بخود و قرآن خود واول مومنان اوست وهم چنین هر پیغمبر صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قالهن کسیکه بگوید این کلمات را ثم مات تحت لیلته پس بمیرد در زیر حادثه شب خود یعنی همین شب که در وی این کلمات گفته است مات علی الفطرة
بمیرد بر دین اسلام وفی روایة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لرجل گفت گفت آن حضرت مر مردی را یا فلان اذا اویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة
ای فلان وقتی که خواهی که پناه آری وباشش کنی بسوی فراش خود پس وضو کن همچو وضوئی که برای نماز میکنی ثم اضطجع علی شقک الایمن پس بپهلو بنه بر جانب راست خود ثم قل پس بگو اللهم
اسلمت نفسی الیک الی قوله تا قول وی ارسلت یعنی تمام آن ذکر که گذشت وقال وگفت آنحضرت فان مت من لیلتک مت علی الفطرة پس اگر بمیری در همین شب بمیری
بر دین اسلام وان اصبحت اصبت خیرا واگر صبح کنی می یابی تو خیر کثیر ودر روایتی ان اصبحت اصبحت خیرا متفق علیه وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان اذا اوی الی فراشه قال بود آن حضرت چون می آمد بفراش خود میگفت الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وکفانا حمد مر خدای را که خورانید ما را ونوشانید ما را وکفایت کرد تمام مهمات
ما را ودفع کرد شر موذیات ما را وآوانا وپناه وجای باشش داد ما را وآوانا اینجا بمد است وبقصر نیز روایت است فکم ممن لا کافی له ولا موءوی له پس بسا مردم از آنکس است که نیست هیچ
کفایت کننده مهمات مر ایشان را الملک گذاشته است ایشان را با شر ایشان ونه جای دهنده مر ایشان را الملک گذاشته است ایشان را هائم وحائر در مفاوز وبوادی یا مراد کفایت ونصرا و مخصوص بمومنان است چنانکه در
قرآن مجید فرموده است ذلک بان الله مولی الذین آمنوا وان الکافرین لا مولی لهم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه ان فاطمة رضی الله عنها اتت النبی صلی الله علیه وسلم
روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت تشکو الیه ما تلقی فی یدها من الرحی در حالتی که گله میکند مشقتی را که می یابد در دست خود از آسیا گردانیدن وبلغها
انه جاءه رقیق ورسیده بود فاطمه را که بتحقیق آمده است آن حضرت را بنده ها از غنایم فلم تصادفه پس نیافت فاطمه زهرا رض آن حضرت را در خانه تا بحضور کشف این حال کند فذکرت ذلک
لعائشة پس ذکر کرد حال خود را بعایشه که چون آن حضرت بیاید بگوید فلما جاء اخبرته عائشة پس هنگامی که آمد آن حضرت خبر کرد عائشه آن حضرت را بآنچه ذکر کرده بود فاطمه رضی الله عنها قال گفت
علی رضی الله عنه فجاءنا پس چون شنید آن حضرت این خبر را از عائشه آمد نزد ما وقد اخذنا مضاجعنا و حال آنکه بتحقیق گرفته بودیم ما خوابگاههای خود را فذهبنا نقوم پس رفتیم ایستادیم قصد
کردیم تا با ایستیم برای آن حضرت وبرخیزیم از خوابگاه فقال پس گفت آن حضرت علی مکانکما بر جای خود باشید وبحال خود باشید فجاء فقعد بینی وبینها پس آمد آن حضرت ونشست میان
من ومیان فاطمه واین غایت تعطف وشفقت وبی تکلفی است از آن حضرت نسبت بایشان چنانکه گفته اند اذا جاءت الالفة رفعت الکلفة حتی وجدت برد قدمه علی بطنی
تا آنکه یافتم من سردی قدم آن حضرت را بر شکم خود و توان دانست والله اعلم که مراد برد یقین باشد که از پای مبارک آن حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بباطن شریف مرتضی سرایت کرد فقال الا ادلکما
علی خیر مما سألتما پس گفت آن حضرت آیا راه نمایم شما را بر بهتر از آنچه سوال کردید وخواستید که خدمتگار باشد وآن این است که اذا اخذتما مضجعکما وقتیکه بگیرید شما خوابگاه خود را فسبحا ثلثا و
ثلثین پس سبحان الله بگوئید سی وسه بار واحمدا ثلثا وثلثین والحمد لله بگوئید سه وسی بار وکبرا اربعا وثلثین والله اکبر گوئید سی وچهار بار فهو خیر لکما من خادم پس این ورد
بهتر است شما را از خادم که طلبیده بودید وخادم واحد خدم است واقع میشود بر ذکر وانثی فی الصراح خادم چاکر وظاهر آنست که سوال فاطمه از جاریه بود متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال جاءت فاطمة رضی الله عنها الی النبی صلی الله علیه وسلم تساله خادما گفت ابوهریره آمد فاطمه نزد آن حضرت در حالی که سوال میکند ومیطلبید خادم را فقال
الا ادلک علی ما هو خیر من خادم پس گفت آیا راه نمایم ترا بر چیزی که آنچه بهتر است از خادم تسبحین الله ثلثا وثلثین وتحمدین الله ثلثا وثلثین وتکبرین الله تعالی
ثلثا وثلثین عند کل صلوة وعند منامک نزد هر نماز ونزد خواب خود ودرین حدیث بعد از نماز ونزد خواب رفتن هر دو واقع شده ودر حدیث سابق نزد خواب است فقط وخواندن آن بعد نماز
مقرر ومشهور است واز امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود هرگز این ورد از من فوت نشد حتی در شب صفین نیز رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال بود آن حضرت چون صبح میکرد میگفت اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت
خداوندا بتو یعنی بقدرت تو وبحفظ تو وبنام تو صبح کردیم وبتو شام کردیم وبتو می زییم وبتو می میریم والیک المصیر وبسوی تست بازگشت واذا امسی قال وچون شبانگاه میکرد میگفت اللهم
بک امسینا وبک اصبحنا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور ودر یک حدیث در صبح ومسا هر دو ذکر اصبحنا وامسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا است بر امسینا ودر مساء تقدیم

امسینا بر اصبحنا و در صبح الیک المصیر و در مسا الیک النشور مشهور روایت اصبحنا فقط و الیک النشور در صبح و در مسا امسینا و الیک المصیر و همه صحیح است فافهم و بک نحیی و بک نموت در
صبح مذکور شده نه در مسا رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة وعنه قال قال ابوبکر قلت وهم از ابی هریره است که گفت گفت امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه گفتم یا رسول الله
مرنی بشیٔ اقوله اذا اصبحت واذا امسیت امر کن مرا بچیزی یعنی وردی که بگویم وبخوانم آنرا چون صبح کنم و چون شام کنم قال قل گفت آن حضرت بگو اللهم عالم الغیب والشهادة
ای خدای دانای پدید و ناپدید و حاضر و غایب فاطر السموات والارض ای آفریننده آسمانها و زمینها رب کل شیٔ وملیکه ای پروردگار هر چیز و مالک و پادشاه وی اشهد
ان لا اله الا انت گواهی میدهم که نیست معبود بحق مگر تو اعوذ بک من شر نفسی پناه میجویم بتو از بدی نفس خود ومن شر الشیطان وشرکه وپناه میجویم از شر شیطان و اشراک وی
که میخواند و باعث میشود مردم را بران و شرک بفتح شین و را نیز روایت است بمعنی دام صیاد و مراد آنچه در فتنه و ابتلا می اندازد و گرفتار میکند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل نسا و اموال و اولاد
که از یاد خدا و از فرموده وی باز میدارند قله اذا اصبحت واذا امسیت بگو این را چون صبح کنی و شام کنی واذا اخذت مضجعك و چون بگیری خوابگاه خود را او بخواب روی رواه الترمذی
وابوداود والدارمی وعن ابان بفتح همزه و تخفیف موحده بن عثمان از تابعین است و در حرب جمل با عائشه بود بخلاف کسی که گرفت وی بود و احول و ابرص و اصم بود و در آخر بفالج در مانده
شد روایت دارد از پدر خود و غیر وی از صحابه رض قال سمعت ابی یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت شنیدم پدر خود را که میگفت گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما من عبد یقول فی
صباح کل یوم ومساء کل لیلة نیست هیچ بنده که بگوید در صباح هر روز و مساء هر شب بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیٔ فی الارض ولا فی السماء صبح کردم و شام کردم بنام خدای
که زیان نمیکند با نام وی هیچ چیز در آسمان و زمین وهو السمیع العلیم واوست شنوای دانا ثلث مرات بگوید سه بار فیضره شیٔ پس زیان کند او را چیزی و برسد او را آفتی فکان ابان
قد اصابه طرف فالج پس بود ابان تحقیق رسیده بود او را بعضی از فالج بفتح لام نام مرضی مشهور است که بر جای ماندگی آرد و آن سست شدن یکی از دو شق بدن است بسبب ریختن خلط
بلغمی که سد مسالک روح میکند فجعل الرجل ینظر الیه پس در ایستاد مردی که روایت حدیث میکرد از وی که می نگریست بسوی ابان یعنی شما روایت میکردید که برای این دعا هر روز بخواند هیچ آفتی
بوی نرسد و شما میخوانید این را اکنون چون شما آفت فالج رسید فقال له ابان ما تنظر الی پس گفت مر آن مرد را ابان چه نگاه میکنی بسوی من اما ان الحدیث کما حدثتك آگاه باش
بدرستیکه حدیث همچنان است که حدیث کردم من ترا یعنی صحیح است ولکنی لم اقله یومئذ ولیکن من نگفتم و نخواندم آنرا امروز و توفیق نداد خدای تعالی مرا لیمضی الله علی قدره
تا بگذراند و نافذ گرداند خدای تعالی بر من تقدیر خود را رواه الترمذی وابن ماجة وابوداود وفی روایته و در روایت ابی داود همچنین آمده است که هر که بگوید این را هر مساء
لم تصبه فجاءة بلاء حتی یصبح نرسد او را ناگهانی بلا تا آنکه صبح کند و فجاءة بفتح فا و سکون جیم و فتح همزه و بضم فا و فتح جیم و بمد هر دو جائز است ومن قالها حین یصبح لم تصبه فجاءة بلاء حتی
یمسی و کسیکه بگوید آنرا در وقتی که صبح میکند نرسد او را بلای ناگهان تا وقتی که شام کند وعن عبد الله رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول اذا امسی روایت است
از عبد الله بن مسعود که بدرستیکه آن حضرت بود که میگفت چون شب میکرد امسینا وامسی الملك لله شبانگاه کردیم و شبانگاه کرد تمام ملک خدا برای خدا والحمد لله ولا اله
الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیٔ قدیر رب اسألك خیر ما فی هذه اللیلة ای پروردگار من سوال میکنم ترا نیکی آنچه درین شب
واقع شود وخیر ما بعدها و نیکی آنچه واقع شود بعد ازین شب واعوذ بك من شر ما فی هذه اللیلة وشر ما بعدها رب اعوذ بك من الکسل ومن سوء
الکبر او الکفر بجای الکبر بمعنی عدم ایمان یا بمعنی کفران نعمت وفی روایة و در یک روایت من سوء الکبر والکبر بکسر کاف و فتح با و بکسر کاف و سکون با و در روایت اولی نیز
هر دو وجه روایت است رب اعوذ بك من عذاب فی النار وعذاب فی القبر واذا اصبح قال ذلك ایضا و چون صبح میکرد میگفت آنرا و میگفت اصبحنا واصبح الملك
لله رواه ابوداود والترمذی وفی روایته لم یذکر من سوء الکفر وعن بعض بنات النبی روایت است از بعضی دختران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان النبی
که بدرستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یعلمها بود که تعلیم میکرد پیغمبر خدا او را فیقول پس میگفت آن حضرت قولی حین تصبحین بگو هنگامیکه صبح کنی سبحان الله وبحمده
ولا حول ولا قوة الا بالله و در روایتی ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیٔ قدیر وان الله قد احاط بکل شیٔ
علما فانه من قالها حین یصبح پس بدرستی کسی که بگوید این کلمات را هنگامیکه صبح میکند حفظ حتی یمسی نگاه داشته شود از آفات انفسی و آفاقی تا آنکه شب کند ومن قالها حین
یمسی حفظ حتی یصبح و کسیکه بگوید آنرا هنگامیکه شب کند نگاه داشته شود تا آنکه صبح کند رواه ابوداود وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامیکه صبح کند این آیت را که فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون پس بپاکی یاد کنید خدا را هنگامیکه شام میکنید و هنگامیکه
صبح میکنید وله الحمد فی السموات والارض و مر خدا راست حمد در آسمانها و زمین وعشیا وحین تظهرون و در وقت شبانگاه از وقت مغرب تا عشا و در هنگام پیشین از زوال الی
قوله تا قول وی تعالی وکذلك تخرجون درین آیت اشارت بصلوة خمس واقع شده چنانکه در محلش بیان کرده شده است و کسی که بخواند این آیت را در وقت صبح ادرك ما فاته فی
یومه ذلك دریابد چیزی را که درگذشته است او را از وی در آن روز ومن قالهن حین یمسی ادرك ما فاته فی لیلته و کسی که بگوید این را هنگام که شام کند دریابد چیزی را که فوت شده است
در آن شب رواه ابوداود وعن ابی عیاش بتشدید تحتانیه و شین معجمه صحابیست نام وی زید بن صامت انصاری و ابو عیاش تابعی نیز هست وهو زید بن عیاش مخزومی است
روایت میکند ابو عیاش صحابی ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت من قال اذا اصبح کسیکه بگوید چون صبح کند لا اله الا الله وحده لا شریك
له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیٔ قدیر کان له عدل رقبة من ولد اسمعیل باشد مر او را ثواب برابر ثواب آزاد کردن بنده و برده از اولاد اسمعیل علیه السلام

بیان این در فصل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح و تحمید در حدیث عمرو بن شعیب گذشته است وکتب له عشر حسنات و نوشته میشود برای وی ده نیکی وحط عنه عشر سیئات
و فرو افکنده میشود از وی ده بدی ورفع له عشر درجات و بلند گردانیده میشود برای وی ده پایه وکان فی حرز من الشیطان و باشد در پناه و جای استوار از شیطان حتی یمسی
تا آنکه شب کند ومن قالها اذا امسی کان له مثل ذلك حتی یصبح کسیکه بگوید اینکلمه را چون شب کند باشد مر او را مانند آنکه مذکور شد از ثواب تا آنکه صبح کند راوی از ابی عیاش میگوید که فرأی
رجل رسول الله پس دید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فیما یری النائم در آنچه می بیند خواب کننده یعنی در خواب دید فقال پس گفت آن دیدار رسول الله ان ابا عیاش یحدث
عنك كذا وكذا بدرستیکه ابو عیاش حدیث میکند از تو چنین و چنین کنایت از مضمون این حدیث است که مذکور شد قال صدق ابو عیاش گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش رواه
ابو داود وابن ماجة وعن الحارث بن مسلم التمیمی روایت است از حارث بن مسلم که تابعی است عن ابیه از پدر خود عن رسول الله از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
انه اسر الیه که آن حضرت پوشیده و پنهان گفت بوی سخن سر را از امر از کثیر به سره راز گفتن فقال پس گفت آن حضرت اذا انصرفت من صلوة المغرب فقل قبل ان تکلم احدا
وقتیکه برگردی از نماز مغرب و سلام دهی بگو پیش از آن که سخن گوئی کسی را اللهم اجرنی من النار خدایا پناه ده مرا از آتش سبع مرات بگو هفت بار فانك اذا قلت ذلك پس بدرستیکه
تو وقتی که بگوئی آن را ثم مت فی لیلتك پس تر بمیری تو در همین شب کتب لك جوار منها نوشته شود مر ترا ر وا ن گذشتن از آتش واذا صلیت الصبح فقل كذلك وچون بگذاری نماز
صبح را پس بگو همچنین این کلمه را هفت بار فانك اذا مت فی یومك پس بدرستیکه تو چون بمیری دران روز کتب لك جوار منها رواه ابو داود وعن ابن عمر قال لم یکن رسول الله صلی الله
علیه وسلم یدع هؤلاء الکلمات حین یمسی وحین یصبح نبود آن حضرت که ترک میداد و نمیگفت این کلمات را هنگامیکه شب میکرد و هنگامیکه صبح میکرد اللهم انی اسالك العافیة
فی الدنیا والآخرة خدایا من سوال میکنم ومیخواهم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا و آخرت اللهم انی اسالك العفو والعافیة خدایا سوال میکنم عفو و عافیت و سلامت را فی
دینی ودنیای در دین من و دنیای من واهلی ومالی و در کسان من و مال من اللهم استر عوراتی خدایا بپوش عیبهای من فی الصراح عورت اندام شرم و هر چه از دیدن
و نمودن آن شرم آید عورات جماعت وآمن روعاتی وایمن گردان ترسهای مرا اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی خدایا نگاهدار مرا از پیش من و از پس من وعن یمینی وعن
شمالی و از جانب راست من و از جانب چپ من ومن فوقی و نگاهدار مرا از بالای من که خدایی آفتی از آسمان نازل شود واعوذ بعظمتك من ان اغتال من تحتی و پناه میجویم
ببزرگی تو از آنکه ناگاه هلاک کرده شوم من از زیر من از آنجا که شعور ندارم و معنی اغتیال این است یعنی الخسف میخواهد از اغتیال خسف المعنی بزمین فرو بردن رواه ابو داود وعن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند اللهم اصبحنا نشهدك ونشهد حملة عرشك خدایا صبح کردیم ما در حالیکه گواه
میگیریم ترا وگواه میگیریم بردارندگان عرش ترا و ایشان هشت فرشته اند که میان گوش و دوش ایشان دو هزار ساله راه است و در روایتی هفت هزار ساله راه است وملائکتك وگواه میگیریم
همه فرشتگان ترا وجمیع خلقك وگواه میگیریم همه خلق ترا انك انت الله برآنکه توئی خدا لا اله الا انت نیست خدا جز تو وحدك تنها لا شریك لك نیست انباز مر ترا در خدائی و در
آفرینش و در معبودیت وان محمدا عبدك ورسولك وبرآنکه محمد بنده تو و فرستاده تو است الا غفر الله له ما اصابه فی یومه ذلك من ذنب نگوید کسی این کلمات را در وقت
صبح مگر آنکه بیامرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده است او را دران روز از گناه وان قالها حین یمسی غفر الله له ما اصابه فی تلك اللیلة من ذنب و اگر گوید این کلمات را هنگامیکه
شب کند می آمرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده او را دران شب از گناه ودران شب اللهم امسینا میگوید رواه الترمذی وابو داود وقال الترمذی هذا حدیث غریب
وعن ثوبان رض روایت است از ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم یقول اذا اصبح ثلثا نیست هیچ بنده مسلمان که بگوید چون شام کند
وچون صبح کند سه بار اینکلمات را رضیت بالله ربا راضی شدم بخدا با آنکه پروردگار است وبالاسلام دینا و راضی شدم باسلام آنکه دین است وبمحمد نبیا و راضی شدم بمحمد با
آنکه پیغمبر است شرح این کلمات در اول کتاب در فصل اول از کتاب الایمان گذشته است فتذکر الا کان حقا علی الله ان یرضیه یوم القیمة مگر آنکه باشد حق واجب بر خدا بفضل و کرم
وی آنکه راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بدهد او را ثواب چندانکه راضی گردد رواه احمد والترمذی وعن حذیفة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا
اراد ان ینام وضع یده تحت رأسه بود آن حضرت و قتیکه میخواست که خواب کند مینهاد دست مبارک خود را زیر سر خود سابقا در فصل اول هم از حدیث حذیفه گذشت و در حدیث حفصه
بیاید که دست مبارک مینهاد زیر رخساره پس احتمال دارد که بجهت قرب سر و رخساره بیکدیگر باشد یا گاهی زیر رخساره می نهاده و گاهی زیر سر و بر تقدیر حکمت دران تنبیه برای تیقظ است چنانکه
حکمت در نوم بر شق ایمن نیز همین است چنانکه گذشت ثم قال اللهم قنی عذابك خدایا نگاهدار مرا از عذاب خود یوم تجمع عبادك در روزی که فراهم می آری بندگان خود را یعنی روز حشر
او تبعث عبادك شك راویست یعنی بجای تجمع تبعث گفت یعنی می برانگیزی بندگان خود را رواه الترمذی ورواه احمد عن البراء وعن حفصة رض ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یده الیمنی تحت خده ثم یقول اللهم قنی عذابك یوم تبعث عبادك مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است با ذکر
خد و زیادت ثلث مرات یعنی سه بار رواه ابو داود وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول عند مضجعه اللهم انی اعوذ بك
بوجهك الکریم وکلماتك التامات خداوندا بدرستیکه من پناه میجویم بذات بزرگ تو و بکلمه‌های تو که تام و کامل اند و مراد اسماء و صفات است یا کلمات قرآنی من شر ما انت اخذ
بناصیته از بدی هر چیزیکه تو گیرنده موی پیشانی آنی یعنی هر جنبنده بزمین بحکم قول وی سبحانه وما من دابة الا هو آخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المغرم والمأثم خدایا تو میکشائی و دور میکنی
وام و گناه وی را آن یعنی چیزی که از ان بزه لازم آید اللهم لا یهزم جندك خدایا شکسته نمیشود لشکر تو ولا یخلف وعدك و خلاف کرده نمیشود وعده تو و در بعضی نسخ

تخلف وعدک بضم یا و کسر لام بر لفظ خطاب یعنی خلاف نمیکنی وعدهٔ خود را و لا ینفع ذا الجد منک الجد و سود نمیکند خداوند بخت را از عذاب تو بخت و جد بمعنی پدر پدر نیز از اده نمود و اند یعنی
سود نمیکند نسب و جد بکسر جیم بمعنی کوشش نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته است وجه اول اصح و اشهر و اظهر است سبحانک و بحمدک تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لایق ذات تو است
و متلبس بحمد تو تسبیح میکنم رواه ابو داؤد و عن ابی سعید رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال حین یاوی الی فراشه کسیکه بگوید هنگامیکه پناه آرد و
قصد باشش کند بسوی جامهٔ خواب خود این کلمه را استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه ثلث مرات سه مرتبه غفر الله له ذنوبه می آمرزد خدای تعالی مر او را
گناهان او را وان کانت مثل زبد البحر و اگر چه باشند گناهان وی مانند کف دریا در بسیاری یا باشند گناهان وی بشمار ریگ عالج بفتح لام و کسر آن نام وادی است
در زمین مغرب که ریگ وی بسیار است و بعضی عالج را بمعنی ریگ بسیار بر هم افتاده گفته اند برین معنی عالج صفت رمل است او عدد ورق الشجر یا باشند بشمار برگ درختان او عدد ایام الدنیا
یا باشند بشمار روزهای دنیا و در چهار چیز تردید واقع شده تا مبالغه در کدام یکی ازین ها بیشتر است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن شداد بن اوس صحابی است
برادر زادهٔ حسان بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یاخذ مضجعه بقراءة سورة من کتاب الله نیست هیچ مسلمانی که بگیرد خوابگاه خود را با خواندن
سوره از کتاب خدا الا وکل الله به ملکا مگر آنکه وکیل میکند خدای تعالی بروی فرشته را توکیل گذاشتن کار بکسی فلا یقربه شیء یؤذیه پس نزدیک نمیشود او را چیزی که ایذا کند او را
حتی یهب متی هب تا آنکه بیدار شود هرگاه که بیدار شود رواه الترمذی و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلتان لا
یحصیهما رجل مسلم الا دخل الجنة دو خصلت اند که محافظت نکند و بجای نیارد آنها را مردی مسلمان مگر آنکه در آید بهشت را الا و هما یسیر دانا و آگاه باشید که آن دو خصلت اندک
و آسان اند و من یعمل بهما قلیل و کسیکه عمل کند بآن دو خصلت اندک است یکی خصلت این است که یسبح الله فی دبر کل صلوة عشرا تسبیح کند خدای تعالی را یعنی سبحان الله گوید
در پس هر نماز ده بار و یحمده عشرا و حمد کوید او را یعنی و الحمد لله گوید ده بار و یکبره عشرا و تکبیر گوید او را یعنی و الله اکبر گوید ده بار قال گفت عبد الله بن عمرو فانا رایت رسول الله پس
من دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یعقدها بیده میشمرد این کلمات را و عقد میکرد آنها را بدست خود قال گفت آن حضرت فتلک خمسون و مائة باللسان پس آن
صد و پنجاه است در شب و روز بزبان و الف و خمسمائة فی المیزان و هزار و پانصد است در ترازوی اعمال بحساب یکی بده و خصلت دوم این است و اذا اخذ مضجعه یسبحه
و یکبره و یحمده مائة و وقتی که بگیرد و بیاید خوابگاه خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید و حمد گوید او را صد بار و سی سه بار تسبیح و سی و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر چنانکه گذشت فتلک مائة
فی اللسان و الف فی المیزان پس آن صد است در زبان و هزار است در میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد شد فایکم یعمل فی الیوم و اللیلة الفین و خمسمائة سیئة
پس کدام یکی از شما میکند در روز و شب دو هزار و پانصد بدی تا مکفر گردد بدان پس لابد بآنچه باقی ماند بعد از تکفیر رفع درجات شود قالوا و کیف لا نحصیها گفتند چگونه احصا نکنیم این
کلمات را یا این مذکورات را یعنی هرگاه که احصای این کلمات را اینچنین ثواب است چرا نکنیم آن را و در بعضی نسخ لا نحصیهما است بضمیر تثنیه راجع بخلتین قال گفت آنحضرت یاتی احدکم
الشیطان و هو فی الصلوة می آید یکی از شما را شیطان و حال آنکه آن یکی در نماز خود است فیقول اذکر کذا اذکر کذا پس میگوید شیطان یاد کن چنین را یاد کن چنین را کنایت است از
خطرات و وساوس که شیطان در دل مصلی می اندازد حتی ینفتل فلعله ان لا یفعل تا آنکه باز میگردد یکی از شما از نماز بهمان خواطر پس شاید که نکند و نگوید آن اذکار و کلمات را یعنی چون
در نماز حضور از دست رفت و بخواطر گرفتار شد شاید که یاد نیاید و گفتن میسر نگردد این بیان عدم احصا و اتیان خصلت اولی باشد که ذکر این کلمات است بعد از نماز و اما بیان عدم
احصای خصلت ثانیه که ذکر است در وقت بخواب رفتن این است که فرمود و یاتیه فی مضجعه و می آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه وی فلا یزال ینومه پس همیشه
شیطان که می خواباند او را حتی ینام تا آنکه خواب میکند پس فرصت ذکر نمی یابد رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی و فی روایة ابی داؤد و در روایت ابی داؤد
اختلافی در بعضی الفاظ هست یکی آنکه در روایت وی اینچنین آمده است خصلتان او خلتان شک در لفظ که خصلتان گفته یا خلتان دیگر اختلاف این است که گفته لا یحافظ
علیهما عبد مسلم بجای لا یحصیهما رجل مسلم و کذا فی روایته بعد قوله و همچنین است در روایت ابی داؤد بعد از قول وی که گفته و الف و خمسمائة فی المیزان اینچنین
واقع شده است که قال و یکبر اربعا و ثلثین اذا اخذ مضجعه و یحمد ثلثا و ثلثین و یسبح ثلثا و ثلثین بتقدیم یکبر اربعا و ثلثین بر قول وی اذا اخذ مضجعه و بر ذکر حمد و
تسبیح و بیان عدد هر یک و در روایت دیگران اذا اخذ مضجعه مقدم است و ایضا ذکر تسبیح و حمد مقدم است بر ذکر تکبیر و بیان عدد نیست فافهم و فی اکثر نسخ المصابیح عن عبد الله
بن عمرو این بیان فایده دیگر است که مؤلف روایت این حدیث را از عبد الله بن عمرو بن العاص و در اکثر نسخ مصابیح از عبد الله ابن عمر بن الخطاب کرده و عن عبد الله بن غنام بفتح
غین معجمه و تشدید نون صحابی است انصاری معدود است در اهل حجاز قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامیکه صبح کند اللهم
ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک خدایا آنچه صبح کرده است بمن از نعمت یا صبح کرده است بیکی از خلق تو از نعمت پس از تست تنها لا شریک لک
نیست انباز مر ترا در دادن آن نعمت اگر چه سبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه هم از تست و بقدرت و ارادت تست فلک الحمد و لک الشکر پس مر تراست ستایش و مر تراست
سپاس و مخصوص است بتو و غیر تو در آن شریک نباشد پس کسی که در وقت صبح این دعا بخواند فقد ادی شکر یومه پس بتحقیق ادا کرد شکر روز خود را و من قال مثل ذلک حین یمسی
فقد ادی شکر لیلته و کسی که بگوید مانند این هنگامیکه شب کند پس بتحقیق ادا کرد شکر شب خود را در اخبار وارد شده است که داؤد علیه السلام گفت پروردگارا نعمتهای تو نزد من بسیار
شده شکر آن چگونه گویم فرمان آمد یا داؤد چون دانستی که آنچه نزد یک تست از نعمت همه از من است بتحقیق شکر گفتی تو آن را رواه ابو داؤد و عن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه و سلم

انه کان یقول اذا آوی الی فراشه روایت میکند ابوهریره از آنحضرت که میگفت که چون می آمد بسوی فراش خود اللهم رب السموات ورب الارض ای خداپروردگار آسمانها و پروردگار
زمین اشارت است باصول اسباب کلیه بقای عالم ورب کل شیٔ و پروردگار هر چیز تعمیم ربوبیت است نسبت بهر چیز از آنچه درمیان آسمان و زمین است از عناصر و موالید و افراد هر جنس
آن فالق الحب والنوی شگافنده دانه و خسته اشارتست بارزاق جسمانیه که بآن بقای اجسام است و حب در طعام استعمال یابد و نوی در ثمر و مانند آن منزل التوریة والانجیل
والقرآن فرو فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل الشان اشارتست بارزاق روحانیه متعلق بتدبیر احوال آخرت و ذکر زبور نکرد از جهت عدم اشتمال آن بر احکام و شرایع چه اکثر آنچه در وی
مذکور است اذکار و دعوات و مناجات است و بتحقیق وی جزوی از توریت است کذا قالوا اعوذ بک من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته پناه میجویم بتو از بدی هر خداوند
بدی که تو گیرنده موی پیشانی اوی و او مسخر داری او را بقدرت خود وانت الاول فلیس قبلک شیٔ توئی اول پس نیست پیش از تو چیزی وانت الاخر فلیس بعدک شیٔ و توئی آخر پس نیست
پس از تو چیزی وانت الظاهر فلیس فوقک شیٔ و توئی ظاهر و پیدا پس نیست بالای تو چیزی وانت الباطن فلیس دونک شیٔ و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزی هر چه بالا
ظاهرمیباشد و هر چه پایان است باطن پس نفی تو فوقیت مناسب ظهور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون اینجا بمعنی ضد فوق است اقض عنی الدین بگذار از من وام را یعنی بر یکردن
بازان و توفیق ده که قضا کنم آنرا باعطای اسباب و قضا وام گذاردن و رسانیدن و روا کردن حاجت واغننی من الفقر و غنا ده مرا از فقر و من بمعنی بعد است رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه
ورواه مسلم مع اختلاف یسیر و روایت کرد آن را مسلم باندک اختلافی در الفاظ وعن ابی الازهر الانماری بفتح همزه و سکون نون صحابی است که ساکن شام بود ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آن حضرت چون بخوابگاه میرفت در شب قال میگفت بسم الله وضعت جنبی بنام خدا نهادم پهلوی خود را اللهم اغفرلی ذنبی
واخسأ شیطانی و بران و دور کن شیطان مرا او قرین او ست یا هر که قصد اغوای او کند و خسأ راندن سگ است وفک رهانی و برهان و بیرون آر گرو مرا و خلاص کردن نفس است که
بجزای عمل خود در گرو می باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بما کسبت رهینة و فک خلاص کردن و بیرون آوردن از گرو و رهان بکسر را گرو واجعلنی فی الندی الاعلی و بگردان مرا
در مجلس اعلی که ملایکه کرام مقربین اند و ندی بفتح نون و کسر دال و تشدید یا بمعنی مجلس است و اهل مجلس را نیز خوانند و آن حضرت اکرچه در مرتبه عزت و فضیلت و کرامت اعلا و اکمل از ملایکه است اما
شوق تعالی و قرب درگاه علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران میدارد که همیشه در آنجا باشد و از مباشرت و مخالطت ناسوت که بحکم بشریت دارد اینجاست مراد و معلا باشد فافهم و بالله التوفیق رواه
ابوداود وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی واوانی واطعمنی وسقانی شکر خدای را
که کفایت کرد مرا و جای پناه داد مرا و خورانید مرا و نوشانید مرا والذی من علی فافضل و آن کسی که نعمت داد مرا پس زیاده و افزون داد مرا والذی اعطانی فاجزل و آن کسی که عطا کرد
مرا پس بسیار کرد و قریب بفقره اولی است آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار کمیت الحمد لله علی کل حال حمد مر خدای است در هر حال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا که هر دو نعمت
لطف وی ظاهر یا خفی شامل حال بنده است اللهم رب کل شیٔ وملیکه واله کل شیٔ اعوذ بک من النار رواه ابوداود وعن بریدة بضم با صحابی مشهور است قال شکی خالد
بن الولید الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال گله کرد خالد بن الولید بسوی آن حضرت پس گفت یا رسول الله ما انام اللیل من الارق خواب نمیتوانم کرد در شب از بیداری و ارق
بفتح همزه و را و قاف علتی است که خواب می برد فقال نبی الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اویت الی فراشک فقل وقتی که بیائی تو بفراش خود پس بگو این کلمات را
اللهم رب السموات السبع وما اظلت ای خداپروردگار هفت آسمان و پروردگار هر چیزی که سایه افکنده آسمانها بران چیز ورب الارضین وما اقلت و پروردگار زمینها و بار یکه بر داشت
زمینها آنرا ارض را گاهی مفرد می آرند باعتبار آنکه طبقات وی همه حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نیز می آرند که متعدد اند و گاهی تاویل میکنند لفظ جمع را بآفاق و اقالیم والله اعلم ورب الشیاطین
وما اضلت و پروردگار شیطانان و کسی که گمراه میکنند شیاطین مراد جنود شیطان اند تا شامل جن و انس باشند کن لی جارا من شر خلقک باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود کلهم جمیعا
همه ان یفرط علی احد منهم از این که پیش دستی کند و بکند و بشتابد بر من یکی از ایشان او ان یبغی یا آنکه ستم کند بر من و از حد در گذرد و یبغی بفتح غین معجمه عز جارک غالب و قویست
همسایه تو و زنهار داده تو که در پناه عزت و قدرت تو آمده و جای گرفته است وجل ثناءک و بزرگ است ستایش تو که هیچکس جز تو نتواند که بجا آرد ولا اله غیرک لا اله الا انت تاکید و
تقریر توحید است و از اینجا معلوم میشود که ارق از تصرفات شیطان وجن است رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی والحکم بفتحتین بن ظهیر بضم ظای
معجمه وفتح ها الراوی که راوی این حدیث است قد ترک حدیثه بعض اهل الحدیث بتحقیق ترک داده اند حدیث او را بعضی از اهل حدیث اینچنین گفته است بخاری و ابوزرعه و نسائی
وابن ابی حاتم و گفته است ابن معین که وی چیزی نیست و ابن عدی گفته که اکثر احادیث وی غیر محفوظ است و در بعضی نسخ الحکیم بیا است و در حاشیه نوشته که صواب حکم است بی یا چنانکه در تقریب
وکاشف و جز آن مذکور است الفصل الثالث عن ابی مالک روایت است از ابی مالک اشعری و بعضی گفته اند اشجعی صحابی است که در نام وی اختلاف است اشهر آنست که
نام وی کعب بن مالک است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا واصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسالک خیر هذا
الیوم خدایا من سوال میکنم ترا نیکی این روز را و بیان کرد خیر را بقول خود فتحه گشایش او را که ابواب خیرات در وی گشاده گردد ونصره و یاری دادن تو مرا درین روز که بر نفس و شیطان و خلق
مرا یاری دهی و نصرت بخشی و مخذول نگردانی ونوره و روشنائی دل که بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد وبرکته و فزونی لطف و کرم و فضل تو که برسد مرا درین روز وهداه و راه
راست که در عمل و اعتقاد بر حق و ثواب باشم و اصل همه برکات و شامل همه خیرات این است و این جز بتوفیق و تائید الٰهی میسر نگردد ورزقنا الله واعوذ بک من شر ما فیه و پناه میجویم بتو
از بدی چیزیکه درین روز است ذکر این مبالغه و تاکید است از اضداد این خصال مذکوره وشر ما بعده و پناه میجویم بتو از شر چیزی که بعد ازین روز است ذکر این مبالغه و تاکید است در استعاذه

از شر که متوالی و متواتر نکرده و نعوذ بالله من ذلک ثم اذا امسی فلیقل مثل ذلک پس تر چون شب کند پس باید که بگوید مانند این رواه ابو داؤد وعن عبد الرحمن بن ابی بکرة ابو بکره بفتح با در
آخر تا صحابی مشهور است که خود را در روز طائف از درون حصن بچرخ چاه پایان افگنده و در خدمت آن حضرت آمده اسلام آورد و آن حضرت او را ابی بکره کنیت کرد و بکرة البئر چرخ چاه
وعبد الرحمن بن ابی بکره تابعی کثیر الحدیث است قال گفت قلت لابی گفتم پدر خود را که ابی بکره است یا ابت اسمعک تقول کل غداة ای پدر من میشنوم ترا که میگوئی هر بامداد و مراد بغداة اینجا یوم است
شامل صبح و مسا اللهم عافنی فی بدنی خداوندا عافیت و سلامت ده مرا در تن من اللهم عافنی فی سمعی خداوندا عافیت بخش مرا در شنوائی من اللهم عافنی فی بصری خداوندا
عافیت و سلامت ده مرا در بینائی من تخصیص سمع و بصر از جمله اعضا و اجزای بدن بجهت شرف آنهاست و تقدیم طلب عافیت سمع تلویح است باشرفیت وی از بصر چنانکه اکثر علما برانند و اکثر ذکر این دو صفت
بهمین ترتیب است لا اله الا انت تکررها ثلثا حین تصبح وثلثا حین تمسی مکرر میکردی این کلمات را سه کرت هنگامیکه صبح میکنی و سه کرت هنگامیکه شب میکنی فقال یا بنی
سمعت رسول الله پس گفت پدر من ای پسرک شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یدعو بهن دعا میکرد باین کلمات و میخواند این دعا را فانا احب ان استن
بسنته پس من دوست میدارم که عمل کنم و اتباع کنم بطریقه آن حضرت اشارت کرد بآنکه در عمل از دعا و جز آن منظور اصلی باید که امتثال امر و اتباع سنت باشد نه جزای عمل و استجابت دعا
رواه ابو داؤد وعن عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال بود آن حضرت که چون صبح میکرد می گفت اصبحنا
واصبح الملک لله والحمد لله والکبریاء والعظمة لله والخلق والامر واللیل والنهار وما سکن فیهما لله و همه مر خدا راست و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق
و آفرینش و حکم اوست اللهم اجعل اول هذا النهار صلاحا خداوندا بگردان اول این روز را نیکی و صلاح ضد فساد واوسطه نجاحا و بگردان میان این روز را پیروزی و برآمد حاجت
وآخره فلاحا و بگردان پایان این روز رستگاری یا ارحم الراحمین ای مهربان ترین مهربانان که مهر تو شامل تمامه اوقات و احوال است ذکره النووی فی کتاب الاذکار
بروایت ابن السنی بضم سین و تشدید نون وعن عبد الرحمن بن ابزی بفتح همزه و سکون موحده و زای مقصوره آن حضرت را دریافته و پس وی صلی الله علیه وسلم نماز گذارده
و عامل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود بخراسان و اکثر روایات وی از امیر المؤمنین عمر و ابی بن کعب است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا اصبح میگفت
آن حضرت چون صبح میکرد اصبحنا علی فطرة الاسلام صبح کردیم بر دین اسلام وکلمة الاخلاص و بر کلمه اخلاص که لا اله الا الله است وعلی دین نبینا محمد و بر دین پیغمبر ما
که محمد است صلی الله علیه وسلم ظاهر آنست که این لفظ آن حضرت نسبت و آن حضرت مبعوث بود بسوی خلق و بسوی خود وعلی ملة ابینا ابراهیم و بر دین پدر ما که ابراهیم علیه السلام
است حنیفا مایل از باطل بحق و از شرک بتوحید وما کان من المشرکین و نبود ابراهیم عم از مشرکان رواه احمد والدارمی باب الدعوات فی الاوقات باب در ذکر
دعاهای که خواندن آن در اوقات مخصوص آمده است و وقت زمانی را گویند که برای چیزی مخصوص کردانیده شده است چنانکه وقت نماز و وقت روزه و وقت حج و همچنانکه دعا در
اوقات مخصوص آمده در احوال مخصوص نیز آمده چنانکه در حال غضب و حال صف بستن در جنگ کافران و مانند آن و چون آن مستلزم اوقات است مولف همه را داخل اوقات ساخت و
بعضی اوقات را جدا ذکر کرده اند و احوال را جدا زیرا که معتبر دران همان حال است نه وقت فافهم الفصل الاول عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لو ان احدکم اذا اراد ان یاتی اهله قال اگر ثابت شود آنکه یکی از شما وقتی که خواهد بیاید بزن خود را و جماع کند بگوید بسم الله اللهم جنبنا الشیطان خداوندا یکسو دار و دور دار ما را از شیطان
وجنب الشیطان ما رزقتنا و یکسو دار و دور دار شیطان را از چیزی که روزی کنی ما را از ولد فانه ان یقدر بینهما ولد فی ذلک پس بدرستیکه شان این است که اگر تقدیر کرده شود میان آن
و مرد داده شود فرزندی دران جماع لم یضره شیطان ابدا زیان نمیکند او را شیطان هرگز متفق علیه و از اینجا مفهوم میشود که اگر نگوید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر و دعا کم یابد بکند شیطان آن
را می یابد و زیان میکند و کیست که دران وقت توفیق ذکر و دعا می یابد و از اینجا است فساد احوال اولاد و تباهکاری ایشان وعنه ان رسول الله و هم از ابن عباس است که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم کان یقول عند الکرب بود که میگفت نزد اندوه فی الصراح کرب اندوه که دم بازگیرد از وی یعنی اندوه سخت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش
العظیم لا اله الا الله رب السموات ورب الارض ورب العرش الکریم عظیم و کریم صفت عرش است یا صفت الله اگر گفته شود که این ذکر است نه دعا جوابش آنکه ذکر حکیم
دعا است زیرا که ثنای کریم در معنی سوال است و نیز وارد شده است که حق تعالی میگوید اگر کسی که باز دارد او را ذکر من از سوال من بدهم او را زیاده تر از آنچه میدهم سائلان را متفق علیه وعن
سلیمان بن صرد بضم صاد و فتح را صحابی بود خیر فاضل عابد سن عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکری که بکینه کشی خون امام شهید حسن بن علی ابن طالب برآمدند و له قصة قال
گفت سلیمان استب رجلان عند النبی دشنام یکدیگر کردند دو مرد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ونحن عنده جلوس و ما صحابه نزد آن حضرت نشسته بودیم واحدهما
یسب صاحبه مغضبا قد احمر وجهه و یکی از آن دو مرد دشنام میداد یار خود را در حالی که در غضب آورده شده است که بتحقیق سرخ شده است روی وی فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم انی لاعلم کلمة لو قالها بدرستیکه من هر آئینه میدانم کلمه را که اگر میگفت وی آن کلمه را لذهب عنه ما یجد هر آئینه میرفت از وی آنچه می یابد از غضب آن کلمه این است
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فقالوا للرجل پس گفتند صحابه مر آن مرد را الا تسمع ما یقول النبی آیا نمی شنوی چیزی که میگوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال انی لست بمجنون
بدرستیکه من نیستم دیوانه و این کلمه کسی را گویند که مجنون است و گفته اند که این کلام کسی است که آراسته نیست بانوار شریعت و نفقه نکرده در دین پس توهم کرد که استعاذه مخصوص بمجنون میباشد و
ندانست که غضب از نزغات شیطانست و گفته اند که احتمال دارد که آن مرد منافق باشد یا از درشت خویان عرب باشد والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم صیاح الدیکة وقتی که بشنوید بانگ خروسان را و دیکه بکسر دال و فتح یای تحتانیه جمع دیک بکسر و سکون تحتانیه مثل قردة و قرد فاسألوا الله من فضله

پس سوال کنید خدا را از فضل وی فانها رأت ملکا پس بدرستیکه مرغ دیده است فرشته را و وی بانگ میکند بدیدن فرشته پس دعا کنید بامید آمین فرشته و در احادیث در فضایل خروس بسیار
آمده است و محدثان را در اکثر آنها سخن است و در حدیث خروس سفید که در زیر عرش است که چون وی آواز کند همه خروسان آواز کنند نیز سخن است و این مبحث بتفصیل در شرح سفر السعادة مذکور و
مسطور است واذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان و وقتی که بشنوید آواز خر پس پناه جوئید بخدا از شیطان و بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا
پس بدرستیکه وی دیده است شیطانی را از شیاطین متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استوی علی بعیره بود آن حضرت
چون برمی آمد و قرار میگرفت بر پشت شتر خود خارجا الی سفر بیرون آینده بسوی سفر کبر ثلثا تکبیر می آورد سه بار ثم قال باز میگفت سبحان الذی سخر لنا هذا پاکی آن خدای را
که فرمان بردار گردانید برای ما این را یعنی شتر را و مانند آن از مراکب وما کنا له مقرنین و نبودیم ما مر او را طاقت آرنده و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسخیر الهی نباشد
آدمیان کجا طاقت سواری و رام کردن آنها دارند محض قدرت و اقتدار اوست که اینها رام آدمیان شده اند فی الصراح مقرن بالکسر آنکه او را یارای ... باشد در ستور راندن و کشاورزی وانا الی ربنا لمنقلبون
و بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود هر آینه بازگردنده ایم و رجوع کننده ایم و وجه اتصال این کلام بکلام سابق آن است که رکوب از برای انقلاب و انتقال از مکانی بمکانی است و انتقال عظمی
انقلاب بسوی خداست جل جلاله و نیز سواری محل خطر و هلاکت است پس سوار را باید که غافل نباشد از آن و مستعد باشد از برای لقای خدا که مرگ است اللهم انا نسالک فی سفرنا هذا البر
والتقوی خداوندا ما سوال میکنیم ترا در این سفر نیکی و پرهیزکاری ومن العمل ما ترضی و سوال میکنیم از عمل آنچه خشنود باشی تو اللهم هون علینا سفرنا خداوندا آسان و سبک گردان
بر ما این سفر ما را تا تعب و رنج نکشیم در وی واطولنا بعده و درنورد برای ما دوری این سفر را اللهم انت الصاحب فی السفر خداوندا توئی یار و همراه در سفر والخلیفة فی الاهل و نگاهبان و متولی امور
پس از ما در اهل خانه اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر خداوندا پناه میجویم بتو از مشقت سفر که در رویم در آن بآسانی و وعث جای نرم که پای فرو رود در وی و بآسانی نتوان رفتن بروی که پای بلغزد
ومن کآبة المنظر و از شکستگی نفس که جای نگریستن است و کآبة بفتح کاف بر وزن رافت و بمد بمعنی شکستگی و بد حالی از غم و اندوه وسوء المنقلب بفتح لام فی المال والاهل و از بدی بازگشتن در مال و کسان خانه
یعنی غم و اندوه کشیم بسبب آنکه در ایشان مکاره ببینیم از هلاک و نقصان یا برگردیم بحالت بدی بی قضای حاجت و حصول مقصود واذا رجع قالهن وزاد فیهن و چون برمیگشت از سفر میگفت این کلمات مذکوره را
و زیاده میکرد در آنها این کلمات را که آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون رجوع کنندگانیم توبه کنندگانیم بندگی کنندگانیم برای پروردگار خود حمد گویندگانیم و در بعضی الفاظ آئبون
تائبون عابدون لربنا حامدون نیز آمده رواه مسلم وعن عبد الله بن سرجس بفتح سین مهملتین و سکون را و کسر جیم صحابی مشهور است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر
یتعوذ من وعثاء السفر وکآبة المنقلب والحور بعد الکور و پناه میجست از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از فساد امور بعد صلاح آن و از وحدت بعد از جماعت و بعد الکون بنون
نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت مستحسنه بعد از بودن و از تغیر بعد از ثبات و اصل کور پیچیدن دستار است و حور شکستن آن ودعوة المظلوم و پناه میجست از دعای مظلوم و پناه جستن از دعوت مظلوم در حقیقت
پناه جستن از ظلم است که ظلم نکنم بر کسی تا مظلوم دعا کند بر من وسوء المنظر فی الاهل والمال رواه مسلم وعن خولة بفتح خای معجمه و سکون واو بنت حکیم صحابیه است از صحابیات فاضلات قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال گفت خوله شنیدم آن حضرت را که میگفت کسی که فرود آمد منزلی را پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق پناه میجویم
بکلمات خدا که تام و کامل اند و نقصان را بدان راه نیست مراد کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اسما و صفات خدا از شر هر چیزی که پیدا کرده است خدا لم یضره شئ حتی یرتحل من منزله ذلک زیان نکند آن کس را
چیزی از موذیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد مردی بسوی آن حضرت فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله ما لقیت
من عقرب لدغتنی البارحة چه عجب و محنت یافتم من از کژدم و تشویش از کژدم که گزید مرا دوش قال گفت آن حضرت اما لو قلت حین امسیت آگاه باش اگر میگفتی تو هنگامیکه شبانگاه کردی
تو این دعا را اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم یضرک زیان نمی کرد عقرب ترا و نمی گزید رواه مسلم وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان فی سفر واسحر یقول و ضمیر عنه بابی
هریره است که آن حضرت چون میبود در سفر و سحر میکرد یعنی چون وقت سحر میشد یا سیر در وقت سحر میکرد میگفت سمع سامع بحمد الله وحسن بلائه علینا سمع را بدو وجه روایت کرده اند یکی بکسر میم و تخفیف آن از سماع یعنی شنید
دوم بفتح و تشدید از التسمیع بمعنی شنوانیدن بغیر او بر تقدیر خبر است بمعنی امر و بر تقدیر اول معنی آنست باید که بشنود شنونده حمد گفتن ما خدا را و خوبی نعمت وی ما را تا اتباع کند و گواه شود بر آن و بلا بمعنی نعمت نیز آید و حقیقت وی ابتلاء و امتحان است
و ابتلای بنده را گاهی بمحنت میکند تا صبر کند و گاهی بمسرت تا شکر گوید و مراد نعمت است باعتبار حصول تعرف و ترتیب اجر و کمال ایمان و معنی تقدیر ثانی آنست باید که بشنواند شنونده غیر او بر ساند بدیگران حمد گفتن ما را تا اتباع
در حمد گفتن ما بموافقت نمایند چنانکه امر بتبلیغ شاهد مر غایب را آمده است و بعضی بر خبر حمل کرده اند بمعنی آنکه هر که سامع است شنیده است حمد گفتن ما را و شنوانیده است و این امریست مشهور و مستفیض است که بر هیچ احد مخفی نیست ربنا
صاحبنا پروردگار ما مصاحب شو ما را بعنایت و کلائت و رعایت وافضل علینا و احسان کن بفزونی کرم و عنایت طلب است مزید عنایت و ادامت نعمت و حصول برکت را و در این اشارتست بآنکه بنده با وجود فاضت نعم
و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید و آنکه غنی تر اند محتاج تر اند عائذا بالله من النار میگویم این را در حالتی که پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی آنست که میگفت آن حضرت این قول در حالی که پناه جوینده بود بر تقدیر اول قول رسول است و بر تقدیر
ثانی قول راوی فافهم رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قفل من غزو او حج او عمرة بود آن حضرت چون باز میگشت از غزا یا حج یا عمره یکبر علی کل شرف
من الارض ثلث تکبیرات تکبیر می آورد بر هر جای بلند از زمین سه تکبیر و این عادت مستمره وی بود صلی الله علیه وسلم در جمیع احوال که چون بجای بلند می برآمد تکبیر می آورد و توربشتی گفته است که سبب استحباب ذکر
نزد تجدد احوال و تقلب در آن مراعات میکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صباح و مساء و یقظه و منام ذکر میکرد و اشارتست بآنکه آدمی را باید که در تقلب احوال از مقلب احوال غافل نباشد بعضی گفته اند
که وجه در تشریع تکبیر آن باشد که چون بر آمدن بر جای بلند علو و ارتفاع حسی حاصل می گردد شاید که در نفس وی چیزی از آن راه یابد پس رفع کرد آنرا بشهود کبریای حق و عظمت وی و میتوان گفت که برآمدن بمکان عالی مذکر می گردد
عارف را بکبریای حق عز و علا و شهود عظمت وی با آنکه در نفس وی چیزی از آن حاصل گردد و این معنی احسن و اوفق است بحال شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در آخر فصل ثالث بیاید که وی تسبیح میکرد در نزول و در بعضی اخبار آمده است که

تهلیل میکرد و نزد هبوط و آن بجهت آنچه حاصل میشد از ذلت و انکسار و تنزل پس تنزیه میکرد حق تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود از قول وی ثم یقول تسبیح میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده راست کرد خدا وعده خود را در تقویت
و تائید دین اسلام ونصر عبده و یاری داد بندهٔ خود را که عبارت از ذات شریف خودش است وهزم الاحزاب وحده و شکست داد گروههای کفر را تنها اگرچه مسلمانان جمع
کردند و شکست دادند ولیکن بحقیقت همه بقدرت واست تعالی و احتمال دارد که مراد باحزاب گروهها است از طوائف مشرکین و قبائل یهود که در غزوهٔ خندق که آنرا غزوهٔ احزاب
نیز میگویند جمع شده و لشکرها ساخته و در محاربهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی بادها فرستاد و لشکرهای ملائکه برگماشته و دمار از روزگار آنها برآورد و قول
وی وحده تلمیح است بقول سبحانه وکفی الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا متفق علیه وعن عبد الله بن ابی اوفی بفتح همزه و سکون واو و بفا صحابی مشهور است و آخر
کسی است که مرد در کوفه از صحابه رضی الله عنهم قال دعا رسول الله دعا کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال دعای بد کرد آن
حضرت روز غزوهٔ احزاب که غزوهٔ خندق است بر مشرکان پس گفت اللهم منزل الکتاب ای خدای فرستندهٔ کتاب یعنی قرآن یا جنس کتاب سماوی سریع الحساب شتاب
گیرندهٔ حساب از بندگان بجهت علم و احاطهٔ تامهٔ اعمال بندگان قلیل و کثیر اللهم اهزم الاحزاب خداوندا شکست ده این گروههای کافر را اللهم اهزمهم وزلزلهم خداوندا شکست
ده ایشانرا و بجنبان اینها را و بلغزان پایهای ثبات ایشان را متفق علیه وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی مشهور است که او را و پدر و مادر او را و برادر و خواهر او را صحبت است
و آن حضرت در خانهٔ ایشان آمد و طعام خورد و دعا کرد ایشانرا چنانکه درین حدیث آمده که قال نزل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی گفت نزول کرد آن حضرت و آمد بر پدر من فقربنا
الیه طعاما پس نزدیک گردانیدیم و پیش آوردیم بسوی آن حضرت طعامی را و وطبة فاکل منها و پیش آوردیم وطبه را پس خورد آن حضرت از وطبه این لفظ را بروجوه متعدده روایت
کرده اند و اختلاف کرده اند که اصح کدام است قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرف واو گفته که وطئیه بکسر طا و همزهٔ ممدوده بعد وی تمر است که خستهٔ آنرا برآرند و در شیر خمیر کنند و ابن درید
گفته که وطئیه عصیدهٔ تمر است و اختلاف و وهم درین لفظ بسیار است و صحیح این است و در حرف را گفته است که سمرقندی بضم را و فتح طا واحد رطب یعنی خرمای تر روایت کرده و وطبه بسکون
الطا بعد وی بای موحده انتهی و نقل کرده اند از نووی که روایت اکثر بواو و اسکان طا و بای موحده است و موجود در نسخ مشکوة همین است و معنی وی مشک شیر والله اعلم ثم اتی بتمر پس آورده
شد خرمای خشک فکان یاکله ویلقی النوی بین اصبعیه پس بود آن حضرت که میخورد خرما را و می انداخت خسته را میان دو انگشت خود ویجمع السبابة والوسطی وجمع میکرد این
دو انگشت را وفی روایة و در روایتی چنین آمده است که فجعل یلقی النوی علی ظهر اصبعیه السبابة والوسطی پس گردانید که می انداخت خسته را بر پشت این دو انگشت خود ثم
اتی بشراب فشربه پس آورده شد آب خوردن پس نوشید او را فقال ابی پس گفت پدر من بآن حضرت واخذ بلجام دابته و گرفت بلگام چارپایهٔ او را که بروی سوار بود ادع الله لنا
دعا کن خدا را برای ما فقال پس گفت آن حضرت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم خداوندا برکت ده مر ایشانرا در چیزی که رزق دادهٔ ایشانرا واغفر لهم وارحمهم و بیامرز ایشانرا
و رحمت کن ایشان را رواه مسلم الفصل الثانی عن طلحة بن عبید الله روایت است از طلحه رضی الله عنه که از عشرهٔ مبشره است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا
رای الهلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نو را میگفت اللهم اهله علینا بالامن والایمان خداوندا طالع گردان هلال را بر ما و بنما ما را با امن از آفات نفس و مخافات دهر و به
ثبات ایمان والسلامة والاسلام و بسلامت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام الهی یعنی مقرون گردان رؤیت آنرا برای ما باین اشیا که اصول عطا و عظائم نعیم است بلکه شامل
تمامهٔ نعمتها را و هلال مشهور آنست که تا سه شب از اول ماه است و بعد از وی قمر گویند و در قاموس گفته که هلال غرهٔ قمر تا دو شب یا تا سه شب یا تا هفت و دو شب که از آخر ماه بیست و شش و
بیست و هفت و در غیر آن قمر گویند انتهی و ظاهر آنست که معتبر در دعا اول شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال والله اعلم ربی وربک الله پروردگار من و پروردگار تو ای هلال خدا است یعنی
تنزیه است مر آنرا که خالق است از شریک در واست بر دهریه و در حدیث تنبیه است بر استحباب دعا نزد ظهور آیات و تقلب احوال و عبور بمشاهدهٔ صانع بنظر در مصنوعات رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عمر بن الخطاب وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من رجل رای مبتلی فقال
نیست هیچ مردی که دید شخصی را که ببلای گرفتار است پس گفت الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به شکر مر خدای را که عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیده است ترا بدان وفضلنی
علی کثیر ممن خلق تفضیلا و فضیلت داد و زیادتی بخشید مرا بر بسیاری از کسانی که پیدا کرده است فضیلت دادنی الا لم یصبه ذلک البلاء مگر آنکه نرسد و را آن بلا کائنا ما کان هر بلا که
باشد ولیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن بدین کسی است که مبتلا است بفسق و معصیت و مجاهر است بان تا متاثر و منزجر گردد اما اگر بیماری و ناقص الخلقی را ببیند یا فاسق مستور الحال را
ببیند خطاب نکند و بلند نگوید بلکه در دل بگوید و بس تا متاذی و منکسر نگردد رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابن عمر وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعمرو
بن دینار الراوی لیس بالقوی وعن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من دخل السوق فقال کسیکه در آید در بازار پس بگوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر کتب الله له الف الف حسنة بنویسد خدای
تعالی مر او را هزار هزار نیکی ومحی عنه الف الف سیئة و بسترد و پاک کند از وی هزار هزار بدی ورفع له الف الف درجة و بلند میگرداند برای آن شخص هزار هزار پایه وبنی له بیتا فی الجنة
و برآرد برای وی خانه در بهشت طیبی در تقریر این حدیث اطناب و بیان آن کرده حاصلش این است که اینهمه ثواب از جهت آنست که دفع میکند از اهل بازار که محل غرور و سوگندهای دروغ است
ظلمت غفلت را و چون در ظلمت المناسب غفلت و شدت است اجر در ان نیز کثیر و عظیم شد بجهت وجود اجتهاد و هدایت که اعلی مرتبهٔ کمال است رواه الترمذی وابن ماجة وقال

الترمذی هذا حدیث غریب وفی شرح السنة این عبارت آورده که من قال فی سوق جامع یباع فیه کسیکه بگوید در بازاریکه جمع کنند است مردم آنکه خرید وفروخت کرده
میشود در وی بدل من دخل السوق بجای این عبارت که در روایت اولی مذکور است وعن معاذ بن جبل رض قال سمع النبی گفت معاذ که شنید پیغمبر صلی الله علیه وسلم
رجلا یدعو یقول مردی را که دعا میکند میگوید اللهم انی اسالك تمام النعمة خداوندا من می طلبم از تو تمامی نعمت فقال ای شیء تمام النعمة پس گفت آن حضرت و پرسید از ان مرد
داعی چه چیز است تمامی نعمت که تو می طلبی قال دعوة ارجو بها خیرا پس گفت آنمرد این دعائی است که امید میدارم بآن نیکی را ومجملا امید دارم که نزد خدا نعمتی تام است ومن میطلبم آنرا
وحقیقت آنرا بتفصیل نمیدانم پس آن حضرت تعلیم کرد آنرا فقال پس گفت آن حضرت ان من تمام النعمة دخول الجنة والفوز من النار بدرستیکه از جملهٔ تمام نعمت درآمدن در بهشت
است ورستگاری یافتن از آتش دوزخ که در دنیا نعمتهای حق تعالی محفوظ ومسرور شده در آخرت از آتش دوزخ امان یافته در بهشت در آید ودر وی بدیدار وی جل جلاله مشرف گردد وزیاده
برین چه نعمت باشد وسمع رجلا یقول وشنید آن حضرت مردیرا که میگفت یاذا الجلال والاکرام فقال گفت آن حضرت قد استجیب لك فسل بتحقیق قبول کرده شد وآماده
کرده شد اجابت دعا برای تو پس سوال کن وبخواه هرچه خواهی وسمع النبی صلی الله علیه وسلم رجلا وهو یقول وشنید آن حضرت مردیرا وحال آنکه آنمرد میگوید اللهم انی اسالك
الصبر خداوندا من میطلبم از تو صبر فقال سالت الله البلاء پس گفت آن حضرت صبر که می طلبی از خدا بلا میطلبی چه صبر بر بلا میباشد فاساله العافیة پس بطلب از خدا عافیت را که از جمیع
آفات وبلایا نگاه دارد که تحمل بلا سخت است بلا نباید طلبید واگر بلا نازل گردد صبر باید کرد طریقه این است واداب وصلاح حال هم درینست رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا فکثر فیه لغطه کسی که بنشیند نشستگاهی راپس بسیار گردید دران مجلس بانگ وخروش وی ودر قاموس گفته لغط بفتح معجمه
مفتوحه وسکون نیز آمده وطای مهمله آواز یا آواز های که فهمیده نشود معنی آن ومراد اینجا کلام لاطائل ولایعنی است فقال قبل ان یقوم پس بگوید پیش از آنکه بایستد سبحانك اللهم وبحمدك
اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب الیك الا غفر له ما کان فی مجلسه ذلك نگوید این کلمات را مگر آنکه آمرزیده شود مراو را هرچه بود گذشته دران مجلس رواه
الترمذی والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن علی رضی الله عنه انه اتی بدابة لیرکبها روایت است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که آورده شد نزد وی چارپائی
تا سوار شود بر وی فلما وضع رجله فی الرکاب قال پس هنگامی که نهاد وی رضی الله عنه پای خود را در رکاب گفت بسم الله فلما استوی علی ظهرها قال پس هرگاه که برآمد و
نشست بر پشت وا گفت الحمد لله ثم قال پس گفت سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون ترجمهٔ این در فصل اول گذشت ثم قال پس گفت
الحمد لله ثلثا سه کرت والله اکبر ثلثا سه کرت سبحانك انی ظلمت نفسی بپاکی یاد میکنم خدا را بدرستیکه من ظلم کرده ام نفس خود را فاغفرلی پس بیامرز مرا فانه لا یغفر الذنوب
الا انت پس بدرستیکه شان این است که نمی آمرزد گناهان را هیچ کس مگر تو ثم ضحك پس تر خندید وی رضی الله عنه فقیل من ای شیء ضحکت پس گفته شد از چه چیز خنده کردی یا امیر المؤمنین
قال رایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم صنع کما صنعت کرد چنانکه من کردم از ذکر وتسبیح ثم ضحك پس تر خنده کرد آن حضرت فقلت من ای شیء ضحکت
پس گفتم از کدام چیز خنده کردی یا رسول الله قال ان ربك لیعجب من عبده گفت آن حضرت از این جهة خنده کردم که پروردگار تو هر آینه عجب دارد وخوش وراضی میکرد از بنده خود اذا قال
وقتیکه میگوید بنده رب اغفرلی ذنوبی یقول الله یعلم انه لا یغفر الذنوب غیری میگوید خدای تعالی میداند بنده که نمی آمرزد گناهان را کسی مگر من پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم از قول
رب العزت جل شانه خنده کرد وحضرت امیر بقصد اتباع آن حضرت یا از همان قول رواه احمد والترمذی وابو داود وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا ودع رجلا اخذ بیده بود آن حضرت چون بدرود میکرد مردیرا میگرفت دست او را فلا یدعها پس نمیگذاشت آن حضرت دست او را وابن از غایت تواضع
ورفق او است بامت حتی یکون الرجل هو یدع ید النبی تا آنکه میبود آنمرد که وی میگذاشت دست پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عجب از ان مرد که میگذارد دست آن حضرت را بعد
ازان که دست داده باشد مصرع خوش دولتی است اینکه ترا دست داده است ویقول استودع الله دینك ومیگفت ودیعت می نهم ونگاه میدارم نزد خدای تعالی دین ترا وامانتك
وامانت ترا یعنی اموال که معامله کنی آنرا با مردم دعا میکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بحفظ امور دین ودنیای وی بسبب آنچه میرسد آدمی را در سفر از مشقتی که سبب اهمال طاعات واوراد ومعامله ومعاش
با مردم میشود وبعضی میگویند که مراد بامانت اهل واولاد اند وآخر عملك وآخر عمل تو وفی روایة وخواتیم عملك ودر روایتی بجای وآخر عملك خواتیم عملك واقع شده وتخصیص آخر
عمل بجهت آنست که اعتبار خاتمه را است رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة وفی روایتهما ودر روایت ابی داود وابن ماجه لم یذکر ذکر کرده نشده است وآخر عملك
لاجرم وخواتیم عملك که بدل اوست نیز نخواهد بود وعن عبد الله الخطمی بفتح خای معجمه وسکون طای مهمله صحابی انصاری است هفده ساله بود که در غزوهٔ حدیبیه حاضر شد قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اراد ان یستودع الجیش قال بود آن حضرت چون میخواست که بخدا بسپارد در وقت وداع لشکر را میگفت استودع الله دینکم وامانتکم وخواتیم اعمالکم رواه ابو داود
وعن انس رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال گفت انس آمد مردی نزد آن حضرت گفت یا رسول الله انی ارید سفرا فزودنی بدرستیکه
من میخواهم سفر را پس توشه ده مرا یعنی دعا کن که برکت آن با من در سفر مانند توشه باشد واحتمال دارد که مراد آن مرد توشهٔ متعارف باشد فقال پس گفت آن حضرت زودك الله التقوی
توشه دهد ترا خدای تعالی تقوی را که توشه راه آخرت است فقال زدنی پس گفت آنمرد زیاده دعا کن مرا قال گفت آن حضرت وغفر ذنبك وبیامرزد خدای تعالی گناهان ترا قال
زدنی بابی انت وامی گفت زیاده کن پدر ومادر من فدای تو باد یا رسول الله قال ویسر لك الخیر گفت وآسان گرداند خدای تعالی مر ترا وتوفیق دهد خیر را حیثما کنت هر جا که باشی
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا قال روایت است از ابی هریره که مردی گفت یا رسول الله انی ارید ان

اسافر فاوصنی میخواهم که مسافرت کنم پس وصیت کن مرا قال علیك بتقوی الله فرمود لازم گیر بر خود تقوی را والتکبیر علی کل شرف ولازم گیر تکبیر گفتن را چون بر جای بلند روی فلما ولی الرجل پس هنگامی که پشت داد آن مرد قال گفت آن حضرت دعا کرد اللهم اطوله البعد خداوندا بپیچان برای وی دوری راه را وهون علیه السفر وآسان کن بر وی سفر را رواه الترمذی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر فاقبل علیه اللیل بود آن حضرت چون مسافرت میکرد پس روی می آورد بر وی شب قال میگفت یا ارض ربی وربك الله ای زمین پروردگار من و پروردگار تو خداست اعوذ بالله من شرك پناه میجویم بخدا از شر تو یعنی شری که در ذات تو حادث گردد مثل خسف و تحیر وسیاه بانها وشر ما فیك واز شر چیزی که قرار کرده است در تو از حیوانات وحشرات وجن وانس وشر ما خلق فیك واز شر چیزی که پیدا کرده شده است و زندگانی میکنند در درون تو در غارها ومغاکها وشر ما یدب علیك واز شر چیزی که می جنبد و میرود بر تو از تمامی حیوانات که بر زمین میروند واعوذ بالله من اسد واسود و پناه میجویم بخدا از شیر و مار سیاه که بدترین مارهاست ومن الحیة والعقرب واز هر جنس مار وکژدم و در بعضی نسخ من الحیة بی واو است ومن شر ساکن البلد واز شر سکونت کننده شهر مراد آدمیان اند وبعضی گفته اند مراد جنیان اند که در شهری و هر سرزمینی می باشند واگر هر دو مراد دارند نیز وجهی دارد ومن والد وما ولد مراد بوالد ابلیس است وبما ولد نسل وی وحمل وی بر عموم اولی است تا همه را شامل باشد والله اعلم رواه ابو داود وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا غزا چون جنگ میکرد با کافران میگفت اللهم انت عضدی ونصیری خداوندا تو بازوی منی و یاری دهنده منی عضد بفتح عین وضم ضاد باستعمال اشهر نام عضو مشهور است و در عرف بمعنی ناصر و معین آید پس قول وی ونصیری تفسیر و بیان او است بك احول بقدرت تو حیله میکنم در دفع کردن اعدا یا تو می جنبم از حالی بحال وبك اصول وبقوت تو حمله میکنم بر دشمنان دین وبك اقاتل وبتائید ونصرت تو کارزار میکنم رواه الترمذی وابو داود وعن ابی موسی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خاف قوما قال بود آن حضرت چون می ترسید گروهی را میگفت اللهم انا نجعلك فی نحورهم خداوندا میگردانیم ترا در نحرهای ایشان نحر نام بالای سینه است که محل ذبح است ومنحر جای قربان عرب میگویند جعلته فی نحر العدو گردانیدم او را در نحر عدو وقتی که او را در مقابله عدو در کارزاری تا قتال کند از جانب تو وحایل گردد میان تو و میان عدو وتخصیص نحر بذکر زیرا که عدو بنحر استقبال میکند نزد استادن بقتال با آنکه درین اشارتی بذبح و قتل او نیز هست ونعوذ بك من شرورهم و پناه میجوییم بتو از شرهای ایشان رواه احمد وابو داود وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خرج من بیته قال بود آن حضرت وقتی که بیرون می آمد از خانه خود میگفت بسم الله توکلت علی الله اللهم انا نعوذ بك من ان نزل خداوندا پناه میجوییم بتو از آنکه بلغزیم زلت لغزیدن پای در راه رفتن بیفتد یا نیفتد کنایت است از وقوع ذنب بی قصد او نضل یا گمراه شویم و راه راست بگذاریم و راه کج رویم کنایت است از قصد و ذنب باختیار او نظلم بفتح نون وکسر لام او نظلم بضم نون وفتح لام یا ظلم کنیم برکسی یا ظلم کرده شویم وکسی که بر ما ظلم کند این نیز مکروه و مذموم است بسبب ذلت و اهانت و زبونی اگرچه اجری باشد در وی آفتی دیگر است که مبادا دعای بد کند بر ظالم واز حد تجاوز نماید یا در مکافات و مجازات آن زیادتی کند وظالم بوی عود کند سلامت درین است که نه ظالم باشد ونه مظلوم او نجهل یا جهل کنیم برکسی ومثل کارهای جاهلان کنیم از ایذا و اضرار او یجهل علینا یا جهل کرده شود بر ما و مردم ما را ایذا کنند رواه احمد والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث غریب حسن صحیح وفی روایة ابی داود وابن ماجة و در روایت این دو کس چنین آمده است که قالت ام سلمة ما خرج رسول الله بیرون نیامد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بیتی قط از خانه من هرگز الا رفع طرفه الی السماء مگر آنکه برداشت نظر خود را بسوی آسمان طرف بسکون چشم ونگریستن فقال پس گفت اللهم انی اعوذ بك من ان اضل پناه میجویم بتو از آنکه گمراه شوم من او اضل یا گمراه گردانم کسی را یا گمراه گردانیده شوم یعنی گمراه گرداند مرا کسی او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی درین روایت ازل نیز نیست واضل بصیغه مجهول زیاده است ودعا بلفظ مفرد است وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خرج الرجل من بیته فقال چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید بسم الله توکلت علی الله لاحول ولا قوة الا بالله یقال له حینئذ گفته میشود مر آن مرد را درین هنگام که این کلمات گفت هدیت راه راست نموده شدی تو یعنی بعد از برآمدن که راه روی وکاری بروفق صواب وسداد یا مراد آنست که این نام خدا را گرفتی و توکل بر وی کردی واز حول و قوت خود برآمدی هدایت یافتی براه راست وراه راست این است که بنده در یاد خدا باشد وکارهای خود را بوی سپارد بیت کار خود را بخدا باز گذار کت نمی بینم زین بهتر کار وکفیت ووقیت وکفایت کرده شدی در جمیع مهمات ونگاهداشته شدی از جمیع شرور فیتنحی له الشیطان پس یکسو میشود شیطان برای وی و باز ایستد از اضلال واغوا وایذای وی ویقول له شیطان آخر ومیگوید شیطان دیگر آن شیطان که یکسو شد و خاسر و خائب شد از اغوا واضلال وی وآیس ومتحسر گشت از برای تسلیه وی کیف لك برجل قد هدی وکفی ووقی چگونه میسر میشود ترا تعرض وتسلط بر وی که بتحقیق هدایت و کفایت و وقایت کرده شده است تقریر معنی اینست ومیتوان گفت که شاید آن شیطان بعد از تنحی و تحسر وخیبت وخسران باز خیال اغوا واضلال میکرده باشد و در فکر و مکری دیگر و حیله دیگر شده باشد که برانگیزد وکار خود کند این شیطان بوی میگوید از این خیال برگرد و در بند آن مباش که بی فایده است فافهم رواه ابو داود وروی الترمذی الی قوله له الشیطان و روایت کرده ترمذی تا قول فیتنحی له الشیطان وقول شیطان دیگر را وی روایت نکرده وعن ابی مالك الاشعری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ولج الرجل بیته فلیقل وقتیکه درآید مرد در خانه خود پس باید بگوید اللهم انی اسالك خیر المولج خداوندا من سؤال میکنم ترا نیکی درآمدن درین خانه وخیر المخرج ونیکی برآمدن از آن خانه که برآمدن و درآمدن همه نیک باشد ومتضمن نیکی گردد ومولج بکسر لام است ومخرج بفتح را بسم الله ولجنا بنام خدا درآمدیم وعلی الله ربنا توکلنا و بر خدا که پروردگار ماست کار و بار گذاشتیم ثم لیسلم علی اهله پس باید که سلام کند بر کسان خانه خود وگفته اند اگر در خانه کسی نباشد نیز سلام گوید باین عبارت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بنیت ملائکه که در آنجا اند رواه ابو داود وعن ابی هریرة رض ان النبی صلی الله علیه

وسلم كان اذا رفأ الانسان اذا تزوج قال بود آنحضرت چون دعای کرد مردی را وقتی که تزوج کرده و زنی خواسته میگفت بارك الله لك برکت دهد خدای تعالی مر ترا خطاب بمرد میکرد و باز خطاب
بمرد و زن هردو میکرد و میفرمود وبارك عليكما و برکت کند بر هردو شما و برکت در لغت کوالیدن و افزون شدن و تبریک دعا کردن به برکت وجمع بينكما في خير وجمع کند و التیام و اتفاق
دهد میان شما در خیر رفأ بتشدید فا و همزه در آخر از ترفیه و رفو در لغت پیوستن و نیکو کردن بریدگی و دریدگی جامه و در جاهلیت دعای متزوج باین لفظ میکردند که بالرفاء والبنين یعنی اتفاق و التیام
باد میان شما و پسران زائیده باد باین جهت ترفیه نام دعای متزوج شده و در شرع از ان نهی کردند از جهت شعار آن بکراهیت بنات و آن حضرت چون ترفیه میکرد میگفت بارك الله لك الخ
رواه الترمذي وابو داود وابن ماجة وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا تزوج احدكم امرأة او اشترى خادما فليقل
چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمتکاری را خادم برده و غلام هردو اطلاق میکنند پس باید که بگوید اللهم اني اسألك خيرها وخير ما جبلتها عليه خداوندا من سوال میکنم ترا به نیکی این
زن یا خادم را و نیکی خصلتها و عملها که پیدا کرده تو او را بران واعوذ بك من شرها وشر ما جبلتها عليه و پناه میجویم بتو از بدی آن و بدی چیزی که پیدا کرده تو او را بر آن واذا اشترى
بعيرا و چون بخرد یکی از شما شتر را فلياخذ بذروة سنامه پس باید که بگیرد بلندی کوهان او را وليقل مثل ذلك و باید که بگوید مانند آنچه در تزوج امرأة و شراء خادم میگفت و ذروه بضم والکسر
بالای هر چیز و بالای کوهان و کوه و سنام بالفتح کوهان وفي رواية في المرأة والخادم و در روایتی در زن و خادم این آمده که ثم لياخذ بناصيتها وليدع بالبركة پس باید که بگیرد موی
پیشانی زن یا خادم را و باید که دعا کند ببرکت رواه ابو داود وابن ماجة وعن ابي بكرة بفتح با و سکون کاف و تا در آخر صحابی مشهور است چنانکه گذشت قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم دعوات المكروب دعاهای کسی که اندوهگین است یعنی دعای که اگر بخواند هیچ اندوه نماند و چون این دعا مشتمل بر معانی کثیره و دعاهای متعدده بود بلفظ جمع آورده و دعوات
گفت دعا این است اللهم رحمتك ارجو خداوندا رحمت ترا امید میدارم فلا تكلني الى نفسي طرفة عين پس مگذار مرا بنفس من یک چشم زدن واصلح لي شاني كله و نیک
گردان مرا کار مرا و حال مرا همه لا اله الا انت رواه ابو داود وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رجل گفت ابو سعید که گفت مردی هموم لزمتني وديون
اندوهها چسپیده است مرا و وامها یا رسول الله ای پیغمبر خدا هم اندوه و گداختن بیماری تن را قال گفت آن حضرت افلا اعلمك كلاما اذا قلته اذهب الله همك آیا بیاموزم
ترا کلامی که چون بگوئی آن را ببرد خدای تعالی اندوه ترا وقضى عنك دينك و بگذارد از تو خدا وام ترا یعنی سببی سازد که وام تو گذارده شود قال گفت آن مرد قلت بلى گفتم بیاموزان مرا آن کلام را قال
قل گفت آن حضرت بگو اذا اصبحت واذا امسيت چون صبح کنی و چون شبانگاه کنی اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن خداوندا پناه میجویم من بتو از هم و حزن هر دو بمعنی اندوه است
ولیکن هم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع واعوذ بك من العجز والكسل و پناه میجویم بتو از ناتوانی و کاهلی واعوذ بك من البخل والجبن و پناه میجویم بتو از ممسکی و نامردی و بددلی و ترسندگی
واعوذ بك من غلبة الدين وقهر الرجال و پناه میجویم بتو از چیره شدن وام و چیره شدن مردان بسبب دین و جز آن قال ففعلت ذلك گفت آن مرد پس کردم من آن را که فرمود آن حضرت هم
گفتم در صباح و مسا این کلمات را فاذهب الله همي پس ببرد خدای تعالی اندوه مرا وقضى عني ديني و گذارد وی تعالی از من وام مرا رواه ابو داود وعن علي رضي الله عنه
انه جاءه مكاتب روایت است از امیر المؤمنین علی که آمد او را مکاتبی و مکاتب بنده که بهای خود را بر خود نوشته که اگر ادای آن کند آزاد شود فقال اني عجزت عن كتابتي پس گفت آن
مکاتب که بدرستی من عاجز آمده ام از وجه کتابت خود فاعنّي پس یاری کن مرا یعنی چیزی بده که بدل کتابت من شود و یکی از مصارف زکوة مکاتب است که در بدل کتابت او را اعانت کنند
یا چیزی بیاموزان مرا از دعا که بخوانم و بدان از بدل کتابت خلاص شوم قال الا اعلمك كلمات علمنيهن رسول الله گفت علی رضی الله عنه آیا نیاموزانم ترا چند کلمه که آموزانیده است
مرا آن کلمات را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لو كان عليك مثل جبل كبير دينا اداه الله عنك اگر باشد بر تو مانند کوه بزرگ از وام بگزارد آن وام را خدای تعالی از تو قل بگو
اللهم اكفني بحلالك عن حرامك خداوندا کفایت کن مرا بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان که تا از حرام بی نیاز شوم واغنني بفضلك عمن سواك و بی نیاز
گردان مرا بفزونی کرم خود از هر کسی که جز تست رواه الترمذي والبيهقي في الدعوات الكبير وسنذكر حديث جابر در سر انجام است که ذکر کنیم حدیث جابر که در اول آن است
اذا سمعتم نباح الكلاب في باب تغطية الاواني در باب پوشیدن آوندها در شبان شاء الله تعالى الفصل الثالث عن عائشة رضي الله عنها قالت ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان اذا جلس مجلسا او صلى تكلم بكلمات گفت عائشه که بود آن حضرت چون می نشست در نشستگاهی یا چون نمازی گزارد تکلم میکرد بچند کلمه فسألته عن الكلمات پس پرسیدم
آن حضرت را از ان کلمات که کدام اند کلمات و چیست فضیلت آن کلمات فقال پس گفت آن حضرت تحت در فضیلت آن ان تكلم اگر کلام کرده شود بخیر یعنی واقع شود کلامی نیک که در وی ثوابست یا
در وی عقاب نیست و برین تقدیر تکلم بضم تا و کاف و کسر لام است یا اگر تکلم کند متکلمی با موری بخیر و برین تقدیر بفتحات است كان باشد آن کلمات که مذکور اند در ما بعد طابعا عليهن مهر و دلیل بر صحت و
حقیقت آن کلمات که تکلم کرده شده است بانها الى يوم القيمة وان تكلم بشر و اگر تکلم کرده شده است یا تکلم کرده است ببدی كان كفارة له باشد سبب پوشیدن و بخشیدن مر او را
و آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت اینها اند سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك رواه النسائي وعن قتادة از اجله علمای تابعین
و مشاهیر ایشان است و اکثر روایت وی از انس است و از ابو الطفیل و سعید بن المسیب نیز میکند بلغه رسیده است قتاده را ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلى الله عليه
وسلم كان اذا راى الهلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نو را میگفت هلال خير ورشد هلال خير ورشد سه بار مکرر میگفت و رشد بضم را و
سکون شین معجمه بسامان و بره بودن خلاف غی بعد از ان خطاب بهلال میکرد و میگفت امنت بالذي خلقك ایمان آوردم من بآن کسی که پیدا کرده است ترا ثلث مرات این عبارت را
هم سه بار میگفت ثم يقول پس میگفت الحمد لله الذي ذهب بشهر كذا وجاء بشهر كذا شکر مر خدای را که برد ماه چنین را و نام ماه گذشته را می برد و آورد ماه چنین را و نام ماه آینده

سیکفت شکر بار گذشتن و آمدن هر روز ماه بخیر باشد یا بر بقای عمر و سلامت رواه ابو داود وعن ابن مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کثر همه فلیقل روایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت کسیکه بسیار گردد اندوه وی پس باید که بگوید اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک خداوندا من بنده توام و پسر بنده توام و پسر داه توام که پدر و مادر من اند و فی قبضتک و در پنجه قدرت توام کنایت است از ملک و تصرف میگویند فلان در قبض تست یعنی در ملک تست و قبضه بضم قاف و فتح هر دو روا شنت ناصیتی بیدک موی پیشانی من در دست تصرف و ارادت تست ماض فی حکمک گذرنده است در من حکم تو یعنی حکم ترا توقفی و مانعی نیست هر چه گوئی و خواهی همان شود عدل فی قضاؤک عدلست در من قضای تو عدل داد خلاف جور اسالک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک سوال می کنم ترا بهر نامی که آن نام تراست نام نهادهٔ و خواندهٔ بآن نام ذات خود را بهر وجه که باشد و این عام است شامل همه اقسام که بعد از وی ذکر میکند بقول خود او انزلته فی کتابک یا فرستادهٔ آن نام را در کتابهای خود او استاثرت به فی مکنون الغیب عندک یا مستبد و منفرد بآن نام در پردهٔ غیب نزد تو و در بعضی نسخ در حاشیه بعلامت جیم ملحق بصحیح بعد او انزلته فی کتابک نوشته او اعلمته احدا من خلقک یا دانانیدهٔ آنرا بیکی از خلق خود ان تجعل القرآن ربیع قلبی سوال میکنم که بگردانی قرآنرا بهار دل من چنانکه بهار سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است معارف قرآنی دل مرا زنده سازد و مورد رحمت گرداند وجلاء همی وغمی و بگردانی قرآنرا سبب بردن هم و غم من هم و غم یکی اند و اندوه است و لیکن هم در مستقبل میباشد و غم در ماضی ما قالها عبد قط الا اذهب الله غمه نگوید این کلمات را هیچ بنده هرگز مگر آنکه برد خدای تعالی غم و اندوه او را وابدل له به فرجا و بدهد او را بعوض غم گشاده و راحت را فرج بجیم و فتح را گشایش میگویند فرج الله عنک غمک و فرح بحاء مهمله شادمانی و در کتب احادیث در امثال این مقام بجیم است و در اینجا در بعضی نسخ بجای مهمله نیز ضبط کرده است رواه رزین وعن جابر رضی الله عنه قال کنا اذا صعدنا کبرنا واذا نزلنا سبحنا گفت جابر بودیم ما چون می برآمدیم بلندی بلند التکبیر میکردیم و چون فرود می آمدیم از آن تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تهلیل نیز آمده و حال این در باب التسبیح والتکبیر والتهلیل گذشت رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا کربه امر یقول بود آن حضرت چون اندوهگین میکردانید ورا کاری میگفت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث ای زنده بحیات حقیقی ای بر پا دارنده خلق را برحمت و مهربانی تو فریاد میکنم رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس بمحفوظ وعن ابی سعید الخدری رض قال قلنا یوم الخندق گفت ابو سعید خدری گفتیم ما روز خندق یا رسول الله هل من شیء نقوله هست چیزی یعنی ذکر و دعائی که بگوئیم آنرا و بخوانیم تا گشادی در کار ما پیدا آید فقد بلغت القلوب الحناجر پس بتحقیق رسیده دلهای ما گلوهای ما را کنایت است از اندوه و تنگدلی و بیضاوی گفته یعنی از ترس شش می آماسد از سختی ترس پس بلند میکرده و میرسد بالای حنجره و آن منتهای حلقوم است که مدخل طعام و شراب است و در قول دوم مدخل طعام و شراب نظر است و صواب آنست که آن مجرای نفس است و مدخل طعام و شراب مری است و آن زیر حلقوم است قال نعم گفت آن حضرت آری هست چیزی که بگوئید آنرا اللهم استر عوراتنا خداوندا بپوش عیبهای ما را و عورت هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید وآمن روعاتنا و ایمن گردان و امن ده ترسهای ما را روع بفتح را ترسیدن و بضم را معنی دل می آید قال فضرب الله وجوه اعدائه بالریح گفت ابو سعید پس زد خدای تعالی روهای دشمنان خود را ببادی که فرستاد فهزمهم بالریح پس شکست داد لشکر دشمنان را بباد این معنی منطوق قرآن است و قصه غزوه خندق که آنرا غزوهٔ احزاب نیز گویند در کتب سیر مسطور است رواه احمد وعن بریدة رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل السوق قال بود آن حضرت چون می درآمد بازار را میگفت بسم الله بنام خدا درآمدم اللهم انی اسالک خیر هذه السوق وخیر ما فیها خداوندا من سوال میکنم نیکی این بازار و نیکی چیزیرا که درین بازار است واعوذ بک من شرها وشر ما فیها و پناه میجویم از شر این بازار و از شر چیزی که درین بازار است اللهم انی اعوذ بک ان اصیب فیها صفقة خاسرة خداوندا من پناه میجویم بتو از آنکه برسم در وی بیع و شراء زیانکار را صفق دست بر هم زدن که آواز آید و دست بر دست کسی دیگر زدن در بیع و بیعت رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب الاستعاذة عوذ و عیاذ و معاذ استعاذه اند چنانکه عذت به و استعذت به پناه بردم بوی و هو عیاذی و او است پناه من و اختلاف کرده اند که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله اکثر بر قول ثانی اند که مدلول ظاهر قرآن مجید است قوله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار در اول نیز وارد شده اند این در قرأت قرآنست و در ادعیه ماثوره بلفظ اعوذ واقع شده و معنی یکی است سخن در لفظ است

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جهد البلاء پناه جوئید بخدا از مشقت بلا و غایت آن یا حالی که امتحان کرده شود در فتنه انداخته شود آدمی در آن و دشوار آید بروی و جهد بضم وسع و طاقت و بفتح مشقت و غایت و اینجا بفتح مناسب است بعضی گفته اند مراد بآن حالتی است که اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفته که قلت مال و کثرت عیال مراد است و صواب آنست که عام تر از آنست ودرک الشقاء و پناه جوئید از لاحق شدن و در یافتن سختی و دشواری شقا بفتح و مد شدت و عسرت وسوء القضاء و پناه جوئید از قضای بد و مراد بقضای بد آنچه بد آید انسانرا و مکروه دارد آنرا و بدی راجع بمقضی است نه قضا بر عکس آنچه میگویند که رضا واجبست بقضا نه بمقضی وشماتة الاعداء و پناه جوئید از شاد شدن دشمنان بدین و دنیا که متعلق بدین و دنیا باشد و اما اگر شخصی باشد که بفوت دنیا اسراف میکند و فسق و فجور و ظلم میکند و دشمنان بزوال آن شاد میشوند از آن استعاذه نیست و استعاذه از آن در معنی طلب فسق و ظلم است و دعا بدان جایز نی متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن والعجز والکسل والجبن والبخل وضلع الدین وغلبة الرجال معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شده است و ضلع بفتح ضاد معجمه و فتح لام بار گران متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من الکسل والهرم والمغرم والماثم اللهم انی اعوذ بک من عذاب النار وفتنة النار یعنی فتنه که برساند بعذاب نار و سبب در آمدن در وی شود وفتنة القبر وعذاب القبر ومن شر فتنة الغنی ومن شر فتنة الفقر

زیادت شر گویا اشارت بآن است که در غنی و فقر ابتلا البته هست و بی مدخلیت آن نیست استعاذه از شر آنست که بسبب غنی بفسق و اسراف و بسبب فقر بجزع و فزع نشتابد ومن شر فتنة المسیح
الدجال بیان این نیز در اوایل کتاب کرده شده است و در علامات ساعت نیز بیاید ان شاء الله تعالی اللهم اغسل خطایای بماء الثلج والبرد خداوندا بشوی گناهان مرا آب برف و ژاله
و در بعضی روایات بالماء والثلج والبرد آب و برف و ژاله ونق قلبی کما ینقی الثوب الابیض من الدنس و پاکیزه گردان دل مرا چنانکه پاکیزه گردانیده میشود جامهٔ سفید از چرک و تخصیص
بجامهٔ سفید بجهة آنست که نظافت و نزاهت در وی بیشتر ظاهر میشود و در وی اشارتست بصفای فطرت و طهارت آن و دنس عارض است بر آن وباعد بینی وبین خطایای کما باعدت
بین المشرق والمغرب و دوری انداز میان من و میان گناهان من چنانکه دوری افکنده میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة در باب ما یقرأ بعد التکبیر واقع شده است
متفق علیه وعن زید بن ارقم صحابی انصاری است با حضرت صلی الله علیه وسلم در هفده غزوه حاضر بوده و از خواص امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول بود آن حضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک من العجز والکسل والجبن والبخل والهرم وعذاب القبر اللهم آت نفسی تقویها خداوندا بده
نفس مرا تقوی و پرهیزگاری که حاصل شود او را وزکها انت خیر من زکاها و پاکیزه گردان او را تویی بهترین کسی که پاکیزه کرد او را انت ولیها ومولیها تویی متولی امر و صاحب تصرف
وی و خداوند یاری کردن اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع خداوندا من پناه میجویم بتو از دانشی که سود نکند چنانکه علمهای که تعلق بدین ندارد یا دارد و عمل بدان نکنم ومن قلب
لا یخشع و از دلی که نترسد و فروتنی نکند ومن نفس لا تشبع و از نفس که سیر نشود از دنیا ومن دعوة لا یستجاب لها و از دعائیکه اجابت کرده نشود آنرا رواه مسلم وعن عبد الله
بن عمر قال کان من دعاء رسول الله صلی الله علیه وسلم بود از جملهٔ دعای آن حضرت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک خداوندا پناه میجویم بتو از دور شدن
نعمت تو که عطا کرده و تحول عافیتک و از برگشتن عافیت تو که روزی کرده وفجاءة نقمتک و ناگهان عتاب کردن تو فجاءة بضم فا و مد همزه و بفتح فا و سکون جیم بی مد نیز ضبط
کرده اند ناگاه گرفتن و نقمت بفتح نون و کسر آن وجمیع سخطک و پناه میجویم بتو از همه بی رضائی و خشم گرفتن تو رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک من شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل خداوندا پناه میجویم از بد کاری که کرده ام و از بد کاری
که نکرده ام یعنی در مستقبل کاری میکنم که راضی نباشی تو از آن یا بنا کنم ترک قبایح با وجود عدم ترک آنها رواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان یقول اللهم لک اسلمت خداوندا مر ترا اسلام آوردم و انقیاد و طاعت کردم وبک امنت و بتو ایمان آوردم و بتو بگرویدم وعلیک توکلت و بر تو
توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم والیک انبت و بسوی تو بازگشتم و روی آوردم وبک خاصمت و بقدرت تو و یاری دادن تو پیکار کردم اللهم انی اعوذ بعزتک خداوندا
من پناه میجویم بغلبهٔ قوت تو لا اله الا انت نیست الهی مگر تو ان تضلنی از آنکه گمراه کنی تو مرا انت الحی الذی لا یموت تویی زنده که نمیرد والجن والانس یموتون و
پریان و آدمیان همه میمیرند متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ
بک من الاربع خداوندا پناه میجویم بتو از چهار چیز من علم لا ینفع ومن قلب لا یخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعاء لا یسمع آن چهار اینها اند از علمیکه نفع نکند و از دلیکه
نترسد و از نفسیکه سیر نشود و از دعائیکه شنیده نشود یعنی مستجاب نگردد رواه احمد وابو داود وابن ماجة ورواه الترمذی عن عبد الله بن عمرو والنسائی عنهما
این حدیث را احمد و ابو داود و ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمرو بن العاص و نسائی از هر دو وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یتعوذ من خمس بود آن حضرت که پناه میجست از پنج چیز من الجبن والبخل وسوء العمر از بدی عمر و درازی آن چنانچه قوی و حواس و قوت طاعت
و بندگی نماند وفتنة الصدر و از فتنه و ابتلای سینه که در وی اخلاق ذمیمه و عقاید باطله جای کند یا تنگی آرد از قبول حق و تحمل بلایا وعذاب القبر رواه ابو داود والنسائی وعن ابی هریرة
وعن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر مراد فقری است که در وی صبر نباشد و در حقیقت استعاذه از فتنهٔ فقر است والقلة و از کمی خیرات
و مبرات والذلة بکسر ذال و از خواری نفس که نزد خدا و نزد ارباب دین عزتی که اشارت میکند بدان قول حق سبحانه ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین نماند واعوذ بک من ان اظلم او اظلم و پناه
میجویم من از ین که ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت رواه ابو داود والنسائی وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الشقاق
بکسر شین پناه میجویم از خصومت و عداوت اهل دین والنفاق و از نفاق اصل معنی نفاق در دین اضمار کفر است و اظهار ایمان و شاید که مراد اینجا عامتر از آن است شامل ریا و علامات نفاق از کذب و خیانت
و خلف وعده و اظهار آنچه خلاف مضمر است با احباب و اصحاب وسوء الاخلاق و پناه میجویم از بدی اخلاق رواه ابو داود والنسائی وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع خداوندا پناه میجویم بتو از گرسنگی فانه بئس الضجیع پس بدرستیکه بد همخوابه ایست گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت تضرر انسان است بدان
در بدن و قوی و حواس ظاهره و باطنه و حصول فتور در جمعیت و حضور و منع وی از طاعت و خدمت ولهذا تعبیر کرد از وی بضجیع که مفید معنی لزوم و صحبت است و درین اشارتست که جوع مذموم
آنست که ملازم حال انسان و مورث ضرر باشد و آنکه باعتیاد و ارتیاض بر وجه اعتدال موافق حال کرده مضر نیست بلکه موجب صفای باطن و نورانیت دل و صحت و سلامت بدن است از امراض و عوارض و
اعوذ بک من الخیانة و پناه میجویم بتو از بی امانتی و بی دیانتی فی الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسی را فانها بئست البطانة پس بدرستیکه بد باطن است خیانت بطانه بکسر با
در اصل بمعنی استر جامه ضد ظهاره ابره جامه را گویند استعاره میکنند برای سریرت انسان که در باطن مضمر دارد و دوستی درونی خاصه را نیز گویند رواه ابو داود والنسائی وابن ماجة
وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص بفتح با و را پیسی و پیسه شدن و سفیدی که در ظاهر بدن پیدا

شود بجهة فساد مزاج آن والجذام بضم جیم و ذال معجمه بیماری مشهور که حادث میگردد از انتشار سودا در بدن و فاسد میگرداند مزاج اعضا و هیأت آنها را والجنون و از دیوانگی و پوشیده شدن عقل
ومن سیئ الاسقام و از همه بیماریهای بد رواه ابوداؤد والنسائی وعن قطبة بن مالك بضم قاف و سکون طای مهمله و بای موحده صحابی کوفی است قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم یقول اللهم انی اعوذ بك من منکرات الاخلاق والاعمال والاهواء خداوندا من پناه میجویم بتو از خلقهای بد و از کارهای بد و از هواها و خواستهای بد که نفس بدان میل دارد و منکر آنکه
کرده شده در شرع و ناآشنا که در دین وجود او شناخته نشود و ضد معروف رواه الترمذی وعن شتیر بضم شین معجمه و فتح مثناة و سکون تحتانیه و راء در آخر بن شکل بشین معجمه و فتح کاف ابن حمید
بضم حاء و فتح میم تابعی کوفیست و پدر وی شکل بن حمید صحابی کوفی است عن ابیه و روایت میکند شتیر از پدر خود شکل و غیر پسر وی هیچکس از وی روایت نکرده است قال قلت یا نبی الله علمنی
تعوذا اتعوذ به گفتم ای پیغمبر خدا بیاموز مرا افسونی که پناه جویم بوی فی الصحاح التعوذ الرقیة قال قل گفت آنحضرت بگو اللهم انی اعوذ بك من شر سمعی خداوندا پناه میجویم بتو از بدی شنوایی
من که سخن بد اشنوم و شر بصری و از بدی بینایی من که چیز بد ببینم و شر لسانی و از بدی زبان من که سخن بد بگویم و شر قلبی و از بدی دل من که خاطر بد را اندیشم و شر منیی و پناه
میجویم از بدی آب منی خود که در زنا نفتد و نظر بمحارم بشهوت نکند که آن نیز از نشا منی است رواه ابوداود والترمذی والنسائی وعن ابی الیسر بفتحتین تحتانیه و فتح مهمله و راء صحابی مشهور است
از انصار حاضر شده عقبه را و بدر را ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدعو بود آن حضرت که دعا میکرد باین دعا اللهم انی اعوذ بك من الهدم بفتح ها و سکون دال مهمله
افکندن و ویران کردن بنا یعنی از مردن در زیر دیوار و خانه که بیفتد و هدم بفتحتین نام آن خانه که بیفتد و بکسر دال آن شخص که بمیرد در زیر آن و مشهور در روایت حدیث بسکون دال است چنانچه در قرائن آورد
و بفتح آن نیز روایت است واعوذ بك من التردی و پناه میجویم بتو از افتادن از جای بلند واعوذ بك من الغرق والحرق و پناه میجویم بتو از غرق شدن در آب و سوختن در آتش
و غرق و حرق هر دو بحرکت را و سکون را نیست و توربشتی گفته که اسکان در حرق خطا است والهرم و پناه میجویم بتو از پیری سخت واعوذ بك من ان یتخبطنی الشیطان عند الموت
و پناه میجویم بتو از ان که مساس کند مرا شیطان نزد مردن یعنی در وسواس افکند و ایذا کند و تباه گرداند فی الصراح تخبط بدیوانگی داشتن و تباه کردن مردم را و منه قوله تعالی کالذی یتخبطه الشیطان من
المس ای یفسده واعوذ بك من ان اموت فی سبیلك مدبرا و پناه میجویم بتو از انکه بمیرم در راه تو پشت دهنده مراد گریختن از جنگ کافران است و تواند که گریختن از لشکر شیطان
و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سردی طلب پس از گرمی نعوذ بالله من ذلک واعوذ بك من ان اموت لدیغا و پناه میجویم بتو از انکه بمیرم گزیده مار و کژدم
و جز آن رواه ابوداود والنسائی وزاد فی روایة اخری و زیاده کرده است نسائی در روایت دیگر لفظ والغم و پناه میجویم بتو از غم و اندوه وعن معاذ رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال استعیذوا بالله من طمع یهدی الی طبع پناه جویید بخدا از طمعی که راه نماید بعیب و زشتی در دین و نقصان در مروت و مراد انکه طمع
متحرک امید داشتن مال از مردم و طبع بفتح در اصل زنگ گرفتن شمشیر و جز آن و ریمناک شدن و مراد اینجا عیب و شین است و در مجمع البحار گفته که طبع بسکون مهر کردن و بحرکت دنس و شیخ رحمه الله
میفرمود که طمع امید داشتن مالی که مشکوک باشد رسیدن آن و اگر یقین بود چنانکه مشاهره دار را یا وعده صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و میفرمود چون کشتی ما بجزیره کمران رسید و سه عرب
در کسوت صوفیه نزد ما آمدند و گفتند که چون موسم کشتی رسید در باطن ما امیدی پیدا آمد که مردم خواهند رسید و ما را چیزی خواهند داد آیا این از باب طمع و اشراف که نزد این طایفه مذموم است
باشد یا نباشد ما در جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد و اگر کسی در موسم باران امید باران دارد مذموم نبود و اشراف نباشد رواه احمد والبیهقی فی الدعوات
الکبیر وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم نظر الی القمر فقال روایت میکند عائشه که آن حضرت نگاه میکرد بسوی ماه پس گفت یا عائشة استعیذی
بالله من شر هذا ای عائشه پناه جوی بخدا از شر این اشارت بقمر کرد فان هذا هو الغاسق اذا وقب پس بدرستیکه این است غاسق وقتیکه غروب کند و در قرآن مجید در سورهٔ فلق
واقع شده است و من شر غاسق اذا وقب و غاسق را تفسیر کرده اند بشب چون تاریک گردد و بغیبوبت شفق و بقمر وقتیکه گرفته شود و بآلت مرد وقتی که غالب گردد در فرج زن یا قایم گردد و وقب
بمعنی فرو شدن آفتاب و جز آنست و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و در حدیث تفسیر کرده بقمر وقتیکه خسوف کند و سبب استعاذه از آن است که خسوف و کسوف از آیات خداوندیست که
منذر است بوجود حوادث و نزول نوایب چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ایستاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم ترسان و هولناک و نیست مراد این حوادث و نوایب
که منجمان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد اسلامیان معتمد علیه نیست بلکه مراد آیات خدا که منذر است بدان مثل آن که عبرت گیرند و بترسند که چون قمر این نورانیت
در ساعت منخسف شد و نور از وی مسلوب گشت مبادا نور ایمان و عمل از وی زایل گردد و امثال آن رواه الترمذی وعن عمران بن حصین بضم حاء و فتح صاد رضی الله عنه صحابی
مشهور است و پدر او نیز صحابی است قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لابی گفت عمران بن حصین که گفت آن حضرت مر پدر مرا پیش از آنکه اسلام آرد یا حصین کم تعبد الیوم
الها چند خدا را عبادت میکنی امروز قال ابی سبعة گفت پدر من هفت خدا را بعبادت میکنم ستا فی الارض وواحدا فی السماء شش خدا در زمین و آن یغوث و یعوق و نسر و لات
و منات و عزی اند و این شش در قرآن مجید مذکور اند و یکی در آسمان که خالق همه اشیا است قال گفت آن حضرت فایهم تعد لرغبتك و رهبتك پس کدام یکی از ایشان را میشماری و مهیا
میداری برای امید و بیم خود قال الذی فی السماء گفت حصین آن که در آسمانست قال گفت آنحضرت یا حصین اما انك لو اسلمت علمتك کلمتین تنفعانك ای حصین
آگاه باش بدرستی که تو اگر مسلمان میشدی دانا میکردم ترا دو کلمه که سود میکردند ترا قال گفت عمران فلما اسلم حصین پس هنگامیکه مسلمان شد حصین پدر من قال گفت حصین یا رسول الله
علمنی الکلمتین اللتین وعدتنی بیاموز مرا آن دو کلمه را که وعده کرده بودی مرا فقال قل پس گفت آنحضرت بگو اللهم الهمنی رشدی خداوندا الهام کن در دل من آنچه سبب رشد من است و رشد بضم را و سکون
شین راه یافتن واعذنی من شر نفسی و پناه ده مرا از بدی نفس من رواه الترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال اذا فزع احدکم فی النوم فلیقل گفت آن حضرت چون بترسد یکی از شما در خواب پس باید که بگوید اعوذ بکلمات الله التامات پناه میجویم بکلمات خدا که تام و کامل و مبرا از نقصانند من
غضبه از خشم وی وعقابه و از عذاب کردن وی بر گناهان وشر عباده و از شر بندگان وی ومن همزات الشیاطین و پناه میجویم از وسوسهای شیطانان و خطرات ایشان که در دل
اندازند وان یحضرون و از حاضر شدن شیاطین مرا فانها لن تضره پس بدرستیکه شیاطین زیان نمیرسانند گوینده این کلمات را از اینجا معلوم میشود که ترس در خواب از تصرف
شیطانست وکان عبدالله بن عمرو یعلمها من بلغ من ولده و بود عبدالله بن عمرو که جد شعیب مذکور است و راوی این حدیث است تعلیم میکرد این کلمات را کسی که بالغ بود
از اولاد وی ومن لم یبلغ منهم وکسیکه بحد بلوغ نرسیده بود از اولاد وی کتبها فی صک ثم علقها فی عنقه می نوشت این کلمات را در صک یعنی در کاغذ پاره پس می آویخت آن
کلمات را در گردن او و از اینجا جواز آویختن تعویذات در گردن معلوم میشود و بعضی علما را در اینجا اختلافست مختار آنست که تعلیق حرزات و مانند آن حرام و مکروه است اما اگر قرآن یا اسمای
الهی تعالی نوشته باکی نیست چنانکه در رقیه این تفصیل کرده اند رواه ابوداود والترمذی وهذا لفظه آنچه مذکور شد عبارت ترمذیست و عبارت ابی داود دیگر است وعن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الله الجنة ثلث مرات کسیکه بخواهد از خدا بهشت را سه بار یعنی سه بار بگوید اللهم ادخلنی الجنة قالت
الجنة میگوید بهشت بناطق گردانیدن حق تعالی ورا اللهم ادخله الجنة خداوندا در آور او را در بهشت ومن استجار من النار ثلث مرات وکسیکه امان جوید از آتش دوزخ و بگوید اللهم
اجرنی من النار سه بار قالت النار اللهم اجره من النار بگوید آتش خداوندا امان ده او را از آتش رواه الترمذی والنسائی الفصل الثالث عن القعقاع بفتح قاف و سکون
عین مهمله تابعی ست ان کعب الاحبار قال او نیز تابعی است از دانشمندان یهود زمان نبوت را دریافته اما آن حضرت را ندیده و در زمان عمر بن الخطاب ایمان آورده گفت کعب لولا کلمات
اقولهن لجعلتنی یهود حمارا اگر نمی بود چند کلمه که میگویم من آنها را هر آینه میگردانیدند مرا یهود خر یعنی سحر کرده ایمان من بر ایشان دشوار آمد و مراد بخر ساختن ذلیل و بلید و مسلوب العقل ساختن است یا انقلاب
حقیقت کذا ذکره الطیبی فقیل له ماهن پس گفته شد مر کعب را چه چیز اند و کدام اند آن کلمات قال گفت کعب آن کلمات این است که اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم
منه پناه میجویم بذات خدای بزرگ که نیست هیچ چیز بزرگتر از آن وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر و پناه میجویم بکلمات خدا که تام اند در نمیگذرد از آن هیچ کس
نه نیکوکار و نه بدکار اگر مراد بکلمات اسما و صفاتند پس همه اشیا در احاطه آیند و اگر کلمات قرآنی است از وعد و وعید قرآن ثواب و عقاب نیز هیچکس خارج نیست وباسماء الله الحسنی و پناه
میجویم باسمای خدا که نیکترند از همه اسما و اشیا ما علمت منها وما لم اعلم آنچه میدانم از آن اسما و آنچه نمیدانم من شر ما خلق از شر چیزی که پیدا کرده وذرأ و پراکنده گردانید وبرأ و
و پیدا آورد از کتم عدم این سه لفظ نزدیک اند در معنی باندک تفاوت و در حواشی تفسیر نوشته و بری گردانید مخلوقات را از نقصان و تفاوت در آنچه اقتضا کرد حکمت رواه مالک
وعن مسلم بن ابی بکرة تابعی ثقه است قال گفت کان ابی یقول فی دبر الصلوة گفت بود پدر من که میگفت در پس نماز اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر وعذاب
القبر فکنت اقولهن پس بودم من میگفتم این کلمات را فقال ای بنی عمن اخذت هذا ای پسرک من از که گرفته تو این را قلت عنک گفتم گرفته ام از تو و از اینجا معلوم میشود
که دعا و ذکر اخذ از مشائخ مستحسن است قال ان رسول الله گفت پدر من بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقولهن فی دبر الصلوة بود که میگفت این کلمات را
در پس نماز رواه النسائی والترمذی الا انه لم یذکر مگر آنست که ترمذی ذکر نکرده است این لفظ را که فی دبر الصلوة وروی احمد لفظ الحدیث و روایت کرده است
احمد لفظ حدیث را ای ذکر قصه پدر و پسر وعنده و نزد احمد اینچنین است که فی دبر کل صلوة بزیادت لفظ کل و ظاهر آنست که در روایت نسائی نیز همین مراد است وعن ابی سعید
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابو سعید خدری شنیدم آن حضرت را که میگفت اعوذ بالله من الکفر والدین پناه میجویم بخدا از کفر و وام
فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله اتعدل الکفر بالدین آیا برابر میکنی و ذکر میکنی کفر را با وام قال نعم گفت آن حضرت آری برابر می نهم این هر دو را و وجه آن را ذکر نفرمود و وجهش آنست که مردم
بسبب وام دروغ میگویند و خلاف وعده میکنند و این از صفات کافران و منافقانست چنانچه در احادیث آمده است وفی روایة و در روایتی چنین آمده است اللهم انی اعوذ
بک من الکفر والفقر که در کفر و فقر برابری نهاده و معادله کرده قال رجل ویعدلان گفت مردی بطریق استفهام و برابر کرده میشوند کفر و فقر قال نعم گفت آن حضرت آری برابرند زیرا که فقر
گاهی بکفر می کشد اگر بیصبری کند و چیزی بگوید و بکند که مستلزم کفر است رواه النسائی باب جامع الدعاء آنچه در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذه و مخصوص اند
باوقات و احوال و این باب در ذکر ادعیه که جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نیستند بوقتی و حالی یا مراد ادعیه است که جامع اند معانی کثیره را در الفاظ مثل جوامع الکلم الفصل الاول
عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یدعو بهذا الدعاء روایت است از ابی موسی اشعری که آن حضرت عم دعا میکرد باین دعا
اللهم اغفرلی خطیئتی خداوندا بیامرز مرا گناهان مرا وجهلی و نادانی مرا یعنی گناهم بنادانی اگر کاری کرده باشم واسرافی و بیامرز اسراف مرا و از حد درگذشتن مرا و اسراف ضد قصد که بمعنی
میانه روی گردنست در هر چیزی فی امری در کار من و اسراف کردن من در کار من وما انت اعلم به منی و بیامرز مرا چیزی یعنی گناهان که تو داناتری بدان از من اللهم اغفرلی جدی وهزلی
وخطائی وعمدی جد بالکسر درستی و کوشیدن بکار ضد هزل و هزل بیهوده گفتن و خطا بی قصد و نادانسته کاری کردن و عمد ضد وی است وکل ذلک عندی و همه این اقسام نزد من است
این تواضع و هضم نفس و تضرع است از آن حضرت بجناب عزت و کبریای حق و در حقیقت این تعلیم است امت را که اینچنین استغفار کنند و توجیهات دیگر که در قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم
نیز جاریست اللهم اغفرلی ما قدمت وما اخرت خداوندا بیامرز مرا چیزی که پیش کرده ام از گناهان و چیزی که پس کرده ام کنایت است از جمیع گناهان یا قطع نظر از معنی پیش و پس یا مراد
پیش از نبوت و بعد از وی است یا اعتبار کرده شود نسبت بعضی از گناهان ببعض چه گناهان که واقع میشود بعضی پیشتر از بعضی واقع میشود و بعضی پستر بلند و بما اخرت گناهان که هنوز بوقوع

بیامده و مراد غفران آنها است بر تقدیر وقوع و ما اسررت و ما اعلنت و چیزی که پنهان کرده ام از گناهان و چیزی که آشکارا کرده ام و ما انت اعلم به منی و چیزی که تو داناتری به آن از من انت
المقدم وانت المؤخر توئی پیش کننده هر کسی را که خواهی بتوفیق و قرب درگاه خود و توئی پس افگننده هر کرا خواهی و تحقیق این معنی در باب اسماء الله معلوم شد وانت علی کل شیء قدیر و تو بر هر
چیزی قادری متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری خداوندا نیک گردان
برای من دین مرا که آن نگاه داشت کار من است زیرا که عصمت در نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان کامل است واصلح لی دنیای
التی فیها معاشی و نیک گردان برای من دنیای مرا که در وی زیست و زندگانی من است واصلح لی آخرتی التی فیها معادی و نیک گردان برای من آخرت مرا که در وی بازگشت و جای
قرار منست و صلاح نیکی ضد فساد و اصلاح دنیا بحصول کفاف است از وجه حلال و تمام کردد بآن امر معیشت و حاصل کردد عون بر طاعت و سلامت از آفاتی که مورث خلل و تشویش در وقت
کردد و اصلاح آخرت توفیق بچیزی که سبب نجات از عذاب و فوز بسعادت آن جهان بود وجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر و بگردان حیات را سبب زیادتی برای من در هر نیکی که بسیار کنم
و کارهای خیر بسیار کنم و خود کار خیر سبب زیادتی حیات و برکت در آن است واجعل الموت راحة لی من کل شر و بگردان موت را سبب آسایش و رهائی مرا از هر بدی یعنی اگر فتنه پیدا کرده که باعث
بر ارتکاب گناه و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان کردد ببر دار مرا پیش از آنکه در بلا افتم اشارت بقول وی صلی الله علیه وسلم واذا اردت بقوم فتنة فتوفنی غیر مفتون رواه مسلم وعن عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اللهم انی اسالك الهدی خداوندا میخواهم از تو راه راست والتقی و پرهیزکاری والعفاف و باز داشتن از آنچه
حلال نیست و محمود نه چنانکه سوال کردن و خوار شدن فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال والغنی و توانگری بمال و بدل و حاصل توانگری بدل است و بی نیازی از ماسوای حق رواه
مسلم وعن علی رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قل گفت امیر المؤمنین علی رض که گفت مرا آنحضرت عم بگو اللهم اهدنی خداوندا راه راست نما وسددنی
و راست کردان مرا فی الصراح سداد درستی کردار و گفتار واذکر بالهدی و یاد کن و تصور کن در معنی هدایت هدایتك الطریق راست رفتن و نمودن تو راه راست را چنانکه رای هدایت شدن است
و میانه و راههای دیگر کج یعنی چون بگوئی اللهم اهدنی این معنی را در دل بگذران این تشبیه و تفهیم معقول است بمحسوس و بالسداد سداد السهم و یاد کن در طلب راستی راستی تیر یعنی
همچو تیر راست کن مرا رواه مسلم وعن ابی مالك الاشجعی عن ابیه روایت میکند از پدر خود رضی الله عنه قال کان الرجل اذا اسلم علمه النبی گفت بود مرد چون اسلام می آورد
تعلیم میکرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم الصلوة نماز را ثم امره ان یدعو بهؤلاء الکلمات پس امر میکرد او را که دعا کند باین کلمات اللهم اغفرلی وارحمنی واهدنی
وعافنی وارزقنی رواه مسلم وعن انس قال کان اکثر دعاء النبی گفت انس بود بیشتر دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار این دعا جامع خیرات و حسنات است طالب صادق اگر در وقت حضور و مناجات در خلوت و صفای باطن هر یکی از افراد حسنات دنیا و آخرت ظاهر و باطن
تصور نموده در خواهد داند که چه ذوق و جمعیت و نورانیت و سعادت در کار روی کند و اشرف و اجل افراد آنست که مراد بحسنه دنیا اتباع و تحصیل کمال آن حضرت عم باشد و بحسنه آخرت حصول
رویت جمال وی صلی الله علیه وسلم و رویت حق سبحانه و تعالی در آنجا اتم و اکمل است اللهم ارزقنا متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یدعو و یقول بود آنحضرت که دعا میکرد و میگفت رب اعنی پروردگار یاری ده مرا بر دشمنان من در دین و دنیا از نفس و شیطان و جن و انس ولا تعن علی و یاری
مده ایشان را بر من وانصرنی ولا تنصر علی و فتح و ظفر ده مرا بر ایشان و مده بر من ایشان را و نصر نیز بمعنی یاری داده است و حمل بر اثر و نتیجه آن کردیم تا مغایر شود با اعانت و در صراح نصر را بمعنی
عطا نیز گفته وامکر لی ولا تمکر علی و مکر کن با اعدا برای من و بحیله یاری داده من و مکر مکن بمن مکر بمعنی خداع است و مراد بمکر خدا فرستادن بلا بر اعدای من از آنجا که گمان ندارند چنانکه در معنی استدراج
گفته اند فی الصراح مکر حیله و بد سگالیدن و فریفتن واهدنی و یسر الهدی لی و راه راست نما مرا و آسان گردان براه راست رفتن مرا وانصرنی علی من بغی علی و نصرت ده مرا بر کسیکه ستم
کرد و بر آمد بر من رب اجعلنی لك شاکرا ای پروردگار من بگردان مرا شکر گوینده ترا بر تمامه نعمتهای خود لك ذاکرا بگردان مرا ذکر کننده مر ترا در همه احوال لك راهبا بگردان مرا ترسنده
مر ترا این ترس محبت و تعظیم است که باعث بر انقیاد و امتثال امر است نه وحشت و نفرت که باعث بر فرار و فراق بود و در روایات دیگر شکارا و ذکارا و رهابا بصیغه مبالغه واقع شده لك
مطواعا بسیار اطاعت و فرمان برداری کننده مر ترا الیك مخبتا تواضع و فروتنی کننده مر ترا و خبت در اصل زمین پست نرم بیك الیك اواها منیبا آه و ناله کننده و توبه کننده
و رجوع آرنده بسوی تو و اواه تشدید بیدا و کثیر التاوه از ذنوب و هر کلامی که دلالت بر حزن کند آنرا تاوه گویند و اواه یقین کننده در دعا و مهربان و نرم دل و فقیه و مؤمن و فروتنی کننده را نیز
گویند رب تقبل توبتی خداوندا بپذیر توبه مرا واغسل حوبتی بفتح حا و بضم آن و بشوی گناه و بزه مرا واجب دعوتی و قبول کن دعای مرا وثبت حجتی و برجای دار دلیل و برهان
مرا وسدد لسانی و راست و درست گردان زبان مرا واهد قلبی و راه راست نما دل مرا واسلل سخیمة صدری و بکش سیاهی دل مرا یا از غل و حقد و حسد و سائر صفات
ذمیمه سفید و پاک کرد رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه وعن ابی بکر رض قال قام رسول الله گفت ابوبکر رضی الله عنه که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی
المنبر بر منبر ثم بکی پس گریست فقال پس گفت سلوا الله العفو والعافیة بخواهید از خدا عفو از گناهان و سلامت از فتنه و بلا فان احدا لم یعط بعد الیقین خیرا من العافیة زیرا که هیچ
یکی را داده نشده و است بعد از یقین ایمانی نعمتی بهتر از عافیت و گویا گریه آن حضرت بسبب وقوع فتن و ابتلاء امت بود از حروب و قتال و شهوات و حرص و غفلت و تقصیرات و سائر
خصائل ذمیمه والله اعلم رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن انس رض ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال روایت است از انس که مردی آمد نزد آن حضرت پس گفت یا رسول الله ای الدعاء افضل کدام دعا فاضلتر و وافرتر است در منفعت قال گفت آن حضرت سل ربك العافیة

سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلیات ظاهر و باطن و المعافاة و آنکه عافیت دهد ترا خدای تعالی از مردم و برگرداند ترا از ایشان و ایشان را از تو آنها همه نشر گردید که سلامت باشند
فی الدنیا والآخرة در دنیا و آخرت ثم اتاه فی الیوم الثانی پس آمد آن حضرت را در روز دوم فقال یا رسول الله ای الدعاء افضل فقال له مثل ذلک پس گفت آن حضرت
مرا او را جواب مانند آنکه در روز اول گفته بود ثم اتاه فی الیوم الثالث فقال له مثل ذلک پس آمد آن حضرت را در روز سیوم و همان سوال کرد پس گفت آن حضرت مر او را مانند آن قال گفت
آن حضرت فاذا اعطیت العافیة والمعافاة فی الدنیا والآخرة پس چون داده شوی تو عافیت و معافات را در دنیا و آخرت فقد افلحت پس تحقیق رستگاری و فیروزی یافتی
رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن عبدالله بن یزید الخطمی بفتح خای معجمه و سکون طای مهمله نسبت بخطمه قبیله
انصار وی صحابی است هفده ساله بود که در حدیبیه حاضر شد عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه کان یقول فی دعائه روایت میکند از آن حضرت که میگفت در دعای خود اللهم ارزقنی حبک
خداوندا روزی کن مرا دوستی خود را وحب من ینفعنی حبه عندک و روزی کن دوستی کسی را که سود کند مرا دوستی او نزد تو اللهم ما رزقتنی مما احب خداوندا چیزی که روزی کرده تو مرا از آنچه دوست میدارم
فاجعله قوة لی فیما تحب پس بگردان آنرا سبب توانائی مرا در آنچه دوست میداری تو یعنی نعمتها که داده از مال و عافیت و سائر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود ساز اللهم ما زویت عنی مما
احب فاجعله فراغا لی فیما تحب خداوندا چیزی که قبض کرده و در کشیده از من از آنچه دوست میدارم از اشیای مذکوره پس بگردان او را سبب فراغ در چیزی که دوست میداری تو تا بفراغ بال بی موانع
و صوارف مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکه اگر چیزی از دنیا دهی توفیق شکر آن بده تا از اغنیای شاکر باشم اگر منع کنی و ندهی مرا از آن فارغ دار دل مرا از آن غیر متعلق بآن تا از فقرای صابر باشم رواه
الترمذی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قلما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم من مجلس حتی یدعو بهؤلاء الدعوات لاصحابه کم بود آن حضرت که می استاد از مجلس تا آنکه
دعا میکرد باین دعاها مر یاران خود را زیرا که ایشان داخل اند در آن یا برای تعلیم ایشان اللهم اقسم لنا من خشیتک ما تحول به بیننا وبین معاصیک خداوندا بخش و بهره ده ما را از ترس خود چیزی که حائل شود
آن قسم از خشیت میان ما و میان گناهان تو یعنی چون قصد گناه کنیم ترس تو در میان آید و نگذارد که گناه کنیم ومن طاعتک ما تبلغنا به جنتک و بخش ده از طاعت و فرمان برداری خود چیزی که برساند
ما را بسبب آن طاعت بهشت خود را ومن الیقین ما تهون به علینا مصیبات الدنیا بده ما را یقین چیزیکه آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتهای دنیا را مصیبت تعزیت و سختی و اندوه
رسیده بکسی ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا و بهره مند گردان ما را بشنوائیهای ما و بینائیهای ما و بقوت و توانائی ما و در بعضی روایات و قواتنا بضم قاف جمع قوت که آنرا حواس خوانند
ما احییتنا تا آنکه زنده داری ما را واجعله الوارث منا و بگردان آن بهره مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیرا که وارث مرده کسی می باشد که بعد از وی باقی بود و مراد بقای
حسن صیت بخیرات است یا بگردان مذکور را که اسماع و ابصار و قوی باشد وارث ما یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس ما را سلامت دار واجعل ثارنا علی من ظلمنا و بگردان
کینه کشی ما را بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از ظالمان کینه کشیم یا از جانب ما تو کینه کشی بی آنکه ما کشیم و گفته اند که معنی این عبارت این است که کینه کشی ما را مقصور بر ظالم ساز که تعدی نکنیم و کینه کشی
بغیر ظالم چنانکه در جاهلیت میکردند که از متعلقان ظالم نیز کینه می کشیدند و هر کرا از قبیله و خویشان وی می یافتند می کشتند و میزدند وانصرنا علی من عادانا و یاری و ظفر ده ما را بر کسیکه دشمن دارد ما را
از اعدای دین و دنیا ولا تجعل مصیبتنا فی دیننا و مگردان مصیبت ما را در دین ما ولا تجعل الدنیا اکبر همنا ولا مبلغ علمنا و مگردان دنیا را بزرگتر اندوه و اندیشه ما و نه محل رسیدن
علم ما که تمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام مهمات آن باشیم و اکبر از جهت آن گفت که هیچکس بی اندیشه دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب و لباس خالی نیست ولا تسلط علینا من لا یرحمنا
و بر مگمار بر ما قهر و عنف کسی را که مهربانی نکند بر ما رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول اللهم انفعنی بما علمتنی خداوندا سودمند گردان مرا بچیزی که تعلیم کرده مرا و روزی کن عمل بدان وعلمنی ما ینفعنی و تعلیم کن مرا چیزی که سود کند اشارتست بآنچه وارد شده است که هر که عمل
کند بآنچه دانسته است بدهد او را علمی که ندانسته است چنانچه فرمود وزدنی علما و زیاده گردان مرا علم را الحمد لله علی کل حال شکر مر خدای را بهر حال نعمت و بلا و شدت و رخا که هیچ حال خالی از لطف نیست ظاهرا
و اقلش آنست که زیاده بر این بلا نفرستاد و درین دلیل است بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که وظیفه در بلا نیز شکر است بملاحظه لطف خفی و تضمن آن جزا و ثواب آخرت را و حصول تعرف بصفات قهریه جلالیه و لیکن نظر
بضعف طبیعت و بشریت اقتصار بر صبر کرده اند واعوذ بالله من حال اهل النار و پناه میجویم بخدا از حال اهل دوزخ اشارتست شکر بر نعمت ایمان که متضمن تمام نعم است اگر فرضا تمام
بلاها در دنیا باشد نجات از آتش دوزخ در آخرت بس است و مستوجب شکر است رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب اسنادا وعن عمر بن
الخطاب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه الوحی بود آن حضرت وقتی که فرو فرستاده میشد بروی وحی سمع عند وجهه دوی کدوی النحل
شنیده میشد از جانب روی وی مانند آواز زنبور دوی بفتح دال و کسر واو و تشدید یا آواز و دوی الریح وزش باد و آواز وی را می گویند و همچنین دوی نحل و طایر و این دوی یا آواز وحی بود که می شنیدند
اصحاب و منکشف نمیشد بر ایشان انکشاف تمام و نمی فهمیدند آنچه میشنیدند چنانکه اگر کسی دوی صوتی می شنود و نمی فهمد یا آوازی بود که می شنیدند از آن حضرت از سختی تنفس وی صلی الله علیه وسلم از ثقل وحی
و اول ظاهرتر است زیرا که وصف کرده شده است وحی که گاهی مانند آواز جرس بود فانزل علیه یوما پس فرو فرستاده شد وحی بروی روزی فمکثنا ساعة پس درنگ کردیم ما ساعتی
فسری عنه پس گشاده شد و دور کرده شد آن حالت وحی از وی که عارض شده بود و اصل تسریه گشاده شدن اندوه فاستقبل القبلة پس روی آورد آن حضرت قبله را ورفع
یدیه و برداشت هر دو دست خود را وقال و گفت آن حضرت اللهم زدنا ولا تنقصنا خداوندا زیاده گردان مر نعمتهای دنیا و آخرت و کم مگردان واکرمنا ولا تهنا و گرامی دار ما را و اهانت مکن ما را
و هوان و مهانت خواری و سبک داشتن و اهانت تنگ داشتن و سهل انگاشتن واعطنا ولا تحرمنا بده ما را خیر دنیا و آخرت را و محروم مگردان و حرمان و حرم نومید کردن کسی را از چیزی و
آثرنا ولا تؤثر علینا و برگزین ما را بر اعدای دین و برمگزین بر ما ایشان را وارضنا وارض عنا و راضی گردان ما را از خود یعنی چندان ده که راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کار یاده که سبب

رضای تو باشد رضا خشنود شدن و پسندیدن ثم قال پس گفت آن حضرت انزل علی عشر آیات من اقامهن دخل الجنة فرو فرستاده شده بر من ده آیت هر که برپا دارد آنها را و عمل کند
در آن در آید بهشت را ثم قرأ پس خواند آن حضرت این آیت را قد افلح المؤمنون حتی ختم عشر آیات تا آنکه تمام کرده آیت را از اول این سوره رواه احمد والترمذی الفصل
الثالث عن عثمان بن حنیف بضم حای مهمله و فتح نون و سکون تحتانیه صحابیست از اشراف انصار و معدود است در اهل کوفه قال ان رجلا ضریر البصر اتی النبی گفت بدرستیکه
مردی نابینا آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال ادع الله ان یعافینی پس گفت دعا کن خدا را که عافیت دهد و شفا بخشد مرا یعنی از نابینائی فقال ان شئت دعوت وان شئت
صبرت پس گفت آن حضرت اگر میخواهی دعا میکنم و اگر میخواهی صبر میکنی فهو خیر لك پس صبر کردن تو بر نابینائی بهتر است مر ترا بجهت ثواب آخرت زیرا که ثواب آن بهشت است در حدیث
آمده است که فرمود حق تعالی چون مبتلا کردانم من بنده خود را بدو چشم وی و بنده صبر کند عوض آن بهشت دهم بوی قال فادعه پس گفت آن مرد عافیت میخواهم پس دعا کن خدا را و این
از جهت اضطرار و عدم تصبر و اختیار او بود مر ثواب را و لهذا آن حضرت راضی نشده از وی و بنفس شریف متقید بدعا نشد و هم او را فرمود که دعا کند و لیکن چون مضطر دید دعا تلقین کرد و او را
و خود را شفیع و وسیله استجابت ساخت چنانکه میفرماید قال گفت عثمان بن حنیف فامره ان یتوضأ فیحسن الوضوء پس امر کرد آن حضرت آن مرد را که وضو کند پس نیک کند وضو را برعایت شرائط
و آداب و اسباغ و اکمال و یدعو بهذا الدعاء و دعا کند باین دعا اللهم انی اسألك واتوجه الیك خداوندا بدرستیکه من سوال میکنم و رو بسوی تو می آرم بنبیك محمد بوسیله پیغمبر
تو که نام پاک وی محمد است نبی الرحمة که پیغمبر رحمت است و او رحمة للعالمین فرستاده و نبی الرحمة یکی از نامهای آن حضرت است انی توجهت بك الی ربی بدرستیکه من بسوی آوردم
بوسیله تو بسوی پروردگار خود خطاب بآن حضرت است و در بعضی روایات صریح آمده که یا محمد انی توجهت بك الی ربی لیقضی لی فی حاجتی هذه تا حکم کند برای من در حاجت من که این است
و زیاده کلمه فی چنانکه در قول وی سجاست واصلح لی فی ذریتی اللهم فشفعه فی خداوندا پس قبول کن شفاعت او را در حق من رواه الترمذی وقال هذا حدیث
حسن صحیح غریب وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من دعاء داود یقول بود از جمله دعای داود پیغمبر علیه السلام اینکه میگفت اللهم
انی اسألك حبك وحب من یحبك خداوندا من میخواهم دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا والعمل الذی یبلغنی حبك و میخواهم کاری که برساند مرا دوستی ترا اللهم
اجعل حبك احب الی من نفسی ومالی واهلی خداوندا بکردان دوستی ترا دوستتر بسوی من از دوستی نفس من و از مال من و کسان من ومن الماء البارد و از آب سرد و در بعضی روایات
الی العطشان زیاده کرده یعنی از آب سرد نزد تشنه قال وکان رسول الله گفت ابو درداء و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا ذکر داود یحدث عنه یقول چون ذکر میکرد داود
علیه السلام را و حالی که حکایت میکرد از وی میگفت کان اعبد البشر بود داود بندگی کننده ترین آدمیان یعنی در زمان خود رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب
وعن عطاء بن السائب عن ابیه قال عطاء از ثقات تابعین است روایت میکند از پدر خود سائب که صحابی است که گفت صلی بنا عمار بن یاسر صلوة بگذارد با ما عمار
بن یاسر نماز را یعنی امامت میکرد ما را فاوجز فیها پس کوتاهی کرد در آن نماز یعنی قراءت دراز نخواند یا دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق حدیث ناظر در آنست فقال له بعض القوم پس گفتند
عمار را بعضی از این گروه که با وی نماز گذارده بودند لقد خففت واوجزت الصلوة هر آینه بتحقیق سبک گذاردی و کوتاه کردی نماز را فقال اما علی ذلك پس گفت عمار ای فلان نیست
بر من موجب زیان این تخفیف و ایجاز لقد دعوت فیها بدعوات بتحقیق دعا کردم درین نماز بدعاهای که سمعتهن من رسول الله شنیدم آن دعاها را از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ظاهر آنست که این دعاها را در تشهد خوانده باشد و احتمال دارد که در استفتاح خوانده باشد و این جواب بر تقدیری که مراد ایجاز در قراءت باشد بآن معنی است که گفت اگرچه
ایجاز در قراءت کرده ام و لیکن بتطویل دعا جبر نقصان آن نموده ام و اگر ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعائیکه از حضرت شنیده ام خوانده ام دیگر سخن چیست فافهم فلما قام
تبعه رجل من القوم پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد او را مردی از قوم و دلیل او رفت هو ابی میگوید عطا آن مرد پدر من بود سائب غیر انه کنی عن نفسه جز آنکه وی کنایت
کرد از نفس خود و صریح نگفت که من در پی او رفتم فسأله عن الدعاء پس پرسید آن مرد که پدر من باشد عمار را از آن دعا ثم جاء فاخبر به القوم پس آمد آن مرد پیش قوم پس خبر داد بآن دعا قوم را و دعا این است
اللهم بعلمك الغیب خداوندا سوال میکنم ترا بحق دانستن تو غیب را که پوشیده است بر غیر تو وقدرتك علی الخلق و تقدرت و توانائی تو بر خلق که هرچه خواهی پیدا کنی و هر حکمی که
خواهی برانی احینی ما علمت الحیوة خیرا لی زنده دار مرا تا آنکه دانی زندگی را بهتر و لایق تر برای من وتوفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی و بمیران مرا وقتی که دانی مردن مرا
بهتر و مصلحت تر برای من اللهم اسألك خشیتك فی الغیب والشهادة خداوندا سوال میکنم از تو ترس ترا در نهان و آشکارا واسألك کلمة الحق فی الرضا والغضب
و سوال میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق کویم خواه خلق راضی باشند خواه ناراض چنانکه گفته اند قل الحق وان کان مرا یا مراد
آنست که در حالتی راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نه چنانکه ثنا کویم و ستایم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بد کویم و نکوهش کنم اگر ناراض باشم چنانکه عادت عوام خلق است واسألك
القصد فی الفقر والغنی و سوال میکنم از تو میانه روی در فقیری و توانگری که نه بسیار فقیر باشم و محنت و اضطرار کشم و نه بغایت توانگر که اسراف و اتراف کنم و گفته اند که کفاف
افضل است از فقر و غنا واسألك نعیما لا ینفد و سوال میکنم از تو نعمتی که بسری نشود و آن نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آثار خیر او تا ابد باقی ماند واسألك قرة عین لا
تنقطع و سوال میکنم ترا قرت عینی که گسسته و فانی نگردد مراد بقای او لاد است بعد از وی چنانکه در قرآن مجید میفرماید وهب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین یا نماز و ادامت ثواب
آن چنانکه فرموده است وجعلت قرة عینی فی الصلوة و قرة عین یعنی خنکی چشم و قرار وی و دیده بدیدن محبوب خنک کردد و قرار یابد و چپ و راست نه بیند واسألك الرضا
بعد القضاء و سوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضا واسألك برد العیش بعد الموت و سوال میکنم ترا سردی زندگانی و آسایش بعد از مردن واسألك لذة النظر الی وجهك

وسوال میکنم ترا لذت دیدن بروی تو اگر دیدن بچشم مراد است آن در آخرت خواهد بود و اگر بدیده دل است هم در دنیا است والشوق الی لقائك و سوال میکنم آرزومندی بسوی لقای تو که نیات

ازمو تست فی غیر ضراء مضرة در غیر حالت سخت که زیان کننده است این یا متعلق است بشوق لقای و مراد آنست که شوقی میخواهم که زیان نکند در سیر و سلوک من و استقامت من بر

طریق ادب و رعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان میکشد که زیان میکند نزد غلبه حال و طغیان سکر و همین است مراد بقول وی که فرمود ولا فتنة مضلة و نه آزمایش و ابتلا گمراه کننده و یا متعلق

است باحینی که در بالا مذکور است تا همه را شامل باشد یعنی زنده دار مرا باین نعمتهای مذکور در حال بودن من در غربتی که در آن صبر نکنم و شکر نگویم اللهم زینا بزینة الایمان خداوندا آراسته کردان

ما را بآرایشگی ایمان واجعلنا هداة مهتدین و بگردان ما را راه نمایند گان راه راست روندگان یعنی چنانکه دیگران را راه نمائیم خود نیز براه راست رویم و از قبیل لم تقولون ما لا تفعلون

نباشیم رواه النسائی وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر الفجر و در بعضی نسخ در بصلوة الفجر بود آنحضرت که می گفت

در پس نماز بامداد اللهم انی اسالك علما نافعا خداوندا من سؤال میکنم ترا علم سود کننده وعملا متقبلا و عملی قبول کرده شده و رزقا طیبا و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوة الفجر

اتفاقیست یا راوی در نیوقت شنید که میخواند یا تخصیص بصلوة فجر بجهة آنست که ابتدا نهار و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول رزق است والله اعلم رواه احمد وابن ماجة

والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال دعاء حفظته من رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ادعه گفت ابوهریره که دعا

که یاد گرفته ام از آن حضرت که ترک نمیکنم آنرا اللهم اجعلنی اعظم شکرك خداوندا بگردان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتهای ترا و اعظم را از اعظام و تعظیم هر دو ضبط کرده اند

واکثر ذکرك و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر را نیز بهمان دو وجه تصحیح نموده اند واتبع نصیحتك و پیروی کنم نصیحت ترا واحفظ وصیتك و نگاهدارم مدد نیز ترا نصیحت در اصل خالص شدن

عسل یا شمع میگویند شهد خالص را یعنی براه صدق و خلوص نوردم در ادای حقی که ترا است بر من و نگاهداشت وصیتی که تو کرده در حفظ حقوق و طیبی گفته که نصح و وصیت در حدیث

قریب اند در معنی رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اسالك الصحة ظاهر آنست که مراد صحت

بدنست والعفة و پارسائی و باز ایستادن از حرام و سوال والامانة در اموال مردم یا در جمیع حقوق شرعی وحسن الخلق و خوشخوئی والرضا بالقدر و خوشنودی به تقدیر وعن

ام معبد رضی الله عنها نام دو زنست هر دو صحابیه یکی آنکه آنحضرت در سفر هجرت در منزل وی نزول فرمود و دوم بنت کعب بن مالك و ظاهر آنست که مراد اینجا این باشد والله اعلم

قالت سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول اللهم طهر قلبی من النفاق خداوندا پاک گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن وعملی من

الریاء و پاک گردان عمل مرا از ریا و ریا خویشتن را به نیکی بخلق نمودن ولسانی من الکذب و پاک گردان زبان مرا از دروغ وعینی من الخیانة و چشم مرا از بی دیانتی که نظر حرام باشد فی الصحاح خیانت

نا راستی و کم کردن حق کسی فانك تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور پس بدرستیکه تو میدانی نظر را که خیانت کننده چشمها است در نظر حرام و چیز را که می پوشند سینها از شهوات و معاصی

و از ابن عباس در تفسیر خائنة الاعین مرویست که مثلا جماعتی از مردان نشسته اند ناگاه زنی از پیش ایشان گذشت و از شرم یکدیگر نگاه بآن نکردند چون چشمها خوابانیدند مردی در میان چشم برداشت

و دزدیده بسوی نگاه کرد رواهما روایت کرد این هر دو حدیث را البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد رجلا من المسلمین

قد خفت روایت است از انس که آن حضرت عیادت کرد مردی را از مسلمانان که بتحقیق ضعیف شده بود چنانکه آواز وی شنیده نمیشد خفت پستی و آرامیدن آواز خفت المیت میگویند

وقتی که خاموش کرد و منقطع شود کلام او فصار مثل الفرخ پس گشته بود مانند چوزه مرغ فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل کنت

تدعو الله بشیء او تسأله ایاه آیا بوده تو که دعا میکردی و میخواندی خدا را بچیزی از دعا یا سوال میکردی و میخواستی از خدا چیزی را و کلمه او احتمال شک و تنویع هر دو دارد قال نعم کنت

اقول گفت آنمرد آری بودم من که دعا و سوال میکردم و میگفتم این را که اللهم ما کنت معاقبی به فی الاخرة فعجله لی فی الدنیا خداوندا عذابی که هستی تو سزا دهنده من با آن عذاب

در آخرت پس شتاب کن آن عذاب را برای من در دنیا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سبحان الله لا تطیقه عجب است طاقت نمی آری تو عذاب

خدا را ولا تستطیعه و نمی توانی بر داشت آنرا افلا قلت آیا پس چرا نگفتی این دعا را که اللهم اتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قال فدعا الله

به گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول فشفاه الله به پس تندرستی داد او را خدا برکت این دعا رواه مسلم وعن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم لا ینبغی للمؤمن ان یذل نفسه نمی باید و نمی سزد مسلمان را که خوار و زبون کرداند نفس خود را قالوا وکیف یذل نفسه گفتند صحابه و چگونه خوار میکرداند نفس

خود را مسلمان قال یتعرض من البلاء لما لا یطیق گفت آن حضرت خوار کردن مؤمن نفس را باین طریق است که پیش می آید مر چیزی را از بلا که طاقت ندارد رواه الترمذی وابن ماجة و

البیهقی فی شعب الایمان وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن عمر رضی الله عنه قال علمنی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قل گفت عمر بن

الخطاب تعلیم کرد مرا آن حضرت گفت بگو اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی خداوندا بگردان نهان مرا بهتر از آشکارای من و ظاهر را نیکوتر از باطن من واجعل علانیتی صالحة

و بگردان آشکارای مرا نیک این را از برای آن فرمود که شاید سیرت بهتر از علانیه بد باشد پس فرمود و علانیه صالح باشد و سیرت بهتر از آن اللهم انی اسئلك من صالح ما توتی الناس

من الاهل والمال والولد خداوندا سوال میکنم ترا از نیک آنچه تو میدهی مردم را از اهل و مال و ولد غیر الضال ولا المضل که این اهل و ولد و مال گمراه و گمراه کننده نباشد رواه الترمذی

تمام شد کتاب الدعوات بتوفیق واهب العطیات و تالی است او را کتاب المناسك جمع منسک بفتح سین و کسر آن بمعنی مصدر و زمان و مکان و مشتق از نسک بضم النون و ضمتین بمعنی

ذبح نیز آمده و نسیکه ذبیحه را گویند و غالب آمده استعمال وی در امور حج و حج بفتح حا و کسر آن هر دو لغت است و هر دو وجه خوانده اند در قول وی سبحانه و تعالی ولله علی الناس حج البیت و حج بسنت کل

فرضیت حج بعد از هجرت است وآنکه از حج گذاردن آن حضرت پیش از هجرت مرویست بنابر عادت قریش است که در جاهلیت حج میکردند، وجمهور برانند که در سال ششم از هجرتست وطایفه میگویند که در سال
نهم است وهمدرین سال حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم تجهیز اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن بسبب اشتغال بامر غزوات وتشیید احکام شریعت وتعلیم وفود میسر نشد پس ابابکر را
امیر حاج ساخته بمکه فرستاد تا حج بامردم بگذارد واز عقب ابی بکر صدیق علی مرتضی رض را فرستاد چون علی آنجا رسید ابوبکر گفت امیر او مامور علی گفت بل مامور وعلی مرتضی را برای مصلحت دیگر
فرستاده بودند که خواندن سوره توبه ونقض عهد منافقین بود زیرا که عهد ونقض آن باهل بیت مرد مفوض میباشد الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال خطبنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا ایها الناس قد فرض علیکم الحج ای مردمان بتحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج فحجوا پس بکنید حج را فقال رجل اکل عام پس گفت
مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم یا رسول الله گویا این مرد قیاس کرد بفرائض دیگر که مکرر اند فسکت حتی قالها ثلثا پس خاموش ماند آن حضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار فقال
پس گفت آن حضرت لو قلت نعم لوجبت اگر میگفتم من آری هر آینه واجب میشد حج هر سال ولما استطعتم وهر آینه نمی توانستید کرد وظاهر این حدیث دران است که احکام مفوض بود بآن حضرت
چنانکه مذهب بعضی است ولهذا در بعضی روایات آمده است که تا آن مرد فرمودند که تراد وبار جواب میدهند که قول عام است بوحی باشد یا از پیش خود فافهم ثم قال ذرونی ما ترکتکم پس گفت آن حضرت
بگذارید مرا ومپرسید از من که چها است وچون است که ما دامیکه ترک دهم شما را وبیان نکنیم که چند است وچون است یعنی هرچه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعد دی عمل باطلاق آن کنید واگر
بیان کنم که چندین بار کنید همچنان چند بار کنید زیرا که مرا برای بیان شرائع ورسانیدن احکام فرستاده اند هرچه هست من خود بیان خواهم کرد وحاجت بسوال شما ندارد فانما هلک من کان من
قبلکم بکثرة سؤالهم پس هلاک نشدند آنکسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن ایشان واختلافهم علی انبیائهم وبسبب اختلاف کردن ایشان بر پیغمبران ایشان چنانکه از قوم
بنی اسرائیل منقول است فاذا امرتکم بشیئ فاتوا منه ما استطعتم پس چون امر کنم من شما را بچیزی پس بیارید از ان وبکنید آنچه می توانید ودر طاقت شما است واین تاکید ومبالغه است
در اتیان ماموربه وبذل طاقت مجهود دران ویا اشارتست بتیسیر ورفع حرج چنانکه در نماز وارکان وشرائط وی وجز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آرد آنرا که تواند واین در امرات
اما در نهی باید که احتیاط کرده شود در ترک آن وبذل مجهود نماید چندانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود واذا نهیتکم عن شیئ فدعوه چون نهی کنم وباز دارم شما را از چیزی پس بگذارید
آنرا باهتمام وکمال رواه مسلم وعنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای العمل افضل کدام کار افزون تر است در ثواب قال
ایمان بالله ورسوله گفت آن حضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بخدا ورسول خدا است قیل ثم ماذا گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است قال الجهاد فی سبیل الله
گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن است در راه خدا اگر فرض باشد قیل ثم ماذا گفته شد پس کدام قال حج مبرور فرمود حج مبرور حج مقبول متفق علیه بدانکه حج مبرور کدام است گفته اند آنکه در وی
ارتکاب مناهی نکند وسمعه وریا نباشد واین صحیح است واصح آنست که مراد بدان حجی است که بدرگاه حق مقبول افتد واگرچه سبب قبول همانست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است که
قبول میکند از بنده ومیگذارد از تقصیرات وی وعفو میکند وگفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد وبیاید راغب در آخرت وزاهد در دنیا وبمعاصی عود نکند تنبیه احادیث مختلفه
در بیان افضل اعمال آمده ووجه توفیق اختلاف جهات وحیثیات ومقامات واحوال سائلین ومخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم فتذکر وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من حج لله فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه کسیکه حج کند برای خدا نه برای ریا واغراض دیگر پس رفث نکند وفسق نورزد باز گردد پاک از گناهان همچو پاک بودن
او از گناهان در روزی که زائیده است او را مادر او ومراد برفث بفتح را وفا جماع وفحش وسخن کردن با زنان در جماع است ودر نهایه گفته رفث منهی عنه آنست که خطاب کرده شود بآن زن را واگر بی
شنیدن زن گوید رفث نبود ومراد بفسوق خروج از حدود شرعست بارتکاب حرام ودر قرآن مجید نهی از جدال نیز کرده ومراد بدان جنگ وجدل با رفیقان وخادمان ودشنام کردن یکدیگر است و
در حدیث ذکر آن نکرد وگویا آن را داخل فسوق داشت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمره تا عمره دیگر کفارتست
مر گناهان را که واقع شد در میان دو عمره چنانکه در وضو ونماز ورمضان وارد شده است وعلما در آنجا مخصوص بصغائر داشته اند وظاهر آنست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود وکفارت از کبائر مخصوص
بحج است فتدبر والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة وحج مبرور نیست مر او را جزا مگر بهشت متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان العمرة فی رمضان تعدل حجة بدرستیکه عمره بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است در ثواب ودر بعضی روایات آمده حجی که همراه آن حضرت صلی الله علیه وسلم
گذارده اند واین مبالغه است بطریق الحاق ناقص بکامل چنانکه در امثال این واقع شده است متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لقی رکبانا بالروحاء وهم از ابن عباس است
که آن حضرت پیش آمد سواری چند را روحا بفتح را وسکون واو وحای مهمله بمد نام جائی است بر سه مرحله از مدینه مطهره فقال من القوم پس گفت آن حضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون
گفتند مسلمانانیم فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی قال رسول الله گفت پیغمبر خدا ام فرفعت الیه امرأة صبیا پس برداشت بسوی آن حضرت وپیش آورد زنی کودکی را فقالت الهذا
حج پس گفت آن زن آیا مر این کودک را اگر حج کند ثوابی واجریست باوجود آنکه بالغ نیست وحج بروی فرض نه قال نعم ولک اجر گفت آن حضرت آری مر او را ثوابی هست ومر ترا هم که او را میداری
ومیبری وغم خواری میکنی اجری وثوابی هست وصبی اگر در حالت صبا حج کند واجب است بروی حج چون بالغ گردد وهمچنین بنده چون آزاد کرده شود اما فقیر اگر حج کرد از واجب واقع شود وبعد از غنا اعاده وجوب
نبود رواه مسلم وعنه قال ان امرأة من خثعم قالت وهم از ابن عباس است گفت که زنی از قبیله خثعم بفتح معجمه وسکون مثلثه وفتح مهمله گفت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده
فی الحج بدرستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن است ادرکت ابی شیخا کبیرا دریافته است ورسیده وپدر مرا در حالیکه وی کبیر است وضعیف است بحدی که لا یثبت علی الراحلة
نمیتواند بر جای ماندن بر شتر افاحج عنه آیا پس حج کنم من از جانب وی قال نعم گفت آری بکن وحج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نزد عجز اگر فرو گیرد عجز تا وقت مرگ وامکان آنکه

ونفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جایز است باوجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جایز است بی امر وی بدلی وصیت وتفصیل این در کتب فقه است
وذلك في حجة الوداع واین گفتن زن خثعمیه حال پدر خود را و جواب دادن آن حضرت او را در حجة الوداع بود و اینجا قصهٔ دیگر است که فضل ابن عباس ردیف آن حضرت بود و در غایت
حسن و جمال و جوانی بود پس این زن بمشاهدهٔ جمال وی واله و نگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان خثعمیه صاحب حسن میباشند سر و چشم در یکدیگر دوختند آن حضرت صلی الله
علیه وسلم چون این حال مشاهده کرد دست بر چشمان فضل بن عباس نهاد و گردن او را برتافت عباس گفت یا رسول الله چرا برمی تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان مسلط است
بر بنی آدم و در آینده است در رگ و پوست ایشان کما قال متفق علیه وعنه قال اتی رجل النبي صلی الله علیه وسلم فقال ان اختی نذرت ان تحج وانها ماتت وهم
از ابن عباس است که گفت آمد مردی نزد آن حضرت گفت بدرستیکه خواهر من نذر کرده که حج کند و وی مرده است فقال النبي پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لو کان علیها دین
اکنت قاضیه اگر میبود بر خواهر تو وامی آیا بودی تو که میگذاردی وام وی را قال نعم گفت آری هم میگذاردم قال فاقض دین الله گفت آن حضرت پس بگذار وام خدا را فهو احق بالقضاء
زیرا که وام خدا سزاوارتر است بگزاردن و در این صورت نیز جایز نیست مگر بوصیت و انفاق و این مذهب ما است و نزد شافعی هر که مرد و در گردن وی حق خدا است حج یا غیر حج واجب است قضای
آن از راس مال وی تقدم بر وصایا و میراث متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخلون رجل بامرأة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی زن
بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و خلوت تنهائی ساختن ولا تسافرن امرأة الا ومعها محرم و باید که سفر نکند زنی مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی است که نکاح با وی جایز نباشد ابدا خواه
جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بر وی وثوق و اعتماد و صلاح است جایز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و با یک زن روا نیست
و بعضی گفته اند که در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در آن حرام است فقال رجل یا رسول الله اکتتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تای اولی و کسر تای
ثانیه و سکون با نوشته شده ام و ثابت کرده شده است نام من در دیوان في غزوة کذا وکذا در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا جماعه که بجنگ کافران در غزوات روند نوشته اند
که همراه ایشان بغزا بروم وخرجت امرأتي حاجة و بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را چکار کنم بجهاد روم و زن را تنها گذارم که بحج رود یا همراه زن روم قال اذهب
فاحجج مع امرأتك گفت آن حضرت برو پس حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق علیه وعن عائشة رضي الله عنها قالت
استاذنت النبي صلی الله علیه وسلم في الجهاد گفت عائشه طلب دستوری کردم آن حضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر کفر باشد بجهاد روم فقال جهادکن الحج بس
گفت آن حضرت جهاد شما ای طایفهٔ زنان حج است یعنی بس است مر شما را که بحج بیرون می آیند و حاجت نیست که بجهاد در آیند متفق علیه وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسافر امرأة مسيرة يوم وليلة الا ومعها ذو محرم سفر نکند زنی در سیر یک روز و شب مگر آنکه باشد با وی محرم و لفظ ذو زایده است
و در بعضی روایات مسیرهٔ سه روز واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر مراد تحدید نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام وی حدی معین از شارع ثابت
نشده است و تحقیق این در باب صلوة سفر گذشت متفق علیه وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم لاهل المدینة
ذا الحلیفة میقات گردانیده است آن حضرت برای اهل مدینه ذو الحلیفه را که نام جای است قریب بمدینه پنج شش میل و وقت هنگام و میقات هنگام کار و جای آن و غالب
آمده این اسم بر جای احرام بستن که از آنجا بی احرام نگذرند و مردم آفاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام به بندند پس اهل مدینه را ذو الحلیفه میقات ساخته اند ولاهل
الشام الجحفة و برای اهل شام را جحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نیز نام موضع است میان مدینه و مکه ولاهل نجد قرن المنازل و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است
و نجد در اصل بمعنی زمین بلند است ضد غور که بمعنی زمین پست است و الآن نام بلاد عرب است که از یمامه تا زمین عراق است و قرن بفتح قاف و سکون راء که او را قرن المنازل هم
گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که اویس رضي الله عنه را بوی نسبت کنند بفتح راست از بلاد یمن کذا في القاموس ولاهل اليمن يلملم و برای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه
وفتح لام و سکون میم هردو مکرر نام موضعی است فهن لهن ولمن اتی علیهن من غیر اهلهن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شدند و مر کسانی را
که بیایند و برسند برین مواضع و مگذرند از آن چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام برسند بجحفه احرام بندند و اهل هندوستان بر راه یمن برسند از سمت یلملم احرام بندند مثلا لمن کان یرید
الحج والعمرة این مواقیت است مر کسانی را که اراده میکنند حج و عمره را و ازین حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی اراده حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه و صحیح
از مذهب شافعی همین است و نزد ما واجب است در آمدن مکه بی احرام اگرچه اراده حج و عمره ندارد از جهت قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم لا یجاوز احد المیقات الا محرما و این حدیث
مطلق است مقید باراده حج و عمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و معتمر و غیر ایشان و اما هر که داخل میقات است او را جایز است دخول مکه بی احرام برای
حاجت خود زیرا که در آمدن او مکه را بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حرج است پس حکم او حکم اهل مکه است کذا في الهدایة فمن کان دونهن فمهله بضم میم و فتح ها و تشدید لام من
اهله پس کسیکه باشد ورای این مواضع داخل آن پس اهلال و احرام وی از جای او است که در آنجا ساکن است و اهلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مراد است که در وی تلبیه
آواز بلند میکنند وکذاك وكذاك و هم چنین و هم چنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام وی از همانجا است که ساکن است در آن حتی اهل مكة يهلون منها تا آنکه ساکنان
مکه احرام می بندند از مکه و این مخصوص است بحج و از برای عمره اهل مکه از زمین حل احرام می بندند و الآن متعارف موضعی است که نام او تنعیم است و این موضع قریب ترین مواضع حل است
بمکه و عائشه صدیقه رضي الله عنها از همین جا برای عمره احرام بست با امر آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در اینجا موضعی است که او را مسجد عائشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عائشه نماز گذارد

واحرام بست چنانچه در باب حجة الوداع بیاید متفق علیه ٭ وعن جابر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مهل اهل المدینة من ذی الحلیفة والطریق الاخر الجحفة ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل الیمن یلملم رواه مسلم ترجمه این حدیث از شرح حدیث سابق مفهوم شد ومراد بقول وی والطریق الاخر الجحفة آنست که گفته شد که اهل مدینه چون بر سر راه شام بیایند جحفه میقات ایشان میگردد و دور واست که از اینجا احرام بندند وذات عرق که میقات اهل عراق گفته در آن حدیث مذکور نیست عراق بلادی معروفست طول آن از عبادان تا موصل وعرض آن از قادسیه تا حلوان وتسمیه او بعراق بجهة آنست که این بلاد بر عراق دجله وفرات است وعراق ساحل بحر را گویند وذات عرق نام موضعی است از شرقی مکه بر دو مرحله موازی قرن وعرق بکسر عین کوه خرد را گویند ٭ وعن انس رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع عمر گفت انس عمره برآورد آن حضرت چهار عمره کلهن فی ذی القعدة همه این چهار عمره در ماه ذی القعده بود الا التی کانت مع حجته مگر آن عمره که بود همراه حج آن حضرت که آن را در ذی الحجه در ایام حج برآورد عمرة برفع ونصب من الحدیبیة فی ذی القعدة اول عمره از ان چهار عمره که آن حضرت کرده از حدیبیه است بضم حا وفتح دال مهملتین وکسر موحده وتخفیف تحتانیه و تشدید نیز آمده وتخفیف اشهر واکثر است نام قریه است بر نه میل از مکه که اکثر آن در حرم است باقی در حل وبعضی گویند نام چاهی است وبعضی گویند نام درختی است که آن بقعه را بوی نام کردند وبیعة الرضوان که تحت شجره بود وقرآن مجید در شان آن می گوید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة آنجا بود برآمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه روز دوشنبه غره ذی القعده در سال ششم از هجرت بقصد عمره در یک هزار وچهار صد یا بیشتر نفر وجمع شدند قریش وباز داشتند وی را از درآمدن مکه پس صلح کرده بازگشت وعهد کردند که سال آینده بیاید وعمره بگذارد پس بحقیقت اینجا عمره نبود ولیکن آن را از عمره شمرده اند وحکم احصار از اینجا مشروع شد واین را فتح نیز گفته اند که مبداء فتوحات بود وبعد از وی فتح خیبر بود وجز آن وتمامه قصه حدیبیه در کتب سیر مذکور است ودر کتاب الجهاد جمله از آن مذکور شد وعمرة من العام المقبل فی ذی القعدة دوم عمره بود از سال آینده نیز در ذی القعده که در وقت صلح قرار یافته بود آن حضرت بمکه درآمد وعمره بگذارد وسه روز در آنجا بود وروز چهارم برآمد واین عمره را عمره قضا گویند واطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شده واین موید مذهب حنفیه است میگویند که محرم با حصار از احرام برآید وواجب است قضای ما فات ونزد شافعی بر وی قضا نیست ولفظ قضا که در احادیث واقع شده است بمعنی صلح است وقضا بمعنی صلح می آید وعمرهٔ قضا نزد ایشان بآن معنی است که مقاضات ومصالحه قریش در سال آینده کردند وعمرة من الجعرانة حیث قسم غنائم حنین فی ذی القعدة سوم عمره آنست که از جعرانه بمکه رفت برآورد وآنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم غنیمتهای فتح حنین را جعرانه بکسر جیم وعین مهمله وتشدید را موضعی ست بر یک مرحله از مکه که در سنه ثامنه بعد از فتح مکه غزوهٔ حنین بضم حا وفتح نون کرده وغنائم بسیار آنجا حاصل شده ودر جعرانه پانزده شانزده روز اقامت فرمود وآن غنائم را آنجا قسمت نمود گویند که آن حضرت شب بعد از گزاردن نماز عشا سوار شده بمکه آمد وعمره گذارد وهم در آن شب بازگشت ونماز صبح بجعرانه گذارد وعمرة مع حجته وعمرهٔ چهارم که با حج وی بعد از فرضیت حج کرده ولابد این در ذی الحجه بود واین چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله وسلم کرده واما حج اسلام جز یکی نبوده ودر ایام جاهلیت قریش حج میکردند وآن حضرت نیز میکردند وتعیین عدد آن در ضبط علما نه درآمده است والله اعلم متفق علیه ٭ وعن البراء بن عازب رض قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذی القعدة قبل ان یحج مرتین گفت براء عمره کرد آن حضرت در ذی القعده پیش از حج گزاردن دو بار گویا براء بن عازب عمره حدیبیه را نشمرده زیرا که بحقیقت در وی عمره نبود وچنانکه معلوم شد پس عمرهٔ آن حضرت سه بار شد دو پیش از حج یکی عمرهٔ قضا ویکی از جعرانه ویکی بعد از حج که همراه حجة الوداع کرد رواه البخاری بیان کیفیت حج وعمره خواهد آمد مجملش آنست که حج وقوف بعرفه وطواف بیت وسعی میان صفا ومروه است وعمره طواف وسعی است واحرام در هر دو شرط است وحج فرض میباشد ونفل وعمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند

الفصل الثانی

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت آن حضرت بعد از نزول فرضیت حج یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج ای مردمان بدرستیکه خدای تعالی نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج فقام الاقرع بن حابس پس ایستاد اقرع بن حابس که در فتح مکه در وفد بنی تمیم اسلام آورده واز مؤلفة القلوب بود ودر اسلام وجاهلیت شریف بود وشانی داشت فقال افی کل عام پس گفت آیا در هر سال فرض است حج یا رسول الله قال لو قلتها نعم لوجبت گفت آن حضرت اگر بگویم من آن کلمه را یعنی بلی برای وجوب وی آری هر سال فرض است هر آینه واجب میگردد در هر سال ولو وجبت لم تعملوا بها ولم تستطیعوا واگر واجب کرده شود هر سال عمل نمیکنید بدان ونمی توانید کرد بجهت غایت مشقتی که در واست ببذل اموال وهجران اهل واولاد ومفارقت اوطان خصوصا اهل بلاد بعیده فالحج مرة پس حج در عمر یکبار فرض است فمن زاد فتطوع پس کسیکه زیاده بر یکبار کند نفل است رواه احمد والنسائی والدارمی ٭ وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ملك زادا وراحلة تبلغه الی بیت الله کسیکه مالک شد توشه را وشتر سواری را که برساند او را تا خانه خدا ولم یحج وحج نگذارد فلا علیه ان یموت یهودیا او نصرانیا پس نیست تفاوت بر وی که بمیرد کافر بر دین یهود یا بر دین نصاری ودرین غایت تغلیظ وتشدید است بر تارک حج ویهود ونصاری گفتند زیرا که صاحب کتاب وملت اند اگرچه کافرند نه از مشرکان از مجوسی وغیرهم که از ایمان وملت مهجور ومحروم اند وذلك ان الله تبارك وتعالی یقول وآن وعید بجهت آنست که خدای تعالی می گوید ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا وحق است مر خدای را بر مردم قصد خانه کعبه هر که میتواند راه رفت بسوی وی ودر آخر آیت میگوید ومن کفر فان الله غنی عن العالمین وکسیکه کفر ورزد وکفران نعمت خدا کند پس خدا بی نیاز است از عالمیان بکنند یا نکنند او را از آن سودی وزیانی نیست سود وزیان ایشان راست وتغلیظ در اینجا موافق آنچه در حدیث واقع شده گویا مراد تمام این است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وفی اسناده مقال وهلال بن عبد الله مجهول والحارث یضعف فی الحدیث واین هر دو راوی

این حدیث یکی مجهول است و دیگری ضعیف وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صرورة فی الاسلام صرورت بصاد مهمله بر وزن
ضرورت بمعنی ترک نکاح و حج و فی الصراح آنکه حج نکرده باشد و کرد زن نکرده صاروره و صاره نیز گویند و اصل کلمه از صر است بمعنی حبس و منع یعنی باید مسلمان را که ترک تزوج و حج نکند رواه
ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد الحج فلیعجل کسیکه خواهد حج را و قادر باشد بر ادای او بوجود استطاعت پس باید که شتابی کند و فرصت غنیمت
داند و تاخیر نکند که آفتهاست در تاخیر طالب را زیان وارد رواه ابو داود والدارمی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تابعوا
بین الحج والعمرة متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد از دیگری فانهما ینفیان الفقر والذنوب پس بدرستیکه حج و عمره دور میکنند فقر را و گناهان را کما ینفی الکیر
خبث الحدید والذهب والفضة چنانکه دور میکند دمه آهنگری ریم و چرک آهن و سیم و زر را کیر بکسر کاف و تحتانیه مشک که درمیدمد در وی آهنگر و کور بضم آن خانه که آهنگر از
گل میسازد کذا فی القاموس و بعضی کیر را نیز باین معنی گفته اند و خبث بفتحتین چرک که بیرون می اندازد آنرا آتش از جواهر معدنیه و بضم خا و سکون با نیز روایت کرده بمعنی شئ خبیث و اول
اشهر و اظهر است و ماناکه سبب دفع فقر حج و عمره فقر کناهان را آن باشد که دران صرف اموال کرده میشود پس جزای آن اضعافا مضاعفه می یابند و تعب و مشقت بسیار میکشند و موجب
عفو و مغفرت میگردد ولیس للحجة المبرورة ثواب الا الجنة و نیست مر حج مبرور را ثواب مگر بهشت رواه الترمذی والنسائی ورواه احمد وابن ماجة عن عمر الی
قوله خبث الحدید وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال آمد مرد بسوی پیغمبر پس گفت یا رسول الله ما یوجب الحج
چه چیز واجب میکرداند حج را بعد از بلوغ مرتبه تکلیف قال الزاد والراحلة گفت آن حضرت واجب میکرداند حج را ملک توشه آنقدر که در رفتن و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و
راحله که بران سوار شود و آید و از امام مالک آمده است که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست رواه الترمذی وابن ماجة وعنه قال سال رجل رسول الله
و هم از ابن عمر است که گفت پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد ما الحاج چیست حج کننده و چیست صفت او قال الشعث بفتح شین و کسر عین ژولیده
موی گرد آلوده سر التفل بفتح فوقانیه و کسر فای بوی ناک از عرق و چرکین و چون این دو صفت ابلغ بود ند در سمت محرم و ریاضت و مشقت وی تخصیص کرده شده اند بذکر فقام
آخر فقال پس ایستاد مردی دیگر پس گفت یا رسول الله ای الحج افضل کدام از اعمال حج فاضلتر و افزون تر است در حصول ثواب قال گفت آنحضرت العج بفتح عین مهمله و تشدید
جیم آواز بر داشتن بتلبیه والثج بفتح ثای مثلثه و جیم مشدده روان کردن خون قربانی فقام آخر فقال پس ایستاد مردی دیگر پس گفت یا رسول الله ما السبیل چیست سبیل که در آیت
قرآنی مذکور است من استطاع الیه سبیلا قال زاد وراحلة گفت توشه و سواری رواه فی شرح السنة وروی ابن ماجة فی سننه الا انه لم یذکر الفصل الاخیر
لیکن آنست که ابن ماجه ذکر نکرده است فصل اخیر را که در وی بیان سبیل است وعن ابی رزین بفتح را و کسر زای العقیلی بضم عین و فتح قاف نام او لقیط صحابی مشهور است عداد وی در اهل
طائف است انه اتی النبی روایت است از وی که وی آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت یا رسول الله ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع الحج والعمرة بدرستیکه
پدر من پیر کبیر السن است که توانائی ندارد حج را و نه عمره را بسبب عدم اسباب سفر زاد و راحله ولا الظعن و نه طاقت سوار شدن دارد و ظعن بفتح ظای معجمه و سکون عین مهمله و فتح وی بمعنی
و سفر و فی الصراح ظعن بسکون و حرکت رفتن و کوچ کردن قال حج عن ابیک واعتمر گفت آن حضرت حج کن از جانب پدر خود و عمره کن اگر حج فرض است چنانچه ظاهر آنست یا
نفقه وی خواهد بود و اگر نفل است ثواب آن بوی می بخشد و آن درست است با اختلافی که در عبادت بدنی است و نزد بعضی از والدین درست است مطلقا و این حدیث حجت آن
حجت است مراو را والله اعلم رواه الترمذی وابو داود والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول گفت آن حضرت شنید مردی را که تلبیه میکند و میگوید لبیک عن شبرمة بضم شین معجمه و سکون موحده و ضم را نام مردی که این
مرد تلبیه از جانب او میگفت و میخواست که حج بگزارد از وی قال گفت آن حضرت من شبرمة کیست شبرمة قال اخ لی گفت برادر است مرا او قریب لی یا گفت خویش است مرا
شک راویست قال احججت عن نفسك گفت آن حضرت آیا حج کرده تو از ذات خود قال لا گفت آنمرد نکرده ام قال حج عن نفسك ثم حج عن شبرمة گفت حج کن از خود
بعد از ان حج کن از شبرمه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادای فرض حج از خود و باین رفته اند جماعت از ائمه شافعی و احمد از ایشان است و جماعت دیگر میگویند
جائز است و مذهب ما و مذهب مالک این است رواه الشافعی وابو داود وابن ماجة وعنه قال وقت رسول الله توقیت کرده یعنی میقات گردانیده است پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم لاهل المشرق العقیق مر اهل مشرق را عقیق بفتح عین و کسر قاف موضعی است قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از عقیق
است پس امام شافعی میگوید که باید از عقیق احرام بست احتیاطا و جمعا بین الحدیثین و عقیق نام وادی مدینه مطهره است بر سه میل از وی و ظاهر آن است که آنرا و نیست مگر آنکه از جانبی
باین موضع رسیده باشد والله اعلم و طیبی گفته است که اصح آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیان نکرده مر اهل مشرق را میقاتی بلکه امیر المؤمنین عمر بسته وقتی که فتح
کرد عراق را رواه الترمذی وابو داود وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق اهل مشرق
و اهل عراق یکی اند و ذات عرق و عقیق نیز یکی اند باعتبار قرب یکی از دیگری چنانکه گفته شد رواه ابو داود والنسائی وعن ام سلمة رض قال سمعت رسول الله
گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من اهل بحجة او عمرة من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام کسیکه احرام بندد بحج یا عمره از مسجد اقصی
که نام بیت المقدس است در شام بسوی مسجد حرام که نام کعبه است در مکه غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر آمرزیده شود مر او را چیزی که پیش رفته است از گناهان او و چیزی که

پس می آید یعنی همه گناهان او از اول و آخر او وجبت له الجنة بشک راو بیست و چون از مسجد اقصی بمکه بیاید بمدینهٔ مطهره در راه نیز باید رسید پس مشرف میشود بافضل مقامات در اول و اوسط و آخر لا بد آنرا این ثواب عظیم روزی کرده شود نعم رواه ابو داود وابن ماجة الفصل الثالث عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان اهل الیمن یحجون گفت ابن عباس بودند اهل یمن می برآمدند بحج فلا یتزودون پس توشه برنمیداشتند ویقولون نحن المتوکلون و می گفتند ما متوکلانیم فاذا قدموا مکة سالوا الناس پس وقتی که قدوم می آوردند و میرسیدند بمکه سوال میکردند از مردم و گدائی میکردند فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیت را وتزودوا فان خیر الزاد التقوی یعنی توشه بردارید و تقوی کنید و پرهیز نمائید از سوال زیرا که تقوی بهترین توشه است برای سفر آخرت و گویا که ایشان توکل را توشه خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بهترین توشه آنانست که اورا توشه کنند و آن در حقیقت توکل هم بود و دو فا بحق آن نکردند فافهم رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قلت روایت است از عائشه گفت گفتم یا رسول الله علی النساء جهاد آیا بر زنان جهاد هست قال نعم علیهن جهاد لا قتال فیه گفت آن حضرت آری بر زنان جهادی هست که نیست قتال در وی آن جهاد که نیست قتال در وی کدام است الحج والعمرة یعنی حج و عمره از زنان بمنزلهٔ جهاد است از مردان رواه ابن ماجة وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یمنعه من الحج حاجة ظاهرة کسیکه باز ندارد او را از حج حاجتی ظاهر که عدم زاد و راحله است او سلطان جائر یا قهرمان ستمگر سلطان در اصل بمعنی سلطنت و قهرمان است والان استعمال میابد در ذات صاحب سلطنت او مرض حابس یا بیماری باز دارنده یعنی بیماری که نتواند با آن سفر کرد فمات ولم یحج پس بمرد آنکس و حج نکرد که این موانع نداشت فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا پس گو بمیرد آنکس اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی تشریح این حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مؤلف از ترمذی در بعضی راویان آن حدیث طعن کرد اما درین حدیث دارمی طعنی مذکور نیست والله اعلم رواه الدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال روایت است از ابی هریره از آن حضرت که گفت الحجاج والعمار حج کنندگان و عمره برآرندگان یعنی آنها که بحج و عمره برآمده اند یا آنها که حج و عمره کرده اند هر دو را شامل است وحج در اصل بمعنی قصد است وفد الله قدوم آرندگانند و رسانندگانند بدرگاه وی وفادت بالکسر برسولی برآمدن وافد برسولی برآینده و وفد بفتح الواو وسکون فاء وفود بضم واو و فاء جماعت آن ان دعوه اجابهم اگر دعا میکنند خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول میکند دعای ایشان را وان استغفروه غفر لهم و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند از خدا می آمرزد ایشان را رواه ابن ماجة وعنه قال سمعت رسول الله و هم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول وفد الله ثلثة وافدان خدا سه کسانند الغازی والحاج والمعتمر رواه النسائی والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لقیت الحاج فسلم علیه وصافحه چون به بینی حاج را پس سلام بکن بر وی و دست و برانگیز مصافحه دست بدست بگیر اگر فتن و حاج اسم مفرد است و بر جماعت نیز اطلاق میکنند و مره ان یستغفر لک و بفرما او را که طلب آمرزش کند ترا قبل ان یدخل بیته پیش از آنکه درآید بخانهٔ خود را فانه مغفور له زیرا که وی آمرزیده شده است مر او را و استغفار او مغفور و دعای او مستجاب است و قید قبل ان یدخل بیته برای آنست که وی هنوز در راه خداست و باهل و عیال مشغول نشده [illegible] این وقت خاص و حالتی مخصوص است که دعای وی اقرب باجابت است و حقیقت مراد آنست که ثواب حاج و بودن او از وفد الله ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست برجوع از حج رواه احمد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج حاجا او معتمرا او غازیا کسی که بیرون آید بحج یا بعمره یا بغزا ثم مات فی طریقه پس بمرد در راه کتب الله له اجر الغازی والحاج والمعتمر می نویسد خدای تعالی مر او را اجر غزا کننده و حج گذارنده و عمره برآرنده و در حکم او است هر که بتعلیم علم و احکام دین برآمده رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب الاحرام والتلبیة

احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزیرا و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمهٔ نماز نیز ازین باب است یا احرام بمعنی در حرام درآمدن است و چون احرام سبب استباحت دخول حرم است نام کرده شد بدان و تلبیه لبیک گفتن چنانکه بیاید

الفصل الاول

عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را و می مالیدم طیب را برای احرام وی پیش از آنکه احرام بندد ولحله قبل ان یطوف بالبیت وبرای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانهٔ کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنا می آیند بعد از رمی جمرهٔ عقبه از احرام برمی آیند و همه چیز حلال میشود الا زنان پس بمکه می آیند و طواف میکنند بعد از آن بمنا رجوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند بطیب فیه مسک تطیب میکردم بطیبی که در وی مشک میبود و مستحب است که در احرام مشک و گلاب استعمال کنند کانی انظر الی وبیص الطیب فی مفارق رسول الله عائشه میگوید گویا من می بینم درخشیدن طیب در تارک سر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بیص بصاد مهمله درخشیدن برق و جز آن و مفرق بکسر را تارک سر و مفارق بلفظ جمع نیز میگویند گویا هر موضع از تارک را مفرق نام نهادند وهو محرم و حال آنکه آن حضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی می ماند متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام نیست مفسد استعمال طیب است بعد از احرام و آنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی بماند زیان ندارد و مشهور در مذهب احمد نیست مستند باین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بروایتی از احمد مکروه است تطیب بچیزی که باقی ماند اثر آن بعد از احرام و طیبی اباحت قول شافعی و کراهت قول مالک و ایجاب فدیه قول ابی حنیفه ساخته و آنچه ما ذکر کردیم مذکور است در حلیه و شرح آن و شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است ذکر کرده که از عبدالله بن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطیب کرد و برخاست صباح که بوی طیب می آید از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران دوستتر دارم که آنرا کنم و این خبر بعائشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر و روایت کرد این حدیث را و عبدالله بن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش وی طیب بود والله اعلم وعن ابن

عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یهل ملبدا اکبر بای شده گفت ابن عمر شنیدم آن حضرت را که اهلال میکرد در حالتی که ملبد است اهلال بلند کردن آواز در تلبیه و
تلبید کردانیدن محرم در سر خود چیزی از جنس صمغ و خطمی تا بهم بچسپد موی و ژولیده و غبار آلوده نگردد و از هوام محفوظ ماند یقول میگفت آن حضرت لبیک اللهم لبیک لاشریک لک لبیک
می‌ایستم برای خدمت و طاعت تو ای بار خدایا نیست شریک مر ترا در استحقاق خدمت و طاعت ان الحمد بکسر همزه و بفتح نیز روایتی است والنعمة لک بدرستیکه ستایش و نیکوئی
و منت مر تراست والملک بضم میم بمعنی پادشاهی لاشریک لک لا یزید علی هؤلاء الکلمات زیاده نمیکرد آن حضرت در تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیاده هم آمده
و ابن عمر میگوید آنچه من شنیدم همین کلمات است زیاده بران نفی و همین مقدار کافی است فافهم متفق علیه وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادخل رجله
فی الغرز و هم از ابن عمر است گفت بود آن حضرت چون می درآورد پای مبارک خود را در رکاب غرز بفتح معجمه و سکون راء و زای در آخر رکاب که از چرم باشد و چون از چوب و یا از آهن باشد
آنرا رکاب خوانند واستوت به ناقته قائمة و بر میداشت آن حضرت را بر پشت خود ناقه وی استاده اهل من عند مسجد ذی الحلیفة بانگ می آورد آن حضرت تلبیه
از مسجدی که در ذی الحلیفه است که میقات اهل مدینه است و مسجد را بعد از زمان آن حضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبود و در ادای سخن موافق این زمان کرده آن حضرت نماز ظهر گذارده
از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گذارد و شب آنجا گذارد و ندو صباح احرام بست و چون بر پشت ناقه بر آمد و با ایستاد تلبیه گفت متفق علیه ازین حدیث معلوم میشود که آن حضرت
بعد از بر آمدن بر پشت شتر و ایستادن شتر گفت و باین اخذ کرده شافعی و نزد ما تلبیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین است و در هدایه میگوید که تلبیه کند عقیب صلوة که مروی از آن حضرت است
و اگر بعد از استوا بر پشت راحله کند نیز درست است ولیکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز است و مختار نزد بعضی از اصحاب وی بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته که سعید بن
جبیر گفت گفتم با ابن عباس عجب از صحابه رسول صلی الله علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه پس گفت ابن عباس بدرستیکه من دانا
ترم بحقیقت حال اهلال کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از آن سوار شد آن حضرت و اهلال کرد پس شنیدند آنرا قومی گفتند
اهلال آن حضرت هم درین حال بود و بعد از آن روان شد و نیز بیدا که موضعی بلند است بر آمد و اهلال کرد و شنیدند قومی و گمان بردند که الان ابتدای اهلال کرد و دائم البته ابتدای اهلال وی
صلی الله علیه وسلم در مصلای او بود و ازانجا حاصل شد توفیق میان روایات و ازدحام و اجتماع صحابه در حج بسیار بود تا گفته اند که از شمار بیرون بود و از صد هزار کس بیشتر بود از هر طرف آنجا که
چشم کار میکرد آدمی بود وعن ابی سعید الخدری رض قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم نصرخ بالحج صراخا بیرون آمدیم ما با آن حضرت در حالتیکه فریاد
می آوردیم بحج فریاد بر آوردنی یعنی نیت حج کرده بودیم تنها و این موضع اختلاف است در شرح احادیث آینده مبین گردد صراخ بضم صاد و خای معجمه در آخر آواز و فریاد رواه مسلم وعن
انس قال کنت ردیف ابی طلحة گفت انس بودم من در پس ابی طلحه انصاری که وی بود سوار شونده وانهم لیصرخون بهما جمیعا الحج والعمرة بدرستیکه ایشان یعنی صحابه
هر آئینه آواز می بر آوردند بحج و عمره رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حجة الوداع بیرون آمدیم ما
با آن حضرت برای حجة الوداع که آن حضرت بحج بر آمده بود و وجه تسمیه بحجة الوداع معلوم خواهد شد فمنا من اهل بعمرة پس بعضی از ما کسانی بودند که بانگ می بر آوردند بعمره تنها ومنا
من اهل بحج وعمرة و بعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میگفتند بحج و عمره هر دو ومنا من اهل بالحج و بعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میکردند بحج تنها واهل رسول الله و اهلال کرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالحج بحج تنها فاما من اهل بعمرة فحل اما کسیکه اهلال کرد بعمره پس حلال شد یعنی بیرون بر آمد از احرام بعد از ادای عمره پیش از ایام حج واما من
اهل بالحج او جمع الحج والعمرة فلم یحل واما کسیکه اهلال کرد بحج تنها یا جمع کرد بحج و عمره پس حلال نشد و نه بر آمد از احرام و در بعضی نسخ فلم یحلوا بضمیر جمع حتی کان یوم النحر تا آنکه
شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج و بر آمدن از احرام است اگرچه طواف باقی است متفق علیه وعن ابن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی
حجة الوداع بالعمرة الی الحج تمتع کرد آن حضرت در حجة الوداع بعمره بسوی حج تفسیرش آنست که گفت بدأ فاهل بالعمرة آغاز کرد بعمره ثم اهل بالحج پس تر اهلال کرد بحج متفق
علیه تنبیه ناسکان مناسک حج بر سه قسم اند یکی مفرد بضم میم و سکون فا و کسر را یعنی افراد کننده که احرام وی برای حج تنها بست یا برای عمره تنها دوم قارن یعنی قران کننده که احرام برای
حج و عمره هر دو بست سوم متمتع و صورت تمتع آنست که اول عمره میکند اگر سوق هدی کرده است هم بر احرام میماند و اگر نکرده است از احرام می بر آید بعد از ان در مکه می نشیند و چون ایام
حج در آید احرام حج می بندد و حج میکند چنانچه در بیان این احکام میاید و فضیلت تمتع آنست که این هر دو نسک در یک سال بدست آمده و احادیث و اخبار مختلف آمده که صحابه مفرد بحج
بودند یا قارن یا متمتع و همچنین در فعل آن حضرت اکثر احادیث صحیحه در ان آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم قارن بود و هفده صحابه آنرا روایت کرده اند و در افراد حج نیز احادیث
بسیار آمده و در تمتع نیز احادیث مروی شده و در توفیق و تطبیق این احادیث و روایات علما تکلم کرده اند و قران را ترجیح داده اند و در شرح سفر السعادة تمامتر ذکر کرده شده است آنجا باید نگریست
بعضی از ملاحده ما بر اهل اسلام دربنجا راه طعن کشاده شده و گفته اند چه شد شمارا ای معاشر مسلمانان که ضبط نتوانستید کرد حال پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم که قارن بود یا مفرد با وجود
این همه کثرت و اجتماع که شمار ادراک از مواطن بود و ندانستند این گروه نادانان که همین کثرت و اجتماع و ازدحام مانع تشخیص و تعیین شد و با وجود آنکه نزد تحقیق و تطبیق مشخص است که حال چه بود
برای تشخیص راه طعن میکشایند خوی بد را بهانه بسیار است الفصل الثانی عن زید بن ثابت رضی الله عنهما انه رای النبی صلی الله علیه وسلم تجرد لاهلاله
واغتسل روایتی است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه و کبار ایشان و کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بفرائض بود که وی دید آن حضرت را که برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد اهلال بمعنی آواز
بلند کردن است بتلبیه مراد اینجا احرام است که سبب اهلال است و در نسخه مصابیح لاحرامه واقع شده و غسل کردن برای احرام افضل و اکمل است و اگر وضو کنند نیز کفایتی است رواه الترمذی

والدارمی وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم لبد رأسه بالغسل و روایت است از ابن عمر که آن حضرت چسپانید موی سر مبارک خود را بغسل بکسر غین معجمه شستنی چیزی مانند خطمی و
گل و جز آن و تلبید برای آن بود تا منتشر نگردد موی و ژولیده نشود چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی غسل را عسل خوانده بمعنی شهد و این تصحیف و خطاست رواه ابوداود وعن خلاد
بفتح خای معجمه و تشدید لام ابن السائب از ثقات تابعین است عن ابیه روایت میکند از پدر خود که سائب است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل
آمد مرا جبرئیل فامرنی ان آمر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال پس امر کرد مرا جبرئیل که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را باهلال او التلبیة یا بلفظ تلبیه
گفت یکی ای اهلال و مراد یکی است اگرچه اخفاء در ذکر افضل است اما اینجا افضل رفع صوت است رواه مالک والترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه
والدارمی وعن سهل بن سعد روایت است از سهل بن سعد ساعدی که از کبار صحابه است و آخر صحابیست که مرد بمدینه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من مسلم یلبی الا لبی من عن یمینه وشماله نیست هیچ مسلمانی که تلبیه کند مگر آنکه تلبیه کند کسیکه از جانب دست راست و دست چپ اوست من حجر او شجر
ومدر از سنگ یا درخت یا کلوخ و در روایتی ما عن یمینه وشماله حتی تنقطع الارض من ههنا وههنا تا آنکه منقطع و منتهی میگردد زمین ازینجا و ازینجا عبارت است از
منتهای ارض از جانب یمین و شمال رواه الترمذی وابن ماجه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرکع بذی
الحلیفة رکعتین بود آن حضرت که میگزارد برای احرام بذی الحلیفه دو رکعت ثم اذا استوت به الناقة قائمة عند مسجد ذی الحلیفة پس وقتی که بر میداشت او را
ناقه ایستاده نزد مسجد ذی الحلیفه که درجای نزول آن حضرت بنا کرده اند اهل بهؤلاء الکلمات ویقول بلند میکرد آواز را باین کلمات و میگفت لبیک اللهم لبیک لبیک
وسعدیک معنی لبیک معلوم شد و معنی سعدیک یاری میدهیم ترا یاری دادنی بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دایم در نصرت و تقویت دین و امتثال امر توام والخیر فی
یدیک لبیک و نیکی در دو دست تو و قدرت و تصرف تست والرغباء الیک و میل و رغبت و طلب نیز بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و رغبا بفتح را و سکون
معجمه و مد و بضم را و بقصر نیز در روایت است والعمل و عمل نیز منتهی بسوی تست و تو مقصودی از عمل و بسوی تو صعود میکند آن متفق علیه ولفظه لمسلم وعن عمارة بضم
عین و تخفیف میم و تا در آخر ابن خزیمة بضم خای معجمه و بفتح زای بن ثابت از ثقات تابعین است عن ابیه روایت میکند از پدر خود که خزیمه بن ثابت است که او را ذوالشهادتین
گویند عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا فرغ من تلبیته سأل الله رضوانه والجنة روایت میکند که آن حضرت بود چون می پرداخت از تلبیه خود
سوال میکرد از خدای تعالی رضای او را که این حج و عمره مرضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر فرمود الحج المبرور ثوابه الجنة واستعفاه
برحمته من النار و طلب عفو میکرد برحمت وی تعالی از آتش دوزخ و سنت آنست که هربار که تلبیه کند این دعا بکند رواه الشافعی الفصل الثالث عن جابر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اراد الحج اذن فی الناس روایت است از جابر که آن حضرت هنگامیکه خواست که بحج برآید ندا در داد در مردم و خبر کرد که برآیند
فاجتمعوا پس فراهم آمدند مردم فلما اتی البیداء احرم پس هنگامیکه رسید آن حضرت به بیدا که نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید احرام بست و تلبیه کرد احرام خود را در
مسجد ذی الحلیفه بسته بود و تلبیه اینجا کرد و بر روایتی تلبیه هم در مسجد کرد و بر روایتی بعد از برآمدن بر پشت ناقه چنانکه گذشت و وجه تطبیق میان روایات نیز معلوم شد رواه النسائی
وعن ابن عباس رض قال کان المشرکون یقولون بودند مشرکان در وقتی که تلبیه میکردند میگفتند لبیک لاشریک لک فیقول رسول الله صلی الله علیه وسلم
ویلکم وای بر شما قد قد بس بس بفتح قاف و سکون دال و به تنوین آن هر دو روایت است الا شریکا هو لک تملکه وما ملک مگر شریکی که او مر تراست مالک هستی تو او را
و چیزیرا که مالک است آن شریک آن چیز را یقولون هذا وهم یطوفون بالبیت میگفتند مشرکان این را و حال آنکه ایشان طواف میکردند خانه کعبه را مشرکان نیز حج و عمره و
طواف و استلام حجر میکردند و این خانه را همیشه تعظیم می کردند ولیکن بجهت شرک تلبیه باین عبارت میکردند که لبیک لاشریک لک الا شریکا هو لک نفی شریک از حق تعالی میکردند
و بتان را استثنا میکردند که آنها شریک خدا اند ولیکن مملوک اویند و اگر مالک هم باشند آن چیز را آن نیز مملوک خداست و چون تا آنجا میرسیدند لبیک لاشریک لک آنحضرت صلی الله
علیه وسلم میفرمود بس بس همین مقدار بگوئید که نیست شریک مر خدا را و زیاده بران نگوئید که الا شریکا الخ و بحقیقت شرکت با مملوکیت منافات دارد مملوک شریک مالک نمیباشد
رواه مسلم

باب قصة حجة الوداع

وداع بفتح واو پدرود و تودیع پدرود کردن وحجی را که آن حضرت صلی الله علیه وسلم کرد حجة الوداع گویند زیرا که مردم را تعلیم شرائع
نموده وداع کرد و خبر داد برحلت خود و ایشان را گواه گرفت بر ادای رسالت و تبلیغ احکام و این در سنه عاشره بود که آخر سنوات عمر شریف وی بود صلی الله علیه وسلم و حدیث جابر
اجمع و اتم احادیث است درین باب و وی مرویست از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر و امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث ازوی دارد گویند که آن
حضرت بشارت داده بود جابر را که یکی از اولاد من از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از عظمای تابعین و کبار علما بوده رضی الله عنه وعن آبائه الکرام

الفصل الاول

عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مکث بالمدینة تسع سنین لم یحج روایت است از جابر که آن حضرت
درنگ کرد بمدینه نه سال که حج نگذارد ثم اذن فی الناس فی العاشرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حاج پس ندا در داد یا ندا داده شد در سال دهم که آن حضرت
حج گزارنده است یعنی اراده دارد که بحج بیرون آید فقدم المدینة بشر کثیر پس آمدند بمدینه مردم بسیار و بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر و احصا بودند و تعیین نکرده اند
عدد ایشان را و در غزوه تبوک که آخر غزوات آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد ازوی بود و لابد زیاده بران شده باشند و در روایتی یکصد و چهارده

هزار بودند و در روایتی صد و بیست و چهار هزار والله اعلم فخرجنا معه پس بیرون آمدیم ما یعنی صحابه با آن حضرت حتی اذا اتینا ذا الحلیفة تا آنکه چون آمدیم ذو الحلیفه را و رسیدیم
باین موضع فولدت اسماء بنت عمیس محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما پس بزائید اسماء بنت عمیس بضم عین مهمله و فتح میم زوجه ابی بکر صدیق بود محمد بن ابی بکر را و این اسماء بنت عمیس رضی
بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت ابو بکر صدیق بود و بعد از آن علی مرتضی خواست بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتی که حضرت بحج بر آمد نزد ابی بکر بود و
محمد بن ابی بکر را زائیده فارسلت الی رسول الله پس کس فرستاد اسماء نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف اصنع که چه کار کنم حکم چیست احرام به بندم یا نه و چگونه به بندم قال گفت
آن حضرت اغتسلی غسل کن و استثفری بثوب و بر بند جای خون را بجامه و احرمی و احرام بند و صورت استثفار بثای مثلثه و بفا آن است که چیزی را که خود بر بندند و خرقه پهن کرده بر
جای خون نهند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس با آن کمر بند محکم کنند تشبیه داده آنرا بثفر بفتح ثا و فا بمعنی پاردم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این مجمع علیه است فصلی رسول
الله پس گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی نماز احرام دو رکعت فی المسجد در مسجد ذی الحلیفه ثم رکب القصواء پس تر سوار شد ناقه خود را که نام وی قصوا است بفتح قاف
و سکون صاد مهمله و تسمیه او بقصوا بجهة آنست که سابق بود در سیر و در اقصای سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند که تسمیه او بقصوی بجهت آن بود که جانب گوش وی بریده بود و قصوی آن
ناقه را گویند که طرف گوش وی بریده باشد و شاة قصوی و ناقه قصوی و جمل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه و بموحده و جدعا بجیم و دال مهمله نام یک
ناقه است که آن حضرت را بود صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده اند جدعاست و اگر بربع رسیده قصواء و اگر زیاده بر ربع عضباست و اگر از بیخ بریده اند صلماست بصاد مهمله
و همه این الفاظ روایات واقع شده است و گفته اند که طرف گوش ناقه آن حضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همچنین واقع شده حتی اذا استوت به ناقته علی البیداء
اهل بالتوحید تا آنکه چون برداشت آن حضرت را ناقه وی بر بیدا آواز بلند کرد بتوحید مراد تلبیه است چنانکه بیان کرد لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان
الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک قال جابر لسنا ننوی الا الحج گفت جابر نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را لسنا نعرف العمرة نبودیم ما که می شناختیم عمره را یعنی
در اشهر حج حتی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آن حضرت بوسه داد آن حضرت حجر اسود را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجر اسود
مرکوز است و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد کرده و مراد باستلام بوسه دادن او است یا سودن بدست افتعال است از سلام بمعنی تحیت و سلام بر وی
همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا او را تحیت میکنند یعنی سلام میکنند و بعضی گویند از سلام است بکسر سین بمعنی حجاره واحد وی سلمه بکسر لام پس
استلام از و است چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر بمعنی لمسته و وجوه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم فرمل ثلاثا و مشی اربعا پس رمل کرد آن حضرت در طواف در سه گشتن و مشی کرد در چهار
و ذکر طواف نکرد از جهت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرمل الی آخره و رمل بفتحتین جهیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان و مبارزان در میان
و صف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریع این فعل آن است که چون آن حضرت در عمرة القضاء بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشان را تپ یثرب لاغر و سست ساخته
است پس آن حضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی حرکت و اظهار جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کرد و مذکر چه گاهی بزوال علت حکم نیز زایل میگردد چنانچه
نصیب مؤلفة القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضت نه طواف وداع کذا قیل و در آخر باب خطبه یوم النحر
از ابن عباس بیاید که آن حضرت در طواف افاضت رمل نکرد فتدبر و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم کرده ان شاء الله تعالی و درین حدیث ذکر اضطباع بضاد معجمه و بای موحده نیست
با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اضطباع ردا از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن و ضبع بمعنی بازو است و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت
تجلد است چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم پس تر بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در وی نشان پایهای ابراهیم است علیه السلام و الآن در پیش خانه
در حجره نهاده اند فقرأ پس خواند آن حضرت این آیت را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز اتخذوا بفتح خا و کسر آن در قرآن هر دو قرأت است و در
حدیث بکسر آمده فصلی رکعتین پس گزارد آن حضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان و نزد شافعی سنت است فجعل المقام
بینه و بین البیت پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این افضل مواضع است برای گزاردن این دو رکعت و جائز است هر جا که گزارند و فی
روایة انه قرأ فی الرکعتین و در روایتی آمده است که آن حضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون
واقع است در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنة و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اهتمام بحال
اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه تقدیم سوره متاخر بر سوره متقدم جائز است و این را شواهد کثیره است
در احادیث ثم رجع الی الرکن فاستلمه پس تر برگشت آن حضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آنرا ثم خرج من الباب الی الصفا پس تر بیرون آمد از مسجد بسوی کوه صفا
و هم بر آمدن از در صفا بود و صفا در لغت سنگ سطبر صلب املس الآن نام کوهیست متصل با بوقبیس فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامیکه نزدیک شد آن حضرت بصفا خواند این آیت را
ان الصفا والمروة من شعائر الله بدرستیکه صفا و مروه از نشانها اند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آن حضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم بچیزی که آغاز کرد خدای تعالی بآن
فبدأ بالصفا پس آغاز کرد آن حضرت بصفا چنانچه خدای تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده فرقی علیه پس بر آمد آن حضرت بصفا حتی رأی البیت تا آنکه دید خانه را و در آن زمان
کعبه از صفا نمودار میشد و حائلی در میان نبود و الآن بنای حرم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درهای حرم که محاذی او است می افتد فاستقبل القبلة پس بسوی

آورد آن حضرت قبله را فوحد الله وكبره پس بیگانگی یاد کرد خدا را و بزرگی یاد کرد او را و قال و گفت لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ
قدير لا اله الا الله وحده انجز وعده وفا کرد و راست گردانید وعده خود را که بفتح مکه و حصول فتوحات عظیم کرده بود بهمه بوجود آورد ونصر عبده و یاری داد بنده خود را که ذات
شریف وی باشد وهزم الاحزاب وحده و شکست داد گروههای کافران و دشمنان دین را تنها ثم دعا بين ذلك پس تر دعا کرد میان این اذکار قال مثل هذا ثلث مرات گفت
مانند این سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر کرد و دعا کرد تا سه کرت همچنین کرد ثم نزل پس تر فرود آمد از صفا ومشى الى المروة ورفت بسوی مروه که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفا حتى
انصبت قدماه فى بطن الوادى ثم سعى تا آنکه به پستی فرود آمد هر دو پای آن حضرت در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد و دوید و شتاب رفت انصباب در اصل ریخته
شدن آب است وصبب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی بپستی زیر ان می آمد تعبیر بانصباب کردند و بطن شکم و مغاک زمین حتى اذا اصعدتا مشى بفتح همزه و سکون صاد تا
آنکه چون شروع در بالا بر آمدن کردند هر دو قدم آن حضرت یعنی از پستی وادی به بلندی بر آمد مشی کرد و آهسته رفت و سعی بگذاشت واصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی
باشد یا در پستی و اینجا ارتفاع مراد است کذا قیل و قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی است و اصل درین باب آنست که هاجر بفتح جیم ام اسمعیل عم در وقتی که اسمعیل
طفل بود در روزی بطلب آب رفت و چون درون وادی می در آمد اسمعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می بر آمد تا بروی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت نیز کرد
و الآن چون زمین بلند را خاک پر کرده مغاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمانده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجای آوردن سنت حتى اتى المروة تا آنکه آمد آن حضرت
بر مروه که کوهی دیگر است مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش جهد ففعل على المروة ما فعل على الصفا پس کرد بر مروه آنچه کرد بر صفا مکرر از توحید و تکبیر
و دعا و سعی بین الصفا والمروة واجب هفت بار است از صفا بمروه یکی و از مروه بصفا دیگر پس ابتدا از صفا است و ختم بمروه چنانکه فرمود حتى اذا كان آخر طواف على المروة تا آنکه
چون یافته شد آخر طواف بر مروه فقال پس گفت آن حضرت لو انى استقبلت من امرى ما استدبرت اگر میشد که من پیشتر میدانستم از امر خود و حال خود چیزیکه از پس دانستم لم اسق
الهدى نمی راندم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح ها و سکون دال قربانی که بحرم فرستند وجعلتها عمرة و میگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام فمن كان منكم ليس
معه هدى فليحل پس کسیکه هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و بر آید از احرام وليجعلها عمرة و بگرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی می طلبد حاصلش آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وصول بمکه معظمه و ادای عمره امر کرد اصحاب را که هر که سوق هدی نموده و با خود قربانی که آنرا در ایام نحر ذبح کنند نیاورده عمره کند و از احرام بر آید و فسخ حج بعمره کند
و بعد از ان در ایام حج احرام ببندد و حج بگذارد و هر که سوق هدی نموده است عمره کند بر احرام خود بماند تا حج بگذارد و بعد از ان از احرام بر آید و آن حضرت خود سوق هدی نموده بود و بر
احرام باقی ماند و این معنی بوجوه بر صحابه گران آمد یکی بجهت آنکه از احرام بر آیند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم محرم باشد و ترک متابعت او کنند دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه جز
پنج روز نماند پس مناسب نیست که از احرام بر آئیم و پیش زنان برویم و هنوز از مذاکیر ما منی چکیده باشد و بعرفه در آئیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع شنائع بود پس آن
حضرت صلی الله علیه وسلم در غضب آمد و فرمود چکار کنم حکم الهی چنین است که اگر من پیش ازین می دانستم بر آمدن از احرام بر شما شاق خواهد آمد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام می بر آمدم
و فسخ حج بعمره می کردم و من نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد فقام پس ایستاد سراقة بضم سین مهمله بن مالك بن جعشم بضم جیم و سکون عین و شین معجمه فقال پس گفت سراقه
يا رسول الله العامنا هذا ام لابد آیا برای امسال است این حکم یا برای همیشه است فشبك رسول الله پس در هم آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اصابعه انگشتان
خود را واحدة فى الاخرى یک انگشت را در انگشت دیگر برای تمثیل و قال دخلت العمرة فى الحج و گفت در آمد عمره در حج مرتين دو بار گفت این کلام را و گفت لا اینچنین
نیست که تو گفتی این حکم با مسال مخصوص باشد بل لابد ابد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آن است که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج وقدم على رضى الله عنه من
اليمن امیر المؤمنین علی را که بقضای یمن فرستاده بودند در همین ایام حج قدوم آورد ببدن النبى ببدنهای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بدن بضم با و سکون دال جمع بدنه
بفتح با و دال شتر و گاو قربانی که بحرم کشند و نزد شافعی مخصوص بدنه بشتر است یعنی علی رضی الله عنه آمد و بدن بسیار برای آن حضرت آورد فقال ماذا قلت حين فرضت الحج پس
گفت آن حضرت بعلی چه چیز گفتی و نیت کردی تو هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام بستی قال گفت علی رضی الله عنه قلت این گفتم و نیت کردم که اللهم انى اهل بما اهل به رسولك
خداوندا بدرستیکه من احرام بستم بچیزیکه احرام بست بآن چیز پیغمبر تو قال گفت آن حضرت فان معى الهدى پس بدرستیکه با من هدی است و از احرام نمی بر آیم فلا تحل پس حلال
میشو و از احرام بیرون میا قال گفت جابر که راوی این حدیث است فكان جماعة الهدى الذى قدم به على من اليمن پس بود مجموع شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه از یمن و
الذى اتى به النبى و آن شتران که آورد و آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود مائة صد قال گفت جابر فحل الناس كلهم پس حلال شدند و بر آمدند از احرام مردم همه وقصروا
و موی قصر کردند مردم همه کوتاه قصر موی با وجود افضلیت حلق چنانچه در حدیث کسیده ست برای آن بود تا بقیه از موی بماند که در حج حلق کنند یا بمتابعت ایشان تنگی بود از بر آمدن از
احرام پس تقصیر کردند ابقای حکم آن بتمام که حلق است و اقتصار کردند بر قدر کفایت والله اعلم الا النبى مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از احرام نه بر آمد ومن كان معه هدى
و دیگر کسیکه بود با وی هدی فلما كان يوم التروية پس هرگاه که شد روز ترویه توجهوا الى منى روی آوردند بسوی منی و منا نامی از ان گویند که در وی ریخته میشوند خونها یا بجهت
آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیهما السلام گفت تمنی کن چه خواهی گفت بهشت میخواهم واهلوا بالحج و احرام بستند برای حج يوم التروية نام روز هشتم از ذی الحجه است
زیرا که در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام در همی میزد و تفکر میکرد در رویای خود که ذبح دیده بود کذا فی القاموس و رفتن بمنی و بیتوتت در ان نزد ما واجب نیست بلکه

وركب النبي صلى الله عليه وسلم فصلى بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر وسوار شد آن حضرت بسوی منی ورسید بمنی پس گذارد در منی این پنج نماز و شب در منی بیتوت
کرد ثم مكث قليلا پستر درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز فجر حتى طلعت الشمس تا آنکه برآمد آفتاب وامر بقبة من شعر تضرب له بنمرة وامر کرد بخیمهٔ از موی که زده شود
برای وی صلی الله علیه وسلم در وادی نمره بفتح نون وکسر میم که قریب وادی عرفات است ومنتهای زمین حرم است وآنجا کوهی است که بر وی مناره است کا امیرالمومنین عمر رضی الله عنه
از برای نشان حرم بنا کرده وعرفات از حل است ونمر نام حیوان مشهور است که اورا پلنگ گویند این کوه را که نکته های سفید وسیاه دارد بآن تشبیه کردند فسار رسول الله پس رفت
وراند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات ولا تشك قريش الا انه واقف عند المشعر الحرام وگمان نمی بردند قریش مگر آنکه آن حضرت وقوف کننده است نزد
مشعر حرام که نام کوهیست بمزدلفه که آنرا قزح می گویند كما كانت قريش تصنع في الجاهلية چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند وآنرا موقف
حمس واهل حرم الله میگفتند وبعرفات نمیرفتند بخلاف سایر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آن حضرت نیز وقوف بمزدلفه خواهد کرد فاجاز رسول الله پس تجاوز کرد و درگذشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتى اتى عرفة تا آنکه آمد عرفه را وعرفه بفتح راء مفرد بمعنی مکان وزمان هر دو می آید وعرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان است ووجه تسمیه بعرفه بیاید
فوجد القبة قد ضربت له بنمرة پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است برای وی بنمره فنزل بها پس فرود آمد بنمره حتى اذا زاغت الشمس امر بالقصواء تا آنکه وقتی
گشت آفتاب ووقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوا که ناقهٔ آن حضرت بود فرحلت له پس پالان کرده شد قصوا برای آن حضرت فاتى بطن الوادي پس آمد آن حضرت درون
وادی نمره ومغاک آنرا فخطب الناس پس خطبه خواند وخطاب کرد مردم را وقال وگفت ان دماءكم واموالكم حرام عليكم بدرستیکه خونهای شما ومالهای شما بناحق حرام است بر شما كحرمة
يومكم هذا همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است في شهركم هذا درین ماه شما یعنی ذی الحجه في بلدكم هذا درین شهر شما یعنی مکه واین تاکید وتقریر است حرمت دماء واموال را وعرب
همه قایل بودند بحرمت این روز وماه وشهر که نا با بینها در وی حرام است الا كل شيء من امر الجاهلية تحت قدمي موضوع آگاه باشید که هر چیز وهر رسم از کار جاهلیت زیر
دو پای من نهاده شد وپست وپامال است یعنی خوار وباطل ومتروک است ودماء الجاهلية موضوعة وخونهای زمان جاهلیت موضوع ومتروک وهدر است یعنی رسم اهل جاهلیت
آن بود که کینه نگاه میداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذشت کینه میکشیدند ومی کشتند پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنهمه را باطل گردانید وفرمود وان اول دم
اضع من دمائنا دم ابن ربيعة بن الحارث بدرستیکه نخست خونیکه می نهم وهدر میکنم از خونهای قبیلهٔ ما دم پسر ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب است حارث عم رسول الله است
صلی الله علیه وسلم وربیعه پسر وی صحابی است در خلافت امیرالمومنین عمر رضی الله عنه وفات یافت واو را پسری بود نامش آدم یا تمام یا ایاس در جنگی که میان سعد وهذیل بود سنگی بوی رسیده
وکشته شد وكان مسترضعا في بني سعد وبود پسر ربیعه شیر داده شده در قبیلهٔ بنی سعد فقتله هذيل پس کشتند او را هذیل بضم ها وفتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد وهذیل شده
واز اینجا معلوم شد که صحیح دم ابن ربیعه است بزیادت لفظ ابن چنانکه در عبارت مشکوة از روایت مسلم واقع شده است ودر نسخ مصابیح که دم ربیعه واقع شده بی ذکر لفظ ابن جمعی از اهل علم
گفته که راویان این حدیث خطا کرده اند که دم ربیعه نقل کرده اند وصواب دم بن ربیعه است پس بعضی لفظ ابن را در نسخ مصابیح الحاق کرده اند وتورپشتی می گوید که ما تسلیم نمی کنیم این تخطیه را با وجود
امکان تقریر معنی حدیث بر وجه صواب وحال آنکه این روایت بخاریست وجماعهٔ از علما نقل کرده وحفاظ روایت کرده اند که دم ربیعه ووجه صحت آنست که اضافت دم بربیعه بجهت آنست
که وی ولی دم است ودم را چنانکه اضافت بمقتول توان کرد بولی وی نیز توان کرد وضمیر در کان مسترضعا راجع بمقتول است فافهم باز فرمود آن حضرت وربا الجاهلية موضوع وربای
زمان جاهلیت نهاده شده وساقط گردانیده شده است واول ربا اضع من ربانا ربا عباس بن عبد المطلب ونخست ربائیکه می نهم از ربای قبیلهٔ ما ربای عباس بن عبد
المطلب است فانه موضوع كله پس بدرستیکه ربای عباس موضوع وباطل است وعباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم در جاهلیت ربا میخورد واموال وی بحکم ربا بر ذمه
مردم بود آنهمه را از ذمهٔ ایشان نهاد وباطل گردانید وباز فرمود فاتقوا الله في النساء پس تقوی وپرهیز کنید از عذاب خدا در زنان واداء حقوق ایشان فانكم اخذتموهن بامان الله
پس بدرستیکه شما گرفته اید زنان را بامان خدا وعهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان واستحللتم فروجهن بكلمة الله وحلال کرده اید فرجهای
زنان را بکلمهٔ خدا که امر خدا فانكحوا است یا بایجاب وقبول که بدان امر کرده یا بکلمهٔ توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز مرد مسلمان را ولكم عليهن ان لا يوطئن فرشكم احدا تكرهونه
ومر شما راحق است بر زنان اینکه پامال نگردانند فراشهای شما را هیچ یکی را که ناخوش میدارید شما او را ایطاء از وطی است بمعنی پی سپر کردن کنایت است از قادر گردانیدن غیر بر درآمدن بر ایشان و
اختلاط کردن وسخن گفتن چنانکه عادت عرب بود فان فعلن ذلك فاضربوهن ضربا غير مبرح پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشانرا زدنی غیر موثر ومولم وبرح بحاء مهمله سختی وگزند ومشقت
واز اینجا معلوم میشود که ایطای فرش کنایت از زنا نیست والا عقوبت آن عقوبت زنا میبود ولهن عليكم رزقهن وكسوتهن بالمعروف ومر زنانراست بر شما روزی ایشان
وجامهٔ ایشان بر وجه مشروع واعتدال ورزق روزی دادن وکسوت جامه وجامه پوشانیدن کسی را وقد تركت فيكم ما لن تضلوا بعده ان اعتصمتم به وتحقیق گذاشته ام در شما
چیزی که هرگز گمراه نمیشوید بعد از وجود وی وگذاشتن وی باختیار وقبول وی وعمل بوی اگر چنگ در زنید وپناه گیرید بآن چیز وکدام است آن چیز كتاب الله کتاب خدا است که قرآن مجید است
وسنت در حکم وی ومتمم او است یا آنچه نوشته است خدا وفرض گردانیده است بر شما وفرموده وانتم تسألون عني وشما پرسیده میشوید در قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن
احکام دین واداء امانت ونصیحت فما انتم قائلون پس چه خواهید گفت شما قالوا نشهد انك قد بلغت وادیت ونصحت گفتند صحابه گواهی میدهیم یعنی پیش خدا که تو بتحقیق
رسانیدی رسالت را وادا کردی امانت را ونصیحت کردی امت را ونصیحت خالص شدن وخیرخواهی نمودن فقال باصبعه السبابة پس اشارت کرد آن حضرت بانگشت شهادت خود

يرفعها الى السماء در حالى كه برميدارد آن انگشت را بسوى آسمان وينكبها الى الناس ومائل ميگردانيد ومى خميد آن را بسوى مردم وفى الصراح النكب كالنقط يعنى ميخمد اللهم اشهد اللهم
اشهد خداوندا گواه باش ثلث مرات سه بار گفت اين كلمه را يا سه بار كرد اشارت ونكت واستشهاد را وبعضى گفته اند كه ينكبها صواب آنست كه بباى موحده باشد بجاى تاى فوقانيه و در
مشارق گفته كه روايت بتاى دو نقطه فوق اوست وبعضى متقنين گفته كه صوابش بباى يك نقطه ومعنى تنكيب بر گردانيدن ونگونساركردن يعنى رد وقلب وى بجانب مردم اشارت كننده بجانب
ايشان زيرا كه آن حضرت سوار بود انتهى ونظر بانصاف معنى نكت بفوقانيه غير ظاهر است اگرچه بقرينه كلمه الى مجاز از اشارت تواند بود ودر مجمع البحار هر دو روايت آورده وگفته بفوقانى
بعيد المعنى ثم اذن بلال پس ندا بانگ نماز گفت بلال ثم اقام پس اقامت گفت وتكبير آورد فصلى الظهر پس گذارد آن حضرت نماز پيشين را ثم اقام پس اقامت گفت بلال فصلى العصر
پس گذارد آن حضرت نماز ديگر را ولم يصل بينهما شيئا ونگذارد ميان نماز ظهر وعصر چيزى را از سنن رواتب ونوافل ودرين استعجال وقوف است اينجا ميرسند هيچ جاى است كه فرض را
بجهة نفل ترك دهند جواب ميگويند در عرفات است كه فرض وقت نماز عصر است بجهت استعجال وقوف كه نفل است ترك مى نهند ثم ركب حتى اتى الموقف پس سوار شد آن حضرت
تا آنكه آمد جاى ايستادن را در عرفات فجعل بطن ناقته القصواء الى الصخرات پس گردانيد شكم ناقه خود را كه قصواء بود بسوى صخرات جمع صخر سنگ بزرگ ودر روايتى صخيرات بلفظ تصغير سنگهاى
خورد وسياه نزديك بجبل رحمت كه در آنجا موقف آن حضرت بود صلى الله عليه وسلم وجعل حبل المشاة بين يديه واستقبل القبلة وگردانيد حبل المشاة را كه نام موضعى است پيش
در آنجا پيش دو دست خود يعنى پيش خود وروى آورد بجانب قبله حبل بفتح حاى مهمله وسكون باى موحده ريگ كه دراز افتاده باشد وگفته اند توده ريگ مستطيل وجمع وى حبال است وبعضى گفته اند
حبال بحا در ريگ مانند جبال بجيم در غير ريگ ومشاة بضم ميم جمع ماشى واضافت حبل بمشاة از جهة اجتماع ايشانست در وى وقاضى عياض گفته كه مراد بحبل المشاة صف مشاة ومحل اجتماع
ايشان است تشبيه كرد صف ايشان را بحبل رمل وموقف آن حضرت صلى الله عليه وسلم در عرفات در آنجا بود واگرچه موقف شريف بشخصه متعين نشده است اما بايد كه در گرد همين موضع كه
باشد گاهى اينجا وگاهى آنجا نزديك به بناى قديم كه آنجاست كه عامه مردم آنرا مطبخ آدم عليه السلام ميگويند شايد كه بموقف شريف فائز گردد وباين نعمت مشرف شود فلم يزل واقفا حتى
غربت الشمس پس هميشه بود آن حضرت ايستاده تا آنكه فرو رفت آفتاب وذهبت الصفرة قليلا ورفت زردى اندكى حتى غاب القرص تا آنكه ناپديد شد قرص آفتاب تاكيد
وبيان غروب است تا كسى گمان نبرد كه مراد قرب غروبست واردف اسامة وپس خود سوار كرد اسامة بن زيد را ودفع وبرگشت وبيرون آمد از عرفات وسرعت كرد در سير حتى اتى
المزدلفة تا آنكه آمد مزدلفه را كه موضعى است درميان عرفات ومنى وبيتوتت در وى نزد ما واجب است وهمچنين نزد امام احمد وبعضى شافعيه ونزد بعضى از ايشان فرض است ووجه تسميه
اين بمزدلفه بجهت آنست كه مشتق از زلف بمعنى قربست ومردم در وى قريب بمنى كه محل مناسك است مى آيند ونيز زلف بمعنى زمين هموار جاروب داده را گويند وزمين اين موضع
همچنين واقع شده است ومزدلفه را جمع بفتح جيم وسكون ميم نيز گويند ومرويست از ابن عباس كه ميان آدم وحوا درين موضع اجتماعى واقترانى حاصل شد وتعارف در عرفات شده بود
والله اعلم بالصواب فصلى بها المغرب والعشاء پس گذارد آن حضرت در مزدلفه مغرب وعشاء را باذان واحد واقامتين بيك اذان ودو اقامت چنانكه ظهر وعصر را در عرفات
گزارده بود واين مذهب شافعى وزفر وبعضى ديگر از ائمه است ونزد امام ابوحنيفه وروايتى از امام احمد وبسيارى از علما بيك اذان ويك اقامت زيرا كه عشا اينجا در وقت خود است پس احتياج
باقامت جدا واعلام نباشد بخلاف عصر كه در غير وقت بود پس محتاج بود بزيادت اعلام ودر صحيح مسلم نيز از ابن عمر روايت كرده وترمذى نيز اين را تحسين وتصحيح نموده ولم يسبح بينهما شيئا و
نگذارد نماز نفل درميان مغرب وعشا چيزى وسبحة بضم سين نماز نفل را گويند ثم اضطجع پس بر پهلو نهاد آن حضرت وبخواب رفت حتى طلع الفجر تا آنكه طلوع كرد صبح ودرين شب
به تهجد بر نخاست با وجود آنكه سنت دائمى وى صلى الله عليه وسلم بود فصلى الفجر حين تبين له الصبح پس گذارد نماز فجر را در هنگاميكه ظاهر شد مر او را فجر واز ين كلام مفهوم ميگردد
كه نزد ديگران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنكه بعضى روايت كرده اند كه گزارد نماز صبح را در غير وقتش ودر روايتى گذارد در تاريكى وصواب آنست كه در وقت گذارد وليكن مردم شك داشتند كه
صبح طلوع كرده يا نكرده وآن حضرت را صلى الله عليه وسلم بوجهى يا بجهت كمال علم وى ظاهر شد كه طلوع كرده است ومراد آنكه در غير وقت گزارد يعنى در غير وقت معهود گزارد وسخن درين
باب در مواقيت صلوة گذشته است فليتذكر باذان واقامة پس گذارد نماز فجر باذان واقامت اين را براى دفع توهم گفت كه با وجود آنكه استعجال نمود ونيز در گذارد اما اذان واقامت
كه سنت مستمره بود ترك نداد ثم ركب القصواء حتى اتى المشعر الحرام پس سوار شد ناقه را تا آنكه آمد بر مشعر حرام كه نام موضعى ست در مزدلفه كه آنرا قزح ميگويند بضم قاف و
فتح زاى وحاء مهمله در آخر كه قريش در جاهليت وقوف در آن ميكردند چنانكه گذشت بدانكه در باب حج مشعر حرام ومشاعر حج وشعائر حج مذكور ميگردد ومشاعر جمع مشعر است وشعاير
جمع شعيره مراد امور حج ومناسك وعلامات آنست واصل از شعور بمعنى علم است فاستقبل القبلة پس روى آورد آن حضرت بقبله فدعاه وكبره وهلله ووحده
پس دعا كرد حق سبحانه را وتكبير وتهليل وتوحيد ياد كرد او را فلم يزل واقفا حتى اسفر جدا پس هميشه بود آن حضرت ايستاده تا آنكه روشن شد صبح خوب وتمام جد كوشيدن
در كار واين وقوف بمزدلفه واجب است نزد ما فدفع قبل ان تطلع الشمس پس براند وبيرون آمد از مزدلفه پيش از آنكه بر آيد آفتاب واردف الفضل بن عباس ورديف
گردانيد فضل بن عباس را چنانكه از عرفات اسامة بن زيد را رديف ساخته بود حتى اتى بطن محسر تا آنكه آمد بطن وادى محسر را بضم ميم وفتح حاء وكسر سين مشدده كه ميان مزدلفه ومنا
وبرزخ است ميان هر دو پاره از آنست ويا از ين ومشتق است از حسور بمعنى مانده شدن وتحسير مانده كردن واين وادى مانده ميكرد اند كه زند كانزا يا مانده گردانيده است اصحاب فيل را
چنانكه در بيان حكمت آن معلوم گردد فحرك قليلا پس جنبانيد ناقه را اندكى تيز راند واز بعضى احاديث مفهوم ميشود كه سخت تر راند وشايد كه قلت باعتبار زمان باشد كه مقدار مسافت وادى
ومستحب است شتاب رفتن از اين وادى واگر پياده است تيز رود واگر سوار است تيز راند بقصد دريافت شرف اتباع واختلاف كرده اند در سبب وحكمت تيز راندن آن حضرت صلى الله عليه وسلم

تا قعر اين وادي ومشهور آنست كه اين مكان نزول عذاب بود بر اصحاب فيل كه قاصد هدم بيت الله زاده الله تعظيما وتكريما آمده بودند پس مستحب داشت شتاب رفتن وگذشتن ازان و ثابت
شده است در صحيح امر كردن آن حضرت صلى الله عليه وسلم گذرندگان از ديار لوط و ديار ثمود را به تيز گذشتن و گريه كردن و عبرت گرفتن ازان و هم چنين بود عادت شريف در مواضعي كه نازل
شده در وي عذاب خدا و در مواهب لدنيه از اسنوي كه از علماي شافعيه است نقل كرده كه سبب وي آنست كه نصارى مي ايستادند در وي چنانكه رافعي گفته يا مشركان عرب مي ايستادند
چنانكه در وسيط گفته پس امر كرده شديم بمخالفت ايشان و امام شافعي در املا گفته كه جائز است كه اين تيز گذشتن از جهت عدم فراخي موضع باشد و بعضي گفته از جهت آنكه اين جاي بود شياطين را
و نشايد كه بعضي از فرار كنندگان از طاعون را در آنجا متمسكي متوهم گردد كه چون تيز گذشتن از مكان نزول عذاب مشروع است اين نيز ازين باب است و اين از نادانى و عدم فهم و غلط محض است زيرا كه امر
حضرت گذرندگان را به تيز گذشتن بجهت خوف حق و شهود قهر و جلال او است تعالى و نيز از شومي آن موضع نه آنكه آنجا عذابي نازل شده تا آنكه اگر مي ايستند نازل ميگردد عذاب اين با آن اصلا
نمي ماند و با وجود آن چون صريح نهي و منع و وعيد در گريختن از طاعون وارد شده اين قياس در مقابل نص است و فايده ندارد و گريختن در بعضي مواضع ديگر آمده است چنانكه كسى در خانه
نشسته بزلزله آمد چنانكه غالب ظن باشد در خانه است يا خانه را آتش گرفت و اگر مي ايستد ميسوزد از اينجا بايد برآمد و اگر اين را بران قياس كنند نيز صحيح نيست چه آنجا غالب ظن و اينجا محض
توهم است و فرق است ميان اسباب ظنيه و وهميه و مباشرت اين منافي توكل نيست و در وهميه منافي است و اينجا جز منع و نهي واقع نشده و بر ارتكاب آن وعيد و بر ترك موعود
واقع شده ديگر چه جاي سخن است اعاذنا الله من موجبات سخطه و اسباب عذابه ثم سلك الطريق الوسطى پس در رفت آن حضرت ميانه راه را و اين غير راهي است كه ازان رفته بود
آن راه نخست را طريق ضب ميگويند بضاد معجمه و تشديد باء موحده و اين راه طريق مازمين كه نام دو كوه است بكسر زاي و فتح ميم و لهذا در وقت رفتن بروادي محسر گذشته بود التي تخرج على
الجمرة الكبرى آن راهي كه بيرون مي آيد بر جمره اولي كه در جانب مزدلفه قريب مسجد خيف است مقصود تعيين طريق است اما امروز ازان جمره ميگذرند و بجمره مي آيند كه در جانب مكه است
و او را جمره عقبه ميگويند و عقبه بفتح عين و قاف راه در كوه و اين جمره در ته او است و بيعة العقبه كه انصار كردند نيز مضاف با و است و احكام رمي جمار بتفصيل در باب خود بيايد حتى
اتى الجمرة التي عند الشجرة تا آنكه آمد آن حضرت جمره را كه نزد درخت است مراد همين جمره عقبه است كه مذكور شد فرماها بسبع حصيات پس انداخت در وي
هفت سنگريزه را يكبر مع كل حصاة منها در حالي كه تكبير ميگفت با هر سنگريزه ازان سنگريزها مثل حصى الخذف مانند سنگريزهاى خذف بفتح خا و سكون ذال معجمتين سنگريزه
انداختن با انگشتان و محذفه بكسر ميم و سكون خا فلاخن و صورت خذف آنست كه سنگريزه را خسته وار در انگشت سبابه ميگيرند يا ميان دو انگشت و سبابه نهاده مي اندازند يا محذفه ميسازند
از چوب و بوي مي اندازند و در حديث از خذف نهي واقع شده است و اين مقصود بيان مقدار سنگريزها است در صغر و كبر و بعضي تفسير كرده اند حصى و خذف را بمقدار دانه باقلا و بعضي
گفته اند كلانتر از نخود و خوردتر از بندق و بعضي مثل پشك گوسفند رمى من بطن الوادي انداخت آن حضرت سنگريزها را از ميانه وادي كه جمره نزد انجا است ثم انصرف الى المنحر پس باز
گشت آن حضرت بسوي قربان جاي كه در منا بود فنحر ثلثا و ستين بدنة بيده پس نحر كرد آن حضرت شصت و سه شتر را بدست مبارك خود نحر شتر كشتن و بر سينه زدن نيزه و بيان
نحر و ذبح و آنكه در سنت در شتر نحر است و در غير وي ذبح در باب اضحيه گذشت ثم اعطى عليا رضي الله عنه فنحر ما غبر پس داد آن حضرت يعني شتران را يا كار را بعلى پس نحر كرد على
چيزي را كه باقي ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران و سابقا معلوم شد كه همه صد شتر بودند پس باقي سي و هفت باشد واشركه في هديه و شريك گردانيد آن حضرت على را رضي الله عنه در قرباني
خود ثم امر من كل بدنة ببضعة پس امر كرد آن حضرت بگرفتن گوشت پاره از هر شتر بضعه بفتحات واحد بدن بضم و سكون فجعلت في قدر پس گردانيده شد اين گوشت پاره ها در
ديگ فطبخت پس پخته شد آن گوشت پارها فاكلا من لحمها پس خوردند هر دو يعني حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم و حضرت على رضي الله عنه از گوشت هدايا از گوشت قدري و
قدري مي آيد وشربا من مرقها و نوشيدند از شوربای آن مرق بفتح ميم و راء شوربا بجهت آنكه مستحب است كه از قربانى خود چيزي بخورند و باقي گوشتها بخش كردند و در روايتي آمده كه نثار
كردند و فرمودند كه هر كه خواهد بگيرد و تاراج كند ثم ركب رسول الله بعد از قرباني كردن سوار شد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فافاض الى البيت پس شتابي راند بسوي خانه
كعبه و طواف كرد و اين را طواف افاضه گويند و اين ركن ديگر است از حج بعد از وقوف بعرفه و با اين تمام ميشود حج و اين افضل است روز نحر و بعد ازوي نيز جائز است فصلى بمكة
الظهر پس گذارد در مكه نماز پيشين را اين روايت جابر است و عائشه نيز همين جانب است و در روايت ابن عمر آمده كه نماز گذارد پيشين را بمنا بعد از برگشتن از مكه و هر دو روايت صحيح است
و سخن درينجا بسيار است و در شرح همين شده والله اعلم فاتى على بني عبد المطلب پس آمد آن حضرت بر پسران عبد المطلب كه عباس و اولاد وي بودند و عبد المطلب نام جد
آن حضرت است و منصب سقايه زمزم بدست ايشان بود يسقون على زمزم در حالي كه آب ميدادند مردم را بر زمزم فقال پس گفت آن حضرت انزعوا بني عبد المطلب
بكشيد آب از زمزم اي پسران عبد المطلب فلولا ان يغلبكم الناس على سقايتكم پس اگر نمي بود خوف اين كه غالب آيند بر شما مردم در كشيدن آب از زمزم و اجتماع و ازدحام ايشان بران
از جهت اتباع فعل من و بيرون آيد اين منصب از دست شما لنزعت معكم هر آينه ميكشيدم من آب از زمزم از جهت فضل و شرف اين فعل فناولوه دلوا فشرب منه پس دادند
آنحضرت را دلوي از آب زمزم پس نوشيد آن حضرت ازان آب اين احكام در حديث جابر رضي الله عنه واقع شده و احكام ديگر بعد از طواف هست كه در ايام منى آنرا ميكنند هم در محل خود
مذكور گردد ان شاء الله تعالى رواه مسلم وعن عائشة رضي الله عنها قالت خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع گفت عائشه بيرون آمديم ما
با آن حضرت در حجة الوداع فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحج پس بعضي از ما كسي بود كه احرام بست و تلبيه كرد بعمره و بعضي از ما كسي بود كه احرام بست بحج و تلبيه كرد بحج فلما
قدمنا مكة پس هنگاميكه قدوم آورديم بمكه فقال پس گفت رسول الله پيغمبر خداي صلى الله عليه وسلم من اهل بعمرة ولم يهد فليحلل كسيكه اهلال كرد بعمره و هدي نفرستاد

پس باید که حلال شود و برآید از احرام یعنی احرام بندد بحج در ایام حج ومن احرم بعمرة واهدى فليهل بالحج مع العمرة وکسی که احرام بست بعمره و هدی فرستاد پس باید که اهلال کند بحج با عمره ثم
لا يحل حتى يحل منهما بعد از ان حلال نشود تا آنکه حلال شود از هردو وفی روایة فلا يحل حتى يحل بنحر هديه و در روایتی چنین آمده که پس حلال نشود تا آنکه حلال شود به نحر کردن هدی
خود ومهل بعمره این حکم دارد ومن اهل بحج فليتم حجه وکسیکه احرام بست بحج پس باید که تمام کند حج خود را قالت گفت عائشه فحضت پس حیض کردم من ولم اطف بالبيت وطواف نکردم
بخانهٔ کعبه برای عمره ولا بين الصفا والمروة و نه طواف کردم میان صفا و مروه مراد بطواف اینجا سعی است و بر سعی نیز اطلاق طواف آمده است فلم ازل حائضا پس همیشه بودم من
حائض حتى كان يوم عرفة تا آنکه شد روز عرفه ولم اهل الا بعمرة واحرام نه بسته بودم من مگر برای عمره فامرني النبي صلى الله عليه وسلم ان انقض راسي وامتشط پس امر کرد مرا آن حضرت
که بگشایم سر خود را و شانه کنم یعنی برآیم از احرام و مباح کردانم آنچه حرام شده بود با احرام واهل بالحج واحرام بندم بعد از ان بحج واترك العمرة و ترک کنم عمره را ففعلت پس کردم من آنچه فرمود آن حضرت
حتى قضيت حجي تا آنکه تمام کردم حج خود را فبعث معي عبد الرحمن بن ابي بكر فرستاد با من برادر مرا که عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر عائشه بود از یک مادر و امرني
ان اعتمر مكان عمرتي و امر کرد مرا که عمره کنم در بدل عمرهٔ من که فوت شده بود از من بجهت حیض و برآمده بودم از احرام آن من التنعيم احرام بندم این عمره را از تنعیم که جایی است
بیرون مکه بر سه میل نزدیکترین زمین حل بحرم و در آنجا جاییست که آنرا مسجد عائشه می گویند یعنی جای احرام بستن وی از آنجا و عوام الناس این تنعیم را عمره گویند چون از برای عمره احرام
از آنجا می بندند قالت گفت عائشه فطاف الذين كانوا اهلوا بالعمرة بالبيت پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند برای عمره بخانهٔ کعبه وبين الصفا والمروة و سعی کردند
میان صفا و مروه ثم حلوا پستر حلال شدند و برآمدند از احرام ثم طافوا طوافا بعد ان رجعوا من منى بعد از ان طواف کردند بعد از آن که بازگشتند و آمدند از منا روز نحر طواف زیارت
واما الذين جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا طوافا واحدا و اما آن کسانیکه جمع کردند حج و عمره را و قران کردند پس طواف نکردند مگر یک طواف روز نحر برای حج و عمره معا متفق عليه
وعن عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالعمرة الى الحج تمتع کرد آن حضرت بعمره بسوی حج فساق معه الهدى من ذي الحليفة پس راند و برد
با خود هدی را از ذی الحلیفه که آن جای احرام است وبدأ فاهل بالعمرة و آغاز کرد پس اهلال کرد بعمره ثم اهل بالحج پستر اهلال کرد بحج فتمتع الناس مع النبي پس تمتع کردند مردم با پیغمبر صلى الله
عليه وسلم بالعمرة الى الحج بعمره بسوی حج چنانکه صورت تمتع است فكان من الناس من اهدى ومنهم من لم يهد پس بود از مردم کسیکه هدی برد با خود و بعضی از ایشان کسی بود که هدی
نبرد فلما قدم النبي صلى الله عليه وسلم مكة قال للناس پس هنگامیکه قدوم آورد آن حضرت بمکه گفت مر مردم را من كان منكم اهدى فانه لا يحل من شيء حرم منه کسی که
هست از شما که اهدا کرده پس بدرستیکه وی حلال نشود از هیچ چیزی که حرام شده از وی یعنی از احرام نبرآید و هم بران حال که بوده باشد حتى يقضي حجه تا آنکه بگذارد حج خود را ومن لم يكن منكم اهدى ۱۱
فليطف بالبيت وبالصفا والمروة و کسیکه نباشد از شما که اهدی کرده پس باید که طواف کند بخانهٔ کعبه و بصفا و مروه وليقصر و باید که قصر کند موی خود را و فی این است و الا حلق افضل است
وليحلل و باید که حلال شود و آنچه از مناسک و اعمال عمره است بجا آرد چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن در اینجا آنست که از این حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم متمتع بود و صحیح
آنست که آن حضرت قارن بود و تاویل این حدیث آنست که مراد بتمتع معنی لغوی است که انتفاع و التذاذ است و شک نیست که این معنی در قران موجود است از جهت اکتفا از دو نسک
بنسک واحد یا مراد آنست که امر کرد اصحاب را بتمتع و اسناد تمتع بحضرت وی بطریق اسناد بسبب است چنانکه میگویند بنا کرد پادشاه شهری را زیرا که چون بنا بامر او است گویا خود بنا کرده اما روایت
آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم منفرد بود پس وجه آنست که نخست احرام حج بست پس از ان نیت عمره کرد و قارن شد هر که لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها برای حج احرام بست و افراد کرد و این
تاویلات بجهت تطبیق میان روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیار است در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است والله اعلم بالصواب بعد از ان حال متمتع را که هدی نبرد بیان نمود که
چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد ثم ليهل بالحج پستر باید که چون ایام حج برسد احرام بندد برای حج وليهد و باید که اهدا کند که هدی کردن و اراقت دم نمودن واجب است مر
متمتع را برای شکر گذاری این نعمت که توفیق ادای هر دو نسک یافت فمن لم يجد هديا پس کسی نیابد هدی را فليصم ثلثة ايام في الحج پس باید که روزه دارد سه روز در حج هر سه روز که باشند
و افضل آنست که سابع و ثامن و تاسع باشد و بعضی گفته اند که پیش از تاسع دارد وسبعة اذا رجع الى اهله و روزه دارد هفت روز وقتی که برگردد بسوی خانهٔ خود که مجموع ده روز باشد در قرآن مجید
مطلق رجوع واقع شده است زیرا که فرمود وسبعة اذا رجعتم پس بعضی تفسیر کرده اند آنرا رجوع باهل و بعضی بفراغ از اعمال حج و برآمدن از منا و رجوع بمکه بیضاوی گفته که مذهب ابی حنیفه این است و
طیبی نیز موافق آن گفته اما در هدایه گفته که اذا رجع الى اهله و ظاهر این حدیث موید این مذهب است و چون آن حضرت قدوم آورد بمکه و امر کرد اصحاب را بدانچه کرد فطاف حين قدم مكة
پس طواف کرد هنگامیکه رسید بمکه واستلم الركن اول شيء و بوسه داد حجر اسود را نخست از هر چیز ثم خب ثلثة اطواف پستر پویه کرد و رمل کرد چنانکه گذشت در سه طواف که آنرا اشواط
میگویند که یکبار گرد کعبه گشتن است ومشى اربعا و مشی کرد بطریق معتاد آهسته چهار مجموع هفت طواف و شوط شد که آنرا طواف گویند فركع حين قضى طوافه بالبيت عند المقام
ركعتين پستر گذارد هنگامیکه تمام کرد طواف بیت را نزد مقام ابراهیم دو رکعت نماز را ثم سلم پستر سلام داد فانصرف پس برگشت از نماز فاتى الصفا پس آمد کوه صفا را فطاف بالصفا
والمروة سبعة اطواف پس طواف کرد بصفا و مروه هفت طواف مراد بطواف اینجا گشتن است میان این دو کوه هفت بار که آنرا سعی بين الصفا والمروه گویند ثم لم يحل من شيء
حرم منه پستر حلال نشد آن حضرت از هیچ چیزی که حرام شده از وی و از احرام نبرآمد زیرا که قارن بود و اگر متمتع هم بود هدی با خود داشت حتى قضى حجه ونحر هديه يوم النحر تا آنکه
گذارد حج خود را و نحر کرد هدی خود را روز نحر وافاض و ریخت بسوی مکه یعنی از منی بمکه آمد فطاف بالبيت پس طواف کرد بخانهٔ کعبه طواف زیارت ثم حل من كل شيء حرم منه پستر حلال
شد از هر چیزی که حرام شده بود از وی حتی نسا و پیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غیر نسا و اینجا حج تمام شد و مطلق از احرام برآمد وفعل مثل ما فعل رسول الله و کرد مانند آنچه کرد

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من ساق الھدی من الناس کسیکہ سوق ہدی کرد از مردم متفق علیہ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ھذہ عمرۃ استمتعنا بھا این عمرہ است کہ منفعت گرفتیم بآن فمن لم یکن عندہ الھدی فلیحل الحل کلہ پس کسیکہ نباشد نزد وی ہدی پس باید کہ حلال شود حلال شدنی ہمہ فان
العمرۃ قد دخلت فی الحج الی یوم القیمۃ زیرا کہ عمرہ بتحقیق درآمد در حج تا روز قیامت شرح این معنی گذشت رواہ مسلم وھذا الباب خال عن الفصل الثانی واین باب
تہی است از فصل ثانی الفصل الثالث عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد اللہ فی ناس معی روایت است از عطا گفت شنیدم جابر را درمیان مردمی کہ شریک بودند
بمن در شنیدن قال گفت جابر اھللنا اصحاب محمد احرام بستیم ما کہ اصحاب محمدیم صلی اللہ علیہ وسلم بالحج خالصا وحدہ بحج سادہ وبی آمیزش عمرہ تنہا قال عطا قال جابر
گفت عطا کہ گفت جابر فقدم النبی پس قدوم آورد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صبح رابعۃ مضت من ذی الحجۃ در صبح شب چہارم کہ گذشتہ بود از ماہ ذی الحجہ فامرنا
ان نحل پس امر کرد آن حضرت ما را کہ حلال شویم قال گفت آن حضرت حلوا واصیبوا النساء از احرام برآئید و برسید بزنان قال عطاء ولم یعزم علیھم و واجب نگردانید بر ایشان
رسیدن بزنان ولکن احلھن لھم ولیکن حلال گردانید زنان را برای ایشان ومباح گردانید وطی ایشان را فقلنا لما لم یکن بیننا وبین عرفۃ الا خمس پس گفتیم ما کہ ہنگامیکہ نباشد
میان ما ومیان عرفہ مگر پنج شب امرنا ان نفضی الی نسائنا امر کرد ما را کہ برسیم بسوی زنان خود ومباشرت کنیم ایشان را فناتی عرفۃ تقطر مذاکیرنا المنی پس بیائیم عرفہ را در حالی
کہ می چکد مذاکیر ما یعنی مردی ما آب منی قطر چکیدن و چکانیدن ومذاکیر جمع ذکر است بتحقیق بر خلاف قیاس قال گفت عطا یقول جابر بیدہ در حالیکہ اشارت میکند جابر بدست
از برای تمثیل چکانیدن مذاکیر منی را کانی انظر الی قولہ بیدہ یحرکھا عطا میگوید گویا کہ من نگاہ میکنم الآن بسوی اشارت جابر بدست خود کہ می جنبانید دست خود را از برای نمودن صورت
ذکر قال گفت جابر فقام النبی پس ایستاد و خطبہ خواند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فینا درمیان ما فقال قد علمتم انی اتقاکم للہ بتحقیق دانستہ اید شما کہ بدرستی کہ من پرہیزگارترین شمایم
ولو لا ھدیی لحللت کما تحلون واگر نمی بود ہدی من ہر آئینہ حلال میشدم من چنانچہ شما حلال میشوید ولو استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق الھدی واگر پیش میدانم
از کار خود چیزی را کہ پس دانستم یعنی اگر میدانستم کہ برآمدن از احرام اینچنین بر شما شاق خواہد آمد نمی راندم ہدی را ومن نیز از احرام می برآمدم فحلوا پس حلال شوید وبرآئید از احرام کہ حکم الہی عز
شانہ چنین است فحللنا وسمعنا واطعنا پس حلال شدیم ما وشنیدیم قول آن حضرت را بسمع رضا واطاعت وفرمان برداری کردیم قال عطاء قال جابر گفت عطا کہ گفت جابر
فقدم علی رضی اللہ عنہ من سعایتہ پس قدوم آورد امیر المومنین علی رض از یمن کہ برای گرفتن صدقات رفتہ بود سعی وسعایت خراج وباج ساعی باج ستان فقال بم
اھللت پس گفت آن حضرت علی را بچہ چیز وبچہ نوع احرام بستی تو قال بما اھل بہ النبی گفت علی رضی اللہ عنہ احرام بستم بچیزی ونوعی کہ احرام بست بآن پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم فقال رسول اللہ پس گفت مر علی را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاھد وامکث حراما پس ہدی کن یعنی بران ہدی با خود ودرنگ کن وبایست در حالی کہ
محرمی چنانچہ من کردہ ام قال واھدی لہ علی ھدیا گفت جابر پس گرفت ہدی برای خود علی رضی اللہ عنہ فقال سراقۃ بن مالک بن جعشم پس گفت سراقہ یا رسول اللہ
العامنا ھذا ام لابد آیا برای امسال ماست این حکم یا برای ہمیشہ است قال لابد گفت آن حضرت برای ہمیشہ است چنانکہ در فصل اول گذشت رواہ مسلم وعن عائشۃ
رضی اللہ عنہا انھا قالت قدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاربع مضین من ذی الحجۃ گفت عائشہ قدوم آورد آن حضرت یعنی بمکہ ہنگامیکہ چہار شب
گذشتہ بود از ذی الحجہ او خمس یا پنج شب فدخل علی وھو غضبان پس درآمد آن حضرت بر من وحال آنکہ وی خشمناک است فقلت من اغضبک پس گفتم من کہ در
غضب آورد ترا یا رسول اللہ ادخلہ اللہ النار درآرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ قال گفت آن حضرت اوما شعرت انی امرت الناس بامر آیا نمی دانی و خبر
نداری کہ من امر کردم مردم را بامری فاذا ھم یترددون پس ناگاہ مردم تردد وتوقف میکنند در امتثال آن ولو انی استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت
الھدی معی واگر میدانستم من از کار خود چیزی را کہ پس دانستم نمی آوردم ونمی راندم ہدی را ہمراہ خود حتی اشتریہ تا آنکہ میخریدم ہدی را اکنون بعد از احرام
ثم احل کما حلوا پس حلال میشدم چنانکہ حلال شدند مردم رواہ مسلم باب دخول مکۃ والطواف ذکر کردہ درین باب کیفیت دخول مکہ کہ از کدام سو در آید واز کدام جانب بدر
رود وچہ وقت در آید وذکر کردہ کیفیت طواف را وآنچہ لازم است او را از استلام حجر وغیر آن ومک بمعنی ہلاک ونقصان کردن است پس این بلد شریف را از نجہت مکہ میگویند کہ وی ہلاک میکند
فانی میگرداند گناہان را وہلاک میکند مر کسی را کہ ظلم کند والحاد ورزد در ان ومکہ بتیز نیز گویند وبک بمعنی کوفتن است از جہت کوفتن وی اعناق جباران را یا از جہت ازدحام خلائق نزد وی کہ بجوب
دق اعناق است یا از جہت آنکہ وی میکوید مردان را ومی شکند قوت وتیزی ایشان را بریاضت ومجاہدت وطواف گشتن گرد چیزی اکنون غالب آمدہ واسم شدہ گشتن گرد کعبہ زادہا اللہ
تعظیما وتشریفا الفصل الاول عن نافع قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکۃ الا بات بذی طوی گفت نافع کہ ابن عمر بود کہ قدوم نمی آورد مکہ را مگر آنکہ شب میکرد بذی طوی بفتح
طای مہملہ وبضم وکسر نیز آمدہ وفتح اصح وافصح واشہر است بتنوین وبی تنوین نام موضعی قریب مکہ داخل حرم در طرف راہ عمرہ حتی یصبح ویغتسل ویصلی تا آنکہ صبح میکرد ابن عمر وغسل می
کرد وبود نماز میگذارد وظاہر آنست کہ مراد نماز نفل است برای درآمدن این مقام شریف فیدخل مکۃ نہارا پس می درآمد مکہ را روزانہ واذا نفر منھا مر بذی طوی وبات بھا
حتی یصبح ویذکر ان النبی وذکر میکرد ابن عمر کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یفعل ذلک بود کہ میکرد آنرا کہ ابن عمر کرد از مبیت بذی طوی واغتسال وصلوۃ ودرین حدیث استحباب
در آمدن مکہ روزانہ است تا ببیند کعبہ را ودعا کند والآن عادت جاری شدہ بدر آمدن وقت سحر کسانی را کہ می آیند از جدہ وسنت موافق اول است واگرچہ جلوہ جمال سحر ذوقی وحالی دیگر
می بخشد ولیکن ظہور سلطان عزت وابہت وجلالت بیت اللہ زادہا اللہ تعظیما وتشریفا در وقت چاشت اظہر وابہر است عرف ذلک بالذوق والحمد للہ متفق علیہ وعن عائشۃ

رضی الله عنها قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم لما جاء مکة دخلها من اعلاها گفت عائشه که آن حضرت هنگامیکه می آمد مکه را در می آمد در آن از بالای او که همان جانب ذی طوی است و معلا که مقبره مکه است همان جانب است و معلا بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف لام است و عامه معلا میگویند بضم میم و تشدید لام وخرج من اسفلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر است متفق علیه وعن عروة بن الزبیر عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و ثقات ایشانست و خواهرزاده عائشه صدیقه است و پسر اسما بنت ابی بکر روایت میکند از عائشه که گفت قد حج النبی تحقیق حج کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبرتنی عائشة ان اول شیء بدأ به حین قدم مکة انه توضأ ثم طاف بالبیت پس خبر داد مرا عائشه که نخست چیزی که آغاز کرد آن حضرت بدان چیز در وقتی که قدوم آورد مکه را این بود که آن حضرت وضو کرد پستر طواف کرد بخانه کعبه و این طواف را طواف قدوم گویند ثم لم تکن عمرة پستر نبود عمره ثم حج ابوبکر پستر حج کرد ابوبکر فکان اول شیء بدأ به الطواف بالبیت ثم لم تکن عمرة ثم عمر ثم عثمان مثل ذلک یعنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم و این خلفای ثلثه رضی الله عنهم بمکه آمدند نخست کاری که کردند طواف کردند و هیچ عمره بجا نیاوردند و در بعضی روایات ثم لم یکن غیره یعنی نبود غیر طواف و بعضی گفته اند که این تصحیف است ولیکن معنی صحیح است پوشیده نماند که در احادیث سابق معلوم شد که آن حضرت و صحابه بعد از قدوم بمکه عمره کردند ولیکن هر که سوق هدی کرده بود بر احرام باقی ماند و هر که سوق نکرده بود از احرام بر آمد مگر آنکه مراد نفی عمره فسخ حج بعمره و بر آمدن از احرام است و عروة این کلام را در رد کسی گفت که زعم کرد که آن حضرت فسخ حج بعمره نمود و بیان کرد که آن حضرت بر قران خود باقی ماند مگر آنکسی که سوق هدی نکرد او را فرمود که از احرام بر آید و فسخ حج بعمره کند و بعد از عمره احرام دیگر برای حج بندد متفق علیه وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طاف فی الحج او العمرة اول ما یقدم بود آن حضرت که چون طواف میکرد در حج یا در عمره در اول قدوم آوردن سعی ثلثة اطواف سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط مراد رمل است که بیان آن گذشت ومشی اربعة و میرفت بروش معتاد در چهار شوط طواف که عبارتست از هفت بار گشتن گرد خانه کعبه و هر یک گشتن را شوط گویند بمعنی تک و در رسایل مناسک همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته است که جماعه از فقها اطلاق این لفظ را مکروه داشته اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند که طواف دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ جاهلیت است چنانچه در کراهت اطلاق یثرب بر مدینه طیبه گفته اند ثم یسجد سجدتین پستر میگذارد بعد از طواف دو رکعت ثم یطوف بین الصفا والمروة پستر طواف میکرد یعنی سعی میکرد میان صفا و مروه پس رمل در طوافی می بود که بعد از وی سعی است متفق علیه وعنه قال رمل رسول الله صلی الله علیه وسلم هم از ابن عمر است که گفت رمل کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من الحجر الی الحجر ثلثا از حجر اسود تا حجر اسود سه بار ومشی اربعا و مشی کرد چهار بار وکان یسعی ببطن المسیل اذا طاف بین الصفا والمروة و بود آن حضرت که سعی میکرد در مغاک جای سیلان آب چون طواف میکرد میان صفا و مروه بیان این در حدیث جابر گذشت رواه مسلم وعن جابر رض قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قدم مکة اتی الحجر فاستلمه هنگامیکه قدوم آورد آن حضرت مکه را آمد حجر اسود را یعنی ابتدای طواف از حجر اسود کرد ثم مشی علی یمینه پستر مشی کرد بر دست راست خود از برای طواف فرمل ثلثا و مشی اربعا پس رمل کرد سه طوف و مشی کرد در چهار رواه مسلم وعن الزبیر بن عربی تابعی است روایت میکند از ابن عمر و غیر وی روایت است از وی بحدیث در استلام حجر قال سأل رجل عن ابن عمر عن استلام الحجر گفت سوال کرد مردی از ابن عمر از بوسه دادن حجر اسود فقال پس گفت ابن عمر رأیت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یستلمه و یقبله استلام میکرد او را و بوسه میداد او را ازینجا معلوم شد که استلام شامل لمس بید و تقبیل بدهان هر دو را است و گویا مراد باستلام اینجا لمس بید است بقرینه مقابلت بتقبیل رواه البخاری وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت الا الرکنین الیمانیین گفت ابن عمر ندیدم من آن حضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه مگر دو رکن یمانی را که حجر اسود است و رکن یمانی را که محاذی اوست رکن یمانی نام همین رکن است ولیکن اینجا هر دو رکن را یمانی خواند بطریق تغلیب و بیت را دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی و دیگر رکن شامی و هر دو را شامیان میگویند و دو رکن یمانی را افضل است باعتبار بقای ایشان بر اصل بنای خلیل علیه السلام ازین جهت تخصیص کرده شده اند باستلام و رکن اسود افضل است بوجود حجر اسود در وی و لهذا تقبیل کرده میشود و در رکن یمانی اکتفا بلمس میکنند و از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم تقبیل رکن یمانی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام است ذکر کرده ایم آنرا در شرح سفر السعادت و تصحیح لفظ یمانی در شرح کرده شده است متفق علیه وعن ابن عباس رض قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع علی بعیر گفت ابن عباس طواف کرد آن حضرت در حجة الوداع بر شتر یستلم الرکن بمحجن در حالی که استلام میکرد حجر اسود را بچوبی که در دست وی بود با آن چوب اشارت بحجر میکرد و چوب را بوسه میداد و محجن بکسر میم و سکون حای مهمله و فتح جیم چوب سر کج مانند چوگان متفق علیه وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طاف بالبیت علی بعیر وهم از ابن عباس است که آن حضرت طواف کرد بخانه بر شتر کلما اتی علی الرکن اشار الیه بشیء فی یده هرگاه که می آمد و میرسید بر حجر اسود اشارت میکرد بسوی وی بچیزی یعنی بچوبی که در دست مبارک وی بود وکبر و تکبیر می بر آورد و در حدیث بوسه دادن آن چیز مذکور نیست رواه البخاری وعن ابی الطفیل صحابی است آخر الصحابة موتا و از خواص یاران و تابعان امیرالمومنین علی بود رضی الله عنهما قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیت و یستلم الرکن بمحجن معه و یقبل المحجن طواف میکرد بخانه و استلام میکرد رکن را بمحجن که با او بود و بوسه میداد محجن را در حدیث استلام رکن است بچوب و تقبیل آن و در حدیث سابق اشارت بمحجن بود و محصل آنکه بهر چه استطاعت دارد بکند بوسه یا استلام یا اشارت بدست یا بچوب و مانند آن رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله گفت عائشه بیرون آمدیم با [illegible] صلی الله علیه وسلم لا نذکر الا الحج در حالی که ذکر نمیکردیم در تلبیه مگر حج را فلما کنا بسرف طمثت پس هنگامی که بودیم بسرف حیض کردم من و سرف بفتح سین و کسر راء و فاء آخر نام موضعی است [illegible] نزدیک مکه و در آنجا مرقد ام المؤمنین میمونه است رض و نکاح وی نیز [illegible]

عفنا و فاف و موت وی ہم درین موضع اتفاق افتادہ بود فدخل النبی صلی اللہ علیہ وسلم وانا ابکی پس درآمد آن حضرت و حال آنکہ من گریہ میکنم از وقوع حیض کہ مبادا مانع
شود از گزاردن حج فقال لعلک نفست بلفظ معلوم پس گفت آن حضرت شاید کہ تو حیض کردی مراد از نفاس اینجا حیض است و در ولادت نفست بلفظ مجہول می گویند قلت نعم گفتم
آری قال فان ذلک شیء کتبہ اللہ علی بنات آدم گفت آن حضرت اندیشہ مکن زیرا کہ حیض چیزیست کہ نوشتہ شدہ است یعنی تقدیر کردہ است خدای تعالی آن را بر دختران
آدم بی واسطہ و در بعضی روایات آمدہ است کہ ابتدای آن از نسای بنی اسرائیل است و کلام در وی در باب حیض گذشت فاقضی ما یقضی الحاج پس بکن ای عایشہ ہر چہ می کنند
حاجیان غیر ان لا تطوفی بالبیت حتی تطہری جز آنکہ طواف مکنی بخانہ تا آنکہ پاک شوی متفق علیہ وعن ابی ہریرۃ رض قال بعثنی ابوبکر رضی اللہ عنہ
فی الحجۃ التی امرہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم علیہا گفت ابوہریرہ فرستاد مرا ابوبکر در حجی کہ امیر گردانیدہ بود او را آن حضرت برای حجہ یعنی بر اہل حجہ قبل حجۃ الوداع پیش
از حجۃ الوداع کہ آن حضرت بنفس شریف خود کرد سال نقا معلوم شد کہ چون حج فرض شد آن حضرت بجہت اشتغال بغزوات نتوانست رفت ابوبکر رضی اللہ عنہ را امیر حاج ساخت
یوم النحر فی رہط فرستاد مرا ابوبکر روز نحر میان گروہی کہ امرہ ان یؤذن فی الناس امر کرد ابوبکر آن گروہ را کہ اذان گویند و اعلام کنند در مردم احتمال دارد کہ ضمیر امر برابو
ہریرہ رود الا لا یحج بعد العام مشرک آگاہ باشید کہ حج نکند بعد ازین سال ہیچ مشرکی حج کردن مخصوص مسلمانان باشد ولا یطوفن بالبیت عریان و باید کہ طواف نکند
بخانہ کعبہ ہیچ برہنہ و این عادت اہل جاہلیت بود کہ برہنہ طواف میکردند و میگفتند عبادت نکنیم خدا را در جامہای کہ گناہ میکنیم در آن متفق علیہ

الفصل الثانی

عن المہاجر المکی قال سئل جابر عن الرجل یری البیت یرفع یدیہ گفت مہاجر کہ از تابعین است پرسیدہ شد جابر از مردی کہ می بیند بیت را بر میدارد ہر دو دست خود را
فقال قد حججنا مع النبی گفت جابر بتحقیق حج کردیم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلم نکن نفعلہ نبودیم پس نبودیم کہ بکنیم آن را و بنا بر این روایت است یعنی نبود آن حضرت کہ میکرد
آن را کہ مذہب ائمہ ثلثہ این است و امام احمد گفتہ دستہا بردارد و دعا کند و در شرح کتاب خرقی کہ در مذہب امام احمد است حدیثی درین باب روایت کردہ است و در بعضی رسایل
کہ در مذہب حنفی است ذکر کردہ اند کہ اول کہ نظر بر بیت افتد دعا کند ولابد رفع یدین از سنن دعا است واللہ اعلم رواہ الترمذی وابوداود وعن ابی ہریرۃ قال
اقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فدخل مکۃ روی آورد آن حضرت پس درآمد مکہ را فاقبل الی الحجر پس روی آورد سوی حجر اسود فاستلمہ پس استلام کرد حجر را
ثم طاف بالبیت پس طواف کرد بخانہ ثم اتی الصفا پس آمد بجبل صفا فعلاہ پس بالا بر آمد او را حتی ینظر الی البیت تا آنکہ نظر میکرد بخانہ فرفع یدیہ پس برداشت ہر دو
دست را فجعل یذکر اللہ ما شاء و یدعو پس گشت کہ ذکر میکند خدای تعالی را کہ میخواہد و دعا میکند پس ازین معلوم میشود کہ بنظر بسوی خانہ دست بر میداشت و دعا میکرد
مگر مراد از حدیث سابق در غیر این حالت کہ صعود صفا است باشد واللہ اعلم رواہ ابوداود وعن ابن عباس رض ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الطواف حول البیت
مثل الصلوۃ طواف کردن گرد خانہ مانند نماز است در ثواب الا انکم تتکلمون فیہ پس فرق این است کہ شما سخن میکنید در آن و سخن کردن مبطل نیست آن را چنانکہ نماز را و درین عبارت
ایمای است کہ اگر سخن نکند بہتر است فمن تکلم فیہ فلا یتکلمن الا بخیر پس کسیکہ سخن کند در طواف پس باید کہ تکلم نکند مگر بنیکی یعنی سخن نیک کند اگر چہ از جنس کلام ناس باشد و این
حدیث استدلال کردہ شدہ است بر اشتراط طہارت در طواف چنانچہ در نماز شرط است و مذہب ائمہ ہمین است ولیکن پوشیدہ نماند کہ حقیقت تشبیہ من کل الوجوہ مراد نیست زیرا کہ طہارت
ثوب و استقبال قبلہ و قراءت و سایر ارکان معتبر نیست ولیکن طہارت افضل است نزد ما و اتفاق دارند بر آن کہ نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند کہ برای غربا طواف افضل
است کہ غنیمت است و جای دیگر نخواہند یافت رواہ الترمذی والنسائی والدارمی وذکر الترمذی جماعۃ وقفوہ علی ابن عباس و ذکر کردہ است ترمذی جماعہ را
از رواۃ کہ وقف کردہ اند این حدیث را بر ابن عباس و گفتہ اند کہ این قول ابن عباس است ولیکن ظاہر آنست کہ این موقوف در حکم مرفوع خواہد بود واللہ اعلم وعنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نزل الحجر الاسود من الجنۃ فرود آمدہ است حجر اسود از بہشت وہو اشد بیاضا من اللبن و وی در حال نزول سخت تر بود در سفیدی از شیر فسودتہ خطایا
بنی آدم پس سیاہ گردانیدہ است او را گناہان اولاد آدم در رسیدن دستہای ایشان رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح و گفتہ اند کہ درین حدیث امتحان
ایمان مراد است اگر کامل الایمان است قبول میکند آن را بی تردد و بی تاویل و ضعیف الایمان تردد میکند و کافر منکر میشود و لعمری درین حدیث چیزی نیست کہ مخالف دلیل قاطع کہ حکم با محال
آن کند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاہر نمایند و قول اہل زیغ کہ مادہ استلام بنصوص کہ بہشت و آنچہ در اوست از جواہر مباین و مخالف است بحقیقت چیزہا کہ مخلوق اند درین دار
فانیہ در خواص و لوازم و در زوال و فنا و احاطہ آفات بدان و با این حجر خود آفات برسید تا آنکہ از دست قرامطہ و ملاحدہ شکست کہ ہنوز اثر آن در وی باقی است و جوابش آنست کہ تواند کہ بعد
از نزول در دار دنیا آن احوال متغیر و متبدل شدہ باشد چنانکہ در آدم علیہ السلام شدہ از گرسنگی و تشنگی و مانند آن و بعضی میگویند کہ مراد بودن او از جنت جہت وجود یمن و برکت و شرف و کرامت
او با چیزیست کہ از بہشت آمدہ است و سفید بودن او و سیاہ گشتن او بگناہان آدمیان تنبیہ است مر آدمیان را کہ عبرت گیرند کہ گناہان در جماد تاثیر میکنند چہ دلہای ایشان و این ہمہ تردد و
شک و تاویل از ظلمت باطن و جہل نفس است و راہ راست آنست کہ بظاہر آن ایمان بیارند و حقیقت آن را بعلم الہی تفویض نمایند و بگویند کہ ان اللہ علی کل شیء قدیر و در شرح زیادہ برین تبیین
و تفصیل و بسط و تطویل کردہ شدہ است وباللہ التوفیق فائدہ مشہور شدہ میان مردم کہ باقی ماندہ است در حجر اسود سفیدی چونکہ آن سفیدی میرود می آید قیامت یا نزدیک
میشود قیامت و فقیر حقیر درین متحیر بود کہ این را اصلی باشد یا نہ پس در تاریخ مکہ فاسی کہ تصنیف کردہ گفتہ کہ این چیز ذکر کردہ است کہ در حجر اسود نقطہ سفید دیدہ صغیر مشرق و بود در جلت
این چیز در سنہ پانصد و ہفتاد و نہ و فقیہ سلیمان عسقلانی در مناسک خود گفتہ کہ دیدم من در حجر اسود سہ جا سفیدی و بعد از آن دیدم کہ ہر وقت در نقصان بود و این در ہفتصد و ہشت بود

والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحجر وهم از ابن عباس است که گفت آن حضرت در شان حجر اسود والله ليبعثنه الله يوم القيمة بخدا سوگند
هر آینه می برانگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت له عينان يبصر بهما حالی که مر او را دو چشم است که می بیند بآن يشهد على من استلمه بحق گواهی میدهد و رقیب و حافظ می گردد
بر کسیکه استلام کرده است او را بحق یعنی با یمان و صدق و یقین حسبة لله گواهی میدهد بحق و راستی و این حدیث نیز محمول است بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر است بر ایجاد بصر و نطق
در جمادات و تاویل میکنند آن کسانی که در دل ایشان زیغ و تفلسف است و میگویند که این کنایت است از تحقق ثواب مستلم و عدم ضیاع اجر و سعی او و عجب است از بیضاوی که می گوید
غالب بر ظن آنست که مراد همین است اگرچه ممتنع نیست حمل او بر ظاهر و هیچ عجب نیست از بیضاوی زیرا که وی مجبول است نیز بر تفلسف و تاویل در تفسیر قرآن و شرح احادیث تجاوز الله عنه
رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الركن والمقام ياقوتتان من ياقوت الجنة گفت
ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را که میگفت بدرستیکه رکن یعنی حجر اسود و مقام یعنی مقام ابراهیم و آن سنگی است که در آن اثر پایهای او است علیه السلام هر دو یاقوت اند از جنس
یاقوت بهشت و یاقوت نام جوهری مشهور است طمس الله نورهما محو و ناپدید کرده است خدای تعالی نور این هر دو را ولو لم يطمس نورهما لاضاءا ما بين المشرق والمغرب
و اگر ناپدید نمیکرد نور این هر دو را هر آینه روشن میشد هرچه میان مشرق و مغرب است یعنی تمام دنیا و گویا حکمت در طمس نور آنست تا ایمان بغیب باشد امتحان ایمان درین صورت
رواه الترمذي و امام احمد حنبل در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود نیز روایت کرده اند وعن عبيد بن عمير هر دو لفظ مصغر است از کبار تابعین و ثقه است و در زمان نبوت
ولادت یافته و بعضی گفته اند آن حضرت را دیده والله اعلم روایت میکند ان ابن عمر كان يزاحم على الركنين که ابن عمر بود که انبوهی میکرد بر هر دو رکن رکن اسود و رکن یمانی زحاما
ما رأيت احدا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يزاحم عليه انبوهی کردنی که ندیدم من هیچ یکی از یاران آن حضرت را که انبوهی میکرد بر هر یکی از این دو رکن
قال ان افعل فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر اگر میکنم انبوهی منکر نشود بر من که محبت دارم بر آن زیرا که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم يقول میگفت ان مسحهما كفارة للخطايا بدرستیکه مالیدن این دو رکن بدست پوشنده است مر گناهان را وسمعته يقول و شنیدم آن حضرت را که میگفت من
طاف بهذا البيت اسبوعا کسیکه بگردد گرد این خانه هفت طوف فاحصاه پس محافظت کند بر رعایت واجبات و سنن و آداب آن كان كعتق رقبة باشد ثواب آن مانند ثواب
آزاد کردن بنده وسمعته يقول و شنیدم آن حضرت را که میگفت لا يضع قدما ولا يرفع اخرى ننهد کسی قدمی را در طواف و برنمیدارد دیگری را الا حط الله عنه بها خطيئة
مگر آنکه فرود می آرد و کم میکند خدای تعالی از آن کس بسبب آن قدم نهادن و برداشتن گناهی را وكتب له بها حسنة و می نویسد برای وی نیکی را یعنی در هر قدم گناهی کم
میکند و حسنه می نویسد رواه الترمذي وعن عبد الله بن السائب صحابیست اهل مکه قرأت از وی دارند و مجاهد بر وی خوانده قال سمعت رسول الله گفت شنیدم
پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول ما بين الركنين میگفت آن حضرت میان رکن یمانی و رکن اسود این دعا را ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا
عذاب النار گفته اند که صحیح نشده از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دعای در طواف مگر این دعا و دعاهای دیگر که میخوانند از صحابه و تابعین و سلف کرام آمده والله اعلم رواه ابو داود
وعن صفية بنت شيبة بعضی گفته اند که وی آن حضرت را دیده و بعضی گفته اند ندیده و ابن حبان او را در تابعین از کتاب ثقات نوشته و وی صفیه بنت شیبه بن عثمان بن
ابی طلحه حجبی است که کلید خانه کعبه در دست ایشان بود قالت اخبرتني گفت صفیه خبر داد مرا بنت ابي تجراة بضم فوقانیه و سکون جیم و فتح را پیش از الف و در بعضی نسخ بهمزه قالت
دخلت مع نسوة من قريش دار آل ابي حسين گفت بنت ابی تجراة در آمدم با زنانی چند از قریش سرای آل ابی حسین را ننظر الى رسول الله در حالی که نگاه میکنیم بسوی پیغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم وهو يسعى بين الصفا والمروة و آن حضرت میدوید میان صفا و مروه فرأيته يسعى وان مئزره ليدور من شدة السعي پس دیدم من او را که سعی می کرد و بدرستیکه
میزر آن حضرت هر آینه میگردید بسختی دویدن میزر بکسر میم و سکون تحتانیه بمعنی ازار آید که زیر می بندند و بمعنی لحاف و ملحفه بکسر میم بمعنی لباس که بالای همه لباسها باشد نیز می آید و اینجا این مراد است
وسمعته يقول و شنیدم آن حضرت را که می گفت اسعوا فان الله كتب عليكم السعي سعی کنید زیرا که حق تعالی نوشته است و واجب گردانیده است بر شما سعی را و سعی فرض است
نزد مالک و شافعی و احمد و نزد ما واجب است و بعضی تطوع گفته اند بظاهر کریمه فلا جناح عليه ان يطوف بهما رواه في شرح السنة ورواه احمد مع اختلاف روایت کرده است
این حدیث را در شرح السنه باین لفظ که گذشت و روایت کرده آن را احمد با اختلاف در لفظ وعن قدامة بضم قاف و تخفیف دال مهمله بن عبد الله بن عمار صحابیست قدیم الاسلام
ساکن شد مکه را و هجرت نکرد ان قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يسعى بين الصفا والمروة على بعير گفت دیدم آن حضرت را که سعی میکرد میان صفا و مروه
بر شتری سوار لا ضرب ولا طرد نه زدن بود و نه راندن و دور کردن مردم را چنانکه پیش ملوک و امرا می کنند ولا اليك اليك و نبود بکسو بکسو شو رواه في شرح السنة و
عن يعلى بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله بن امية بضم همزه و فتح میم و تشدید یا صحابیست خلیفه قریش اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را عامل عمر ابن الخطاب
بود بر نجران قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم طاف بالبيت مضطبعا گفت که پیغمبر خدا طواف کرد بخانه کعبه در حالی که مضطبع است و اضطباع ردا را زیر بغل راست
بر کتف چپ انداختن ببرد اخضر بجامه سبز رواه ابو داود وابن ماجة والدارمي وعن ابن عباس رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه اعتمروا
من الجعرانة روایت است از ابن عباس که آن حضرت و اصحاب وی عمره کردند از جعرانه که نام موضعی است چنانکه در میان عمره های آن حضرت سابقا معلوم شد فرملوا بالبيت ثلثا
پس رمل کردند بطواف بیت در سه شوط وجعلوا اردیتهم تحت اباطهم و گردانیدند ردا های خود را زیر بغلهای خود ثم قذفوها على عواتقهم اليسرى پس انداختند ردا ها را بر دوشهای

چپ خود و که معنی اضطباع است مشهور آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم از جعرانه شبانه شب بمکه آمد و هیچکس را خبر نکرد و ظاهر صحابه با وقات دیگر کرده باشند آنرا روایت میکند والله اعلم
رواه ابوداود الفصل الثالث عن ابن عمر قال ماترکت استلام هذین الرکنین الیمانی والحجر فی شدة ولا رخاء گفت ابن عمر رضی الله عنهما ترک
نکردم من بوسه دادن این دو رکن را که یمانی و حجر اسود است در سختی و نرمی یعنی در ازدحام و خلوت منذ رأیت رسول الله از آن باز که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم استلمهما
که بوسه میداد آن دو رکن را متفق علیه وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را چنین آمده است که قال نافع رأیت ابن عمر یستلم الحجر بیده گفت نافع دیدم
ابن عمر را بوسه میداد حجر اسود را بدست خود ثم قبل یده پس تر بوسید دست خود را وقال ماترکته منذ رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعله وگفت
ابن عمر ترک نکردم این را از آن باز که دیدم آن حضرت را که میکرد این را وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی
اشتکی گفت ام سلمه گله کردم بسوی آن حضرت که من بیماری دارم یعنی پیاده طواف نمی توانم کرد شکوا و شکایت بمعنی گله کردن و بمعنی بیمار شدن نیز می آید و این نیز راجع بمعنی
اول است گویا عضو وی گله میکند از حال خود فقال طوفی من وراء الناس وانت راکبة پس گفت آن حضرت طواف کن از پس مردمان و حال آنکه تو سوار باشی فطفت
ورسول الله پس طواف کردم من و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی الی جنب البیت نماز میکند در پهلوی خانه کعبه یقرأ بالطور وکتاب مسطور
در حالیکه میخواند سورهٔ والطور وکتاب مسطور را متفق علیه وعن عابس بعین مهمله و کسر موحده در آخر سین مهمله بن ربیعة بعضی او را از صحابه شمرده اند و بعضی از
تابعین ذکر کرده اند و اکثر برین اند قال رأیت عمر یقبل الحجر و یقول گفت دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه را که بوسه میداد حجر اسود را و میگفت انی لاعلم انک حجر ما
تنفع ولا تضر بدرستیکه من هر آئینه میدانم که تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا سود نمیکنی و زیان نمیرسانی ولولا انی رأیت رسول الله واگر نمیبودم که من دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقبلک بوسه میداد ترا ماقبلتک بوسه نمیدادم ترا می گویند که عمر این قول از جهت آن گفت تا بعضی قریب العهد باسلام در فتنه نیفتند بعبادت وی و
آورده اند که چون عمر رضی الله عنه این سخن گفت علی رض گفت باز مان از این سخن یا امیرالمومنین که وی نفع و زیان میکند باذن خدای عزوجل متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله
عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال وکل به سبعون ملکا یعنی الرکن الیمانی روایت میکند ابو هریره که گفت آن حضرت که موکل گردانیده شده اند بوی یعنی برکن
یمانی هفتاد فرشته فمن قال پس کسیکه بگوید اللهم انی اسالک العفو والعافیة فی الدنیا والآخرة ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار قالوا آمین میگویند آن هفتاد فرشته آمین هرگاه رکن یمانی را این فضیلت باشد رکن اسود را نیز ثابت شد بلکه زیاده بران و تواند که این خصلت و خاصیت مخصوص برکن یمانی
بود و رکن اسود را فضایل دیگر باشد اجل و اعظم و افزون رواه ابن ماجة وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من طاف بالبیت سبعا ولا یتکلم الا کسیکه
طواف کند بخانه کعبه و سخن نکند مگر سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله محیت عنه عشر سیأت محو کرده میشود از وی
ده بدی وکتب له عشر حسنات و نوشته شود برای وی ده نیکی ورفع له عشر درجات و بلند گردانیده شود برای وی ده پایه ومن طاف فتکلم و کسیکه طواف کند پس
سخن کند یعنی بآن کلمات مذکوره و مکرر آورد و من طاف را تا حکمی دیگر بوی منوط و مربوط گردانند وهو فی تلک الحال و حال آنکه وی در آن حال است و در بعضی نسخ فی تلک الحالة
خاض فی الرحمة برجلیه می در آید در رحمت بدو پای خود کخائض الماء برجلیه همچو آینده آب بدو پای خود اینچنین تقریر کرده طیبی معنی این حدیث را و گفته بنده ضعیف عصمه الله
که در خاطر فقیر خلجان میکند که معنی این حدیث شان باشد که اگرچه تکلم بکلام ناس کند نه بآنچه ذکر کرده شده از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر مقابل قول او ولا یتکلم الا بسبحان الله الخ با وجود آن او را ثواب است
که میباشد خائض در دریای رحمت بدو پای خود و اسفل بدن خویش از جهت بودن او عامل و عابد باسفل و نمی رسد رحمت تا اعلای او از جهت بودن او متکلم بغیر ذکر خدا و چون تکلم نکند بغیر ذکر خدا
کند مستغرق میگردد در دریای رحمت از پا تا سر و از اسفل تا اعلا والله اعلم فافهم وبالله التوفیق رواه ابن ماجة باب الوقوف بعرفة بدانکه وقوف بعرفه یکی از دو رکن حج است
و رکن عظیم است چنانکه وارد شده است که الحج عرفة عرفه اسم مکانی مخصوص است و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید و اما عرفات بلفظ جمع بمعنی مکان آید فقط و شاید که جمع باعتبار
نواحی و اطراف و تعدد محال وقوف است و وجه تسمیه بعرفات بجهت تعارف آدم و حوا است درین مکان بعد از هبوط چنانکه مشهور است یا از جهت آنست که جبرئیل تعلیم میکرد درین مکان
ابراهیم خلیل را مناسک حج و میگفت عرفت شناختی ابراهیم میگفت عرفت شناختم یا از جهت آنکه این مکانی معظم و مشهور است گویا معروف است پیش از تعریف و بعضی گفته اند که از جهت
تعرف عباد در وی بسوی خدا بعبادات و ادعیه و این معنی اگرچه مشترک است میان وی و امکنه دیگر ولیکن این مکان عظیم ترین مکانها است که موازی و معادل نیست او را هیچ مکانی از
امکنه ارضیه پس تسمیه کرده شد بدان کذا قیل و برین وجوه مشتق از معرفت است و بعضی میگویند که عرفه مشتق از عرف است بفتح عین و سکون را و اکثر استعمال کرده میشود آن در بوی خوش
و چون منی بوهای بد بجهت کشتن و ذبایح پیدا می گردد در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از آن روایح و وقوف بعرفه عبارتست از ایستادن در آن وادی اگرچه ساعتی باشد
و اگرچه در خواب باشد یک ساعت که درین موضع است و حاجی شد بعد از آن طواف است چنانکه گذشت الفصل الاول عن محمد بن ابی بکر الثقفی که تابعی ثقه است انه سأل
انس بن مالک روایت میکند که وی پرسید انس را وهما غادیان من منی الی عرفة و حال آنکه آن هر دو میرفتند وقت بامداد از منی بعرفه کیف کنتم تصنعون فی هذا الیوم مع
رسول الله پرسید چگونه بودید شما و چه کار میکردید و چه ذکر میکردید درین روز عرفه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقال کان یهل منا المهل فلا ینکر علیه بود که تلبیه میکرد
از ما هر که تلبیه کننده بود پس انکار کرده نمیشد بران ویکبر المکبر منا فلا ینکر علیه و تکبیر میگفت هر که تکبیر گوینده بود پس انکار کرده نمیشد بوی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تلبیه گویند

رواست ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت است و سنت آنست که تلبیه گویند و تکبیر روز عرفه مر غیر حاج راست نیست سنت آنست که تا رمی جمرة العقبه تلبیه میکرده باشند و اما تکبیر سنت است
در پس نمازها حاج و غیر حاج را متفق علیه وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نحرت ههنا روایت است از جابر که گفت آن حضرت که نحر کردم من
اینجا اشارت بموضعی معین میکند از منا که آن حضرت در آنجا نحر کرده و الآن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا منحر النبی نامند و تبرک را در آنجا عمارتی کرده اند ومنی کلها
منحر و منا همه محل نحر است در هر موضعی از منی که نحر کنند جایز است فانحروا فی رحالکم پس نحر کنید شما در منزلها و جایهای رخت خود این را در منی گفت و در عرفات گفت و
وقفت ههنا وعرفة کلها موقف و وقوف کردم من اینجا و عرفات همه محل وقوف است و در مزدلفه که او را جمع نیز گویند بفتح جیم بجهت اجتماع آدم و حوا در وی وازدلاف نیز
بمعنی قرب و اجتماع است گفت ووقفت ههنا وجمع کلها موقف و وقوف کردم من اینجا وجمع همه موقف است و شک نیست که مکان آن حضرت افضل و اشرف خواهد بود
اما جواز شامل است همه را رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من یوم اکثر من ان یعتق الله فیه عبدا
من النار من یوم عرفة گفت آن حضرت نیست هیچ روزی بیشتر از روزی از آزاد کردن خدای تعالی در آن روز بنده را از آتش دوزخ از روز عرفه وانه لیدنو و بدرستیکه وی تعالی
نزدیک میشود برحمت و مغفرت ثم یباهی بهم الملائکة پس مفاخرت مینماید و نازش میکند به بندگان که حاضر اند در آن موقف ملائکه را فیقول ما اراد هؤلاء پس میگوید
بملائکه چه میخواهند این بندگان من بلفظ استفهام تعجب تا ملائکه اعتراف کنند بفضل بنی آدم و پشیمان شوند از طعنی که در ایشان میکردند رواه مسلم الفصل الثانی عن عمرو بن
عبد الله بن صفوان تابعی قرشی است ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات عن خال له یقال له یزید بن شیبان روایت میکند عبد الله از خالی که مر او راست گفته میشود او را یزید
بن شیبان صحابیست قال کنا فی موقف لنا بعرفة گفت یزید بن شیبان بودیم ما در موقفی که بود ما را در عرفه در قدیم الزمان در عهد جاهلیت بمیراث آبا و اجداد و قوم ما آنجا وقوف
کرده آمده اند یباعده عمرو من موقف الامام جدا دور می انداخت یعنی وصف میکرد و بعید آن موقف را عمرو بن عبد الله از موقف امام بسیار و البته فاتانا پس آمد ما را ابن
مربع الانصاری بکسر میم و سکون را و فتح موحده نام او زید است یا یزید بن عبد الله فقال انی رسول رسول الله پس گفت من فرستاده پیغمبر خدایم صلی الله علیه وسلم
الیکم بسوی شما یقول لکم قفوا علی مشاعرکم میگوید آن حضرت شما را وقوف کنید شما بر مشاعر خود فانکم علی ارث ابیکم ابراهیم پس بدرستیکه شما بر میراث اید از میراث پدر کلان شما
که ابراهیم خلیل الله علیه السلام است حاصل معنی حدیث آنست که هر قومی و قبیله را از عرب پیش از زمان اسلام موقفی معین بود از عرفات که در آنجا وقوف میکردند و موقف قبیله ابن زید
بن شیبان در جایی بود که بسیار دور بود از موقف آن حضرت که موقف امام عبارت از آنست پس اینها خواستند که عرض نمایند که نزدیکتر باستند با حضرت خود تقرب نمود که خواهند در خواست
ابن صحابی را که ابن مربع می گفتند بر ایشان فرستاد که بجای خود باستند و از موقف قدیم که از پدران آمده است و مشاعر ایشان عبارت از آنست انتقال نکنند که عرفات همه موقف است
دوری و نزدیکی از موقف امام تفاوتی ندارد تا در تنازع و تخالف نیفتند رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال کل عرفة موقف همه عرفه و هر جزو وی موقف است هر جاییکه وقوف کنند صحیح است وکل منی منحر و همه منا منحر است در هر جای وی که نحر کنند جایز است وکل
المزدلفة موقف و همه مزدلفه موقف است وکل فجاج مکة طریق ومنحر و همه راههای مکه راه و منحر است فجاج بکسر فا جمع فج بفتح راه کشاده میان دو کوه یعنی از هر راه که بمکه در آیند
درست است و هر جاییکه در مکه نحر کنند رواست نحر در حرم باید و مکه حرم است لیکن در منی عادت شده است و روز نحر که دهم ذی الحجه است در منی میباشند آنجا قربانی میکنند و دماء دیگر
مثل هدی و دم شکر تمتع و نذر و جز آنها اگر در مکه کنند قصوری ندارد و مقصود از تسویه مواضع مذکوره اصل جواز و خروج از عهده است والا فضیلت موقف آن حضرت و منحر و طریق
وی باقی است کما لا یخفی رواه ابو داود والدارمی وعن خالد بن هوذة بفتح ها و سکون واو و ذال معجمه قال رایت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یخطب الناس
یوم عرفة خطبه میکرد مردم را روز عرفه یعنی در عرفات علی بعیر قائما فی الرکابین بر شتر سوار ایستاده در هر دو رکاب گویا که این بقصد انتفاع و حصول قوت در کلام بود تا از دور و نزدیک
همه بشنوند رواه ابو داود وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الدعاء دعاء یوم عرفة بهترین دعاها دعای روز عرفه است
که در عرفات کنند یا هر جا که کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیانست وخیر ما قلت انا والنبیون من قبلی و بهترین دعا و ذکری که گفته ام من و پیغمبران که پیش از من بوده اند
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه الترمذی وروی مالک عن طلحة بن عبید الله الی قوله لا
شریک له وعن طلحة بن عبید الله بن کریز بفتح کاف و کسر را و سکون تحتانیه و در آخر زای و عبید الله بلفظ تصغیر ابن حجر واقع شده است در نسخ مشکوة موافق آنچه واقع شده
در بعضی نسخ مصابیح و کاشف ذهبی و بعضی کتب دیگر و صواب عبد الله بدون یا موافق آنچه در اکثر کتب اسماء الرجال است تابعی است روایت میکند از وی حمید الطویل و حماد بن سلمه
و مالک و جز ایشان و حدیث او مرسل است و طلحه بن عبید الله از عشره مبشره است و وی طلحه بن عبید الله بن عثمان است و عثمان نام ابو قحافه است والد ابی بکر صدیق رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما رئی الشیطان یوما هو فیه اصغر گفت آن حضرت دیده نشده است شیطان در هیچ روزی که وی در آن روز خردتر باشد و لا
ادحر دال و حای مهملتین و نه دورتر رانده تر و لا احقر و نه خوارتر و خوردتر و لا اغیظ منه و نه خشم و غصه خورنده تر از خودش فی یوم عرفة که در روز عرفه میباشد یعنی شیطان
همیشه از مشاهده خیر و خوبی از آدمیان غصه میخورد و خوار میگردد و در روز عرفه از همه روزها بیشتر و زیاده تر است خواری و غصه وی وما ذلک الا لما یری من تنزل الرحمة و
نیست آن راندگی و خواری و غصه و غم شیطان در روز عرفه مگر بجهت چیزی که می بیند از فرود آمدن رحمت بر آدمیان وتجاوز الله عن الذنوب العظام و در گذشتن خدای تعالی از

گناهان بزرگ ایشان الا ما رئی یوم بدر مگر آنچه دیده شد از خواری وزاری و نزاری شیطان روز بدر که روز فتح و نصرت مسلمانان و عزت و شوکت اسلام بود دران روز خواری وی مانند
روز عرفه بود یا بیشتر فانه قد رأی جبرئیل یزع الملائکة پس بدرستیکه شیطان بتحقیق دید جبرئیل را در روز بدر که ترتیب میدهد ملائکه را و صفها راست میکند برای جنگ مشرکان و وزع بزای
وعین مهمله باز داشتن و منع کردن ولشکر را فراهم آوردن و وازع نقیح واو سرهنگ و سالار لشکر و باز دارنده رواه مالک مرسلا وفی شرح السنة بلفظ المصابیح روایت کرد این حدیث را
در شرح سنة بلفظی که در مصابیح مذکور است وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عرفة ان الله ینزل الی السماء الدنیا چون میباشد روز عرفه
بدرستیکه خدای تعالی فرود می آید باسمانی که پایان تر است یعنی قریب میشود برحمت واحسان و کرم فیباهی بهم الملائکة پس می نازد بآدمیان فرشتگان را فیقول انظروا الی
عبادی پس میگوید وی سبحانه بنگرید بسوی بندگان من اتونی شعثا غبرا ضاجین آمده اند درگاه رحمت مرا ژولیده موی غبار آلوده فریاد کننده برآرنده آواز را بتلبیه و ذکر و شعث
بضم شین جمع اشعث وغبر بضم غین جمع اغبر وضج بضاد معجمه بانگ و فریاد کردن من کل فج عمیق از هر راه کشاده دور و دراز اشهدکم انی قد غفرت لهم گواه میگیرم شما را برآنکه
بدرستی که من آمرزیدم ایشانرا فیقول الملائکة یا رب فلان کان یرهق پس میگویند فرشتگان ای پروردگار فلان کس از میان این حاضران میبود که نسبت بر هق کرده میشد و رهق
بدی کردن وارتکاب محارم کردن وظلم کردن و فلان و فلانة و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان اند قال گفت آنحضرت یقول الله میگوید خدای عزوجل قد غفرت
لهم بتحقیق آمرزیدم مرایشانرا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فما من یوم اکثر عتیقا من النار من یوم عرفة گفت آنحضرت پس نیست هیچ روزی بیشتر از روی آزاد
شدن در روی از آتش دوزخ از روز عرفه رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان قریش ومن دان دینها گفت عائشه
بودند قریش وکسانی که گرفته بودند دین قریش را و تابع ایشان بودند یقفون بالمزدلفة وقوف میکردند بمزدلفه از جهة ترفع و تفوق بر مردم و میگفتند ما اهل الله و ساکنان حرم
اوئیم بیرون نمی آئیم از حرم و مزدلفه حرم است و عرفات حل وکانوا یسمون الحمس و بودند قریش که نام کرده میشدند حمس بضم حا و سکون میم ومهمله جمع احمس بمعنی شجاع از حماسة
بمعنی شدت و شجاعت یا از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجای ایشان بحمسا که نام کعبه است زیرا که سنگهای او سیاه اند مائل بسفیدی وان سخت میباشد فکان
سائر العرب یقفون بعرفة پس بودند باقی عرب که وقوف میکردند بعرفه فلما جاء الاسلام امر الله نبیه پس هنگامیکه آمد دین اسلام امر کرد خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله
علیه وسلم ان یاتی عرفات که بیاید عرفات را فیقف بها پس وقوف کند در وی ثم یفیض منها پستر براند و سیر کند بشتابی از وی یفیض بضم یا از افاضه بمعنی اشک
وآب بکثرت و بیکبار روان شدن از عرفات فذلک قوله تعالی پس آنست معنی قول خدای تعالی ثم افیضوا من حیث افاض الناس پستر روان شوید و برآئید از انجا که روان
میشوند و میرانند مردم این خطاب برای قریش است و لازم می آید این امر مسلمانانرا نیز متفق علیه وعن عباس ابن مرداس صحابیست از مؤلفة القلوب اسلام آورده
پیش از فتح باندک زمانی و نیکو شد اسلام وی و شریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با نهصد کس از قوم خود وی از جماعه است که حرام کردانیده بودند خمر را بر نفس خود در جاهلیت ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از وی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة دعا کرد مر امت خود را در شبانگاه روز عرفه
بآمرزیده شدن گناهان مراد امتی است که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق است و اول ظاهر تر است فاجیب انی قد غفرت لهم ما خلا المظالم پس اجابت کرده شد
و قبول کرده شد دعای آنحضرت باین طریق که بدرستیکه من بتحقیق آمرزیدم مرایشانرا همه گناهانرا جز مظالم که مراد از آن حقوق عباد است جمع مظلمة بکسر لام و فتح آن و بعضی فتح را
منکر اند و بعضی ضم را نیز تجویز کرده اند و مظالم عام تر است که در مال باشد یا در عرض فانی آخذ للمظلوم منه پس بدرستیکه من گیرنده ام در بدل البته از برای مظلوم حق او را و این قسم
از گناهان را نمی بخشم و اخذ بلفظ متکلم نیز روایت است قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة گفت آنحضرت ای پروردگار من اگر میخواهی میدهی
مظلوم را از نعیم بهشت یعنی در بدل حق وی که ظالم گرفته است وغفرت للظالم و می آمرزی مر ظالم را فلم یجب عشیته پس اجابت کرده نشد و قبول کرده نشد دعای آنحضرت
در شبانگاه عرفه فلما اصبح بالمزدلفة پس هنگامیکه صبح کرد آنحضرت بمزدلفه اعاد الدعاء باز کرد دعا را فاجیب الی ما سأل پس اجابت کرده شد آنحضرت بسوی چیزی که
سوال کرده قبول افتاد دعای آنحضرت در آمرزیده شدن تمامه گناهان اگرچه مظالم باشند قال فضحک رسول الله گفت راوی پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم او قال تبسم یا گفت راوی بجای ضحک تبسم فقال له ابوبکر و عمر پس گفتند مر آنحضرت را ابوبکر و عمر بابی انت وامی ان هذه الساعة ما کنت تضحک فیها
پدر و مادر من فدای تو باد بدرستیکه این ساعتی است که نبودی تو که خنده میکردی در وی یعنی شان و مقتضای حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است آن
تاویل ابرای آن میکنیم که ابوبکر و عمر آنحضرت را هرگز پیش از این در مزدلفه ندیده بودند تا گویند که نبودی تو که خنده میکردی درین ساعت فما الذی اضحکک اضحک الله سنک
پس چه چیز خندانید ترا همیشه بخنداند خدای تعالی دندان ترا کنایت است از شادی و خوش حالی قال گفت آنحضرت ان عدو الله ابلیس لما علم ان الله عزوجل قد
استجاب دعائی وغفر لامتی بدرستیکه دشمن خدای که ابلیس است هنگامیکه دانست که خدای تعالی بتحقیق قبول کرد دعای مرا و بیامرزید مر امت مرا اخذ التراب فجعل
یحثوه علی رأسه گرفت خاک را پس گشت که می انداز د بهر دو دست خاک را بر سر خود ویدعو بالویل والثبور و دعا میکند بویل و ثبور و هلاک و میگوید یا ویلاه و یا ثبوراه
و ویل بمعنی وای و سختی و ثبور بمعنی هلاک و در قاموس گفته که ویل بمعنی حلول شر است و ثبور تبا بمعنی فضیحت و گفته اند که ویل نام وادی است در دوزخ فاضحکنی ما رأیت
من جزعه پس در خنده آورد مرا چیزی که دیدم من از بی صبری و ناله و فریاد او رواه ابن ماجة وروی البیهقی فی کتاب البعث والنشور بمانکه از این حدیث معلوم

میکرد که حج مکفر مظالم نیز میشود و طبرانی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمده از وفای حقوق و بیهقی گفته که مر این حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است
والا پس قول حق سبحانه و یغفر ما دون ذلک کافی است و ظلم داخل در مادون شرک است و در مواهب لدنیه میگوید که ترمذی گفته است که آنچه در حدیث صحیح آمده است که کسی که
حج کند و رفث نکند و فسق نورزد بیرون آید از گناهان همچو روزی که زائیده است او را مادر مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله نه حقوق العباد و در حقوق الله نیز ساقط
نمیکرد و نفس حقوق پس کسیکه بر ذمهٔ او نماز یا کفارات است و مانند آن از حقوق الله ساقط نمیکرد و زیرا که آن حقوق است نه ذنوب و ذنب نیست مگر تاخیر وی پس نفس تاخیر وی ساقط میکرد و
بحج نه آن حقوق بانفسها پس حج میبرد و ساقط میکرداند اثم مخالفت را نه حقوق و ابن تیمیه که از مشاهیر علمای محدثین است گفته کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میکرداند چیزیرا که واجب
است بروی از حقوق خدا همچو نماز که بر ذمهٔ او است مثلا توبه داده شود و الا ازین قول او و اگر توبه نکند قتل کرده شود و ساقط نمی کرد حق آدمی بحج اجماعا انتهی و درین کلام
از تشدید و تضییق چیزیست که مخفی نیست و مشهور آنست که حقوق الله مغفور است بحج و در حقوق عباد خلاف است و جمهور برانند که مغفور نیست و ظاهر احادیث عموم است
والله اعلم باب الدفع من عرفة والمزدلفة باب در بیان برگشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرفه و مزدلفه ظاهر آنست که بجای دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی
برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر بدفع بجهت آن کردند که چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم
بعضی را دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در احادیث فصول سابقه معلوم شده اینجا بیان کیفیت آن میکند الفصل الاول عن هشام بن عروة تابعی
است متفق بر ثقتش عن ابیه قال روایت میکند از پدر خود که گفت سأل اسامة بن زید کیف کان رسول الله پرسیده شد اسامه بن زید را که چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یسیر فی حجة الوداع حین دفع بچه کیفیت سیر میکرد در حجه وداع هنگامیکه برگشت از عرفات قال گفت اسامه کان یسیر العنق بود آن حضرت که سیر میکرد
شتاب و عنق بفتحتین سیر سریع و بعضی گفته اند میان آهستگی و شتابی زیاده بر مشی و بعضی گفته گام کشاده نهادن فاذا وجد فجوة نص پس چون می یافت فرجه تیزتر میرفت فی الصراح
فجوه بفتح فاء و سکون جیم قوله تعالی فی قصة اصحاب الکهف و هم فی فجوة منه و نص بصاد مهمله سیر شدید فوق عنق و فی الصراح نص نیک راندن نص ناقة میگویند وقتی که برآید نهایت
آنچه در واست از سیر و حمل وی استقصا و رسیدن نهایت چیزیست متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما انه دفع مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم
عرفة روایت است از ابن عباس که وی دفع کرد و بیرون آمد همراه آن حضرت روز عرفه فسمع النبی صلی الله علیه وسلم وراءه زجرا شدیدا و ضربا للابل پس
شنید آن حضرت در پس خود منع سخت و زدن مر شتران را که مردم مبالغه میکردند در تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند فاشار بسوطه الیهم پس اشارت کرد آن حضرت
بتازیانه خود بسوی مردم و قال و گفت ایها الناس علیکم بالسکینة ای مردمان بر شما باد که آهستگی و آرام و وقار ورزید فان البر لیس بالایضاع زیرا که نیکی کردن و ثواب
یافتن در باب حج و جز آن نیست به تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن و شتابی کردن بلکه باجتناب از محرمات و مکروهات نمودن و از رفث و فسوق دور بودن رواه
البخاری وعنه ان اسامة بن زید کان ردف النبی صلی الله علیه وسلم من عرفة الی المزدلفة و هم از ابن عباس است که اسامه بن زید بود سوار در پس آن حضرت
در سوار شدن از عرفه بسوی مزدلفه ثم اردف الفضل من المزدلفة الی منی پس سوار کرد آن حضرت در پس خود فضل بن عباس را در سواری که اسن اولاد عباس بود از
مزدلفه بسوی منی فکلاهما قال لم یزل النبی صلی الله علیه وسلم پس هر دو یعنی اسامه و فضل گفتند و روایت کردند که همیشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یلبی حتی رمی جمرة
العقبة تلبیه میکرد تا آنکه رمی کرد جمرهٔ عقبه در روز نحر و بعد از رمی تلبیه تمام کرد و ذکر جمرة العقبه در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید متفق علیه وعن ابن عمر رض
قال جمع النبی صلی الله علیه وسلم المغرب والعشاء بجمع گفت ابن عمر جمع کرد آن حضرت نماز مغرب و عشا هر دو را در یک وقت که وقت عشا است بگزارد در مزدلفه و جمع نام
مزدلفه است چنانکه گذشت کل واحد منهما باقامة گزارد هر یکی ازین دو نماز را باقامت یعنی هر یکی را تکبیر جدا برآورد و اگرچه اذان یکی بود چنانکه در فصل اول از باب حجة الوداع گذشت
ولم یسبح بینهما نگزارد نماز نفل میان این دو نماز و لا علی اثر کل واحدة منهما و نه در پی هر یکی از اینها یعنی نماز نفل اصلا نگزارد نه راتبه مغرب و نه عشا رواه البخاری
وعن عبد الله بن مسعود رض قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الا لمیقاتها گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر خدا را که گذارده هیچ نمازی را
مگر در وقتش الا صلوتین صلوة المغرب والعشاء بجمع مگر دو نماز که مغرب و عشا باشد در مزدلفه از اینجا معلوم شد که جمع میان صلوة که در سفر روایت میکنند بر آن وجهی که
شافعیه فهمیده اند محل سخن است و آنکه جمع میان ظهر و عصر در روز عرفه نگفت از جهت شهرت امر او است وصلی الفجر یومئذ قبل میقاتها و بگزارد نماز بامداد را در روز مزدلفه
پیش از وقت وی یعنی وقت معتاد وی که همیشه میگزارد و در تاریکی گزارد چنانکه مردم در شک و شبه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آن حضرت صلی الله علیه
وسلم دریافت بنور وحی یا بمزید علمی که داشت و حدیثی دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث است و مصرح است بآنکه بعد از طلوع فجر گذارده نه پیش از وی و در
بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود رض آمده که وی گذارد نماز فجر را بمزدلفه بعد از طلوع فجر و گفت که گذارد آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی توهم کرده اند که پیش از
دخول وقت گزارد و این خطا است و مخالف اجماع متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال انا ممن قدم النبی صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة
فی ضعفة اهله گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیفان اهل و عیال خود از نسا و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد
از اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این است و این جماعه را در شب فرستاد و فرمود که رمی جمرة العقبه نکنید مگر بعد از برآمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیاید

وقول امام ابو حنیفه همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه بکنید و نظر باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده‌اند پوشیده نماند که ظاهر
نظر بقاعدهٔ مستمرهٔ شافعیه آنست که مطلق را حمل بر مقید میکردند والله اعلم متفق علیه وعن الفضل بن عباس وكان رديف رسول الله صلى الله عليه وسلم ترديف
است از فضل و بود وی پس آن حضرت نشیننده بر ناقه انه قال في عشية عرفة وغداة جمع للناس حين دفعوا که آن حضرت گفت در شبانگاه عرفه و بامداد مزدلفه مردم را هنگامیکه
تیز راندند و دفع و زجر و ضرب بسیار کردند عليكم بالسكينة بر شما باد ای مردم که قرار و آرام کنید و شتابی و اضطراب نورزید وهو كاف ناقته و حال آنکه آن حضرت باز دارنده بود ناقهٔ خود را
از تیز رفتن کاف بتشدید فا از کف بمعنی باز داشتن حتى دخل محسرا تا آنکه درآمد وادی محسر را بسین مکسورهٔ مشدده وهو من منى و این وادی محسر از منا است و بعضی میگویند از
مزدلفه است و تحقیق آنست که برزخ است میان هر دو چنانکه گذشت قال عليكم بحصى مثل حصى الخذف الذي يرمى به الجمرة گفت آن حضرت بر شما باد که بردارید سنگریزه‌ها را
ازین وادی مانند سنگریزه خذف که رمی کرده میشود بآن جمره و سابقه بیان حصى الخذف گذشت ظاهر این حدیث آنست که سنگریزه‌ها از راه برداشتند و در بعضی روایات آمده که از مزدلفه
برداشته بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موضعی که بردارند جایز است مگر آن جمرات که بوی رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل
جواز باقی است لیکن خلاف اولی و افضل است و نیز اختلاف کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که برای رمی جمرة العقبه امروز بکار خواهند برد یا هفتاد که هفت امروز خواهند انداخت و
شصت و سه برای روزهای دیگر وقال لم يزل رسول الله و گفت فضل ابن عباس همیشه بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يلبي تلبیه میگفت حتى رمى جمرة العقبة
بعد از رمی جمره از تلبیه باز ماند رواه مسلم وعن جابر رض قال افاض النبي صلى الله عليه وسلم من جمع وعليه السكينة افاضه کرد یعنی روان شد آن حضرت از مزدلفه و
حال آنکه بود بر وی قرار و آرام وامرهم بالسكينة و امر کرد مردم را نیز بسکینه و آهستگی واوضع في وادي محسر و تیز راند در وادی محسر بیان این سابقا گذشت وامرهم ان يرموا
بمثل حصى الخذف و امر کرد مردم را که رمی کنند بمانند سنگریزه خذف که مقدار نخود یا بمقدار تشنک باشد چنانکه گذشت وقال لعلي لا اراكم بعد عامي هذا و گفت آن حضرت
باصحاب شاید که من نه بینم شما را بعد ازین سال یعنی پس بیاموزید احکام دین را و ازین جهت این حج را حجة الوداع گویند که آن حضرت تعلیم کرد احکام را و وداع کرد یاران را مؤلف میگوید که
لم اجد هذا الحديث في الصحيحين نیافتم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب مصابیح آن را در فصل اول دلالت میکند بر وجود آن در صحیحین الا في
جامع الترمذي مگر در جامع ترمذی آن را یافتم مع تقديم وتاخير با تقدیم بعضی الفاظ بر بعضی و تاخیر بعضی از بعضی و مقتضای این آنست که در فصل ثانی ذکر کرده میشد الفصل
الثاني عن محمد بن قيس بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و بفتح را و بمیم تابعی ثقه است قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان اهل الجاهلية كانوا
يدفعون من عرفة حين تكون الشمس كانها عمائم الرجال في وجوههم خطبه خواند آن حضرت پس گفت بدرستی که اهل جاهلیت بودند که روان میشدند از عرفه تا آنکه میبود آفتاب که گویا
دستارهای مردان است در رویهای ایشان قبل ان تغرب یعنی پیش از آن که فرو درود آفتاب طیبی در بیان وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چیزی را که می افتد از نور آفتاب هنگامیکه
نزدیک میشود بافق بعمامه زیرا که نور آفتاب میدرخشد در روی مردان مانند درخشیدن بیاض عمامه انتهى و بعضی گفته اند که گویا آفتاب هنگامیکه غائب میکرد و نصف گویا عمامه است بر سر کوه زیرا
که شکل عمامه نصف کرده است ومن المزدلفة بعد ان تطلع الشمس حين تكون كانها عمائم الرجال في وجوههم و روان میشدند از مزدلفه بعد از طلوع کردن آفتاب هنگامیکه
میشد آفتاب گویا که عمامهٔ مردان است در روی ایشان وانا لا ندفع من عرفة حتى تغرب الشمس و بدرستیکه ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب وندفع من المزدلفة
و روان شویم از مزدلفه قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدينا مخالف لهدي عبدة الاوثان سیرت و روش ما این مخالف است مر سیرت پرستندگان بتان
والشرك و مخالف است سیرت شرک را یعنی اهل شرک را رواه البيهقي في شعب الايمان وقال فيه وگفته است بیهقی در وی خطبنا و ساقه نحوه و رانده است حدیث را
و ذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف است در بعضی الفاظ و اصل کتاب اینجا بیاض است و این عبارت را جزری نوشته و در تخریج ابن حجر اخرجه البيهقي من حديث مسور بن مخرمة نحوه وعن
ابن عباس رضي الله عنهما قال قدمنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة المزدلفة پیش فرستاد ما را آن حضرت در شب مزدلفه اغيلمة بني عبد المطلب که کودکان
عبد المطلب باشیم على حمرات سوار بر خرکان فجعل يلطخ افخاذنا پس گشت آن حضرت که میزد بکف دست ران‌های ما را بر وجه تلطف و در في الصحاح لطخ بطا و حای مهملتین بکف
دست بر پشت زدن کسی را نرم نرم ويقول و میگفت ابني بضم همزه و فتح موحده و سکون تحتانیه و کسر نون و فتح یای مشدده ای پسرکان من در تصحیح این لفظ سخن بسیار است در شرح بیان کرده ام
لا ترموا الجمرة حتى تطلع الشمس رمی نکنید جمره را تا آنکه طلوع کند آفتاب وقت مستحب برای رمی نزد ما این است تا وقت زوال و بعد طلوع فجر نیز جایز است و لیکن اسائت دارد و نزد شافعی و
احمد در روایتی پیش از طلوع فجر هم روا است بی اسائت بشرطی که بعد از نصف لیل باشد رواه ابو داود والنسائي وابن ماجة وعن عائشة رضي الله عنها قالت ارسل النبي
صلى الله عليه وسلم بام سلمة ليلة النحر گفت عائشه فرستاد آن حضرت ام سلمه را در شب نحر فرمت الجمرة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پس
گذشت ام سلمه پس طواف افاضه کرد وكان ذلك اليوم الذي يكون رسول الله صلى الله عليه وسلم عندها و بود آن روزی که می بود آن حضرت نزد ام سلمه یعنی روز
نوبت او بود گویا این اشارتست بسبب استعجال وی در رمی و افاضت والله اعلم و گفته اند که این رخصتی بود خاص بام سلمه و در این حدیث مقال است و اساطین علم حدیث منکر شده‌اند آن را رواه
ابو داود و در فرستادن ام حبیبه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بودند وعن ابن عباس رض قال يلبي المقيم او المعتمر حتى يستلم الحجر تلبیه میگوید مقیم یا معتمر
تا آنکه استلام حجر میکند و شروع در طواف مینماید و کلمهٔ او برای شک راوی است و مراد بمقیم کسی است که اقامت بمکه کرده است و عمره بجا می آرد پس مراد بمعتمر و مقیم یکی می افتد و مقصود آنست که عمره

قطع تلبیہ نزد استلام حجر میکنند چنانچہ در حج بر رمی جمرۃ العقبہ مینمایند رواہ ابو داؤد روایت کردہ است این حدیث را ابو داؤد یعنی مرفوعا بآنحضرت و قال وگفتہ است وروی موقوفا علی ابن عباس و روایت کردہ شدہ است موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواہد بود الفصل الثالث عن یعقوب بن عاصم بن عروۃ انہ سمع الشرید روایت است از یعقوب بن عاصم بن عروۃ بن مسعود ثقفی تابعی ثقہ است کہ وی شنید شرید را بفتح شین معجمہ وکسر راء وسکون تحتانیہ ودال مہملہ در آخر کہ از صحابہ است و وی نیز ثقفی است وبعضی گفتہ اند از حضرموت است یقول میگفت شرید افضت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ کردم از عرفات ہمراہ آنحضرت فما مست قدماہ الارض حتی اتی جمعا پس نسود پاہای آنحضرت زمین را تا آنکہ آمد مزدلفہ را مقصود آنست کہ در تمام راہ سوار رفت و پیادہ راہ نرفت نہ آنکہ اصلا فرود نیامد الا در مکہ و در حدیث بخاری از حدیث اسامہ آمدہ است کہ در راہ بجانب شعب رفت و بول کرد و وضو ساخت پس اسامہ گفت الصلوۃ یا رسول اللہ فرمود کہ نماز در پیش تست یعنی در مزدلفہ است رواہ ابو داؤد

وعن ابن شہاب از مشاہیر تابعین است زہری کہ گویند او است قال اخبرنی سالم ان الحجاج بن یوسف عام نزل بابن الزبیر گفت ابن شہاب خبر داد مرا سالم بن عبد اللہ بن عمر کہ حجاج بن یوسف ثقفی ظالم مشہور در سالی کہ فرود آمد بمکہ بجنگ عبد اللہ بن الزبیر از جانب عبد الملک بن مروان و حج گذارد سال عبد اللہ کیف تصنع فی الموقف یوم عرفۃ پرسید از عبد اللہ بن عمر کہ چگونہ کنیم نماز را روز عرفہ فقال سالم پس گفت سالم کہ پسر عبد اللہ بن عمر است بحجاج ان کنت ترید السنۃ فہجر بالصلوۃ یوم عرفۃ اگر ہستی تو کہ میخواہی سنت را پس تہجیر کن بنماز و در نیم روز بگذار در روز عرفہ وہجیر و ہاجر سختی گرمی در نیم روز و تہجیر و اہجار سیر کردن در نیم روز فقال عبد اللہ بن عمر صدق پس گفت ابن عمر راست گفت سالم انہم کانوا یجمعون بین الظہر والعصر فی السنۃ بدرستی کہ ایشان یعنی اصحاب آنحضرت بودند کہ جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جہت سنت و در روایتی آمدہ است کہ گفت ابن عمر راست و درست نام کردہ است او را پدر او سالم یعنی کلمہ حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از مداہنت در پیش اینچنین ظالمی فقلت لسالم زہری میگوید پس گفتم مر سالم را ابن عمر فعل صحابہ نقل کرد افعل ذلک رسول اللہ آیا کرد این را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال سالم پس گفت سالم وہل تتبعون فی ذلک الا سنتہ و آیا کہ پیروی میکردند درین یعنی در تہجیر و گذاردن نماز در نیم روز مگر سنت پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری

باب رمی الجمار جمار در اصل بمعنی سنگہای خرد می آید و جمار جمع است سنگریزہ است کہ رمی کردہ میشود و آن مواضع را کہ آنجا رمی میکنند جمرات میگویند بجہت رمی جمار در آن یا بجہت آنکہ محل اجتماع حصا است و جمر بمعنی جمع می آید و بعضی گویند کہ اجمار بمعنی اسراع آمدہ است یعنی شتابی کردن آمدہ است کہ آدم علیہ السلام رمی کرد ابلیس را بہ اینجا پس بجست ابلیس از پیش وی بشتابی

الفصل الاول عن جابر رضی اللہ عنہ قال رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرمی علی راحلتہ یوم النحر گفت جابر دیدم من آنحضرت را کہ رمی میکرد سوارہ بر شتر خود روز نحر ویقول لتاخذوا مناسککم و میگوید باید کہ بگیرید و بیاموزید مناسک خود را و مناسک در اصل بمعنی عبادات است و اکثر اطلاق وی در اعمال و عبادات حج است و درین کلام اشارتی بعد از سواری ہم ہست کہ تا ہمہ بہ بینند و دریابند فانی لا ادری لعلی لا احج بعد حجتی ہذہ زیرا کہ بدرستی کہ من در نمی یابم شاید کہ حج نکنم بعد از حج من کہ این است رواہ مسلم و درین حدیث دلیل است بر جواز رمی سوارہ و در ہدایہ گفتہ است کہ ہر رمی کہ بعد از وی رمی است چنانکہ رمی جمرات دیگر غیر جمرۃ العقبہ افضل آنست کہ پیادہ کنند زیرا کہ بعد از وی ایستادن و دعا کردن و تضرع نمودن است و حالت مشی اقرب است بتضرع و بیان افضلیت مرویست از ابی یوسف حکایت کردہ شدہ است از ابراہیم بن جراح کہ گفت در آمدم بر ابی یوسف در مرض موت وی پس بگشاد چشم خود را و گفت رمی سوارہ فاضلتر است یا پیادہ گفتم پیادہ فاضلتر است گفت خطا کردی پس گفتم سوارہ فاضلتر است گفت خطا کردی بعد از ان گفت ہر رمی کہ بعد از وی ایستادن است پیادہ فاضلتر است و آنکہ بعد از وی ایستادن نیست سوارہ فاضلتر است پس برخاستم از وی تا در خانہ رسیدہ بودم کہ آواز موت وی برخاست پس تعجب کردم و حیران شدم از حرص وی بر علم در مثل این حالت رحمۃ اللہ علیہ و آنچہ در احادیث صحیحہ آمدہ آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رمی جمرۃ العقبہ کرد روز نحر سوارہ و در روزہای دیگر رمی کرد پیادہ در کل

وعنہ قال رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رمی الجمرۃ بمثل حصی الخذف و ہم از جابر است کہ گفت دیدم آنحضرت را کہ رمی جمرہ میکرد بمانند حصی خذف شرح این گذشت در باب حجۃ الوداع رواہ مسلم وعنہ رمی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الجمرۃ یوم النحر ضحی و ہم از جابر است کہ رمی کرد آنحضرت جمرہ را روز نحر وقت چاشت واما بعد ذلک فاذا زالت الشمس واما بعد از روز نحر در سہ روز دیگر پس وقتی کرد کہ برگشت آفتاب چنانکہ بیان آن بیاید متفق علیہ

وعن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما انہ انتہی الی الجمرۃ الکبری روایت است از ابن مسعود کہ وی برسید بجمرہ کبری کہ در جانب مسجد خیف است فجعل البیت عن یسارہ ومنی عن یمینہ پس گردانید خانہ کعبہ را بجانب دست چپ خود و گردانید منا را از جانب دست راست خود ورمی بسبع حصیات و انداخت ہفت سنگریزہ را یکبر مع کل حصاۃ تکبیر میگفت با ہر سنگریزہ ثم قال پس گفت ابن مسعود ہکذا رمی الذی انزلت علیہ سورۃ البقرۃ ہمچنین رمی کرد آنکسی کہ فرود آوردہ شدہ است بر وی سورہ بقرہ عبارتیست از ذات شریف حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و تخصیص سورہ بقرہ بجہت آنست کہ در وی مناسک حج مذکور است یا مقصود انزال قرآنست و سورہ بقرہ اطول و ارفع سورہ قرآنی است چنانکہ در حدیث واقع شدہ است کہ لکل شیء سنام و سنام القرآن سورۃ البقرۃ متفق علیہ

وعن جابر رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الاستجمار تو بفتح مثناۃ وتشدید واو بمعنی فرد و طاق و مراد باستجمار مسح کردن بجمار است در استنجا از غائط یعنی سنت ست پاک کردن موضع استنجا آنست کہ دو بسہ کلوخ و سنگ کنند و شرح این در کتاب الطہارۃ در باب آداب الخلاء گذشت و بعضی گفتہ اند بخور مراد است کہ در مجمر میسوزند یعنی سہ قطعہ از عود مثلا بگیرند یا سہ بار بگردانند و رمی الجمار و انداختن سنگریزہا در حج نیز طاق است کہ ہفت سنگریزہ می اندازند و در بعضی روایات رمی جمار مذکور نیست و مراد باستجمار ہمین است والسعی بین الصفا والمروۃ تو و سعی در میان صفا

و مروه نیز نعت باراست والطواف تو وگشتن گرد کعبه نیز نعت باراست واذا استجمر احدکم فلیستجمر توّا و چون استجمار کند یکی از شما باید که استجمار کند بطاق تکریر برای تاکید است
مرحکم سابق را بجهت اهتمام و مبالغه در رعایت تثلیث رواه مسلم الفصل الثانی عن قدامة بضم قاف و تخفیف دال بن عبدالله بن عمار بفتح عین و تشدید میم صحابی است
قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بمکه و هجرت نکرد بمدینه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یرمی الجمرة یوم النحر علی ناقة صهباء گفت دیدم آن حضرت
که رمی میکرد جمره را روز نحر بر شتر ماده سفید موی که سرهای موی وی سرخ بود فی الصراح اصهب شتری که سفیدی وی با سرخی آمیخته بود باین نوع که بالای پشم وی سرخ بود و درون وی سفید لیس
ضرب ولا طرد و نبود زدن و نه راندن یعنی مردم را از پیش میراندند چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند ولیس قیل الیک الیک و نبود گفتن یکسو شو و دور شو قیل یعنی قول
رواه الشافعی والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما جعل رمی الجمار والسعی بین
الصفا والمروة لاقامة ذکر الله فرمود آن حضرت مشروع گردانیده نشده است انداختن سنگریزها و دویدن میان صفا و مروه مگر از برای یاد کردن خدای تعالی چون افعال حج اکثر از آن
قبیل بود که در عقل نمی آید اسرار آن و درک نمیکند معنی عبارت در آن خصوصا سنگریزها بکیفیت مخصوص انداختن و از اینجا تا آنجا دویدن که این امور تعبدی محض اند اشارت فرمود با آنکه تشریع این
امور برای اقامت و ذکر خدا و یاد کردن اوست تعالی در حد ذات شان تا آنچه مقارن آنهاست از ادعیه و اذکار اگرچه ظاهر نزد عقل شما مدرک نیاید یا آنکه عاقل اگر تفکر کند در سعی و رمی مثلا متحیر میشود
و فهم نمیکند مگر از آن تعبد محض می یابد و عقل خود را معزول و مضمحل می شمارد و نمی بیند مگر امر شارع را و یاد نمی آرد ماسوای حق را و این قسمی از فناست که اخص انواع ذکر حقیقی است و این
باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آن حضرت و وجود وقوف آن حضرت در آن اماکن و موافق و اتباع و موافقت وی صلی الله علیه وسلم و رسیدن دهان و دست و پای در آنجا
که وی نهاده لذت و نورانیت و ذوق و حالت می بخشد و اثرها و ذوقها در باطن می آرد که زبان تعبیر از بیان آن عاجز است عرف من ذاق ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی اللهم
ارزقنا اواقنا رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعنها قالت قلنا و هم از عائشه است که گفت گفتیم ما اهل بیت یا رسول الله الا
نبنی لک بناء یظلک بمنی آیا نه برآریم برای تو بنایی و خانه که سایه کند ترا بمنا قال لا گفت آن حضرت بنا مکنید در منا خانه منی مناخ من سبق منا جای فرود آمدن و نشستن کسی است که پیشی گیرد
و پیشتر آنجا رسیده مناخ در اصل لغت جای نشستن شتر است و مراد اینجا منزل است یعنی منا جایی نیست که مخصوص بکسی باشد جای عباد است اگر در آنجا بناها کنند تنگ گردد جای بر بندگان
خدا این توجیه شافعیه است و نزد ما وجه نهی آنست که زمین حرم وقف است زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فتح کرد مکه را و وقف گردانید زمین حرم را پس مالک نشود آن را هیچ یکی
عربان جاها ساخته و محلها بنا کرده اند و عمارتها بس عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبدالوهاب متقی یاد می آید رحمة الله علیه که خادمان
ایشان جای بکرا در منا گرفته و متعین ساخته بودند چنانکه الآن عادت است قاضی صالح سندی مکی که مرد صالح و عالم و فاضل بود آنجا آمد و نشست خادمان آن بحضرت شیخ آمده گفتند که
قاضی صالح آمده از ما بزور آنجا را گرفته نشسته است فرمودند تعرض نکنید و بگذارید و چند طبق از فواکه طعام مهیا ساخته نزد قاضی صالح فرستادند و فرمودند با ایشان عرض کنید که ملازمان خوب
کردند که اینجا آمده نشستند جای شماست غایت آنچه مقتضای حسن خلق و مباسطت است کار فرمودند رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی الفصل الثالث عن نافع
قال ان ابن عمر کان یقف عند الجمرتین الاولیین گفت نافع که ابن عمر بود که می ایستاد نزد دو جمره اولی یعنی بعد از رمی وقوفا طویلا ایستادنی دراز یعنی بسیار می ایستاد و یکبر الله
تکبیر میگفت خدا را و یسبحه و تسبیح میکرد وی تعالی را و یحمده و حمد میگفت او را یحمد بتخفیف و تشدید هر دو روایت است و یدعو الله و دعا میکرد خدا را بسیار ایستادن در این
دو مقام و دعا کردن و تضرع نمودن مستحب و مسنون است و گفته اند بقدر قرائت سورهٔ بقره می باید ایستاد و بعضی از غربای متعطش زلال رحمت چندان ایستاده اند که پاهای ایشان آماسیده
شده و بالله التوفیق ولا یقف عند جمرة العقبة و نمی ایستاد بعد از رمی نزد جمرهٔ عقبه در روز نحر و نه در ایام دیگر و در باب یوم نحر باید که گفت ابن عمر هم چنین دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم و عقبه راه بر آمدن بر کوه و این جمره در پایان کوه واقع شده است و وجه عدم وقوف نزد این جمرهٔ عقبه و طول وقوف نزد دو جمرهٔ دیگر بیاید انشاء الله تعالی رواه
مالک باب الهدی بفتح و سکون و بفتح و کسر و تشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن است و ثانی لغت بنی تمیم و هر دو قرائت است و واحد هر دو هدیه و هدیه است و آن
چیزیست که فرستاده میشود از چارپایها بمکه تا ذبح کرده شود و گاهی بر مطلق ابل نیز اطلاق می یابد و وجه تسمیه بهدی آنست که بنده هدیه میفرستد بجناب حق و تقرب میجوید نزد وی بدان و
هدی از ابل و بقر جائز است باتفاق و در غنم خلاف است و نزد ما جائز است و جائز نیست در هدایا مگر آنچه جائز است در ضحایا الفصل الاول عن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله
علیه وسلم الظهر بذی الحلیفة گفت ابن عباس گزارد آن حضرت نماز پیشین را در وقتی که برآمد بحج در ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است ثم دعا بناقته پس طلبیده و خواند
ناقه خود را که میخواست آن را هدی گرداند فاشعرها فی صفحة سنامها الایمن پس نیزه زد آن ناقه را در کرانهٔ راست کوهان وی فی الصراح صفحه کرانه هر چیز صفح انسان پهلوی وی و
سلت الدم عنها و بسترد و پاک کرد خون را از آن وقلدها نعلین و آویخت در گردن ناقه دو نعل را فی الصراح تقلید چیزی در گردن ستور قربانی در آویختن بجهت علامت هدی تا آن
از عادت جاهلیت بود که میکردند تا معلوم گردد که هدی است و هیچکس نزند و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض ثم رکب راحلته بعد از آن سوار شد آن حضرت بر شتر سواری
خود که ناقه قصوا بود فلما استوت به علی البیداء اهل بالحج پس هنگامی که برداشت ناقه آن حضرت را بر بیدا که نام موضعی است تلبیه کرد بحج رواه مسلم بدانکه اشعار پاره کردن کوهان
کوهان است تا آنکه روان شود از وی خون مشتق از شعور است بمعنی علم یعنی تا بدانند که این هدی است و تمیز کرده شود نزد اختلاط و شناخته شود نزد گم شدن و باز آیند از آن دزدان و نخورند آن را
اگر هلاک گردد و اتفاق دارند بر ترک اشعار در غنم بسبب ضعف وی نیز مستور میگردد در موی پهلوی او و در غنم تقلید بس است و اشعار سنت است نزد جمهور ائمه و روایت کرده شده است از امام ابی حنیفه

که مستحب است تقلید و مکروه است اشعار زیرا که این مثله است و تعذیب حیوان است و آن حرام است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم که کرده بود از جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند
از تعرض آن مگر با شعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیده و گفته اند که این مخالف احادیث صحیح است که وارد شده اند در اشعار و این مثله نیست بلکه در حکم فصد و حجامت و ختان و داغ است
که برای مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آن وقت بغایت بعید بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لا یعد و لا یحصی این کلام مشهور است میان قوم و گفته
که کراهت ابی حنیفه مر اشعار را اهل زمان خود بود که مبالغه میکردند در آن چنانکه خوف سرایت جراحت و فساد عضو بود و پس میگفت تقلید بس است در احرام و حصول غرض و با شعار حاجت نیست
نه آنکه اصل اشعار را مکروه می پنداشت یا آنرا مکروه می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند و نیز در زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند و آنها که میکردند مبالغه میکردند و اشعار علامت
احرام نمانده بود و پس مکروه پنداشت از جهت آن والله اعلم و تورپشتی از توجیه این سخن زیاده تقریر و تحریر کرده در شرح آنرا نقل کرده ایم و بالله التوفیق وعن عائشة رضی الله عنها
قالت اهدی النبی صلی الله علیه وسلم مرة الی البیت غنما گفت عائشه هدی فرستاد آن حضرت یکباری بخانه کعبه گوسفندی را فقلدها پس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد
متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عائشة بقرة یوم النحر گفت جابر ذبح کرد آن حضرت از جانب عائشه و از جهت
وی گاوی را روز نحر و گفته اند شاید این باذن وی بود زیرا که تضحیه از غیر بی اذن وی روا نبود رواه مسلم وعنه نحر النبی صلی الله علیه وسلم عن نسائه بقرة فی حجته و هم
از جابر است که نحر کرد آن حضرت از جانب زنان خود گاوی در حج خود و نحر اینجا بمعنی ذبح است زیرا که نحر بمعنی نیزه زدن است مخصوص بشتر است و مشهور نزد ائمه آنست که گاو از هفت
کس کرده باشد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت فتلت قلائد بدن النبی گفت عائشه بافتم من گردن بندهای شتران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بیدی بدو دست خود و بدن بضمتین و بضم و سکون جمع بدنه بفتحات ثم قلدها و اشعرها پس تقلید کرد بدن را و انداخت آنها را در گردن آنها و اشعار کرد آنها را واهداها و فرستاد
آنها را بمکه یعنی همراه ابی بکر که در سال اول فرضیت حج امیر حاج کرده فرستاده فما حرم علیه شیء کان احل له پس حرام نشد بر آن حضرت چیزیکه حلال کرده شده بود مر او را
یعنی جاری نشد احکام احرام عائشه این را برای آن گفت که رسید بوی که ابن عباس میگوید که هر که هدی بمکه فرستد حرام میگردد بر وی آنچه حرام میشود بر محرم تا برسد هدی بحرم و نحر کرده شود پس
رد کرد بر ابن عباس این قول و برا متفق علیه وعنها قالت فتلت قلائدها من عهن کان عندی و هم از عائشه است که گفت بافتم قلاید بدن آن حضرت را از صوفی که بود
نزد من عهن بکسر و سکون ها پشم یا پشم رنگین ثم بعث بها مع ابی پس فرستاد آن حضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی الله عنه متفق علیه وعن ابی هریرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا یسوق بدنة آن حضرت دید مردی را که میراند شتری را فقال ارکبها پس گفت آن حضرت سوار
شو آنرا فقال انها بدنة پس گفت آن مرد این بدنه است یعنی شتر هدی است چون سوار شوم قال ارکبها ویلک باز فرمود سوار شو آنرا وای بر تو من میفرمایم که سوار شو و تو عذر
میآری فی الثانیة او الثالثة در کرت دوم گفت آن حضرت این را یا در کرت سوم و از آنچه ذکر کرد درین حدیث معلوم میشود که در کرت سوم فرمود اما این درین روایت است
و در روایت دوم باز آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار شدن بر هدی درست است یا نه قومی بر آنند که درست است اگر زیان نکند و راجح میگویند اگر مضطر گردد درست است
والا نه و قول امام ابو حنیفه اینست و حال این رجل معلوم نیست که چه بود والله اعلم متفق علیه وعن ابی الزبیر نام وی محمد بن مسلم مکی است تابعی است واسع العلم قال
سمعت جابر ابن عبد الله سئل عن رکوب الهدی گفت شنیدم جابر را در حالتی که پرسیده شد جابر از سوار شدن بر هدی فقال سمعت النبی پس گفت جابر شنیدم پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ارکبها بالمعروف سوار شو او را باعتدال و اندازه بی افراط و تجاوز از حد اعتدال اذا الجئت الیها این نیز وقتی که مضطر گردانیده شوی و
ضرورت افتد و تواند که این بیان بالمعروف باشد حتی تجد ظهرا تا آنکه بیابی تو پشته یعنی مرکب را که بر پشت او سوار شوی رواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنه
قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم ستة عشر بدنة مع رجل گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شانزده بدنه بمکه همراه مردی و گفته اند که نام آن مرد ناجیه بن جندب
اسلمی است وامره فیها و امیر و حاکم گردانید او را در آن بدنها که نگاهبانی آن بکند و خبردار باشد فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منها چگونه کنم و چه سازم
بدنه که مانده شود و هلاک گردد ابداع باز آمدن شتر از سیر بجهت ماندگی یا بار گران ابداع بضم همزه و سکون موحده و کسر دال التحقیق این عبارت بیانی دارد بزبان علم در شرح ذکر کرده شد
است حاصلش همین است که گفته شد قال گفت آن حضرت انحرها نحر کن او را ثم اصبغ نعلیها فی دمها پس تر رنگ کن هر دو نعل بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در
خون وی ثم اجعلها علی صفحتها پس تر بگردان نعل را گویا هر دو نعل یکی اند و لهذا در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید نعل بلفظ مفرد ذکر کرد بر صفحه سنام بدنه تا بدانند راهگذریان که هدی است
پس بخورند از وی فقرا نه اغنیا که خوردن آن بر ایشان حرام است ولا تاکل منها انت ولا احد من اهل رفقتک و مخور از آن بدنه تو و نخورد هیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو
همراه اند خواه فقرا باشند یا اغنیا و حکمت در نهی ایشان از اکل هر چند فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از آن و رفع تهمت تا یکی بکشد و بخورد و ابداع را بهانه سازد و رفقه
بضم را و بکسر نیز گفته اند و سکون فا جماعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظ اهل نیست ولیکن صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت بیانیه است و گفته اند این در بدنه که واجب
گردانیده است بر خود و از بدنه تطوع میتوان خورد اگر گویند چون هیچکس نخورد سباع میخورند و درین تضییع مال است جوابش آنکه عادت بر آنست که اهل بوادی می آیند در پس ایشان
و میخورند و نفع میگیرند و گاهی قافله دیگر هم میرسد منتفع میگردد رواه مسلم وعن جابر قال نحرنا مع رسول الله گفت جابر نحر کردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم عام الحدیبیة البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة در سال حدیبیه که بعمره آمده و محصر شده بودند شتر را از هفت کس و گاو را نیز از هفت کس و بدنه نزد شافعیه

بود و نزد امام مالک از اهل ... تمام کفایت میکند و این حدیث صلاحیت ندارد حجت مالک وارد که زیاده از هفت کس ... صح

مخصوص بشتر است و نزد ابی حنیفه بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر مؤید قول شافعیه است که بدنه را با بقره متقابل نهاده و در باب الجمعه نیز هم چنین آمده است غالب این است و لیکن ما
میگوییم که اینجا بقرینه مقابله شتر مراد است و اگر نه شامل ابل و بقر و غنم است کذا قال اهل اللغه رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما انه اتی علی رجل قد اناخ بدنته ینحرها و از ابن عمر
آمده است که بدرستی وی آمد بر مردی که نشانده است بدنه خود را در حالی که نحر میکند آنرا قال گفت ابن عمر ابعثها قیاما مقیدة برانگیز آنرا در حالی که ایستاده است بسته شده یعنی پای
چپ سنة محمد لازم گیر سنت محمد را صلی الله علیه و سلم سنت در شتر نحر است و طریق نحر این است که پای چپ شتر را بر ریسمانی بر بندد و در بالای سینه وی نیزه زند تا خون برود
و بقیه در گاو و گوسفند ذبح است و در شتر نیز ذبح رواست و لیکن سنت نحر است بر وجه مذکور متفق علیه وعن علی رضی الله عنه قال امرنی رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان اقوم علی بدنه گفت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که امر کرد مرا آن حضرت که بایستم بر بدن وی و خبردار باشم از کار و بار آن وان اتصدق بلحمها و امر کرد که تصدق کنم گوشت آن و
جلودها و پوستهای آن واجلتها و جلهای آن وان لا اعطی الجزار منها و امر کرد که ندهم شتر کشنده را یعنی اجرت او را از آن قال گفت آن حضرت نحن نعطیه من عندنا ما
میدهیم جزار را از پیش خود متفق علیه وعن جابر رضی قال کنا لا ناکل من لحوم بدننا فوق ثلث گفت جابر بودیم ما که نمیخوردیم از گوشتهای قربانیهای خود بالای سه روز یعنی در سه
روز بخش میکردیم و میخوردیم و بمردم میدادیم و زیاده بر سه روز جایز نبود نگاه داشتن آن فرخص لنا رسول الله پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال کلوا وتزودوا
پس گفت بخورید و توشه سازید یعنی زیاده بر سه روز فاکلنا وتزودنا پس خوردیم و توشه کردیم چون احتیاج بمردم در ابتدای امر بسیار بود حکم کرده بودند که تصدق کنند و توشه نسازند و زیاده بر سه
روز نگاه ندارند باکی نیست چنانکه در حدیث سلمه بن الاکوع بیاید متفق علیه و ضابطه در خوردن ذبائح است که از اضحیه و دم تمتع و قران بخورد و از دم جنایات نخورد الفصل الثانی
عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم اهدی عام الحدیبیة فی هدایا رسول الله صلی الله علیه و سلم جملا کان لابی جهل روایت
است از ابن عباس که آن حضرت فرستاد در سال حدیبیه که محصر شده و نگذاشتند او را قریش که بمکه درآید و عمره برآرد در هدایای خود شتر نری که مر ابوجهل را بود و در روز بدر بغنیمت بدست آمده
بود فی راسه برة من فضة در سر آن شتر یعنی در بینی وی حلقه بود و از نقره بره بضم با و فتح رای مخففه حلقه که در بینی شتر یا در لحمه بینی وی اندازند کذا فی القاموس یغیظ بذلک المشرکین خشم
می انداخت و غمگین میساخت بسبب آن مشرکان را تا به بینند آنرا در دست مسلمانان افتاده و ذبح کشته و از اینجا معلوم میشود که غمگین گردانیدن کفار و آن مشرکان را تا به بینند آنرا در دست
مسلمانان افتاده و ذبح کشته و از اینجا معلوم میشود که غمگین گردانیدن کفار و در غم و غصه انداختن ایشان مستحسن و مستحب است قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار رواه ابوداود وعن ناجیة
الخزاعی صحابیست نام وی ذکوان بود و آن حضرت ناجیه نام کرده و هدایای خود را بوی سپرده بمکه فرستاده بود چنانکه در فصل اول گذشت و ما که تسمیه او بناجیه بجهت نجات یافتن او
از قریش قال قلت گفت ناجیه گفتم من یا رسول الله کیف اصنع بما عطب من البدن چگونه کنم معامله بچیزی که هلاک شده مانده گردد از بدن قال انحرها ثم اغمس نعلها فی دمها
گفت آن حضرت نحر کن آنرا پس غوطه ده نعل او را که قلاده اوست ثم خل بین الناس وبینها پس بسوده و بگذار و مانع بر دار میان مردم و میان آن بدنه فیاکلونها پس میخورند مردم
آنرا یعنی فقرا غیر جماعه که رفیقانند چنانکه گذشت رواه مالك والترمذی وابن ماجه ورواه ابوداود والدارمی عن ناجیة الاسلمی ظاهر آنست که اختلاف در نسبت
و ذات یکی است زیرا که ناجیه در صحابی یکی است و در کتب او را اسلمی گفته اند و مؤلف خزاعی گفته وعن عبد الله بن قرط بضم قاف و سکون را و در آخر طای مهمله صحابی است نام او شیطان بود آن
حضرت عبد الله نام نهاد عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان اعظم الایام عند الله یوم النحر گفت آن حضرت بدرستیکه بزرگ ترین روزها نزد خدا روز نحر است ثم یوم القر بفتح
قاف و تشدید را قال ثور گفت ثور که راوی حدیث است وهو الیوم الثانی یعنی یوم القر روز دوم از روز نحر است نامیده شده بدان از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت ورزیدن ایشان
در منی بعد از تعب کشیدن در ادای مناسک و مراد آنست که از جمله اعظم ایام روز نحر است در حدیث آمده است که افضل ایام روز عرفه است پس افضل ایام عشره ذو الحجه است و روز
نحر از جمله این ایام است و در روز جمعه نیز آمده است که افضل ایام است و مردم اختلاف کرده اند در عرفه و جمعه بعضی گفته اند که افضل ایام هفته جمعه است و افضل ایام سال روز عرفه است
والله اعلم قال گفت عبد الله بن قرط قرب لرسول الله صلی الله علیه و سلم بدنات خمس او ست نزدیک گردانیده شدند برای نحر برای آن حضرت بدنه ها پنج یا شش فطفقن یزدلفن الیه
بایتهن یبدا پس در ایستادند بدنه ها که نزدیک میشدند بسوی آن حضرت تا بکدام از ایشان آغاز کند در نحر فلما وجبت جنوبها پس هنگامیکه ساقط شد و افتاد بر زمین پهلوهای آن
ها یعنی سرد شدند و افتادند قال گفت راوی فتکلم بکلمة خفیة پس تکلم کرد آن حضرت بکلمه پنهان یعنی آهسته گفت لم افهمها که نفهمیدم من آن کلمه را قال وقلت ما قال
گفت راوی پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلوی آن حضرت بود و در بعضی نسخ فسالت الذی یلیه یعنی پس پرسیدم من کسی را که پیوسته بود بآن حضرت که چه گفت آن حضرت قال
قال گفت آن کس که گفت آن حضرت من شاء اقتطع هر که خواهد ببرد از این شتران برای خود قطعه رواه ابوداود و از اینجا استدلال کرده اند بعضی علما بر جواز نهب و غارت در نثار بعد
از اذن مالک وذکر حدیثا ابن عباس وجابر رضی فی باب الاضحیة و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس و جابر که در مصابیح درین باب مذکور اند در باب اضحیه الفصل الثالث
عن سلمة بن الاکوع صحابی مشهور است از شجاعان و تیراندازان نامی بود و پیاده با سواران جنگ میکرد و سبقت مینمود قال قال النبی صلی الله علیه و سلم من ضحی
منکم فلا یصبحن بعد ثالثة گفت سلمه گفت آن حضرت آن کسی که قربانی کند از شما پس باید که صبح نکند آن کس بعد از شب سوم وفی بیته منه شیء و حال آنکه باشد در خانه
وی از آن چیزی فلما کان العام المقبل قالوا پس هنگامیکه شد سال آینده گفتند یا رسول الله نفعل کما فعلنا العام الماضی کنیم چنانکه کردیم در سال گذشته یعنی نگاه نداریم گوشت
اضحیه را بعد از سه روز قال گفت آن حضرت کلوا واطعموا وادخروا بخورید و بخورانید و ذخیره کنید فان ذلك العام کان بالناس جهد زیرا که بدرستی در آن سال بود مردم

مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج فاردت ان تعینوا فیهم پس خواستم من نهی از او تا که اعانت کنید در مردم بخورانیدن آن چون امسال احتیاج برطرف شد نهی نیز برطرف گشت اگر
بنهد رخصت است متفق علیه وعن نبیشة بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه صحابی است او را نبیشة الخیر میگویند قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم انا کنا نهیناکم عن لحومها ان تاکلوها فوق ثلث گفت آن حضرت بدرستی ما بودیم که نهی میکردیم شما را از گوشتهای قربانیها که بخورید از بالای سه روز زیاده بران لکی تسعکم
برای آنکه تا گنجایش کند شما را و فراخی شود میان شما و بهمه کس برسد جاء الله بالسعة آورد خدای تعالی فراخی و گنجایش را فکلوا وادخروا پس بخورید و بنهید واتجروا بهمزه یعنی طلب
کنید بوی اجر و ثواب را نه از تجارت والا تشدید تا میبود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورانید مردم را شاید که در خوردن نیز اجری و ثوابی باشد که ایام ضیافة الله
است چنانکه فرمود الا ان هذه الایام ایام اکل وشرب دانا و آگاه باشید بدرستیکه این روزها یعنی روزهای منی روزهای قربانی و روزهای خوردن و آشامیدن است چون سال تمام
ریاضت کشیدید و محنت دیدید درین چند روز که حج کردید مغفور شدید بخورید و بنوشید و دمی آسایش ببینید اما با وجود آن خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل مباشید چنانکه فرمود وذکر الله
و این روزهای ذکر خداست رواه ابوداود باب الحلق حلق ستردن موی و اتفاق دارند بر آنکه حلق افضل است از قصر حاج و معتمر را مگر زنان را که حلق حرام است بر ایشان و وجه
افضلیت آن است که مقصر باقی وا مانده است بر نفس خود زینت را از موی و حاج و معتمر مامور اند بترک زینت و تبذلل و انکسار و ادنی قصر آنست که بگیرند از موی سر خود مقدار سر انگشت
و کفایت میکند در حلق نزد ما حلق ربع راس و حلق تمام سر اقرب است بسنت چنانکه در مسح و ثابت نشده است حلق از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غیر حج و عمره و در
حلق سائر شعور بدن کلام است مذکور در موضع خود و نسبت کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آنست الفصل الاول عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله وسلم
علیه حلق رأسه فی حجة الوداع آن حضرت حلق کرد سر مبارک خود را در حجة الوداع واناس من اصحابه و حلق کردند جماعه از اصحاب وی نیز از جهت دریافت شرف
و متابعت و فضیلت حلق که بیان کرد آن حضرت آنرا بدعا محلقین را چند بار و قصر بعضهم و تقصیر کردند بعضی اصحاب از جهت اخذ برخصت بعد از دعای آن حضرت مقصران را
نیز در مرة اخیر بالتماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال لی معاویة انی قصرت من راس النبی صلی الله علیه وسلم
عند المروة بمشقص گفت ابن عباس که مرا گفت معاویه که من قصر کرده ام موی از سر آن حضرت نزد مروه بمشقص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شد و مشقص بکسر میم و سکون
شین معجمه و فتح قاف پیکان عریض یا طویل یا تیر که این پیکان دارد است و بعضی گفته اند که مشقص نام جلم است بفتح جیم و لام مقراض که بوی موی و پشم و جز او گوسفند و شتر را میبرند و این
انسب واظهر است متفق علیه وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی حجة الوداع روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آن حضرت گفت در
حجة الوداع در وقت برآمدن از احرام اللهم ارحم المحلقین خداوندا رحمت کن موی سر سترندگان را قالوا والمقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موی را نیز دعا رحمت کن یا رسول الله
قال اللهم ارحم المحلقین باز آن حضرت دعا کرد محلقان را و گفت خداوندا رحمت کن محلقان را قالوا والمقصرین یا رسول الله التماس دعا باز کردند صحابه برای مقصران در دوم مرتبه
قال گفت والمقصرین و مقصران را نیز هم رحمت کن درین روایت دو بار تخصیص بمحلقین کرده و بار سوم مقصران را جمع کرده با ایشان و در روایتی دیگر سه بار گفت چهارم بار گفت والمقصرین
متفق علیه ازین حدیث معلوم شد که این دعا محلقین را والتماس صحابه و دعا مقصرین را در حجة الوداع بود و این دو احتمال دارد که در عمره بود که صحابه را ببرآمدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود
که از احرام حج برآمدند و بعضی گفته اند که در حدیبیه بود که بعلت احصار از احرام برآمد و حلق کرد و صحابه را نیز امر کرد بحلق و ایشان در امتثال این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصار بیاید
والله اعلم وعن یحیی بن الحصین بضم حای تابعی ثقه صدوق است عن جدته روایت میکند از جده خود که صحابیه است و کنیت وی ام الحصین است انها سمعت النبی که جده
وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع دعا للمحلقین ثلثا وللمقصرین مرة واحدة که دعا کرد آن حضرت مر محلقین را سه بار و مر مقصرین را یکبار ظاهر
حدیث آنست که سه بار گفت اللهم ارحم المحلقین چهارم بار گفت والمقصرین و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعای محلقین در قول او والمقصرین که مفید اشتراک آنها است با
مقصرین فافهم و چه عجب است موقع لفظ والمقصرین درین مقام که بجهت تقصیر خود را در امتثال امر محروم شدند از دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رواه مسلم متفق علیه وعن انس
رض ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی منا فاتی الجمرة فرماها روایت است از انس که آن حضرت آمد منا پس آمد جمرة العقبه را پس رمی کرد آنرا و این در روز نحر است
که از مزدلفه آمد چنانکه گذشت ثم اتی منزله بمنا ونحر نسکه پس آمد در منزل خود که بمنا داشت و نحر کرد قربانی خود را ثم دعا بالحلاق پس طلبید سرتراش را که نام وی معمر بن عبد الله است
عدوی قدیم الاسلام است و در روایت امام احمد آمده که چون معمر آمده و استره در دست گرفته بر سر آن حضرت صلی الله علیه وسلم ایستاد آن حضرت گفت یا معمر متمکن گردانید ترا رسول الله
بر دو نرمه گوش خود و در دست تو استره است یعنی هشیار باش و قدر این نعمت بدان معمر گفت یا رسول الله بدرستیکه این از نعمتهای خداست و منت او است بر من آن حضرت گفت
آری همچنین است وناول الحالق شقه الایمن و داد سرتراش را جانب راست خود و ظاهر این حدیث آنست که معتبر در ابتدا یمین محلوق است و بعضی یمین حالق اعتبار کنند فحلقه
پس حلق کرد جانب راست آن حضرت را ثم دعا ابا طلحة الانصاری فاعطاه ایاه پس خواند آن حضرت ابوطلحه انصاری را که از مشاهیر صحابه است و او است که لحد قبر شریف را
حفر کرده و زوج ام سلیم است که مادر انس بن مالک است و از جهت در بعضی روایات آمده که بام سلیم داد ثم ناول الشق الایسر فقال احلق پس ترا ولد آن حضرت جانب چپ خود را پس
گفت تراش فحلق پس تراشید فاعطاه ابا طلحة پس داد موی را بابی طلحه فقال اقسمه بین الناس پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بهر یک یکتاره موی و دو تار رسید
نصیب رسیده گویا شاعر باین قصه اشارت کرده است بیت سر از زلف تو موئی بسند است فضولی میکنم بوی بسند است وهمچنین اظفار نیز تقسیم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و لین برکات

اند میان امت تالی بوی خوشانها باقی ماند که باعث تذکره و یاد داشتی بود از اجزای وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم گویا بوی بسند است که گفته است این معنی او است متفق علیه و
عن عایشة رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله گفت عایشه بودم من که طیب میکردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قبل ان یحرم پیش از آنکه احرام بندد و یوم النحر
قبل ان یطوف بالبیت وطیب میکردم روز نحر پیش از آنکه طواف کند بخانهٔ کعبه بعد از حلق ولبس ثیاب بطیب فیه مسك بخوشبوی که در وی مشک میبود و گفته اند که افضل و اولی در طیب
احرام مشک و گلاب است که بوی دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام می برآیند و همه چیز حلال می شود مگر نساء و بعد از طواف نساء نیز حلال می شوند متفق علیه وعن ابن عمر رض ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم افاض یوم النحر ثم رجع فصلی الظهر بمنی روایت است از ابن عمر که آن حضرت آمد روز نحر بمکه و طواف کرد پستر باز گشت بمنی پس بگذارد ظهر را بمنی رواه مسلم
و در حدیث جابر و عایشه آمده که گذارد ظهر را بمکه و درین دو حدیث تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگری است و حدیث جابر و عایشه از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر در صحیحین است متفق علیه
اگرچه اینجا از مسلم آورده الفصل الثانی عن علی و عائشة رضی الله عنهما قالا نهی رسول الله گفتند نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تحلق المرأة راسها
از حلق کردن زن سرش را رواه الترمذی وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی النساء الحلق نیست بر زنان حلق و چون این عبارت
محتمل جای حلق بود دفع این توهم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر نیست بر زنان مگر تقصیر رواه ابو داود والدارمی وهذا الباب خال عن الفصل الثالث ملواحق تیما
اسبق الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس یسألونه آن حضرت توقف کرد و ایستاد
در جای در حجة الوداع بمنا برای خاطر مردم که سوال میکردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و استکشاف ابهام می نمودند فجاءه رجل فقال لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح پس آمد آن
حضرت را مردی پس گفت آن مرد آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد فقال اذبح ولا حرج پس گفت آن حضرت ذبح کن هیچ تنگی و باکی نیست
فجاءه آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی پس آمد آن حضرت را مردی دیگر پس گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم قال ارم ولا حرج گفت آن حضرت بینداز
و نیست هیچ حرج فما سئل النبی صلی الله علیه وسلم عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج پس پرسیده نشد آن حضرت در هیچ چیز که تقدیم کرده شده و نه چیزی که تاخیر کرده شده
الا آنکه گفت بکن هیچ باکی نیست متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را این چنین آمده که اتاه رجل فقال حلقت قبل ان ارمی آمد آن حضرت را مردی پس گفت
حلق کردم من پیش از آنکه رمی کنم قال ارم ولا حرج گفت آن حضرت رمی کن هیچ باکی نیست واتاه آخر فقال افضت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج تقدیم و تاخیر
در بصورت بدو سه واسطه است وعن ابن عباس رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یسأل یوم النحر بمنی فیقول لا حرج گفت ابن عباس بود آن حضرت که پرسیده
میشد روز نحر بمنی پس میگفت نیست هیچ حرج فسأله رجل فقال پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت رمیت بعد ما امسیت رمی کردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه رمی وقت
بامداد است فقال پس گفت آن حضرت لا حرج و نزد ائمه اگر تاخیر کند تا غروب لازم میگردد دم و مراد از مسا نزد ایشان بعد از عصر است و نزد ما اگر در شب کرد لازم نمیشود چیزی و
اگر تاخیر شد تا فردا لازم میشود رواه البخاری بدانکه افعال روز نحر چهار است رمی و ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علما برانند و شافعی و احمد از ایشان
که سنت است متمسک باین حدیث و جماعت که امام ابو حنیفه و مالک از ایشانست میگویند واجب است و میگویند مراد بنفی حرج رفع اثم است از جهت جهل و نسیان ولیکن دم واجب
است وطیبی گفته که ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و واجب گردانیده دم را پس اگر نمی فهمید وی این معنی را امر نمیکرد بخلاف آن والله اعلم الفصل الثانی عن علی رضی
الله عنه قال اتاه رجل فقال گفت علی آمد آن حضرت را مردی پس گفت یا رسول الله انی افضت قبل ان احلق من طواف افاضه کردم پیش از حلق قال احلق او قصر
لا حرج گفت آن حضرت مر آن مرد را حلق کن یا تقصیر کن و نیست حرج چون تخفیف کرد بروی در ترتیب زیاده کرد در ترخیص یعنی اگر حلق هم نکنی بقصر اکتفا کنی نیز جائز است وجاء آخر
فقال ذبحت قبل ان ارمی و آمد دیگری پس گفت ذبح کردم پیش از رمی قال ارم ولا حرج این دو صورت در احادیث سابق مذکور نشده بود رواه الترمذی الفصل الثالث
عن اسامة بن شریك بفتح شین و کسر را صحابی است نزول کرد کوفه را و حدیث او در کوفیان است قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حاجا فکان الناس
یاتونه گفت برآمدم من با آن حضرت قصد حج کننده پس بودند مردم که می آمدند نزد آن حضرت فمن قائل پس بعضی گوینده بود این را که یا رسول الله سعیت قبل ان اطوف
سعی کردم میان صفا و مروه پیش از آنکه طواف کنم واخرت شیئا او قدمت شیئا یا گوینده بود که تاخیر کردم چیزی را پستر کردم از وقتش یا پیشتر کردم اما ان فکان یقول لا حرج پس بود
آن حضرت که میگفت هیچ باک نیست و هیچ بزه نیست الا علی رجل اقترض عرض مسلم ولیکن حرج و بزه بر مردی است که برید و پاره کرد آبروی مسلمان را بغیبت و اهانت
فی الصحاح عرض بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم از آدمی خواه در نفس وی باشد یا در پدران یا در هر چه لازم امر اوست و فخر میکند بدان از حسب و شرف و نگاه
میدارد و آن را از نقص و عیب کردن وهو ظالم و حال آنکه آن مرد ستم کننده است و نا حق آزار رسانند است و برای غرض صحیح دینی نکرده چنانکه جرح رواة و شهود و تفسیق و
تکذیب و مانند آن میکنند فذلك الذی حرج وهلك پس آنکس است که بزه کار شده و هلاک گشته بمعصیت و حرج بکسر را است بر وزن تعب رواه ابو داود باب خطبة
یوم النحر و رمی ایام التشریق والتودیع خطب بفتحتین شان و امری که واقع میشود و در وی مخاطبت و خطبه کلام منثور مسجع کما فی القاموس و معنی خطاب کردن نیز می آید و غالب آمده
معروف بر موعظت چنانکه خطبه بکسر خای در طلب المرأة و ایام تشریق نام سه روز است بعد از روز نحر و تشریق قدید کردن گوشت و چون گوشتهای قربانی را درین ایام قدید میکنند ایام تشریق
گفتند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قربانیها را ذبح در وقت طلوع آفتاب میکنند پس از شروق یعنی ضوء شمس باشد و در حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیعد مراد تودیع وداع

کردن کعبه است بطواف وداع یا وداع کردن آن حضرت ست مردم را و لهذا حج آن حضرت را حجة الوداع نام کردند **الفصل الاول عن ابی بکرة** بفتح با و سکون کاف تا و در آخر صحابی مشهور است
قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر خطبه کرد ما را آن حضرت در روز نحر **قال ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق الله السموات والارض** گفت آن حضرت که
زمان یعنی سال بتحقیق بازگشت بهمچو هیئة و حالت وی یعنی وضع و حساب وی که در روز پیدا کردن خدای تعالی آسمانها و زمینها را بود **اثنا عشر شهرا** یعنی دوازده ماه گشت که در اول
بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض الآیه یعنی کلام آنست که عرب تاخیر میکردند محرم را تا صفر را حلال
کنند در وی و میکردند این را در هر سال و از هر سالی یک روز می دزدیدند تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را الکبیسة العرب میگویند و این سال که حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم در وی حج گذارد بهمان زمان مخصوص بجای خود باز آمد محرم باصل خود و همچنین هر ماه بجای خود آمد و میگویند از این جهة تاخیر کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در ذی الحجه
واقع شود که میقات وست **منها اربعة حرم** از آن دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال در آنها حرام است و حرم بضمتین جمع حرام است **ثلثا متوالیات** سه ماه حرام
پی هم آینده اند **ذو القعدة** بفتح قاف و کسر نیز آمده ماهی است که می نشستند در وی از سفرها **و ذو الحجة** بکسر حا ماهی که در وی حج میکردند و نزد بعضی بفتح است **و رجب مضر**
مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه بن نزار کان ابو قبیله است و مضر در اصل شیر ترش را گویند که حجرات است و وی دوست میداشت و بسیار میخورد و از این جهة نام او مضر افتاد و یا از جهت سفیدی
رنگ او نام کردند و اضافت رجب بمضر بجهت آنست که مبالغه می کردند ایشان در محافظت تحریم وی **الذی بین جمادی و شعبان** آن ماه که میان جمادی الاخری و شعبان است
صفت رجب مضر است از برای زیادت بیان **وقال** و گفت آن حضرت **ای شهر هذا** کدام ماه است این ماه مقصود از این سوال تمهید و تاسیس بیان مقصود است
و تقریر آن در اذهان ایشان **قلنا الله و رسوله اعلم** گفتیم ما خدا و رسول خدا داناتر است عادت صحابه بود که نزد سوال آن حضرت صلی الله علیه وسلم این کلام میگفتند و ادب میکردند
اگرچه خود جواب آن را میدانستند خصوصا در اینجا که با وجود آنکه معلوم و متعین بود در پرسیدند شاید غرضی داشته باشد که میپرسیدند **فسکت** پس خاموش ماند آن حضرت **حتی ظننا انه**
سیسمیه بغیر اسمه تا آنکه گمان بردیم ما که آن حضرت نزدیک است که نام میبرد آن را بجز نام مشهور که دارد **فقال الیس ذا الحجة** پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه **قلنا بلی** گفتیم آری
این ماه ذی الحجه است **قال** گفت آن حضرت **ای بلد هذا** کدام شهر است این شهر **قلنا الله و رسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس البلدة**
گفت آیا نیست این بلده **قلنا بلی** گفتیم آری این شهر بلده است بلده بسکون لام بمعنی شهر است هر شهر که باشد و بغلبه نام مکه شده که فرد کامل شهرهاست که بلده جامع خیرات و برکات و فضائل
و کمالات است گویا شهر همین است چنانکه بیت نام مخصوص کعبه شده است و بلده در لغت بمعنی اقامت است **قال فای یوم هذا** گفت آن حضرت پس کدام روز است این روز
قلنا الله و رسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس یوم النحر قلنا بلی قال فان دماءکم و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام گفت آن حضرت پس بدستیکه
خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام است که بی حق شرعی تعرض کنید آن **کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا** مانند حرام بودن روز شما که این روز است در شهر
شما که این شهر است در ماه شما که این ماه است این تاکید است برای حرمت که هر یکی از این سه محل حرمت و احتیاط است خصوصا نزد اجتماع **وستلقون ربکم** و نزدیک است که پیش آیند
پروردگار خود را و برسند در حضرت وی **فیسألکم عن اعمالکم** پس پرسد پروردگار شما از کردارهای شما **الا** دانا و آگاه باشید **فلا ترجعوا بعدی ضلالا** پس نگردید بعد از وفات من
از دنیا گمراهان و در روایتی کفارا **یضرب بعضکم رقاب بعض** بزنند بعضی از شما گردنهای بعضی را که از اعظم انواع ضلالت است مقصود نهی از ظلم و درگذشتن از حد شرع در حفظ حرمت
دما و اموال و اعراض است و در توجیه روایت کفارا چند وجه گفته اند یکی آنکه کفر در حق مستحل است یا مراد کفران نعمت است و تضییع حق اسلام یا مراد نزدیک رسیدن بکفر که ارتکاب حرام
موری بکفر میکرد و نزدیک آن میسازد یا بکنید افعالی که مشابه افعال کافران است در خونریزی و بعضی گفته اند که مراد بکفر پوشیدن سلاح است و کفر بمعنی لبس سلاح می آید بعد از خطاب
بمسلمانان کرده **الا هل بلغت** دانا و آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من رسالت را و حکم شریعت را **قالوا نعم** گفتند صحابه آری رسانیدی **قال اللهم اشهد** گفت آن حضرت
خداوندا گواه باش که ایشان اقرار کردند که رسانیدم تا روز قیامت منکر نشوند و عذر نیارند **فلیبلغ الشاهد الغائب** پس باید که برساند هم چنانکه شنیده است احکام را هر که حاضر است
مر غایب را **فرب مبلغ اوعی من سامع** پس بسا کسی که رسانیده است بوی یاد دارنده تر باشد از کسی که شنیده است از من و رسانیده است **متفق علیه** **وعن وبرة** بفتح
واو و بفتح موحده و سکون وی و براز تابعین است روایت دارد از ابن عمر و سعید بن جبیر **قال سألت ابن عمر متی ارمی الجمار** گفت پرسیدم ابن عمر را کی رمی کنم **قال** گفت ابن عمر **اذا رمی**
امامک فارمه وقتی که رمی کند امام تو پس رمی کن تو ظاهر آنست که مراد سلطان است یا امیری که نائب او است در اقامت مناسک حج لیکن بشرط آنکه اعلم باشد و لهذا تفسیر کرده است
این را طیبی و گفت یعنی اقتدا کن بکسی که آنکس اعلم است از تو بوقت رمی میگوید و بره **فاعدت علیه المسئلة** پس باز عرض کردم بر وی مسئله را **فقال کنا نتحین** پس گفت ابن عمر ما
که انتظار میبردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را **فاذا زالت الشمس رمینا** پس وقتی که میگشت آفتاب رمی میکردیم **رواه البخاری** **وعن سالم عن ابن عمر انه**
کان یرمی جمرة الدنیا بسبع حصیات روایت میکند سالم از ابن عمر که وی بود که رمی میکرد جمره را که نزدیک تر است از منازل که در جانب مسجد خیف است بهفت سنگریزه
یکبر علی اثر کل حصیات در حالی که تکبیر میگفت در پی هر سنگریزه **ثم یتقدم** پس پیشتر میرفت **حتی یسهل** بضم یا و کسر ها تا در می آمد زمین نرم را سهل ضد حزن بفتح های حطی و سکون
زای زمین درشت **فیقوم مستقبل القبلة طویلا** پس می ایستاد مقابله قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن مقدار می ایستاد که کسی سوره بقره بخواند چنانکه گذشت **ویدعو** و دعا می کرد **ویرفع یدیه**
و بر میداشت هر دو دست خود را **ثم یرمی الوسطی** پس رمی میکرد جمره میانه را **بسبع حصیات یکبر کلما رمی بحصاة** تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت سنگریزه را **ثم یاخذ ذات الشمال**

پستر میگرفت راه و میرفت بجانب دست چپ فیسهل ویقوم مستقبل القبلة ثم یدعو ویرفع یدیه ویقوم طویلا و می ایستاد دراز ثم یرمی جمرة ذات العقبة من بطن الوادی
پس رمی میکرد جمرة العقبه را از مغاک وادی بسبع حصیات یکبر عند کل حصاة ولا یقف عندها و نمی ایستاد نزد جمرة العقبه ثم ینصرف پستر بر می گشت فیقول هکذا رأیت رسول
الله پس میگفت اینچنین دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یفعله میکرد آنرا رواه البخاری بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی دو جمره اولی می باید ایستاد و بسیار
ایستاده در دعا کرد و جمره اخیر را رمی میکنند و برگردند و نایستند و دعا نکنند سر آن از امر شارع کسی ندانند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبدیست که عقل را به دریافت کنه آن راهی نیست و این
نیز از آن قبیل است و لهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما هکذا رأیت و بعضی از علما گفته اند که وجه در نا ایستادن در اینجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود و نماز و ذبح و حلق و افاضه بمکه برای طواف
و این معنی در دیگر ایام منی مفقود است و بعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع است پس وقوف نزد آن موجب ازدحام و تضییق طریق است و لحوق ضرر است بگذرندگان راه بخلاف دو
جمره دیگر که بر کرانه راه افتاده اند در میان آن و بعضی گفته اند دعا در صلب عبادت و وسط وی می باشد نه در نهایت وی و دعا در صلب عبادت افضل است و اکثر دعای حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم در نماز در تشهد بود پیش از سلام و بر آمدن از نماز و دو جمره اولی در وسط اند پس دعا کرد در آنها و بعد از جمره عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه و
شمنی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از افطار صوم نیز
آمده و تحقیق کردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نمازهای فرض و عقیب تلاوت قرآن و ختم قرآن و بندهٔ ضعیف تجاوز الله عنه وعفا وقتیکه مشرف شد باین
عبادت شناخته شد در دل وی بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکته در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبه و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم وقوف نزد این
جمره اشارت است از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمره اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و اداء حق
خدمت بر وسع و طاقت خود آسان کردانید وی تعالی کار را بر وی و مباح کردانید او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود لا سیما
درین عبادت که حج است که مثمر غایت آثار رحمت و نتایج مغفرت است چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامه گناهان می بخشند گویا که گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار
تعب کشیدید و مجاهده کردید بکنید می آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر اکابر علمای مکه که دران وقت درین مشهد حاضر بودند عرض کردم
خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشهیر با بن ظهیره پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند والله اعلم وعن ابن
عمر قال استاذن العباس بن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یبیت بمکة لیالی منی روایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت
از آن حضرت که شب باش کند بمکه در شبهای منی من اجل سقایته از بهر منصب سقایه زمزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود دران وقت و سقایه جای آب دادن
فاذن له پس اذن کرد آن حضرت مر عباس را به بیتوتت مکه متفق علیه بدانکه مبیت بمنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد و
معتبر در مبیت اکثر لیل است و هم چنین است حکم در مواضع که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیتوتت یکساعت کفایت است و متمسک قول بسنیت آن این حدیث است
که اگر واجب میبود چون اذن می فرمود آن حضرت عم عباس را به بیتوتت مکه و جواب میگویند که بجهت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ رخصت واقع شده بجای اذن
و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بودی بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود نزد ایشان خصوصا در مثل این مقام
از جهت استلزام این مجانبت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شک نیست که در ترک سنت آثام است و استیذان برای اسقاط
آن اشارت بود و در هدایه گفته است که بیتوتت بمنی از مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر کسی بیتوتت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم
نمی آید بر وی چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و امیر المومنین عمر رضی الله عنه ادب میکرد بر ترک آن وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم جاء الی السقایة روایت است از ابن عباس که آن حضرت آمد بسوی سقایهٔ زمزم فاستسقی پس طلب کرد آب از عباس که سقایه حوالهٔ وی بود فقال
العباس یا فضل اذهب الی امک پس گفت عباس مر پسر خود را که فضل نام داشت ای فضل برو بسوی مادر خود فات رسول الله صلی الله علیه وسلم بشراب من عندها
پس بیار آن حضرت را آبی از نزد مادر خود فقال اسقنی پس گفت آن حضرت بعباس آب بخوران مرا یعنی از آب زمزم و آب اندرون خانه میار فقال پس گفت عباس یا رسول الله
انهم یجعلون ایدیهم فیه مردم می اندازند دستهای خود را در آب زمزم فقال اسقنی باز گفت آن حضرت آب ده مرا چه شد که دست در آب می اندازند فشرب منه پس خورد
آن حضرت از آب زمزم ثم اتی زمزم پستر آمد آن حضرت تا به زمزم وهم یسقون ویعملون فیها و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند مردم را و کار میکردند در سقایه
فقال پس گفت آن حضرت اعملوا فانکم علی عمل صالح کار کنید و مشقت بکشید درین کار زیرا که شما بر عمل صالح آید یعنی این آب دادن و خدمت سقایه کردن عمل صالح است
ثم قال لولا ان تغلبوا پستر گفت آن حضرت اگر نمی بود خوف این که غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آیند بر شما مردم در آب کشیدن بجهت اتباع سنت من و نگذارند شما را که آب کشید
و این کار از دست شما برود لنزلت حتی اضع الحبل علی هذه هر آینه فرود می آمدم یعنی از ناقه آن حضرت آن روز سوار بود و تا مردم به بینند و احکام بیاموزند تا آنکه می نهادم
ریسمان را برین و اشار الی عاتقه و اشاره کرد آن حضرت بلفظ هذه بسوی کتف خود رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم
صلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب روایت است از انس که آن حضرت بگذارد نماز پیشین را و دیگر را و شام را و خفتن را در محصب پس خواب کرد

یکان خوابی و محصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی و الان نام موضعی معین است بیرون مکه در جانب منا متصل بمعلا و آنرا ابطح و بطحا نیز میگویند و خیف بنی کنانه
نیز نام او است و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منی بود در روز چهارم از یوم نحر و سیزدهم ذی الحجه ثم رکب الی البیت و طاف به بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه آمد و طواف کرد
طواف وداع رواه البخاری وعن عبد العزیز بن رفیع بضم را و فتح فا از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است قال سالت انس بن مالک قلت اخبرنی بشیء
عقلته عن رسول الله گفت پرسیدم انس را گفتم خبر ده مرا بچیزی که دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این صلی الظهر یوم الترویة کجا گذارد آن حضرت
نماز پیشین را روز ترویه که روز هشتم ذی الحجه است و مردم از آنکه بمنا میروند وجه تسمیه در باب حجة الوداع در حدیث جابر گذشت قال بمنی گفت انس نماز ظهر بمنی گذارد پس معلوم شد که
آن حضرت از مکه پیش از ظهر برآمد قال فاین صلی العصر یوم النفر گفت ابن رفیع بانس و ظاهر موافق بسیاق این بود که گوید فقلت پس گفتم من پس کجا گذارد نماز عصر را روز
نفر بفتح نون و سکون فا و فتح نیز جایز است نام روز چهارم از روز نحر است که از منی می برآیند فی الصراح نفر بسکون گروه گروه بازگشتن حاجیان از منا قال بالابطح گفت گزارد نماز
عصر بابطح که همان محصب است ثم قال پس تر گفت انس افعل کما یفعل امراءک بکن چنانکه میکنند امرای تو یعنی آن حضرت خود این چنین کرده و تو همچنان کن که امرای تو می کنند و مخالفت مکن
که باعث تهییج شر گردد و امری ضروری هم نیست متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت نزول الابطح لیس بسنة گفت عائشه فرود آمدن آن حضرت ابطح را نیست
سنت و از مناسک حج و آن حضرت آنرا طریق سنت و تعبد نکرد انما نزله رسول الله فرود نیامد پیغمبر خدا در وی صلی الله علیه وسلم لانه کان اسمح لخروجه اذا خرج
مگر از جهت آنکه نزول در آن موضع سهلتر و آسانتر بود برای بیرون آمدن آن حضرت وقتی که بیرون آید زیرا که چون در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع در آنجا گذاشت و بمکه در آمد و
طواف کرد تا از همان راه بمدینه رجوع نمودن آسان باشد متفق علیه بدانکه اختلاف است در آن که تحصیب یعنی نزول محصب سنت است یا نه بعضی میگویند و این قول ابن
عمر است که آن از سنن حج و تتمه مناسک او ست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در منا گفت ما فرود آئیم فردا ان شاء الله تعالی در خیف بنی کنانه که آنجا مشرکان عهد کرده
بودند و سوگند خورده بودند که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مخالطت نکنند و مناکحت و مبایعت نکنند و مواصلت ننمایند تا آنکه محمد را تسلیم کنند و بما نسپارند پس آن حضرت صلی الله
علیه وسلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را شکر نعمت خدا و فضل وی جل و علا را نماید و طبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی
رضی الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول بابطح در لیل یوم النفر و امر میکرد مردم را بدان و در هدایه گفته که اصح آنست که نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمحصب بقصد نمودن مشرکان
بود لطف صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف انتهی و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امری اتفاقی بود و ابو رافع مولی آن حضرت که گماشته و متعهد دار و بار خانه وی بود
آنجا فرود آمد و خیمه رسول را صلی الله علیه وسلم آنجا زده بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آن حضرت چنانکه مسلم از ابو رافع روایت کرده است و این قول ابن عباس است چنانکه
بخاری از وی آورده است و عائشه نیز بهمین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه آمد و مخفی نماند که هرگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در اینجا آمده و نزول فرموده اگرچه بطریق اتفاق
بود اتباع وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا میکردند و امام محمد در موطای خود گفته که نزول در محصب احسن است و اگر نکند چیزی لازم نمی آید و این قول ابی
حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین اصلح الله حاله و احسن مبدأه و ماله چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم اوحد عبد الوهاب رحمة الله علیه حج گزارد و نفر نمود با وی از
منا و رسید بمحصب نزول فرمود حضرت شیخ و بگذارد نماز ظهر را و بخواب رفت و گذاردیم در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود سوار شوید این قدر دریافت سعادت اتباع کافی است و فرمود که حنفی
برآمد و این قول شیخ مبنی است بر آنچه گفته اند که نزول بمحصب سنت است و لکن توقف آن حضرت تا عشا از برای عمره عائشه بود چنانکه بیاید والله اعلم وعنها قالت احرمت
من التنعیم بعمرة گفت عائشه احرام بستم من از تنعیم برای عمره فدخلت مکة پس درآمدم مکه را فقضیت عمرتی پس قضا کردم عمره خود را که از جهت حدوث حیض فوت شده بود
چنانکه در باب قصه حجة الوداع گذشت وانتظرنی رسول الله و انتظار کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالابطح در ابطح که در آنجا نزول فرموده بود حتی فرغت تا آنکه
فارغ شدم من فامر الناس بالرحیل پس امر کرد مردم را بکوچ کردن بجانب مدینه فخرج فمر بالبیت پس بیرون آمد آن حضرت از محصب پس گذشت بخانه کعبه فطاف به قبل
صلوة الصبح پس طواف کرد بخانه کعبه پیش از نماز بامداد و این طواف وداع است و طواف صدر بفتح دال نیز گویند و در وی رمل نیست و بعد از وی سعی نه ثم خرج الی المدینة
پس تر بیرون آمد بسوی مدینه هذا الحدیث ما وجدته بروایة الشیخین مولف میگوید که این حدیث نیافتم من آنرا بروایتی بخاری و مسلم بل بروایة ابی داود بلکه یافتم
بروایت ابی داود مع اختلاف یسیر فی آخره با اندک اختلافی در آخر حدیث وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان الناس ینصرفون فی کل وجه بودند
مردم که برمیگشتند در هر طرف و مقید نبودند آمدن در مکه و برآوردن طواف وداع مقید نمی شدند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا ینصرفن
احدکم حتی یکون آخر عهده بالبیت باید که برنیاید یکی از شما و کوچ نکند تا آنکه باشد آخر زمان پیمان و امان وی بخانه کعبه کنایت است از طواف وداع الا انه خفف عن
الحائض مگر آنست که سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شد از وی طواف وداع اگر طواف زیارت کرده است متفق علیه این حدیث دلالت دارد بر وجوب
طواف وداع و این است مذهب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذهب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست باتفاق و اما حدیث سابق اگرچه ظاهر وی دلیل بر جمیل است بی تقیید
بطواف محمول است برین بقرینه این حدیث وعن عائشة قالت حاضت صفیة لیلة النفر حیض کرد صفیه شب نفر مراد همین شب است که آن حضرت در محصب بود
و شب در باب الحج مضاف بروز سابق میکردند نه آینده چنانکه متعارف است فقالت ما ارانی الا حابستکم نمی بینم خود را مگر توقف دارنده و مانع آینده شما یعنی از رحیل بمدینه زیرا که

من حیض کردم و طواف نکرده ام قال النبی صلی الله علیه وسلم عقری بفتح عین وسکون قاف حلقی بفتح حا وسکون لام واین دعا است که بزبان کنند ولیکن حقیقت دعا مراد
نیست هم چنین زبان زد عادت عرب شده است چنانکه در امثال آن و عقر مجروح کردن و قتل کردن و هلاک ساختن بالمعنی ما ز اشد اینا و حلق رسیدن درد در حلق یا ندن چیزی در حلق و معنی
گفته که این کلمه است که در محل تعجب استعمال میکنند و این دو کلمه را زیاده برین تحقیق است که در شرح کرده شده است اطاقت یوم النحر ای طواف کرده است روز نحر طواف زیارت قیل
نعم گفت آری کرده است قال گفت آن حضرت خطاب بصفیه فانفری پس برآی و کوچ کن متفق علیه الفصل الثانی عن عمرو بن الاحوص رضی الله عنه بفتح همزه و
سکون حای مهمله و بصاد مهمله صحابی است روایت کرده است از وی پسر وی سلیمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی حجة الوداع ای یوم هذا
گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت در حجة الوداع کدام روز است این روز قالوا یوم الحج الاکبر گفتند روز حج اکبر است حج اکبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده آیت
و میگویند اکبر در مقابله اصغر است که عمره است و او را حج اصغر می نامند و آنکه الآن مردم حج را که روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف زبان علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت
کرده اند که حج روز جمعه برابر هفتاد حج است و گفته اند که این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی که آن حضرت کرده صلی الله علیه وسلم روز جمعه بود و بی شک حج روز جمعه فضیلتی خاص دارد
از جهت اجتماع شرف زمان و مکان قال فان دماءکم واموالکم واعراضکم بینکم حرام کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا شرح این در فصل اول معلوم شده است الا لا یجنی
جان علی نفسه آگاه باشید باید که گناه نکند و ستم نکند هیچ گناه کننده و ستم کننده بر نفس خود مقصود نهی از گناه کردن و ستم کردن است بر غیر چه هر که بر کسی ستم میکند بحقیقت بر خود میکند
که اثم و جزای آن راجع بدو است پس این خبر در معنی نهی است و در روایتی است الا علی نفسه و برین تقدیر معنی خبر است نه معنی نهی الا لا یجنی جان علی ولده آگاه باشید باید که
جنایت نکند هیچ جنایت کننده بر فرزند خود ولا مولود علی والده و جنایت نکند هیچ فرزندی بر والد خود و ذکر این حدیث بجهت آنست که قبح و شناعت این بیشتر است از جنایت بر اجانب
یا بجهت آنکه نیز حکم جنایت بر نفس است بجهت جریان عادت جاهلیت بر اخذ اقارب شخصی بجنایت وی و باین وجه این تاکید حکم سابق است فافهم الا ان الشیطان قد ایس ان یعبد فی
بلدکم هذا ابدا آگاه باشید بدرستیکه شیطان بتحقیق ناامید شده از این که عبادت کرده شود و او کنایت است از بت پرستیدن در شهر شما که این است یعنی مکه همیشه تا روز قیامت ولکن ستکون
له طاعة فیما تحتقرون من اعمالکم فیرضی به ولیکن سرانجام است که باشد مر شیطان را فرمان برداری در چیزی که حقیر و کم میشمارید شما از عملهای خود یعنی کارها می کنید و گناهان می ورزید
و آنرا خورد و حقیر می پندارید و در آن عملها طاعت شیطان است که راضی میگردد شیطان بدان و آن عملها مودی بفتن و هیجان حروب و شرور میگردد رواه ابن ماجة والترمذی
وصححه و حکم بصحت کرده است ترمذی این حدیث را وعن رافع بن عمرو المزنی بضم میم و فتح زای و بنون نسبت بمزینه صحابی است روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و حدیث قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب الناس بمنی حین ارتفع الضحی گفت دیدم آن حضرت را که خطبه میکرد مردم را بمنی هنگامیکه
بلند شد چاشتگاه علی بغلة شهباء سوار بر استر شهبا و شهبا ماده که بالای پشم وی سرخی بود و درون سفیدی چنانکه شقرا است بشین معجمه و قاف وعلی یعبر عنه و علی رضی الله عنه
یعبر و تفسیر میکرد از آن حضرت و بمردم می شنوانید و می فهمانید و میرسانید بانکسان که دور بودند آنچه آن حضرت میفرمود والناس بین قائم و قاعد و مردم بعضی ایستاده بودند
و بعضی نشسته در حج سه خطبه مسنون است یکی در روز ترویه بمکه دوم در روز عرفه سیوم در منی و در هر جا احکام که بعد آن باید کرد و تعلیم و تلقین میفرمود رواه ابو داود وعن عائشة
وابن عباس رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخر طواف الزیارة یوم النحر الی اللیل روایت است از عائشه و از ابن عباس که آن حضرت تاخیر کرد
طواف زیارت را تا شب ظاهر این معارض است بحدیث عائشه که آن حضرت طواف کرد و ظهر بمکه گزارد و این اضطرابی است که در حدیث عائشه واقع شده و بسبب این تقدیم و ترجیح
کرده اند حدیث ابن عمر را که در صحیحین واقع شده که آن حضرت ظهر بمنا گزارد چنانکه گذشت والله اعلم رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة وعن ابن عباس رض ان
النبی صلی الله علیه وسلم لم یرمل فی السبع الذی افاض فیه روایت است از ابن عباس که آن حضرت رمل نکرد در طواف افاضت از اینجا معلوم میشود که رمل در
طواف زیارت نیست و رمل در طواف وداع هم نیست پس رمل نیست مگر در طواف قدوم رواه ابو داود وابن ماجة وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال اذا رمی احدکم جمرة العقبة فقد حل له کل شیء الا النساء گفت آن حضرت وقتی که رمی کرد یکی از شما جمرة العقبة را پس بتحقیق از احرام برآمد و
حلال شد مر او را همه چیز مگر زنان و بعد از طواف زنان نیز حلال خواهند شد رواه فی شرح السنة وقال اسناده ضعیف وفی روایة احمد والنسائی عن ابن
عباس قال اذا رمی الجمرة فقد حل له کل شیء الا النساء وعنها قالت افاض رسول الله صلی الله علیه وسلم من آخر یومه حین صلی الظهر گفت
عائشه افاضه کرد و روان گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب مکه برای طواف در آخر روز خود در وقتی که گزارد ظهر را ظاهر این حدیث نیز همین است که ظهر بمنا گزارد ثم رجع الی منی
پس برگشت بسوی منی فمکث بها لیالی ایام التشریق پس درنگ کرد در منی شبهای روز تشریق یرمی الجمرة اذا زالت الشمس رمی میکرد جمره را وقتی که برگشت آفتاب از جانب
مشرق بسوی مغرب کل جمرة بسبع حصیات هر جمره بهفت سنگریزه یکبر مع کل حصاة تکبیر میگفت با هر سنگریزه ویقف عند الاولی والثانیة و می ایستاد نزد
جمره اولی و ثانیه بعد از رمی و یطیل القیام و دراز میکرد ایستادن را ویتضرع و زاری میکرد و دعا چنانکه گذشت ویرمی الثالثة فلا یقف عندها و رمی میکرد جمره سیوم
پس نمی ایستاد نزد آن رمی میکرد و میگذشت رواه ابو داود وعن ابی البداح بفتح موحده و تشدید دال و حای مهملتین بن عاصم بن عدی ابو البداح تابعی ثقه است و
پدر وی صحابی است عن ابیه روایت میکند از پدر خود قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم لرعاء الابل فی البیتوتة گفت رخصت کرد آن حضرت برای

چرانندگان شتران در شب باشند بمنی یعنی اگر در منا بیتوتت نکنند رخصت است ان یرموا یوم النحر رخصت کرد که رمی کنند روز نحر ثم یجمعوا رمی یومین بعد یوم النحر پس جمع
کنند رمی دو روز را که بعد از روز نحر است فیرموا فی احدهما پس رمی کنند در یکی ازین دو روز رواه مالک والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث صحیح
باب ما یجتنبه المحرم باب در بیان چیزهای که پرهیز میکند از آن محرم یعنی حرام است بروی کردن آن خواه واجب گردد بروی دم یا صدقه یا نه وصدقه نصف صاع از گندم یا صاع از شعیر
یا چیزی قلیل غیر مقدر بمقداری معین و همه مذکور است در کتب فقه و رسائل مناسک و جمله از آن در رساله فارسی مناسک بیان کرده ایم الفصل الاول عن عبد الله بن عمر
رضی الله عنهما ان رجلا سال رسول الله مردی پرسید از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما یلبس المحرم من الثیاب چه چیز جائز است که بپوشد محرم از جامها و چه
چیز نپوشد فقال پس گفت آن حضرت همه چیز بپوشید لیکن لا تلبسوا القمص نپوشید پیراهن ها را قمص بضمتین جمع قمیص ولا العمائم و نپوشید دستارها را ولا السراویلات و نپوشید ازار
و مراد بپوشیدن قمیص و سراویل پوشیدن آنها است بر وجه متعارف در آن چنانچه پیراهن را در بر افگنند و تنبان را در پایها کنند والا اگر بر تن افگنند مثل ردا چیزی لازم نمی آید زیرا که درین صورت
نمیگویند که پیراهن پوشیده و ازار پوشیده ولا البرانس و نپوشید برنس ها را و برنس بضم موحده و نون و سکون را در میان اینها تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویله یعنی کلاه دراز و این
قاصر است در معرفت آن و آنچه مشهور است این ست که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشند ولا الخفاف و نپوشید موزه ها را الا
احد لا یجد نعلین فلیلبس خفین مگر کسی که نیابد نعلین را پس بپوشد موزه ها را ولیقطعهما اسفل من الکعبین و باید که ببرد هر دو موزه را پایان تر از هر دو پاشنه تا از حد موزگی برآیند
ولا تلبسوا من الثیاب شیئا مسه زعفران و نپوشید از جامها چیزی را که سوده است آنرا زعفران ولا ورس و نه جامه که سوده است آنرا ورس بفتح واو و سکون را گیاه زرد است
که رنگ کرده میشود بدان و آنرا اسپرک گویند متفق علیه و زاد البخاری فی روایة و زیاده کرده است بخاری در روایتی این عبارت را ولا تنتقب المراة المحرمة و نقاب
بر روی نیفکند زنی که محرم است و در بعضی نسخ لا تنتقب تبائین و تشدید قاف و نقاب بکسر نون روی بند ولا تلبس القفازین و نپوشد زن بر دست قفاز را بضم قاف و تشدید فا
و زای در آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است
که زنان در دستها می پوشند وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب و هو یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را
که خطبه میخواند و حال آنکه وی میگفت اذا لم یجد المحرم نعلین لبس خفین وقتی که نیابد محرم نعلین را بپوشد موزه ها را و اذا لم یجد ازارا لبس سراویل چون نیابد ته بند را بپوشد تنبان
ولیکن قطع میکند موزه ها را از زیر پاشنها چنانکه در حدیث سابق بیان کرد و جمهور برین اند و اگر بهمان طور درست بپوشد فدیه دهد و امام احمد میگوید قطع نکند که در آن اضاعت مال است و
بحکم ضرورت چنانکه هستند بحال خود بپوشد و فدیه نیست و در سراویل نیز خلاف است و نزد امام ابو حنیفه پاره کند و ازار سازد متفق علیه وعن یعلی بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله ابن امیه
بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی است اسلام آورد در روز فتح و حاضر شد حنین و طائف را قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم بالجعرانة اذ جاءه رجل اعرابی گفت
بودیم ما نزد آن حضرت در جعرانه که بر یک مرحله از مکه است و آن حضرت از آنجا عمره بر آورده بودند ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه علیه جبة و هو متضمخ بالخلوق بر آن مرد جبه بود و حال آنکه
آن مرد آلوده بود بخلوق بفتح خای معجمه و قاف در آخر نام طیبی است که عرب آن میسازند و در آن زعفران می اندازند مشهور است میان ایشان و ضمخ بضاد و خای معجمتین آلودن جسد بطیب چنانکه
گویا میچکد از وی فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انی احرمت بالعمرة و هذه علی بدرستیکه من احرام بستم برای عمره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود فقال پس گفت
آن حضرت اما الطیب الذی بک فاغسله ثلث مرات اما خوشبوئی که با تست و آلوده است بدن تو بدان پس بشوی آنرا سه بار و جهت آنکه استعمال زعفران حرام است بر مردان
نه از آن جهت که بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام است فافهم و اما الجبة فانزعها و اما جبه که پوشیده پس برکش آنرا و برار از بدن ثم اصنع فی عمرتک کما تصنع فی حجک
پستر بکن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا آن مرد عالم بود باحکام حج نه عمره پس تشبیه داد آن حضرت عمره را بحج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و شرائط آن احکام عمره نیز همان است
و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود وقوف بعرفه و عدم آن متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینکح المحرم ولا
ینکح ولا یخطب هر سه لفظ برفع و جزم مروی است نکاح نکند محرم خود را و نکند نکاح دیگری را بولایت و وکالت و خواستگاری نکند زن را خطبه بکسر خا زن خواستن و این مذهب شافعی
و جمهور علما است لیکن نهی از نکاح و انکاح تحریمی است و از خطبه تنزیهی و نزد ما جائز است همه و دلیل ما تزوج میمونه است رض رواه مسلم وعن ابن عباس رض ان النبی صلی الله
علیه وسلم تزوج میمونة و هو محرم روایت است از ابن عباس که آن حضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنها و حال آنکه آن حضرت محرم بود برای عمره قضا متفق علیه وعن
یزید بن الاصم ابن اخت میمونة رض خواهرزاده میمونه بعضی گویند که او را روایت است و صحابی است و صحیح آنست که تابعی است ثقه کثیر الحدیث عن میمونة روایت میکند از
خاله خود میمونه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجها و هو حلال که آن حضرت تزوج کرد او را و حال آنکه محرم نبود رواه مسلم قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه
الله والاکثرون علی انه تزوجها حلالا اکثر امت محیی السنة اکثر برآنند که آن حضرت تزوج کرد میمونه را در حالی که حلال بود و ظهر امر تزویجها و هو محرم و ظاهر شد تزویج وی
در حالی که آن حضرت محرم بود ثم بنی بها و هو حلال پستر بنا کرد یعنی دخول کرد میمونه را و حال آنکه وی حلال بود بسرف فی طریق مکة نکاح میمونه و بنای وی در سرف بود بفتح سین مهمله
و کسر را و فا نام موضعی است بر راه مکه بر ده میل از مکه و از عجایب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد و الان در آنجا در مرقد وی عمارتیست که بعضی امرا ساخته اند بدانکه
حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم هر دو متعارض آمدند حدیث ابن عباس ناطق است بآنکه تزوج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود

واصحاب ما ترجیح کرده‌اند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که ابن عباس افضل واکمل است در حفظ واتقان وفقه وحدیث وی متفق علیه است مانند آنکه حدیث امیر المؤمنین عثمان رض که
دال است بر نهی مأول است بآنکه مراد آن است که نکاح وانکاح از شان محرم ومناسب بحال او نیست که مشغول است بکار دیگر نه آنکه مراد تحریم است وآنکه حمل کرده اند شافعیه حدیث
ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امر تزویج وی در احرام باین اعتبار گفته است تزوج وهو محرم تکلف است ومبنی است که مراد حل اصلی است که قبل الاحرام بود وحال آنکه اکثر روایات در آن است
که حل عارضی بود که بعد از احرام میباشد وبرین تقدیر حدیث ابن اصم را نیز حمل میتوان کرد که مراد آنست که ظاهر شد امر تزویج وحال آنکه حلال بود وکلام درینجا در کتب اصول زیاده بر بینت جمله از آن
در شرح ذکر کرده‌ام فتدبر وعن ابی ایوب ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغسل رأسه وهو محرم روایت است از ابی ایوب انصاری که بود آن حضرت که می‌شست سر
مبارک خود را وحال آنکه وی محرم است متفق علیه بدانکه جایز است محرم را شستن سر از برای جنابت باتفاق ودر تبرد خلاف است وهمچنین در شستن بخطمی ومانند آن نیز خلاف است
ودر هدایه گفته است که لا باس است در غسل کردن بحمام در آمدن ودر شرح گفته است زیرا که بمجرد شستن نیز وزوال چرک موی بلکه زیاده کند تلبید شعر وی را ونشوید سر وریش بخطمی زیرا که وی نوعی
از طیب است ووی میکشد هوام سر وی را وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم وهو محرم گفت ابن عباس که خون گم کرد آن حضرت وحال
آنکه وی محرم بوده اکثر علما بر جواز حجامت محرم اند اگر موی شکسته نشود متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه حدث عن رسول الله حدیث کرد عثمان رضی الله عنه از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فی الرجل اذا اشتکی عینیه وهو محرم در حق مردی که چون شکایت کرد مرد چشم خود را یعنی چون چشمان او بدرد آید ضمدهما بالصبر تضمید کند مرد
چشم را بصبر وقید عینیه اتفاقی است اگر یک چشم نیز بدرد آید درست است بطریق اولی وصبر بفتح صاد وکسر موحده وسکون آن جائز نیست مگر در ضرورت شعر صبر داروی تلخ مشهور است که
در چشم وابدان دوا کنند ودر چشم بکشند وتضمید وتضمد جراحت بستن است بضماده یعنی بعصابه ونهادن دارو بر جراحت نیز گویند اگرچه عصابه بسته نشود وظاهر آنست که مراد اینجا
بستن عصابه باشد زیرا که وی می‌پوشد جزوی از روی را ومحتاج است ببیان کردن آنکه این چون بحکم ضرورت است موجب جنایت بر احرام نباشد رواه مسلم وعن ام الحصین
صحابیه است حاضر شد حجة الوداع را قالت رأیت اسامة وبلالا واحدهما آخذ بخطام ناقة رسول الله گفت دیدم اسامه وبلال را رضی الله عنهما ویکی ازین دو کس گیرنده
بود مهار ناقه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم والآخر رافع ثوبه یستره من الحر ودیگر بردارنده بود جامه خود را که می‌پوشید آن حضرت را یعنی سایه میکرد او را از گرمی آفتاب حتی
رمی جمرة العقبة تا آنکه رمی کرد آن حضرت جمرة العقبه را ودر روایتی آمده است بردارنده مانند تاج چیزی بر سر وی واین حدیث دلیل است بر جواز استظلال مر محرم را چنانچه گفته
که این قول اکثر علما است ومالک واحمد مکروه میدارند آنرا رواه مسلم وعن کعب بن عجرة بضم عین مهمله وسکون جیم وراء صحابی انصاری است از اصحاب شجره که او را بتی بود که می
پرستید آنرا وعبادة بن صامت یار او بود روزی بروی در آمد دید که بت را پرستیده از خانه بیرون آمد وعبادة بن صامت در خانه او در آمد بت را بشکست وچون کعب در آمد وبت را شکسته دید بخشم آمد
وخواست که دشنام ابن صامت کند باز بفکر رفت وگفت اگر درین بت چیزی بودی نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر به وهو بالحدیبیة
قبل ان یدخل مکة روایت میکند که آن حضرت گذشت بروی وی با آن حضرت در حدیبیه بود پیش از آنکه در آید بمکه وهو محرم وهو یوقد تحت قدر وحال آنکه کعب محرم
بود ووی آتش می‌افروخت زیر دیگی والقمل تتهافت علی وجهه وسپشهای افتاده بر روی وی فقال اتوذیک هوامک پس گفت آن حضرت آیا آزار میکنند ترا سپشهای
تو قال نعم گفت کعب آری آزار میکنند قال فاحلق رأسک گفت آن حضرت پس اگر اینچنین است تراش سر خود را واطعم فرقا بین ستة مساکین وبخوران وقسمت کن فرقی را
میان شش مسکین والفرق بفتح الفاء ثلثة اصع وفرق سه صاع است پس هر مسکین را نیم صاع است از گندم بدهد وآصع جمع صاع واصل وی اصوع قلب کرده آصع خوانند
از جمع وار میکنند او صم ثلثة ایام یا روزه دار سه روزه او انسک نسیکة بضم سین بلفظ امر نسیکة یا ذبح کن ذبیحه را متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما انه
سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی النساء فی احرامهن عن القفازین والنقاب وما مس الورس والزعفران من الثیاب ترجمهٔ این از حدیث ابن عمر در
فصل اول ظاهر شد ولتلبس بعد ذلک ما احبت من الوان الثیاب وباید که بپوشد بعد از بر آمدن از احرام هرچه دوست دارد از اصناف جامه‌ها وبیان کرد آنرا بقول خود معصفرا
او خزا او حلیا او سراویل او قمیصا او خفا فی الصحاح عصفر رنگ سرخ معصفر معروف وخز بخای معجمه وزای نیز نوعی از جامه ودر قاموس گفته عصفر نبت معروف است معصفر جامه رنگ
کرده شده بآن نبت معروف وحلی زیور است او انیز داخل لباس اعتبار کرده رواه ابوداود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان الرکبان یمرون بنا یعنی سواران که
میگذشتند بما ونحن مع رسول الله وما یعنی زوجات آن حضرت صلی الله علیه وسلم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محرمات محرم بودیم فاذا حاذوا بنا سدلت احدانا
جلبابها پس چون نزدیک آمدندی یعنی مردان از ما ومیگذشتند از پیش ما فرو می‌هشت یکی از ما چادر خود را من رأسها علی وجهها از سر خود بر روی خود ولفظ حاذوا همچنین واقع شده است
از جواز در سنن ابی داود ودر مصابیح جاوزنا از مجاوزت ودر بعضی الفاظ حاذوا باجای حمله وذال معجمه نیز آمده فاذا جاوزوا پس چون میگذشتند از پیش ما کشفناه دور میکردیم چادر را از روی
ومیگشادیم روی را وبرهنه میکردیم روی را رواه ابوداود ولابن ماجة معناه وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یدهن بفتح یا وتشدید دال بالزیت وهو
محرم بود آن حضرت طلا می‌کرد روغن زیت را بر خود وحال آنکه وی محرم بود غیر المقتت اما زیت غیر مقتت یعنی غیر المطیب زیت خوشبوی کرده نشده ومقتت بضم میم وتشدید
تا آنچه که ریخته شده در وی ریاحین یا آمیخته شده بروغنهای خوشبو وقت وتقتیت روغن در گل پروردن ونزد امام ابوحنیفه زیت مطلقا از طیب است زیرا که اصل او است کذا قال
رواه الترمذی الفصل الثالث عن نافع ان ابن عمر وجد القر روایت است از نافع که مولای ابن عمر است که ابن عمر یافت سردی وسرما خود را فقال پس گفت

القی علی ثوبا یا نافع بینداز بر من جامه را ای نافع که سردی میخورم نافع میگوید فالقیت علیه برنسا پس انداختم بر بالای ابن عمر برنسی را فقال تلقی علی هذا وقد نهی رسول الله
پس گفت ابن عمر ایا می اندازی بر من این را و حال آنکه بتحقیق نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یلبسه المحرم از انکه بپوشد برنس را محرم ظاهر امذهب ابن عمر
اجتناب مخیط بود مطلق بهر نوع که بپوشند و سابقا معلوم شد که اگر مخیط را بپوشند نه بروجهی که متعارف در آنست باکی ندارد و یا از جهت احتیاط کرد والله اعلم رواه ابو داود وعن
عبد الله بن مالک ابن بحینة مالک بتنوین است و این صفت ثانیه عبد الله است و بحینه بضم با و فتح حای مهمله و سکون یا نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر او است
و اگر بی تنوین بخوانند لازم آید که بحینه مادر مالک باشد و حال آنکه زوجه او است و این را در مواضع دیگر ذکر کرده ام قد بر قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم
خون کشید آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بلحی الجمل بفتح لام و سکون حای مهمله و جمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت من طریق مکة
فی وسط راسه خون کشید در میان سر خود و سط را اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است و گفته اند که این محمول بر ضرورت است
زیرا که بی قطع شعر نخواهد بود و اگر بعضی موضعی باشد که در انجا موی نیست جائز است بی فدیه متفق علیه وعن انس رض قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو محرم علی ظهر القدم حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بر پشت پا من وجع کان به از جهت دردی که بود در پشت پا و پا جای موی نیست غالبا و با وجود
آن دردی هم داشت رواه ابو داود والنسائی وعن ابی رافع مولای آن حضرت و وی نخست غلام عباس بود که بحضرت بخشید قبطی بود و چون خبر اسلام او عباس را بشارت بنشد
آزادش کرد و حاضر شد احد او خندق را نامش بعضی مصعب گفته اند و بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بدر بود و لیکن در بدر حاضر نشده قال تزوج رسول الله
صلی الله علیه وسلم میمونة وهو حلال نکاح کرد آن حضرت میمونه را و حال آنکه آن حضرت حلال بود و بنی بها وهو حلال و دخول کرد آن حضرت میمونه را و حال
آنکه آن حضرت حلال بود وکنت انا الرسول بینهما و بودم من میانجی میان آن حضرت و میمونه رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن باب المحرم
یجتنب الصید بدانکه صید کردن محرم و راه نمودن وی دیگری را بصید و اشارت کردن بدان حرام است باتفاق و اگر چیزی ازین افعال کند لازم میگردد جزا اما در خوردن محرم صید را
تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وی یا بی اذن وی درینجا مذاهب و اقوال است علما
مذهب بعضی صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس و طاوس و ثوری آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقا بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جثامه که بیاید و مذهب
مالک و شافعی و احمد آنست که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام است و اما اگر غیر محرم صید کند برای خود و چیزی از آن برای محرم هدیه کند
حلال است و مذهب امام ابی حنیفه و اصحاب وی آن است که حلال است اکل لحم صید محرم دیگر را مادام که خود صید نکند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت و اعانت بران
ننماید وی یا محرم دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود و چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد این است تحریر مذاهب و احادیث درین بحسب ظاهر مخالف و متعارض آمده
و در شرح سفر السعادت این را بتفصیل هر چه تمامتر استیفا کرده شده است آنجا باید نگریست والله اعلم الفصل الاول عن الصعب بفتح صاد و سکون عین مهملتین
بن جثامة بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابی است ابن عباس از وی روایت دارد و مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رض انه اهدی لرسول الله روایت است از وی که وی
هدیه آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا گورخری که شکار کرده بود وهو بالابواء و آن حضرت در ابوا بود بفتح همزه و سکون موحده او بودان یا
در ودان بود بفتح واو و تشدید دال نام دو موضع است میان مکه و مدینه نزدیک به مدینه و میگویند که قبر عبد الله والد آن حضرت در ابوا است و ابن صعب بن جثامه فدا
ساکن بود فرد علیه پس رد کرد و باز گردانید آن حضرت بر وی و قبول نکرد فلما رای ما فی وجهه پس هنگامی که دید آن حضرت چیزی را که در روی او ست از ناخوشی و انفعال
وانده و از قبول ناکردن آن حضرت هدیه او را قال گفت آن حضرت انا لم نرده علیك الا انا حرم بدرستیکه باز نگردانیده ایم آن را بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم و حرم بضمتین جمع حرام است بمعنی
محرم کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام است متفق علیه پوشیده نماند که ظاهر این حدیث دال آن است که صعب بن جثامه حمار وحشی زنده بهدیه آورده و محرم را جایز نیست
قبول آن و لیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن روا است یا نه و در روایات آمده است که هدیه لحم حمار وحشی بود پس در روایات مسلم آمده که هدیه کرد سرین حمار وحشی را
که خون از وی میچکید و در روایتی آورده شق حمار را و شق بکسر نیمه هر چیزی و در روایتی آورد عضوی را از وی و در روایتی پای او را پس بقرینه این روایات درین حدیث نیز همین مراد خواهد
بود وعن ابی قتادة رض انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور که وی بیرون آمد همراه آن حضرت و این در عام حدیبیه بود
در سال ششم از هجرت فتخلف مع بعض اصحابه وهم محرمون پس پس ماند ابو قتاده با بعضی از یاران خود و یاران وی محرم بودند وهو غیر محرم و وی محرم نبود فراوا حمارا
وحشیا قبل ان یراه پس دیدند یاران وی حمار وحشی را پیش از آنکه ببیند وی آنرا فلما راوه ترکوه پس هنگامیکه دیدند یاران او گذاشتند او را و دلالت و اشارت نکردند بدان حتی
راه ابو قتادة تا آنکه دید آنرا ابو قتاده فرکب فرسا له پس سوار شد ابو قتاده اسپی را که مر او را بود فسالهم ان یناولوه سوطه پس سوال کرد ایشان را که بدهند بدست وی تازیانه
او را و بعضی گفتند که مراد بسوط اینجا سیف است و در بعضی روایات با سوط رمح نیز مذکور است فابوا پس ابا آوردند یاران از دادن سوط بدست وی بجهت احرام تا لازم نیاید
اعانت بر صید فتناوله پس فرود آمد ابو قتاده از اسپ پس گرفت سوط را و در روایتی سوط و رمح را فحمل علیه پس حمله آورد و بتاخت بر حمار وحشی فعقره پس پی کرد و بیفکند
وبکشت او را ثم اکل فاکلوا پس خورد ابو قتاده پستر خوردند یاران وی نیز فندموا پس پشیمان شدند بعد از خوردن که چرا گوشت شکار در حالت احرام خوردند و ابو قتاده پاره گوشت با

نکاه داشته بود فلما ادرکوا رسول الله صلی الله علیه وسلم سألوه پس هنگامیکه دریافتند آن حضرت را و بملازمت شریف رسیدند وحقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آن حضرت
از حکم آن که روا بود خوردن آن یا نه قال هل معکم منه شیء گفت آن حضرت آیا هست با شما از ان چیزی قالوا معنا رجله گفتند با ما پای اوست و در روایتی بازوی او فاخذها
النبی پس گرفت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاکلها پس خورد پای آنرا متفق علیه وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را هردو اینچنین آمده که فلما اتوا رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال پس چون آمدند نزد آن حضرت فرمود امنکم احد امره ان یحمل علیها آیا از شما هیچ یکی بود که امر کرد ابو قتاده را که حمله کند و بتازد و بروی او اشار
الیها یا اشارت کرده باشد بجانب وی یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بر شکار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکرده قال فکلوا ما بقی من لحمها گفت آن حضرت پس خوب کردید
که خوردید و بخورید آنچه باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت بر اباحت میکند مادامیکه خود صید نکرده یا دلالت و اشارت و اعانت بران نکرده است و حدیث سابق
بر حرمت آن مطلقا دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در هردو جانب آمده و لا بد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود و قد حقق فی موضعه وعن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه
وسلم خمس لا جناح علی من قتلهن فی الحرم والاحرام پنج چیز اند که گناه نیست بر کسیکه بکشد آنرا در زمین حرم اگرچه در زمان احرام باشد الفأرة بتخفیف موش والغراب
زاغ والحدأة بکسر حا و فتح دال و همزه بر وزن عنبه جانوری معروف است که آنرا غلیواز میگویند و در صراح خات گفته والعقرب و کژدم والکلب العقور و سگ جراحت کننده
متفق علیه وعن عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحل والحرم پنج چیز از حیوانات فاسق اند کشته میشوند در زمین حل
و حرم و میکشد آنرا محرم الحیة مار والغراب الابقع موحده و قاف زاغ ابلق که سیاه و سفید میباشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیور و کلاب میباشد وفی الصراح
ابقع پیسه کی در مرغ و در حدیث در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام واقع شده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که گویا من می بینم بسوی کلب
ابقع که دهان می اندازد در خون اهل بیت من و بود شمر ملعون ابرص والفأرة و موش والکلب العقور و سگ گزنده والحدیا بتصغیر حدأة است که در حدیث سابق مذکور شد متفق
علیه بدانکه در هر یکی ازین دو حدیث پنج چیز از جنس موذیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق عقرب مذکور شده حیه و در حدیث لاحق بر عکس و غراب گاهی مطلق مذکور میشود و گاهی
موصوف بابقع و گفته اند که مقتول در حل و حرم که قاتل وی محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکه همه موذیات را حکم همین است و سباع همه مانند شیر و گرگ و پلنگ همه داخل کلب
عقور اند و اتفاق کرده اند علما بر جواز قتل محرم مر ایشانرا و هر موذی را جایز است قتل وی در حل و حرم و اما قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جایز است نزد شافعی و نزد
مالک اگر در حرم کرده باشد یا پناه بحرم برده تنگ ساخته شود بروی محال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد بخروج پس قتل کرده شود و حد زده شود الفصل الثانی عن جابر رض ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لحم الصید لکم فی الاحرام حلال ما لم تصیدوه روایت است از جابر که آن حضرت گفت گوشت شکار مر شما را در احرام حلال است
مادام که صید نکنید شما که محرمید او یصاد لکم یا صید کرده شود برای خاطر شما اگر صید کننده محرم نبود مذهب مالک و شافعی این است و این متوسط است میان دو مذهب دیگر چنانکه مذکور
شد رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وعن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجراد من صید البحر گفت آن حضرت که ملخ از شکار دریاست
یعنی حکم وی حکم صید بحر است وارد شده است که جراد از عطسه ماهی است و بعضی گفته اند که متولد میگردد از ماهی مانند کرمها پس می اندازد ایشانرا دریا بساحل و پرورش می یابد و باهم نشو می یابند
تجویز کرده اند بعضی از علما که صید کند او را محرم زیرا که وی صید بحر است و صید بحر بحکم قول حق سبحانه واحل لکم صید البحر مر محرم را حلال است اما کسیکه تجویز نمی کند میگوید که وی صید بر است که استقرار او
در آنجاست و بیضه میکند در زمین و قوت میکند از آنچه بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را از صید بحر گفت مراد آنست که در حکم صید بحر است
در حل اکل بی ذبح و تذکیه والله اعلم رواه ابو داؤد والترمذی وعن ابی سعید الخدری رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقتل المحرم السبع العادی فرمود
بکشد محرم درنده حمله کننده را و وی در حکم کلب عقور است چنانکه گفته شد رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجه وعن عبد الرحمن بن ابی عمار بفتح عین مهمله و تشدید میم
تابعی است مکی قرشی عابد بود و مشغوف بعبادت مشمول بعفت و سلامت قال سألت جابر بن عبد الله عن الضبع اصید هی گفت پرسیدم جابر را از ضبع بفتح معجمه و ضم موحده
حیوان معروف که آنرا کرک کفتار گویند آیا شکار است وی که حرام است قتل آن محرم را فقال نعم پس گفت جابر آری ضبع از جمله شکار است فقلت ایؤکل پس گفتم من آیا خورده میشود و حلال است
خوردن آن فقال نعم پس گفت جابر آری خورده میشود فقلت سمعته من رسول الله پس گفتم من آیا شنیدی تو آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال نعم گفت آری شنیدم از آن حضرت
رواه الترمذی والنسائی والشافعی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح بدانکه اختلاف کرده اند در اباحت لحم ضبع از سعد بن ابی وقاص آمده که وی میخورد و از ابن عباس
نیز اباحت آن مرویست و امام شافعی و امام احمد باین رفته اند و امام ابو حنیفه و امام مالک بکراهت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرده از هر ذی ناب از سباع و حدیثی در
کراهت لحم او علی الخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف است شافعیه میگویند که ضبع مخصوص است از عموم نهی از هر سباع بقرینه حدیث جابر والله اعلم وعن جابر
رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الضبع قال هو صید گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از ضبع که آیا آن صید است که بکشتن آن بر محرم جنایت
ثابت میشود گفت آن حضرت ضبع صید است ویجعل فیه کبشا اذا اصابه المحرم و میکردانند و میدهد محرم در جزای آن قچقاری را وقتی که برسد و بکشد آنرا محرم رواه ابو داؤد وابن ماجه
والدارمی وعن خزیمة بضم خای معجمه و فتح زای بن جزی بفتح جیم و سکون زای بعد از وی همزه و فتح جیم و کسر زای و یا نیز میگویند و بعضی بتشدید زای میخوانند بی یا قال سألت
رسول الله گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن اکل الضبع در خوردن ضبع قال او یأکل الضبع احد گفت آن حضرت آیا می خورد ضبع را هیچ یکی یعنی وی چیزی نیست که کسی او را

بخورد وسالته عن اكل الذئب وپرسیدم آن حضرت را از خوردن گرگ قال او یاكل الذئب احد فیه خیر گفت آیا می خورد ذئب را هیچ یکی که در وی نیکی است رواه الترمذی و
قال لیس اسناده بالقوی الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی عبد الرحمن بن عثمان بن عبد الله صحابی است برادرزاده طلحه بن عبید الله رضی الله عنه اسلام
آورد بعد از بیعة الرضوان و بعضی گفته اند روز فتح کشته شد با ابن زبیر در یک روز قال کنا مع طلحة بن عبید الله و نحن حرم گفت بودیم با طلحه و حال آنکه ما محرم بودیم فاهدی
له طیر پس هدیه آورده شد برای طلحه پرندگان پخته و طلحة راقد و طلحه خوابیده بود فمنا من اکل پس بعضی از ما کسی بود که خورد و منا من تورع و بعضی از ما کسی بود که پرهیزگاری
نمود و نخورد فلما استیقظ طلحة وافق من اکله پس چون بیدار شد طلحه با آنها موافقت کرد که خورده بودند بقول موافقت کرد یا از آن چیزی که باقی مانده بود بخورد قال فاکلناه مع
رسول الله گفت طلحه پس خوردیم ما آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی برای آن حضرت نیز اهدا کرده بودند و بخورد زیرا که برای ایشان صید نکرده بود و این تاویل کسی است که میگوید
بخورد محرم آنچه برای وی صید کرده باشند و ظاهر این مطلق است و تورع کسی که نخورد بجهت احتمالات دیگر است مانند مشارکت محرم در دلالت یا اشارت و اعانت والله اعلم باب الاحصار
و فوت الحج حصر و احصار منع و حبس و باز داشتن کسی را از سفر و کاری و جز آن و تنگ گرفتن بر کسی احصره المرض او السلطان میگویند وقتی که باز دارد بیماری یا پادشاه منع کند از کار و
مقصدی که دارد و هم چنین میگویند حصر هم الله بهمین معنی و چون محصر شد محرم و نتوانست بمقصد رسید جائز است او را که از احرام بر آید لیکن ائمه ثلثه میگویند که احصار نمی باشد مگر بعدو چنانچه
در واقعه حدیبیه شده و مریض نزد ایشان باقی می ماند بر احرام و اگر عذر زائل گشت و حج فوت شد بر آید از احرام بعمل عمره و نزد ما احصار بمرض نیز می باشد و در حدیث آمده است که کسی
لنگ شد یا شکست پای او بر آید از احرام و بر وی است حج در سال آینده و درین باب خلافی دیگر است و آن این است که هدی پیش فرستد نزد ما بحرم زیرا که شناخته نشده است ریختن
خون قربت و عبادت جز در زمان یا مکان مخصوص و نزد شافعیه موقوف نیست بر حرم و ذبح کند همانجا که محصر شده چنانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم هم
در حدیبیه ذبح کردند و حدیبیه از زمین حل است جوابش آنست که ممکن نبود فرستادن ایشان هدی را بحرم پس بحکم ضرورت همان جا کردند و بعضی گفته اند که حدیبیه پاره از حل
و پاره از حرم است پس شاید که ذبح در حرم وی کرده باشند و در مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه اکثرش از حرم است و خلافی دیگر آنکه چون محصر شود قضا کند و نزد شافعی
قضا نیست لتسمیه بعمرة القضا مؤید مذهب ما است و ایشان میگویند قضا اینجا بمعنی صلح است الفصل الاول عن ابن عباس رض قال احصر رسول الله صلی الله
علیه وسلم فحلق رأسه و جامع نساءه و نحو هدیه گفت ابن عباس احصار کرده شد آن حضرت یعنی در حدیبیه و منع کردند مشرکان مکه او را از در آمدن بمکه و عمره گزاردن
پس بر آمد آن حضرت از احرام و حلق کرد سر مبارک خود را و جماع کرد زنان خود را و نحر کرد شتران خود را که همراه داشت حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که
با اهل مکه واقع شده رواه البخاری وعن عبد الله بن عمر رض قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر بیرون آمدیم ما با آن حضرت یعنی بعمره
پس نزول کرد آن حضرت بحدیبیه فحال کفار قریش دون البیت پس حائل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش نزد خانه کعبه فنحر النبی پس نحر کرد پیغمبر صلی الله علیه
وسلم هدایاه هدیه های خود را که همراه داشت و حلق و حلق کرد آن حضرت و قصر اصحابه و تقصیر کردند اصحاب آن حضرت و حلق نکردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی حلق
کردند بعد از توقف بسیار در بر آمدن از احرام بجهت غم و اندوه ناشی از منع وصول بیت پس ام سلمه گفت یا رسول الله تو برای از احرام و حلق کن تا همه خواهند کرد پس آن حضرت از
احرام بر آمد و حلق کرد بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند بعضی و قصر کردند بعضی دیگر بعد از آنکه بیان کرد آن حضرت فضل حلق را با وجود آن تقصیر کردند رواه
البخاری وعن المسور بکسر میم و سکون سین و فتح واو ابن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و را قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نحر قبل ان یحلق و امر اصحابه
بذلک نحر کرد آن حضرت پیش از حلق چنانچه معهود است و در هدایه گفته که نیست حلق یا تقصیر در احصار در قول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و ابو یوسف رح میگوید باید کرد و اگر نکند جزای نیست
زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم حلق کرد عام حدیبیه و ایشان میگویند که حلق قربت و عبادت بر تقدیری است که مترتب کرده بر افعال حج و عمره و پیش از نسک نیست و آن حضرت
و صحابه که کردند برای آن کردند تا دانسته شود استحکام عزیمت بر انصراف والله اعلم رواه البخاری وعن ابن عمر رض انه قال الیس حسبکم سنة رسول الله گفت ابن عمر آیا
کافی نیست شما را سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سنت آنست که ان حبس احدکم عن الحج طاف بالبیت و بالصفا و المروة اگر منع کرده شد و باز داشته شد یکی از
شما از حج طواف کند بخانه کعبه و بصفا و مروه یعنی عمره کند ثم حل من کل شیء پس حلال شود و بر آید از هر چه که حرام شده بود حتی یحج عاما قابلا تا آنکه حج کند سال آینده فیهدی
پس ذبح کند هدی را او یصوم ان لم یجد هدیا یا روزه دارد اگر نیابد هدی را درین حدیث بیان احکام احصار کرد گویا بعضی مردم جاهل بودند بآن یا خلافی میکردند در آن پس گفت
ابن عمر که سنت آن حضرت این است که اگر کسی حصر و حبس کرده شود از حج عمره بر آرد و از احرام بر آید و بعد از آن حج را قضا کند رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها
قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ضباعة بنت الزبیر گفت عائشه در آمد آن حضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه و تخفیف موحده و بعین مهمله بنت عم آن
حضرت است دختر زبیر بن عبد المطلب یکی از اعمام او ست که بشرف اسلام مشرف نشده ضباعه صحابیه است از مهاجرات آن حضرت بر وی در آمد فقال لعلک اردت الحج
پس گفت آن حضرت شاید که اراده میکنی حج را استفسار است بر سبیل تلطف و مهربانی قالت گفت ضباعه آری اراده حج دارم ولیکن والله ما اجدنی الا وجعة بخدا سوگند نمی
یابم خود را مگر بیمار و دردناک یعنی در خود ضعفی می یابم و نمیدانم که قدرت بر اتمام حج یابم یا نه وجع بفتح جیم درد و بکسر دردناک چنانکه ورع و ورع فقال لها حجی پس گفت آن حضرت مر ضباعه را
حج کن یعنی احرام حج به بند و اشترطی و قولی و شرط کن و بگو اللهم محلی من حیث حبستنی خدایا مکان بر آمدن من از احرام همانجاست که حبس کنی و باز داری تو مرا و آنجا محل بفتح

میم وکسر حا مکان یا زمان حل متفق علیه و این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جماعه که میگویند احصار نیست مگر بعدو و میگویند که اگر مرض
مبیح تحلیل می بود احتیاج باشتراط چه بودی و جواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل است که اگر اشتراط نمودی متاخر باشد تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش
از نحر هدی تحلل میتواند کرد و همچنین است مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است بوی در تحقق احصار بمرض و بعضی گفته اند که جائز نیست تحلل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بضباعه
والله اعلم و بصحت رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج و قول وی در حدیث سابق الیس حسبکم سنة رسول الله بجهت این است و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر
قائل است باحصار از جهت مرض نیز الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر اصحابه ان یبدلوا الهدی
الذی نحروا عام الحدیبیة فی عمرة القضاء روایت است از ابن عباس که آن حضرت امر کرد اصحاب را که تبدیل کنند هدی را که نحر کرده اند در سال حدیبیه در عمرة
قضا یعنی سال بقا در وقت احصار نحر کرده بودند سال آینده که عمرة قضا بجا آرند هدی دیگر نحر کنند تا نحر در حرم واقع شود زیرا که هدی احصار ذبح کرده نمیشود مگر در حرم چنانکه مذهب
امام ابو حنیفه است و این بر تقدیری است که نحر در حدیبیه در غیر حرم بود و خطا هر است و اگر گوئیم حدیبیه نیز در حرم بود زیرا که حدیبیه اکثرش در حرم است چنانچه در شرح ترجمه اشارت بدان
کردیم پس تبدیل بجهت احتیاط و ادراک فضیلت سنت ثانیا و امر برای استحباب است رواه ابو داود و در بعضی نسخ این عبارت زیاده است که وفیه ضعیف وفی
سنده محمد بن اسحق وعن حجاج ابن عمرو الانصاری صحابی است معدود در اهل مدینه و حدیث وی نزد حجازین است روایت کرده از وی عکرمه و جز وی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کسر کسیکه شکسته شود بلفظ مجهول یعنی پای او او عرج بکسر الراء بلفظ معلوم یا لنگ شود فقد حل پس بتحقیق حلال
شد یعنی باید که از احرام برآید و علیه الحج من قابل و بر وی است حج از سال آینده این حدیث نیز دلالت دارد بر آنکه احصار بغیر عدو هم می باشد چنانکه مذهب ابو حنیفه است و تقیید
باشتراط تکلف است رواه الترمذی و ابو داود والنسائی و ابن ماجه والدارمی وزاد ابی داود فی روایة اخری و زیاده کرده است ابو داود در روایت
دیگر او مرض یا بیمار شود و قال الترمذی هذا حدیث حسن و در نسخه حسن صحیح وفی المصابیح ضعیف و در مصابیح گفته است که این حدیث ضعیف است و تورپشتی گفته که
حکم بضعف این حدیث باطل است و گفته که در این حدیث تتمه ایست از قول عکرمه و وی یکی از راویان حجاج بن عمرو است و آن قول این است که گفت فذکرت ذلک
لابی هریرة و ابن عباس عکرمه میگوید که بتحقیق ذکر کردم من آن را مر ابی هریره را و ابن عباس را که حجاج بن عمرو همچنین میگوید فقالا صدق پس گفت ابو هریره و ابن عباس
بعض راست گفته است وعن عبد الرحمن بن یعمر بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله و فتح میم الدیلی بکسر دال مهمله و سکون تحتانیه صحابی است که نزول کرد
بکوفه و وفات یافت بخراسان قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول الحج عرفة گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت حج عرفه است یعنی ملاک حج
و معظم ارکان وی وقوف است بعرفه اگرچه طواف نیز رکن است اما این عظیم تر است از آنکه بی وی حج اصلا صورت ندارد من ادرک عرفة لیلة جمع قبل طلوع الفجر
فقد ادرک الحج کسیکه دریابد وقوف عرفه را در شب مزدلفه که شب دهم از ذی الحجه است پیش از طلوع صبح صادق پس بتحقیق دریافت حج را اول وقت وقوف بعرفه بعد از
زوال روز عرفه است و آخر وی تا طلوع فجر عید است و معنی وقوف استادن در آن وادی است اگرچه یکساعت بود و اگرچه در خواب باشد اینجا مسئله است می آرند که یکی در جزو
اخیر شب در آنجا رسید و نماز عشا نگذارده است بحیثیتی که اگر وقوف کند نماز از دست رود و اگر مقید نماز شود حج بدست نیاید چه کار کند نماز کند یا حج گذارد بعضی گفته اند نماز
کند که افضل عبادت است و بعضی گفته اند که حج کند که در قضای او عسرتی تمام و مشقتی عظیم است و هو المختار ایام منی ثلثة روزهای منی سه روز است یازده و دوازده
و سیزده که آنها را ایام تشریق گویند درین سه روز در منی باید بود و رمی باید کرد فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه پس کسی که شتابی کند و دو روز در آنجا باشد و در آخر روز
دوم برآید پس نیست هیچ بزه بروی و نیست در وی ترک واجب ومن تاخر فلا اثم علیه و کسی که پس ماند و روز سیزدهم هم بایستد پس نیست هیچ بزه بروی و نیست در وی
ارتکاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو برابراند در جواز اگرچه توقف و تاخر افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول زیادت مشقت و آورده اند که اهل جاهلیت دو فرقه
بودند بعضی تعجیل را گناه دانسته بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل و تاخیر هر دو برابراند و در هیچ یکی اثمی و حرجی نیست رواه الترمذی و ابو داود والنسائی
و ابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح باب حرم مکة حرسها الله تعالی حرم مکه زمینی است که احاطه کرده است بدان
و گردانیده است او را خدای تعالی در حکم آن بجهت تعظیم و تشریف و تسمیه بحرم بجهت آنست که حرام گردانیده است وی سبحانه تعالی در وی بسیاری از آنچه حرام نیست در غیر
وی و سبب تحریم بعضی گفته اند آنست که چون آدم علیه السلام را بزمین فرستادند ترسید از شیاطین تا هلاک نکنند او را پس فرستاد وی سبحانه ملائکه را تا نگهبانی و پاسبانی وی کنند پس
درین مواضع که حدود حرم است از هر جانب ایستادند و هر چه از زمین در میان مکه و مواقف ملائکه بود حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله وسلامه
علیه و علی نبینا در وقت بنای کعبه نهاد روشن گشت بوی در یمین و شمال و شرق و غرب وی پس هر چه از زمین روشن شد بنور حجر حرم شد و حدود حرم را علامات است و آن
مناره ها است که بنا کرده شده اند در جمیع جوانب مگر در جانب جده و جعرانه که درین دو جانب اتفاق نیفتاده و اول کسی که نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بدلالت
جبرئیل علیه السلام بعد از وی قصی بن کلاب و بعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرد بعد از پدرش و بعد از وی قصی و گفته اند عدنان بن اوس اول کسی است که نصب کرد انصاب حرم را
در وقتی که ترسید که مندرس نکرده حرم و بعد از وی قریش کردند بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال فتح پس عمر بن الخطاب پس عثمان بن عفان بعد از وی

معاویة بن ابی سفیان و حدود حرم از همه جانب مساوی نیست و نزدیکتر از همه جانب تنعیم است و در تاریخ مکه همه را بتفصیل بیان کرده است والله اعلم الفصل الاول
عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة لا هجرة ولکن جهاد و نیة گفت آن حضرت در روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن
باقی است جهاد و نیت بیانش آنست که هجرت از مکه بمدینه فرض بود بر کسی که استطاعت دارد بعد از هجرت آوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم بمدینه و چون فتح شد مکه منقطع
گشت آن هجرت که فرض بود زیرا که مکه دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند هجرت از دیار کفر بدار اسلام از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل است تحت جهاد
و نیت یعنی باقی ماند جهاد که کرد آورده شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه قوت پذیرفته از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیت و نیک کردن آن در هر عمل و درین هم معنی
هجرت است یعنی ترک هوای نفس و بیرون آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرده شارع از آن و اذا استنفرتم و چون خوانده شوید و بر آورده شوید و
بر آورده شوید و بر آورده شوید برای جهاد یعنی حکم کند امام که بر آئید بجنگ کافران و نصرت دهید مسلمانان را فانفروا پس بر آئید و اجابت نمائید و امتثال کنید امر او را
وقال یوم فتح مکة و گفت آن حضرت روز فتح مکه ان هذا البلد حرمه الله یوم خلق السموات والارض بدرستیکه این شهر یعنی مکه حرام کردانیده است او را خدای
تعالی و نهی کرده است از ارتکاب چیزی چند در آن روزی که پیدا کرده است آسمانها و زمینها را یعنی تحریم وی امر قدیم و شریعت سابقه است و نیست از آن قبیل که حادث
بوده و مخصوص باشد بشریعتی دون شریعتی یا مراد آنست که این زمین را در وقتی که پیدا کرده است محرم کرده شده است و این صفت در وی نهاده اگر گفته شود که در باب
حرم المدینة بیاید که ابراهیم عم حرام کردانیده مکه را و ساخته است او را حرم و من حرم کردانیده ام مدینه را و ساخته ام او را حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد وجه اسناد
آن با براهیم علیه السلام چه باشد جوابش آنکه اسناد تحریم با براهیم عم از جهت آن باشد که وی رسانید و اعلام کرد حکم الهی را زیرا که حاکم بشرائع و احکام خدای تعالی است
و حکم وی قدیم است و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم رسانندهٔ آن احکام اند یا چون برداشته شد خانه بیت المعمور باسمان در وقت طوفان نوح عم و مندرس و
منطمس گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام و برطرف شد حرمت او و گشت شریعت متروکه منسیه تا آنکه احیا کرد او را ابراهیم علیه السلام فهو حرام بحرمة الله الی
یوم القیمة پس این بلد حرام است بحرام کردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت وانه لن یحل القتال فیه لاحد قبلی و بدرستی شان این است که هرگز حلال
نکرده کارزار کردن در این بلد مر هیچ یکی را پیش از من ولم یحل لی الا ساعة من نهار و حلال نشد مرا مگر یکساعت از روز اشارت است بوقوع قتال از خالد بن
الولید و لابد آن بامر و اذن آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و لهذا اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشانست میگویند که فتح مکه بقهر و غلبه است که آنرا در کتب فقه فتح
عنوه میگویند و مذهب شافعی و بروایتی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیرا که ایشان متهیٔ نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود بعد از دخول خالد رضی الله
عنه و تعرض بعضی مشرکان مر او را و اعتذار آنحضرت بحلال شدن قتال مر او را ساعتی صریح است در وقوع قتال و فتح عنوه و ثمرهٔ خلاف آنست کسیکه میگوید فتح
عنوه بود جائز نمی دارد فروختن خانه و اجارهٔ زمین و خانهای آنها را زیرا که آن حضرت گرفت آنرا از کفار و وقف کردانید میان مسلمانان و کسی که میگوید صلحا بود تجویز میکند
بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر آن مملوک صاحبان اوست و باقی است بر ملک ایشان فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة تکرار برای تقریر و تاکید است لا یعضد
شوکه بریده نشود خار او چه جای اشجار و در هدایه گفته که هر که حشیش حرم یا درخت آنرا ببرید که مملوک نیست و خود رسته است بروی واجب است قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن
و درآنکه خشک شده ضمان نیست زیرا که نامی نیست و چرانیده نشود حشیش حرم و بریده نشود مگر اذخر و امام ابو یوسف گفته باکی نیست بچرانیدن از جهت وجود ضرورت
و تعذر منع دواب از آن و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد این حدیث است و نیز برداشتن آن از حل ممکن است پس ضرورتی نباشد و اذخر مستثنی است چنانچه در حدیث بیاید
و جائز است قطع او و رعی او و کمات نیز مستثنی است زیرا که از جملهٔ نباتات نیست و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز است رعی بهایم در کلاء حرم و مذهب امام احمد هم چو مذهب
ما است و شیخ امام اجل عارف و اورع بارع عبد الوهاب متقی از عارضه عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مردی بود که وی را احمد سقا میگفتند روزی
گلی از حرم آورده بدست ما می داد بتقدیر الهی سهو شد و ما آنرا بوی کردیم بی خبر و بوی کردن الم در بینی ما داد چنانچه مورچه ده و بدماغ رسید و از دماغ بهر دو چشم بر آمد و روز بروز
زیاده شد تا رسید بجای که رسید ماشاء الله و یقدره ولا ینفر صیده و رمانیده و رنجانیده نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی حرام باشد و کم
تنفیر کرده بیم در نفار پیش از سکون تلف شد ضامن گردد ولا یلتقط لقطته الا من عرفها و برنداره بر زمین افتادهٔ حرم را مگر کسیکه تعریف کند و بشناساند آنرا یعنی در لقطهٔ
حرم نیست مگر تعریف تا آنکه بیاید مالک آن پس خرج نمیکند آنرا و مالک نمیگرده و تصدق نمیکند چنانکه حکم لقطهٔ بقاع دیگر است که تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند بعد از آنکه
صاحب او را بیابد بدهد اما اینجا باید یعنی در لقطهٔ حرم جز تعریف نیست و این اظهر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نکرده اند میان لقطهٔ حرم و غیر وی از اماکن و مذهب ما
نیز همین است و دلیل بران اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لقطه چنانکه در باب لقطه بیاید ان شاء الله تعالی و میگویند که معنی قول وی الا من عرفها در حدیث ان است
که تعریف کند تا یکسال درست چنانکه همه جا میکند و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فضل حرم مکه و ذکر خصائص او است
و اگر حکم لقطهٔ وی حکم لقطهٔ سائر بقاع باشد ذکر آنرا فایده نمی بینیم فقد بر ولا یختلی خلاها و بریده نشود علف تر وی و خلا مقصور علف تر و حشیش خشک را گویند و قطع حشیش نیز
درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و بعضی خلا را بمد روایت کرده اند و آن خطا است کذا قال التورپشتی فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله الا الاذخر مگر اذخر که آن

استثنا کن از میان خلا و اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه نام گیاهی مشهور است خوشبوی فانه لقینهم زیرا که اذخر برای آهنگران مردم است و در بعضی روایات لقیوننا قیون جمع
قین بفتح قاف و سکون تحتانیه آهنگر و صاحب نهایه گفته آهنگر و زرگر یعنی محتاج اند باذخر در گداختن آهن و زر ولبیوتهم و از برای خانهای مردم نیز کار می آید که بدان سقف خانه
میسازند و در روایت صحیحین آمده فانا نجعله فی قبورنا و بیوتنا زیرا که ما میکردانیم اذخر را در قبرها و خانهای ما اذخر را عرب درمیان گورها نیز می انداختند فقال چون التماس کرد عباس آن استثنا
اذخر را از آن حضرت وحی آمد پس استثنا کرده فرمود الا الاذخر مگر اذخر که رواست قطع کردن و در مذهب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وسلم هرچه
خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند باجتهاد گفت و اول اصح و اظهر است والله اعلم وفی روایة ابی هریرة لا یعضد شجرها و لا یلتقط ساقطها
الا منشد بر ندارد و بر زمین افتاده مکه را مگر منشد و انشاد تعریف گم شده کردن وعن جابر رض قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لا یحل لاحدکم
ان یحمل بمکة السلاح گفت جابر شنیدم آن حضرت را که میگفت روا نیست مر یکی را از شما که بردارد بمکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مکروه است
مطلقا و قول اول صحیح تر است و قول جمهور علما است زیرا که آن حضرت در عمرهٔ قضا بسلاح درآمد ولیکن کافران گفتند که آنها را در قراب دارد و در روز فتح نیز مسلح آمد رواه مسلم
وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل مکة یوم الفتح وعلی راسه المغفر روایت است از انس که آن حضرت درآمد بمکه روز فتح
و بر سر مبارک وی مغفر بود بکسر میم و سکون غین معجمه و فتح فا زرهٔ خود که در زیر کلاه می پوشند کذا فی الصراح فلما نزعه جاءه رجل وقال ان ابن خطل متعلق باستار الکعبة
پس هرگاه کشید آن حضرت مغفر را از سر آمد نزد آن حضرت مردی و گفت که ابن خطل بفتح معجمه و مهمله آویخته است بپردهای کعبه فقال اقتله پس گفت آن حضرت بکش اورا
و ابن خطل نام او عبد الله است و بعضی گفته اند غالب مرتد شده و مسلمانی را کشته گریخته بود و آن حضرت را و مسلمانان را هجو میکرد و گفته اند که اورا دو داه بود مغنیه که بهجو مسلمانان تغنی میکردند
و نووی گفته که در این حدیث دلیل است مر کسی را که روا داشته است اقامت حدود و قصاص در حرم مکه چنانکه مالک و شافعی و نزد ابی حنیفه جایز نیست و جواب میدهند که حکم ابن خطل
مستثنی است چنانکه از قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم معلوم میشود و من دخل المسجد فهو آمن کسی که درآید مسجد را آمن است و نیز میگویند که اباحت قتل وی در ساعت
اباحت حرم بود و شاید که برآورده کشته باشند والله اعلم متفق علیه وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل یوم فتح مکة وعلیه عمامة
سوداء روایت است از جابر که آن حضرت درآمد روز فتح مکه و بر وی دستار سیاه بود بغیر احرام درآمد بی احرام رواه مسلم در این حدیث دلیل است بر استحباب پوشیدن
سواد چنانکه مذهب حنفی است و بعضی میگویند سیاه نبود بلکه باستعمال دهن و سودن آهن سیاه مینمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شوندهٔ مکه را مگر آنکه
نیت حج و عمره کند و اصح قولین شافعی اینست و جواب مر حنیفه را آنست که حلال کرده شد مر آن حضرت را ساعتی وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یغزو جیش الکعبة غزا میکنند لشکری کعبه را تا خراب کنند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر لشکر سفیانی نیست پادشاه مصر در عهد مهدی
موعود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست فاذا کانوا ببیداء من الارض یخسف باولهم وآخرهم پس چون می باشند به بیابان از زمین در زمین خسف کرده میشوند
اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند بیداء نام موضعی است میان مکه و مدینه عائشه میگوید قالت قلت یا رسول الله وکیف یخسف باولهم وآخرهم وفیهم اسواقهم
و چگونه خسف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه درمیان ایشان اند اهل بازارهای ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوقه است بمعنی رعیت ومن لیس منهم و کسیکه
نیست از ایشان یعنی شریک در کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غزا کردن با اهل آن بلکه ضعیف و بندیانند مثلا قال یخسف باولهم وآخرهم گفت آن حضرت خسف کرده
میشوند باول ایشان و آخر ایشان ثم یبعثون علی نیاتهم پس برانگیخته میشوند بر نیات ایشان و همچنین است جریان عادت الهی غزاسمه هلاک میکند اخیار را بشومی اشرار که
مختلط اند میان ایشان بعد از آن تمییز کرده میشود میان ایشان روز قیامت متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرب
الکعبة ذو السویقتین من الحبشة ویران میکند کعبه را شخصی که ذو السویقتین میگویند که از حبشه است و سویقه تصغیر ساق و سویقتین تثنیهٔ او است و حبشه را اکثر ساقهای خورد
و نحیف و باریک میباشد و ظاهر این شخص را ساقهای باریکتر و خوردتر از آنها باشد و حکم الهی بران رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست حبشه است و این محل عبرت است
که کعبه باین قدر و عظمت بر دست احقر الناس خراب میکردد و سفیانیان بان شوکت و عظمت بقصد تخریب وی هلاک شدند و بر زمین فرو رفتند والله علی کل شیٔ قدیر و چون کعبه
خراب شود قیامت قائم گردد و ملک و دنیا خراب گردد که بقای این عالم و آبادانی او منوط و مربوط بوجود این خانهٔ معظم و مکرم است متفق علیه وعن ابن عباس رض عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال کانی به گفت آن حضرت گویا که من می بینم بخراب کنندهٔ کعبه و می بینم اورا و وی حاضر است نزد من اسود سیاه است افحج بفا و بتقدیم حای مهمله
بر جیم آنکه در دو پای وی فرجه گشاده باشد و پایهای او از یکدیگر دور باشند و در مشی وی بالای قدمین نزدیکی باشد و در پاشنها دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود چنانکه
شتر و گاو و گوسفند نزد دوشیدن کنند یقلعها حجرا حجرا برمیکند آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خراب خواهد کرد و احتمال دارد که این سردار قوم
باشد و با وی لشکری بود رواه البخاری الفصل الثانی عن یعلی بن امیة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال احتکار الطعام فی الحرم الحاد فیه
غله نگاه داشتن تا گرانی فروشند در حرم معصیت و نافرموده کردن است احتکار در همه بلاد حرام و منهی است و در مکه سخت تر است حرمت آن و الحاد از دین برگشتن و ارتکاب آنچه
حرام است در حرم رواه ابو داؤد وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لمکة ما اطیبک من بلد چه عجب خوش شهری بودی تو و احبک

الی وچه عجب دوست داشته شده تو بسوی من ولولا ان قومی اخرجونی منك ما سكنت غیرك اگر نبودی اینکه قوم من بیرون می‌آوردند مرا از تو سکونت نمیکردم من جز در تو رواه
الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن عبد الله بن عدی بن حمراء قرشی زهری است وبعضی گفته اند ثقفی حلیف بنی زهره صحابی است
معدود در اهل حجاز قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم واقفا علی الحزورة استاده بر حزوره بفتح حا وسکون زای معجمه وفتح واو وتا در آخر وبعضی
بفتح زای وتشدید واو روایت کرده اند وعوام مکه تصحیف میکنند وعزوره میگویند بعین مهمله در اصل تل صغیر را گویند والآن نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجیاد است
فقال والله انك لخیر ارض الله واحب ارض الله الی الله پس گفت آن حضرت خطاب بمکه معظمه کرده بدرستیکه تو بهترین زمینی خدائی ومحبوب ترین زمین خدائی
نزد خدا ولولا انی اخرجت منك ما خرجت واگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم ودر بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر ودوست داشته
شده تر نزد من وبسوی من وبود این قول از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد خروج وی از مکه در عمرهٔ قضا زیرا که قریش گفتند که بعد از سه روز برآید ونه نشینید وبعضی گمان برده
اند که نزد خروج هجرت بود واین سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آن حضرت گفت ووی سوار بود بر راحلهٔ خود ودر خروج هجرت باین صفت
نبود بلکه پنهان برآمده ودورترین ازین آنست که در تاریخ ازرقی مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج نبود مگر آنکه تذکر حال سابق کرده باشد والله اعلم رواه الترمذی
وابن ماجة الفصل الثالث عن ابی شریح العدوی بفتح عین ودال صحابی است روایت است از وی انه قال لعمرو بن سعید که وی گفت مر عمرو بن
سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبد الملك بن مروان وهو یبعث البعوث الی مكة وحال آنکه عمرو بن سعید میفرستاد لشکرها را بسوی مکه برای قتال
عبد الله بن الزبیر پس گفت ابو شریح ائذن لی ایها الامیر احدثك قولا قام به رسول الله دستوری ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سخنی که خطبه خواند بآن پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الغد من یوم الفتح فردای روز فتح مکه سمعته اذنای شنیده است این سخن را هر دو گوش من ووعاه قلبی ویاد داشته است آنرا دل
من وابصرته عیناي ودیده است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده حین تکلم به هنگامیکه تکلم کرد آن حضرت آن سخن را حمد الله واثنی علیه ستایش
کرد مر خدای را وذکر کرد صفات وی تعالی را ثم قال ان مكة حرمها الله پس گفت آن حضرت بدرستی که مکه حرام کردانیده است او را خدای تعالی ولم یحرمها الناس
وحرام نکردانیده اند او را مردم فلا یحل لامرئ یؤمن بالله والیوم الآخر پس حلال نیست مر مردی را که ایمان می آرد بخدا وبروز آخرت ان یسفك بها دما آنکه بریزد
در مکه خون را ولا یعضد بها شجرة ونه حلال است که ببرد در وی درختی را فان ترخص احد لقتال رسول الله پس اگر رخصت جوید یکی وحجت آرد بکارزار پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فیها در مکه وگوید که پیغمبر خدا قتال کرد ما نیز کنیم فقولوا له ان الله قد اذن لرسوله پس بگوئید مر او را که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را ولم یاذن لکم واذن نکرده است
مر شما را وانما اذن لی فیها ساعة من نهار واذن نکرده است خدای تعالی مرا در وی مگر یک ساعت وزمان قلیل از روز وقد عادت حرمتها الیوم کحرمتها
بالامس وتحقیق باز گشته است حرمت او امروز همچو حرمت او دیروز ولیبلغ الشاهد الغائب وباید که برساند این حکم را هر که حاضر است وشنیده است از من هر کرا
که غائب است فقیل لابی شریح ما قال لك عمرو پس گفته شد مر ابو شریح را چه گفت ترا عمرو بن سعید در برابر این سخن قال گفت ابو شریح قال گفت عمرو بن سعید
انا اعلم بذلك منك من داناترم باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابا شریح یعنی من هم میدانم که مکه حرام است ولیکن ان الحرم لا یعیذ عاصیا بدرستیکه حرم پناه نمیدهد
گناه کار را که خلاف امر والی کند وخروج نماید بروی ولا فارا بدم ونه پناه میدهد گریزنده را بخون یعنی کسیکه خون کسی را ریخته در حرم درآید ولا فارا بخربة
بضم خای معجمه وسکون را وبفتح نیز گفته اند وبموحده فساد در دین وخیانت وبلیه یعنی اگر یکی فسادی در دین کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال یکی را تلف کند یا حق یکی را
ضایع سازد وبحرم گریزد جزای آن از وی ساقط نکردد ومقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است واز طاعت امام برآمده واگر از حرم برآید آنجا سزایش میدهیم واگر نه در
حرمش میکشیم متفق علیه وفی البخاری الخربة الخیانة یعنی در صحیح بخاری تفسیر کرده خربة را بخیانت وعن عیاش بفتح عین وتشدید تحتانیه وشین معجمه ابن ربیعة
بفتح را وکسر موحده المخزومی بخای معجمه وزای صحابی است قدیم الاسلام برادر ابوجهل است از مادرش وآن حضرت او را دعا میکرد در قنوت اللهم انج عیاش بن ربیعة چنانچه در باب
القنوت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامة بخیر ما عظموا هذه الحرمة همیشه باشد این امت بخیر وسلامت در دین ودنیا
مادامیکه تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت مکه وحرم خدا را واجتناب کنند از ارتکاب آنچه نهی کرده اند در آن حق تعظیمها چنانچه باید وشاید تعظیم وی کرده ومبالغه و
احتیاط در آن نمودند فاذا ضیعوا ذلك هلكوا پس چون ضایع کردانند آن حرمت را هلاک شوند رواه ابن ماجة باب حرم المدینة حرسها الله تعالی
احادیث در تحریم حرم مدینهٔ مطهره آمده واختلاف کرده اند علما در ترتیب حکم تحریم بران ومذهب امام ابی حنیفه آنست که معنی حرمت در ان مجرد تعظیم وتکریم است بی ثبوت
احکام دیگر مثل حرمت صید وقطع شجر ولزوم جزا وهر که بکند چیزی ازان آثم میگردد وجزای نیست بران واینست قول مالک ودر روایتی است از احمد وقولی است
مر شافعی را ونووی گفت که مشهور از مذهب مالک وشافعی وجمهور علما آنست که ضمان نیست در صید مدینه وقطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان وتوربشتی گفته
که قائل نشده اند بتحریم صید مدینه مگر چندین معدود از صحابه وجمهور ایشان منکر نشستند اصطیاد طیور را در مدینه ونرسیده است مارا نهی ازان بطریقی که اعتماد
توان کرد بران وبعضی علما گفته اند که واجب است در وی جزا چنانچه در حرم مکه وبعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب است از جهت حدیث مسلم که از

سعد

سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مکر شافعی در قول قدیم الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم الا القران وما فی هذه الصحیفة گفت امیر المؤمنین علی ننوشتیم ما از آن حضرت از وحی مگر قرآن را و چیزیکه درین صحیفه است چون مردم گفتند که علی را رضی الله
عنه رسول صلی الله علیه وسلم مخصوص گردانید بصحیفهٔ دیگر جز قرآن پس گفت وی رضی الله عنه که ننوشتیم ما از آن حضرت جز قرآن را و آنچه درین صحیفه است و آن ورقه بود که درو ی
احکام دیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سیف وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که میگوید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور مدینه حرام است و حد وی از عیر بفتح عین مهمله و سکون تحتانیه تا ثور بفتح مثلثه و سکون واو این نام دو کوه است بمدینهٔ مطهره
که حرم است فمن احدث فیها حدثا پس کسیکه نو پدید آرد دران بدعتی را یعنی آنچه نهی کرده اند در ارتکاب آن درین حرم او آوی محدثا یا جای دهد در وی
و پناه دهد و اعانت کند حدث پیدا کننده را و محدث بفتح دال نیز روایت است یعنی امر محدث مبتدع و آوی بمعنی رضی یعنی خود کند بدعت یا راضی گردد ببدعت از
غیر خود فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پس بر واست لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه و لا یقبل منه صرف ولا عدل و
پذیرفته نشود از آن کس فریضه و نه نفل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را بشفاعت زیرا که آن باز میگرداند عذاب را از کسی که مستحق عذاب است و بتوبه زیرا که وی باز
میگرداند بنده را از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بفدیه زیرا که وی معادل و مساوی مفدی است و از جملهٔ احکامی که در صحیفهٔ نوشته بود این بود که ذمة المسلمین
واحدة یسعی بها ادناهم عهد مسلمانان یکی است سعی می کند بآن ذمه فروترین مسلمانان یعنی هرکه از مسلمانان اگرچه وضیع و حقیر بود مثل بنده و زن امان
دهد کافر برا و عهد بندد و بوی و در پناه خود در آرد و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد را و ذمه ازان گویند که نقض آن موجب مذمت
است فمن اخفر مسلما پس کسی که عهد شکنی کند مسلمانی را یعنی عهدی و وثیقتی که با مسلمانی بسته باشد و آن عهد را بشکند و غدر کند یا همین عهدیکه مسلمانی بذمی بسته است بشکند چنانکه سوق
کلام در آنست فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل ومن والی قوما بغیر اذن موالیه و کسیکه دوستی و پیوستگی کند گروهی را
بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل بدانکه ولاء دو قسم است یکی را ولای موالاة
گویند و عادت عرب بود که بیکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهدی می بستند و سوگند میخوردند که در نیک و بد یکدیگر شریک و ممد و معاون باشند و با دوستان یکدیگر دوست
باشند و با دشمنان دشمن و در جاهلیت در باطل و ناحق نیز امداد و معاونت میکردند و در اسلام در حق می کردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند در عرب آمده
با صحابه عقد موالاة می بستند و دوم ولای عتاقه است که هرکه آزاد کرد بنده را آزاد کننده را حق ولایتی ثابت شد و نزد عدم وارثان قریب وارث میکردد و از وی
احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالات باشند و معنی آن باشد که مردیرا موالی باشد پس نباید که قومی دیگر را موالی گیرد بی اذن موالی خود که دارد وی است شاره
ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و ایذا است که نباید کرد و بعضی گفته اند هرکه موالات کند کافران را بقصد ایذای مسلمانان و احتمال دارد که ولای عتاقه مراد باشد
پس معنی آن باشد هرکه نسبت کند خود را بغیر معتق خود مستحق لعنت گردد چنانچه اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت است متفق علیه و فی روایة لهما من ادعی
الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه و کسیکه دعوی کند و انتساب کند بسوی غیر پدر خود یا والی گیرد غیر موالی خود را فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل این روایت تائید اراده ولایت عتاقت میکند چنانچه در حدیث آمده است الولاء لحمة کلحمة النسب یعنی عتق پیوندی
و رابطه است مانند رابطهٔ نسب تنبیه اشکالی که در این حدیث شده است اینست که عیر خود نام کوهیست بمدینهٔ منوره اما جبل ثور پس آن بمکه است نه بمدینه و آن کوهی است که
آن حضرت در غار آن بهجرت مخفی شده بود و اما در مدینه جبلی مشهور نیست که او را ثور خوانند و لهذا اکثر رواة بخاری آنرا مبهم گذاشتند و بعضی علامت گذاشته و بعضی بجای ثور بیاض گذاشته
و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که اصل ما بین عیر الی احد بوده است و نزد احمد و طبرانی هم چنین واقع شده و بعضی گفته اند که عیر نام جبلی است بمکه و معنی حدیث آنست که حرم مدینه
مقدار مسافت است که میان عیر و ثور است بمکه و شیخ مجد الدین در قاموس گفته که ثور جبلی است صغیر بمدینه در حذای جبل احد پس ذکر ثور صحیح است و وهم نیست چنانکه ائمه
گمان برده اند و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام وعن سعد رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم
ما بین لابتی المدینة ان یقطع عضاهها او یقتل صیدها گفت سعد بن ابی وقاص که گفت آن حضرت بدرستیکه من حرام میکردانم میان هردو لابه مدینه که بریده
شود درختان آن و کشته شود شکار آن لابه بتخفیف موحده زمین سنگستان و در هردو طوف مدینه سنگستان است و مدینه در میان آن است و عضاه بکسر عین و ضاد معجمه
و ها در آخر جمع عضه درخت کلان خار دار و قال و گفت آنحضرت المدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون مدینه بهتر است مر ایشان را اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است
که بلاد و امصار فتح خواهد شد و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مر ایشان را اگر بدانند لا یدعها احد رغبة عنها
الا ابدل الله فیها من هو خیر منه نمی گذارد مدینه را هیچ یکی از جهت اعراض کردن و روی گردانیدن ازان مگر آنکه بدل میکند و بجای او می آرد خدای تعالی
کسی را که از آن کس بهتر است از وی ولا یثبت احد علی لاوائها وجهدها و پا بر جا نماند هیچ یکی و صبر نکند بر سختی و گرسنگی مدینه و مشقت و محنت مدینه
الا کنت له شفیعا و شهیدا یوم القیمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده گناهان او را و گواهی دهنده بر طاعتهای او در قیامت و گفته اند و جهد با در نسخ

بضم تصحیح کرده اند و ظاهر آنست که بفتح باشد بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و طاقت است و بعضی گفته اند این هر دو لغت است بهر دو معنی رواه مسلم
وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها احد من امتی گفت
آنحضرت صبر نکند بر شدت و محنت مدینه هیچ یکی از امت من الا کنت له شفیعا یوم القیمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت رواه
مسلم وعنه قال کان الناس اذا رأوا اول الثمرة جاؤا به الی النبی صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره است که گفت بودند مردم چون میدیدند
اول میوه که آنرا نوباوه میگویند می آوردند آن را بسوی آن حضرت فاذا اخذه قال پس چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت و میخواند این دعا را
اللهم بارك لنا فی ثمرنا خداوندا برکت ده ما را در میوهٔ ما برکت بفتح را که الیدن وافزون شدن و بمعنی ثبات و دوام نیز آید وبارك لنا فی مدینتنا
و برکت ده ما را در شهر ما وبارك لنا فی صاعنا وبارك لنا فی مدنا و برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بضم میم و تشدید دال صاع و مد هر
دو پیمانه است و لیکن مد یک رطل و یک ثلث نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد مراد توسعه رزق و برکت در آن است اللهم ان
ابراهیم عبدك وخلیلك ونبیك خداوندا بدرستی ابراهیم بندهٔ خاص تست و دوست جانی تست و پیغمبر تست وانی عبدك ونبیك
و بدرستی که من بندهٔ توام و پیغمبر توام اثبات خلت برای خود نکرد با وجود ثبوت آن در ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم اکمل واتم از ابراهیم و نه حب
که اکمل ست از خلت زیرا که حبیب محبی است که بمقام محبوبیت رسیده و خاصهٔ ذات شریف او است از جهت تواضع و اکتفا کرد بثبوت عبودیت که خلاصه
اکمل صفات و ارفع مقاماتست و عبودیت حقیقیه که اکمل صفات و ارفع مقامات است خاصهٔ مقام محمدیت است و هر که غیر او است فروتر است از
وی صلی الله علیه وسلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین وقت مخصوص و ملقب بآن مقامات شده باشد والله اعلم
وانه دعاك لمكة و بدرستی که ابراهیم دعا کرد ترا برای مکه و حرم ساختن وی وانا ادعوك للمدینة بمثل ما دعاك لمكة ومن دعا میکنم ترا برای مدینه
بمانند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا برای مکه ومثله معه و مانند آن با آن یعنی مدینه را دو چندان میخواهم که مکه راست ثم یدعو اصغر ولید له
پس میخواند آن حضرت خوردترین خورد را که بود مر آن حضرت را از اهل بیت وی فیعطیه ذلك الثمر پس میداد آن خورد را آن میوه و تخصیص خوردان
از جهت زیادت رحم و شفقت بر خوردان و از جهت رعایت مناسبتی که واقع است میان ایشان و نوباوه و از جهت آنکه خوردان راغب تر و مائل تر و خوش
حال شونده تراند بدان و در ایثار غیر ارشاد و تعلیم است مر امت را بر قمع شرهٔ شهوت و خصوصا در آنچه میل طبع بدان بیشتر و سخت تر است چنانچه نوباوه رواه
مسلم وعن ابی سعید رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم حرم مکة فجعلها حراما گفت آن حضرت بدرستیکه ابراهیم حرام
گردانید مکه را پس گردانید او را حرام یعنی دعا کرد و حق تعالی را که او را حرام گرداند وانی حرمت المدینة حراما و بدرستیکه من حرام گردانیده ام مدینه را
حرام گردانیدنی ما بین مأزمیها چیزیکه میان دو طرف او ست از کوهها و مأزم بکسر زای تنگی میان کوهها که بیکدیگر پیچیده مراد لابتین است که در حدیث
سعد گذشت ان لا یهراق فیها دم که ریخته نشود در وی خون ولا یحمل فیها سلاح لقتال و برداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن ولا
یخبط فیها شجرة الا لعلف و ریخته نشود در وی برگهای درخت مگر برای خورش ستور و خبط زدن درخت بعصا تا بریزد برگهای او و خبط بفتحتین برگ که افتاد از درخت بمعنی مخبوط
و چون ریختن برگ از درخت جائز نباشد بدین طریق اولی نخواهد بود رواه مسلم وعن عامر بن سعد تابعی ثقه است و مراد بسعد سعد بن ابی وقاص است ان سعدا
رکب الی قصره بالعقیق روایت میکند عامر که سعد پدر او سوار شد بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق داشت که نام موضعی است مشهور و متبرک که ذکر آن
در اشعار واقع شده است و در حدیث او را وادی متقدس خوانده اند فوجد عبدا یقطع شجرا او یخبط پس یافت سعد غلامی را که میبرید درختی را و میریزد برگ آنرا
فسلبه پس گرفت سعد جامه و سلاح او را فلما رجع سعد جاءه اهل العبد پس وقتی که باز آمد سعد بمدینه آمدند او را کسان آن غلام فکلموه ان یرد
علی غلامهم پس گفتند سعد را که باز گرداند جامه و سلاح بر غلام ایشان او علیهم یا بر ایشان شک راویست بجای علی غلامهم علیهم گفته یعنی بدهد بایشان
ما اخذ من غلامهم چیزیرا که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح فقال معاذ الله ان ارد شیئا نفلنیه رسول الله پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که
باز دهم چیزیرا که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی گفته است آن حضرت که هر که ببرد درخت مدینه را سلب وی
غنیمت است مر کسی را که بگیرد او را و نفل بفتحتین غنیمت انفال جمع وی تنفیل غنیمت دادن وابی ان یرد علیهم و ابا آورد سعد از این که باز گرداند سلب
او را بر ایشان این جزای تعرض کردن بحرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بآن رفت رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما قدم رسول
الله صلی الله علیه وسلم المدینة وعك ابوبکر وبلال گفت عائشه وقتی که قدوم آورد آن حضرت بمدینه با تب زده شد ابوبکر و بلال رضی الله عنهما و
عک تب یا درد تب و فی الصراح و عک تیزی تب فجئت رسول الله فاخبرته پس آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خبر کردم او را فقال پس گفت
آن حضرت اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد خداوندا محبوب گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما مکه را بلکه سختر و بیشتر از محبت مکه وصححها

ودہا

و درست و نیک گردان هوای مدینه را صحت بمعنی تن درستی است و مراد تن درستی که بساکنان مدینه است وبارک لنا فی صاعها ومدها وبرکت ده ما را در صاع مدینه
و مد مدینه وانقل حماها و بجای دیگر ببر تپ مدینه را فاجعلها بالجحفة پس بگردان و ببر تپ مدینه را بجحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و بفا نام موضعی است میان مدینه
و مکه ساکنان او دران وقت یهود نا بهبود بوده اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم زمین وبا و بلا و تپ و بیماری بود پس دعا کرد آنرا که بزمین کفار
رود و در حدیث دلیل است بر جواز دعا بر کفار با مراض و اسقام و موت و هلاک و فساد و بلا دایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضی فی رؤیا النبی
صلی الله علیه وسلم فی المدینة رایت امرأة سوداء ثائرة الراس روایت است از عبد الله بن عمر در حدیث خواب دیدن آن حضرت در شان مدینه
دیدم من زنی را سیاه ژولیده موی خرجت من المدینة بیرون آمد آن زن از مدینه حتی نزلت مهیعة تا آنکه فرود آمد موضعی را که نام او مهیعه است
بفتح میم و سکون ها و فتح تحتانیه و عین مهمله و در آخر تا فتاولتها ان وباء المدینة گفت آن حضرت پس تعبیر کردم من این رؤیا را آن زن را که آن تپ و بیماری مدینه بود نقل الی
مهیعة برده شد بسوی مهیعة وهی الجحفة و مهیعه نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شد فی الصراح و با مد و قصر بیماری عام که او را مرگامرگی گویند و فی القاموس
وبا طاعون یا هر بیماری عام و در حرف نون گفته طاعون وبا و فی الصراح طاعون مرگ و با رواه البخاری وعن سفیان بن ابی زهیر بضم زای و فتح ها و سکون
تحتانیه صحابیست معدود در اهل مدینه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یفتح الیمن فیاتی قوم یبسون بفتح تحتانیه و ضم موحده و تشدید سین
مهمله گفت سفیان شنیدم آن حضرت را که میگفت فتح کرده شود یمن پس می آیند گروهی که سیر میکنند و نرم میروند و میرانند ستوران خود را پس سیر نرم و راندن ستور
چنانکه در قران مجید واقع شده است وبست الجبال بسا فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم پس کوچ میکنند با کسان خود و با کسانیکه اطاعت و فرمان برداری میکنند ایشانرا
یعنی با اهل و عیال و توابع و لواحق خود والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون ویفتح الشام فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم
لو کانوا یعلمون ویفتح العراق فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون یعنی ولایتها در اسلام فتح میشوند
و مردم برای طلب سعت معیشت و حطام دنیا و حظوظ فانیهٔ وی از مدینه بیرون می روند و از جوار رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اقامت در مهبط وحی و منزل برکات
اعراض می نمایند و اگر بدانند و بفهمند حقیقت حال و سعادت مبداء و مآل را اقامت مدینه بهتر باشد پس درین تذمیم و تحقیر حال مردم است و بعضی گفته اند
که مراد آنست که مردم از ولایات و بلاد برآیند و بمدینه سکونت نمایند پس مقصود مدح مدینه و نازلان اوست و اول معنی اصح و اوجه است و اظهر است از حدیث
والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت بقریة تاکل القری امر کرده شده ام من بهجرت
کردن بقریه که میخورد قریهای دیگر را یعنی غالب می آید و فرو می برد همه را یعنی هرکه در وی ساکن میگردد و وطن میسازد غالب می آید و فتح میکند همه بلاد را و این حالت صفت
این بلدهٔ عظیم الشان است که هرکه در وی آمد بر همه بلاد غالب گردید نخست عمالقه آمده اند غالب شدند و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد از آن یهود ساکن شدند و
غالب آمدند بر عمالقه پس از آن انصار رسیدند و غالب شدند بر یهود و پس سید المرسلین آمد صلی الله علیه وسلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب گشتند و چه
غلبه که ایشانرا حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب در گرفتند و اخبار ساکنان این بلدهٔ شریفه در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که تاریخ مدینهٔ مطهره است
ذکر کرده ام و یکی از اسمای این بلدهٔ مطهره اکالة القری و اکالة البلدان است از جهت تسلط و غلبهٔ وی بر سایر بلاد و امصار و نفاذ امر وی بر تمامی اهل اقطار و حمل کرده اند
آنرا بعضی بر زیادت فضل و کرامت نسبت بفضائل بسایر اماکن که با فضایل همه مضمحل و متواری اند در جنب فضائل وی چنانکه مکه را ام القری گفتند از جهت اصالت و
عراقت وی نسبت بسائر بقاع ارض و گفته اند که مضمون اکالة القری ابلغ و اکمل از معنی ام القری است چه امومت تقاضا میکند محو و هلاک را مگر ثبوت اصالت و حق
امومت را بخلاف اکل که مقتضی تواری و اضمحلال است و مر این بلده را اسما و القاب بسیار اند از صد متجاوز و بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم یقولون یثرب
میگویند مردم در زمان قدیم این بلده را یثرب وهی المدینة و نام وی الآن مدینه است اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت یثرب و اثرب بود بر وزن
مسجد پس آن حضرت او را مدینه نام نهاد از جهت تمدن و اجتماع مردم و استیناس و ائتلاف ایشان در وی و نهی کرد از خواندن به یثرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت
است یا بسبب آنکه مشتق از ثرب بمعنی هلاک و فساد و تثریب بمعنی توبیخ و ملامت است یا بتقریب آنکه یثرب در اصل نام صنمی یا یکی از جبابره بود و بخاری در
تاریخ خود حدیثی آورده که هرکه یکبار یثرب گوید باید که ده بار مدینه گوید تا تدارک و تلافی آن کند و در روایتی دیگر آمده باید که استغفار کند و بعضی گفته اند که تعزیر
باید کرد قائل آنرا و آنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل یثرب از زبان منافقان است که نه کران آن قصد اهانت آن می کردند عجب که بر زبان بعضی اکابر در اشعار
لفظ یثرب آمده تنفی الناس کما ینفی الکیر خبث الحدید بیرون میکند مدینه مردم بد را و پلید را چنانکه دور میکند کورهٔ آهنگران چرک و پلیدی
آهن را و کیر بکسر کاف و سکون تحتانیه کوره که از گل بنا کنند که در وی آهن را گداز ند یا مشک که بدان بدمند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده گل را کوره
گویند و مشک را که بدان در دمند کیر خوانند و این قول اصوب و ارجح است و مراد اهل کفر اند و شرک اند که از آنجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس
این مکان شریف از ایشان پاک کرده شد متفق علیه وعن جابر بن سمرة بفتح سین و ضم میم صحابی مشهور و خواهر زادهٔ سعد بن ابی وقاص است

رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله تعالى سمى المدينة طابة بدرستيكه خداى تعالى نام كرده است مدينه را بزبان حبيب
خود طابه وهم چنين طيبه بفتح طاى وسكون تحتانيه وطيبه بتشديد وطايب از جهت طهارت وى از انجاس شرك وموافقت هواى وى طبايع سليمه را وطيب
عيش وخوشى زندگانى در وى وطيب رائحه وى وهمه چيز وى وبعضى از عرفا گفته اند كه از خاك مدينه ودر وديوار وى روايح طيبه مى آيد كه درمى يابد آنرا
كسى كه شامه باطن وى بزكام كفر ونفاق وخبث اعتقاد مزكوم نباشد وشايد كه مشام بعضى از عرفاى مخلص مشتاق نيز ازان رسيده باشد وحسن باطن
وظاهر آن را دريافته باشد بيت در آن زمين كه نسيمى وزد ز طرهٔ دوست چه جاى دم زدن نافهاى تاتاريست ابو عبد الله عطار گفته است شعر
بطيبة رسول الله طاب نسيمها فما المسك والكافور والمندل الرطب رواه مسلم وعن جابر بن عبد الله ان اعرابيا بايع رسول الله صلى الله
عليه وسلم روايت ميكند جابر كه باديه نشينى بيعت ميكرد آن حضرت فاصاب الاعرابي وعك بالمدينة پس رسيد آن اعرابى را تبى بمدينه
فاتى النبي پس آمد آن اعرابى نزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم وقال وگفت يا محمد اقلني بيعتي بازگردان مرا بيعت مرا كه كرده بودم من فى الصراح اقاله
برانداختن بيع فابى رسول الله پس ابا آورد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم از برانداختن بيعت وى وقبول كردن قول وى ثم جاءه پس تر باز آمد آن
اعرابى آن حضرت را فقال پس گفت اقلني بيعتي فابى ثم جاءه فقال اقلني بيعتي فابى فخرج الاعرابي فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم انما المدينة كالكير تنفي خبثها وتنصع طيبها نيست مدينه مگر مانند دمهٔ آهن گر كه دور ميكند پليد خود را وخالص ميكرداند پاك خود را يعنى
دور ميكرداند وبدر ميكند مردم پليد را وخالص از هر چيز وبرين تقدير طيبها مرفوع است وبعضى گفته اند از نصع بمعنى خالص كردانيدن وبرين وجه طيبها
منصوب است وبضم تا وبفتح نون وكسر صاد مشدده از تنصيع نيز روايت است وتبضيع بموحده بجاى نون وصاد مهمله نيز روايت كرده اند از بصع بمعنى
جمع وبموحده وضاد معجمه نيز از بضع بمعنى قطع لحم كذا فى مجمع البحار وطيبها بكسر طا وسكون يا وفتح طا وكسر ياى مشدده هر دو روايت است و
ثانى اصح واقوى است متفق عليه وگفته اند كه اين نفى ونصع يا در زمان آن حضرت بود صلى الله عليه وسلم يا در آخر زمان خواهد بود چنانكه
دجال بيرون مى آيد وجنبانيده وافشانده ميشود مدينه بسه كرت پس بيرون آيد وبرود بجانب دجال هر كافر ومنافق واحتمال دارد كه در هر
زمان باشد حكايت آورده اند كه چون عمر بن عبد العزيز مدتى از جانب هشام بن عبد الملك حاكم مدينه مطيبه بود چون بيرون آوردند
او را گفت مى ترسم از آنها نباشم كه مدينه نفى آنها مى كند وهمچنين مى ترسد هر كه ازان مكان شريف برآمده است يا رب مگر بضرورت بحكم شرع ورعايت
حق شرعى برآمده باشد بيت ضرورت است وگرنه خداى ميداند كه ترك صحبت جانان نه اختيار من است دورى ز حضرت تو نخستم
باختيار خود زره راز مهر جدائى چه درخوراست فنسال الله العافية وحسن العاقبة وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا تقوم الساعة حتى تنفي المدينة شرارها برپا نميشود قيامت تا آنكه نفى مى كند مدينه بدان را كه در وىند كما ينفي الكير خبث
الحديد اين حديث ظاهر است در آن كه نفى در آخر زمان باشد رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على
انقاب المدينة ملائكة لا يدخلها الطاعون ولا الدجال بر راههاى مدينه فرشتگان نگاهبان اند كه در نمى آيد مدينه را به نگهبانى آنها وبا و
دجال نقب بفتح نون وضم نيز آمده وسكون قاف راه در ميان دو كوه يا فرجه ميان دو كوه بدر آمدن دجال بى شك در آخر الزمان خواهد بود ونگهبانى
تا در آمدن وبا هم در آن وقت خواهد بود يا هميشه است متفق عليه وعن انس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس من بلد
الا سيطؤه الدجال نيست هيچ شهرى مگر آنكه نزديك است كه پى سپر كند آنرا دجال ودر آيد الا مكة والمدينة مگر مكه ومدينه ليس نقب من انقابها
الا عليه الملائكة نيست هيچ راهى از راههاى مدينه مگر آنكه بروى فرشتگانند صافين صف زده يحرسونها پاس ميدارند او را فينزل السبخة
پس نزول ميكند وفرود مى آيد دجال شوره زمين را كه بيرون مدينه است وسبخه بسين مهمله وموحده وخاى معجمه مفتوحات وسكون موحده نيز آمده
شورستان فترجف المدينة باهلها پس مى جنباند مدينه ساكنان خود را ثلث رجفات سه بار جنبانيدن فيخرج اليه كل كافر ومنافق
پس بيرون مى آيد بسوى او هر كافر ومنافق متفق عليه وعن سعد رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يكيد اهل المدينة
احد الا انماع كما ينماع الملح في الماء بدسگالى نكند وايذا نكند اهل مدينه را هيچ يكى مگر آنكه بگدازد وفانى گردد عنقريب چنانكه ميگدازد نمك در آب چنانكه
ظاهر شد از حال يزيد شقى كه بعد از واقعه حره در اندك فرصت هلاك شد وبعقاب الهى والم دق وسل بگداخت وفانى شد متفق عليه وعن انس
رض ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا قدم من سفر فنظر الى جدرات المدينة روايت است از انس كه آن حضرت چون قدوم مى آورد
از سفر پس نظر ميكرد بسوى ديوارهاى مدينه اوضع راحلته تيز ميراند شتر سوارى خود را وان كان على دابة واگر سوارى بود بر دابه ديگر كه مراد بدان اسب واستر
ومانند آن است حركها من حبها مى جنبانيد آنرا بجهت محبت مدينه استعمال ايضاع مخصوص بشتر است ودر غير شتر تحريك استعمال مى يابد رواه البخاري

دنيها ... پليد وتنصع طيبها ... نصوع است يعنى خلوص و ناصع خالص [illegible]

وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم طلع له احد وهم از انس است که ظاهر شد مر آن حضرت را جبل احد یعنی نظر شریف وی بران افتاد فقال پس گفت
آن حضرت هذا جبل يحبنا ونحبه این کوهیست که دوست میدارد ما را و دوست میداریم ما او را اللهم ان ابراهيم حرم مكة خداوندا بدرستیکه ابراهیم
حرام گردانید مکه را واني احرم ما بين لابتيها و بدرستیکه من حرام میگردانم زمینی را که میان دو سنگستان مدینه است متفق عليه اثبات محبت
احد را بعضی تاویل می کنند و میگویند که این همه تکلم بمجاز است باعتبار محبت اهل آن که دران مومنان و موحدان باشند از انصار چنانکه شاعر گفته است
مصرع ومن مذهبي حب الديار لاهلها و در مقابل این در بعضی روایات زیاده آمده است که عير جبل يبغضنا ونبغضه عير
بعین مهمله مفتوحه کوهی است که دشمن میدارد ما را و دشمن میداریم ما او را زیرا که ساکنان وی منافقان بوده اند و تحقیق آنست که این محمول بر ظاهر است
از جهت ابداع علم و فهم و لوازم آن از محبت و عداوت در جمادات بران وجهی که لایق بحال آنها است خصوصا با نبیا و اولیا خصوصا سید
انبیا و سلطان اولیا که محبوب عالمیان و محبوب پروردگار عالمیان و هرکه را خدا دوست داشت همه چیز و همه کس او را دوست دارند زیرا که هرچیز
خلق و محکوم او ست و حنین جذع بمفارقت آن حضرت صلى الله عليه وسلم اول دلیل است بران و حنین جذع حدیث مشهور است که بسرحد تواتر
رسیده است وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سهل بن سعد ساعدی که از مشاهیر صحابه است گفت
که گفت آن حضرت احد جبل يحبنا ونحبه رواه البخاري

الفصل الثاني

عن سليمان بن ابي عبد الله تابعی است
بسیاری از مهاجران را دریافته روایت میکند از سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و صهیب ثقه است قال رأيت سعد بن ابي وقاص اخذ
رجلا يصيد في حرم المدينة الذي حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت دیدم سعد بن ابی وقاص را که گرفت مردی را که شکار می کرد در حرم
مدینه که حرام گردانید آن حضرت و حد آن تعیین نموده و مردم را از ارتکاب صید و جز آن در آن منع کرده فسلبه ثيابه پس ربود سعد و گرفت جامهای آن مرد
را فجاء مواليه فكلموه فيه پس آمدند صاحبان آن مرد پس سخن کردند سعد را در شان او که جامه های او را بدهد فقال ان رسول الله پس
گفت سعد که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم حرم هذا الحرم حرام گردانیده این حرم را یعنی حرم مدینه را وقال من اخذ احدا يصيد
فيه فليسلبه و گفت هرکس که بگیرد یکی را که شکار میکند درین حرم پس باید که بگیرد رخت و سلاح او را فلا ارد عليكم طعمة اطعمنيها رسول الله پس باز
نمیگردانم بر شما و نمیدهم خورشی که خورانیده است مرا ان خورش پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و عطائیکه کرده است بمن و فی الصراح طعمه بالضم خورش و وجه کسب یعنی من که
نمیدهم آنرا بجهت آنکه این عطا است از آن حضرت صلى الله عليه وسلم بر من و کسی است که من بفرموده آن حضرت حاصل کرده ام ولكن ان شئتم دفعت
اليكم ثمنه ولیکن اگر میخواهید شما و بیارید میدهم بشما بهای [illegible] پیش خود رواه ابو داؤد وعن صالح مولى لسعد روایت است از
صالح که مولی بود مر سعد بن ابی وقاص را ان سعدا وجد عبيدا من عبيد المدينة يقطعون من شجر المدينة سعد یافت چندی غلام را از
غلامان اهل مدینه که می بریدند بعضی از درختان مدینه را فاخذ متاعهم پس گرفت رخت و جامه آنها را وقال يعني لمواليهم و گفت سعد یعنی مر موالی
ایشان را وقتی که طلب کردند رد کردن آن متاع بسوی ایشان سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم ينهى ان يقطع من
شجر المدينة شيء نهی میکرد از آنکه بریده شود از درختان مدینه چیزی وقال و گفت آن حضرت من قطع منه شيئا فلمن اخذه سلبه
کسیکه ببرد از درختان مدینه چیزی را پس مرکسی راست که گرفته است آن برنده را متاع او و رخت او رواه ابو داؤد وعن الزبير روایت است از زبیر بن
العوام بتشدید واو که از عشره مبشره است و ابن عمه رسول الله است صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان صيد وج وعضاهه
گفت آن حضرت که شکار وج و درختان وج بفتح واو و تشدید جیم نام وادی است بطائف حرم حرام است حرم بکسر حای و سکون را بمعنی حرام است
محرم لله حرام کرده شده است برای خدا تاکید حرم است رواه ابو داود وقال محي السنة رحمه الله وج ذكروا انها من ناحية الطائف
وج ذکر کرده اند علمای حدیث که وی از جانب طائف است وقال الخطابي و گفته است خطابی انه بضمیر مذکر بدل آنها بضمیر مؤنث که در روایت محی
السنة است و بر هر تقدیر راجع بوج است و در اسمای مواضع تذکیر و تانیث هر دو درست است تانیث بتاویل بقعه و ناحیه و تذکیر باعتبار موضع و مکان
و گفته اند که حرمت وج بر سبیل حمی بود که آن حضرت برای اهل صدقه قرق کرده بود نه بطریق حرم و اگر بطریق حرم بود در وقتی بود بعد از ان منسوخ
شد شافعیه برین اند و حنفیه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند و اکثر علما بر آنند که حرم مدینه و وج باعتبار رعایت تعظیم و احترام است نه باعتبار تحریم
جنایت و وجوب جزا وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استطاع ان يموت بالمدينة فليمت
بها گفت آن حضرت کسیکه میخواهد که بمیرد بمدینه پس گو که بمیرد در وی یعنی این قصد و نیت مبارک است باید که بفعل آرد آنرا و اقامت کند در وی تا آنکه بمیرد
در وی فاني اشفع لمن يموت بها پس بدرستیکه من شفاعت میکنم مرکسی را که بمیرد بمدینه و در بعضی نسخ اشفع بتشدید فا یعنی مقبول الشفاعه گردانیده میشوم

دعای امیر المومنین عمر است که میکرد اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی ببلد رسولک وتحقیق مستجاب شد دعای وی رضی الله عنه ما نیز این دعا میکنیم
بامید اجابت آن ان شاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آن حضرت را صلی الله علیه وسلم تمامه مسلمانان امیدوارند و در موت مدینه واجب میکردد
شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمامه گناهان و رفع مراتب و درجات عظیمه یا این کنایت است از آنکه موت درین بلدهٔ مطهره البته برایمان
است چه شفاعت جز مومن را نباشد چنانکه در زوار قبر شریف نیز این توجیهات کرده اند و مثل این بشارت در موت بحرم مکه نیز واقع شده است چنانکه
بیاید رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اخر قریة من قری الاسلام خرابا المدینة فرمود آن حضرت آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است
همه عالم خراب گردد و مدینه منوره آبادان باشد و بعد از همه بجریان حکم الهی تعالی این نیز ویران و فانی گردد و قریه اینجا بمعنی موضع است و
ترتیب اسما برین طریق است که قریه است که بالاتر از وی بلد و بالاتر از بلد مدینه و فوق همه و جامعتر از همه مصر و بعضی بلد و مدینه را در یک مرتبه
نهاده اند و مدینه الآن نام شهر حضرت سید کائنات شده است و بحسب شرف و فضل بالاتر از همه است رواه الترمذی وقال هذا
حدیث حسن غریب وعن جریر بن عبد الله رض صحابی مشهور است شریف و مطاع و جلیل و جمیل بود و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر
المومنین عمر گفته است که ندیدیم هیچکس را از امت خوبرو از جریر مگر آنکه حکایت کرده اند بما از حسن یوسف و صفات حمیدهٔ وی بسیار است
رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت ان الله اوحی الی ای هؤلاء الثلثة
نزلت فهی دار هجرتك بدرستی خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هر کدام ازین سه جا را که فرود آئی تو پس آن سرای و جای هجرت تست
یعنی مرا مخیر ساختند که هر کدام از اینجاها که خواهی جای تست المدینة یکی مدینه او البحرین بحرین که جزیره ایست بحر عمان مشهور او قنسرین به
کسر قاف و فتح نون مشدده و سکون سین و کسر را و فتح آن هر دو بکسر نون نیز گفته اند نام بلدیست از بلاد شام و در تاریخ مدینه میگوید که مخیر ساخته
شد آن حضرت را پیش از هجرت میان این سه موضع و در آخر تعیین کرده شد در مدینه رواه الترمذی الفصل الثالث عن ابی
بکرة بفتح موحده و سکون کاف صحابی مشهور است از اهل طایف و چون آن حضرت طائف را محصر ساخته بود وی خود را از قلعه در چرخ چاه افگنده
بجانب لشکر حضرت انداخت و اسلام آورد و ابوبکره نام یافت و بکره چرخ چاه را گویند عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قال گفت آن حضرت لا یدخل المدینة رعب المسیح الدجال در نمی آید مدینه را ترس مسیح دجال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل
باب ملكان مر مدینه را دران وقت که دجال آید و بیرون مدینه نزول کند مقفله خواهد بود بر هر در دو فرشته نگهبان نشسته رواه البخاری وعن انس
رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از انس از آن حضرت که گفت اللهم اجعل بالمدینة ضعفی ما جعلت بمکة من
البرکة خداوندا بگردان در مدینه دو چندان آنچه گردانیدهٔ در مکه از برکت چنانچه در فصل اول فرمود و مثله معه و این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر
افضلیت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است میان علما و دلائل جانبین را در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثم متفق علیه وعن
رجل من آل الخطاب و روایت است از مردی از اولاد خطاب عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت من زارنی متعمدا کان فی جواری یوم
القیمة کسی که زیارت کند مرا بقصد نه بطفیل کاری دیگر باشد آن کس در همسایگی من و پناه منست روز قیامت از بعض عارفان می آرند که وی حج کرد و بزیارت نیامد گفت
زیارت آن حضرت را نمی خواهم که به تبع و طفیل حج کنم و این غایت تشوق و تادب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم است ولیکن صواب آن است
که قصد حج با قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود آنست که مشوب بغرض دنیوی و قصد سیر و تفرج نباشد
بیت رفت بر بوی سر زلف تو حقی بچمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض و بحقیقت در هر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امتثال وی صلی
الله علیه وسلم ع هر دو جای تست باید رالدجا و من سکن المدینة وصبر علی بلائها کنت له شهیدا او شفیعا یوم القیمة و کسیکه سکونت ورزد در مدینه
و صبر کند بر بلای وی و شدت و محنت وی خصوصا چنانکه در زمان آن حضرت بود و در بعضی روایات علی لاوائها چنانکه سابقا گذشت باشم من مر او را
گواه و شفاعت کننده روز قیامت گفته اند شهادت بر طاعت و شفاعت بر معاصی ومن مات فی احد الحرمین بعثه الله من الآمنین یوم
القیمة و کسی که بمیرد در یکی از حرمین مکه یا مدینه برانگیزد او را خدای تعالی از بی بیمان از عذاب روز قیامت و آمده است که مقبره مکه و مدینه را می نشانند در
بهشت همچنین بی سوال و حساب و کلا ها و عن ابن عمر رض مرفوعا من حج فزار قبری بعد موتی کسیکه حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت
من کان کمن زارنی فی حیوتی باشد همچون کسی که زیارت کرد و ملاقات نمود مرا در حیات من و یکی از فوائد و بشائر زیارت شریف آنست که زائر را از
نصیبهٔ صحبت معنوی و آنچه از لوازم و آثار آنست حاصل میگردد و این مبنی بر ثبوت حیات است مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم حیات حقیقی دنیاوی

بخلاف

بخلاف شهدا که بحیات معنوی مشرف اند و این مسئله را بتفصیل هرچه تمامتر در جذب القلوب بیان کرده ام و بالله التوفیق رواهما روایت کرد این هر دو حدیث را
البیهقی فی شعب الایمان وعن یحیی بن سعید رض یحیی بن سعید دو است یکی یحیی بن سعید قطان از کبار ائمه حدیث و ثقات ایشان و روایت میکند
از مالک و شعبه و ثوری و نظرائیشان و دیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت میکنند از وی مالک و شعبه و ثوری ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان جالسا و قبر یحفر بالمدینة آن حضرت نشسته بود و گوری کنده میشد در مدینه فاطلع رجل فی القبر پس نظر کرد مردی در قبر فقال بئس مضجع المؤمن
پس گفت آن مرد بد خوابگاه مومن است گور فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بئسما قلت بد حرفی بود که تو گفتی که نکوهش گور کردی
برای مسلمان قال الرجل انی لم ارد هذا گفت آن مرد بدرستی که من مراد نداشتم باین سخن نکوهش موت برای مؤمن انما اردت القتل فی سبیل الله اراده
نکردم مگر مدح و تحسین کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر بمیرد و در جای خود بمیرد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا
مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن مدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بمدینه افضل و اکمل است ما علی الارض بقعة احب الی ان
یکون قبری بها منها نیست بر روی زمین هیچ جای که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من در آنجا از مدینه ثلث مرات سه بار گفت این سخن را این چنین تقریر
کرد طیبی این حدیث را و از اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در وی افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای دیگر و این حدیث ابلغ و
ادخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در وی اما پوشیده نماند که ظاهر ترین تقدیر آنست که گفته میشد نیست قتل در راه خدا مانند موت بمدینه لفظ
حدیث احتمال اینهم دارد که گفته شود و مراد آنست که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم آری نیست موت مؤمن بمدینه مثل قتل فی سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است
از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در وی افضل است از موت در سائر بلاد و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت بمدینه از موت
در سائر بلاد و لیکن باقی میماند افضلیت شهید کشتن و کشته شدن در راه خدا والله اعلم بالمراد رواه مالک مرسلا روایت کرده است این حدیث را
مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاری است که تابعی است و اما مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری همه از وی روایت
دارند نه یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از اکابر ایشان است چه وی روایت کند از امام مالک و از هشام بن عروه و یحیی بن سعید
انصاری و شعبه و ثوری وار دفتدبر وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را وهو بوادی العقیق و حال آنکه آن حضرت در وادی العقیق بود که نام
وادی ست از اودیه مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آن حضرت آنجا میرفت و نماز میگذارد یقول میگفت آنحضرت اتانی
اللیلة آت من ربی آمد مرا امشب آینده یعنی فرشته از جانب پروردگار من فقال صل فی هذا الوادی المبارک بگزار نماز درین وادی مبارک
وقل عمرة فی حجة و بگو عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را و برابر کن با عمره که در حج باشد و قول استعمال کرده میشود در جمیع افعال وفی روایة و
قل عمرة وحجة مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعهٔ شریفه که
حکم عمره و حج دارد رواه البخاری تمام شد کتاب
المناسک بعون الله تعالی و حسن توفیقه
ثم یتلوه کتاب البیوع

قد تمت النسخة المبارکة المیمونة الشریفة المسماة بشرح مشکات شریف تصنیف مولانا عبد الحق دهلوی فی احادیث رسول الله الباری فی یوم الخمس عشر من شهر
ذی الحجة الحرام سنة ۱۲۷۷ سبع وسبعین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها الف الثناء والتحیة وبعد فان هذا الکتاب المشکوة افضل الکتب
بعد القرآن واخیر الصحف فی الازمان و قد ثبت شرفا وحما عند علماء الفحول بعد کلام الله کلام الرسول وفی الحقیقة ان تیامل فی هذا الکلام بلا
اشتباه انکان کلام الله کلامه ولکن کلامه کلام الله لاسیما هذا الکتاب ترتیب الاجزاء والفصول والابواب کانه سما بلاغة تلالات فیها کواکب الانوار
وجنة خلد تجری من تحتها الانهار فکم ابتسمت فیها الازهار من مسائل الشرع الغراء الفائق وسجعت اطیار القدس علی قضب براعتها معان رائق وکان
اسطره غصون الاشجار فی روضة الفردوس والفاظه کالثمرات اللذیذة ذات الکؤس ومن النقاط فوقهن حمائم ومن الاعراب علیهن حمائم
مداد سطورا سود من ذوائب الحور والولدان وبیاض طرفی سطره فیها عینان نضاختان وتجری من کل نقطة عیون علوم المعنویة کالسلسبیل و اجل شره
فصحاء العرب وهم کانوا فی الشعر افضل من الخلیل جواهر نظمه المنثورة معلقة بالعرش کالقندیل وقد نسخت من کلمة سبع معلقات البلغا بلا دلیل وکیف لا
وهو کلام النبی الامی المحترم افصح العرب والعجم ومن علومه علم اللوح والقلم ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی رسول الله المجتبی محمد ن المصطفی صلی الله علیه

وعلى آله واصحابه نجوم الاهتدى لمن اقتدى ولقد اهتم فى طبعها وتزئينها زبدة الانجاب عمدة الاطياب المستجمع لمكارم الاخلاق وقد اضا ذكرها بجميع الافاق مصدر الفضايل والاوصاف مرجع الفواضل والاشراف النضار الخالص النضير والجوهر الفرد العديم النظير الجناب المكرم والممجد المحترم فخر المشايخ والاخصاب حاجى الشيخ عبد الوهاب نجل المقدس المبرور والمورع المغفور غريق بحار رحمة الله المهيمن الشيخ محمد مؤمن وبذل جهده فى تصحيحها وتمنيقها حرفا حرفا وتهذيبها عن شوائب الغلط والسهو طرفا طرفا وسعى فيه غاية المنى ليطابق الاسم بالمسمى باهتمام المقابلة مع نسخ الصحيحة المعتبرة لاسيما بالنسخة المطبوعة فى الكلكته لانه اصح نسخ فى هذا ... وبالجملة كم من العلماء المعتبرة قابلوها صفحة صفحة وكم من الفضلاء المعتمدة توافقوها ورقة ورقة وهى مطبوعة مع كمال حسنها طبعا وكتبا وصحة ما رأت عيون الدهر كتابا اصح من هذا الكتاب انطبعت فى مطبع الزمان نسخة احسن منه عند ذوى الاحساب جزاه الله تعالى خير الجزاء فى الدنيا والآخرة اللهم اغفر لمن كتبه وقراه وقابله وطبعه واهتم فى تصحيحه وبذل وصرف من عمره ونظر فيه وتلفظ الفاظه وسعى فى نشره بين المسلمين وانفعوا انتفع به واعان فيه وعظمه وتمكنه عنده بجاه صاحب هذا الكلام الشافع فى يوم القيامة عليه الصلوة والسلام وعلى آله واصحبه واتباعه ذوى المجد والاحترام

بلطفك وجودك يا ارحم الراحمين وخير الناصرين آمين

يا رب العالمين

سنة ١٢٧٧

هجرى